

در ذکر احوال بعض صحابه رضی الله تعالی عنہم

ابو داؤد	۳۷۷	ح	شمال	۷۶	ع	عبدی	۷۳	ع	ابو اسحق	۵۶
ابو وارث	۷۷	ح	ثابت	۷۴	ع	عقار	۷۴	ع	مقداد	۷۷
ابو اسحاق	۷۷	ح	حارث	۷۳	ع	سلطان بن ابی	۷۵	ع	کلیس	۲۸

عرفای متقدمین و متوسطین و متاخرین که در زمان ایشان نشد

امامی حواص	۲۷۲	م	ابو موسی شیرازی	۲۸۴	م	سعدی شیرازی	۲۶۷	م	عبد الرحمن اقلیدی	۲۵۸
ابو اسحاق رومی	۲۷۳	م	ابو یوسف رطانی	۲۸	ع	مثنی بن قوری	۲۷۷	ح	عبد الکرم	۲۷۷
ابو اسحق طغی شیرازی	۲۷۲	م	احمد بن ابی یوسف	۲۷۴	م	سید ابوالوفا	۲۵۷	م	عبد الله طبرانی	۲۲۶
ابو اسحق سریشانی	۲۹۲	م	عبد الله بن ابی	۲۷	ع	سید حسن کیا	۲۵۷	م	عبد الله مبارک	۲۵۸
ابو اسحق کاردونی	۲۲۶	م	عبد الله شیرازی	۲۶۴	م	سید سلیمان	۲۷۷	ح	عراقی	۷۱
ابو اسحق سالد	۲۲۷	م	حاجی علی اصغر شیرازی	۲۷۷	م	سید نور بخش	۲۶۲	ح	عطار	۷۱
ابو اسحاق	۲۶۲	م	حافظ شیرازی	۲۶۹	م	شاه داعی	۲۸۵	م	قطب الدین حیدر	۷۳
ابو القاسم سرستانی	۲۸۱	م	حبیب افغانی	۲۷۷	م	شلی	۲۷	ع	قطب الدین مبارک	۲۵۶
ابو القاسم کاردونی	۲۲۷	م	حسن مصری	۲۷۷	م	شهاب الدین	۲۶۹	م	قطب الدین محمود	۲۲۸
ابو ذریعہ	۲۶۳	م	حواص بن قسید	۲۸	ع	شیخ الطبع	۲۸۹	م	عبد الدین حدادی	۷۲
ابو سعید سادی	۲۵۸	م	داود حسینی	۲۷۷	م	شیخ سل	۲۶۶	م	محمود پزار	۲۶۴
ابو عبد الله حبیب	۲۶	م	رودریس	۲۶۱	م	شیخ دایان	۲۹۲	م	محمد الدین عربی	۲۶
ابو علی الدقاق	۲۲۶	م	راہب کیلائی	۲۲۶	م	شیخ مسلم	۲۶۳	م	معروف کرجی	۶۷
ابو عمر محمد علی	۲۶	ح	دین الدین کاردونی	۲۲۷	م	شیخ شیراز	۲۹۲	م	مسعود حلاج	۲۲۷
ابو اسحاق شیرازی	۲۲۶	م	سری سغلی	۲۸	ح	شیخ علی چوپان	۲۹۳	م	میرزا ابوالقاسم سکوت	۵۶
ابو اسحاق	۲۲۷	م	سعد الدین اسعد	۲۲۷	م	شیخ نور بخش	۲۶۲	م	میرزا عبد الله شیرازی	۲۲۳

حکامی قبل از اسلام و بعد از آن که در زمان ایشان نشد

ابو علی سپیسا	۲۵	م	برجبر	۲۱	م	سقا	۲۵	م	میتا عورس	۲۸۲
ابو نصر	۲۲	م	طلیحوس	۲	م	سید طحان	۲۸۳	ح	نعمان	۲۴
ارسطو	۲۷	م	سپار	۲۲۲	ح	عبد الدین سید علی	۲۸۳	ح	میرزا سید شریف	۲۴۵
اطلاطوس	۲	م	نام	۱۷	م	عبد الدین طایف	۲۹۵	ح	میرزا اصغر حیدر	۱۵
اقلیدس	۸	ح	احمد الدین دانی	۲۹	م	عیاش الدین محدث	۲۵۹	م		

علماء و ادباء و فضحاء و بعض از مشہر ای عجب که در زمان ایشان نشد

ابو اسحاق	۲۷۷	ح	ابو اسحق میرزا داؤد	۲۵	ح	ابو اسود	۱	ع	ابو القاسم حبیبی	۲۲۸
									ابو علی فارسی	۸۳

بعض از مقتضای معادله مذکور که در آن ایشان شش است

بعض از یکسانی معاصرین که در آن نشان شش است

بعض از غرضی معاصرین که در آن ایشان شده

مطالب علمیه از حکمت و کلام و از ریاضات و هندسه و نجوم و حساب و معانی و مانی و غیره

[illegible]

فهرست مطالب مختلفه منتقنه

شب نصرت اسلامیه	۶۸	معاهد شرب مکررات	۱۸۸	شعره ایسه روی بین	۱۲۲	حلیه می درایت شمس اس تقصیل
دو مرتبه زیارت عجب	۲۳۸	کلیاتی از سرقت شعر	۴۱۸	تقصیل نقد ادعوف می می	۱۲۵	السلیل فالو احلا اسما ۱۳۸
نظم مشرقی غزل	۲۲۹	رسم خطوط می و مد آن	۱۲۲	حروف تخی می اصل لغات	۱۲۷	انکشافات جدید که در دست تالیف
روایات مورخین	۱۵۵	حروف تخی پهلوی برپای	۱۵	تقصیل خطوط پهلوی	۱۲۸	این کتاب حاصل شده ۲۳۵

چند نفر از شعراء ای عجم غیر اہل فارس بحر و فہم تہی

۴۹۷	دانش آشتیانی	۵۳	حیرت تهریری	۱۰۹۶	میاں الملک آشتیانی	۵۵۹ ح	میں مشدی
۵۳۶	عارف کاشانی	۴۸۲	خواجہ کرمانی	۱۰۹۷	سین آشتیانی	۱۵ / ۳۶	عرف اصحابی

شعراى فارسى از شیرازى و عنبر که متفرقه در کتاب است

۲۴۹	۲۴۳	۲۶۲	۴۴۸	۵۴۵	۳۶۲	۳۷۱	۳۲	۵۲۷	۵۴	۵۵۴	۱۳
۵۲۶	۵۳۹	۵۳۹	۵۳۹	۳۶	۵۳۲۴	۲۵۹	۳۷۲	۳۶۹	۵۴۴	۵۲۸	۱۳۱
۵۴۲	۳۵۹	۵۵۳۱	۳۵۹	۳۶۲	۳۶۴	۵۳۲۴	۵۳۵	۱۱۶	۴۶۷	۴۷۵	۲۶۹
۲۴۹	۵۱	۵۲۸	۳۷۲	۴۴۶	۳۶۲	۱۷	۵۲۷	۲۵۴	۵۲۸	۱۷	۴۳
۵۵۶	۷۸	۵۵۳۲	۴۷۷	۳۷۲	۳۷۳	۵۳۶	۲۲۸	۳۲۹	۲۶۳	۲۶۸	۸۷
۵۴۸	۲۶۲	۲۶	۵۴۵	۵۳۱	۳۵۸	۵۱	۳۵۶	۳۶۲	۵۲۷	۳۶۱	

ایضا بعض از شعرای شیراز و غیره که بر ترتیب ذکر شد از صفحه ۵۵۳ تا صفحه ۵۵۷ و در اینجا

عقرب	مذبح	آب	حاج	مشت	مقدم	دادور	دوره	زاد	جعت	روش	ساک	سما
شعاع	شعری	سهم	شیبا	سندی	شیرا	سوار	سا	صفا	صفت	صیالی	طالب	طالع

7

34

16

21

$$\frac{1}{2} \frac{d}{dt} \left(\frac{1}{2} \frac{d}{dt} \right)$$

1998

—

5

2.

—

تذکره و سنده پند و اندرز و سر و سرای و شایان و زکات و نیکوکاری

اشعار متفرقه در کتاب که از مولف است مانند قطعه و غزل و غیره

شانه
هو الله تعالى

در زمان دولت جایدست ساهن ساه اسلام

خدیو فلک پرچم
شهریار انجم ششم السلطان ابن
ابن السلطان الخاقان ابن قان ابن قان
ناصر الدین شاه قاجار دام الله ملكه كتاب
به آما رحیم که از خانه عجز و نیت سی این افل
حقراضعف لاشی محمد نصیر مزر اقا
فرصت شیرازی النیفه شده دند
معموره مبس

در مطبع ناصر می سمت انطباع پذیرفت

با بختی نام که از انسانی شورای دار و نخله د بود و دستور الهی نوشته از انجا فرستاد
 که فقیر بعضی از آثار قدیمه فارس را نقش برداشته و پاره از مرغفات را همندی
 نموده و بر من از اراضی را مساحت کرده بجهت مشارالیه بفرستم لهذا چند
 پی سپردشت و بیابان شده این خدمت مرجوع را با انجام رسانیدم پس
 از فرستادن نقشه با مع کتابچه که در تفصیل آنها نوشته بودم بجانم را از انجا
 خبر رسید که آن شخص پاری بدرود جهان گرفت و آن نقوش در ضمن ترک اش
 ضبط شد از این مطلب افسوس میداشتم که پنج فقیر بجهت در رود و اجر من ضایع
 گردد یعنی هنوز بطبع نرسیده از میان برود همواره در این خیال بودم
 که آیا نقشه ای مذکور را از روی اصل آنجا تجدید نمایم و تفصیل آنها را دوباره
 بنجامم و بطبع رسانم آنگاه بی شود مدون و از فیض خاص و عام را بجهت کامل
 حاصل کرد و  و این اوان سعادت نشان که
 عبارتست از سنه یک هزار و سیصد و ده هجری و سال چهل و هشتم قمری از جلوی
 سینتافوس سلطان عصر و قهرمان و دهر خرد کیوان رفعت بمرآة صولت
 خدیو جم ششم شهریار کسری خدمت جمید غور شدید منمند دارای اسکندر خرد کنگر
 کش کاوس تخت دشمن کش فریدون بخت وارث ملوک اشکانیان دارای
 اقالیم جهان مروج قوت تازی ابوالمظفر سلطان ناصرالدین پادشاه غازی
 ظل الله الممدود و سنی الارضین آید الله انوار رفته علی العالمین که تمهید قواعد
 مملکت و تدبیر قوانین سلطنت کف کفایت دزیری است صافی ضمیر و میر
 بادشهر صدر فلاحون کیاست بدر بر مجهر حکمت شخص اول ایران شاهی اصف

منتهی
 با مصلح حاصل نمودن
 اشکال و مقدار اشتیاق
 و بندگی از علوم ریاضی
 چون حکمت ریاضی مثلثات
 بر علم سیات و هندسه و حساب
 و موسیقی
 مساحت
 بکسر هم جایشین عزیز را
 مکتوب شد
 بر وزن فرغ یعنی میراث
 مرده است
 چنانچه
 نام ستاره در مخزن است
 و نیز نام باد شاهی است
 معروف که عادل و دانا
 کسری
 بکسر کاف معرب
 خبر و است آن
 لقب فیثرون
 است
 چنانچه
 کسری اندین و نیکو کرد
 چنانچه
 استوار نمودن
 حکمت
 بکسر اولی است
 و دزیری است
 سنه

بنام اول و شهادت

سیاست
در اینجا یعنی فکر کردن
و بهیست نمودن
الانرا کمال راجع
یعنی آتش که بر سوزی را نیاید
که آن سوز را بخورد و با چای
خود خود را بخورد و نه

بضم میم و فتح وادش
سجده شده و عاقل
یعنی زینت داده شده
داراست نه

فعله
لصند فاعل یعنی کس زد
و نیکو کننده است

مشتبه
لصند فاعل ایضا یعنی
نگاه کننده است

بروردین
معرفت و دانست
ماندن آفتاب در برج
علی

بدله
بروزن جمله سخن مرغوب
دلکش و شعر آینه گویند
که با نیکو خوانند و نه
و بد که ظرفیت و خوش
ضجبت را گویند
افزاید

از مایست نماید و بقید آن الفاظ عربیه بجزرت و مشتم اندازد اما چاره ندانست کی
تا در بختن سخن منظوم باشد و از لغات فرس با خبر بود البته مضامین مذکوره را با سب
و جوی برشته نظم تواند کشید و در استعمال آن الفاظ عربیه زبان عذر خواهد کشاد
از اینجا که بزرگان اهل ادب گفته اند که انسان خوشتن را با بل غناد و حسد باید
بزرگ نماید اگر چه کوچک باشد و جبارت را کار بندد و با ایشان خود را از انکار
نماید اگر چه افتاده باشد و نیز گفته اند که در کار حاسدان باید جهد کرد و بخیزهائی که بوس
بغض ایشان شود بلکه از آتش بغض بگذرانند زیرا که این که داختن چاری حسدشان
نیکو دوائی خواهد بود اگر چه بعضی از حکماء گفته اند که هیچ سیاست و تمیزی
از برای حودان بدتر از این نیست که ایشانرا بخودشان و اگر انداخته خود را بخود
چنانکه آتش میزیم را در ایشان است که گفتی اللّٰهُمَّ حَسَدُهُ که شر حسد او هم بد و باز
کرد و در اوج بخودش شود انرا کمال تفهمن این لم تجد خطبا مثله در این شاعری نیکو
فرموده (شعر) حسودا حسدا و بس است در عالم که در بلاد غم و رنج دارد و در
حسود بد و گران آشی برافروزد و چونیک در گری خود در آن میان سوزد خلاصه
چون انسان قبول رطوبی است فضل فوراً قلم بر کفتم و شروع بختن چنان قصد
که مشغ و مزین است بحد آن همه قوانین دولت و مشیت قواعد مملکت نمودم
هشت پت از آن را در عرض نیاسعت تقریبا کفتم مجلس بر هم خورد و باقی قصیده را
تا شام مکاه انشا نمودم و بیخه

ما پروردین رسید و گشت به کام بهار	چون جمشیدی در آمد جام خورشیدی چار
جام خورشیدی تا در جشن جمشیدی بنفش	با تاجی خورشید روی و بد که گوی میکیا

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

(۵)

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

کرد اسپند او را شاه پروردین بید
فرخنده فرودین مانند پور آبتین
بهر سودا به بشکوه سرخ گل در بوستان
زنده خوانان بر فراز شاخ آتش بار گل
ای نبت فرخ رخ ای دلدار میوه چهر
آتشین می ده که تا کی خسر و اسد و غم
می بد تا مست کردم و ز در تو زخم
داد که دستور روشن نظام السلطه
بر زبان خاه ام تازی گذشت و باکت
آن همین دانشوری کرد او فروز و فزونی
آنکه چون بهرام میو اندر که چالش کند
شهر یار را چون نو شیر دانست بود
توک مشکین خاه ادد بچشم دشمنان
تند بار از شمش ارگاه کرد در جهان
پارس از دادش چنان آباد شد که آباد
داور از بنده فرصت کن پرورش کن
گاه اندر بند خنجر کین پای بسند
گاه بردارستم چون فرامرز م پسته
از دساتیر آباد است نام و نشان

همچنانکه زال در دار و دشتیر نامدار
نکست بر او را و از روان سورا سب نامدار
چون سیاهوش اندر آتش ساری ابله زار
زنده خوان کردیده چون زرتشتیان زنده
خسر و اینست بزم را پر نام کن کاوس دار
بر تن افرو سپاس انده از هر سو شاد
رو بختاک در که دستور شاه کامکار
کرزدان روشنش خورشید باشد شیر
زیب یابدانه ام از نام صاحب اختیار
اوست شه را و دستدار و شاه و خوار
دشمنان را از دو سو چون کله کوران شکار
او چو پور بختگان در پای تخت شهر یار
همچو تیرستم است دیده اسفند باد
از در پرورشش بند و بر درش زار
آنچه گویند از شهان داد که در روزگار
بس پر دلیده است و می باشد زنده و کار
که بپایه تیر و بنجی همچو پشترن خوار و زار
که بکام اثر دای رخ چون همین دوچار
نمکه از زداست و آساکیش و شاد و زار

بمنم سیر و سنگین شین سحر
و کافیه تازی محرم سحر
سازای منقط
برفیت سیاه و رنگین
بقطعهای یوسف و غرض اودا
الف و غن و در آخرین علامت
جست مفر و دشمن و غرض
می بکشد
نام کتاب در دست
که بازنده هر دو کتاب است
در اینجا می آید
بیتام کسر به نقطه می آید
تولید یعنی در دست سحر است
تجلی بقع اول و تحلیف او
در غار سیاهی شان و کشت
فراخ فتح اول و شیده
نمی نیز یعنی شرکت است
بر وزن دیو یعنی شاع و دیر
چالش
ایلام کسور یعنی زقار از روی
سخن و ناماست و برابر
حرکت کار واد
تولید بختگان بمنم حرف جام
که نام و حوده و است مراد
بر زبهر است
تولید حیوان در زنده مثل شیر
و کشت است
تولید حیوانی که از او در دست
تولیدش با و به نقطه و زار
نه نقطه یعنی بخش
بیتام کسر به نقطه می آید
تولید یعنی در دست سحر است
تجلی بقع اول و تحلیف او
در غار سیاهی شان و کشت
فراخ فتح اول و شیده
نمی نیز یعنی شرکت است
بر وزن دیو یعنی شاع و دیر
چالش
ایلام کسور یعنی زقار از روی
سخن و ناماست و برابر
حرکت کار واد
تولید بختگان بمنم حرف جام
که نام و حوده و است مراد
بر زبهر است
تولید حیوان در زنده مثل شیر
و کشت است
تولید حیوانی که از او در دست
تولیدش با و به نقطه و زار
نه نقطه یعنی بخش

میت

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

که مقرر کرد تا مطالب آئینه را بکار آید و رفع ابهام را از بعضی تقریرات که بعد از آن
خواهد آمد بنماید و بابت التوفیق و علیهم السلام

مقدمه ایران ملکی و وسیع بوده هر جائی از آن نامی داشته که
احوال تغییر یافته اند از گلهای ایران عراق و خراسان و قزلباشان
و فارس و آذربایجان و کرمان و غیر ذلک است که در مدد ذکر همه آنها قسم
و ایران گویند نام هوشنگ پرسیاگ یا پسر زاده آن یا برادر آن بود
بنابر اختلاف مورخین و در قدیم الایام تمام ایران را پارس می گفتند باین معنی
که چون آن ولایات تصرف ایران بن هوشنگ بوده بنام او ایران خوانند
پس از آن که ملک به پسرش پارس نام رسید پارس خوانند و لیکن در این زمان
همه ایران را پارس خوانند بلکه پارس عبارتست از شیراز و کاندون و قزوین
و داراب جرد و قسا و نیز و سر و خراسان و خضر و کوار و مردوشت و
شاهکاره و غیر ذلک که نیز در مدد ذکر تمام آنها قسم بعضی هم نوشته اند
که پارس پسر تیمور پسر بوده و آن چند پسر داشته نام آنها قجم و شیراز و آغز
و قسا و غیر ذلک از این قبیل بوده هر یکی از آن پسران را قسمتی از مملکت فارس و
ایشان هر یک بنام خود شهری بنا نهاده اند که احوال آن شهر را بنام آنها خوانند و میگویند
آنداعلم

فارس از مملکت جنوبی ایران است و آن محدوده است از حد شمالی بمقوسه
و جنوبی بحر عمان و خلیج فارس و مشرقی به نیز و مغربی برام هر مرز که کیلوی
طولش را از شمال بجنوب تخمینا یکصد و شصت فرسخ (ع) نوشته اند

نسخه
بروزن همان معنی
اعتماد و سپردن کار
به یکی است
تیمور
فتح آفرین
نام پادشاهی بوده و لقب
به پسرش بعضی گویند
پسر زاده هوشنگ
تیمور شاه
میراث آن
است
نام پسر تیمور است
و نام مقدمه است
اصطلاح و ظاهر
است
قزوین
جایی است نزدیک
باصفهان و قدس بود
شامل است و این
که در گذشته داشتند که کو
خانه نیست که از آن
و حجب ساخته اند
آن را برای ساختن
ساخته بودند
بنای شهری شده و این
اسم میدهند

و عرضش را از شرق بمغرب متجاوزا صد فرسخ (۱۰۵) مثل بر محالات که میرسد
 و سردی و یخبندان را در او قسم کرده اند جهت شمالش را سردی که کند و جهت جنوبش را
 از شیراز که میرسانند حرارت که میرساند سالم است و برودت سردی را
 ملایم و در این قرون دارالملک فارس شیراز است که معظم ترین این
 مملکت است

احکام شروع نمایم در ذکر مسافت سابق خود یعنی سفری که از جانب شخص
 انگلیس نامور بودم که بآنش شد و تفصیل آنکای که در بعضی اماکن فارس
 منقوش بر اجار است چو که سلاطین ایران را رسم بوده که منقشات امور تاریخیه
 در سومات منتهیه را بتوسط صورت آثار بر صفحه روزگار می نگاشتند

ان آثار پیدا است صنادید عجم را	فانظر و ابعثنا الی الایام
از نقش و نگار در دیوار شکسته	این آثار نامدل علیا

روزی که به هم شهر صفر المظفر منتهی هزار و پصد و هفت هجری مطابق یک هزار و
 هشتصد و هشتاد و نه مسیحی از شهر شیراز حرکت نمودم از دروازه مشهور تقصا
 که در سمت جنوب شرقی شیراز واقع است پردن آمده قریب یک فرسنگ برفتم
 بقصر انصهر (قصر ابو نصر) یکی از آنکه ایست که نامور بودم بحجت برداشتن نقشه
 آن و این آثار و بنا در سمت مشرق شیراز است بر بالای کوهی که چندان
 ارتفاع ندارد و سوار بسوالت میتواند بالا رود در آنجا محوطه ایست بمقدار پست
 ذرع طول و پست ذرع عرض در آن محوطه پارچه سنگهای عظیم بر زمین افتاده
 همه شکسته و در هم ریخته و معلوم است که در شکستن آنها تقه کرده اند

شکسته نیست
 صاحب این امر را در
 استخر منکو مدو خطبه در
 استخر است که را که در
 ماران که بند جداران شهر منکو
 در متن رای نوبت بعد از آن
 یکو به معنی طاق ملین

مستادیه
 بفتح اقل جمع صندید
 یعنی متران و بزرگان

تقصد
 از باب تقصیل
 قصد کردن و شکست
 نمودن است

و از غرایب اینکه تمام آن پنجهکهای است بخلاف آن که معلوم میشود که سنگهای
این عمارت را از جای دیگر نقل نموده در این مکان آورده و بجای آورده اند
از وضع و محاذات چنین استنباط میشود که آنجا عمارت بوده بسیار عالی تمام آن
سنگ سیاه و آن عمارت چهار در داشته بجای سمت از آن در باب هنوز
دو اسطوانه برپاست از ارتفاع هر اسطوانه تقریباً پنج و عرض آن درگاه سه ذراع است
و یکبارچه سنگ نیز بر سر آن دو اسطوانه است و بر روی دو سنگ اسطوانه از دو
طرف صورت دو شخص را نقش نموده اند یعنی مجاری کرده اند که آن صورتها ایستاده
لباس بلند پرازمین در بر دارند و تاجی بر سر آنهاست و در دستان طرفین
و در سه در باب دیگر که اسطوانه آنها بر زمین افتاده و شکسته نیز همان صورت وضع
مذکور بعینه مجاری شده و با همان لباس و تلج و ظرف و در دست و در سایر سنگهای
دیگر که در آن عرصه بر زمین افتاده نیز تصویر را منقوش است از آنجا که سنگ بسیار
برزیق است که بر روی آن صورت بهفت نفر را نقش کرده اند همه با لباسهای بلند
پرازمین مثل صورتی که بر اسطوانه ها نقش اند که مذکور شد و در دست هر یک از
آنها صورتهای مذکور طرفین که آنیک در دست یک آدم دست ایست
باین طوری که دست ایست را گرفته از زمین بلند نموده و بر دوش نهاده ولی آن نقش
از اثر باران و آفتاب برورده و دور نمیشد و انداخته چهره آنها که ناچیز و نابود
گردیده و قریب باین مکان بر بالای بلندی سده بسته اند و در عقب آن
مزارع را یا هم چون معلوم شد از این مزارع در عمارت مذکور آمده و آثار
عمارات دیگر نیز در آن حوالی موجود است که بکلی منهدم و محروبت آفتاب و تیره

اسطوانه
مربع ششون

در
در

در این کتاب هر یک که
نام ذراع میاوردیم ذراع
متداول در این زمان است
که شانزده گره میباشد

در
در

یعنی پاکت شده
و محروم بود

ایطالی

مربا ایالت است
ملکیت است وسیع از نظر
متصل است بحر مدیترانه
دو را باغ اروپا گویند
طول آن سیصد و پنجاه
میل است و عرضش صد
پست میل است

پست مقامات

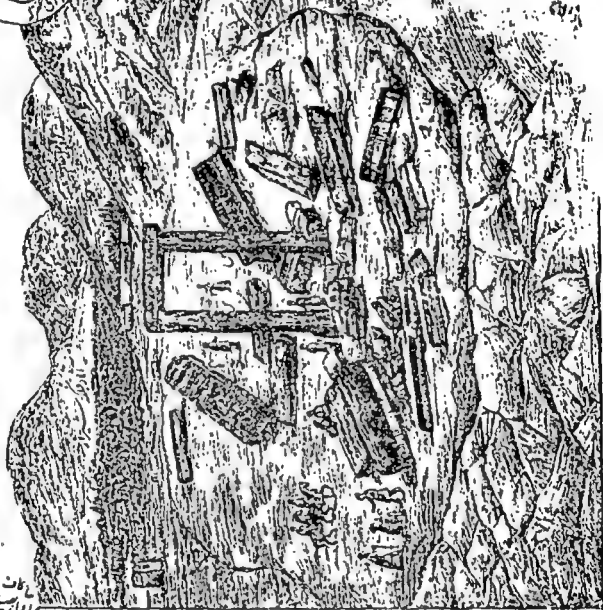
بسیار معلول یعنی در آنجا
در وقت عصر

در وقت صبح و عصر
آرام دست خیزی گویند
و طرفه خا و سکون را
و دال نعلین یعنی کل سیاه
ترجی است شاید
جهت آنجا را دست خیزد
گویند ولی آن مینی که
در متن شده ظاهر است
صحیح تر باشد و دست خیز
در دست نباشد

و منتهی

یعنی سرد است
که پارسایان در آنجا
خود را در آن میگردانند
منتهی

این مکان بقصر ابو نصر معلوم بر این بنده نیست که بجز مناسبت آنجا را با این اسم نخواهند نامید
این نام را در این سنوات نهاده اند بنا بر سببی چند ماه قبل از این که فقیر در این مکان با نام
در یکی از کتابهای تاریخ انگریزی دیدم شخص ایتالیائی نوشته بود که هنگام سیاحت
در مکانی رسیدیم که کهنه سنگ تا شهر شر از مسافت داشت آنجا را دست خضر میامید
و قریب آن بر بالای کوه آثار تاریخی بود تمام از سنگ سیاه و ابلی آنجا این مکان را
سجد سلیمان میگویند آنتی اینج سیاحت آن شخص در دست سال قبل از این بود و مرادش مسجد
سلیمان همین قصر ابو نصر مذکور است پس معلوم میشود که در دست سال قبل این مکان در
انواده عوام مسجد سلیمان بوده و الحال قصر ابو نصر است و بر این تمیزه ایچیکه نام عثمائی
منتهی زیرا که در این شبهه نخواهد بود که این مکان از آثار سلاطین عجمت مثل کیان و غیره
احتمال آنکه سلیمان نامی چنین ابو نصر اسمی در اینجا آمده مرتعی نبوده یا ممکن کرده بجز حال آن
دو اسم از مسجد ثبات است باجمعه قریب این مکان بقعه میدان ایسی جایی خوش آب و
هواست که آنجا را دست خضر گویند چون که دست معرب ثبات یعنی صحرای سبز
و آنجا بقعه ایست اطرافش اشجار بسیار و چشمه چند جاریست و بسافت نیمه سنگ سیاه
دور تر از این مکان جایی است که آنرا آب مرغان مند و آنجا نیز بقعه کوچکیست و در
جنب آن چشمه باریکی و آن بقعه در میان ده واقعست و در آن کوه و چشمه پاریان است
علی الحکمه نقشه آن مکان ستمی بقصر ابو نصر در و رفته بزرگه یک (۱) برداشتم و در
کنار و رفته نقشه صورت نقشه بر آن اجمار را بجهت و صبح روشن تر کشیدم و بجز
تجلی پهلوی آن صورت علامتی نهادم و آن علامت را در خود نقشه نیز نگذاشتم تا محل
آن صورت در آن اجمار که در نقشه است بر ماطرین معلوم گردد



سازمان
ایران



و یکم از جمله آثار قدیه فارس بزم دگک است و این یکی از جمله جانی است که در
 برداشتن نقشه آن از شهر شیراز تا این مکان تقریباً ده فرسنگ است
 و آن در سمت شرقی شیراز واقع شده و راهش از قصر ابو نصر است که مذکور شد
 و این مکان در پایه کوهی است که آب و اشجار در دامنه آن کوه بسیار است و در آنجا
 فی زار است پشته مانند االی انجا میگذرد بسیار که از در آن فی زار دیده میشود
 و در آن حوالی درختهای بسیار قوی سایه افکن نیز بسیار است خیلی خوش آب
 و هواست و در آن نزدیکی بقعه بسیار کوچکی است و در آن بقعه قبری است آن را
 امام زاده ابراهیم میخوانند بالجمله محاذی آن اشجار و پشته از در آن کوه چند سیر است
 و یکی از آن دره تصویر چهار آدم را بر پشنت نقش نموده اند و آن صورت که
 از دور پیدا نمایان است دل چون تادافنه کوه آب گرفته و زرقن و وار و بار
 با پا فرار نیز دیک آن صورتها بسی دشواری بود با پای برهنه در آن آب غفل
 گشتم آن گاه بوسیله آتش و خنهای کوه از دامنه بالا رفتم تا دقایق آن صور را
 درست ملاحظه کنم (تفصیل آن صورتها از این قرار است) سلطانچه مانند
 در اینجا است که آنها را سطح نموده اند در دو طاقچه هر کدام یک صورت است و
 بروی یکدیگر که با دست راست یکدیگر اشاره میکنند در دست شخص اول
 حرب است گناره مانند با غلاف که قبضه آن را گرفته است و در دست
 شخص دوم حرب است چون خنجر و کلای محفل بجا بر که بری بر آن نصب است
 سردار در کمر بندی رصع بر کمر بسته است آنرا در طاقچه سیم و در طاقچه
 روبروی یکدیگر شخص سیم کلی بشخص چهارم تعارف نماید و شخص چهارم نیز از

بودن در زمینی است که
 و آنرا با سبک و جوی
 و در غار نیز آمده بر او
 شانس بخت است

بالعین معنی است
 و بی کینه از آن است
 و معنی در در ناسر خوان
 و معنی میان آمده و اینجا

بشد تا از پشت بقعه
 هر دو در دست است آن
 حرب مانند شمشیر است
 که در چند دست است
 و این نقش را در این
 که چند صحنی کاف را بدین
 و تا را بدین بدل نموده
 و کماله یعنی بجای رالاک
 است حال کردن
 نیز صبح است

محفل
 یعنی اولی در محفل
 و شد تا لام اولی
 منقول می در شش

بنام اولی که بر میان
در صورت است که بجای
تا دال استعمال
کنند غلط است

بنام باطلی در اکثر
و داد و نیاز غلط بود
ساکن غلط اگر زنی است
بسی فرستادن باشد
و صورت رتبه آن غلط
اگر زنی این صورت
(EUROPE)

کشایب
و کشایب کشیده
در استعمال صحیح است
و آن پادشاهی بوده پس
لهرباب کویندین
زردشت اختیار نموده
بوده

و دوستی کل را میخواهند بچرد و در دست چپ شخصی که کل دارد نیز نگه دارد است
و کلاه و کمر شخص چهارم نیز مرصع بجوهر است و کفشهای آنها همه مانند لباسها
نمک و در این زمانست و شخص دوم که خنجر بکف گرفته کرپان لباسش مانند لباسها
لب بر گردان این عصر است همانا که این وضع لباس و کفش و کمر و غیر ذلک است
زمان رواجی دارد اقباس از این قبل صورتهای آناری است که از قدیم هست
بسیاری از صنایع در این زمانه هست که نشأ آنرا در تخت جمشید و جابای دیگر بیشتر
و دیده ام که ذکر آن بعد از این در این کتاب خواهد آمد (اما تفصیل ارتفاع طاقهای مذکوره
از زمین و صورتهای آن) ارتفاع از زمین تا پای آن صورتهای چهار فرسخ شود
و بلند می قامت صورت اول دو فرسخ الا یکچاریک است صورت دوم
دو فرسخ و یکچاریک و صورت سیم دو فرسخ و صورت چهارم نیز دو فرسخ الا یکچاریک
و در نزدیکی این مکان آبادی چندانی نیست مگر کابجی بعضی از صحرائشینان آنجا
سکنی دارند و زراعت می نمایند و اهل آن سرزمین آن نقشه را نقش رستم می نامند
و این رسم اهل دوات و مردمان صحرائست که هر گجا صورتی بر پینک از آثار
قدیمه پسند ناسیم از خود اختراع کرده استعمال می نمایند و آنچه بنظر فقر رسید از قریب
که صورتهای سلاطین عجم را در بعض از نقشهای ری و تبریز دیده ام و سکه آنها را مطالعه
نموده ام می شاید که صورت دوم از آن صورتهای سبب باشد البته علم باجمه
نقشه قطعه از آن گوه و اشجار و آن صور را برداشتم به منزله (۲) و در
حاشیه آن در قدیم نقشه آن چهار صورت را بر گز از جهت وضوح ضم نمونم
و در جنب آن صور عدد یک و دو سه و چهار بخط میهنه نام



دیگر از جمله آثار قدیمه در فارس بند بهمن است که در بلوک کراثر واقع است هست
 اراضی از شیراز تا کوریدین تفصیل است که ذکر می شود از شیراز حرکت نمود
 سه فرسنگ آمده پل رسیدم که آن را پل نسای نامند از این پل راه منقسم شود
 بدو راه یک راه میرود به سمت فسا و وجه تسبیح آن پل فسا از بهمن جهت است و یک
 راه دیگر میرود به سمت کور از پل مذکور گذشته رسیدیم بجار و انسانی که آن را کاروا
 یا حاجی میخوانند در اینجا چند خانه داریم هست از پل مذکور تا اینجا دو فرسخ می باشد
 از کاروانسرای مزبور چهار فرسنگ گذشته رسیدیم بلوک کور پس مجموع
 فراع از شیراز تا بجوار نه است بلوک کور در سمت جنوب شیراز واقع است
 و آن بلوک است خوب و غرق زایش بسیار دارد و بساتین پشمار میباشند از
 کمال دور چندان بهائی نیست و بندها آن معروف و مشهور است با داشتن نمود
 آب از رودخانه قراچاق است که بعد از این مذکور خواهد شد باجمعه از خود کو از بنا
 بهمن یک فرسنگ است و آن بند در سمت غربی کور واقع شده و آن
 بهمن پسر اسفندیار بر روی کرکوی بسته از شک و کج طول آن بند پست پنج ذرع است
 تقریباً یعنی از اینجا که در نقشه علامت (ط) می باشد تا (ط) دیگر
 و عرض آن سه ذرع و نیم است یعنی از اینجا که علامت (ع) است تا (ع) دیگر
 و ارتفاع بندها کف رودخانه تا بالا تفاوت است و بواسطه مرتبه های که
 بر رود هموار ایام شده است پستی و بلندی پیدا نموده است چنانکه بعضی از جا
 پنج ذرع و بعضی جا چهار ذرع بعضی جا کمتر بعضی جا بیشتر ○ و اکثر از بدین
 بند خراب شده و شکاف پیدا نموده است بطوری که آب از آنها سرش و بر خا

بمن
 نام پادشاهی است
 معروف و مشهور است
 پسر اسفندیار است

کور
 پنج کف تاری دور
 راه هموار است آن را کاروا
 بر آبادی یا در آخر نیز
 خوانند

قراچاق
 جمع حاجی است که نظر
 و جانب کت تاشد محار
 قصبه رود را نیز نامیده

قراچاق
 این اسم ترکی است

میرزد اما غنق رودخانه یعنی از سطح آب تا زمین رودخانه در حوالی آن بند تفتیان
یکت ذرع چاشد ولی قدری که دورتر رفت آب فبط و پهن میشود و در وسط
این بند خلاط آب (خلاط) با اصطلاح چادمانندی است که
در بکمان آن از دو طرف درب دارد که همیشه آن دو در مسدود است هرگاه
بخواهند آب پشت بند را خلع کنند که تمام آب برودخانه برود آن در بار
میکشاید تا زمانی که مقصود حاصل شود آن گاه باز پس دوینایند و این آب
از میان دو کوه بزرگ از سمت پیشانی می آید و آن را رودخانه قراچاق نامند که
که مذکور شد منبع این آب جبال متسی جبل ناراست که در سمت غربی شیر
میباشد و این رودخانه از جبال مذکور می آید بلوکات کوهمره و سیاخ
از آنجا گذشته میرسد بخوار از بند بهمن میگذرد میرود تا بخفر و از آنجا بصیقلان
از آنجا بقصر و کارزین پس در صحرای دژگاه که از توابع کله داراست آن گاه
برودخانه که از دهرم و غیره از آب می آید متصل شده از خاک و شنی عبور نموده
از جنب قره کالی گذشته در بند رکنگان بدریا می افتد با بکله از پشت بند
بهمن دو جدول بریده اند که آب از آن دو جدول ببلوک کوار میرود و آن در آن
نیامند و آن دو جدول یکی از قدیم است و دیگری حادث که در نقشه نوشته
شده است و کوهی که پشت بند است معروفست بهمن کوه
در سمت قبل بلوک کوار بمقت دار غیر منک در تنگی قلی از سنگ و ریگ انبوه است
از آن کوه بهمن نامند و گویند مین بهمن آنجا است خلاصه نقشه بند بهمن را در ورقه
برداشتم به طرز (۳)

در این خلاط
بروزن سراب
کل دلاوی و آب را که
هم امتحان شده و باشد که
که آدمی و حیوان در آن می افتد
و آن در اصل عرصه است
چون در بکمان آن چاه کل دلاوی
منبع می شود و این واسطه آنرا
خلاط گویند و شاید که در
اصل منبع آب بوده
چون خلع یعنی را بر کوه آن
در حوالی از کثرت استعمال
خلاط شده باشد و منی
بر کوهی آن ظاهر است

منبع
سیاخ
بکسر پسین هم در آن
خامی است اسم بلوک
در فاصه

صیقلان
سرب بیکان است
یعنی معدن سیم گویند
در قدیم معدن سیم
و آن نام بلوک است
در فاصه



دیگر از جمله آثار قدید و رفار پس بقبر و جاماسب حکیم است پس از
 فراغت از نقشه بنده بهین از بلوک که در حرکت نمود بحجت بلوک خضر محبت دار سه نیز
 از کار و در رسیده بهی رسیدیم که آن را دولت آباد میگویند این دو در آخر بلوک کار
 دو فرسنگ از آنجا نیز گذشته بجای فرود آمدیم که اسمعیل آباد نام داشت و اسم اصلی
 آن چمن سوسن است و این دو اول بلوک خضر است شب را در آنجا توقف نمودیم پس از
 شاهزادگان نادری نهایت پذیرائی را نمود و شرایط میزبانی را بعمل آورد و جشنی
 بود که وقتی از اوقات فقیر را در شیراز در مجلس درس عالم ربانی و عارف صمدی شیخ
 الاجل السید ابو عبدالحی التتبی القفید مشی الله پلین مطول بقائه ملاقات نموده بود
 و مشارایه بجناب شیخ مذکور را دقایق بایانه می ورزید و راجعاً بحال دیده از حالات
 آن بزرگوار پرسش نمید و بعضی از اوصاف او را بیان کردم و چند بیت از قصیده
 که بجمع خاش در عرض راه سفر برشته نظم کشیده بودم و هنوز تمام نبود خواندم فقیر
 خواهرش منبرمود که شطری از حالات شیخ را بآن چند بیت در طی شطری مرقوم وادم و
 بایشان سپارم چون آن شب باخته بودم و روزانه دیگر را غم حرکت داشتم بعلاوه
 قصیده مذکور و نامقام بود معذرت خواستم و گفتم زمان مراجعت چنانچه دولت
 ملاقات دست دهد و قصیده هم با تمام رسیده باشد بجهت مسکن شما بزرگواران
 در ادرم متبذل فرمود فقیر هم در مراجعت بعد خود و قانع نمودم چنانچه تفصیل
 حقیر بخواهد آمد باجمعه قدری از شب که گذشت در برهم خود شخصی معتمداً
 شد بر صدر نشست و معلوم بود که با صاحب منزل سابقه داشت آغاز سخن نمود
 و آن شب تا دیری مولانا بجز خود پستان و اهل و افاضت گاری داشت فقیر در

بلوک است در فارس
 بلوک مجرب شیراز بلوک
 متدل است در کاشان
 و کعبه است

خدای
 خوسبت بادشاه
 اختیار

فتح اول و سکون
 ثانی یعنی جزوه باره از
 چیزی است یعنی
 حضرت و نمیه
 نزارده

با کسر معنی
 و معنی ملاقات

جنوب شرقی آن بقعه غراب است و بر بالای آن سابقا گنبدی بشت ترک بود
که از قرین معلوم شود ولی الحال نابود است و در سمت شمال غربی آن بقعه از
سطح انحراف شش تا دمانه که آمار راه و پسعی است و در دو طرف آن راه دیوار است
که از این راه بپای بقعه آمده و شد منوره اند و این بقعه تمام از سنگت و کج ساخته شد
سنگهای آن همه تراشیده و صاف و دیوار است هر سنگی یک ذرع و نیم ذرع
و کمتر و بیشتر عرضا و طولاً بکار برده شده و آبدار هیچ طرف از آن بقعه
آمار درمی و در شش مینت بهمانا که از روز اول در بے برای آن قرار نداده
و بر بام آن نیز هیچ راهی و منفذی نیست بعضی از آن سنگها را برداشته و عدا
غراب نموده اند و رخنه در آن نیامده معلوم است که این بقعه مصمت و پنج
از اسیله آنجا شنیدم که قریب باین بقعه قلعه بوده که آن قلعه و این بقعه را
حکیم مذکور خود راجات خود ساخته و از آن قلعه تا زیر این بقعه تخی قرار داده
که پس از فوت جسدش را بصییت خود از راه نقب برده در زیر آن بقعه
نهاده اند اکنون راه نقب نابود است فقیر بر آن قلعه رفته خبری جز
و یک دیده نشد بلی بعضی از اجار آنجا بود که دلالت میکرد بر آنکه آنجا بنای بوده
و در دمانه کوهی که بقعه بر آن است رودخانه قراقاج است که مذکور شد
بقعه مذکور را جاساب حکیم جانی ساخته که از آفت سیل و باران شدید ایمن
باشد و آنجا تفرجگاه خوبی است در سمت شمال غربی بقعه چند پاشک
بطور کشیده نصب کرده اند که پاره از آن سنگها بر زمین افتاده و خطی قریب بمثل
مشت بر آنها نقش نموده اند در پسم انحطاط آن بسیار غریب است که خواندنش

مستطابق
محل افتادن سنگت است
باصطلاح ج و دیوار بر تپه
که چون پسگی از سرش افتد
بدانجا رسد
بنوع اول محل است
بعضی هم در سنگت
و نفعی هم در شاه
فوقه اند که میان برد
سنگت
بنوع اول بنوعی است
بروزن بقعه در پشت
بعضی شکر و گرد و سیمان
و حجازا خطوطی را که بر
عازت و در نظر ای
بزرگ نویسنده کردند
بناسبت آنجا
انموده اند که
چون سنگ بر تپه
بافتند
مشت
مضمر مار شش و لا ساکت
و مار شش نام کی
قریب خط شش که
واقع آن بوده صاحب
غایت الفقه که
در روزی که در آن کوبیده

نمود نوشتن و ضبط کردم مولا شروع خواندن نمود است و در فرمود اینست یعنی
 منو بانی را بخواند و کفتم جناب اینست یعنی چه گفت یعنی بشوالبه و آن فعل امر است
 مگر که بنون کیسه خفیفه کفتم این را میدانم ولیکن اینست یعنی در اینجا چه مناسبت دارد
 که نوشته اند گفت خطاب نجبی است که ناظر بر این خط است و مخاطب آن است
 کفتم بانی را بخوانید باز هم کلمات چند را بر خط خواند تا رسید بکلمه (حسام الملك)
 چون کتاب آن کلمه را باین رسم نوشته بود **حسام الملك** مولا آن کلمه را **حسام الملك**
 در آن حال کفتم آخرین بر ذوق شما و از کوه سر ازیر شدم چنانکه اصرار در توفیق نمود
 ولی همین قدر که کلماتی را که بخط خوانده بود بر صواب خواندم و کفتم چنین است شما
 تا خواست ملقت آن خطوط شود مسافتی از راه راسته نمودم و تلافی لغزات آن
 صبح را که مذکور شد نمودم به بالجه آنچه بر آن احجار که در آن بقعه منقوش است که
 بر زمین افتاده و پاره هستند بپار مضرب است این است که بطور وضوح نوشته شود
 اَشْفَعُ لَكُمْ بِخَزَلِ الثَّوَابِ وَ اتَّقِنِ بَايُنَ الْيَمِّ الْعِقَابِ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ
 الْحَيِّ الْمَلُوكِ الْاِسْلَامِ الْعِجْمِ صَاحِبِ السِّيفِ الْعِلْمِ غَاثِ الْحَقِّ الْقَدِيرِ
 كَيْفَ وَ زَيْدٌ مَعْدِلُهُ حُسَامُ الْمَلِكِ الدِّمَاقُ وَ دِي تَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ
 الْحَسَنَاتِ وَ يَغْفِرُ عَنْهُ السَّيِّئَاتِ الْعِبَادَةِ مَقْسُوبًا إِلَى الْحَكِيمِ الْقَدِيمِ
 الْحَكَمَاءِ الْمُحَقِّقِينَ الْحَقَائِقِينَ الْوَاتِقِينَ فِي قَرْنِهِ خَاصِي مِنْ دِلَايَةِ خَفَرِ
 پیش از این چیزی معلوم نشد و تاریخی هم نداشت اگر چه داشته در اجاری بود
 که از میان رفته همین قدر معلوم می شود که حسام الملكی از اهل دماوند پس از نبش پیغمبر صلی
 علیه و آله این بقعه را مرمت نموده و الا محقق است که اصل بقعه را خود حکیم درجانی

است خطاب این
 حسی است که کلمه حسام الملك
 در آن عبارات با مصلوح
 نحو قائل است از برای این
 و کلمه العاده منقول آن است
 و کلمات وسط آنها منقوله
 عبارت با مصلوح از آن
 و غیره و خلاصه معنی آن
 این است که در زمان
 عیات الدین کبیر حسام
 دماوندی بقعه را مرمت نمود
 که در خفاست مرمت نمود

بکسر اول و فتح ثانی
در رفت جمع سبک است
یعنی عادت و تفرقه و علم
خارج و احوال که ششگان

سلاجقه

جمع سلجوق است و سلجوق
نام مردی بوده بدو بزرگ
پادشاهان سلجوقی

توقیه

بعضی تان و کسرون
و تخفیف یا شربت
در کلب روم

عجب

بعضی نام شربت
در شاهان آن شربت

عجب

بعضی از اطلاق
مثل اینکه در الجبل و الکوک

عجب

عجب عجب
مثل اینکه کلمه قتل از لفظ
الحکما را باید باشد شلا
انضال الحکما بالمحققین
یا کلمه دیگر

عجب

ساخته است چنانچه اهل سپهرین مطلب را بجا داشته اند فقیر آنچه از دست می یافتم باید این
حسام الملک وزیر یا حاکمی بوده از جانب غیاث الدین کبیر و که یکی از جمله سلاطین
غیاث در فرمان رداست آن ناحیه را داشته

(اجمال از تفصیل حال غیاث الدین کبیر)

سلاجقه سه شعبه بودند شعبه در تمام ایران حکمرانی نمودند شعبه در کرمان شعبه
در روم غیاث الدین کبیر و بن عزالدین از جمله آنها بود که در هشتاد و شش روم سجای
پدر در سپه پانصد و هشتاد و هشت هجری فرما کرد و اگر دید پس از چند
برادرش رکن الدین را و جنگی کرد کبیر و بمبت طلب فرار کرد و سلطنت بر رکن الدین
مستقل شد پس از رکن الدین تلج ارسلان که پسرش بود و طفل بود پادشاه
رسید از عمده سلطنت بر نیامد افراد فرستاده غیاث الدین کبیر و را آوردند
پادشاهی را با و تفویض کردند بر مقرر سلطنت نشست و ممالک بسیار را بقتل آورد
پس از اتمام مقاصد و وصول مرادات در جنگی او را شهید کردند و شهادت در
سنة شصت و نه بود با بکلمه کبیر و نامی که بر احوار بقعه جااسب نوشته شده
می بایست همین باشد اگر چه آن مقرر سلطنتش در روم بوده بسا که در فارس هم مقرر
یا اینکه حسام الملک در آن ناحیه کار کرده او بوده و بقعه را مرمت نموده العلم علیه
مخفی نماند اینکه در کلمات منقوشه بر احوار مذکور بعضی از اغلاط نسخی
اینکه بعضی جا مثل اینکه کلمه محمد و ف باشد یا اینکه بعضی از آن عبارات خارج از قصه
بعده قائل و کاتب آن خواهد بود این فقیر آن کلمات را بعینه نقل نمودم میسر
دیگر اینکه در آن عبارات که قریه خانی نوشته اند چنین استنباط نمودم که چون خبر

انجا دهی است موسوم بکایان شاید خای مغرب کای باشد و مقصود از قری
خای جهان کایان است که در آن زمان معموره بوده آمده بوالعظیم

و مگر اینکه معروف و مشهور است بلکه در بعضی از کتب دیده ام که مسطوراً
هر سلطان یا حاکمی که از پیش بمقبره جاماسب حکیم عبور نماید چنانچه سوار باشد باید
پایه که در دراجه بگذرد و الا صدقتی با و خراهر سپید بوالعالم بالسر و انحنایست
(از جمله مطالبی که نسبت بان بقعه میدهند) اما انجا میکشند در شبهای جمعه از آن
بقعه ستینده می تود که کسی فریاد میکند بریز بریز گزرا از اتفاقات کجاست باز فقیه
پای آن بقعه می تود که دم بنسیر از آواز بشه صدای که خوشم نخورد و از سن اتفاق
شب جمعه هم بود فردای آن شب فقیه را یکی از آن امامیه که گفت جواب داد
که هرگاه کسی انجا باشد آن آواز بر نیاید گفت اگر کسی نباشد پس که آن آواز
می شنود که برای شما نقل کند سکوت کرد و چیزهای غریب دیگر از آن بقعه نیز نقل
میکند من المهمات والا با طویل که قابل ذکر نیست

جاماسب حکیم برادر کشتاسب بن اهراسب است از اجنه حکمای عجم بوده که کتب
معارف نزد زردشت نموده و روزگار می ست کردی چکر گناه بکشندی اگر
که آن نیز معتقد دیش نزد دشت گردیده بود و باز دشت محاکمها نمود که در
تاریخ مسطور است و جاماسب را کتابی است که نام آن
فرهنگ ملوک و اسرار عجم است احوال بجا جاماسب نامه مشهور شده و آن کتاب را
بنام کشتاسب برادر خود عنوان کرده و در آن کتاب از چند هزار سال آید
بر مرز خبر داده بعضی از آنها مطابق با واقعست بعضی دیگر را مردم با توهمات و

ملاحظه

مسی در عالمی که پادشاه

افق

مسی ملاحظه است که مسی

بهر صدق باشد

در بر

اگر بر کسی است محقری

از این مطلب این است که

عوام سکوه حاد اسباب را

دنا میر که گنگ داشت که بر

عقرب حاد مرد روحی عقیده

کرد و سار کردی را جو داد و

گفت و دانی که عقرب را کردی

آن روح را موصی عقرب

رده بر در ساعت میسوم

راست شد در میان درو جان

روح که آن قصا از او کرد

با کاه عقرب را بر او آید داد

کرده در آن حال فریاد کرد

شکر خود که بر روی دشت

رو صبح عقرب فریاد بر

پس روح با و بسیده

مان داد از آن بعد از قرض

این آواز می آید از سکوه

و با طویل میکشید

چکر گناه

تخم مار می و دوز و کاف

و در آن دوز و کاف دنا

والله و صبح اری و ستاره

ولی حرکت حرف و اصط

مکرده اند

ملاحظه

اصطلاح گردیدن کلام

ارطای هر سویی حتی که خیال

داشته باشد

تخلفات شاد تطبیق با مورات معطیه میکنند و عند افتتاح الغیب لایعلمها الا بمرور
و جابا سب را نیز کتابی است که کلیات حکامی عجم را شرح نموده و حکما
که با عقل درست نیاید تاویل نموده از جمله گوید اینکه حکما غیبی بکم گفته اند کسی را
دو صانع است یکی یزدان و دیگری اهرمن مراد از گیتی بدن عنصری است و
مراد از یزدان روح است و مقصود از اهرمن طبیعت است و اینکه گفته اند اهرمن
شر و فساد آنیخت گناه از پل طبیعت است بر روح و گوید اینکه گفته اند یزدان
ظالم را بیا فرید تا لکرا و باشتند و اهرمن مصاف دهند اشارت بصفت
حمیده انسانی و نیز گوید لکرا بلیس اشارت بصفت ذمیه است نیز گوید اینکه
صفات ذمیه چیزهای بد را اهرمن افرید و صفات حسنه و اشیای نیک یزدان
کنایه از آن است که آن صفات رذیله همه از طبیعت عنصری است و آن صفات
نیک و نیکوئیها تمام از روح باجمله ظهور جابا سب چهار هزار و نهصد و نود و چهار

سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بوده است ○

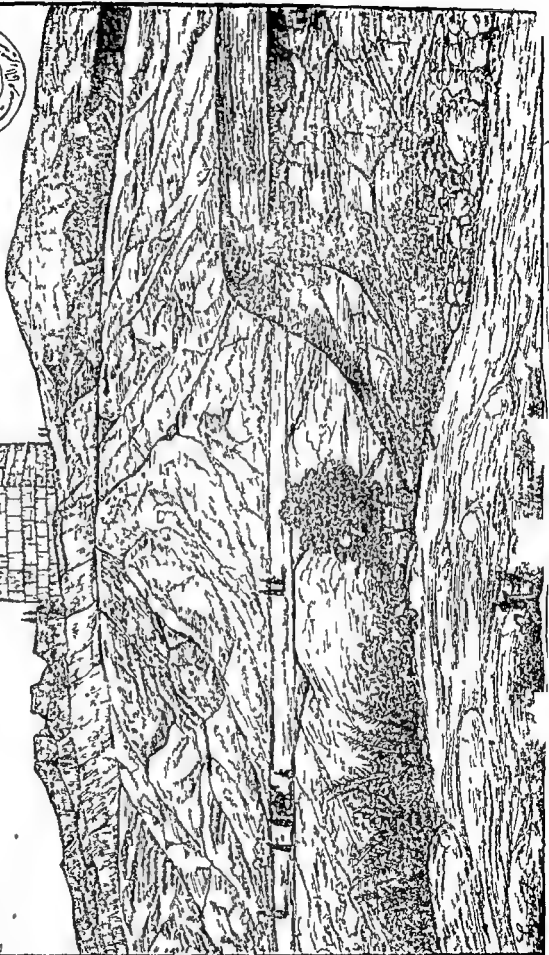
از سخنان جابا سب است گوید بدترین خصال کریم ترک کرم است و نیکو تر کرم
لیم ترک دانات و خاست نیز گوید عظیم تر عدا و عذاب آنست که کریمی از
ماجت خواهد دور و اگر دور نیز گوید گناه در روی است که دوا می آن توبت و انابت
باجمله بقعه جابا سب در سمت غربی جلگه خضر است و تا خود شهر خضر
فرسنگی گزیده و راست و قبر گشت سب را نیز در خضر نوشته اند و لیکن این فقیر
در آنجا چند را که تفحص و تحسین نمودم از این مطلب اثری نیافتم بقعه بود و نه بقعه
نقشه بقعه جابا سب را در ورقه برداشتم به نره چکا (علا)

یزدان
نام فضای تعالی است
یزدان نامی و پیش
از این مذکور شد
که این اهرم ذات نداشت
مثل الله عز و جل

اهرم
نیز با بقا گذشت
که بعضی دیو و شیطان است
و را بنامی به بیاست
تخلاف یزدان

سب
با کمال است گفته اند
که بخل آنست که خود
میخورد اما بدیگری ننهد
و لیم آنست که نه خورد
و نه بکشد

دانات
بکسر اول زبونی
و پس فخری است
منه



از جمله آثار قدیمه دیگر را که ما مورد بودم بریداشتن نوشته آنها آثاری است که در سر و ستان
 و قبا و دار آب جرد و غیره زیاده است بهنگامی که در بلوک خضر بودم اما در قریه
 طاهر شد اگر چه این مرض از قدیم داشتم و در اینجا شدت نمود مصمم شدم که بشیر زبانی
 چند روزی مداوای خود و تحقیق از آن مرض حاصل شده با ما کنه کوره بروم لهذا از راهی
 که رفتم بروم مراجعت نموده با معمل آباد مذکور رسیدم در منزل صاحب آن ملک
 که سابقا ذکر می از ایشان وقت فرود آمدیم بسبب مرض مزبور دور و دوری اینجا توقف
 داشتم مشارالیه از پیمانی که بسته بودم در نوشتن حالات عالم عامل و عارف و حاصل
 جناب شیخ مفید که الله تعالی و داد آن نصیده که در عرض راه بهیچ آن جناب رسیده
 بودم متذکر می نمود و دو قایم آن عهده را اشارت می فرمود

قد بلغنا ذی القعدة و باللائین لا یسیرا
 عقد و غار به بن اعظم القرب
 انکشت قبول بریده ننهادم و شته از حالات آن بزرگوار را بجز تحریر در آوردم و این
 نصیده مذکوره را که موشح و مزین بود بهیچ آن معدن اسراره بانی و منبع انوار پسندید
 و میخواست پس از مراجعت از سفير بحضرتش ارشاد بر من نیز نکاشتم انکاه فرمود
 خوب است ذکر احوال شیخ طویل و مولای قبل را که در این سرزمین پان کر متجرب
 و نصیده را که در عرض این راه سرود می در ضمن مطالب مسافرت نامه خود درج
 تا نامه است زبانی باید و بچکاره است زبانی پذیرد شعر

خوشتتر آن باشد که سر دلبران
 گفته آید در حدیث دیگران
 از این تقریری که نمودیم بهتر از در ملک وجودم و زیدن گرفت و آتش شوقم
 زبانه کشید مصرع کرب القلب من جواه یذوب پس آن تقصیل را

بکسر و در سکون قاف
 و در محله کسور و سحر و
 نام دردی است که خاص
 باکستان است که چون
 صفرا می ریزد بمصل
 باکستان

بالعقود و الخ
 فعل امر است از فعلی می باشد
 آن برای سکت است و قایم
 تجلفت و است قریه
 درین صرح و معنی قریه است شنی
 شعر این است که دناک
 و بهایا و شبهها خصوص صاحب
 دنا مودن بان از بزرگتر

در قفان
 بر وزن بهلوان و بعضی بهیم
 نیم نوشته اند معنی و بهیچ

بخیل
 بر وزن فعل می برکت و
 دانا و بیکو که راست

بسی شعر و نصیده است
 و نماز نامه و کتاب بیایز
 و نماز نامه و کتاب بیایز

بمعنی جنس کردن و خوشحال
 نمودن است

کرب القلب
 جوی بر وزن فنی معنی شدت
 و جدا است از عشق و محبت
 راجع قلب است یعنی
 است دل آنکه که از از
 شوق خود

باسمک علی غفر
 بنمای آنکی برسی از نیکو
 آن مرد را چون آنکی که سوال
 از او نمائی آگاه باش که آن
 مردی است که خالی و عاری
 از عار و ننگ و عیب است
 اگر رفته بودی پیش او هر آینه
 می دیدی صفات تمام مردی
 در یک مرد و در کار او در یک
 و تمام زمین را در یک خانه

بعضی را حق دیکر در ضمن شرح مسافرت بیلوک خضر مذکور ساخته و آن قصیده را

نیز در ذیل آن بجا می رسد

(این است شرح حالات استادنا العبد الرشید جناب شیخ مفید که در خضر نوشته)

یا سائلی عنک لما حیث کنت	ألا یؤثر کل الغایه
تو غمزه که آیت الناس فی کل	والله یزین به ساعده والأرض فی

هو مفید بن المیرزا محمد بن بن المیرزا محمد کاظم بن شیخ عبد الله الشریف المجدد امام الحجة
 و البجاعت فی الشیراز بن الشیخ محمد مفید الفاضل الماهر ابن الشیخ حسین الشیرازیون
 در او ایل حال تحصیل علوم صوریه و مغنیه مشغول گردیده اسپا تید فنون عریظه و آید
 و علوم ریاضیه و اصحاب فقه و اصول و عرفا و اهل ریاضت را ملاقات نمود
 و مصاحبت فرموده پس از آن چندی اشتغال با مامت جماعت داشته
 و مردم را موعظت میکرده و در ضمن مشغول ریاضات بوده خلوت با انجمن را
 جمع فرموده بلکه در انجمن خلوت نموده تا اینکه از آنجا علوم و مقامات باطنی
 بقدری که خدا خواسته حاصل کرده و چون در وطن مألوف آن قسم خلوتی که
 میخواسته از برایش میرفتی شده لهذا غم سفر نموده تا خلوتی تمام بدست آورد
 باشد از میان بلاد کرمان را اختیار کرده که هم سیاحت آنجا را نموده باشد
 و هم اگر خدا خواسته باشد از آنجا مشرف بارض اقدس رضوی گردد و پس
 سبب کرمان رفته و کرمان از مقدس شمس دارالامان گرفته در آنجا نیز خلوتی تا
 اختیار نموده و مشغول با تمام و اکمال ریاضات باطنیه گردیده تا انهارا
 بچهل اربعین رسانیده در ملک جان و شکر روان و مقام روحانی و عالم

الحج
 جمع خواست یعنی طور اولیا
 و بعضی اقسام نیز آمده

سفر
 فتح اول نام شهرت معروف
 و مشهور مشتمل بر سوره و
 و قصه گویند در زبان
 کرمان نام داشته است
 بنا کرده شال شعبه ممتاز
 سازند آب و هوایش معتدل
 مردمانش فقیر شرب اند

چهل اربعین
 چهل چهل روز داشت که
 برای ذکر و فکر و طاعت
 خلوت کردند و آن را چله
 نیز گویند

اربعین در شرح حمل حدیث که هر حدیثی از آن احادیث مثل بر لفظ اربعین است
منها و دو کتاب از رسو است آن جناب و لد سعادت مندش شیخ عبدالحی
متخلص بواثق جمع نموده یکی مستی بجمع المسائل که جواب از مسائل فقیه و غیره است و
و فارسی است دیگر کتاب اساس الکمال در متفرقات مثل بر چهار جلد سعادت
منها شرح زیارت عاشورا مفصله بجز که این فقیر در تاریخ اتمام آن
این اشعار را برشته نظم کشیده و در طهران آن نوشته شده است و به
هذه

ذاکمات قد بایا صلاح من شیخ الکبیر
لوحش الله بر چنین شهری که آمد شیشه
جذب بر خا کاین نامه را بر زد در قسم
داوران خلق یعنی مخمس دین رخ
بادی راه طریقت قدوة اهل اصول
قطب چرخ دین به برج کرامت انکه
انکه باشد هر کلامش را به اعلیٰ شهر
نظم او چون که هر مقصود دیگر نشانگان
در اصول و حکمت و تفسیر مشهور جهان
س دفاتر از تصانیفش که باشد شیشه
از این نوحه کامل که نیک است بطبع
در عباداتش نهان صد کج حکمت پر

ناترین شایسته فاضله بعین الانعیا
بارک الله بر چنان شایخ که دارد آشتیا
مرجا بر فاضلی کاین فضل را کرد استکبار
ساکت راه یقین بدوام صد کبار
مغز ایل ادب شاخ بر اصل فخر
اسکان شریع را بر مرکب شکش مد
انکه باشد بر بایش را معانی فی شمای
شرا چون لولا منظوم بکیر شاه
در نجوم و هیات و منطق شهر بر کبار
بس صحائف از تالیفش که دارد انشای
بود چون مطبوع طبع مردم کامل عیار
از مقالاتش عیان صد بحمد معنی

در کتاب تاریخ
یسی اس کنالی است که تحقیق
ظاهر و آشکار شده است
ای دین می آید شیخ بر کمال
در رای آن کتاب بطریق
پس نگاه کن بجهت عبرت

مشترک
صیغه معدول است

قدوة
نقشه معنی شد

شمار

صغ اول معنی دارد آن

مشهور
بر هم صادره و برشته
نکته است

شایگان

معنی لائق و سزاوار
و هر چه خوب است

مشترک

نصفه حاصل است
یسی بر آمده

مکتوب
از برای خداوند بختیاری
دیده عرضش که کجای
کجای زبانهای شراست

ان بنی الشعر
یعنی بدستیکه بعضی
از شعر حکایت است و بعضی
بعض بیان معنی زبان آوردن
فصح و نون است که فرزند
دلهاست و شعر نیکو سوز
که محال است و آب شیرین
خوشگوار است

در اصل داد و دروده
دل ثانی را بجهت تحفه
حذف کرده اند و آن معنی
حاکم و صاحب داد است

بنوع اول و کسر یافته شده
یعنی صاحب و شراست

یعنی آنست

فارسی است یعنی
مواظبت و وضعت

زیب و راقش صنایع همچو از انجمن سحر
درج الفاظش معانی چون لایله رجا
بده فرصت کردیم تعلیم باشد در علو

از خود چون خواستم تاریخ این مالیف گفت
امایین شرح مفید از زمین داد و یاد کار

و چون کاه کا بهی بنظم اشعار حکیمان و ابیات عارفانه و عاشقانه پرداخته و نقل کشایی
خرانه بشکونز تحت العرش مفتاحها السنه الشعر افروده و چندین هزار بیت
فرموده من الفارسیه و العربیه که آن بین الشعر حکمه و آن بین البیان السجده
الشعر انجیده هو الشعر الخلال و العذب الزلال قدری از آن اشعار را نیز در اوله سعاد
مذکورش جمع آوری نموده و یوانی ترقیب داده در اشعار فارسی و آذربایجانی
نیماید و در عربی با پس و در این ادیان کتابی مالیف می نماید مشتمل بر ابیات و الفا
که لفظ شنید در آن واقع است و آن را پسید الکتب نام نهاده بالعربیه
و کتابی دیگر مستی بجز انجوسه در احوال ابی و زب فارسی و شرحی بر زبان
ناحیه از حضرت صاحب الامر حجه الله علی الله تعالی فرجه نیز در دست است بابت
و کتابی دیگر مشتمل بر ذکر شعرای شیراز و توابع آن مسمی برات الفصاحه

و از عمر شرفش الحال که پسنه یک هزار و سیصد و هفت هجری است بخواه شش
سال گذشته (این بود شرح حالات آن بزرگوار) اما قصیده که در عرض
در عرض راه پسنه خورشیده نظم کشیده شد که در مرجهت بجز شرفش عرض نمائیم

ز اهل فضل و هنر و زده بندگان خبر
شنیده همه اندر زبای لقمان را
شنیده همه اوصاف اهل فضل و هنر
که گفته است حکیمان جمله را پیر

بای مجمل در روز قاری
بختی خاصه و خاصه است

بیت اول منی حکیم است

و معنی ترکیبی آن در دستبرد
حکومت است چرا که فعل

بنا بر این برای استی محیه
در دستهای اراست
و سیرت مبنی علم

३३

ضمیمہ اول طرزی بہارک
در بیان اوجیزہ کشتہ یوم

انفلطون مصیبت کرد که
بعد از وفات او را در مکه

کنند و سر آن را میهند
خود را در فراقی که از آن
بدی و محبت او ناخوشند

١٠

ابن سدره
ذوالقرنین
ارصد و شفق

سکندر
سه هزار و
ست سال

شئیدہ مخفی کہ گفت جاباب
شئیدہ کلماتے کہ ماندہ از سقراط
شئیدہ کہ فلاطون غم نشین زین
شئیدہ کہ ارسطو معلم است و حکیم
شئیدہ کہ چه تحریر کرده اقلیدس
شئیدہ که چو نوشته است جالینوس
شئیدہ که محبتی است قول بطلمیوس
شئیدہ سخنان بزرگمهر حکیم
شئیدہ که ابو نصر بوده از فاراب
شئیدہ همه اوصاف بوعلی سینا
شئیدہ زاد بیان بے بدورانم
لبید و اخل و اعشی معتری و حنا
خلیل و عجل و بوالاسود ابن حجر و جر
شئیدہ که کردی سے نهاد اند بصد
جنید و شبلی و کرتی و یارنید و شهاب
شئیدہ که بقدرے و زرد بود پستند
عدتی و جابر و عمار و ثابته و سلمان
کنون پاوپمن آنچه را شنیدستی
جناب شیخ مفید اقتضای اہل زمان

موضوع دور فلک داده اند تا میر
 یویش برده کی فیلسوف دانشور
 کشیده از خم حکمت بر بار ساعز
 کلام اوست بگفت چو سدا سپند
 کشوده بهشت را قفل مشکلات دور
 بعضی طبعی ز روی رای و فکر
 سخر آید ملک ریاضش کسیر
 بر روزگار انوشیروان عدل سیر
 خود دثانی اوز سلطان دیگر
 در انجکت و قانون علم بوده نظر
 که بوده اند با تسلیم فصل نام آور
 ابو فراس و حریری کسائی و اشعر
 ابونواس و زبیر و فرزدق و اشتر
 قدم بر راه طریقت زخود غود و فر
 دیگر عرالت و عطار قطب دین حید
 بی زجله اصحاب خاص شیر
 بلال و خالد و مقداد و ارقم و یونز
 عیان بقدرت داور ز حضرت داؤد
 معین شرع پیر امین دین پرور

ملک خرد است و آن
 در میان دو کویت
 ذکر آن در تواریخ
 مسطور است
 ۱۰۰
 قلع اول عربی اندازست
 و آن علمی است که از آن علم
 اشغال و مشغول بر اشیا را
 حاصل نمایند
 ۱۰۱
 محضی کسر اولی نام کنایه
 در علم ریاضی که سابقا ذکر شد
 ۱۰۲
 اصول علم ریاضی چهار است
 علم عدد که از آن انواع عدد و حساب
 بر ترقع و مال نیست بعضی افند
 از بعضی معلوم شود و دوم هندسه
 که از آن انواع خطوط و اشکال
 و سطوح و وزن و ذکات معلوم شود
 که مذکور شد سیم بیات که
 از آن احوال اجزاء را نام و ادوات
 آن یعنی مقدار بر اجسام ملکی
 خیزه یا حاصل نمایند چهارم
 موسیقی که از آن احوال زمین
 و تالیف آسمان دانسته شود
 ۱۰۳
 شهر علی است از درستان نزدیک
 آب سحر و او هم شهر علی از

[Handwritten Persian text:]

نموده هر که بشاگردش قدم روزی
یکی ز جمله آنهاست حضرت قدس
در این قصیده سه بیت اورم ز اشعار
جمال حضرت حق را بزرگ است
که طلعت ازلی دیده اندر آن مرآت
نمیده و دیده کس غیر برگزیده حق
الاسعید و شقی تا که از ثواب عذاب

ز اهل فضل و اساتید برده گوی هنر
که قدس پشیمان فیکت نظم او کند از بر
که گویا بداند آن این قصیده زینت و فر
بر آینه بود آن گیت احمد وحیدر
که این شاه و نادر و جنیر اهل بصیر
ستوده حضرت شیخ مفید را داور
مکان بحیث و دوزخ کنند در محشر

مقام دوست او با و جنت المادی
مکان دشمن او با و جادوان پست

فصل پس از مراجعت از بمون تخر بعض از لغات
آن مرثوم داشتم ولی چون ذکر احوال حکما و عرفا و ادباء و شعرائی که در قصیده و مندرج
بر اسطه عدم و معیت ترک شده بود باین خیال افتادم که از حالات ایشان مختصر
اذکری شود تا بهم رفع ابهام از مضامین قصیده مذکوره گردد و هم تقصیری در مطاب
کتاب بود که طباع را از مطالعه آن کسایتی حاصل نباشد و خواطر سرد را از مطالعه
اشن ملاتی بهم نرسد و هم حکم بالا تذکره کلمه لا یشکر کلمه ذکر احوال بعض از
حکما و فضلا نموده شود لهذا از آنچه در این فصل نوشته می شود فقط در حضرت از
مراجعست از سفر نوشته شد در حالتی که مطالعه و سیر بعض از کتب را نمودم مطابق
که اکثر اهل تاریخ در آن اتفاق دارند و شش آراشان کمتر و جفتش بیشتر است و در
داشتم و آنچه که عربی بود ترجمه کرده خلاصه آن را ذکر نمودم اسامی یک کج

میرزا
جمع قدسی است و قدس
منسوب قدس و قدس
بعضی و بعضی یعنی با کبر
کلی است در او از قدس
سیان فرخنده
الله
داور
ایضا تخلص مراد است
و معنی آن صاحب است
که گذشت
ابهام
کبر مجزه معنی پوشیده
و پوشیده و کذا است
تقنین
در لغت معنی کبر بگونه
شدن از شاعری گستا
و تقنین است و تقنین
در عبارات اشعار
از هر نوع سخن است
و از هر طبعی
سخت است
نویسند
الامیر کراخ
یعنی آنچه در یافته شود و قماش
ترک و در گذشته شود
قماش
تقنین
از باب فضل معنی
بر آورنده شدن
پسته
سپهر
بدیع رازی است
یعنی اعتقاد و چنانچه
دل

جاءت بکشف فلانی
سکنی از زمین حضرت

بمعنی پستی و است
شدن

را در حق است

است نفسی رخ
بمعنی تسلیم کردم جان خود را
بجانب دیگران و جان حکما و
و ایمانی یعنی خدای تعالی

افلاطون
برای معنی صادق تصحیح است

اشراق

این طایفه از حکمای بوده اند
که بیکدیگر نفس و تصفیه باطن
می پرداختند و از اشراق
و روشنی باطن معرفت شایسته
و حقایق آنها برداشتن نورانی
جلوه گر میکردند و علم و حکم را
بکاشف میخواندند و افلاطون را
جله آن طایفه بوده و کلمات
مشائخ که این گروه را در ادوار
حقایق اشیا و شی و در مقام
بدلایل میخواندند و بشرای این
طایفه از سطو بوده است

مناظره
بمعنی حرف چهارم پنجره
نمودن در حقیقت و بیان
چیزی و با هم بحث کردن
و گفتگو کردن

مرکب نیست مگر که نشستن از زندان تن و پیوستن به عالم تحریر بلکه جائه کشف فلانی مبدل شود
بپاس لطیف نورانی پادشاه حکم بر زندانش داد که افس از زمانی معین او را مقتول سازند
همه دوزش کردند و در مجلس رفته با پستخانه مشغول می بودند کوسین را بنام
پیم و تشریش قتل در دل سقراط نبود تا زمان معین که خواستند او را بقتل رسانند باز
کلمات حکمت آئین می فرمود با اینکه میدانست که او را میخواستند بکشند اصلاً فرمود
در احوالش بهم نرسیده بود است خواست و عمل نمود و نماز ایستاد و در آن حال
زن و فرزندانش بر دورش جمع شده فوج وزاری را افکار کردند آنها را فرمود محبت
بخانه کنند و حکم بصبر نمود تاگاه خادمی از جانب پادشاه آمده چایه شربت می آورد
بر سر بود بوی خوانند از جای برخاست قدری شش می نمود و شکر گردان را نصیحت فرمود
تا آنکه از رفتار بازماند بر پشت خوابیده این کلمه را گفت آنست نفسی الی قاضین
نفس انگمار و جان داد گویند ظنور سقراط پنجه را و نمود و هفت سال بعد از بهبوط آدم
علیه السلام بوده و مدت عمرش یکصد و هفت سال و نیم سال
افلاطون پسر ارسطو پسر اقلینوس است از حکمای اشراقیه بوده
پس از وی ارسطو معلم اول پسم مباحثه و مناظره را بیان آورد ابو نصر فارابی
حکیم افلاطون را تمجید نموده و افلاطون در اوایل حال کجین اشعار را مایل بوده افلاطون
لسان و فصاحت بیان داشته چون مجد مت سقراط مذکور رسید افلاطون را
فرمود ای فرزند عمر عزیزا صرف شعر و شاعری داشتن پس درین است لهذا افلاطون
در خدمت سقراط تحصیل حکمت الهی مشغول شده در این مین سر آمد اهل زمان گرد
پس از سقراط در یونان زمین مدرسه بنا کرده بتعلیم علوم پرداخت و در فن طب نیز
معالی

مامون الرشید
پسر اردون الرشید
خلافتش در سنه صد و
زودیک بود بیست سال
خلافت کرد

نام پسر
نام پسر است

اقلیدس

بنیم اول و کسر ال پیش
از این مکرر شده و این
یعنی تکیه هند است

بنیم اول

بنیم اول شریعت در کتاب
بحر شام

بایستی
معنی آن گذشت

خطت بنی یح
یعنی خط و کتابت هند
روانی است از کتابت
آن هند به این کشور
که بنان و علم باشد مراد این
که خط صورتی در نفس دارد
که با آن آت و جود دارد
بدا میکند

و در اینجا مدون گردید و مدت شصت و هشت سال زندگانی نمود بعضی قریب بقصد
عمرش را نوشته اند و از یکصد جلد کتاب بیشتر تصانیف دارد مامون الرشید در
زمان حکومتش نزد ملک روم فرستاد و خواهش تصنیفات ارسطو را نمود ملک روم
فرستاد و از ارضی یونان کتب او را آورده نزد مامون فرستاد و وی جماعتی را بجا داشت تا آن
ترجمه نمودند بزبان عربی و مصنفات ارسطو پشمار است کتب بسیاری در منطقیات
دارد و دیگر در الهیات و دیگر در طبیعیات و دیگر در خلقیات که مجموع متجاوز از یکصد
جلد است و اساسی آن کتب را تواریخ و غیره مطبوع است طنورا ارسطو پنجاه و دو
بیت و پنج سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بوده از کلمات او است که فرموده بر کار
که نفس از کتاب آن منع نتوانی دیگر را عقاب کن و فرمود در حجت بصحت کینه
تو اعراض کند موجب فلت است و اعراض از بصحت کینه با تو رعیت کند از قصور
بهمت و فرموده راحت یاس لذت ادراک برابرند

اقلیدس از حکمای عالی مقام در شهر صور است و او را اقلیدس بنی یح گویند
علم ریاضی را وی بیشتر ساخت و کتب چند در آن علم مدون فرمود بعضی گفته اند آن
کسی است که او را در ریاضی سخن گفت بجز حال کتابی که در هند سه نوشته و ناختم
بر آن نهاده و از اهل این فن شروعی چند بر آن نوشته اند الحال موجود و متداول است
و مصنفات دیگر مثل کتاب تالیف اللمون و کتاب مناظر و کتاب ثقل و خفت
و غیر ذلک دارد که اکثر آنها را بزبان عربی در زمان مامون الرشید ترجمه نموده اند و بسیار
از تالیفاتش بزبان انگریزی دیده شد که ترجمه نموده اند و شروعی بر آنها نوشته اند باجماع
پنجاه و دو بیت پانزده سال بعد از هبوط آدم علیه السلام گفته اند از کلمات اقلیدس است

هر که بوقایع ویران نیندکند و ویران بوقایع او نیندکند و فرموده اعمال نیکو در دنیا
 تجارت خجسته است و اجل در دانه آخرت و فرموده چنانکه بدن او سیس رادر
 حالت مرض از خور و طعام و شراب سود نباشد هر دل که بر مرض غفلت مبتلاست
 از ترسب موعظت و پند سود نبرد
بوزر جمهر بوزر جمهر و بوزر جمهر و بزرگ مهر و زهر همه نامهای پسر سوخرا است
 و گویند نسبتش بلبوس بن نوذر میرسد سوخرا در عهد قباد گشته شد و بوزر جمهر را
 این بختگان نیز گویند چونکه بختگان لقب سوخرا بوده باشد بوزر جمهر حکیمی است بزرگوار
 بجلست معروف و بتدبیر مشهور در زمان انوشیروان عادل ابتدا او چند می ملاک
 او بوده و در آن اوقات بیود نامی وزارت پادشاه را داشت و بوزر جمهر
 سفری بجانب خراسان رفته آنجا که بمسود بسبب تهمتی بجنسرت پادشاه خان
 شد کشته گردید و بوزر جمهر بدین باز آمده کارش بالا گرفته منصب وزارت یافته
 و هفته یک روز تمام مؤبدان و دانیان در مجلس پادشاه مجتمع شده سخنان حکیم را استماع
 حکیم را استماع می نمودند و از کلماتش بهره می یافتند و فرمود که در زمان
 پادشاه انوشیروان دعوی پیمیری نمود پس از قباد انوشیروان او را کشت و بوزر جمهر در آن
 آن ساعی شد و در زمان بوزر جمهر شطرنج را از مملکت هند و پستان بایران
 آوردند و در حضرت کسری بوزر جمهر آن بازی را بی آنکه کسی بوی بیاموزد بی برود
 با آورنده آن بازی کرده او را مات ساخت و در برابر شطرنج خود را خسترا کرد
 و بهند فرستاد و حکیمان آنجا به بازی نمودند و ذکر این مطالب را مفضل
 و مشر و خاین فقیر در کتابی از مؤلفات خود که مسمی بشطرنجیه است ذکر نموده ام

کسر اول و پنج پستیم لقب شریف
 و معرفت است که که رشده
 اصطلاح شطرنج را در آن است
 محل ایکه شطرنج را عرصه است
 که ما با دارم شش در شش
 در یک طرف ارباب عرض
 و یکت و در دو میل و دو
 و دو قوس و شش بناده کلان
 در طرف مقابل سر دوای
 همراهی دیگر یکت و دو
 که در آنجا هر طرفی حکمت
 و فکر ما هم نرود آمد و فکر
 و میوه اهد که شاه مکه کرد
 معقد سار و در محاصره کشید
 هرگاه شای عاصره کرد و
 شاهات است پس شش
 است معقد شده شش باشد

کسر اول و پنج پستیم لقب شریف
 و معرفت است که که رشده
 اصطلاح شطرنج را در آن است
 محل ایکه شطرنج را عرصه است
 که ما با دارم شش در شش
 در یک طرف ارباب عرض
 و یکت و در دو میل و دو
 و دو قوس و شش بناده کلان
 در طرف مقابل سر دوای
 همراهی دیگر یکت و دو
 که در آنجا هر طرفی حکمت
 و فکر ما هم نرود آمد و فکر
 و میوه اهد که شاه مکه کرد
 معقد سار و در محاصره کشید
 هرگاه شای عاصره کرد و
 شاهات است پس شش
 است معقد شده شش باشد
 معنی اول عرصه است که آن را
 چهار قسمت کرده اند و در هر
 شش جا هر قزاد داده اند و در
 هر بی پاره مهره دارد و در
 می عدد و مهره را در آن
 خانه قرار میدهند بطرفی
 که دارد پس در آن کشتن را
 که عارث آورد و هر حرکت
 و در آن نقطه است که یک
 و یک کشتن مهر را که در
 خانه اند بپشت هر یک در
 مهر را بر سر داده و در عرصه
 بر دانه می آورده

ناید بد شدن و غایب کردن
 و لا دلت نام سلامت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله
 روز جمعه بیدم شهر رجب
 موافق با بخت پیشتر نشان
 روی و بیدم دی و آفرین
 بعد از طلوع آفتاب شش روز
 صد و شصت و سه سال
 بعد از مبعوث آدم
 علی السلام
 که در آن سال
 رخ

و لا دلت آن
 یعنی حضرت فرموده اند
 ششم در زمان پادشاه دار
 انوشیروان
 تابش
 شایسته دعا و آفرین است
 سحر
 بشهید صفت دوم یعنی
 خوابی و خوشی است
 یعنی
 یعنی پنهان و پوشیدگی
 است
 نه

نسخه آن کتاب بسیار و متعسر است هر که خواهد رجوع بآن کند با تکه روز بروز جلالت
 قدر روز جمعه حضرت نوشیروان درازداد بود تا اینکه گوشت بخش را نوبت آن
 رسید و با تمامی انوشیروان بر آن حکیم چشم گرفته و اراجشت و قصه خواب
 دیدن انوشیروان چهر کردن روز جمعه مظهر سرور کاینات محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
 علیهما در تواریخ مسطور است چو که ولادت تمام سعادت آن حضرت در زمان
 انوشیروان بود چنانکه آن حضرت فرموده است فی نفس الملک العادل نوشیروان
 و تفصیل آن خواب را حکیم ابوالقاسم فردوسی شش خطم کشید

در این سال کیش بنیانش گشتان	بجواب اندرون شدتایش گشتان
چنان دید روشن روانش خواب	که در شب برآمد کی آفتاب
چهل پایه زرد بان از برش	که میرفت تا اوج کبوان پسرش
برآمد بدین زرد بان از حجاب	خزانه حسن دامن بخشی عونا ز
جهان قاف تا قاف پرور کرد	بهر جا که بدماست سوره کرد
در آفاق هر جاز نزدیک و دور	نبذ کائنات از فرا دیافت نور
بهر جا که بدور نزدیک را ند	جزایوان کسری که تار یک ماند
بجست آنکه از خواب درخیش	کجس بر از این خواب بکشود لب
چو برق بر افکند از مهر مهر	بخواند شش بر خویش روز جمعه
بدان شهنشاه اندر نهفت	بخوابی که کجا دیده بد با کشت
چو بشیند روز جمعه این سخن	که کرد آن خواب سر تا زین
چنین گفت کای خسرو کامران	همانا که را زیت اندر بخسان

المقدّم
 پسر مقتصد است پیدایی
 از خلفای بنی عباس است
 مت و عیال خلایف خود
 در منتهی سعادت و پادشاه
 کشند و منصرف علاج در آن
 او کشته شد

عمران
 بر وزن شده نام
 شهرت بشام
 قان
 نام سازی است
 مرد

و شلق
 کبر اول و ثانی یا کبر اول
 دفع ثانی شهرت مرفوع
 پای تخت ملک
 شام است
 ای که شایخ
 خطاب با ملک است

آوردی
 تقدیم زاده معیه برادر
 همه معنی کبود و مشکون
 و سبز اندک

المقدّم را بنده بیداد رسیده لسان عربی را استجا آموخته و در نزد شیخ کبیر ابو بشرتی کوی
 محصل بوده پس از استجای مدینه حرّان رفته نزد یوحنا نایب حکیم نصرانی اخذ علم منطق
 باز بیداد مرا حجت کرده معلوم حکمت اشتغال فرموده اکثر کتاب رسطو را در حفظ داشت
 وقتی از او پرسیدند در حکمت خود اناتری یا رسطو فرمود اگر من درک خدمت او را
 کرده بودم از اکبر تلامذۀ او بودم (مخلص) از بنده بد مشق رفت در محضر پادشاه
 با فضل استلک نموده از هر علمی که با وی کشکو میسر کردند بر همه فایق آمده که همه را متحرّک
 شرح نواختن قانون را در آن مجلس پادشاه اهل تاریخ نوشته اند که مشهور است حجت
 بیان نیست و اکثر مصنفاتش را در پارۀ کاغذ آید اند غیر مدون و گویند آن
 مردم بوده در دنیا و لباس اترک می گشته و در سنه سیصد و چهل و چهار هجری در آن
 سفر حج قطع الطرق او را شهید کردند در حالتی که از عمرش هشتاد و سال گذشته بود
 و بعضی مضحک را در مشق نوشته اند از کلمات آن جنابست که اموات اولاد را
 میباشند و امراض اولاد اخلاط و اخلاط اولاد اغذیه و اغذیه اولاد نباتات
 اولاد زمین پس هر چیز از زمین بری آید بر زمین میرود و فرمود هر کس در حکمت شروع
 کند باید بنیان او صحیح المزاج باشد و متادب با آداب و عالم بقرآن مجید و عارف بلفظ
 عرب و نیز باید عیف النفس بود و از رفق و فخر و تبری جوید این دور باعی فارسی از آن جناب
 که در تذکره امر قوم شده

اسرار وجود حبله بنفقه بماند	و آن کو هر بس شریف نماند
بر کس بدلیل عقل چیزی گفتند	آن سخنه که اصل بود ناکفته بماند
ای که شاپیر و جوان دیدارید	از زرق پوشان این کهن دیوارید

[illegible]

شهادت
 بجزیکه مکرر کن
 خداوند
 سرور را اوست
 در دستش
 یاف در پیش
 در که
 حق
 مردن اعلی
 نی آنکه
 شد در که
 حاصل
 فتح
 او
 تا آنکه
 او
 تعال
 حال
 و

ہوا شعر می ارج
یسی اچھی اسی شعر
تو است دانا دیشرا
دیکھو دوا ہوا دیا
کاشیدہ کر مراد
اسی است کہ مرید
تو دیکھ کر مرید

الاعشى اعمات الشعراء الا انى كوين داعشى مذهب قدرى داشته که منکر قدر خدا
تعالی بوده باجمله اعشى لقب در اعراب بسیار بوده اند چون اعشای بابلی که عامر را
داشته و اعشای دیگر که اسودا پس بوده و اعشى بن ربیع و غیر ذلک هجده
اعشى بوده اند مقصود ما در اینجا اعشای معروف بود که ذکر شد

معمری و هو ابو العلاء احمد بن عبد الله بن سليمان التميمي المعمری مولد مشرق
بوده که بلده ایست بشام از شعرای مشهور و فضیلائی معروف است و تصانیف
بسیار دارد در مفا و سالی که مرده بعضی نوشته اند در طغی ناپنا گردید ولی
چون بعضی تصانیف از او دیده شده بحمل که قول اول صحیح تر باشد در شبه
صد و چهل و نه هجری در معمره وفات یافت گویند از خصال وی این بوده که گوشت
حیوان نخورده مثل بعضی هند که این داب را دارند

حسان بن ثابت بن المنذر کنیت او ابو الولید است از شعرای مختصری بود
که ادراک جاهلیت و اسلام هر دو را نموده در اویل اکثر سپهر شام میگرد و دلو
بنی غسان را مدح میسروده و جایزه می گرفته و وطن در یرش داشته چون بنی قریظ
علیه و آنکه ایمان آورد آن حضرت را مدح می گفت و بعضی از قریش را بهجا و قتی مختصر
بر رسول خدا عرض کرد یا رسول الله امیر المؤمنین علیه السلام را بفرمائی تا مشرکین را بهجا
پاسخ گوید فرمود آنان که رسول خدا را با تیغ و پستان نصرت کنند منعی نیست اگر
بزبان نصرت نمایند حسان حاضر بود عرض کرد یا رسول الله من از بھرا این کارم مختصر
فرمود بنزدیک ابو بکر شوما حسب و نسب هر یک را بتو مکشوف دارد و حسان نزد
ابو بکر شد دوست را از دشمن شناساخته و شما را بهجا گفت و در حدیث است که سوا

این طایفه قدری میکنند
بر بند خانی خود است
بمعصیت و کفری تدبیر
خدا نیست و شیت خدا را
در آینه های غیبی نباشد و این
طایفه همان مشرکی هستند که
مغایل اشعری اند و جهت اینکه
آنها را قدری گویند این است
که اسناد افعال خود را بخند
خود دهند

معمری
تبع هم داشته است
تبعی
طایفه بوده اند در این
بعضی از آنها در هرات
نشین داشته

حسان
بر وزن عطشان است
والف و نونان
ذات کبریت
مختصر
بصینه مغول سنی آن گشت
بنی غسان
طایفه بوده اند و قبله در
بین و نوک غسان از آن
قبیله اند
عرب
تبع اول و کسر سیم دیده
منوره است

منبع اولی و قاضی بقره
منبع اولی و قاضی بقره

بنام اولی و قاضی بقره
بنام اولی و قاضی بقره

منسوب بقره است و آن
با و اینست معروف یعنی
که ایند هر فردی بوده یعنی
نوشته اهل هر باب بوده

منبع اولی و قاضی بقره
که این را بنام قاضی بقره
از آنجا است که

منبع دوم مستعمل است
شهریت در عراق و عرب
منبع دوم مستعمل است

بکسر اولی و منسوب بقره
کلمه و معنی است و جهت
آن کجا که یکسان می باشد
وجه دیگر فرد ذکر کرده اند

منسوب بقره است و شهریت
از عراق و عرب و هر دو
منسوب بقره است

فغان باطل را
یعنی فغان نادان تر است بفرمان
شعر از کسای که کسای نادان
بوده و در شعر

بسر مدح است و قاضی بقره
نکصد و هفتاد و هفت
خلافتش نیست و سیال

پست هجری بوده و قاضی بقره
که از ملا و عظیم روم است واقع شده

حضر ابوالحسن علی بن محمد بصری حرانی بعضی گویند اصل آن از نشان
که قصبه است از بصره وی صاحب کتاب مقامات است که مشهور جهان است
قصایف دیگر هم دارد از جمله درة الغواص فی اوامم الخواص و منظومه در نحو و دیوان
اشعار نیز ترتیب داده تولدش را در سنه چهارصد و چهل و شش نوشته اند و قاضی

بقره بنام قاضی بقره
که این را بنام قاضی بقره
از آنجا است که

اشعر ابوالحسن علی بن اسمعیل است و طایفه اشعریه منسوب بقره
و شصت و در بصره بوده و سالها در بغداد زیسته و وفاتش سنه سیصد و سی و
سه در کوفه بغداد واقع گردیده (کلامی در مذهب اشعری و معتزلی) مذکور داشتیم که
طایفه اشاعره منسوب بقره ابوالحسن اشعری و مذهب این طایفه این است که گویند بنده را

در هیچ کاری اختیار نیست و فعل بنده مخلوق خدای تعالی است بی واسطه و
مخلیقت اختیار و اراده بنده و گویند افعال و حرکات جمیعاً با اراده تعالی است
او هم اسباب را ایجاد کند و هم مستببات را و این طایفه قائل به بی واسطه
حق سوختن آتش چیزی را گویند آتش را مخلیقتی در سوختن نیست عادت الله جاری شد

کلامی در مذهب اشعری و معتزلی
مذکور داشتیم که
طایفه اشعریه منسوب بقره
ابوالحسن اشعری و مذهب این طایفه این است که گویند بنده را
در هیچ کاری اختیار نیست و فعل بنده مخلوق خدای تعالی است بی واسطه و
مخلیقت اختیار و اراده بنده و گویند افعال و حرکات جمیعاً با اراده تعالی است
او هم اسباب را ایجاد کند و هم مستببات را و این طایفه قائل به بی واسطه
حق سوختن آتش چیزی را گویند آتش را مخلیقتی در سوختن نیست عادت الله جاری شد

که آتش بسوزاند و آن را اسباب عادی خوانند و گویند اگر خواهد خدای تعالی جمیع مخلوقات
 بهشت برد و اگر خواهد بدوزخ و این ظلم نخواهد بود زیرا که ظلم تصرف در ملک غیر است
 و حال آنکه از ملک ناملکوت همه ملک اوست هر چه بخواد میکند و گویند جایز است که
 خدای تعالی دیده شود و مؤمنین در بهشت او را می بینند که در جوهه یوسفینه حاضرند الی
 و بهمان طایفه و این طایفه اشاعره متعدده اند که در میان خود اختلافاتی دارند
 (طایفه) معتزله که آنها را موقوفه نیز خوانند و قدرتی بهم گویند که اشار و مذهب
 این طایفه در حاشیه احوال اعشی نمودم میثوای این طایفه معتزله حاصل بن عطاوه
 که آن شاکر دی شیخ حسن بصری را نموده گویند عباد خالق افعال خود هستند انچه خود
 و گویند فعل عباد موقوف بر ایشان است بی مدخلیتی از غیر و عباد فاعل مستقل است
 و خدای تعالی ذوات نفوس اخلاقی است و بس ولی اراده او تعالی را در عباد
 و غنی نیست و گویند که در دنیا و آخرت دیدن خدای تعالی ممکن نباشد که لا یرک
 الا بصائر و هو یرک الا بصائر و هو اللطیف الخیر و این طایفه نیز تعدد دارند که
 در بعض مسائل اختلاف در میان آنهاست باجمله این دو فرق یعنی اشاعره و معتزله
 باید که مناظرات مناقشات دارند از جمله اشاعره صفات حق را بدیدیم و معتزله
 قائل اند که صفات واجب تعالی صین ذات اوست چنانکه مذهب اکثر متاخرین انجکا
 و امامیه نیز همین است و از جمله اشاعره گویند در حسن و قبح اشیا عقل حاکم نیست و اگر شرع بود
 عقل را حکم بحسن و قبحی بودی و معتزله گویند عقل در حسن و قبح اشیا حاکم است نهایت شرع
 کاشف و مبتنی از برای حسن و قبح است این مسئله با مسائل بسیار از این قبیل منطبق
 تمام در شرح تجرید و دیگر کتب حکما و متکلمین مسطور است **لطیفه**

عادی
 مصوب ساجد
 که می باشد
 در هر روز

بی رویا در روز رفات
 در حشر است سوز
 بر درگاه و درگاه
 طایفه می را که در اول
 نصیر گویند می گران
 و منت حد استند با
 شواهد استند بعضی
 با طره را می شمره می براند

صد ماعلی معتزله
 گویند صا و اکا و قوی
 احوال سکنا را بخودشان

سان طایفه معتزله
 متعزله را این مکرر
 که آنها خود را فاعل
 و فعلی قدرت ارجح

صعبه ماعلی است در حشر
 گویند و اصل من عطا
 شیخ حسن و در حشر
 و دیگر است که در آن
 در دست اعتزال میگردد
 شید و گفت اغیر
 بی جدا و در شده او
 بی او را نیست پس
 بران طایفه باید

لا یرک الا بصائر
 بی ادراک یکدیگر
 چشما و خدای تعالی
 چشما را و دست
 روی کسده و کاه و در حشر

در حشر است سوز بر درگاه و درگاه طایفه می را که در اول نصیر گویند می گران و منت حد استند با شواهد استند بعضی با طره را می شمره می براند

صاحب این مجلد
میرزا حسن آملی بوده و نیز
فرمانده دولتی بوده و مجاهد
بودن شایسته است

استاد
محقق و معتمد است
و آن تفسیر است از توحید

سبحان
مینی باکی یاد میکنم و تسبیح
خدا را تسبیح کردی که در آن
از جدا باشد باین نوع که
بدو شکر و از خدا نیست چنانکه
خدا را در افعال خود میسندند

سبحان
مینی تسبیح میکنم خدا را تسبیح
کردی که در توحید یعنی خدا امری
نست او که آنچه که او بخود
باین نوع که افعال خدا را به
خدا می نماید

عاجی
در سوره که از او نیست و
دوازده مرتبه شده و در سوره
بزار و دو مرتبه و خود دعا
در سوره او نیست

خدا
از خدا می نماید این است
که چون بنده خدا را میسندند
خدا می نماید و از حضرت میسندند
و ترک یاری در آن نیست
نیاید و بنده را در آن نیست
بگوید و بگوید و بگوید
نمی از معصیت فرموده بود

شرح تجرید است که قاضی عبد الجبار معتزلی داخل شد در خانه صاحب بن عباس
استاد و ابراهیم اسفرائینی آنجا بود قاضی گفت سبحان من تیره عن الفناء ابراهیم
نور گفت سبحان من لا یختری فی کلک الا ما تشاء قدوة الحکما و المتساوین حاجی ملاهادی
سبز واری نیز این بجا می آید و در اسرار احکام آورده دیگران هم نوشته اند
حون بیانی از این دو مذهب نموده اند میگویند که در مسئله جبر و اختیار
ذکر است که امامیه و اکثر حکما بر آن طریقه رفته اند و آن مذهب این است که پس از
ابطال مذهبین مذکورین متمسک بقول ائمه هدی شده که فرموده اند لا تجبر و لا تقو
بل امر بین الامرین خلاصه تحقیق در مسئله این است که گویند فعل بنده مخلوق بنده است
بی واسطه و مخلوق خداست بواسطه و خاتم حکما و حواجیه نصیر الدین را در مطلبی
پن الامرین رساله ایست و حکیم سبزواری قدس الله سره نیز در اسرار احکام بیان
در امر بین الامرین فرموده بشرح و بسطی تمام و دیگران نیز تحقیقاتی دارند مبسوط
و مشروح و مفصل همانا که تمام خوشه صنی از خرمن کلام معجز نظام امیر المؤمنین علیه
السلام اند که فرموده لا تقولوا کلکم الله قل انفسکم فیه و لا تقولوا اخر بنم
الغاصبی فطیئوا و کلن تقولوا اخر بتوفیق الله و اکثر بنحو لان الله و کل سابق فی علم الله
یعنی بگویند خداوند و اندک داشت مردم را با اختیار خودشان چنانکه مذهب معتزله است
آنها این قدرت و احاطت و التفات خدای تعالی را کرده باشید و همچنین بگویند
خداوند اختیار را از مردم باز گرفت بر معاصی مجبور داشت چنانکه مذهب معتزله
میباشد تا خدای را بطلم و ستم نسبت کرده باشید لکن بگویند خیر توفیق خداست
و شتر ترک یاری خداست خلاصه مطلب این است که حق تعالی بنده کار را بجا

نیکو امر فرمود و مختار داشت و از کارهای بدنی نمود و مجبور ساخت و حکیم مذکور قدس
سره طایفه مغرضه را عور فاقد العین یعنی خوانده و طایفه جبریه را فاقد العین السری و
فرقه سیم را ذوالعینین گفت این فقیر مؤلف و قوی در غزلی گفته ام

اختیار را بنود جبر هم البته که نیست / غیر و انکاره از این دو متماکنند

پس از آنکه مختصر باقی از مذہب جبر و اختیار و آموین الامین شد بجا طر میزد
که بیانی دیگر در این مقام بنمایم تا بتصره باشد اهل غفلت را

بدانکه اشخاصی که دعوی اسلام میکنند بحسب مذہب و مشرب منقسم میشوند
قسم قسمتی عالمند یعنی نعمت کشیده و برنج برده و تحصیل علوم نموده و کسب سعادت
نموده اند تا چیزی یافته اند که آن معتقد ایشان است قسمتی دیگر فی الجمله نعمت کشیده
تحصیلی کرده ولی چیزی نفهمیده مرده و امورات مذہبیه میباشند قسمتی دیگر چنانچه
دینا بر چند صنفند صنفی عامی بحسب بیسط که ابد تحصیل نموده و درسی خوانده

بلکه کتاب انسانیت و اخلاق هم ننموده اند و هیچ ندانند و در بندهای که چرانند
هم نباشند مثل و علشان این است که چون صبح شود از خانه برآیند و کان بختانند
و همت بجلب منافع دنیوی بکارند اگر مثلاً کسی نزد آنها حدیثی بگوید یا شعری بخواند
یا سخن از مطلب عرفانی کند ابد گوش ندهند تمام متوجه باشند که کالایشان را

مشتري آید تا کلاه ای از سرش برآیند پنجم عروب بجانده رفته غذای خورده و
خوابیده تا صبح دیگر مانند بهائم بجز خواب و خوردن و لذتی ندارند و از حفظ علم و ادب
بکلی بی بهره اند کما قال الله تعالی انهم کما لا تأخذه فی الهم امشیه نهایت مقیدین
این صنف فرائض بچکانه را با اعتنا قیام نمایند صنفی دیگر نیز عامی تحصیل کرده و

را از هر راجع
بسی که میگویند راست او
مکرم باشد

فاقد العین السری
می آید که جبر است او را

و ذوالعینین
می صاحب و برینم

تصویر
ایحاطی شایسته

مستند
لصید معمولی اعتقاد
و یقین شده

کتاب بی ادبی
می ساد و فاضل و بی

بر همین می آید و بی
جبر مرکب و اسیر عالمی

گوید می ساد و در علم
است

می متاع و اسباب
اقبال

می کاسب و اشتیاق
و دلبستگی کاری و دلبستگی

داشتن
جمع هیولانست می چارای

از نیزه و کلاه اسام
ان باید است و اعالم جمع

نعم است می که سعادت
و غیر ذلک می مستند است

که چارایان بلکه انکار
از چارایان باشد و در

داشت

صاحب بن عباد
بشیر جمیل بوده و نیز
قمر الله و دلی مورد عباد
بودن شده است

استغفر
مختلف و مشرب استغفر بن
و آن قبیل است از فرخنده

سبحان
بینی بکلی با و مکنه و تسبیح
خدا را تسبیح که در آن
از بهای اشاره باین مکرر تکرار
به و شهادت است چنانکه
خدا را تعالی خود پسندند

سبحان
بینی تسبیح تسبیح خدا را تسبیح
کرد که در هر نوعی از تسبیح
کلمات او که از تسبیح است
باین مکرر تکرار شده است
خدا تعالی است

عاجی وادی
درست بکار و دوست و
داده و متوجه شده و درین
بزار و دوست و خود را
در سبزه و دوست

خدا تعالی
از خدا تعالی است
که چون شده خدا تعالی است
خدا تعالی را در حضرت
و ترک باری را در حضرت
بنیاد و بنده مادر حضرت
بود و امکنه را در نزد
نهی از صفت فرموده بود

شرح تجرید است که قاضی عبد الجبار معتزلی داخل شد در خانه صاحب بن عباد
استاد ابو اسحق اسفراینی اینجا بود قاضی گفت سبحان من تنزه عن الشیء ابو اسحق
نور گفت سبحان من لا یخیری فی کلک الا ما یشاء قدوة الحکماء السالکین حاجی ملا محمد
سبزواری نیز این چکایت را در سراسر احکام آورده و دیگران هم فرشته اند
چون بیانی از این دو مذهب نموده آمد میگویم که در مسئله جبر و اختیار
دیگر است که امامیه و اکثر حکما بر آن طریقه رفته اند و آن مذهب این است که پس از
ابطال مذہبین مذکورین متمسک بقول الله می شده که فرموده اند لا یجبر ولا یتقوا
بل الاثرین الاثرین خلاصه تحقیق در مسئله این است که گویند فعل بنده مخلوق بنده است
بی واسطه و مخلوق خداست بواسطه و خاتم احکما راجع به نصیر الدین را در معنی
میں الامرین رساله ایست و حکیم سبزواری قدس الله سره نیز در سراسر احکام سنانا
در امر میں الامرین فرموده بشرح و بسطی تمام و دیگران نیز تحقیقاتی دارند مبسوط
و مشروح و مفصل بهمانکه تمام خوشه صنی از خرمن کلام معجز نظام امیر المؤمنین علیه
السلام اند که فرموده لا تقولوا و کلکم علی انفسکم فتوهیو و لا تقولوا انصرتم علی
الغاصب انظروا و کلن قولوا انصرتم فی حق الله و انصرتم بخلاف الله و کل ساین فی علم الله
یعنی بخوبی خداوند و گذار داشت مردم را با اختیار خودشان چنانکه مذہب معتزله است
آتوین قدرت و احاطت و التفات خدای تعالی را کرده باشید و همچنین بخوبی
خداوند اختیار را از مردم باز گرفت بر معاصی مجبور داشت چنانکه مذہب معتزله
میباشد تا خدای را بطلم و ستم نسبت کرده باشید لکن بگوید خیر توفیق خداست
و شتر ترک یاری خداست خلاصه مطلب این است که حق تعالی بنده کار را بکار

نیکو امر فرمود و مختار و است و از کارهای بدی نمود و مجبور ساخت و حکیم مذکور قدس
سره طایفه مفتوحه را عور فاقد العین المئی خوانده و طایفه جبریه را فاقد العین الیسیری و
فرقه سیم را ذوالعینین گفت این فقیر مؤلف وقتی در غری گفته ام **معش**
افعیار را بنود جبر هم البته که نیست | غیر دانا که از این دو متناگشتاد

پس از آنکه مختصر سابق از مذہب جبر و اختیار و آمیزین الامرین شد بنما طریقه
که بیانی دیگر در این مقام بنمایم تا بتصر و باشد اهل غفلت را
بدانکه اشخاصی که دعوی اسلام میکنند بحسب مذہب و مترب منقسم میشوند
قسم قسمی عالمند یعنی نعمت کشیده و برنج برده و تحصیل علوم کرده و کسب معارف
نموده اند تا چیزی یافته اند که آن معتقد ایشان است قسمی دیگر فی الجمله نعمت کشند
تحصیل کرده ولی چیزی نفهمیده مرده و در امورات مذہبیه میباشند قسمی دیگر گفتند
و اینها بر چند صنف **صنف** عامی بحث بیست که اید تحصیل نکرده و درسی نخواهند
بلکه کتاب انسانیت و اخلاق هم نموده اند و هیچ ندانند و در بندهای که چنانند
هم نباشند شغل و غلشان این است که چون صبح شود از خانه بر آیند و کان بچایند
و بهجت بچلب منافع دنیوی بکارند اگر شلای کسی نزد آنها حدیثی بگوید یا شعری بخواند
یا سخن از مطلب عرفانی کند اید گوش دهند تمام متوجه باشند که کالایشان را
مشتري آید تا کلاهی از سرش بر آیند پنجم عروب بخانه رفته غذای خورده و
خوایده تا صبح دیگر مانند بهائم بجز خواب و خوردن نمی دارند و از حفظ علم و ادب
بکلی بی بهره اند کما قال الله تعالی **انهم کالانعام** یعنی هم مثل حیواناتند نهایت مقیدین
این صنف فرائض بچکانه را با عتاف قیام نمایند صنفی دیگر نیز عامی تحصیل کرده و

را خود را
می بگویم که هم راست او
گور باشد

فاقد العین الیسیری
می آید منسوب اگر باشد

دو العین
یعنی صاحب دو چشم است

تفسیر
ایمانی شایسته

تفسیر
نصیه معمول اعتقاد
و یقین بند است

تفسیر
می ساد و دعای سبط
بر همین می آید و می شنای
عبر حرکت و این که عامی
گویند می ساد و علم در

است
کلا

می شل و اساس است
اصاب

معنی که است و بهشتی جوی
و در این کار می دانند
داشتن

معنی
مع میر است معی چار یا

این هم آید کالانعام
این می است و احاطه مع
هم است معی که سعادت و تر

و غیر ذلک معی نیستند
که چهار پا یا بکله آنها که
ار چهار پا باشند را
است

درس بخواند و بصفااتی که در صنف قبل مذکور شد نهایت درس فارسی ناقصی خواند
و کتابهای فارسی و رساله شرعی را و زید و اند اینها نیز بهجت بجلب منافع کاشمش
و در ضمن کوشش بکلمات اهل شرع و عرفان و حکمت میدهند و بخوانند اشعار هم مایل
گاه کاهی خوشه از غرض اهل فضل می چسبند و لیکن اقرار بنا دانی خود دارند و انداختن
نکته و عار خود بدانند این صنف در زمره بله محسوب شوند و اکثر اهل انجمنه البلبه
یا لیکنی گفت منتهی صنف دیگر نیز غامی و بی سواد درس بخواند و تحصیل نگردند
الا چند کلمه فارسی بقریری که در صنف پیش از این گذشت و لیکن نادانی را ننگ خود
دانند و حال خود را بر مردم میخوانند مشبه بسازند چنین جلوه میدهند که ما از
علم و فضلیم مثلاً اگر مردک عامی را بپند و بر تحقیق را باز نموده چند کلمه از هر کس شنیدیم
باشند باطلی بآن افزوده بخرج مقام دهند آن مردک اگر آنها را نشناخته باشد
میگویند ما در فلان سپنه در فلان مدرسه نزد فلان طلبه فلان کتاب را خواندیم
و در غزیه خاطر جواهر فضایل اندوخته ایم و اگر مردک عامی مذکور آنها را بشناخته
اطهار میدارند که ما ریاضات کشیده ایم و از اهل شهر و کرده دیده ایم علمی را
که طلاب تحصیل و تدریس در می یابند ما بترکیه نفس و اشراق و صفای باطن یافته ایم
مثلاً اگر در محضری دارد شوند که آنجا اهل فضل و ادب حاضر باشند تا بتوانند
گذرانند که از علم سخنی در میان آید و اگر نتوانند بهر حیل که باشد از آن محضری
و اگر هیچ کدام از آن دو صورت میسر نگردد ساکت نشسته کاهی سری جنبانند
بسا که لایق میگویند و دلشان متزلزل است که مبادا نخطی ایشان شوند
چون احوال اقسام و اصناف مذکوره مبین شد میگوییم صنف آخر اکثر

بنیم اولی جمیع ادب است
که بی زمین و بی تبار باشد
و اینکه جمیع ادب را بجا آورند
نقطه است
اکثر اهل این
بنی مردان بهشت اکثر
بد و بی شریعت یعنی بی شریعت
در اصناف و نفاختند
و در امر آخرت انجام دارند
و اینکه آنها را را خداوند آید
یعنی ساده دل اند
باطلی
در حاشیه ای قبل ذکر
شد که جمیع باطل است
اگر شود
کسانی را که میگویند که از ادب
کثرت و هر چه که شنیدند
و بتمام توحید عیان ریخته
باشند
نیز که نفس
و اشراق را در حاشیه
احوال و افعال مردم
داشتند
صفای باطن
باک شدن دل و در ادب
از کدورت بر آید
و در سادس شیطانیه

باب تخیل و تخیل
از احوالات علم صرف
و معرفت است

(خ)

تخیل
حقیق و سبک داشتن و نداشتن
مردن است
تخیل
سرزنش و طاعت
تخیل
بکسر معنی ناهوش و آبروست
تخیل
تخیل

تخیل اول و مثلاً
یعنی ایدامت
تخیل
تخیل
تخیل
که بنده بیکران میداد
و خود پند نمی پذیرد
تخیل
بر الهوس

تخیل
یعنی لازم بهوس بود
صحیح است نه بهوس شدن
داد و در این حالت تراعات
که هیچ ضرر نیست
تخیل
تخیل
هر دو یک یا از این عالم
جساست
تخیل

تخیل
منسوب طراز است که
از شهرهای ترکستان است
که صورتهای خوب
دارد و منته

تخیل است یا تخیل تاجر رسد یعنی آنها تاجر رسد بحقیقت آنها
وقتی از اوقات یکی از دوستان خواش کرد که در امانت مجازیشکان نافر و مند
مگویش مردمان غای خود پسند که جا بماند و علم را بر خود می بندند و شہوت می پرستند
اشعار می برشته نظم کشم چون از گفتش ناگزیر بودم در عرض دوشب و روزی دویت
ده پست عاجلا سرودم (بطریق ترکیب بند مرغی) که نقد اردویان اشعار
فقیرم روم و بخت است خیلی مناسب با مطالبی است که قبل از این گذشت قدر
از آن اشعار را عرضه میدارم حق تعالی که او هست که عرضه داشتن این از باب
الظهار فضیلت نیست چه که از عرض آن عرض خود را میسریم ولی میگویم لعل اشخاص
مذکور را تئیس باشد و مو عطفی اگر چه این تفسیر هیچ مان و اعطای غیر متعظم
(این است)

ای دل بوالهوس بر جا	ای چه شیوه تو شدی	چشمت خود سری دورا	نیت اندیشه ام که رسوا
چند اندر پی رنگ و بو	بختا و بر حسد کوئی	مات و حیران رخ نیکو	پای بند سخن حسد و بو
کهر باکی و از عالم پاک	چند روزی شد و کواکب	بی بها کشته در این عالم	مانده در دایره حادثه پاک
پی معشوق طرازی سبک	سوی او در دست می گئی	بسته عشق مجازی می گئی	بچه طفلان سوی بازی
دل بود کن سپار از خانه	دوستی پیشه کن بجای	کاین بود باعث ناخرجا	و آن بود موجب خندنا

تخیل
تخیل
تخیل

تخیل
تخیل

فامیت عقل بر کوه دگر	خبر کردی مجلس بآل	
چند روزی که زین صبیح	کرد نامرد به پیوه کرد	بر در سفله کوه آب
با مرد مسد بهر پیشین	وامن از صحبت دوستان	
یار هر مای بازار مسا	پیش او کا شفت استر مسا	در حش آینه کردار مسا
کفتمش نشویدم	که عوامند تیر از انعام	
کام را نشان بگرار پیشین	بسر مکه ز علم و ز عمل	حالی از نکست و دایم
که حکمتند و کبی عارف	که صوفی و کبی زاهد	
کر نشید بر اهل کمال	لب به بندر قال و بقال	همه ساکت به جرات
حرکت داده سر خود که	مینی از بحث شایم	
در نشیند بر مردم عام	بجشایند و بن بکلام	سرچه از بر که نشیند
سیر سازند که نام حکیم	بوده در مدرسه بچندیم	
چونکه کردند به جمال قرین	منکر علم شوند و این	همه را طعنه مشر و عین
علم گویند سر استر قال	خوش بود عین طر کال	
گاه که میند که واضع	همه جبر است چه از سود	شده اند اشرفی مشری
پس بگویند که ما محمود	حق چنین خواست	
پیش نادانم از سر	زودمانا در کار نرند	لاف تقوی سر را نرند
تا سحر که بجهت پیشین	ز آب و دود شوی و شر	
رومی از کدی بوی	بجهت کرفشان نایب	متحرک بستان
مینی از روی نیا	شده فارغ ز نماز	

کسر ادبی و سکونانی
 مرد و نایب و ناکس است
 اشرفی و کس
 کسایه از گاری مایه و بچال
 خود
 حرکت کسایه مایه و بچال
 و تاجی کار است
 سر مکه و کبی عارف
 مراد این است که حکمت و
 عرفان و تصوف در
 خودی مسد
 اشرفی و کس
 مان صری است که
 کشت
 مقصود
 مقصود و مصطر
 کسایه است معروف کس
 چو می بروج آمد که حکم آن شاه
 واج است و آن گیاه را
 طایان که ارده میکشد بعض
 اوقات بخورد و دستهای
 من و دم و او آید و او اطفا
 و مشتاده محط عقل و شر
 حوس است لهذا در شرع
 حرمتش دارد است
 جسم اول هرانی که
 محبت تسبیح و شسته
 کشتند

الحائث
بکسر اول در کردن

عرب
عربی تر زبان

فرایند

قبیل هستند از آن
و این قبیل از

درین اند

عربی

بنوع اول نام علمی است
که بدان از زبان بگویند
در یافت میشود

عربی

نام علمی است معروف
در سرود و نقد و آوازیان
علم از علم علوم ریاضی است

عربی

عربی شاعری
کردن است و این شاید از
باب تعقل باشد و چون
تأرا و اصلی احتمال دارد که
که اصلی ندارد

عربی

بکسر اول و سوم است

عربی

بنوع اول منسوب
نخرا و قبیل از آن و این

عربی

بکسر اول و قصر آخر
شهریت بر آن

این ترکیب از هفتاد بند تجاوز است و تقیم تمام آنها موجب اطاعت خواهد بود
گفته آمد معذرت میجویم و نکته دانان و پزش پذیرا عذر میگویم که العذر بخند گرام
قلم رطب اللسان بود مرکب در جریان شب بی پایان شسته از آن گفتنیها تسخیر نمود و معنی
دل را بحر رکشودم انکمال باید رجوع نمود بک حالات بنیته از فضیله و او بار که ملتستم

احوال آنها هستم

خلیل

ابو عبد الرحمن بن عرب بن تیمم الفراهیدی البصری از اولاد ملک بن عجم بوده است
ابد او را از نو شیر و ابن فرساده و خلیل شپاری گفته شود و عروض است بلکه بعضی
گویند علم عروض را وی واضع بوده علم موسیقی نیز میدانسته و سیبویه در خدمت آن
نوده و در بصره خانه داشته و از جمله شیعیان است و زاهدترین مردم در عصر خود
بوده و تصانیف بسیار دارد از جمله کتاب العین در لغت این فقیر آن را دیده ام
دیگر کتاب العروض دیگر کتاب النقط و الشکل دیگر کتاب النغم و کتاب فی العلول
با جمله توفدش در پست یکصد هجری بوده پس از هفتاد و پنج سال که از عمرش گذشته
ش یکصد و هفتاد و پنج در بصره وفات یافت رحمه الله علیه

و عجل

ابو علی بن علی بن رزین بن سلیمان انحرآعی شاعری است مشهور اصلش از گویند
بعضی گویند از اهل قرطیبا بوده روزگاری در بغداد میگذرانیده و در زمان آن
از رشید نوشته اند همراه حضرت رضا علیه آلاف التحية و الثناء بخراسان فتنه
بعض دیگر گویند همراه نبوده بلکه پس از تشریف بردن آن حضرت در آن دیار و عجل
متوجه آنجا شد چون بخدمت آن حضرت رسید مرثیه که در حق امام موسی کاظم علیه
گفته بود بعرض رسانید آن گوارا شعارش را بمع مبارک کا صفا میفرمودند و ایام رسیدن شعر

و قبر بعد اذ نفس رکیته

اما عليه السلام فرمودند یک پست هم من گنجی ملحق کن عرض کرد بفرمائید فرمودند

وَقَبْرُ طُوسَ بِالْهَاءِ مِنْ مُصِيبَةٍ تَوَقَّاتِ الْأَحْشَاءِ مِنْ عَرَقَاتِ

عجل عرض کرد این قبر که خواهد بود فرمودند این قبر من است زود باشد که در
مقصد شیعیان من باشد عجل کبریت باجمله دیوانی دارد مثل برقصا
دیوان را فقیر دیده ام و گویند برض ثقل سامعه گرفتار بوده و تولد
چهل هشت است و فاقش نه دویمت و چهلش هجری در بنده طیب
عراق و شوشتر است علیه و علی سرور الرحمة

ابوالاسود غلام بن عمرو بن سفيان بن جندل از اهل بصره است و آن را دلیلی
می گفتند از جمله شیعیان خاص امیر المؤمنین علی علیه السلام است و علم خوار از آن
حضرت آموخته و در عرب صفین ملازم شاعری است شیرین کلام و حاضر جواب
و نادره گوئی گویند وقتی در قبیله بنی قیس فرزند آمد چون آن قبیله ناصبی و جبری بنام
بودند مشک بجانب او می انداختند و می سنگسار او نمود و در سخت روز و دیگر که کاه
بصلح انجاء میداد ابوالاسود ایشان را ملازمست که گفتند ما رفتگان آن الله را که
یعنی ما بر تو مشک نینداختیم و لکن خدا انداخت ابوالاسود گفت لا یکنه یزاعلی الله
فلان الله زانی لما اخطانی یعنی دروغ برخدای تعالی ننهد اگر خدا این سبک انداختن
کردی ناچار شک بر من میخورد و وفات وی در بصره سنه شصت و نه هجری بود
ت عمرش را شصت و پنج سال فوت شد و بقول اصح گویند بر من طاعون در گذ
بن حجر امرؤ القیس است ظهورش شهرار و یکصد و شش سال بعد از ربیع

و تقریبہ اداالح

میں دقت نہیں اور عداوت
اور برائی میں چاہی میں کسی کے ساتھ
علم و عمل است مرا و حضرت
میں حضرت علیہ السلام است کہ
مرا کہ دوست آن میں را کہ
خود عداوتی نہیں

و تقر معلوم

ای مصیبت آمد و که گرفتار
شده است در دمار و سوز
میں در آن مصیبت و در مصیبت
اربع مصیبت دوم آنست علی
الاستشاره التفرات یعنی
اصرار کرده است مصیبت
مردمان و دالدار

۱۲۱

بابک شریعت میان اط
عراق و اهدار

واللہ

لصم دال وقع بهر موت
بسوی دؤل لصم دال و کسر
استقامات دیگر هم دارد
هر حال نام تقلید نیست اگر
صمیم

درودن ستمین موصی است
 ردیک رقدور که از فرات
 که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 با معاویه جنگ نمود در
 سال سی و بیستم هجری

سی و ششم

تعلیم و تربیت در ایران

آدم علیه السلام بوده نسبتش از این قرار است امرؤ القیس بن حجر بن الحارث بن عمرو بن حجر کندی
 ابابهب و لقبش ذوالقروح ایضا ملک الضلیل در پنج ابلاغه است که وقتی از بنی علیه السلام
 سؤال نمودند که اشعر شعر اکیست فرمود ابن القوم لم یخروا فی خلیفه تعرف الفایه عند قصبتی فان
 کان ولا بد فاما لک الضلیل انتی مراد آن حضرت این است که شعر ابریک پنج و یک طریق
 نبوده اند که یکی را بر دیگر مزیت باشد پس اگر باشد اشعر و ناگزیر باشد از اینکه یکی را اختیار
 کنیم ملک ضلیل است سید رضی میگوید مراد حضرت امرؤ القیس است باجمعه پدر القیس
 بر طایفه بنی اشعر و عطفان سلطنت داشته گویند در میان قبیلہ در جنگی کشته شد و این
 امرؤ القیس در ارضی یمن بود چون خبر قتل پدر پراسشند لشکری فراهم آورد بر سر بنی اشعرا
 بسیاری را بکشت و برخی را اسیر نموده مراجعت کرد که دوی انبوه بر دوش جمع نموده چرخ
 بر سر حکومت میکنند گردید در این عصر قبادیر انوشیروان پشاه بود و امرؤ القیس باج و چرا
 میفرستاد مدت هفده سال در حصر سلطنت نمود تا زمان انوشیروان و اراخان ساختند
 القیس ترسان شده از استیلا فرار اختیار کرده و در کار می بهر قبیلہ و بهر طایفه پناه میرد و احوال او
 بجانب قسطنطنیه رفت و در کاه یوطا باس که در اینجا قصر بود وارد شد چندی هم در اینجا
 میزیست و وقتی قصر مذکور لشکری ملازم رکاب او ساخت که عراق و حیره را مفتوح سازد
 امرؤ القیس چنانکه از قسطنطنیه دور شد بعضی از طایفه بنی اسد که با وی دشمن بودند نزد
 سعایت نموده گفتند که امرؤ القیس را داعیه بود که من با دختر قصر استنشائی نموده ام و او را
 بخوابه بوده ام اکنون بهین قدر هم نموده این مضامین را در اشعار خود و اشعار کرده قصر از این
 مطلب در خشم شده جامه را بپوشید و او را داده خود را از عتاب امرؤ القیس فرستاد و گفت
 تن پوشش من است بر خمت پوشش چون خلعت بوی رسید پوشید هر در بدنش اگر کرد

بنی حجر
 و سکون کیم
 کندی
 کبر اول قبیلہ بنی
 ازین

ملک الضلیل
 بنی پادشاه بسیار کرد
 و ضلیل بودن
 سکنت است

بنی اشعرا
 نام قبیلہ است
 از قسطنطنیه
 از قسطنطنیه
 کسری شریعت
 نزدیک کوفه

یوطا باس
 بنی پادشاه بخانه
 و سبک کرد

که جریر از فرزدق اشعری بوده از عبد الملک مروان جدا گفته که نیند فرزدق سینه کیصد و دو
 هجری وفات یافت این خبر جریر رسید که سینه گفت آما دانسته آنی لا غنی قلی التقاء
 بنده و قلده کان یخشا و احدا و کان کل واحد یثا مشوا یصاحبه و قل مات یثد و صدیق
 الا و یثد صاجنه شخص معنی گفت میدادم که چندان از عمرم باقی نمانده و ستاره ادا و نوز
 یکی بود و با یکدیگر مشغول بودیم یعنی یکدیگر را بجا میگویم و کم واقع میشود که شخص طرف معا
 خواه دشمن باشد یا دوست که میرود آن شخص نیز د از اتفاقات پس از چهل روز جریر
 هم وفات یافت در حالتی که هشتاد سال داندی از عمرش گذشته بود و قبرش در
 بصره است و قتی فقیر در بصره بودم کی از امانی اینجا که سمت دوستی را داشت و در
 آنکه سیرم میداد قبر جریر و فرزدق را نشان داد و در قبرستانی تله علم
ابو نواس الحسن بن ابی عبد الاقل ابو علی نرگینیت دوست شاعری است
 مشرب و شیرین کلام تولدش در بصره شده بعضی گویند در اجواز چندی در کوفه اقامت
 داشته و چندی در بغداد و سمعت نظرش در علوم بسیار بوده و مطالب علیه
 اکثر مخطوط داشته دیوان اشعار هم دارد سینه کیصد و نود و شش در بغداد وفات یافت
 و از عمرش پنجاه و یکسال گذشته بود

زهریر ابن ابی سلمی در شعرای عرب سه نفر بر قیامت آنها برتری و منزلت داشته اند
 اول امرؤ القیس که شرح حالش مرقوم افتاد و دوم ثابت دبیانی که اسم آن زیاد است و از
 مداحان نعمان بن منذر بوده و از جلسای حضرت آن و حکما نانی تمام داشته سیم زهریر بن ابی سلمی
 گویند و قتی از جریر شاعر که ذکر آن از آن رفت پرسیدند اشعر شعر اکیست گفت در
 جاهلیت زهریر و در اسلام فرزدق با جمله زهریر متاع هرثم بن پسبان و حارث بن عوف

ابو نواس
 در پس برون نرگینیت

جریر
 بر وزن نرگینیت

سینه
 بنم اول است

تله علم
 او در شعرا آن
 از جهت باطنیت

دبیان
 کبره الی همه و قتی آن
 نیز معنی است و آن کیصد
 است
 سیم
 بنمیت است

فردش در کسان که

از اهل پراش است شد
و وفاتش در آن کرانه
ست بقصد سی و چهار از شلا
علام و صاحب مقامات
شرح عائش مذکبت مسدود

سید محمد و فرزندش
قولهش در تستان غرسان
نیز از اسادات دفع الدرب
است و صاحب کالات
مستقل و منقول در سینه بقصد
شخصت و نه در کمال از قرا و ملک
ری و وفات یافت

خواجه جعفر
بهادر الدین در سینه بقصد
فرد وفات یافت

سری سقلی
کنیز ابو الحسن است پدرش
مغلن نام داشته وفات
وی سنه و دیست پنجاه و
هفت تبرش در بغداد

عبد
شرح عائش مذکرت
بازید
و در بزرگ و بویزید و ابانیز
هم در است

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

کسر اول سرب ترکی
و وفات
کسر اول سرب ترکی
و وفات

ابو محفوظ است از بندگان حضرت علی بن موسی علیهما السلام پدر و مادرش نصرانی بودند
و شرف اسلام شرف گردیده اند گویند معروف در زمان طفولیت معلم بوی کف
ثابت ثقیب معروف گفت و تا مین ایله الاله و اجد معلم خواست از پیش کند که سخت بخت
آن حضرت آمده اسلام آورده ابوانش نیز آمده مسلم گردیدند باجمعه سری سقلی که از
مشایخ معتزله است مرید معروف بوده و وفاتش سنه و دیست سی و چهار هجری و در
در بغداد است این فقیر مؤلف مقبره او را مفضل دیده چند ساعتی آنجا توقف و اهل
و اهل عات میگویند قبر معروف کوفی تریاقی مجرب است استفاده از آن میکنند (مجموعه)
سلسله از سلاسل صوفیه که معروف از یعنی نسبت خود را به معروف کوفی میکنند
و سیکسی خویش را با نام ثامن حضرت رضا علیه السلام میدانند چند شعبه شده اند
شعبه نعمت الهی بنام سید نعمه الله ولی قدس سره شعبه نور بخشی بنام سید محمد نور
بخش شعبه نقشبندی بنام خواجه نقشبند شعبه سقلیان بنام سری سقلی شعبه
جنیدیان بنام جنید بغدادی و شعب دیگر نیز هستند اگر چه بعضی از آنها عقایدشان
بعضی یکی است ولی بعضی هم باهم اختلاف در طریقه دارند باجمعه سبب تعدد
شعب این سلسله معروفه با نام السلاسل معروف شده اند و شعبه از آن شعبه در
شیراز در این اوقات هستند

بانی مرکز مدرسه طیفور بن علی از اهل بطام بوده متقانی خانه حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام را می نموده و در خدمت آن حضرت نیز استفاده علوم میس کرده و بجهتین
و معارف را مجتهد رسیده مراجعت به بطام فرموده گویند امام علیه السلام حبه خود را
بخلفت در وی پوشانیده در تاریخ ظهورش و وفاتش اختلافات بسیار نموده اند فاضل صیاد

وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را با ایازید از صد سال متجاوزیده اند لهذا
 هر کس در مقام توحیدی بر آنکه حتی اینکه بعضی احتمال در دو یا نیز طیفور نام بطای المولد داده
 و لیکن آنچه این فقیر بدقت تبحر و تحقیق کرده ام این است که بازید بطای میصد و پستزده سال
 عمر ایتد بن قریب پست بخندمت امام علیه السلام مشرف شده چند سالی تلمذ نموده پس از
 امام جعفر صادق علیه السلام که در سنه یکصد و چهل و هشت وفات فرمود متجاوز از هشتاد و
 بازید زندگانی کرده پس در سنه دویست و سی و چهار هجری وفات نمود این رباعی اشعار

ای عشق تو کشته غریب عای را	سودای تو کم کرده کونایه را
ذوق لب میگون تو او کرده بر لب	از صومعه بازید بطایه را
خواهی که رسی بجام بر دار دو کام	یک کام ز دنیا و دیگر کام ز کام
نیکو مشی شنو ز بر بطام	از دانه طبع بسبر که رستی از دام

اشعار عربی نیز بسیار دارد

شهاب الدین چند نفر بوده اند صاحبان تاریخ و تذکره احوال و مولد و وفات
 و اشعار را خلط نموده با شتاب نوشته اند که در بعضی از کتب معتبره که اهتمام شده و
 غیر مؤلف مولد و وفات و حالات هر یک را بتجلی نظر در احوال اشخاصی که اعتماد با نهایت
 شهاب الدین بن حبیب بن امیر کنتی باو افتخ و مشهور بشیخ اشراق و شیخ مقول
 سرور دی است از اکابر شیخ و حکای رایج بوده فقه و اصول و حکمت را در آن
 که از اعمال آذربایجان است نزد شیخ محمد الدین حبیبی تحصیل نموده در علوم عربیه و ادبیه
 طاق گشته و در حکمت مشهور و افاق چندی در روشنی زیسته و در دو کار در حقیقت
 بسیار است از جمله تالیفات حکمت اشراق بیاض نوریه مطارحات و ترازو

صومعه
 صاد و صومعین
 هر سه مفتوح مطلق
 عبادت کا آت

بکاف فارسی مفت
 میان دو قدم است در
 وقت راه رفتن

بکاف عربی کرادو
 مقصود است در کاف

بکسر اول است در کاف

فتح اول در هم افتخ

فتح اول نام شهری است
 با آذربایجان با شیخ
 ملاک خان استجا بوده و در

آن نیز استقامت شده
 آذربایجان

مغرب آذربایجان است
 از مالک ایران است
 عهد و مملکت روسی است
 تحت آن تریز است

منسوب بکاف است
 که آن صومعین است

در آذربایجان
 در آذربایجان
 در آذربایجان

الحمد لله

بینی نکر و اندیشه دل
در صورت و دیگر مقدم است
نمی یکنند بان غالب می آید
اندر که در این طهارت است
خانه است که قدم بیکدازند
در آنجا قوی گردانده و حرکت
بر تنهای نامرکت اینکه دارند
در ملکوت است و آنجا عالم ارواح
پس تو جد کن و یگانه گردان
و حال اینکه تو بتعلیم خدا می آوری
بینی سراپای تو آراسته اندر
تعلم دوست و یاد کن خدا را
و حال اینکه از لباسهای نبات
برهنه هستی بین عاری از زینت
عالم که باشی خدا را یاد کن
بود در عالم وجود و در آفتاب
و در حقیقت هرگز نبوده و نیست
می شد ارکان و اصول عالم
و با میکند نظام اینکه باشد
عزیز از آنچه می باشد یعنی مقتضا
نظام عالم این است که غیر از آن
که هست نباشد که هر چیزی بجا
خوبش نیگوست محجوب غایت
که لغت از آنچه شاید مضمحل
باشد معنی الهام است

محمود
بفتح و هاء منسوب است
بحکایت دان شهرت شام
مولد یا قوت انجام است

مبدأ و معاد فارسی بستان القلوب طوارق الافوار نجات در اصول بارق الاله
نجات السماویة لواقع الانوار کتاب البصر رساله العشق رساله المعراج شرح
و غیر ذلک که قریب مئصبت جلده شود باجمعه مذهب و مشرب حکما و متقدمین داشته
فتمای طلب بسبب اعتقادش گرفته تقویش ساختند و قتل او در سنه پانصد و هشتاد
و هفت هجری بوده و از عمرش هشتاد و هشت سال میگذشته و قتلش شجر حلب در
همانجا مدفونست از کلمات اوست **الْبُكَرَى صَوْرَةٌ قَدِيسِيَّةٌ يَتَلَطَّفُ بِهَا خَالِبُ**
الْأَوْجِيَةِ وَ زَوَاجِ الْقُدْسِ دَارُهُ لَا يَطْلُبُ الْقَوْمُ نَجَاتَهُمْ وَ حَرَامٌ عَلَى الْأَجْنَا وَالْمُطْلَقَةِ
أَنْ تَبْجُلَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ فَوَيْدًا دَأْبَتْ تَغْيِيْبُهُمْ لَهَا وَ أَذْكُرُهُ وَ أَنتَ مِنْ تِلْكَ الْأَكْوَانِ غُرَيَّانِ
وَلَوْ كَانَتْ فِي الْوُجُوْدِ مِثْلَانِ لَا نَطَقْتَ إِلَّا بِكُلَّانِ وَ آتَبَ الْبِطَامُ أَنْ يَكُونَ
غَيْرَ مَكَانٍ اشعار عربی نیز بسیار دارد که بدو نسبت این رباعی را بفارسی گویند

خود را ز برای نیت بدکم نمی	مان تا سر رشته خرد کم نمی
هشدار که راه خود بخود کم نمی	رهبر توئی و راه توئی منزل تو

شهاب الدین **یا قوت بن عبد الله الرومي المحمدي** کنیش ابو عبد الله سپاهدار
بغداد بوده و تحصیل علوم نموده پس از بغداد بدشت رفته و از آنجا بخراسان و از آنجا
بجلب گونید شیعی مذهب است کتب بسیار تصنیف کرده از جمله ارشاد الدلائل فی
معرفه الادیار و معجم البلدان و معجم الشعراء و معجم الادیار و کتاب المشرکین کتاب
المبدأ و المال فی التاريخ و کتاب الدول و نجاه و کمال عمر کرده و وفاتش سنه
شصد و بیست و شش است قبرش در شهر حلب

شهاب الدین **محمد بن محمد بن عبد الله سرور دیلمی** با بوخص در بغداد سلسله

الحمد لله
بفتح و هاء منسوب است
بحکایت دان شهرت شام
مولد یا قوت انجام است

اهل تصوف بوده و مجلس و عطف مخصوصی داشته شیخی صالح و باو درج بوده کونیز در خدمت عم خود شیخ نجیب الدین سرور دی ارادت میورزیده و مرید او بوده در مدت عمر ریاضات شاقه میکشیده و تصنیفات بسیار دارد از جمله عوارف العارفین که مشهور است در شفا النصایح و اعلام التقی و اعلام الهدی و غیر ذلک و سعدی شیرازی باو دی ارادت داشته که در بوستان نامی از او برده گوید

برایش دانا می مرشد شهاب	و او اندر ز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خود مین مباحش	و گر آنکه در جمع بدین مباحش

بالجمله شهاب الدین مذکور و در سه سال زندگانی کرده و در سنه شصت و هجری دو وفات نمود قبرش در ورتیه بغداد است و در ورتیه قبرستانی است در آنجا نیز از آنجا که ششم عبودا و آنجا را دیدم این رباعی از شهاب الدین نوشته اند

ای دوست مجود و مدد دهنده	سرایه شادی محنت او نیست
آلوده نزاری که پستی او را	ورنه ز سرت با قدمت او نیست

عراقی نامش ابراهیم لقبش فرید الدین مولدش همان بوده عراقی است کامل و سالکی و روشن دل در بلده مذکور تحصیل علوم نموده گویند با شمس الدین تبریزی در چرخه ریاضات میکشیده اند و عراقی ارادت به شیخ بهار الدین نکرایی عثمانی داشته و خلیفه او بوده نوشته اند قرآن اتمام حافظ و بلخی میخوانده که اهل همان فریقند او بودند و در سنه شصت و هشتاد و هشت هجری است قبرش در دمشق نزدیک مقبره محی الدین عربی اتحاق افتاده و دیوان اشعار دارد و کتاب لغات از تصنیفات است

عطار نامش محمد لقبش فرید الدین کنیتش ابو طالب مولدش شهر نیشابور

در تصوف
شیخ اولی میگوید
و مختص می آید آنکه

در روی آب
در سرور باو در کشتی
در دریا
و در تنه ای که در آنجا
سایتین کل دریا مینا

عراقی
خود است عراقی
عم مقصود است چو که
که مولد عراقی است از شهر
عراقی است

مذکر
سابقا مذکور
مست که این حالت است
که در تضامن برای ذکر
و که هر روزی در سا
خودت گویند

محمدی الدین
محمد بن علی از اهل اصفهان
و او را شیخ اکبر
گویند

محمد الدین
 و بر او بعد شرف بن
 مؤید در سنه ششصد
 شش شهید شده است
 فوت
 بالغ بسیار مال
 و تو انگری
 گفت
 بالغ اینها تو انگری
 و بمن قدرت آید
 حریف
 بودن پیغمبر یعنی
 کینه و بیایا است
 که در آن چیز نهند
 کلام
 مراد کلام اسماست که
 عدد سوای آن یکصد و
 چارده است بنابر آنکه
 سوره قبل و سوره قریش
 دو سوره باشد چنانچه
 رسم در مصاحف است
 چنگیز
 پادشاهی است تبارک و تعالی
 از سلاطین مملوک که در سنه
 یکصد و هشتاد و نه بخت حاکم
 نشست و در سنه ششصد و
 چهار و فات نمود

رتبه اش عالی مشرب صفاتی جامع فضایل حاوی خصایل ارادش شیخ مجد الدین
 بغدادی صاحب ثروت و کثرت بود و گویند دو خانه مخصوص ساخته پادشاهان
 هر روز دو امیداده ظاهر از خود معاوجه میکرد که از علم طب نیز بهره داشتند
 یکی از ثنومات خود فرموده بدار و خانه پانصد شخص که در هر روز بنضم مینمود
 در فضلش همین است که مولوی جلال الدین دمی در حق او اشعاری از آن جمله است
 بهشت شمع عشق را عطا فرشت
 با بسوزانم یک کویا

شیخ محمود شبستری در کاشن را فرموده
 مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار را ندید
 اشعار شیخ عطار را زیاده از صد هزار بیت دیده اند و عدد کتبی که نشر و نظایر
 و انتشار فرموده یکصد و چارده جلد است قاضی نور الله شوشتری در مجالس
 آورده جهان فریبه کش از وی عطا
 مقابل عدد سون کلام نوشت
 که نظم اوست شفا بخش عاشقان زمین
 سفینه ای عزیز و کتا بهای کزین

اسامی بعضی از کتب این است اسرار نامه منطق الطیر الهی نامه جوهر سوزنا
 تذکره الاولیاء مظهر العجائب وصیته نامه لسان الغیب مختار نامه مفتاح
 الفتح مصیبت نامه خسرو نامه اکثر آنها را این فقیر دیده ام و بعضی را حاضر دارم
 گویند مولوی مذکور در طفولیت با اتفاق والد خود در نیشابور بصحبت شیخ عطار رسید
 و شیخ سفارش مولوی ابوالدا کرده با جمله شیخ یکصد و چارده سال عمر نموده و گفته
 چکنیزی نه شصت و بیست یک بقول صحیح بدست کی شهید گردید قبرش در نیشابور است
 این رباعی از او است

ی پنداری که جان توانی دیدن
اسرار همه جهان توانی دیدن
هرگاه که پیش تو کرد و بجا
گوئی خود آن زمان توانی دیدن

قطب الدین احمد در مولدش توانی دیدن است میدی است حلیل القدر
و عظیم الشان سری پر شور و دلی پر نور داشته و در شش کس را مجال گفتگو نیست
شرفش بحد واسطه با امام موسی کاظم علیه السلام میرسد و روزگاری در ملک تبریز اقامت
فرموده جماعت کثیری بسبب ارادتش در آمدند و مذهب اشاعش را ترویج میداد
و جماعت مشهور بجد ریه را وی سرسپه است و گویند صاحب خارق عادت
بوده و فاقش منه ششصد و پانصد و پانصد قبرش در تبریز مشهور و معروفست
عده از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله چندین تن بوده اند چون عدی بن قیس
و عدی بن قحط و عدی بن مرة و عدی بن الزبیر و غیر ذلک ولی اعراف آنهاست
بن حاتم بن عبد الله الطائی لقبش با طریف بوده بخاوند و جود معروف و مسرور
اجالا اینکه در سال نهم هجری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در قبیله طئی رفته بجا آمد
خواب نموده چند تن را اسیر فرموده بدمیه آورد از جمله آنها خواهر عدی بود پیغمبر ترتم
فرمود آن را اذن مرحضی داد چون قبیله خود پیوست برادر خود عدی گفت بخت
رسول خدا صلی الله علیه و آله شاک کن و بغیر از این در قبیل طئی فرمان روا تو میدی
شافت و از آن حضرت مسلمانی گرفت گویند بعد از آن حضرت در جنگ جمل و صفین
لازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در سال شصت و نهم هجری در کوفه وفات یافت
جابر از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله اشخاصی چند بوده اند چون جابر بن خالد
و جابر بن سفیان و جابر بن نفعان و جابر بن غیر و غیر هم ولی اقدم همه آنها

صمد اول شهر است
از احوال و معروفست

ردن می است

مام پدر قتل است
از عوب که سبک
ساد سلطان میرسد

ای حکمت در سال حاتم
هجری واقع شد با حاتم
و جنگ جمل و صفین در حاتم
قبل از کوفه شد

عبید نصیر است

نام حاجی انت در پیش
میان که مدینه که در آنجا
رسول خدا صلی الله علیه
و آله با کفار در سال دوم
هجری جفا کرد

بنتین نام کبری است
در مدینه که در آنجا پیغمبر
با کفار جنگ نمود
در سال سیم هجری

بفتح اول است و تشدید

سم

نظمان

حرف دوم ثات و حرف
سیم ظار منقطه است

نقطه

فتح نام لغی است
که در فایه ظاهر شود
پاره شدن پرده شکم
و پرون ریختن پیه شکم
بامض ابعاد بیان

موضع

جابر بن عبد الله بن عمرو بن انصاریست کینت آن جناب ابو عبد الرحمن بوده و در کوفه
با پدرش بجند مت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شد و ایمان بآن حضرت داشت
همچنین بود تا در جنگ بدر و غزوة احد و دیگر غزوات که ملازم جبار رسول الله بود و در
صفین نیز در پیش علی بن ابی طالب علیه السلام جنگ مینمود و او آخر کسی است که با
ماند از اصحاب پیغمبر کویند در مسجد مدینه می نشست و با فاد مساعی دینیه اشتغال داشت
آزمان امام نجم محمد بن علی باقر العلوم علیهما السلام در قید حیات بود ولی چشم وی نابینا
شده بود و دیده دلش روشن در سال هفتاد و هفتم هجری بقول اصح در مدینه طیبه
وفات یافت رحمه الله علیه

حاج آبر بن یاسر بن عامر بن کنانه حنی کینش ابو یقظان از صحابه عالمقام و مؤمنین قدیم
الاسلام بوده در مبادی حال از کفار ایدای بسیار کشیده و او از جمله جماعتی است که
بشارت حضرت رسالت پناه بجانب جبهه مهاجرت نمود و زمانی که آن حضرت عتد
مواخاة در میان اصحاب بست عمار را با ثابت بن قیس انصاری برادر خوانده فرمود
و عمار در غزوات حاضر بوده و او مرد دانی داده و زحمتهای بسیار بار آورده که کند
در زمان خلافت عثمان طایفه از اصحاب مکتوبی بثمان نوشتند و کارهای ناصواب
او را بسکت تحریر و او را در عمار دادند نزد وی برد عثمان در غضب شده خود و عمار
عمار مظلوم را بزدند و بضرب لگدی که بر شکمش رسید علت فشق در آن ظاهر شد بکم
عمار بود تا در جنگ صفین شهید گردید حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک او را
دفن نمودند و عمار خود و کمال بوده و شهادتش در سنه سی هفت هجری
ثابت متجاوز از بیت نقر ثابت نام از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و او را

که اینک در وفاتش اختلافی است که بعضی در خلافت عمر و برخی در خلافت عثمان و جمعی در خلافت
 خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته اند و قول اخیر را هیچ دانسته اند که در
 سال سی و هشتم هجری است در مدینه حکومت داشته و در همانجا درگذشت قبرش را
 زیارت نمودم بقعه دارد و همچنین اختلافی در مولد آن جنابست صاحب تاریخ کزید و دود
 قطب را و ندی و بعضی دیگر او را از نواحی اصفهان میدانند و بعضی نوشته اند از اهل
 بوده و علقه مجلسی علیه الرحمه حدیثی نقل میکند که از اهل شیراز و دهقان زاده بوده است
 و غیر از مجلسی اشخاص دیگر نیز او را شیرازی نوشته اند جمیع میان اقوال را توان نمود با اینکه
 شاید اصلاً از اهل اصفهان باشد و مولدش شیراز از اینها گذشته میگوئیم تعصبی
 نیست شاخ کل هر جا که میروید کل است از اهل هر جا که بوده دارای نفس زکیت و صاحب
 طینت مرصیته بوده رحمه الله تعالی علیه

بلال بن رباح کینش ابو عبد الله حبشی ابوبکر او را عزیزه آزاد کرده بود و وی خدمت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از جمله خادمان آن حضرت گردید و مؤذن نیز نشد و یک
 اول اذان گفت بلال بود در غزوات ملازم خدمت می بوده پس از وفات آن حضرت
 با ابوبکر بیعت نکرد و با نکت نماز برای او نگفت ابوبکر تخلف نمود که خدمت مرا ملازم
 باش بلال گفت اگر مرا برای خود آزاد کردی مجبورم کن و اگر برای خدا آزاد نمودی
 بگذار تا براه خدا روم او را را نموده بسمت شام سفر نمود در سال هفت و یکم هجری
 که از عمرش هفتاد سال گذشته بود در دمشق وفات یافت

خالد بن سعید بن العاص قرشی اموی کینش ابو سعید است و او چهارم کس بوده
 که اسلام آورده و از اشخاصی است که مجبوره هجرت نمود و گویند از جانب حضرت

شهر کزینی است
 نزدیک بغداد
 نام شهری است از
 بنای امیرزاده شاه
 در حوالی شوشتر
 بر وزن ثاب
 رباح
 بر او مله و بار موحده
 والفت و حار مله بود
 مساحت
 اموی
 مساحت است بابت
 که قضیه است است

ختمی باب عالمی کر دیکھو۔ وازجلہ کتاب اس حضرت نیز نبوده در زمان خلافتی در

غزوہ مشید شدہ بسال سیزدہم ہجری

مقداد بن عمرو بن اسود کنیتش ابو الامود است و از قبیلہ کنده بود و شجاعت و
دین داری او از آن افزون است که تقریر بر آید و او از اشخاص قدیم الاسلام است
گویند یکی از نبات عتات پیغمبر صلی الله علیه و آله در عقد وی بوده در جمیع غزوات
در خدمت آن حضرت مجاہد نموده در سال سی و نهم هجری در ارض مصر وفات
یافت بمریقا و پال جسدش را حبل نموده بدینہ آورده بخاک سپردند

از قلم بن عبد مناف بن اسد قریظی کنیتش ابو عبد الله است و او هشتمین از سلاطین
اگرند امکان است و از مهاجرین اولین گویند و قتی پنجمبر صلی الله علیه و آله در
بیت در خانه او پنهان بودند و نهانی بعضی را با سلام دعوت میفرمودند و گویند
خانه از قلم در موضع صفای بود و در سال پنجاه و دوم هجری میر پشاد و اندکی پیش از

ابو ذر اسمش خندب بن جناد بن قیس الغفاری او ستم کس است که ایمان آوردند اصلی الله علیه و آله آورد پس از مسلمانی باراضی خود مراجعت نمود بعد از آن
توام خویش اشتغال داشت پس از چندی در مدینه بمخدمت آن حضرت آمد و کار

داشت در صداقت ابو زر کافی است که سفیر صلی الله علیه و آله در باره او فرمود
أَطْلَقْتُ الْخَضْرَاءَ وَلَا أَقْلَقُ الْعَبْرَاءُ مِنْ ذِي الْحَمِيَّةِ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ نِزْرُ مَوْدُ لَا
أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ بِأَحْمَدٍ أَوْ زَرٍّ أَوْ نَجْمَاءَ دَارِ مَوْدٍ نِزْرُ مَوْدٍ نِزْرُ مَوْدٍ نِزْرُ مَوْدٍ

فمن حق را بر زبان جاری نمود و اصلایم را در دلش راه نمود و ترسی با عثمان بن عفان را
تا کسی کردی از مردم در مجلس حاضر بودند و او را خلیفه میدانستند و بوزرش تشبیه نمود و او را

۱
میں
نفتخین از بلاد
عربست و معروف

بروزن رآن جمع کا۔
کہ نرسندہ باشد

کبریا است

بالکسر و پر قلیه است
در مین و نه

قیلہ ہستند از قرمش
خزوی

بیت اول کو ہی است
در کہ معروف

بعض مہم وضع آن نیز

گفته اند و در حال آن هم
مردم است و آن یعنی
مخ است و رفت

عقارای
منسوب بنفاد و بروزن

اب وان پر قبیلہ
ازکمانہ
منہ
سنت

ما اهلكت الحظيرة اراغ
في سايه نيگنده آسمان
نداشته است زمين

ہا۔ ابو ذریاؓ

۱۰۰



گفت عثمان در خشم شد و حکم نمود او را از مدینه بیرون نمایند و روانه ریزه اش سازند
 او در بازو و جبه خویش در آن بلده سکون اختیار نمود پس از روزی چند طویل گردید و در ریزه
 و نایافت یافت و این قضیه در سال سی و چهارم هجری بود رحمه الله علیه و علی سپهرت
قدسی اگر چه از جمله متقدمین نیست و معاصر این فقیر است ولی چون نامی از ایشان
 در قصیده مذکور برده شده و نیز سابقا در شرح احوال فاضل محقق و کامل مدتی
 جناب شیخ معین الدین الله تعالی محفوظا و ایام بقائه محفوظا بتقریبی اسم آن با شرف
 که عبری در مبحث آن جناب گفته بود مسطور آمد و همگی از جمله اهل فضل و ادب است
 لهذا بیانی از احوالش بر سیل اجمال مینمایم چو که بنامی این کتاب را اختصار راست و ما
 مفصلا شرح احوال جناب قدسی را در کتاب دریای کبریا بسیاری از اشارات
 مرقوم داشته ایم و مخلص به اسم شرفش میرزا محمد ابن میرزا سلطان علی ابن میرزا محمد
 ابن میرزا سلطان علی از سادات رفیع الدرجات حسینی اند و اباجنه فرزند ایشان
 دارا بجز و فارس را داشته اند و جناب قدسی اصلا از بلده مذکوره است ولی مولد
 و موطنش دارالعلم شیراز است الحال که بتوسط این کلمات بخارش میرود از عمرش هشت
 پنج سال گذشته از عهد جیسا تا کنون باید مناسج علم و صاعد معارج عمل است و از
 خواص شاگردان عالم عامل و مخیر فاضل جناب شیخ مذکور است و در خدمت آن
 جناب از علوم ادبیه و کلام و حکمت و غیر ذلک بهره برده و کتابی در کلمات و کلمات
 آن استاد جلیل و مولای پهل نوشته و آنرا احاطه القدر نام نهاده و بنحوی دیگر تصنیف نموده
 مشتمل بر تفسیر بعضی آیات و شرح بعضی احادیث و مطالب دیگر از حکم و غیره با مستحضر
 الکمال علاوه که چشم حق منش معلوم روشنائی یافته نیز دست سحر آفرینش بجا آشنائی که

منتخب دارالحدیث و بار معصوم
 و کسر ذال صمد و در آخر
 نام جانی است چهار
 منزل در از مدینه
 طبع است

بنام اول منسوب است
 بقدری که معنیش نکند

بکسر اول که در کی است

منتخب سیم و کسر جمع
 منیع است که معنی راه

باشد

بر وزن قدیل یعنی بزرگ
 و ما بر دو نا و بصیر و بر

امور است

بر وزن امری یعنی پشیمان
 و زیرک و تیز خاطر

بجاء جمله و ظاهر معنی
 بر وزن صانع جمع

حظیه است و حظیه
 القدس در لغت یعنی
 بهشت آمده

طاعتی
کرد در امری و در
استوار بود

در امری و در
استوار بود

در امری و در
استوار بود

در امری و در
استوار بود

(۶)

در زمشت شلیق برخطوط متقدّمین و متاخرین خطّ مخ کشیده و از شیوه باسک
سیر عا دنی علیه الرحمه را اختیار نموده و طرز پسنیده او را که بطول ران از میان برشته
پدیدار ساخته و در واج داده از کلمات اوست که در خط گوید **الشیق بالغم کان فی القدم**
فاقصنی الشیق کان امر لغمان ان یقصنی فی الشیق باجمه با اینکه سپاهار بقعه مودش ای
فقره شرم بود در این اوان بمصاهرت نیز خوشی افزود و اکثر اوقات علمی را که باجم
از یک مدرس استفاده مینمایم بدانکه آن نیز می پردازیم در گفتن اشعار عربی و
فارسی صاحب ذوق سلیم و طبع مستقیم است لالی منظومی که کاه کاه از افکار اینجا
خویش بسکت اشارات و عبارات مرتب ساخته و قری برداخته از قصیده و سجع
و قنوی و غزل و رباعی بچند شری گفته اند و تمنا نوشید این عمل حکمت آمیز از این
که بن بود و دزدان بجز خویش اند

خود افرین را خردی که بر دپای بر خشنده خور هر که نیستند تا باد چو تابنده همراه است و خشنود را بود جا که بر سپهر بلندش خرد جو خرد جو که زین خاکدانت چا که نیروی قدسی بدانش	در اینجا که ره می که ره میرساند که دیدن بجز سر در زان تواند چا که بیستانی او را نماند که بر افرینش خردش نشانند هر آنکس که از بند تن جان نماند خرد بر بلند آسمان برستانند بداند هر آنکس که این چاه خواند
---	---

وله ایضا

بفر سر مغان در جهان پناهمیت کدانی در پیر مغان پس است مرا	بجز طریق خرابات هیچ راهمیت هوای شابی و سودای تاج و بزمیت
---	---

که در خوش و شستن باید
برند و شست و نه کند
چو که تند و شستن حالی از پیش
میت و کلمات سخت و کس
باید و در که خوش دست
از حرارت و گرمی میکند و خط
لی سر و عام بشید و بزم کار
تمام شود و در پیچیده مکرر
بگردد
با کسر می عقد پس
و می ربان آگاه
شرم
صید معلوم می حکمت
و که شست
می شود
صم سرد و آلوده
در اول و در پس می استند
و انتهای بر می چو که می
استاد و انتهای بر و آگاه
و در می چستی است که
بر کون گوید حاصل می
حقیقت و که مراد است
بگردد
مراد چشم است
و شست
صم اول و در پس می
می سیر است صغ
اول بر گفته اند

بجز

بجانبی و در دمای

مهر و خاکی
در لبت می کشد و تنای
که بخت تو رفت درویشا
و فقر او عز با سازد و جفا
عبادت گاه را گویند
و اینجا همین شمسودا
شده

قطاقل
بغیر او و بعضی کردن
سختی و تکیه و کنایه
نظم قدسی است حال
شده

بعضی با و نهاده که رفت
دوم است
شده

منع دال یعنی رشته
و بعضی پیچیدن پیزی
در چرخ و زدن
شده

بسی روشن است
حک و استوار
شده

عجب مدار که ره سوی فاشا نیست	ز آب یکده خاک مرا سرشته آید
بغیر دوست که اندیشه از کنا نیست	بتول زاهد و چین زباده چون کدزم
خراشک سرخ و رخ ز کس کو ابر نیست	بخت یار که در عشق من کو ابر نیست
چو مهر روی تو دیدم نظر با هم نیست	مرا که دیده بهر محض بود با ما نیست
که غیر او چنین روز داد و خواهم نیست	به پیر میگرد و روارم از قضا دل غم
بروز شرع از ناله سپیا هم نیست	مرا که صبح سپید است دل ز مهر علی
که وصل او طلبم کچه مال جا هم نیست	بلند بخت قدسیه براه عشق بین

دله رباعی

تا با خبری ز خویش از او خبری	آنکه شوی که که ز خود در گذری
تا دل زبری زهر و عالم قدسی	شرمت بادا که نام آن یاربری

دله قطعه

این خوب سخن ز فکر قدسی	دریست که به ز ملک هستی
اندر دو جهان بکار ناید	جز راستی و خدا پرستی

منت خدای بی آغاز و انجام را که نهایت بود و بجاقت او دم شرح حالات بعضی از کلمات
و عرفا و فصحا و صحابه که نام آنها درج بود در قصیده مذکوره که از منظومات خاطر این فقیر
الکون به بر سر مطلب آیم و شروع نمایم بحزیر و تفسیر سفر ثانی که از دارالعلم شیراز به خست
اما کنی چند رقم بجهت برداشتن نقشه ای دیگر از آثار قدیه سلاطین عجم که مأمور بودم برای این کار
چو در این روزها بکلیت از جانب دارالخلافه طهران رسید تا که دید که خدا
مرجوعه را با انجام رسانم لهذا سفر ثانی را مصتم شدم بتفصیلی که خواهد آمد

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارخ غره شمس ریح الاغر نه کجزار و سپید و هفت هجری از شیراز عین طراز
 حرکت نمودم از دروازه مشهور بقصا بجان که در جنوب شرقی شرارت پیردن
 آمده متجاوز از هفت فرسنگ راه پیوده رسیدم بآلبویه در این زمان هماره
 میگویند و می نویسند بآن دهی است در دامن کوهی تقریباً دویست خانه دارد
 قریب باین مکان بنجره است آن را دریای نمک نامند و این دریاچه شورست
 از گندایش نمک آلوده بصرف رسانند در زمستان سیلاب شیراز و نواحی آن
 در اینجا می افتد و این دریاچه پامن شیراز و سروستان دورش را تقریباً دو
 فرسنگ نوشته اند بآله از مار لوزیر تجاوز از هفت فرسنگ گذشته بسروستان رسید
سروستان در سمت شرقی شیراز است هوایش میان هوای سرحد و کرب
 مثل بر بسیاری از دهات آبش از قنات حاصلش غله و تنباکو و پنبه میوه اش نار
 و انکور و غیره و لک در خود قصبه سروستان قلیلی از و کاکین است گویند خفصه
 دارد تقریباً سی و پنج آبادی اسم عبدالرحیم بن محمد سروستانی که از جمله افاض و مشایخ علم
 خواست و آتاکب ابوبکر معتقد خدقش بوده از اهل اینجا است بآله در سمت شرقی
 آن بلوک دهی است موصوم به سیلان قریب بآن ده غار قی است از آثار قدیمه که
 از چهار طاق گویند در اینجا رفته اطراف و داخل آن غار است اگر دش و میر نموده
 سختی است بس موقوف و حکم ساخته اند لوسی و تاریخی در آن دیده نشد ولی از قراین بنا بر این
 سابقاً از سیر کتب یا قلم باید این بنا از کتاس باشد و وضع آن باین طور است که اعظم آن
 عمارت ایوانست مرتفع که هر یک از عرض طول اند و نقش شان زده اند و از این فرج است

بکون حرف بیکر که
 و غم و دوا زده و فتح
 خانه بخانه
 متارک
 فتح می است
 بنام اول صغر محبت
 بی دریاچه
 شیخ ابوالقاسم
 و قنات در سه شش
 بیست هجری بوده در راه
 السلام شیراز و نواحی آن
 سیلاب
 بکسر تیره و دادل
 بنا بر کتاس
 باشد زیرا که در تاریخ
 از کرب و بدین نوشته
 کتاس چندین است
 در پارس بنا شده و جوار
 یکی در سمت شرقی شیراز
 بسافت پانزده فرسنگ
 شاید متصد و بین
 باشد

بسم الله الرحمن الرحيم
که در کتب مختلفه
است

که در کتب مختلفه
است

که در کتب مختلفه
است

که در کتب مختلفه
است

که در کتب مختلفه
است

که در کتب مختلفه
است

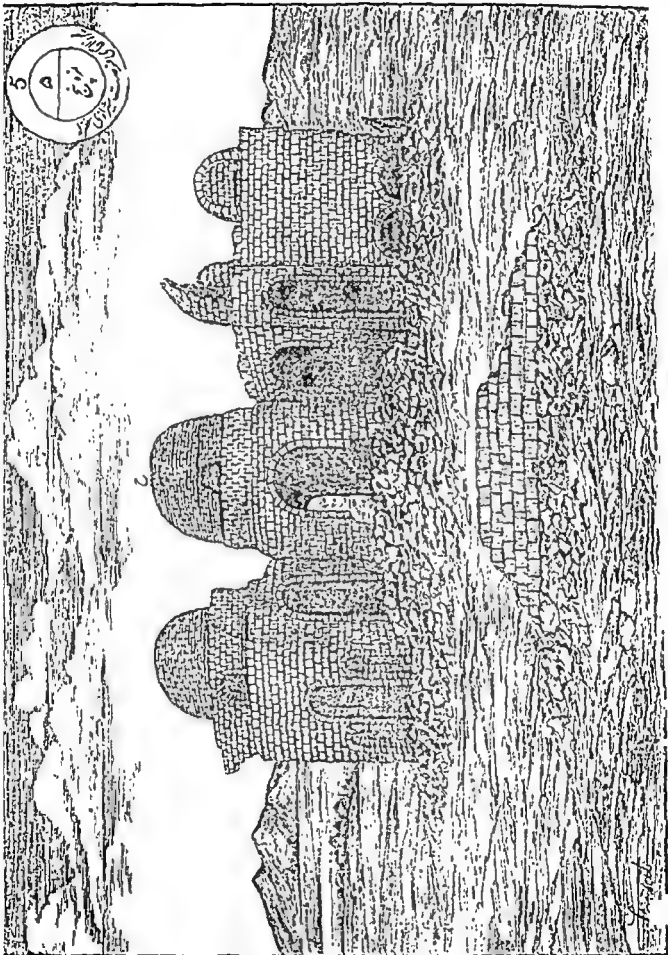
که در کتب مختلفه
است

که در کتب مختلفه
است

و سقف آن طاق مانند و مقعر است از ارتفاع آن از زمین بحسب مساحتی که در خارج عمارت
انودم که مذکور خواهد شد میاید تقریبا پیچیده ذریع ۱۸۰ باشد و در سمت جنوب این
عمارت از نور عمارت دیگر است بهمان وضع آنگاه سقف است اما فضای درون آن
فی الجمله که یکطرفه از ایوان سپاتی الذکر است و در سمت شمال آن نیز عمارتی است قریب
بهمان وضعها ولیکن تقشش بکلی منعدم است که اثری از آن باقی نیست و منازل دیگر نیز در
اطراف آنهاست که تمام در یکدیگر داده داشته و همه متصل یکدیگر بوده در جلو ایوان
که اقول مذکور شد و کفتم اعظم از همه است که وسط واقع شده که تایی است مربع که حقیقت
این که ریاس میان دو ایوان کوچکتر مذکور است از اینجا داخل در هر سه عمارت میشوند
هر یک از عرض و طول آن پانزده ذریع است و ارتفاع عمارت بزرگ از طرف پیرای
یعنی از اینجا که علامت ذریع است و مسقط الجبر است تا اینجا دیگر که سطح بام است
نوزده ذریع تقریبا میشود و تمام این عمارت از کوچک و بزرگ از سنگ و گچ ساخته شده
که سقف آنها که از پشت پنجه است و قطر بر آجری بمقدار یک کره بعضی بیشتر است و چنان
منحست که بابت هر ششگونی شود و سنگهای عمارت بر حسب طول و عرض مختلفند بعضی عرض
و طول یکجای یک بعضی بیشتر بعضی کمتر است در حینی که در آن عمارت که در ش میگردم
خوادم جنری میاید داشت اینجا بکارم این بیت بنظم آمد بر دیواری بخط حلی نوشتم ملوک لقه
یک دودیده عبرت بخار طاق افکن
ز قار بوم و غیث کلاغی شوی
سایه که شبانی بسوی سروستان
بجای نغمه زارغ و نوای سروستان
باجمله نقشه چار طاق مذکور را بر داشتیم در و قد به موزه نج و علایمانی که آنجا
از آنها رفت در نقشه نیز نهاده شد و الحمد لله تعالی

از طرف

از طرف



نصف شاخص

شکوه بزمین نصب می‌باشد
که کامل بطریق نباشد و ختم
باشد سایه که بسبب آفتاب
و غیره از آن چوب بزمین ساخته
نصب آن سایه می‌بودی این
چوب مثل نسبت سایه بر زمین
بالقصد بسوی خود مرتفع
باشد از حدین علی الاعراض و در
همین را فرموده اند بنشینند
و استراحت کنند تا آنکه هوا
خفیف شود و اگر در وقت عصر بود
از شاخص جز نیست که بر
زمین نصب کنند

مردم و دولت و ملت



اشداد سايه شله ۷ نوح

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

دعای کوی سبقت از شمال و اقران بوده اند گمانی موسوم بفارس نامه ناصری مشتمل بر
ذکر احوال سلاطین و وزراء و حکماء و علماء شیراز و ذکر بلوکات و قرای فارسیان و غیره
از ارشد اولاد ایشان جناب میرزا سپید علی در مد رسه مذکور به با فاده و استفاد
علوم اشتغال دارند و خلاصه به قریب شهر فارس و سیت که گویند پاریسان بان
اعتقاد است قطر پائین آن زیاد از دو ذرع است و بسیار مرتفع و آن را سر
دیری گویند و جسته اند این که دهی است در آنجا از ادیری کوچن سر و مذکور قریب آن
ده است لهذا نسبتش را بان داده اند فقیر در آنجا دو ساعت استراحت نمودم تا فله
که تخمیناً شصت نفر بودند در پای آن سر و غوده بودند در آن حال چند نفر از آشنایان
که حاضر بودند خواهم نمودند که ارتفاع سر و را بآلت مهندسی تعیین نمایم و هنوز نپای
بودم که بعضی نوشتند طول آن سر و سی ذرع است و اسباب مهندسی که همراه
در بار مضبوط بود و پسرون آوردنش دشوار زیرا که همان چین میخواستم حرکت نمایم برای
سنگ کرم که سه فرسخت باشد و آنجا آنگاه است که تفصیلش خواهد آمد چند
عذر آوردند اصرار نمودند بر حسب طفره بطریق دیگر پیش اندم یعنی بطریق نصب شش
بر ابراقاب و تعیین مرتفع از سایه و این را قدام ذکر کرده اند اگر چه آسانست اما غایت
بآنچه شاخصی بر زمین نصب نمودم و سایه را مساحت کردم و نسبت آن را با سایه سر و
سجده گفتم این سر و تقریباً هشت ذرع است و این اشمار و پیری از راه رسید
مذکور نمود که وقتی نواب والا حاجی معتمد الدوله فرامرز از اینجا عبور فرمود شخصی را
این سر و فرستاد و باریمانی از تعاضش را معین نمود و سی ذرع بود این فقیر کان کردم که
این سر و قدری تجلیل رفته باشد یا اینکه تعیین این به خطا بود و آنجا از شهر فاسر که مذکور شد

منكر

تک کرم در سه فرسنگی شهر فاست بطرف شمال شهر مذکور و آنجا خشت
آتشکده است که عوام الناس و اهل دیات از کتب و بنا مند و بعض دیگر نمیکشند
و این خنب آتشکده میان دو کوه واقع است یکی که توج که ابتدای آن از خنب
و آخر آن قریب به بندر عباس کویند این که خیلی عمده و طولانیست و متعین بسیار
میباشد از هر کوه فرما که دارد علاوه در بعض از جای آن مرکبات بل میاید بسیار
و آنها در شش لایه و لایه است و هر نوع حیوان از قمل بز که می آید و گوزن دارد و
بزهای که در این کوه است همه فاو نه دارند باجکه کوه دیگر غرمین کوه است و وجه
تیمه اش طاهر است که این کوه همیشه بخرمنی است که از کندم مثلا انباشته شده باشد
دو تا بد و این غرمین کوه دو دانه فرسنگست و بحسب ارتفاع از کوه که بهای یارین بلند
تر است االی آنجا میکشند که بر بالای این کوه شهر شیراز از طرف دیگر شهر دابود
و از طرف دیگر شهر خرمین است یعنی سواد آنها را بد و دور پهن خوب میتوان دید
عرض اینکه در وسط آن دو کوه مذکور خرنی که توج و غرمین کوه و خنب آتشکده است
تفصیلش این است که آنجا قدیریت عتیق شکل میسندیر که فی الجمله مستطیل باشد و در
ان پس صدم قدم است و عقیقش ذریع تعین عمق او را بدین طریق نمودم که بنید بسیار
بلندی آورده بکسر آن را بدست شخصی دادم بکسر دیگرش را بدست شخصی دیگر آنجا
ریسانی که بر سر آن مشا قول ایمنی بود میان بند مذکور که زدم پس آن دو شخص را بجا
آن غدیر عبور دادم بطوری که محاذی یکدیگر ایستادند در حالتی که ریسان باشا قول به
وسط حقیقی خنب داخل در آب شد آنجا حکم تا آن دو نفر دست خود را زیر و بالا نهد
تا اینکه مشا قول در میان خنب بنتهای عتیق آن رسید پس ریسان مذکور را از جاده

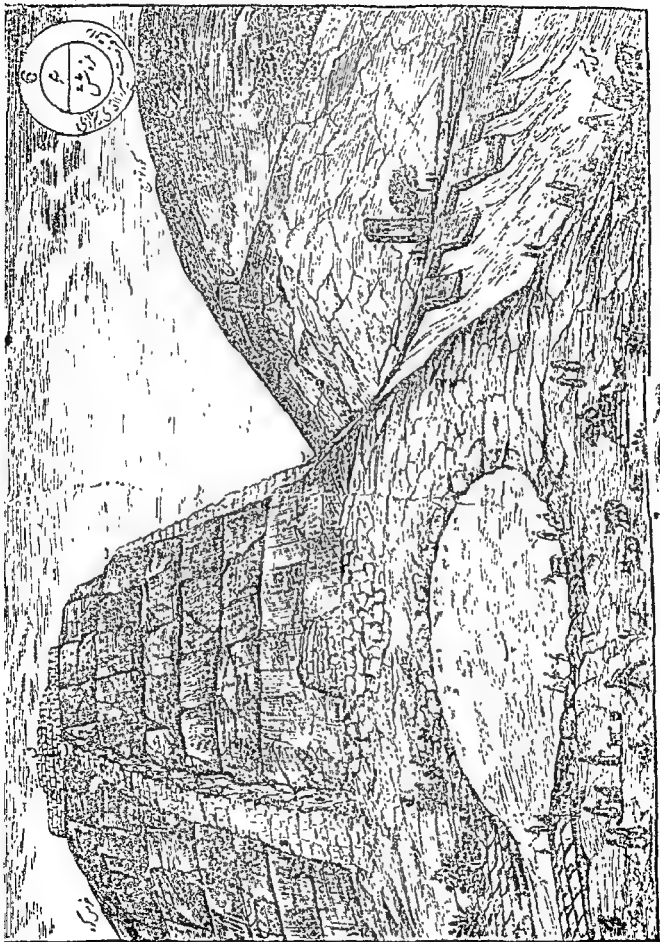
که از آب خارج بودن آن کردم و کفتم بخار را و رد آنچرا از میان که در آب داخل شده بود
 و در غرض نمودم و غرض آنست که در سطح آن خنب است همه ظاهر و هویدا است بطریق
 شخص کان میکند کیندر علق دارد از یک طرف آن خنب جدولی بریده اند که متصل است از آب
 جاری است و علی الاجمال در جوشش و بر آمدن می باشد و آبی که داخل جدول میشود
 انوه صدا میکند و همه دارد که بی که بر بالای سر خنب مذکور است قطعه از خرمن کوه
 در آن کوه آثار قلعه است یعنی آنجا که در نقشه علامت تخریق است با دو درین لحظه
 نمودم از سنگ و کج ساخته اند همه غراب در هم ریخته و در دو طرف آن خنب از بالای
 کوه تا بدامن یعنی از علامت خوب تا خوب یکدیگر متدرج از پستک و کج تدریجاً
 برای اینکه هرگاه از بالای کوه بخوابند سر استیب شوند یا بالا بروند باسانی عبور شود
 و وسط کوه بالای هر خنب نیز آثار سنگی هست و بر بالای کوه توچ چشمهای بسیار است
 از آنها متصل جاری است از چاهل چشمه نامند و این آب چهل چشمه با آب خنب یکی میشود
 سرد تا شرف فساد بالا تر آن زراعت می یابند و بر بالای سر چهل چشمه یعنی در دامنه کوه توچ
 سنگی کعبه بر پاست آنجا که علامت خوش است هر ضلعی از آن سنگ یکذرع است
 و از تقاعش سه ذرع و نیم از آن سنگ قبر میگویند و در وجه تسمیه آن سخانیست چهل
 نموده و داستان طویلی بیان میکنند که قابل ذکر نیست ولی معلوم است که آن
 سنگ پایه دیوار یا طاق بوده و در دو طرف آن سنگ در دایره خطوطی نقش شده
 که بجای محو شده خلاصه نقشه آن خنب را با چهل چشمه و قطعه از خرمن کوه و قطعه از کوه
 توچ را برداشتم در ورقه نمبر شش بنویسم
 بسم الله تعالی التوفیق

در لغت آنست که
 شیر است و خلق
 و فریاد آنرا گویند
 سر استیب
 یعنی سر از بر
 کعبه
 بنام اول بنیمنه
 جسم چاه که در آن کوه

در لغت آنست که
 باطل است هر طرف از
 ضلع گویند

مرد و ایشان را
 قهر غلام شاه مرد
 علی علیه السلام
 است
 چهل
 فتح اول باطل
 نقل نمودن چیزیست
 که در او دخی نیست
 سکنه را اصل داشته
 باشد

که در قریب نیز آثار برجی است یعنی آنجا که علامت خوش است و در آنست



از نکت کرم مراجعت کردم بشرفا که از آنجا بروم بمست دارا بگوید بعضی از خوانین آن
سرزمین که با آنها سابقه داشتم مانع از حرکت شده دور و زود و شب بفضیای قمر محنت
بردند یکی از آنها جناب میرزا محمود خان مختص به **الغمت** بود شخصی است خوش اخلاق
کثیرالوفاق صاحب مقامات عالیله دارای کمالات صوریه و معنویه اباعن قیصر
شرفا و مضامینات ازاد داشته اند و سلسله نیشابن بر حرم سید علی خان مذکور در
نهایت از صحبتشان مستفیض بودم دیوان اشعاری ترتیب داده اند ملاحظه کرده محظوظ
شدم و چون علی الرسم هر شب شرح مسافرت خود را می نوشتم ضحاک که نامی از مشایخ
فروده شده و دیوانشان حاضر بود این غزل و رباعی را بیا داشت در این مسافرت ناچهارم
نمودم این

حربا صفت آفتاب رخسار
ز در وصف آن خوشتر
بوسیدن پایت ار دهر است
کیست در وصال داند آنکو
در کیش من است زنده آن
خود دجله و کر چه شود آن
با آن همه کوشش نکند
مشی مطلب که رفت بر باد
در باغ یاه و ناله میکند
خوشن بود زمان صحبت کل
با درو پاز نعمت آخر

در روی تو داله است و حیران
تخت مجال بر سپنندان
سهل است گذشتن از سر جان
هر که بکشیده باز حیران
کاغذ رده دوست کشته قربان
چون تشنه بمرو در بیابان
شد بمره خضر آب حیوان
تحت جم و سپند سلیمان
بیا دص صبا هزار و پستان
در داکه بقا داشت چندان
چون دست میزد بد زمان

بکسر دوا سواد کاری
کردن و بنی محبت نیز
آمده است
حربا
بکسر عار و بدهی
جوانی که از آفتاب
پرست گویند و سپند
چلیا س که بر سبزه
نام دارد
دجله
فتح اول و کسر آن
رو دخانه را
گویند
هزار و پستان
معنی معروف از حسن علی
که از کثرت صیفای نیکو
آخر هزار و پستان
که شد دلیل را
هم هزار و پستان
گویند
نشد

ای ترک پریشانی بت حور نژاد
ز آن اسب چو آتش قدیمی ده لیریز
یک لحظه مرا ز بند غم کن آزاد
کاین چرخ و دهنک در تن بر باد

من الو قاصع چو روزی که فردای آن را باید بدار بجود حرکت نمایم در بازار شهر فسا از
برای منی رفته بکار و انصرافی رسید و مجرّه دیدم که در آن چند نفر نشسته و از هر مرقوله
سخنان در پیوسته در بر زم خوانند و بر صدرم نشانند چون دانستند که اینم
یکی از اجتماع پر سپید بچه کار داده گفتیم بیات گفت مقصود از این بیات چیست
گفتم دیدار شما چند نفر از شعرای شیراز را احوال پرسید شاعرش گفتا ششم چند آنکه دانستم
اطهار داشتم پس نامی از من برد که او را شناسی بختی است گفتم من خود را هنوز نشناخته ام
لطقت نشد پرسیدم اتفاقاً این انجمن برای چیست و میر انجمن کیست حاصل اینها
بعد طول احوال این بود که آن شخص کتاب فردوش است و در آنجا بر جاوه حریت را
میوید و بطبع موزون شعری میگوید که قسم فرستاده نام بردی که از اشعارش شنیده از غزلی که مرآت
بیت خواند گفتم این غزل را من بکفله دارم و خواندم استماع کردی استنساخ نمود این است

باورم ناید که ضحاک است این همه خون
و العجب از چشم و لب طری با ندون
تا بروش دیدم آن زلف شبه کون
یا با حصار و لم پیشل بجانون
مستقیم اگر در افزون در سیمه کون
کز غم لیلی بدشت از چشم مجنون
کز قفا تم هر شب از دیده گردون

خون خلقی خفته آن لعل میگون ریخته
از نگاه می کشد و ز خنده بخشد حیات
همو شب روزم سیه کردید و بختم سرخون
خال سگین است بجان را بروی این
در میان خنده شیرین دهد دشنام
لکه نذارند و فاضل کاین همه خون دست
اخرش خوانند و از آن چرخ کاین اسکات

مکاتبت
با کسر سخن پر شد
گفتن که در آن صراحت
ناباشد
چاقو
به تشدید حرف بیک
مال همداست پس از
راست در راه باریک
است
است
قتل که در کفاتی راز
کتاب یک کتاب
است
مستحکم
فتح اول و عاده شد
مترتب و ده انگ است
آن نام پادشاه ظاهر
جابر معروف شد
که سخن مردم را بخت
و در عربی ضحاک
بسیار بخند
کنند
چهل
فضل معرفت
است
استدراک کنید
افزون
مترتب پس از آن
و آن زهری است سراف
که از ترایان کردند
افزون داریان گفتن
از ستمد ثبات
است

مذہبِ حنیفیہ

وہود و انسانی

10/1/19

جنتی ناسمجید در اول

مستم را، مصلحت در سرنگین نام

در حیات مصر و وفات کرد

11

۵۳۱

روزنامه آیت
معاون مشاور

كلمة الجبر

٥٠

پیش روئی

کر که بند محبان را نصیب از

قسمتی زیراکہ اکثر اعلیٰ

4.15.

فرموده از شدت

جاست اڑاؤ ایک

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ

دستور و سیاست

۱- در صورتی که

49

رو د با دارم روان از دیده چندان کنار
لوح دلها را همه نقشی ز مهر روی تست
فرست از دشمنانی لعل لب و دندان تو

کابروی زنده رود و رود جیحون ریخته
ککات نقاشش ازل نفس تراچون ریخته
از دهن حای سخن درای کمن ریخته

کرده در بزم شهنشاه جلده را از جان شاه
این همه در و کمر که طبع موزون ریخته

انگاه کتابی که در پیش داشت برداشت و گفت و گفت این نسخه فرج بعد از شدت
در این کتاب بعضی اشعار عربیه را بشر پارسی ترجمه نموده و خوب از عمد بر نیامده در
خیال است که بعضی اشعار فنیست عرب را جمع نمایم منظومه فارسی در ترجمه آنها بسرازم
گفتم بعضی از آن اشعار را که مترجم خواهد بود چنانچه بنظر دارید بفرماید بیا خاست
بر دیباچی آوردیم نهاد که گفتم نخست این شعر را دیدم خواندم غریبه
و قیلاہ ان نظرت ان بی اغرت
قبح التهام و زعمن الیم
گفتم این مضمون را فرصت شیرازی دارد گفت بخوان گفتم نقلی گری نهاد و بدای آن را
تا بنویسم مرکب بپشم نهاد و خانه بدستم داد که گفتم فوراً بدون رویه این دو بیت را گفتم
در جاشم آن باض سواد کردم (این است)

آه از غم ترا گفتد بیهوش جانان
از خورون تر و از برادر و دینان

آتش چو بکسیر و نظر آن جان جهان
در تاب و دوتن بدر و آید جان

پس رسیدیم که از طبع سلیم و ذوق مستقیم خود پستی دوسه نفر باید چند شعر می
غزلی خواند و بجز رمل شش سالم بقافیه که مذکور خواهد شد مقدار این حال آشنایان از راه
رسید نام را بر زبان راند و بآتش خویشم خواند چون در نکت را بحال ندیدم

و ملا علی
یعنی دایم که نگاه کند آن مشرق
نگاه باز کرد و فرمود ای سر
قربان و بر کس افتاد و نکست
یعنی نگاه او که مثل زدن بر سر
و اعراض کردن او که مثل کندن
تیراست برده ام و در دوزخ
است

رویت
منع اول و کسر او و تشدید
یا ر معنی ناقص و کسر و کسارت
پس مدوں رویت یعنی
مدوں کسر و ناقص

بھروسہ
در عرض و در نشیب است
فاصلاتی است

وہابی
سید داود کسراں درغلا
یعنی خانہ بہت
ہے

دایان از صحبت یاران برچیدم و برخاستم صاحب انجمن چون مرا شناخت استنم گرفت که
از دست ندیم مسوولش را عذر آوردم و اینک راه کردم چون شی دیگر در آن شهر بود
غزل ایشان را شایعیت نمودم بهنگام حرکت که بیداردم آمدند از آبیادداشت بدو
دادم و در و راه بخت بادم (بی بده)

صبر کن تا من بای خویش تن آیم به بندت
جان سپارم پیش تیغ سر نعم از کدست
کا تش دل آب سازد آب بنین نعل سمیت
من بخود از جان پسندم هر چه باشد
کاین کهر باشد شاری پیش لعل و شجاعت
لیک کام دیگران شیرین کز تر شد ز قوت
دست کز تا هم رسد که بر سر سر و بلندت
و آن خط مشکین بود و دوی که خیزد از بندت
کر به تیغ از هم جدا سازند چون فی بندت

بهر صیدم چند تازی خسته شد پای منند
با کندم بندی ار پاناک از تیم بوی سر
چون کشی بر پسندم دیگر سمند را تا زان
کر قبرم جان تانی در زهرم دل تو از
چون ز لعلت خنده خیزد دیده من اشک
بوسه هر که از لبست خا هم کنی غمی و تسدیه
سر برافرازم چو سر داز شوق و کوبم بر زبان
خال بر روی تو باشد همچو اسپندی
چون قلم فرصت کشم سر از خط فرمان جان

نوشته
پادشاه معروف
که ظالم و جبار بوده
و پیش از این که
آن شده
نوشته
بکون داد که حرف آدم
باشد صرب آن نوشته
و فغان نیز
آه و است
نوشته

(از شهر فساد را بجز دشمنان زده فرستخت) از فساد حرکت نمودم بفرستک که دور شده را
تبل بسیار غلیظی که از اقل ضحاک میکشند در آن سنگ و کج و آجری بزرگ انبوه است و
آن معلوم نیست که بچه وضع بوده و بی است قریب بان تل موسوم بخیر آباد مذکور میشدند
که این ده در این ازمه که دایر شده آبر و سنگهایش از تل مذکور است در یک روز
میتوان هزاره آجر از آن پرود آورد و گویند این سرای ضحاک بوده است اعظم
از آنجا دو فرسنگ دیگر آمدیم در نویندگان که از توابع شهر فسادت قصبه آباد نیستش

بسیار که کینه از بناهای شاپور است از آنجا که فرسنگ کشته نشسته و شش ده سیم
 شش ده نیز یکی از توابع فاست جای بسیار خوبی است بجله و سی دار و از آنجا چهار
 اندک تا بدارا کویه (دارا کویه آخر خاک فاست) و آن در دامنه کوهی واقع شده بسیار
 مرتفع قلعه اش حصنی است حصین محفل از وضع آن حیرانست که یزدان تان قلعه است
 که اسفندیار را در آن محبوس نموده بودند و مغلول داشتند باد و درین خوب ملاحظه نمودم
 بمنزله از یک راه بسیار باریک دیگر راهی نثار که بالا روند آنهم بصعوبت تمام بجای
 آن قلعه آثار بنا نیست از سنگ و گچ فی الجمله اثری از آن باقیست بعضی از آنجا
 که در آن قلعه رفته بودند مذکور داشتند که میهنای قومی در آنجا یافته اند که بعضی بر واره
 کوبیده بوده و اطراف آن قلعه پیچیده بر که پرازانست موجود است که آن بر که بار سنگ
 تراشیده اند و نیز در حوالی آن قلعه چاهی است که عمقش بی نهایت شخصی از اهل آن
 ده که متقی بود نقل نموده که وقتی با جمعی بر سر آن چاه رفته بود سیله بندی طویل و محکم در آن چاه
 رفته بمقدار پست ذرع تخمینا که پائین میرود در کمر چاه دور تا بدوران همه مفاک و جای
 وسیع است و چند سنگ مانند ستون بر پااست و جای چرخ آب کشی نیز در آنجا است
 اندک اعلم بالصواب (خلاصه) از دارا کویه حرکت نمودم بحسب شهر دارا کویه و از آنجا که
 اقول خاک و دارا بجد است و شش فرسنگ راه است تا خود شهر در عرض راه که
 صعبی دارد و بسیار غرمنت ولی ناموست از آنجا یک شهر دارا بجد و اطراف
 و توابع آن در ظل غایت جناب جلالتاب آقای محمد رضا خان قوام الملک است چنان
 امن است که احدی را قدرت بر مزاحمت و تعدی کمی نیست چون اکثر سیلات عرب
 از این راهها ذاب ایا بدارند معزی الیه محضیلین چند دیدم کاشته بودند که مراتب

شش ده
 معلوم است که در آن
 تاجیه شش ده است
 دارا کویه
 صحن کاف تا نزدیکی که حرف بم
 مستطیل است
 اسفندیار
 بر سر کتاب است
 قصد محوس شد شش سیم
 احوال از یک پدر شش ده
 دارا در زمین و در و آب
 رود است و تا در و آب
 و در و آب و تا در و آب
 و در و آب و تا در و آب
 حاشی قلم دارا در و آب
 از سر کتاب دارا در و آب
 دارا در و آب و محوس
 داشت پس محاسن
 شش ده
 شش ده
 با کسب عرض و آب با کسب
 کوبیده
 آقای محمد رضا خان قوام
 بر سر محوس میرزا علی محمد خان
 قوام الملک است و آن میرزا
 حاجی میرزا علی اکبر و ام
 و آن شغل محروس حاجی امیر
 خان اعتماد الدار و شیرازی
 که در زمان حاکمان شده و بعد
 بعد از عظمی مخصوص بوده
 ایشان از خاندان اصالت
 و قوام الملک حاکم شیراز
 و قوام الملک حاکم شیراز

داراب مجرد
معرب داراب گرد است
و که کبک کات فارسی یعنی
شهر است پس داراب بر
یعنی شهر داراب

خسرت
بنام اولی بنی سبزیست

کبک اول و فتح آن زمانه
نام پس خلیفه بن خروجه بن قضا
است از بزرگان صحابه بود
که بنده جبریل بیشتر وقت حضرت
او بر رسول خدای فردوسی آمد
و بسیار خوش صورت بوده است

کلی
طایفه بنفشه
از بن
نه

باشند و بایں هم را بی نمایند که خلاف قانونی از آن طایفه بر سپایرین واقع نشود

داراب مجرد از بنای داراب پس برین است صحاری و غصا شش اختر

و دگشاست و از ای اطرافش با صفا شهر قدیم آن که از بنای داراب بوده مدور است

و حصاری داشته اطرافش را خندق عمیقی است اکنون آن شهر خراب است و ذکر آن

خواهد آمد قصبه حالیه که آباد است تقریباً یکصد تنگ دور از شهر قدیم است و داراب

اگر چه کر میر است ولی برایش در کمال اعتدال است هم میوه کر میری دارد هم سر دگر

مرکباتش نیز بسیار است آبش از رودخانه رود بال و چشمه و قنات حاصلش قلع و

و چوبه و غنای معدن مومانی و نمک و مس دارد و شکارگاهش متعدد و قصبه حالیه

آن تقریباً چهار هزار در خانه دارد و در آنجا مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک طایفه

قلعه و عمارت و باغی احداث نموده و گلش ترا از خلد برین فقیر در آنجا مسکن نمود و اما

چند در آنجا است که مأمور بودم ببرداشتن نقشه آنها بتفصیلی که مرقوم خواهد شد (از جمله)

قلعه دجیه است که از داراب شاه بنیاد نهاده جهت اینکه از آن قلعه دجیه

کویند این است که قریب بآن قلعه مدفن دجیه کلبی است که مصاحب پیغمبر صلی الله

علیه و آنکه بوده بقعه دارد و مسرائی زیارتگاه آن ایالی است بواسطه قریب قلعه بود

بآن بقعه ستمی باین اسپم گردیده وضع آن قلعه این است که بشکل مستدیر حصاری آن

دور تا بدورش یک فرسخ تمام است و آن شهر را چهار دروازه بوده کرد و اگر دوش

خندق عمیقی است که اکنون هم آب دارد مگر بعضی از جای آن که خشکیده و اطراف

آن خندق فی زار است عرضش شش ذرع و هفت ذرع و کمتر و بیشتر است بتفاوت

حصاری که بر دور آن بوده از میان رفته ولی آثار آن تل خاکست که دور تا بدور آن

شتر است ارتفاع آن قل از طرف پروان یعنی رو بخندق مذکور پنذرع است بعض
جاها کمتر و ارتفاعش از طرف داخل سه ذراع و کمتر و بیشتر است و در وسط حقیقتی این جلگه
قلعه کوهی واقع شده که در آن غار و شکتهای خیلی است و جاه آب نیز در آن کوه
منزفوده اند و این قلعه مستبد بر آن کوهی که در وسط دارد و شبیه است بمجموعه که گفته
قندی در میان آن باشد و در دامنه آن کوه اکثر در جای دیگرش نیز آبار بنا و خانه
غارهای عالیت آجرهای درست و شکته بسیار سخت در اینجا بنوده است و شکته
کلان کبر که شش افتاده کجای خروشد غرس غرس موجود و طرفهای سفالین از قبل غمره و سون
و کوزه و کاسه و زبر و زشت شده و خرد و خردوار اتفاقا کاه باشد که طرف درست از زیر
پروان آید چنانچه شکلی تازه از اینجا پروان آورده بودند و روی که نزدیک آن قلعه است
موسوم به قنبری این فقیر دیدم شکل غریبی داشت و آثار حوض و برکه نیز در آن قلعه دیده شد
در این اوقات بعض سیلاب در اینجا جاری و در زو سکس دارند باجمعه مساحت عرصه آن
قلعه بنا بر آنکه دو رتبه درش یکسر سنگ است که نه هزار ذراع باشد بر آید باب خبر و جهت
که نسبت آید به قطر آن نسبت میت و است (۲۱) بر هفت (۷) تقریبا فایم
محبوب نماید که این قلعه در سمت قبله قصبه حالیه واقع گردیده و بسافت یکسر خشت
مذکور شد و چون از قصبه خواهند باین قلعه بیایند در عرض راه دو کوه واقع شده
یکی در طرف دست راست یکی در طرف دست چپ (نخده در دست راست است)
از آن کوه قدیم که نامند چو که در دامنه آن کوه غار قیست کوچک و اشجاری چند اطراف
است که بکیند در اینجا حضرت امام حسن علیه السلام تشریف آورده ولی این مطلب
اصلی ندارد و این فقیر ندیده ام کسی نوشته باشد که آنحضرت بخارس آمده بلی و قتی

مستبد
پیش از این که شد
که کرده و دور آید

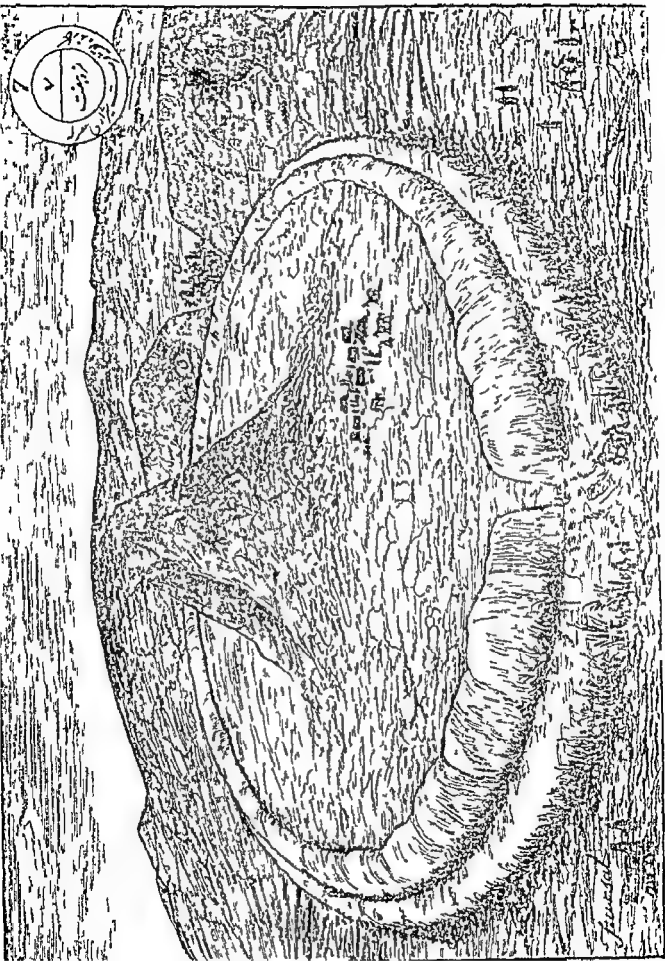
کلان
مجموعه کاههای سی کو
دکبر است

حکایت
نعم اول غمره کوچک است
فایم

بیان تعلیم این مطلب
احوال این است که در علم
مقررات است که هرگاه میدانیم
فکر محیط چه قدر باشد و محیط
معلوم بوده آنکه محیط را از
دست قسمت میانیم حاجت
فکر خواهد بود و شلار کاه محیط
برادر درج باشد قطر دو هزار
هشتصد و شصت و سه درج
است تقریبا زیاد در این
ایضا امکان تفصیل میت

از اسپتا و خود جناب شیخ مفید سلام الله تعالی شنیدم که حضرت امام حسن علیه السلام
از مشایخ باصوبه بن ابی صفیان شهر داراب مجرد در لغوی آن بزرگوار و گذار نمود
(آن کوه که در دست چپ واقع است) از گاه پنهان کند باعتبار اینکه بین دو ضلع
که ذکر آن خواهد آمد و در این کوه صورت داراب شاه است (مخلص) نقشه قلعه
در حالتی که بر بالای حصار غرب سمت جنوب آن نشسته بودم برداشتم و در ورقه نقلی
که علامت (ب) نهاده شده آن کوه پنهانست و آنجا که علامت (ن) گذارده شده آن کوه
بقدر مکه است و آنجا که علامت (ش) مرقوم شده آثار شهر داراب مجرد است یعنی قبضه
حالی است که از دور نمایان است من العرائض بعض از جای خندق مذکور
در یکم آن کجای می رود مثل لبالب و چکیت و انبوه میگرد و از آب سرد بر می آید
هرگاه کسی در آن افتد آن کجای بوی چیده میشود و خلاصی از آن دشوار افتد آنکس بر دست
و پا زنده چیده تر گردد و با که او را فرود برد و پلاک کند و این بواسطه تشویک و تشبیه آن
کیا است و آن کجای را مالی آنجا پا چکیت کویند و از آن خیلی احترام کنند
منها سنگ پشت در آن خندق بسیار است از جمله این فقیر سنگ پشتی را دیدم
که از آب پرورن آمد بود در کنار می کشت چینه آن بقدر که سفید کوچکی بود که از دیدنش
شخص وحشت میکرد چندین صداد که چنان صدای نشنیده بودم کرد و کشتی دودویی
از لوله آهنی او آذنی که بواسطه خروج بخار بر می آید و این شیور جهاز است که هنگام حرکت
بجست اجبار میزنند خیلی صدای آن سنگ پشت شبیه با آواز آن شیور بود و
آن صدای آنم فرسنگ واد میرفت این بذاشتی عجب باجمه و رفته رفته
وجه بنمونه هفت است (۷)

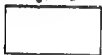
این حضرت پس از شنیدن
که خود خدمت فرموده و در
و بیش سال پس از پنهان
شنید کردید و تاریخ خدمت
این حضرت بعد از پدر بزرگوار
منجهت جری است
لبالب
بکسر اول کجای است که
بر دست چیده و بر می آید
عشقه کشیده
تشویک
یعنی خاک شدن و سوزان
شدن که مرغ است یعنی ابتدا
بر آید و آن سوزن رنگین
فدا است و کجای دیگر خاک
خیلی نازک است و نرم که چندان
محسوس نیست که علامت آن
و چون کسی ترکان شود علامت
آن است که دست و پا نزنند
و حرکت و جنبش نمایان نماند
کیا هم که از پیش افتد و باز گردد
و آدمی خلاصی یابد
که انقض
در این سخن مجرب است
مندان را گویند



نقش داراب نیز یکی از جمله آثار قدیمه دارا بجز و است که در سمت جنوب قصبه حالیه واقع است بقدر یکفرسنگ و در آن قصبه و آن نقش در کوچه مشهور بجو پهن است که سابقا نامی از آن برده شد و این کوه منطبق و پس است که سوا با اسب سهولت می تواند بر بالا رود و فرو داید در طرف رو بقبله آن کوه صورت دارا بشاه منقور بر سنگت (تفصیلش این است) در دامنه وسط کوه مذکور غنچه است که از رخ در شیشه آن کوه آب جوشیده پرون می آید و در آن غنچه جمع میشود جدولی از آن بریده اند تا آن آب برود باراضی آن حد و از جهت زراعت این غنچه هم مثل آبگندنه تنگ کرم آبش صاف ریگهای کفشی نمایان است مساحت دوران دوتی قدم میشود اطرافش همه فی زراست و آن غنچه بکوه اتصال دارد از سطح آب بمقدار شش ذرع ارتفاع قطعه آن کوه را طاقچه مانند صاف و هموار نموده اند و در آن صورتها تجارتی کرده اند و آن منظره مربع مستطیل می باشد از ارتفاعش چهار ذرع است و در پنج ذرع (اما تفصیل آن صورتها) در وسط صورت دارا بشاه است که سوار بر اسبی از طرف راست رو بقیب یکت زنجیر از اسب او منجته که بر سر آن کپیله است و پادشاه کلاهی است که پری بر آن نصب است و گردن بندی بگردن دارد و ریش منجته کیسافش بسیار بنوه و چهار پده از پس سر او منجته که با دانتها را حرکت میدهد و امان لب منجی دنا بد شده و در طرف دست چپ پادشاه شخصی بر زمین افتاده که گویا بخواب افتاده است و در پیش راس او شخص کلاه مرصعی بر سر دارد و معلوم است که شاه یا شاهزاده است در پیش روی دارا بشاه پیست و پنج نفر همه سر با برهنه ایستاده اند و نفر از آنهاست عجز نبوی پادشاه برده اند ظاهرا اینها اسرای یونان باشند و دارا بشاه دست چپ

۱
منطبق
بصیغه کامل کرده
و کشاده و پس است
۲
منقور
فرشته شده و
سنگ و نقش
شده بر آن
۳

مربع مستطیل
حجم چهار کوه شکریه را
نکسند باین شکل



۴
بصیغه معلول می چیده و
تعداد را گویند

۵
سر دو بار چکه از پس سر
او منجته اخلاص همین تن
ندارد در کوه از صورتها که بعد
ایران و این کتاب باید کرد
بار چکه از پشت سرشان را و در
ظاهر او منجته کلاه باشد و این
از منجته هم در تنه یعنی در جالی
که منجته و قانع که کلاه را
اشخاص اختیار را بد و کلاه
رشته منجته و دو شاخه را
از ایران است معلوم است
که این هم اقتباس از تنه
است که سابقا در کلا
و سر کرده این کار را
می نموده اند

پادشاه
که حرف می شنید سر جوانی
که بر زمین را در دو دو گانه
بر چهار پا نیست که بر آن سوار
می شدند
قادر است و صبر
است
که در
پیش از این اندک کرده
که ششبر دست است که
از آن قدر که بکند
شهر آزاد
بکون حرف می شنید
نشد
غلب
فتح نادر که قوم سکون
شاه تختیانه و با و موده
اخر است در صحنی از رخ
غلب بحدت حرف می شنید
که با حقی باشد
سابقه که در شش بر
از زنان
بودن سوزن منی
قد است و
کشت

خود را بر سر یکی از آنها گذارد و مثل اینکه با آنها امان داده باشد و اظهار محبت نماید و در دست راست پادشاه نوشته یا فرامی است و در عقب سر آن اسرار دایه ایست مانند آن
و صورت چرخ زیر دست و پای آن جوان است که یا این چرخ کالک باشد که بان جوان
بسته اند و چنین نمایند که این کالک متعلق آن شخصی است که بجاک افتاده و در پشت پیرام
هفته صورت است که آنها از ذکرهای پادشاهند بعضی در دستان حر است مانند
جامه های نیم تن بر روی لباس پوشیده اند بعضی بدم کلاهشان نقش کل و برکنه
(ذکر احوال داراب) داراب را نیز دارای الکبر گویند و لقبش شهر آزاد است پس از تو
پدرش بمنجی های خواهر داراب که ارشد بود متکفل امر سلطنت شد چون داراب بمقام
رشد رسید نهایتاً و از سر خود برداشت بر سر داراب نهاد و بر سپهر سلطنت نشاند
و این پنجه را دو و سیست و پنجاه سال بعد از بسط آدم بود داراب ملک الملکی یافت
دارالملک را بابل قرار داد در سپال و دوم سلطنت او غلب پدر اسکندر که او را
فیلند پس میگفتند در کاوش نیه جلوس نمود داراب بالکری بر سر او تخت فلکیت
خورد و از در پرورش درآمد نزد داراب شاه پیشانی بر خاک نهاد و داراب غدر کنش را
پذیرفت و کاوش نیه را بدو سپاس فرمود و پنج و هجری را و نهاد و سلطنت داراب را
دوازده سال نوشته اند پس از آن فرزندش دارای اصفیر پادشاه گردید و داشت
که در حق داراب گویند که مرا نرو بود و پس از تو که او را در صندوق نهادند و در آب گذاشتند
افسانه محسن است و بی اصل باجمه صورتهاست که در دارا بجز و متقش بر بجر است کما
این است که صورت پوزش غلب پدر اسکندر باشد به تفصیل مذکور و نقشه آن را
برداشتیم در ورقه پیافره هشت (۸)

بر کوه



این پادشاه که در این تصویر
شماره اول این پادشاه ظاهر شده است
چون در این تصویر اول این پادشاه
نشان داده شده است

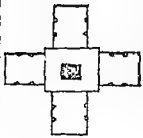
مسجد سنکی نیز از جمله آثار قدیمه غریبه دارا بمجرب است این مسجد و معبد در بهان
 کو بی است که نقش داراب مذکور در آن است که از آن گوه پنا میگویند ولی در موضع
 دیگر از آن گوه است بعبارة اُخری نقش داراب در سمت قبله آن گوه اتفاق افتاده
 و مسجد سنکی در سمت جنوب آن واقع است
 از تقصیه حالیه تا این مسجد یک فرسخست (میان مسجد سنکی) چنین است که در جنوب
 گوه مکانی ساخته اند یعنی گوه را بریده و نقش زده اند و وضعی که بعد از این مذکور خواهد
 و آنرا معبد قرار داده اند از بعضی استماع شد که آن را دختر داراب شاه ساخته اند
 اعلم بهر حال آنجا معبد آتش پرستی بوده پس از قرنهای آنجاکنان فارس از آن مرتعت نموده
 و عمرایی بر آن افزوده و بعضی خطوط را بجای رستن نقش کرده آن را مسجد مسلمانان قرار
 داده اند لهذا موسوم بمسجد سنکی شده (وضع آن مسجد) ابتدای است که در آنجا
 آنجا گریاسی است در طرف راست و طرف دست چپ آن گریاسی طاق
 عرصه و فضای بر طاقی چهار ذرع در چهار ذرع است از گریاسی که میگذرند داخل
 آن معبد میشوند و آنجا ایوانی است مرتفع و فضائی است وسیع در چهار سمت آن فضا
 یعنی در طرف دست راست و دست چپ و در طرف جلو و عقب چهار صفا
 بطور شاه نشین که نیز گوه را بریده اند و در هر دو طرف از هر یک از آن چهار
 چهار شاه نشین و دو رب طاقی است که از آن در داخل میشوند در اطراف قای دیگر
 که در حقیقت شاهزاده طاقی در همه اطراف آن معبد است و بعضی از آن اطراف را
 یکدیگر راه دارند (خط عرصه مسجد با صفا ای چهار کانه بشکل است که در حاکمیه کشیده
 شده) در صنعت استادش این ترفیع مین است که تمام آن معبد را از سقف تا دیوار

نقش
 معبد اول مسکن
 عالی سوراخ کردن شده بود
 در راه که در و صوم اول بر
 آنکه است
 دختر دارا شاه
 و قتی از شخص خود
 تقدیم باش باشد
 ولی در حالی دیدم که نوشته
 باشد

آنجاکنان
 فارس از اولاد
 سلطانی بایستند و او
 سایر احکام روایات
 بهر حال که اسان آمده و
 حدیث سلوکین بوده اند
 نفس از آنها حکایت فارس
 و در عهد پادشاهی افند
 و آنجا در قی بوده اند که
 تاریخ مسطور است

صوم در سمت منی حلو
 دالان و غیره است
 با صطلاح اهل این باب است
 که فی الجمله از زمین مرتفع باشد
 که از آستانه ای در بهشتان بر
 کوبیده

سلطان صفا
 مین شکل است



وزمین دو الان و اطراف را به یک پارچه ساخته و سنگ از خارج و کج در آن کار فرود
 کرانیکه بعضی از جاها که شکافی داشته یا تنگناقص بوده قطعه سنگی با اندازه شکاف شده
 و در آن فرو برده و اطراف دیرار و سقف آن مسجد را با سنگ بناوه چنان هموار نموده
 که ضرورت در آن هویدا است (و یائش عرصه مسجد) از علامت هر (و) تا
 (و) دیگر که در نقشه مرقوم است چهار ذرع و یکچهارم یک طول هر یک از آن چهار
 شاه نشین شش ذرع و عرض هر یک از آنها از چهار ذرع یک چار یک کمتر است
 اما از قلع در ب اقل که در بصره است یعنی (ص) تا (ص) دیگر پنج ذرع
 و از قلع در ی که داخل دالان است یعنی از علامت (ح) تا (ح) دیگر چهار
 ذرع میباشد و سقف میان مسجد را مرتباً سوراخ کرده اند بطوری که که آسمان
 پدید است و در وسط آن مسجد محاذی سوراخ سقف حوضی است نیز مربع ولی عثم
 چندی ندارد و ظاهر این حوض برای این است که هرگاه باران از سقف بارید و شود
 آن حوض جمع گردد و از کنار حوض جدولی برید و اند تا پیرون مسجد برای آنکه
 زیادتی آب از آنجا بصحره رود
 در سبب این چهار صفت
 یعنی آنکه در سمت قبله است محرابی قرار داده اند و پیش از این گفتیم که این محراب را
 آنجا که نامش قرار داده اند و بر اطراف آن محراب خطوطی نقش شده بعضی از آنها
 اند و غیره ولی در سمت خوانده نمی شود زیرا که ریزش نموده و محو گشته این کلمه خوانده
 می شود (مناصر الدین) همچنین این کلمه (امیر المؤمنین) که آنجا را امیر المؤمنین خطاب
 این المناصر الدین اند باشد که یکی از خلفای بنی عباس است که آنها را امیر المؤمنین خطاب
 می کرده اند و این خلیفه تا سینه شصت و هفت و دو هجری خلافت کرده و با کلمه

سند
 بنام اولی مسکنی در قلع
 بنام مسکنی است که در آن کعبه
 و کار و اشلان آن را می کشند
 و چنانکه می بینید را بدان تر باشد
 و طایفه هند و سباج مرتب
 است که انداختن این
 سبب در میان شد که بعضی سوراخ
 کرده اند

الناصر الدین
 امیر احمد بوده آن پسر
 المستغنی بنو زاهد است
 مدت خلافتش چهل و پنج
 سال بوده که چنانکه در این
 بسیار مشهور و مشبهانند
 که در دهمانی بنوا و می کنند
 در این پسر و ساجد بسیار بنا
 نهاده و ظاهر چنانکه در
 عصر خلافت این ملوک
 بوده است

داخل که می شوند بالای سر در دویم نیز خطوطی بر پستک منقوش است بخط ثلث حلی بهمان
 وضعی که در نقشه نوشته شده و چه درست خوانده می شود الا اینکه بعضی از کلماتش باقی است
 مثل (آتابات) همچنین مثل (بکری) کاظم این است که آن آتابک ابو بکر بن سعد بن
 زکی باشد که در فارس سلطنت داشته و درجه او از آتابکان دیگر عالی تر بوده و صاحب
 مدارس فراوان شده و شیراز را مرتت کرده و در ششصد و پنجاه و نه دولتش سپری شد
 شیخ مصطفی الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه در عصر او نیز بوده و او را مع کفایت است
 (غرض) به دیوار که ریاس آن مسجد بطرف دست چپ نیز بخط حلی تاریخش است بوضوح
 که در حاشیه مرقوم افتاده و این تاریخ زمان مرگ است آنجا است که نه ششصد و پنجاه
 و دو و هجری بوده است

پس چنین استنباط می کرد که بعد مذکور را بعضی آتابکان فارس مثل سعد بن زکی در
 زمان خلافت ناصر الدین الله مرتت نموده و عمرانی بر آن افزوده و نام خلیفه داد
 آنجا نقش کرده باشد چو که اکثر این سلاطین خلفا را اطاعت داشته اند پس از چند
 ثانی ابو بکر بن سعد آن را عمارت و مرتت کرده باشد تا بهیچ که مذکور و منظور کرد
 الله به العالم بحسب اهل الامم

سید مطهری در باب مسجد پسکی مذکور است که ذکر آن بحسب دفع اشتباه
 عوام خالی از افتاده نیست (تغنی و پستور فغانه) که بر بالای کوه یعنی بر پشت بام مسجد
 قریب به سوراخ سقف مسجد منک کعبه بسیار بزرگ عظیم البینه افتاده و عند العوام مشهور
 و معروف است که سقف مسجد را مرتقا سوراخ نموده اند و کعبه پسک مذکور را پسرون او
 اند و بر پشت بام آن مسجد افکنده اند این مطلب خیلی شهرت دارد و حال اینکه غلط

تا مدتی که بود و از آن
 باین مقام نوشته شد
فی مضا
تجسین

سعد بن زکی
 نجفی از آتابکان است
 مسجد جامع حدیث شیراز
 او با کرده در نه ششصد
 چهارده و هجری با سلطان
 جلال الدین خوارشاه
 محارب نموده و شیخ سعدی
 شیرازی تخلص را نسبت
 باد داده و در حکایت
 حیات و در سال بوده
 و قاتل نه ششصد و
 حیات در

ابو بکر بن سعد
 سی و شش سال سلطنت
 در نه ششصد و پنجاه
 زده تا یافت
 در گذشت
 در گذشت که جسم
 چهار کشته را
 چو کشته

و مختص فلان است اولا اینکه کسی که این معبد را ساخته او را چه افتاده که مخارجی از
 اندازده بر خایه با اسپ باب جز فقیل بعد هزار مشقت و زحمت سنگت بی مضرت
 باین عیشی را از سوراخ مذکور در اینجا آنگذارد اسکت را بنجام سوراخ نمودن مقصد چیست
 سولت خرد و مژغ نموده باشد از اینها گذشته میگوئیم در کذب این مطلب همین
 پس که طول و عرض پستک مذکور از طول و عرض دهن سوراخ اندکی بیشتر است
 این فقیه نزد جامع از آن فرغ نمود و کذب آن معنی را اظهار داشتیم اما غم این است که
 آن پستک در محلی که افتاد و رخ دهن آن بسوزن متصل بکوه باشد یعنی هنوز از کوه قطع نشده
 و احتمال است که خواسته اند آن را تراشند که بر سر سوراخ مسجد آنگذارد بمصلحتی که بوده پس
 این کار بتعین افتاده بهر حال سنگ مذکور را از دهن آن سوراخ بیرون نیاورده اند کسی

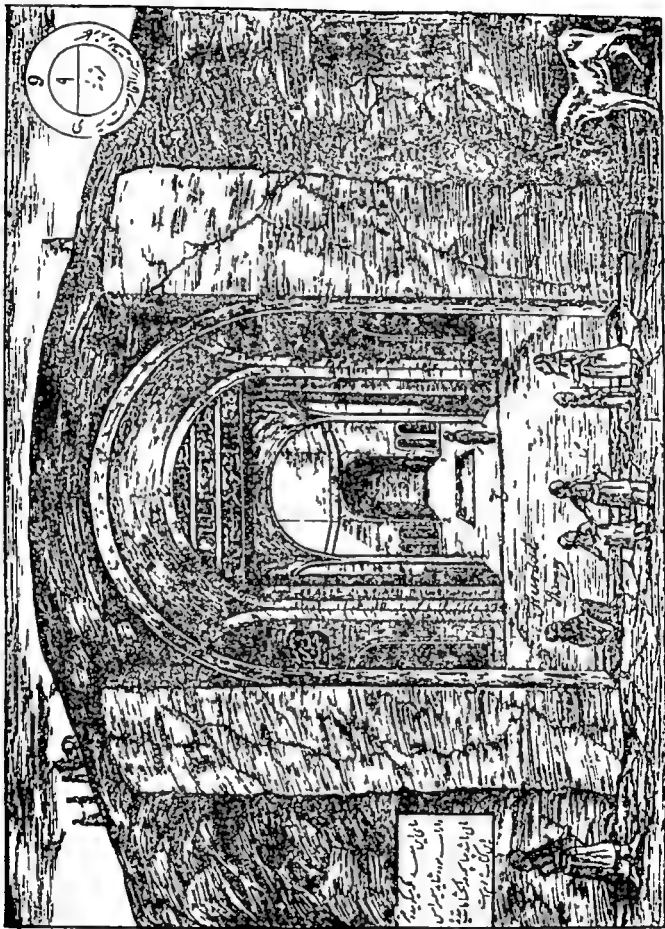
در فقیل
 با هزار معنی است
 که در آن فرغ نموده اند
 بر داشتن ایشان و گران
 و حرکت دادن بارهای
 سنگین را با اندک اسباب
 آن از قبیل میخ و چوبه میل
 و غیره گفت است
 و
 قطع
 قطع اولی
 بر کینه

که آن را به بنید باندک اتقی این معنی معلومش خواهد شد
 در جنب آن مسجد نیز اطاعتی یک دربی کوچکی است که از اهرام از کوه بریده اند
 و در چند قدم دورتر از مسجد مذکور اسپ بانی است که آن را نیز در کوه بریدن سنگ ساخته اند
 این اسپاب هم از داراب شاه است پس از قرون بسیار که خراب افتاده بود
 اما بجان فارس مرتقی نموده و ایرشش کرده بودند بعد از آن خراب شده تا مدتی
 از من جناب جلالت مآب آقای توأم الملک سابق الذکر از آبا و نژاد و آبش را از راه
 دور بر زمست بسیار آورده اسپارا دایر نموده بسبب این آبادی اسباب امنیت در
 آن حوالی موجود است (مخلص) نقشه مسجد پسکی را در ورقه برداشتم به نژاد

اسباب
 سکی و در است که در آن
 فدا حاضر کنند و آن
 باب کرده اند و پیشه و
 اسباب مختلف آن است
 و آن هم صحت است و اگر
 سنگت را از کوه آورده شود
 اسباب که بنید بکند و آن
 خواسته اند

(۹) و ارقام هندسه را که اشاره بان باشد در آن

ورقه مخصوصا دمته و توقیفه



این شاه قبر است که در اینجا
 مدفون است و در اینجا
 مدفون است و در اینجا
 مدفون است و در اینجا

اشکده از رجونیز از آن آرد قدید و ارباب مجرد است بقدر او و خوشک
 و در از قصبه در سمت شمال آن واقع است اراضی اطراف این اشکده عطره سیاه نام دار
 (و کر سیاه نیز گویند) در آنجا که بسیار بزرگی است که ادریش آن آب جوشیده و بر آن
 در غدیری جمع کرده آن غدیر کشیده و طولانی است بقدر او و سمت قدم در سمت غرب
 آن غدیر جدولی بریده اند که آب از آن عبور کرده باراضی آنجا رود و در جلوه این غدیر خوب
 اشکده بدون فاصله قلی است بر بالای آن قلی عمارتی است منهدم و غراب وضع آن
 عمارت مربع است ارتفاعش از طرف پرون سه ذراع و نیم است یعنی از آنجا که در نش
 علامت (ع) است تا (ع) دیگر و ضلع هر یک از چهار طرفش دوازده ذراع است
 یعنی از آنجا که علامت (ص) است تا (ص) دیگر و تمام این بنیان مربع از سنگ و
 کچ ساخته شده است و بر بالای آن بنایی است که بنده اند که تمام آن از آجر است
 ارتفاعش دوازده ذراع است تقریباً و آن مدور است و در تابند و درش میتوان کرد و
 و نصف آن که بنده از طرف طول مشق شده و بر زمین افتاده و اسباب قاشاقی کرده و بخت
 آنکه مانند کفه قاشقی است که بر زمین نهاده باشند از شدت استحکام و منتهی گرد
 با آن همه عظمت آجرهایش از یکدیگر متلاشی نشده و آب باران در آن جمع می شود و چون
 که آب میگرد و در چهار سمت عمارت مربع مذکور که قدیم از پخت و
 کج است چهار در ب بوده الحال غراب شده و کشاده گردیده
 (اما درون آن بنیان) چهار طاق به چهار طرف زده اند مقش همان که بنده مذکور است
 ارتفاع درون آن ایوان از زمین تا بقیع تقریباً نوزده ذراع است اما آجرهای آن که بنده
 مختلف است یعنی از آنها عرض و طولش هفت کرده بعضی شش کرده بعضی پنج کرده و بعضی

از رجونیز
 مصروف جاد است
 عطره در قلی است
 مسطور سید ارباب که در صی
 از مسورات دارد است
 که در آن کاس اشکده و راج
 ینامیده و آنکه در جلوه
 بر رجونیز است که از رجونیز
 اشکده جوشیده

صم اول می کشد و سمت
 در پشت چون زمین آنجا
 که دو پست واقع شده
 شاید بین چت قلی این
 اسم شده باشد
 کرباس

بکون حرف دوم است
 و حرف اول کاف است که
 با مستطال ایالتی کشا
 کاف با پس داده و در اصل
 هم کرده و چون که در صی
 و صم آمده است
 اشتادلم
 سید

بعضی اول حرف است
 و مقدار آن کج است
 سه وجب و نیم در قلی است
 و سه وجب و نیم در طاق
 سه وجب و نیم که در صی
 و کج از آن سارنگ
 او را بر مطلق
 است اما سارنگ
 شیراز مقدار یکصد
 میزد و سه جار یک
 از آب را

اشکده اذرجونیز از آثار قدیه داراب مجرد است بمقدار دو فرسنگ
 در از قبیه در سمت شمال آن واقع است اراضی اطراف این اشکده خمره سیاه نام دارد
 (در کتب سیاه نیز گویند) در آنجا که بسیار بزرگی است که از ریش آن آب جوشیده و بر آن
 در فدیبری جمع گردد آن فدیگر کشیده طولانی است بمقدار دو و سیست قدم در سمت غربی
 آن فدیگر جدولی بریده اند که آب از آن عبور کرده بار اراضی آنجا رود و در جلوی این فدیگر
 اشکده بدون فاصله نخی است بر بالای آن تل عمارتی است منهدم و خراب وضع
 عمارت مربع است ارتفاعش از طرف پیروی سه ذرع و نیم است یعنی از آنجا که نقشه
 علامت (ع) است تا (ع) دیگر و ضلع هر یک از چهار طرفش دو دوازده ذرع است
 یعنی از آنجا که علامت (ص) است تا (ص) دیگر و تمام این بنیان مربع از سنگ و
 کچ ساخته شده است و بر بالای آن بنائی است که بنا کنند که تمام آن از آجر است
 ارتفاعش دو دوازده ذرع است تقریباً و آن مقداریست در دو تابد و در شش می توان کرد و
 و نصف آن که از طرف طول فتن شده و بر زمین افتاده و اسباب ناشائی که در آنجا هست
 آنکه مانند کف فاشی است که بر زمین نهاده باشند از شدت استحکام و سختی که در
 بآن همه عظمت آجرهایش از یکدیگر متلاشی شده و آب باران در آن جمع می شود و چنین
 که آب میگرد و در چهار سمت عمارت مربع مذکور که گفتیم از پنبه سنگ و
 کچ است چهار در ب بوده الحال خراب شده و کشته و گردیده
 (اما درون آن بنیان) چهار طاق چهار طرف زده اند متقن همان که مذکور است
 از تعلق درون آن ایوان از زمین آن بقف تقریباً از سه ذرع است اما آجرهای آن کسبند
 مختلف است بعضی از آنها عرض و طولش هفت که بعضی شش که بعضی پنج که بعضی
 شش

از در
 قسم حرف چهارم است
 طریب در شش آن است
 سطوح و سید اوم که در صحن
 از مسودات باور داشت
 که در کام کباب آنکه در آنجا
 بیامید و اندر در سالی رسیده
 بر قوم است که از درین
 اقلی جز است ام
 قسم اول می گوید که
 در لغت چون درین آنجا
 که در دست واقع شده
 شاید درین صحت نسبی این
 اسم شده باشد
 کربن
 سکون حرف دوم است
 و حرف اول کاف تا آنجا
 با استعمال الی آنجا شایسته
 کاف پارسی ورد و در اصل
 هم که ورد چون که در معنی است
 و صحت آنده است
 است اعلم
 سرت
 قسم اول معروف است
 و مقدار آن محسوس است
 سه و نیم درین است
 سه و یک و دو طوع
 سه و یک در درون
 و بسبب وی باوین
 اداری هر بلدی مختلف
 است اما سار سنگت
 تیرار مقدار یکجده
 سیزده و سه جاریک
 ادوات را

بریکت از یکت کرده و نیم نیکت کرده است ^۱ باز ذره سخت است که با این شکسته نمی شود
 باجمعه بنامه دارم که وقتی در کتاب مروج الذهب مسعودی دیدم نوشته بود اشکده که
 در داراب جرد است کتاب بنامه زرد دشت بنا کرده است نیز در بعضی از
 شذرات یادداشت کرده ام که اشکده داراب جرد نامش آذر جرد بوده که مذکور شد
 ولی الحال بنظره ندارم که از چه کتاب بوده

(اجمالی از تفصیل ظهور زرد دشت و بنای اشکده ها)

زرد دشت مردی بوده که پش پش بنو پش بن ایرج میر سپیده خنجر از دست دسه سال بعد از
 بهبوط آدم علیه السلام ظهور نموده بقعده پارسیان پشیری بزرگوار و مکی ریاضت شایسته
 بوده کتاب زرد و پازنده مردوف را معجزه خود آورده در پال چهارم از سلسله کتابها
 بنزد آن رفقه پس از امتحانات بسیار و الهامات معجزات که از زرد دشت بطور سویت گشتا
 بدو ایمان آورده و دین او را رواج داده اسفند یار پسر کتاب نیز معتقد می شد
 که بر وی و قیاس اشکده پاداشته در آذر با بجان مرغ و ارض ارمن و بعضی از ملکات
 یروپ و هند و روم و عربستان و فارس حتی در ناحیه چین اشکده با ساخته پس از
 سی سال که از سلطنت کتاب گذشت ارجاسب بنیره از اسپاب از گشتا
 سلخ تاخته لهراسب پدر کتاب را که در آن وقت در آنجا بود گرفت و بکشت و تورا
 نامی که کیکی از پهلوانان توران بود زرد دشت را نیز بزخمی از پانچ آورد و زرد دشت
 در این حال از عسر و شربتها ده سال گذشته بود پس از این مقدمه اسفند یار بفرمان
 پدر رفت ارجاسب را مقول ساخت باجمعه فقه اشکده را برداشتم بنمره

و ده (۱۰) چون الله تعالی

مروج الذهب

بنشین نام کتابی است از
 می بن الحسین مسعودی
 مرد عیال اقدری بوده و در
 فضایل و کمالات و علمای
 او را از رجال خود می شناسد
 و فاش در سینه سپرد
 چهل و شش بوده

مروج الذهب

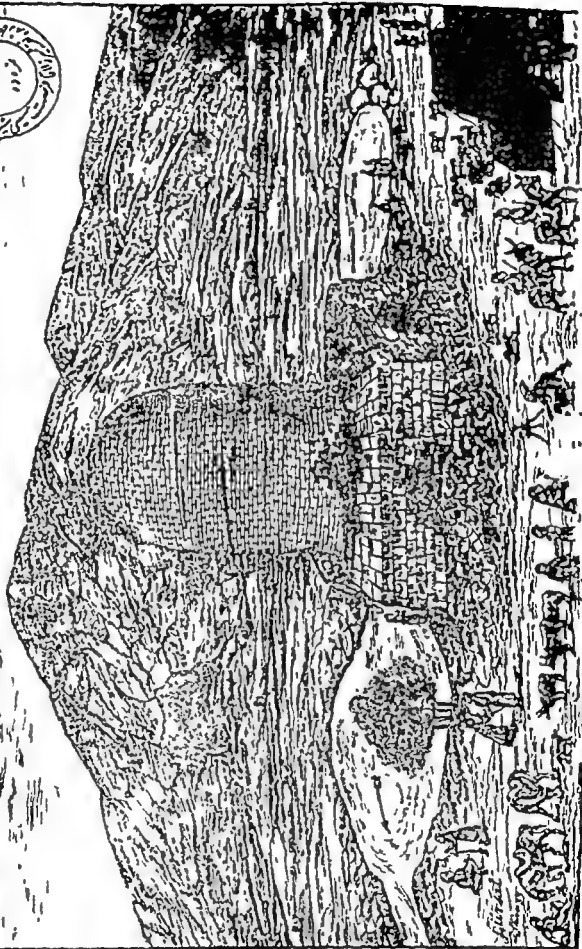
پسر ایرج پسر فریدون است
 جوهر سدی در ایران بعد از
 بهبوط آدم چهار هزار و چهار
 هزار سال بوده

است

تخت

کتابی است که پازنده
 شرح آن است و در
 از زرد دشت است
 و پیش از این
 بنیره

منبع اول بنی خرنده
 زاده است



تذکره از داراب جرد اهل علم و فضل بسیار بر خاسته چند نفری که بنظر است بمکات
محرور و آورده و از احوال ایشان آنچه بدست آمده یکنارم
جناب سید جعفر معروف بکشفی قدوه علماء عصر و زبده فضلاء و هراست در اجتهاد
و فتاویٰ شریف و در علم تفسیر و حدیث بی نظیر کتاب تحفه الملوک که معروف است از
تصنیفات آن جناب است و تصانیف دیگر نیز دارد
جناب حاجی میرزا سلطان علی مرحوم والد جناب قدسی سابق الذکر از
سادات کرام و علمای عظام است مردی ژرف نظر و در تفسیر و حدیث ربطی تمام داشت
در سخن گفتن و لیر و حاضر جواب بوده و هم گاهی شری میفرموده در سنن شباب از او زیاد
با جناب سید جعفر مذکور حرکت بسوی قبات مایات نموده سپس در شیراز متوطن
بهارا سیر از احمد علی پسر میرزا اسحق شیخ الاسلام از فضلای آنجا است خود نیز منصب
شیخ الاسلامی را داشته و بقضای مشغول بوده
عالی از شعرای عالیه قدرت در غزل سرایی طبع خوشی داشته و در علوم عربیه و
ادویه نیز بر اتب عالی رسیده اشعارش را وقتی دیده ام ولی بنحاطر نیست
جناب حاجی ملا صادق اعلی الله مقامه عالی است عامل و فاضلی است
داصل از اهل زمان و در تقویم ثانی سلمان گاهی نظم اشعار می پرداخته و تخلص غریب
داشته و از جمله معاصرین بوده ولی این فقیر را در کفیف خدش دست نداد
جناب میرزا عباس حکیم از معارف حکما متاقلین است خدمت مرحوم
حاجی ملاذای پسر زاری نمذ کرده و سالها در شیراز خود میباشه حکمت اشتغال داشت
فقیر گاهی بجنفش حضور داشته در حسن اخلاق مشهورا فاق بود

عابد سید جعفر
در سه کبرارد و دیست
شصت و هشت در درود
وفات یافت و در هاجها
مردن است
عابد
حاج حاجی میرزا سلطان
وفاتش سه یکزار و دویست
و دوسه و ده مدتی بود
السلام شهادت
عابد
در سه کبرارد و دیست
شصت و هشت وفات
یافته
عابد
در سه بنص و بهما و پنج
وفاتش روی نمود
عابد
حاج حاجی الاصفی
در سه کبرارد و دیست
در هشت رحمت بردی
برست قرش در بیه
نقشه و این شده
عابد
حاج میرزا احمد
در سه کبرارد و سید
وفات نمود قرش در
عاطیه شیراز در چهار
حرام حافظه علیه الرحمه
است

الحال

از دارا بگرد باید برویم بسمت فیروز آباد امکان دارد که از دارا بجز
شخص برود بگرم و از آنجا برود بغیر و از آباد ولی چون این راه آبادی ندارد و ناموس نیست
لهذا از دارا بلبغا مراجعت نموده که از راه فسا برویم (تفصیلش این است) پس از
مراجعت بشهر فسا از آنجا بمقدار سه فرسنگ گذشته اند بمقدار شکویه که یکی از قوای
است جناب حاجی ملا محمد تقی که در قرون ادبیه و فقه و اصول صاحب مقام
و دارای کالات است و اکنون در شیراز در مدرسه خان مدرس و بتدریس اشتغال
دارد و از اهل آنجا است باجمعه از شکویه نه فرسنگ گذشته اند تا بشهر جهرم رسیدیم
بسبب خشکی راه و سوء مزاج چند دروازه آنجا ماندم

شهر جهرم

در سمت جنوب شرقی شیراز واقع است بسافت پست و بیش از نود
شهریت آباد و در دامنه کوهی واقع شده است بدرازا که آن کوه را امانی آنجا البرز کوه
نامند و جهرم که سیر است اما آب و هوایش بخوبی مستقیمش هزار خانه دارد و
جمعی را قریب چهل هزار کس میگویند آبش از چشمه سار با و قنوات حاصلش غله و میوه
و مرغای بسیار ممتاز است در میان شهر و خانه های آن اکثر نخلستان است مردانش
اغلب با بضاعت و عیاش اند چهار بازاری دارد و نهایت آراسته و آن شبیه است
ببازار وکیل شیراز اما اینکه که چکتر است مساجد و مسکن و کاروانسراهای خوب نیز
دارد و در آنجا حیدر ادد کمال امتیاز با فقه و مشهور ایران است که در عربی آنجا
جهرمیه گویند شکار کا هشت هم بسیار است شکار کبک و تیو و تراج و اهویش بسیار
گویند این شهر را همین بن اسفند یار بنامند و است و در زمان اردشیر بابکان
مهرک نامی که در آنجا فرمان روا بوده بار و شیر راه مخالفت سپرده و لهذا کشته گشته

بکسر فاد و ال حد
بیشتر زود و ستم کات
و سکون دارد و پنج بار شاة
محتاجه و در آنجا
جهرم
منبع اول و سکون دارد
معدن مس و در آنجا جهرم
جهرم است
منبع جهرم و سکون و ام
و من با مس و در آنجا
سکانه باز مس و زود
جهرم
حیدر معروف و را گویند
و نوعی از خانه ها که در آنجا
با فقه در آنجا جهرم
نامند

درو زکاری آن ملک بدست اردو شیر بوده

از خاک جرم علما و فضلا بسیار نیز برخاسته اند (بعض از آنها در اینجا نام میبریم)
میرزا نصیر بدو واسطه تدابیر فقیر است (بین ترقیب) من بنده محمد
 متخلص بفرست ابن میرزا جعفر متخلص بجهت ابن میرزا کاظم عقب بشر فاین میرزا
 نصیر مولدش جرم فارس بوده سالها در اصفهان نشو و نما یافته اند و معروضات صفا
 کرده اند شرح احوالش را اکثر اهل تذکره مذکور داشته اند و این تغییر نیز در کتابت با
 کسر مفضلانگاشته ام (مجموعه) مدتی در اصفهان تحصیل علوم عربیه و ادبیه و حکمت الهی
 و طبیعی و ریاضی نموده در طبابت بجای رسانیده که در زمان خود و جدید و هر دو عصر
 کشته وقتی از والد خود و از جمعی دیگر شنیدم که روزی پنجاه درس گفتن از دست خانه
 او از وی از کسی برای فردقت متاعی برآید یکی از شکران خود فرمود خود را با کس رسان
 امرش بصدفنا کرد تا ساعتی دیگر او را مرضی عارض کرد و بلاک شود آن شاکر و
 وی رفته قضیه را باز گفت آن مرد اعصاب نموده روزانه دیگر سیراغ آن رفته یافتند که
 عالم را دواع گفته ایضا از مرحوم والد شنیدم روزی زبان طبابت زنی با استعلاج
 مرضی بخندش آمد و بعضی آن زن را گرفته از جهت مداوی آن فرزند دست را از نبضش برآ
 فرمود که الحال رفته بعد از یک هفته باز آمده تا معا یجات نمایم پس غیبت آن زن مردان حاضر
 جت را برپسیدند گفت در چینی که نبضش در دستم بود حایض شد بعضی از آنها که آن زن را
 میخواستند امتحان کس فرستاده حقیقت حال را معلوم نمودند چنان بوده که فرموده بوده
 باجمه در زمان مرحوم کریم خان زند معزز و محترم میرزا سیئه و حضرت پادشاه را حکیم با
 و ندیم خاص بوده طرح مسجد وکیل شیراز را تعیین قبله از آن جناب فرموده

میرزا جعفر جنت
 میرزا نصیر و نجف اکی حجت
 از دی بوست مدفنش در
 دارالسلام شیراز است بقبر
 در تاریخ مدفنش شکاری
 گفته ام بعضی آنها این
 ای کشیده رفته در دهان
 یزید شرفی بدانتقام
 بجهت ای باب کرای ایست
 لی تو جت از برای فلان عام
 بی کلام دلکش را با چشم
 از دست گرفته که نماند
 در پشت است و چون بود
 آن منبر و آل گرام
 جعفر صادق در آباد شفع
 ای بدب صاوق و جعفر
 فرصت خوین جگر فرزند تو
 که فرات در جهان نماند
 خواست تاریخ وفاتش
 بهی زو یافته دارالسلام
 یکم از او دست
 نزدش میری
 است
 میرزا کاظم
 نزدش یکم از او دست
 سی درخ است مدفنش در
 جده آباد کن در تاریخ مدفن
 به چند ذوال قعدة
 حجت
 بالنسب بهی است
 نه

جز مدد و دانه و نموناه
 به ششم روی است و
 ایکه بعضی بنال داشته اند
 غلط است و اساسی شهره
 آنها این است
 شترین اولی شترین دوم
 کاهن اول کاهن دوم
 شایسته اول شایسته دوم
 حران اول حران دوم
 و ابتدای سال از شترین
 اول گیرند اول آن در سال
 اول میزان و در سال اول
 و در سال اول و آخر آن و آخر
 سبب غنای سادات
 پس آثار ما در بعضی از آیات
 فصلی دارد و قریب بیاید و این
 که هر یک که قریب آن اول و دوم
 ناهای خزانند و دو کاهن
 و شایسته ناهای نستان
 آثار و حسان و ابار و ناهای
 چهار حران و دو ز و آیت
 ناهای نستان اما کتب
 که این بطور قریب است
 نه از روی تحقیق
 بفتح اول شرح هر یکی است
 معرانی مشبه بجز و با بر
 سبی دارد
 خوانده می شود
 بحسب کار و اختیار آن
 است

(معروف است) وقتی چند نفر از توانا هستند با اشاره بعضی حکمای آن مملکت مختصر
 کریمان معروض داشتند که یکت کرد و پیشکش می نمودیم که میرزا انیسر حکیم را به بند و ستان
 داد و ارباب و اکلزاری که نیکو کردیم خان لک و فکر نمود پس جواب داد که یکت کرد و برای خودمان
 و یکیکت ما برای خودمان عرض آن جناب را تا لایفات بسیار است منها جام کتی فنا
 بناری در مکتب منها رات الحقیقه بالمرتبه نیز در مکتب آتبی و غیره منها عل التقریم بقا
 در نجوم منها اساس الفقه بالمرتبه و طب منها رساله در شکیلات کتاب قانون فی الطب
 منها رساله در موسیقی و فنی که میان آن و علم طب است منها فتوی بهایه
 که معروف است و او ایش این است

شبی با نوجوانی گفت پری جوغم صاحب دلی روشن رود که با نوجبار از ابراز آرد بهر کلین هزاری ساز برداشت صلاهی یوسف کل شد جهان سحر کاهن نیم بسته خیزد ترشمای ابر از هر کنار ریزد	کهن در دی کشی صابنه ضیمری در این دیر کهن سپهر مغانی شنیدم نیمه زد بر طرف کلان بهر سروی نذر و آواز برداشت زینخی جوان شد عالم پیر چنان که ز بر کل کل شبنم نرزد چنان خیزد که نشاند غبار ریزد
---	---

و دیوانی از آن جناب بدست نیفتاد ولی اشعار بسیار در او راق مشرقه بخط خودش از
 غزلیات و قصاید در هیچ انده الطاهر علیه السلام بخارسی و عربی بر حوم و الدم رسیده بود
 که پاره از میان رفته و پاره موجود است همچنین بعضی از کتب مذکور و نیز حاضر است
 با بکله در پسته یکزار و یکصد و نود و یک در شیراز وفات یافته جسدش را بنجف شریف

نقل داده اند صباحی که معاصردی بوده در تاریخش گفته است که از کتب نصیر ثانی است
عیانی نیز از اهل جرم است اسم احمد خان بهذیب اخلاق و تصفیه و تزکیه نفس
 معروف جهان گویند اکثر اوقات در کجی از دریا ضاقت مشغول بوده است
سید عبد الغفور از حکمای مجذوب بوده بشرف ارادت مرحوم حاجی
 ملا آدمی سبزواری اختصاص داشته در یک دوره از درس حاجی مذکور چند نفر با او
 خودی را قطع کرده خویش را ملاک ساختند از آن جمله آن سید است که از سبزواری
 بجرم نمود آتش افروخت و خویش را بسوخت تفصیل از این فقیر در دیباچه که
 دیوان مرحوم حاجی ملا آدمی نوشته ام بیان کرده ام
جناب میرزا آقا حکیمی است بلند پایه و طبعی که انایه جامع کالات صورت
 و معنوی است حاوی حکمت علی و علی و این اوقات در دارالعلم شیراز تدریس و تحقیق
 علوم الهیه مشغول است و از کالات حکمت ایاتش جامع و متفرد از استفاد کالات خلقی بجهت و
فیاض اسم سید علی در شهر جرم مشغول عطاری مشغول است در او این کفایت
 آنجا بود که بر اهل حق شخصی بدیدم قدم بر خنجره فرمود قدری صحبت نمود پیر زنده دل نظر
 روزی بچهره نویسم خواند کتاب کپیری پیشم نهاد مشغول بر جد بر زار مت تا یس از عهده
 علیه السلام الی زمانه هزار و بیست و هشت فرموده بود و مجالس تصویر از این خود
 صورتگری نموده بود اظهار داشت که این کتاب را مطالعه نمابین اشعارش را
 اصلاح فرما گفتم مولانا در این سرزمین دور و زنی پیشم خواند بود و بدت قلیل تحمل این
 کثیر نتوانم نمود پس برخاست صفحہ ثانی که خود بنامه صنعت کشیده بود آورد و پس از
 هر گونه زبکی که نقش و نگار را بجا آید پیشم نهاد و فکلی که لازم صورتگری است بدستم

بیان و معنی
 که کند
 غرض
 اینجا خوش طبع است
 مراد است
 بحر تعارف
 مراد از بحر تعارف
 مشن مقصود است که هر
 مصرعی بر وزن
 فعل فعل فعل فعل
 باشد

در دایره منکرتم افکند سرینش | ناچار یکت کردش بر کار کشیدم

فرصت چه کشیدی برش جانم یکن
کلناریش از خون دل زار کشیدم

از شهر جرم حرکت نمودم از برای بیکان (بیکان از توابع جرم است بسافت پنج فرسخ)
در آنجا سه ده است یکی را قلات نامند حاصلش بیشتر تا که مست که مشهور افاق است
از بیکان نیز خبر پیشک آدم تا بلوک بیکان رسیدم

سیمکان بلوکست از فارس یلی بخوب شرقی شیراز بسافت پست و سه فرسخ
دور از آن گویند در قدیم کان سیم بوده هوایش معتدل است در میان آن رودخانه میگذرد
و بر آن پلی محکم بسته اند در یک طرف آن رودخانه میوای گرمسیری و در طرف دیگر میوای
سردسیری اصل آید و این از غریب است (باجمله) حاصلش غله و برنج و خرما و دیوب
و نارنج و پنبه است در آنجا فقیر قبرستانی دیدم که قبر بسیار از فضلا و مشایخ بود و کثرت
کلان بر قبرشان افتاده

زمانی که رسیدم حاجی میرزا عبد الله خان و حاجی میرزا جعفر خان و لدان حاجی
میرزا محمد قلی که از جمله اعیان و اشراف شیرازند و کجالات شان از اقران ممتاز خصوص حاجی
میرزا عبد الله خان مذکور که کجالات صوری و مصنوعی بی انباز است و در آن بلوک
فرمان روانی دارد و خود نیز صاحب مزارع و باغین است از رود و فقیر مطلق گردیده
بماری که در آنجا میباید نهاده دعوت فرمود نهایت رحمت را در پذیرائی تکل نمود بخدمت ایشان
روزی شب و شبی برودنا کردم پس از آنجا نیز پنج فرسخ آمدیم تا رسیدیم

میمند قصبه ایست نیز از فارس میان مشرق و جنوب شیراز واقع است بسافت

بیکان
بهار بود و حاصل
بر دو فوسند
سیمکان
بر صب منی درست
این است که حرفم
دوم هر دو ساکن باشد
ولی اکنون با تنهال
حرف هم را
مقد و چند
حاجی میرزا عبد الله خان
مادرش باور داده و رحم
حاجی میرزا ابو الحسن خان
شیر الملک است
میمند
بفتح اول و سیم تانی که
در وسط و سیم یارسان
است

یجده زینک حاسلن فله و برنج و میوای بسیار نیکو و انکورش مو نور است
فخرس بادام و کل پسنخ و کلابش بیالم مشهور اینجا را تاشی خواتون مادر شیخ ابواسحق بن
محمود شاه که مالک بوده وقت نموده بر بقیه تبرک حضرت سید امیر احمد بن موسی علیهما

السلام معروف بشاه چراغ

شاه ابواسحق

راستی خاتم فیروزه و براساحتی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
در سنه هفتصد و چهل و چهار هجری در شیراز بمقر سلطنت نشست و مدت چهار ده سال
حکمران بود پس مقتول گردید تفصیلش در تواریخ مسطور است باجمعه کونیند راز من بعدیند
بغصب متصرف شدند تا در زمان صفویه میرزا حبیب الله نامی که منصب وزارت
داشته قدری از میمنده را بتقویت پادشاه باز پس گرفته و قدری را خود خرید و همه را تاشیا
وقت نموده الحال اینجا متعلق با امام زاده مذکور است و قتی این فقیر وار و میمند
بنجام غروب بود و باران بشدت میبارید ملا محمد شفیع نامی که دعوی کدخدائی اینجا بود
چون خبر و مردم را شنید مکان کرد و اسباب زخمش خواهم شد بخانه رفته در باروی خود میسود
نمود فقیر خواستم اسب خود را در اصطبل وی بنهادهم ممانعت کرد و لمؤلفه

پیم آن داشت کاشا کردم
پانهم صبح که خدا کردم

که خایم بختانه راه نداد
چون شب اندر میان خانه

در آن آسا خواجده محمد امین که ابا عن جده کلانتری میمند را در اند خیر شده باصراری از آن
پش بر برای خویشم برد در توقف شرایط میزبانی را بجای آورد زمان حرکت مشایعت
کرد پس از میمند از کرده مشهور به شیمی که راه بسیار صعبی است پنجر سنگ اندم بغیر و زاباد

تاشی
این نام ظاهر توکی
باشد و این زن نیزه بلند
برده در وقت صبحه و امام زاده
علیه السلام را عادت کرده
و بر آن قتی عالی را آورده و
در باران حد نه بنیاد
بنیاد
ظاهر شاه آپستیل
خاصی بوده که جلوس در
حدود هفتصد و سه هجری
برده و پسر سلطان جدید
است و چون دست برین
شیخ بنی
کدخدا
چند مین دار دیکی
اگر آنها مردی را
که خند که زن داشته
باشد و با صطبل که خدا
شدن کنایه از نزدیکی
کردن با او است
بنیاد

فیروز آباد بوکیت که سیر از فارس در سمت جنوب شرقی شیراز بناست میزند
 فرخ تیرتا حاصلش غله و حبوبات و برنج و غنچه و غرا و میوه های نیکو و مرکبات ممتاز است از
 رودخانه صحار ریشش همیشه سبز و قزم بخیر کارش بسیار شکارش تیر و گلیک و آهو و غیره
 در قدیم الایام استجارا شهر جزینا میسند بنای شهر قدیش تا قصبه حایه نیم فرسنگ
 مسافت دارد ولی آن شهر یکی خراب و نابود است گویند بانی اول آن شهر کشتا سب بوده
 پس از آن اسکندر رومی بدان آب بسته و از آن خراب نموده بعد از آن شیر با بجان
 شهر را آباد ساخته و فیروز شاه جد افشیر و آن نیز زبان عمارت افزوده و آن شهر را
 بوده حصار علی عظیم و خندق عمیق داشته و تنگاری در وسط شهر پیا عمارات عالی
 در اطراف آن منار ساخته بوده که ذکر آنها خواهد آمد (تفصیل خراب شدن آن شهر را
 اهل تاریخ و سیر شرح این مطلب را خوب ذکر نموده و درست تشریح کرده اند بهمانچه
 ندیده اند بحیال خود تصور می کرده چیزی نوشته اند که در شهر مذکور اسکندر آب افکند
 بحیر نمود و اردشیر آب را خارج ساخت بتفصیلی که در کتبشان مرقوم است و این
 مطلب را فقیر درست بدقت ملاحظه نموده یافته که چگونه بخیره شده و چنان آب کافی
 اینجا بجای ذکر میشود (ابتدا گوئیم) دور تا بدور جلگه فیروز آباد بسیار ری از کوه پاست با
 حصارند و راه های بسیار هست که بجلگه فیروز آباد عبور مینمایند اما همه از سر کوه است
 که یک راه که در تنگ واقع شده و از آن انتخاب نامند و این انتخاب در سمت شمال جلگه
 است که از آنجا میلوک خارج میروند طول این تنگ زیاد از دو فرسنگست رودخانه
 از میان انتخاب عبور مینماید و بجلگه فیروز آباد میرود (همچنین) که راه دیگر دارد که آن نیز در
 دیگر است در سمت قبله جلگه فیروز آباد و این تنگ را خارج خلک خوانند و رود

جمع صحاری
 بنام اولی است
 که جبر باشد
 که کشت
 جلوسش جاذب زار
 نصد و زود سه سال بعد از
 مبوط ادم علیه السلام بود
 است
 اسکندر رومی
 اسپتالیش در ایران
 دوست و دشمن
 یکسال بعد از مبوط
 علیه السلام بود
 اردشیر با بجان
 ظهورش بخیر از مبوط
 دشت و یکسال بعد
 مبوط بوده
 فیروز شاه
 سلطنتش شش هزار و پنجاه
 و یکسال بعد از مبوط اکرم
 علیه السلام
 بود
 منار
 فتح سیم صحیح است
 حرف سیم کاف فارسی
 بر وزن حساب

و این تنگ را
 که از آنجا میلوک
 خارج میروند
 طول این تنگ
 زیاد از دو فرسنگست
 رودخانه از میان
 انتخاب عبور مینماید
 و بجلگه فیروز آباد
 میرود (همچنین) که
 راه دیگر دارد که آن
 نیز در دیگر است
 در سمت قبله جلگه
 فیروز آباد و این
 تنگ را خارج خلک
 خوانند و رود

مذکور از جنگ در این نکت آمده و از آنجا میگذرد (مخفی فناد) که زمین تنخاب مذکور
 سر از راست بطوری که سطح آن زمین مساوی است با نکت کوهی که در نکت مرغ خاکست
 که مرغ آبست (پس از این مقدمات) گوئیم اسکندر روی پس از آن که در ایران استیلا یافت
 بلجایتی که بایرانیان داشت در جلور و خانه در نکت مرغ خاکست مذکور سده بست
 که اول آب رودخانه را از تنخاب گردانیده به سمت صحرای خواجه بطرف میمند برده و آنرا
 در جنگ و نکت مرغ خاکست خشکیده آن کاه در میان دو کوه مرغ خاکست از زمین تا بقدر دو
 محکم کشیده این فیر آمار آن سده را دیدم که هنوز بعضی از جای پای آن پارو از نکت مرغ
 که بکار رفت بر جای مانده پس از کشیدن سده دو باره آب رودخانه را از صحرای خواجه گردانید
 به تنخاب عبور داده آب آمده تا پشت آن سده و چون بواسطه کوههای اطراف راه سده
 شدن نداشته از پشت سده کم کم بالا آمده و تمام جنگل مجیر گردیده و غماریات و آثار استیلا
 غرق آب گشته و تجاوز از نسیصد سال استیلا دریاچه بوده بعد از اینکه زمان اردشیر
 با بکان رسیده خواسته استیلا را آباد نماید نخست از جهت خشکانیدن آن بحیر و زنجیرهای بسیار
 محکم ساخته و زنجیرهای قوی بر بالای آن سده فرو برده و زنجیر را با آن میخما نصب کرد پس
 زنجیر عظیم از چرم زنجیر با پسته کارکنانی چند در آن زنجیر نشاند و از بالا به پشت آن
 سده پایین نموده تا اینکه ریشه آن سده را سوراخ کند و چون فی الجمله خشنه در آن سده
 پیدا کرد کارکنان را یک مرتبه بالا کشند تا در جلو آب نباشند که آب آنها را برود آنچه مثل
 بسور را خردن سده شد و بعضی اینکه فی الجمله خشنه در آن سده راه یافته آب یک دفعه
 زودتر رسیده سده را خفت ساخته و زنجیرها را میکشاند و آب اشخاص را هلاک مینماید
 بهر حال آب بحیر و تمام شده رفته رفته آن جلگه خشک میگردد اردشیر دوباره

چشم آفتاب و شدت حرمت
 آفتاب را و سر کرده را
 گردیده و گذشت
 طرف میمند
 که رودخانه را گردانیده
 آب از آنجا گذشت و در
 رودخانه بستان افتاد
 نسیصد سال
 بعد از آنکه گذشت
 که دریاچه را
 کشیدند

شهری بنیاد نیاید و آن شهر را روی معتبر و چهار ذره داشته تفصیلی که مرقوم افتاد
 (بعد از آن) فیروز شاه مذکور در ایام سلطنت خود آنجا را رست نموده و بهارست را فرو
 که آن نیز مرقوم شد (وجه پسید فیروز آباد) بعضی نوشته اند که چون فیروز شاه آنجا را
 سمارت گرد نام جو را از آن شهر برداشته با اسم خود فیروز آبادش خواند بعض دیگر
 گویند که امیر محمد الدوردی اکر بمشایق و تفریح آن سپهر زمین میرفته دی آنجا را فیروز آباد
 نام نهاد و الله اعلم بختی الامور

از جمله آثار غریبه فیروز آباد منار مذکور است که در شهر قدیم بوده در سمت شمال غربی
 قصبه حالمه واقع است و آن تمام منهدم و مخروبه است و در آباد و آن شهر کیمت نزد
 بوده اکنون علامت حصار و خندق دور آن شهر معلوم است در وسط شهر مناری
 بوده که الحال بر پاست آن منار مرتفع است تمام از کج و سبک بعضی
 اطراف آن در سمت بعضی آن ریخته و نظری پائین منار بیشتر از بالای آن است یعنی
 عرض پائین آن که نزدیک بسطط الحجر است هر ضلعی یازده ذرع است از آنجا که
 فته علامت (ض) است تا (ض) دیگر و آن اضلاع کم که رو بالا میرود
 باریک شود (اما ارتفاع منار) بآلت هندسه معلوم ساختم سی و دو ذرع فی الجمله
 بیشتر است و در دو طرف منار یعنی سمت شرقی و غربی آن آثار طاق و دروازه است
 که نقش بنا را است و معلوم است که از پشت بام آنجا بر بالای منار میرفته اند بطور
 پاریج تله با بر اطراف منار ساخته بوده اند از جهت بالا رفتن و هنوز آثار آن تله پاریج
 باقیست جناب حاجی آقا محمد معروف بجای آن خود که در فیروز آباد شیخ الاسلام و بعضی
 مشغول است مذکور داشت که چند سال قبل شخصی مشقت بسیار بالای منار نمودیم بر

باز
 یعنی قلعه و حصارت
 و آنجا باره نیز گویند
 امیر محمد الدوردی
 از سلاطین دیلم است
 سی و چهار سال در فارس
 سلطنت کرده و فاش
 بقری در سنه سیصد و
 بنیاد و در اتفاق افتاد
 قبرش در تخت اشرف
 دیار شد
 و بعضی
 بصید مشغول
 یعنی چسبیده شده
 است

کسر اول پس نشاء
 و بنا می شد عالی است
 در عربی که بالی بجا
 معنی ذکر آمده است
 و بعضی سره میگویند
 و بعضی باطل میگویند
 که تریس است که طری
 مرتب تر بالی است

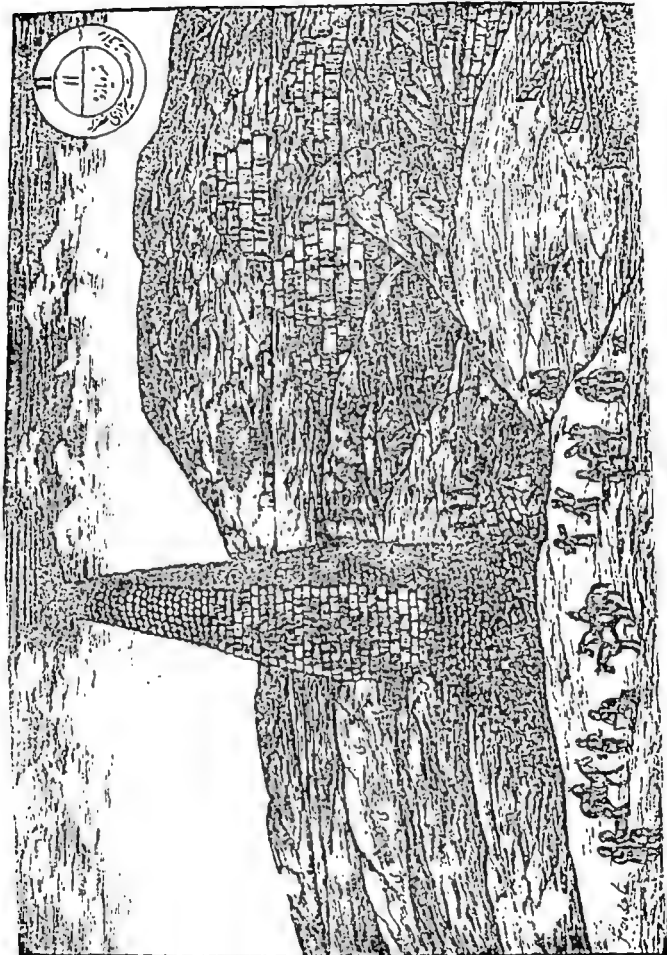
کسر اول پس نشاء
 و بنا می شد عالی است
 در عربی که بالی بجا
 معنی ذکر آمده است
 و بعضی سره میگویند
 و بعضی باطل میگویند
 که تریس است که طری
 مرتب تر بالی است

الم کمالی
 این کمال معنی سرای و جا
 القمار بر وزن کتاب است
 و زمین خالی از گیاه و آب است
 پیدا و صحرای است مطلق
 بتقدم بر وزن بر وزن
 زمین صحرای گیاه است
 اسکار بر وزن صحرای است
 معنی صحرای یا بیابان قطره
 درشت است القشیر
 و غیرین معنی ششم
 شد بصیغه فعل اینجا مراد
 شده است
 معنی صحرای یا بیابان پس مراد
 که خالی است پس آن منزل
 سخن در آید و جواب گوید
 و یا نمیدهد خرابی در اثر
 بیابان خالی از گیاه
 معنی صحرای یا بیابان
 این منازل یا بیابان است
 و شب و روز یا و صبا و بار
 شده است

آن سوراخی دیده بود در سیاهی را که آلت ثقیلی بر آن بسته بود در آن سوراخ فرو برده چند دوش
 در میان پائین میزد و معلوم میکرد که میان منار هستی است بعضی مطلق داشته اند
 که در آن خندنی غارتی بوده و حوضی داشته آنی از کجی سنگی بدان بالا آورده اند که منبع آب
 در کوه بوده و عمر آن آب را یافته اند باجمعه تقریباً صد قدم و در تراز منار مذکور غارتی جای
 بوده است بنایش از سنگهای تراشیده و شالوده آن هنوز باقی است ولی آن سنگها
 همه بر زمین ریخته بعضی کعبه نقطه برخی فی الجمله مستطیل بر حسب طول و عرض و قطر
 مختلفند بعضی یک ذرع طول بعضی دو ذرع بعضی کتر بعضی بیشتر عرض آنها نیز بعضی است
 و در میان آن سنگها بهنگام بنایی بجای ملاط سرب بجا آورده اند از جهت استحکام و در
 عمارت مرتفع بوده و چهار پایه داشته که سقف آن بر آن چهار پایه نهاده بوده احوال ارکان
 چهارگانه عمارت در آن عرصه معلوم است در نقشه آنجا که علامت (ر) نهاده شد
 است ارکان مذکور است و قریب بآن عمارت حوضی بوده اطراف دیده
 حوض را که ساریج کرده بوده اند هنوز آثار آن باقی است و پاره از بدنه آن حوض
 بجا بر چه بر زمین افتاده در نقشه آنجا که علامت (ج) است بدنه حوض مذکور است و
 آنجا که علامت (ی) است آثار حصار و دیوار قلعه آن است (سنگه نماز)
 که این بنیاد و عمارت را سابقین در زمان اردشیر تر بال بنیاد نهاده اند و معنی آن
 ایوان است و منار مذکور را پستون ایران میخوانند اند بر سنگی این دو بیت را نوشته

و قبل منجز نیکم الیوم بنیاد منار	الم تر بال الزین القوا غنطین
و فتح القبا و اولاهن المنش	اقتربت یما الکعبه و یما ولیله

نقشه آن منار و عمارت مخروبه را بر داشتیم در ورقه نمبر و یازده (۱۱)

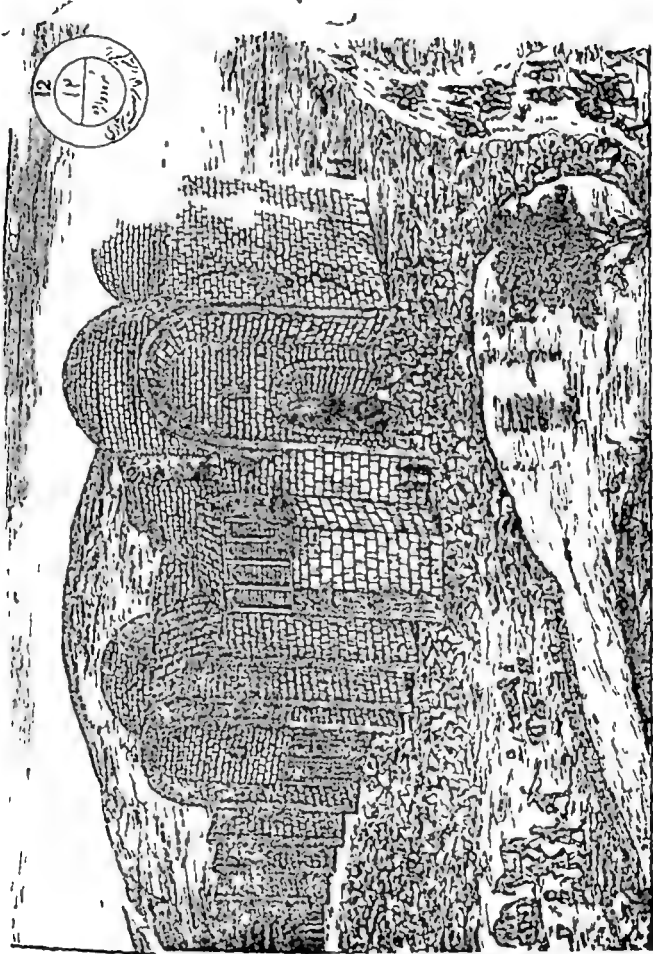


از جمله آثار غریبه فیروز آباد آتشکده انجاست که از آتشکده اعظم نامند زیر که در فارس
آتشکده بزرگتر از آن نیست گویند از آن دارو شیر با بجان نیز بنا نهاده و آن در سمت
تعالی قصبه حالیه واقع است بسافت یکفرسنگ و در از آن تقریباً الحی بنیان بخیه
و آثار غریبی است عقل از مشایده اش حیرانت عمارات این آتشکده همه تو بزرگ
قدیری که اکنون آب از آن میجوشد و بجود ولی که در کنارش بریده اند جاری میگرد
قریب باشکده است و در بنا بدوران محبت آتشکده یکصد و پنجاه قدم است شش را
خدا دانا است خیلی عین تراز خنب تنگ کرم و جنب و ارا بجز و است که مذکور شد
(وضع آن عمارات) اعظم از همه عمارتیت مرغ که سرایت از طول و عرض درون آن عمار
پانزده ذراع است و سقف آن طاق بلند است که ارتفاعش تقریباً پست پنج ذراع است
و از هر چهار سمت این بقعه دری بزرگ هلالی مانند است که از آن در بنا عمارات دیگر میروند
(نادره) هنوز از کج کاری که بدیوار اندرون آن ایوان نموده اند باقیست بلکه بعضی از کج کاریها
که بطور کل و برکت ساخته اند برقرار است و جلوه عمارت بزرگ مذکور ایوانی بوده است که
پیش طاق خراب شده است طول و عرض آن ایوان دو دوازده (۱۲) ذراع در ده (۱۰)
ذراع است یعنی از آنجا که علامت (ط) است در فتره تا (ط) دیگر دوازده ذراع و از
علامت (ع) تا (ع) دیگر ده ذراع است و در اطراف بنه عمارات غریبه بجای است
تمام آن عمارات سراپا از سنگ و گچ ساخته شده اند اگر بکار از فتره و سنگهای آن مختلفاً
از نیم ذراع تا یک چارک و کمتر میباشند و در سمت جنوب شرقی آن آتشکده نیز در جلوه
ایوانی است که قدری از طاق آن خراب گردیده طول و عرض این ایوان دو دوازده (۱۲)
ذراع در ده (۱۰) ذراع است و در این ایوان نیز در بهای هلالی است یعنی آنجا که در فتره

محبت
پیش از این در این کتاب
چند جا مذکور شده
که محبت نامیم و مار و
و مار و عقده و کشت
و هر دو مار مذکور
و همچنین هم مدون
همه صحیح است
نکته
از قرآن مسات
که در آن است
نکته

عادت (م) نهاد و شده از این در به داخل در عمارت بزرگ مذکور شدند و در
 طرف ایران چندین طاق بر دین بوده که اکنون سقف بای آنها فرو داده و ایچک این
 در کنار شاه راهی واقع شده که از آن راه نیر و مذمت بندر و شهر
 زمانی که در آنجا نشسته و نقشه آن بنا را بر داشته مشغول نگاشتن این اوراق بودم ناگاه
 سواری چند از آن راه میگذشتند یکی از آن جمله جناب معالی ایاب ملاذ انکلا معاف
 در طبایع میرزا محمد طلیب متخلص بشیر بود که ایشان را با یکی از بزرگان عرب برده بود
 از آنجا که سالها ربه مروت در رشته الفت را با این فقیر محکم و مبرم دار و بخش ملاقات
 بی اختیار از اسب فرو داده و الحه نمود و در حضور موافق السور در شش خاسته ام
 بر ترقیم نام میباید این نامه را بجا بر نمود و شمرده از احوالش بکارش رفت و بی نوبت
 جناب میرزا محمد این میرزا کاظم ابن حاجی محمد مولدش شیراز جنت طراز جانشین
 فزون عریقه وادیده بی انبار بکمت علیه وعلیه از امثال و اقوان ممتاز حکیمی است عیسوی
 دم و طبعی مبارک قدم اوقاتی بر چاره جوی استقام علیل المزاجان صرف مینماید و قافله
 شیخ رئیس را در پس میفرماید از جمله غلامین آن برادر که بر بلند اخترش جناب میرزا محمد
 است که در حرامی پای بلند و رتبه او بلند دارد و با جملگی میرزا محمد اکتا پست مستی بر حجاب
 القنون در ادبیه که از مولفات وی است و حواشی بر بعضی از کتب طبیعیه نیز دارد
 خلاصه نقشه اسکندریه عظم مذکوره را بر داشتیم در ورقه نمبره دو از ده (۱۲)
 دیگر در خود جملگی فیروز آباد و اناری نیست مگر در اقل کتاب و در وسط آن که بعد نگارش
 خواهد یافت یعنی پس از ذکر باغ شاه که آن هم در جملگی فیروز آباد است و خالی از
 غایت و تعجبی نیست

شمرده
 جناب میرزا
 خرد و متخلص دارد
 جناب کاظم این عادت
 یک ربعی از آنجا
 بنظر آمده و شمرده
 این است
 ای نامه برده و اسن شایسته
 وی که بر او تنگ سر را بگوید
 ای آه دل سوخته از شایسته
 چون بر سینه میزن آن بخت
 شمرده
 کبر شین میبرد مکتوب
 مملو که در دال میبرد کرده
 اندک و باره از هر چیز
 گویند
 قافون طب
 نام کتابی است در علم
 از شیخ مذکوره آن کتاب
 معروف و مشهور در میان
 طبایع و در دکان
 است



باغ شاه در جلگه فیروز آباد اگر چه نه از سلاطین عجم و نه از قیل عارت و صورت است
 و نه از امانی است که نامور بیداشتن نقشه آن با ششم و یکم تفصیل آن خالی از قضا نخواهد بود
 زمانی که در فیروز آباد متوقف بودم یکی از اعیان آنجا مذکور داشت که خوب است در آن
 سرزمین سیاحت باغ شاه را هم بتانی بر غایتی چند مجبورم ساخت بر نفس آنجا لنگزایم کرد
 اوقات را صرف تماشای آنجا نمودم
 این مکان در سمت شمالی قصبه لیه
 است قطعه زمینی است در آن متجاوز از سی درخت نارنج است تا بحال چنین
 اشجاری ندیده بلکه نشنیده بودم درختهای بسیار بزرگ و بلند و باتنه اند بعضی از
 آنها کنده اشش چنان قطور است که هرگاه مردی طویل الید مثل بجشاید کنده را در قیل
 او سرده و سخت و مسطای آن یکدگر ملاقات ننماید زمانی که این فقیر بختار قسم نمیش
 گم که از حضرت روی بصفت او کرده بود با وجود کمی هنوز نارسیده بود از نارنجها
 متعارف و متداول در فارس خیلی بزرگتر بود یکدو دانه از آن را اجتناف نمودم کی را پاره
 کرده فشردم یکت فغان چای خوری را پر نمود و در اطراف و جوارب آن اشجار
 جوهای جاری بود و با وجود اینکه هر درختی تا درختی چندین قدم فاصله دارد و چنان که
 در سر یکدگر گذارده اند که روی آسمان را پوشیده اند عجب هوایی دارد و شخصی که
 آنجا استراحت کند نهایت محظوظ میگردد و چنان تفریح پیدا نماید که مافوق ندارد
 با وجود اینکه باغ نظر کا زردن مشهور اتفاق است و این فقیر سه روز و سه شب در آن
 باغ مسکن داشتم و از درختهای نارنجش محظوظ بودم مع یابیدن این باغ شاه باغ نظر
 کا زردن از نظر محو شد چند ساعتی در آنجا اطراق نموده تا ناخودم و قدری از کسا
 نه را که علی الریسم به روزی نوشتم در آن زمین بهشت اینم نیز گذاشتم حین نگارش آن

باغ شاه
 اگر چه قطعه زمینی است
 که در آن چندین درخت
 نارنج است که درختین
 رقوم شده و دیگر آنرا
 اطراف آنرا بر کثرت
 نیند باغ شاه مگویند
 این ملک از مسطای
 جناب میرزا شام الله
 سیح الملک شیرازی است
 که اکنون در دار الخلافه
 از طبایع حضور بگزار
 پادشاه است
 طویل الید
 یعنی بلند دست
 جنم داد سکه و سینه
 بزرگ و شیری بکشت
 میانی است
 چیدن میوه را گویند
 از درخت

مُتَقَرَّبُ النَحْوَانِ حاجی نصر الله خان ایلمانی کنون در امر و منی و تقویت آن بکون
 و نواحی آن صاحب اختیار و فرمان گذار است مری الیه قریه‌هاست آب‌انجیر و زکری
 سکونت دارند و ایشان بر قلعه‌اشاء و الشیف قشلاق و سیلاق را در عرض سال قریه‌ها
 و ذهاب و ایابشان باعث زیاده‌ای معاملات و منفعت و موجب آبادی ملک و دولت
 و ایلمانی مذکور پسر مرحوم محمد علی خان است و آن پسر مرحوم جانی خان پست بر پشت ایلمانی
 کرمی را بر داشت و در آورده و پستند و نبتشان بچگی خان میرسد که ذکر احوالش در کتب
 مسطور است سابقاً این سلسله قشقای در توران زمین سکنا داشته اند تا
 شاه افشار آنها را از جهت غزوات خود از آنجا کوچ داده و در فارس آورده و آنها
 خدمت‌های نمایان بدولت علیه ایران نموده اند و منصب ایلمانی کرمی در این سلسله
 است تا کنون که بمعزی الیه رسیده (و تخطی که در فرمان قضا تا امان اعلم حضرت
 پادشاه اسلام پناه سلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله تعالی ملک و سلطانه فرزند
 صورتش این است) چون نظر بر خدمات محمد علی خان ایلمانی بدولت علیه قاجاریه
 زحمات او و لیاذات و زحمات او را در مد نظر داشته و داریم و منصب ایلمانی
 کرمی محمد علی خان ایلمانی را بحاجی نصر الله خان پسر محمد علی خان عطا فرمودیم
 و ولد را بخدمتش سلطان ابراهیم خان حفظه الله منصب ایل یکی کرمی را دارد
 اکنون و جمع کنیم بطلب اصلی مین ذکر آناری که در انتخاب فیروز آباد است
 آثار غریب فیروز آباد نفس انتخاب است از تصبیه فیروز آباد یک فرسنگ که فیروز
 سمت جنوب در آنجا تنگی است که اگر انتخاب گویند زیرا که رودخانه فیروز آباد از
 این تنگ می‌آید و سابقاً ذکر می‌از این تنگ و رودخانه نمودم باجملاً و بجزئی

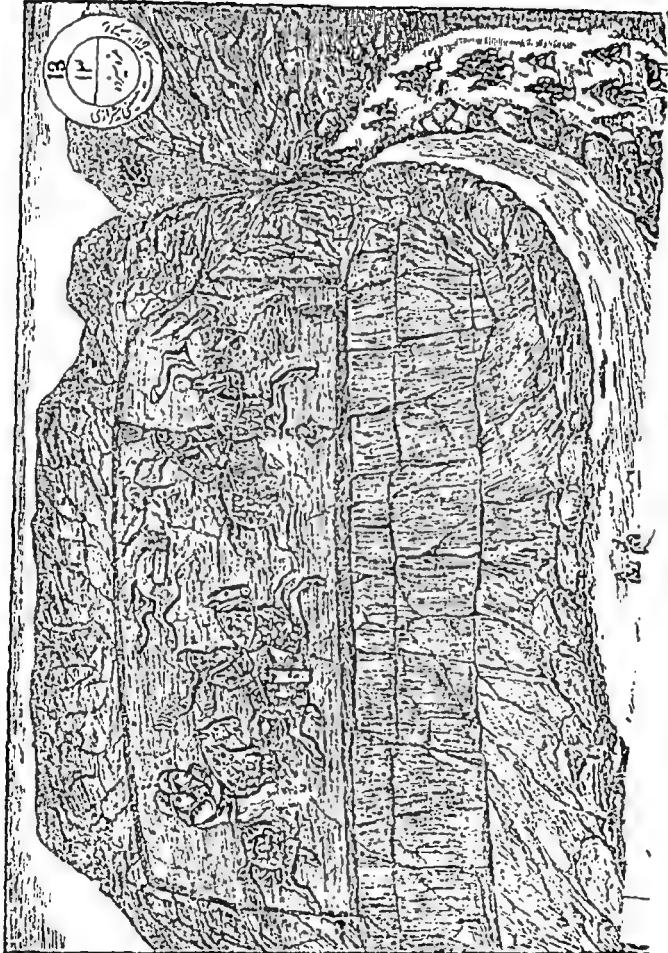
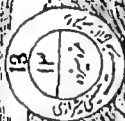
در قریه‌ها و منی و تقویت آن بکون
 می‌کون کرمی در قریه‌ها
 و نواحی آن

قشلاق
 کبیر دول مذکور شد
 که فای کرم است که
 رستان را با کبیر
 رسته

سیلاق
 حای مراد است
 که بفضل تابستان در آنجا
 زیست نمایند

چکر خان
 نسبتش منول خان میرسد
 و حلس بچگی در سال گذشته
 در جری زده و دو حاشی
 ششصد و هشت چهار
 بوده است

نادر شاه
 در سبب بکیر و بکیر
 چل و دشت مستطال
 تاج سلطنت در سر نهاده
 و تاریخ آن را (البحیر فایق)
 یافته اند و بعضی از اهل ادب
 گفته بچس تاریخ را لاخر
 خوانده و عدد در دو یکی است
 و در سبب بکیر و بکیر
 شخصیت و یک او را
 مقتول ساخته اند

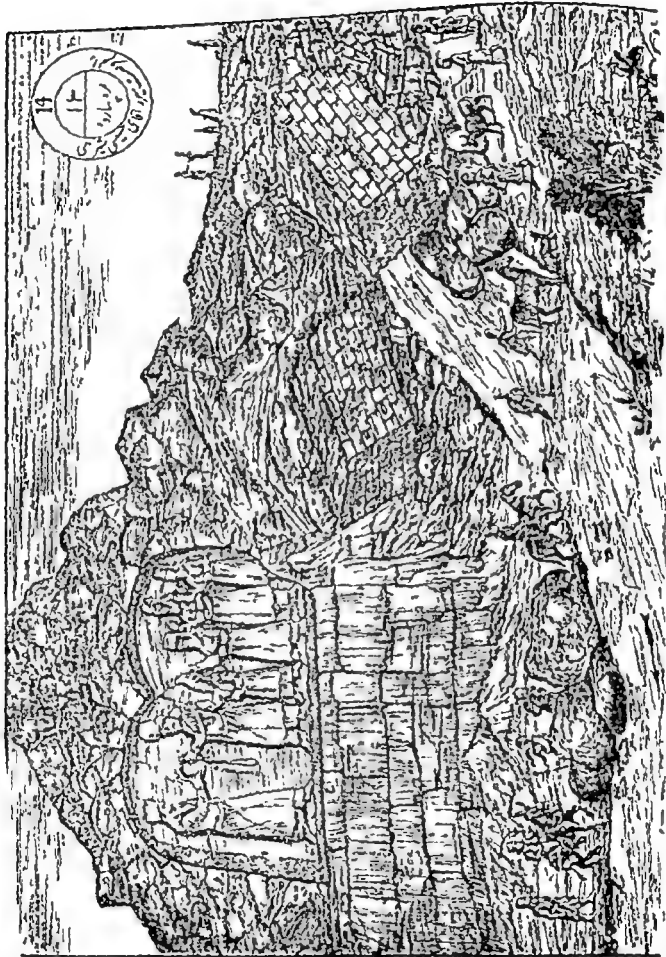


از جمله آثار غریبه دیگر صورت های داخل تحباب است مقدار ربع فرسنگی که از آن
نقشهای مذکوره اول تحباب میگذرند در طرف دست چپ در سطحی از که چند
صورت است ولی بکلی غراب و نابود و محو شده اند که بجز یکی چیزی مشاهده نمیشود
نقوش چشم و ابرو و دندان و چین لباس آنها نامانمی گردیده همین قدر اسپست بجا میماند
که صورت اول (۱) از طرف یسار پا و شاخه ای است تاج بلندی بر سر دارد با صورت
دوم (۲) که آن نیز پا و شاخه ای است یا ولیعهدی حلقه در دست دارند که با با هم
معاهده میکنند در امر سلطنت و غیره و صورت سیم (۳) بقامت از همه کوچکتر
است و نیزه در دست دارد و صورت چهارم (۴) و پنجم (۵) و ششم (۶)
دست راست خود را بالا گرفته اند و معلوم است که آنها تابع و خدمتگذارانند و جز
اول و دوم که پا و شاهند زیرا که صورت اول تاج بر سر نهاده و صورت دوم بر
بر کلاه نصب کرده (کیفیت معاهده نمودن با حلقه)
این معاهده با حلقه معروف نزد اهل خبر است بعضی از مردم از عدم بصیرت چنین
نموده اند که حلقه گرفتن و دو نفر در دست مثل این مکان که مذکور شد و مثل جامی
دیگر از اماکن فار پس که بدین وضع صورتها بر سنگ نقش نموده اند مسئله نزد ارباب
باشید یعنی خیال کرده اند که دو نفر حلقه از این در دست گرفته هر یک بطرف خود
از یک میگذرند آن حلقه شکسته میشود یا اینکه از دست یکی رها گردد پس قوت و زور هر کدام
که بیشتر است معلوم آید این فکر و خیال بسی ناصواب و برخاست
سابقا در تواریخ اهل سپهر ایران و اهل یورپ دیده ام نوشته اند و از عهد قدیم
زمانا بعد از آن خبر داده اند که حلقه گرفتن دو پادشاه با هم علامت معاهده و توفیق

معاهده
بنام اهل تاج چهارم
با هم عهد و پیمان بستن
حلقه گرفتن
که بدست گرفته نام
معاهده نموده اند یکی
در کعب آن را فیر و دیگر
از آنکه که منقوب
سنگ بوده و قد
دیده ام بدین
شکل است



شخصی که مطاع بوده
و در حلقه را یک نفر
و اگر مطاع بود
قوس آن را
نموده



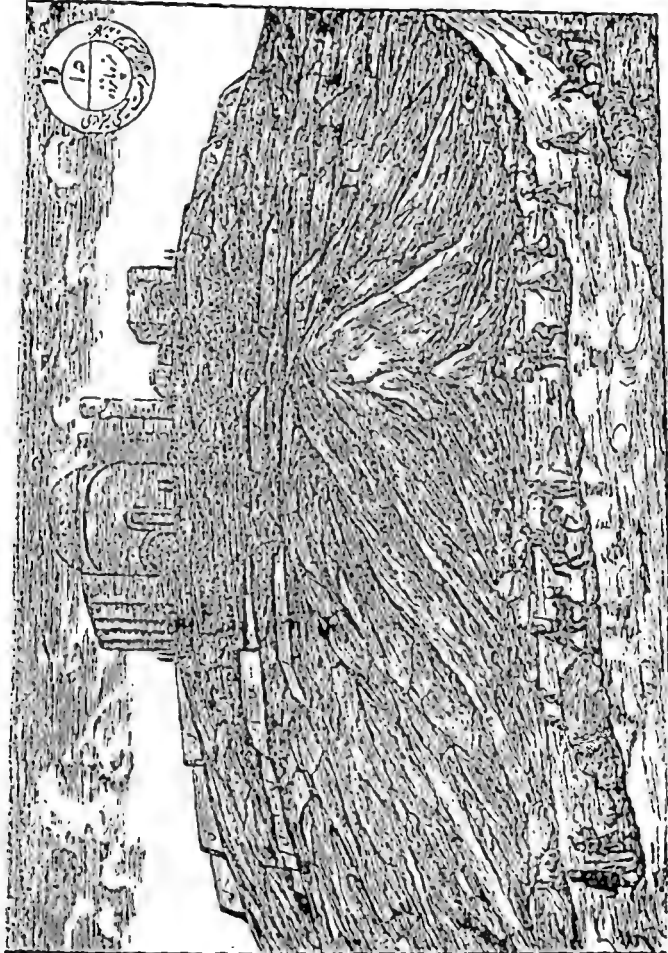
قلعه دختر از جمله آثار غریبه سلاطین قدیم است از نقشهای سابق الذکر تخریب
 که بقدر فرسنگی میکند نمایان قلعه نمایان است یعنی در طرف دست راست که بالا
 کوه این بنیان نهاده شده سواره ممکن نیست کس بدانجا رود و لهذا پیاپی شده
 هزار گونه مشقت و زحمت از کوه بالا رفته بآن قلعه رسیدیم از دیدن آن عظمی
 شد عجایب عمارات و سراپا بر بالای کوه ساخته اند و از وضع بنای آن معلوم شود
 که بنای آن در زمان بنای آتشکده مذکوره در جلگه فیروز آباد است وینا بد که این را
 نیز از دشتیر با بجان بنیاد نهاده باشند و اینکه معروف بقلعه دختر گردیده از تخریب
 است و باقیین و صحرائش نشان و اما لی دماست از این اسباب میگذرانند و بیشتر این
 مطلب را در این کتاب ذکر نمودم (وضع عمارت) طاق ورداق و ایران
 مثل آتشکده مذکوره در فیروز آباد است کمر فی الجمله منایرتی دارد و معلومه عمارت
 بسیار عظیمی هم در آنجا است که مذکور است مثل عماراتی که در این زمان کلاه فرنگی نمند
 در یکی از اطاقهای آن چیزی بود مانند خاکستر یا آگهت که پوشیده باشد انبوه بر سر
 ریخته بود هرگاه کسی بای خود در آن نهد تا بر عرق در آن خواهد شد مکان نمودم که این
 کج بجهت مرمت آنجا آورده زیاد آمده در آن اطاق ریخته مذکور خاک گردیده
 دیگر اینکه عمارتی در آنجا است مثل تمام و تار یکت بود فی الجمله در آنجا رفته قدری
 چشمم که انس پیدا نمود خزینه آبی یافتیم که ملو از آب بود و عمر آن آب ظاهر از پشت
 عمارت در کوه باشد که از آب باران و غیره آن خزینه پر گردد و غرابت در این است
 که آن تمام را از کوه بریده اند که تمام یکپارچه سنگ است و در جنب آن جانی نه
 جامه کن تمام است و بسیار وسیع اینجا نیز اندک تاریکی دارد و دیگر اینکه در آن

مبشخت شات
 مسعود معمولی پتیا
 مسطور گردید که کسی
 در آنجا است

کلاه فرنگی
 این کلاه در ایران
 خیلی پست است
 و استوارش در عمارت
 کرده و در آنجا
 است

در حال فارسی است و شش تخت و دل بسیار مملو فی است (شعبیه) زمانی که بر سر
 غار ایستاده بودم شخصی که همراه بود دیده نمود و در آن غار نیر کرد و گفت پارتی
 در این غار افتاده شاید پادشاه یا پسر او باشد که در اینجا بختیاق آمده اند این
 فقیر نیز چشم خود را نیر و ساخته چیزی دیدم آن شخص داخل غار شد هنوز پیش زنده فریاد
 نمود و فریاد را جفت کرد گفت ماری خفته است و چون از غار برآمد از عقبش نیز آن
 مار سرورن شده الیاذ بالله تعالی ماری بود عظیم البته طول فاش تخمینا دو فرسخ بود
 و قطر شش دور تا بدور مقدار نیم فرسخ اندک شش غلط و غلط زرد و سپید و شش
 همراه نبود که هدف کلله اش سازیم و جرئت این را هم نمودیم که با هر چه اسب مقبول
 نمایم (غرض) اسباب و ششی شد که مجال در نکشیم
 که نقشه از آن عمارات بزرگ بردارم قفسه دیگر نیز روی داد که تم
 مانع از توقف آنجا آمد بعضی از نیلات در حال آن تنگ بقتلاق آمده بود
 و منزل داشتند و نفر از دامنه که بجانب بالا بسوی ما آمدند و با هم تیرکی سخن گفتند
 پس از وسط راه مراجعت نمودند بفر است دانستیم که میروند اسباب اسباب
 که بدست شخصی داده بودیم و در دامن که اسب داده بود بسرقت ببرند ناچار از
 که سر ازیر شده بهر طور بود دفع آنها را نموده با هزار ترس و بیم بطریق دور نما
 فتنه از آن که در عمارت برداشتم و در اطراف آن عمارت از هر جانب فاصله
 بنا صله پشنگر ساخته اند برای گنجگاه و حفظ از دشمن در نقشه آنجا که علامت
 (س) است آثار پشنگر است و عمارت مذکور تا غیر از آب و بیشتر از دو
 فرسنگ است و نقشه آن عمارت بالای که نموده پانزده آ (دا)

نقشه
 چشم تیر و خور و سر
 شده و در آنجا
 بر سر با خطوط
 نقشه
 سنی آن گذشت
 که جای گرم است
 که در پستان بر سر
 ستر
 بنوع اول دمانک
 کاف فارسی باشد
 عمارتی است که اکثر
 از پشنگر و مدو یا
 اطراف خانه
 و سرا که کشه
 اما در یک از
 و غیره
 با خطوط



سابقا بعض از فضلا را که از هر قصبه برخاسته بودند نامی بردیم از فیروز آباد شیراز که
بنظر راسته مذکور داریم

مذکره ^ع محمد بن یعقوب فیروز آبادی صاحب کتاب قاموس عالمی فاضل و محقق
کامل بوده در ممالک روم و حجاز و غیرها سفر نموده با قبایل عرب محالها
فرموده و هشتاد سال عمر کرده

شیخ ابو یعقوب استی از مشایخ کبار و فضلاء عالمی معتد در وسایل ریاضت
شمار بوده بوده و در زمان متقی بالله خلیفه از جهان ارتحال فرمود

ابو استی ابراهیم صاحب مقامات عالیله بوده گویند به سنوز سجد بلوغ فرسیده
جامع علوم شرعی و دینی گشته چهل و چهار کتاب تصنیف کرده از جمله کتابی است
در فقه سنی به تئب در چهار مجلد سفر بغداد نموده و در خلافت المقتدی بامر اقتباده
(پس از فیروز آباد گذشته آدم بلوک خواجیه)

خواجیه بلوک است بسافت و دوازده فرسنگ و نیم از شیراز دور و در مال
بسمت جنوب آن آبش از رودخانه حاصلش غله و برنج مروش رعیت پیشه
از خواجیه گذشته از راه تنگ زنجیران آدم تا مگوار و تفصیل بلوک کو اراک
ذکر نموده ام پس از کو اراک صحرا سالما وارد شیراز گردیدیم الحمد لله رب العالمین
این بود شرح مسافرت دفعه ثانی فقیر در سنه یک هزار و سیصد و هفت و چری

اکنون که شهر صفر المظفر سنه یک هزار و سیصد و یازده هجری است
باید بر حسب فرمان قضا و امان بنده کان شریا مکان امیر کامیاب فلک جناب
زمینه پسند برتری و اجلال فرا زنده لوای سردری و کمال صاحب مکان

محمد بن یعقوب
ستود مایه فرود آمد
کامیاب است که قریه است
اد قرای مدارس
هست صد و هجده و ف
یا مده قرش گوید دین
یاسته

شیخ ابو یعقوب
در سنه با فصد و سی
ده از این جهان طریقت
نمود
ار استی

در سنه چهار صد و
هشتاد و سه هجری وفات
نمود و در سنه الاسلام
بعد از مدتی است

حاجه
حرف و دوم واد محدث
و هجده صد و اربع و اربع
کود تعلقه یا بود

سنگت رحمان
سنگی است میان
حاک خواجیه و کو اراک

اختلاق و معروف ممالک اتفاق حضرت اعلیٰ اکرم آقاسی نظام السلطنه صاحب
اختیار و ملک فارس ادام الله تعالی مجده بروم بسمت مرو دشت از جنت برداشتن
نقشه تحت مجید و اکنه دیگر که در اول کتاب مفصلاً مشروح داشتم
مقارن اینکه اسباب خود را جمع آورسی نموده معتم مرکب بودم قنیه دافع
و اسباب نشاط و انبساطی بجبهت اعلیٰ فارسی روی داد که بودن در شیراز خالی از
نماشا و عبرت نبود لہذا چند روزی توقف نمودم پس از انقضای آن قنیه مرکب کرد
با مکنی که نامور بودم روانه شدم بتفصیلی که انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد

(قصیده واقعه گرفتار شدن رضاخان عرب بود کشته شدنش) اگر چه ذکر این وقایع ربطی با مطالب این کتاب ندارد ولی از بابت تشکر این امر بزرگ یعنی رفع شر رضاخان نامرحوم را که آن روان پیکر فستج و کامکاری و دیگر شخص نصرت و بهمانداری از سر ایالت فارس بلکه از ایران فرمود مناسب دیدم کشته از آن بیکار شدن آدم رضا خان یکی از سرکرگان خایفه عرب گیتی بود صاحب قبیله چشم چندی بنامی کز شر و فساد را که زده بوده و سه مرتبه او را دستگیر نموده آورده و تهدید کردند در پلای باز دست از خلیان برنداشت فقره دیگر بچنگش آورد و در مجلس زنجیر نمودند سینه بعض از خویشان وی از پشت بام زنجیر خاتمه بریسانی او را با کشیده و امیر زنجیر خاتمه مقتول ساختند و در یک هفته تا سال گذشته بر فساد و شرارت افزوده و بکامنه بر پا کرد خارج از تحریر است (اجمالاً) کرد و با اموال مردم و مال التجاره و قافله را غارت میکرد و چنان آتش فتنه مشتعل نمود که دودش چشمه خورشید را تیره ساخت بسازندگان مردم را که بزور میبرد و مردمی آورد و میکرد و آنچه میکرد سال گذشته از جانب حکومت

سنه
 بعد از کشف عربی
 و کسرتا و قسرت بیاد
 حلی زده نام حلیه از اجزا
 فارس است که سر حلیه
 و کسر سر را نام اند و
 کتی یعنی زیادتی را و بعد
 حرف اول نیز گویند
 ته
 ته
 معصده باب
 تفصیل یعنی ترسانید
 ته

سابقه لشکر و تشو با ترقی تعاقبش نهاده که او را قلع و قمع کنند و دفع شرش را از سر
مسلمانان بنمایند مدتی مدید در میان دناش بودند بدست بی امانه افریخت
کرمان و بندر عباس کربخت حتی اینکه از کرمان هم قشونی با قوب او را عقب نمود و بخشد
تا در این اوقات که زمام حکمرانی فارس بخت کفایت حضرت اجل اکرم
اعظم آقایی نظام السطنه ادام الله ایام حکومت افتاد چندی متعرض او شده
تا اینکه خاطر جمعی حاصل نمود از جای بیسید کم کم آمد قریب بدین استجا توقف کرد
بندکان حضرت مستطاب اجل اکرم مخفی از همه کس ثواب مهدی قلی میرزای سهام
فرستاده بایک عراده قوب بان جانب شی قریب بطلوع صبح بیک شلیک توپ
برج دیاروی او را خراب کرده و سواران چند هم تعیین فرموده بودند که در آن وقت معین
داردان سرزمین شدند با تفک شلیک نمودند از حسن اتفاقات رضا خان در
برجی بوده که توپ را بان بسته بودند زخمی باور سپیده با حال مجروح سوار شده فرا
اختیار کرد سواران از عقبش تاخته سرش را از بدن جدا نموده آوردند علی نقی خان سپر
عموی رضا خان که آنهم یاغی بود کشته کردید پسرهای رضا خان و زنها و کسانش را یک
کرده با سر نامبارکش دارد شیراز ساختند برادرش که کوچی نام دارد و کربخته بود چون
چنین دید بپایه خود با قرآنی آمده پناه بارد و آورد تا سرانجامش چه شود ابائی سزا
و سایر قصبه جات و دهاات از اعلی دادنی در جالانسا صغیرا کثیرا همدا سوده حال دعا
کونی دجود مسعود و بندکان حضرت اجل اکرم مشغول گردید

قضیه دیگر مقدارن قضیه مذکوره واقع گردید و آن این است که سابقا شخصی بود
از طایفه پشور دی و پنجه علی نام داشت آن نیز در شرارت تالی رضا خان مذکور بود

ده شد
بسم خانی است
قرب مشیر اراد تو است
آن است
عراده
برورن قزاق این
امع است چو که در آن
کشتار نموده بعضی بمر
ججای من بعضی با دود
ججای دانی نویسد
بعضی دانی را تشدید
دیند پس از شخص
معلوم گردید که
امع همان است
که مدگر شد

شلیک
کسر اول و تشدید
مرغ ثانی معروف است
و شلیک بجذد پاییز
صحیح است در آن
ترکی است

ایوردی
طایفه سبک که ار
عزاسان آمده در فاک
سکونت دارند
ایورد معروف است
و از ایران است

بلکه بدتر متهاست مرده است سپه پرازد و بجای مانده آنها هم بنای فساد و دزدی را گذاردند
 بودند و بسبب اینکه صاحب طایفه و بیل و چشم بودند که قشتان خیلی دشوار بود از آنجا
 که کب اقبال این آفتاب چرخ سروری همیشه اوج سعادت را صاعد است حکم حکم از آنجا
 بنده کانش شرف صدور یافت که آقا بابا خان سپه محمد یوسف خان فیلی که یکی از
 مرد های با کفایت و سالماست خدمت های نمایان بدیوان اعلی کرده برود سپه های
 پنجه علی را گرفته بیاورد مشارالیه از سمت خرامه و سر و پستان رفته اردوی خود را در
 مشهور بقشه که راهی پراه است عبور داده صبحگاهای بر آن قوم شریر پوش آورده سپه
 پنجه علی را بعضی دیگر را دستگیر نموده بشیر از او رد الحال مجبور پسند تا چه حکم درباره آنها
 خان مشارالیه بواسطه حسن خدمات و کفایتی که دارد بدرجه سرکنی مفتخر و سرفراز گردید
 قضیه دیگر نیز مختار این احوال وقوع یافت طراری دیگر که شکر نام دارد و سالها
 بدزدی و شرارت معروفست بسا که حکام فارس در طلبش بوده بچنگ نمی آمد آن را نیز
 بمن اقبال گرفته بدر بار معدلت آنها را آورده دزدی هم مجوس است

(غرض) سرکشی در همه فارس بنقد نیست راهبها نامون قوافل در نهایت اسودگی
 ذهاب و ایاب دارند و بر وجود مبارک بنده کان حضرت اجل اعظم صاحب اقتیاد
 مملکت فارس دعا گویند و رافت و رحمت این وجود مبارک منحصر باین نیست که
 سالک را از خس و خار وجود و اشترای پاک ساخت و راهبها را از تصرف ارباب بیغی
 و اصحاب طغیان بیرون نمود بلکه یاز خاص سفاک جناس نیز نهمت میکار و رفاه حال
 مسلمانان را منظور نظر میدارد چند سال است که بواسطه طغیان خوارکی نرخ غله جات قری
 کلی نموده اهالی فارس بعسرت و تنگی میکشند ایندند لهذا باندیشه صافی و جهد و اتقای فرمان

چرا
 کبر اول نصبت است
 ز کربال فارس و این
 قصبه درست شرقی
 شیراز واقع شده بسا
 چهارده فرسخ تقریباً
 است

بقشه
 بفتح قاف و مشن
 ساکنه ایضاً قاف
 منفرد و با در آخر متصل
 می شود

بفتح اول و نازمانی
 و یعنی سرکشی نیز
 است

از خاص
 کبر بجزه از زبان
 گردانیدن چیزی را
 گویند
 است

بکسر اول یعنی نرخ
 است

هفتا جریان از بندگان حضرتش جاری شد که از بنا در و اطراف کندم خریداری نمود
 حل بشیر از نمایند متقی در این امر سعی بیغ فرموده باندک زمانی کرد و بکندم اندوخته و
 صورت این مطلب چون در پرده نقاب بود هر کس غلطی میکرد و هر خام طعمی بوسیخت
 پس بکمرته جماعت نان دارا که بی انصاف ترین اصناف اند حاضر ساخته مقرر فرمود
 که بعد از این هر روز جنس از انبار مخصوص مأخوذ داشته نان بکمرته منرخ معینی بپردازم و دهند و ازا
 شیوه تجار نمایند و تخلف هم فرزند از آنجا که زر و مال در نظر بخش از مال پست تر است
 قیمت کندم را از آنچه وارد شده بود قدری کمتر محسوب داشته و ضرر آن را خود تحمل کرد
 حاجی محمد حسین معروف تجوید از آنکه مرد با وجود خدا شناس شدنی است بر جماعت نان و
 ساخته تا متکفل این امر کرد و دو تعلقی از آن جماعت بطور زبرد (اکنون) الحمد لله و الله بواسطه
 مان آب حیات در کام خشک لبان بادیه مات جاری شده رعایا و برایا در مهاد اسود
 بر بستر راحت و استراحت غنوده اند و مملکت فارس از حالت انقلاب و اغتشاش مقام
 و امان و انضباط و انتظام است **نصیحت** انشا را با ذکر برای این بود که
 امراء و حکام بدانند که رعایا بجای فرزندان ایشان خواهند بود و رعایت و در حق آنها از
 واجبات قبی و ملکی است (نیز بدانند) که امیر یا حاکم تا بر قاعده عدل و تدبیر مملکت
 مطلع نباشد معاونت بر وجه عدالت او را میسر نخواهد شد (نیز بدانند) که چون زمان
 مصالح انام بکف کفایت حاکی مدبر باشد هرگاه دست جو را بندد و پای عدل را بکشد
 و بر رعایت حال رعایا کرایه علاوه بر اینکه انواع میامین و برکات بقا طبعه عباد میرسد
 راجع بخودش خواهد بود که در انبار وارد است یکجا سمت عدل پا دشا یا حاکم را چون
 طاعت بنجند با شصت سال عبادت ببار است و خبری کردیم که فرموده راجع تر است

والسلام علی من اتبع الهدی

رمال
 بکسر اول جمع رمل
 بفتح است که معنی ریت
 رمال
 جمع بریت باشد که معنی
 خلق و از یک کان
 رمال
 بر وزن کتاب
 کاهواره و بر سر است
 جمع آن انهد است
 رمال
 معنی است که
 معنی برکت رساند
 رمال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اما بعد تاریخ شهر ریح الاول سنه یجزارد و یصد و یازده هجری که کوکب
فروزان دولت و اقبال حضرت اجل اکرم اعظم صاحب اختیار فارس از انقیاد عرب
و ائمه ساطع و لامع بود این اقل سادات فرصت شیرازی بر حسب فرمان
قضا تو امان بندگانش از دارالعلم شیراز حرکت نموده برای آنکه که ما مورم به برداشتن
از دروازه اصفهان که در سمت شمال شرقی شیراز واقع است پیرون رفته اند
الله اکبر مقدر و وفر سپیک گذشته بایجا که رسیدیم (بایجا که) کاروانسرائی است
بسیار بزرگ از بناهای سلاطین صفویه در زمان سلطنت و جهانبانی خاقان مغفور
فتحعلی شاه قاجار نورالله مضجعه ولدا رجندش مرحوم حسینی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس
آن سرای خراب را رمت رستی نموده بتقد با ز روی بوریانی نهاده در عمارتش
میکنند و چنین مکانی که بهر شب و روزی آفتابانصد نفر از قوافل ذهاب و ایاب دارند
خوب است همیشه آبادش دارند با بجه که در جنب کاروانسرا چیده است جاری است
قلیل دارد بسیار خوشگوار و اطراف آن صحرای بسیار وسیع است ولی بسبب کم
لم یزوع افتاده بهر حال از آنجا گذشته بمقدار سه فرسنگ تقریباً آمده بزرقان رسیدیم
زرقان قصبه است میان شرق و شمال شیراز بسافت مذکور آن قصبه در آن
و بسیار مرتفعی واقع شده است بدرزا قرب دو هزار خانه دارد و مخلوقش را تقریباً
دوازده هزار نفر گویند با غستان چندان ندارد درخت رزش بسیار است مردمان
آن اکثر صاحب مال اند و کار خانهای جولانی معتد و دارد و بر بالای کوهی که قصبه در
ان است جلگه های وسیع است و در بعضی از جای آن جلگه آثار غارات و آب

اما قصد سخن
 گویند در اصل نمای
 بین سخن بخت و خیر و افسوس
 بوده که اما در موضع اسم
 فعلی که هما و کن باشد که
 اند و مضافات الیه را هم
 نموده اند که اما بعد از اسم
 فصل الخطاب
 نامند

بسم اول و شہید
بارقہ مفتوحہ و فتح ہا
یعنی بزرگی و عظمت آپ

دروازه
اصفهان را سابقاً
دروازه اسپهر می‌گفتند

شکست الله اکبر
 نانی است بمقدار دوست
 ندان دور از شهر میان
 دگر که از در بران دیاب
 ایاب مردم میشود ویر
 لایق در اطاعت قرآن
 کی باشد آن را قرآن
 ندان منامند و چشمه رنگ
 در آنجا جاری است

مغرب زرگان است
کویندگان زر
داشته

شماره ۱۰۰

جولائی ۱۹۰۷ء

مشود است ولی بکلی غراب و پانیز است وقتی دیده ام که نگاشته بودند آن بنا
از کتاب بوده و چند غمخیز در عجب آن کوه است و شمار آن کوه چنانست
(از غرایب آنجا است) قنات جمشیدی که قریب بقصبه است عمر آنی که در آنست
بقدر چهار فرس کسادی دارد و بقدر پنج یا شش فرس از قنات آن عمر است مثل بازار همه
طاق زده اند و دوسه نفر سوار بانیزه قیوانند بالثال در آن قنات راه پیمایند مرا
سید عباد الدین سیسی شیرازی در آنجا است و زیارتگاه است

جناب ملا عجمه آقا محمد الملقب بفاضل از اهل آن قصبه است سالها در شیراز
توقن دارد و در فنون عربیه و اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام عمری مصروف
داشته و از فن حکمت الهیه نیز بهره کامل حاصل نموده الحال کاه بی بدریس آن فن را
میگذرانند گذشته از این منابر و خط را عتقی است بی بدیل و مدققی بی عیال و خط می
بنایت درستی و خوبی می نویسد ایضا کاه کاه شعری میفرماید این باغی را از ایشان

همی چون جو بهست و نیکو دوست	پس حق خود دوست و رنه دیگر دوست
از حال عدم مهر پس و از ماهیت	کاین هر دو بجهت تست در و هم است

حکمت نام نایش میرزا حاجی بابا جایش نیز از آن قصبه است از او ان شباب
ماکنون در شیراز متوقف است و مدت ها در علوم ادبیه و حکمت الهیه ربو و کجی
آورده و در انشا و نیز قدرتی تمام و قوی الا کلام دارد و بنحارش خط شکسته مسلم
اهل زمان بلکه منحصر در ایران است اکثر امرار و عظام مجتهدین را و عجب و منادش را
طالب اند زمان حکومت غفران باب و اب سلطان اوین میرزای مقیم الدوله
شیراز نشی گری اختصاص محرمی خاص داشت باجمه شراری که گوید بعضی با فقر بنابر طر و ادین

سید عباد الدین
در سینه هشتصد و سی
معت پیری شهادت
یا سینه
سید عباد الدین
و لدار شد رحمت و صبر
پناه جنت از آسمان و آب
فرمانده بر زحافی مقید الدین
بود و در شیراز چندین سال
داشت پس از رحمت
بدار از خلا و طر و ادین
حدود سینه که دارد
سینه و رحمت حق
پیر سینه

پل خان

سیکو تینا بل را
نام قلچان بکلیسی
فارس در امام سلطنت
شاه عباس قاضی ساخته
داین امام قلچان در شیراز
مدرس معروف در
خان را بنیاد نهاد

کامیروز
بلوک است در فارس
در سمت شمال غربی
شیراز و سردیس
سابقاً شهری بوده از
بنایای فرزند شاه
جد افشاریان

بعضاً

بلوک است در فارس
سردیس و طرف شمال
شیراز

مرد دشت

و مرد دشت هر دو صحیح

است

و از محمد
نیز بلوک است از
فارس در سمت
شمال آن

دلبردشمن نواز بر سر ناز است
یکم محمود خاک کشت و ستوزش

در

من و صحن چمن آمد و زوکل و مطرب و می
زاهد از کوچه ماکبذ و افسانه کموی
واعظ و پنبه و مسجد من و دیروز ناز

جان بکف عاشقان ز بهر نیاز است
دیده بگردش بختجوی ایاز است

هم بفرزد اگر مش هست ز خصیایم پیش
که ز خو غای سکان باک ندارد درویش
تا در آخر چه شود کار و چه آید در پیش

(خلاصه) از زر خان مقدار دو فرسنگ گذشته رسیدیم به پل خان این پل بسیار
مرتفعی است و دو دهنه طاق دارد و رودخانه که از کامفیروز و پشیمانیه می آید از زیر آن
پل عبور مینماید و تا بنام امیر و غیره که ذکر آن بعداً در این کتاب خواهد آمد و این پل
خان اول خاک مرو دشت است از پل مذکور بمقدار دو فرسنگ دیگر آمده بخت
مبشید رسیدیم که آن تخت در بلوک مرو دشت واقع شده است

مرو دشت بلوکیت سردیس و جلگه اش وسیع و آن در میان مشرق و شمال
شیراز واقع شده بسافتی که مذکور کردید حاصلش فله و برنج است طول خاک آن
اکنون مقدار هشت فرسخ مشتل برسی و شش پارچه ملک و آبکش از رودخانه است
که از طرف سیوندی آید و از آنجا می رود نزدیک پل خان مذکور و بارودخانه کامفیروز
متصل میشود پس از بنام امیر میگذرد و چنانچه مذکور شد اراضی مرو دشت
در سابق همه شهر استخر بوده بلکه از بدو صحرای خنک و تانامیه را بمرد دشت را استخر مینامیدند
و کوند چارده فرسنگ طول آن شهر بوده و عرضش ده فرسخ و سالهای دراز دارد
الملک ملک ایران بوده است بعضی از اهل تاریخ نوشته اند که شهر استخر را ابتدا
کیومرث ساخته بعضی دیگر گویند پسرش استخر نام بنانده پس از آن هوشنگ بن آن

عارت کرده پس جمشید با تمام رسانیده (جلوس جمشید را و وزیر او و چهار صد
نوزده سال بعد از بسط آدم نوشته اند) و تحت جمشید را با انگلیسی (پرسی پولیس) که
از رسوم و اطلال و سیرت و اساطین آن ظاهر است که درین مسکون کمتر سرائی با این
واحکام بوده عقل از شاهده آن حیران اند خدای لایزال شاه حال است که قلم بر
آن از تحریر عاجز میاند تا کسی آن سرائی را نبیند نینداند که چه کار را کرده اند و چه
بنا گذارده اند این فقیر مدت هفت شبانه روز در آنجا متوقف بودم بقدر امکان
حند نقشه از آن بنا برداشتم و شمه از اوضاع آنجا کشتم که مذکور خواهد شد

اَتُنْا بِهَاتُوْمَاةٍ تُوْمَاةٍ شَايْشِ
وَيَوْمَآلَهُ يَوْمُ الشَّرْحِ خَامِسُ

ابتدا که باید دانست که تحت جمشید در جوار کوهی است که در سمت شرقی مرشد واقع است و دامنه آنکوه فسط و پهن است و بمقداری که محیط بر عرصه کاه تحت جمشید است ترکیب نمیدارد است و اعلی آنجا آن کوه را کوه رحمت می نامند (وضع عرصه کاه تحت جمشید که بنای عمارات بر روی آن است) وضع آن را در شرح فنیام بحجت دریافت اشخاصی که ندیده اند محجب نماند که بمقدار دویست فود فرس دور از آن کوه سده کشیده اند بار قلع ده فرس تقریبا در طرف مین میسایم سده بسته اند ارتفاع سده و در طرف نیزده فرس است ولی آن سده با یکدیگر که میرود ارتفاعش کم میشود که بیک فرس و کمتر میرسد و جتیش معلوم است که آن سده سرازیری زمین و دامان کوه است و سنگهای دیوار سده خیلی بزرگ است بعضی دو فرس عرض و طول دارند بعضی پشتر بعضی کمتر مختلفا با یکدیگر پس از کشیدن آن سده پشت آنها را تا برسد بدانه کوه از خاک و سپینک انباشته اند و چون صفت آن را

پانی و لین
 کس با سه نقطه و وار
 جمله سا که و پس جمله
 کس و ده و از تنه سا که
 و ص با سه نقطه و پس
 واد و کلام و از ده و تنه
 سا که و پس جمله سا که
 است و و اد و ی کس
 ششم است و از نقطه ی
 ط با سه نقطه و ک با شام
 رقم ن در ا خطی

PERSE POLIS

اسباب
 یعنی اول پنج اسطر
 ضمن اول است که در
 است
 اثبات
 یعنی اثبات کردیم در
 سرادیاوان یک روز و
 یک روز دیگر و یک روز و
 روزی که مرآت روز را در
 کوچ کردی روز پنجم و در
 اخری یعنی روز و چهار
 روز دیگر که مجموع هفت روز
 میشود و اگر روز تری را
 هم حساب نمایند
 هشت روز میشود
 این شعر ازانی در
 است

مسلم نموده اند بی بعض از قطعات آن عرصه بلند تر و بعضی پست تر است و همه آن را راسی
 بیک میزان نیست مثلاً عمارت‌های که در آن عرصه بنیاد نهاده اند بعضی در بلندی واقع
 شده بعضی در پستی و پیش این است که هر کجا بلندی است قطعه کوچکی بوده به جهت
 آن مجبوران در داده بروی همان عمارت ساخته اند چون این مطالب دانسته
 می‌گوئیم که آن پشته با دو دیوار که از سه جانب کشیده شده مساوی و بیک میزان
 بعض جاها مؤثر است بعض جاها تخریب بعض جاها بی‌اثر بلندی بعض جاها که تا ارتفاع دست
 چنانچه از نقشه آیه معلوم خواهد شد (آیا پله آن عرصه کاه) و در پشته پله در جلوان
 صفت پشته اند یا بل بطرف جنوب آن سده که از آن پله با لیر روند و تفصیلش بعد از این
 خواهد آمد چون این مطلب هم دانسته اند گوئیم که عرصه کاه مذکور طولش از شمال
 بجنوب چهار صد و هفتاد ذراع است (۴۷۰) و عرض آن را مذکور نمودیم که دویست
 ذراع است (۲۹۰) این مطلب هم گفته شد نیز گوئیم که بروی آن صفت و عرصه کاه
 جا سجا سلاطین متعدده در ازمنه مختلفه عمارات عالیه غریبه بنیاد نهاده اند که اکنون
 و آثار آنها باقی است و تفصیل آنها مسطور خواهد شد و آن عمارات که در آن عرصه کاه
 واقع شده مشرف اند به تمام دشت مردوشت که همه صحرا در تیره نظر است و آن که
 بوصفی واقع شده که از اختلاف هوا مصون و محفوظ است شخصی که در آنجا میرود
 کمال فرح و انبساط را پیدا نماید و عجیب است که پس از چندی که از کوه انقلاب
 بازار کان آن عمارات برقرار مانده (مخلص) وضع پستین سده های مذکوره را
 و طرح عمارات آن عرصه را بقانون هندسی نقشه برداشتم
 در ورقه به غره شانزده (ع ۱)

مؤثر است
 بعضی منفرد
 بعضی تحریف و کجاست
 که صند است باشد
 پشته
 پشته حرف نیم
 بعضی منفرد با صطلح
 اهل بیات و هند
 جسم پایه و درجه
 بدرجه را گویند
 پشته
 که بفتح اول دشت
 ثانی یعنی ریگان بول
 دژین برادر است
 و همین برادر است
 پشته
 مخلص
 بفتح اول است
 پشته

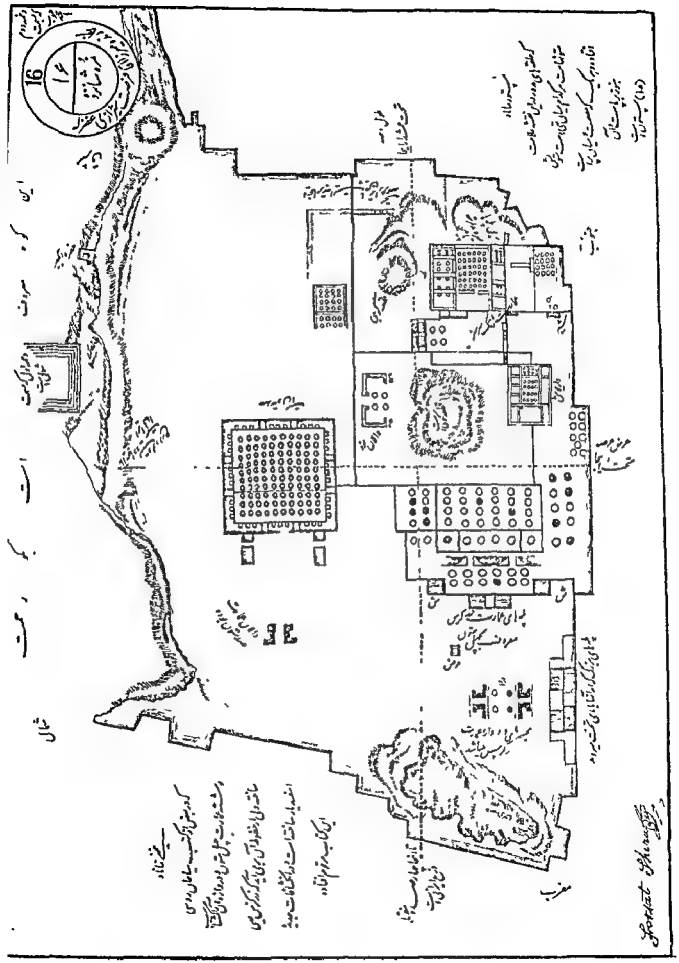
پلهای رنگارنگ آتشی، آتشی سرد

(۱۶) سپهر آتش
نیز پست آن
فنا، هم یک کسبت یار پست
موانعت کرم یار آتشی پست
کشت ای و در یار آتشی پست
نشته راداد

آب و خاک صفت
شیرین آب

این که به درم نام نداد

اندر بار عاقبت است که آتش نامت میداد
ماتق و ملی و خرد و آس بری که که که که
دشمن است چل تن و درم نامت میداد
که به پیش آن کتب میامان و می



شال
است
سروست
این
کره
شاهزاده
۱۶

مثلی این مرقوم شد که عرض ما از نقشه قبل نمودن شکل بسن سده و طرح بنای عمارت
 آن عرصه کاه بود و اگر چه بعضی شالوده های آن آبنیه در زیر خاک رفته و بعضی منتهی و نابود
 گردیده ولی فقیر بدقت نظر ملاحظه نموده طرح ریزی آن را بر وجه اتم کشیدیم تا معلوم
 شود که بنای اقل آن عمارات بر چه وضع بوده و طرح آنها را چه طور ریخته بوده اند و گنبد
 طرح ریزی آن آثار را تا ما در ورقه گذشته ساختیم و گذشت
 احتمال میگویم که چون وضع جلگه و عرصه کاه تحت جمشید و طرح ریزی عماراتی که در اینجا
 معلوم شد میباید نقشه دیگر از آن سده و عمارات روی آن عرصه کاه بطریق دور و
 در ورقه برداریم همچنین نقشه و دو قطعه را که در کوه بالای سر تخت جمشید است در آن ورقه
 بنائیم و بعد از نقشه هر یک از عمارات تحت جمشید را که بالقبه آب و تر و بعضی از جدار آن
 که برقرار است در ورقه علوه و مرقوم داریم و تفصیل آنها را نیز بنماییم
 اکنون مقصود ما برداشتن نقشه تمام تخت جمشید است بطریق دور و نا التوفیق باشد
 (نقشه ششمه المناظر و المراتب)

برای خبرت این مطلب واضح و لایح است که ما اگر نخواهیم نقشه تمام عمارات عرصه کاه
 تحت را بکشیم میباید که در جلو تخت یعنی در صحرای شسته نقشه برداشت یا اینکه
 که رفته این عمل را نمود (در صورت اول) که در صحرای ششیم از دو حال بیرون نخوا
 بود یا ماید و در رفت پس اگر نزدیک برویم دیوار سده مانع از دیدن روی عرصه
 عمارات آن خواهد بود و اگر دور برویم بهر مسافتی که باشد سربا پای عمارات با تمام
 مرئی نمی شود و نمایش ندارد (در صورت دوم) که بالای کوه برویم و در
 بر تمام جلگه تخت شویم همه عمارات و آن عرصه کاه را در نظر ادراک میکند ولیکن سده

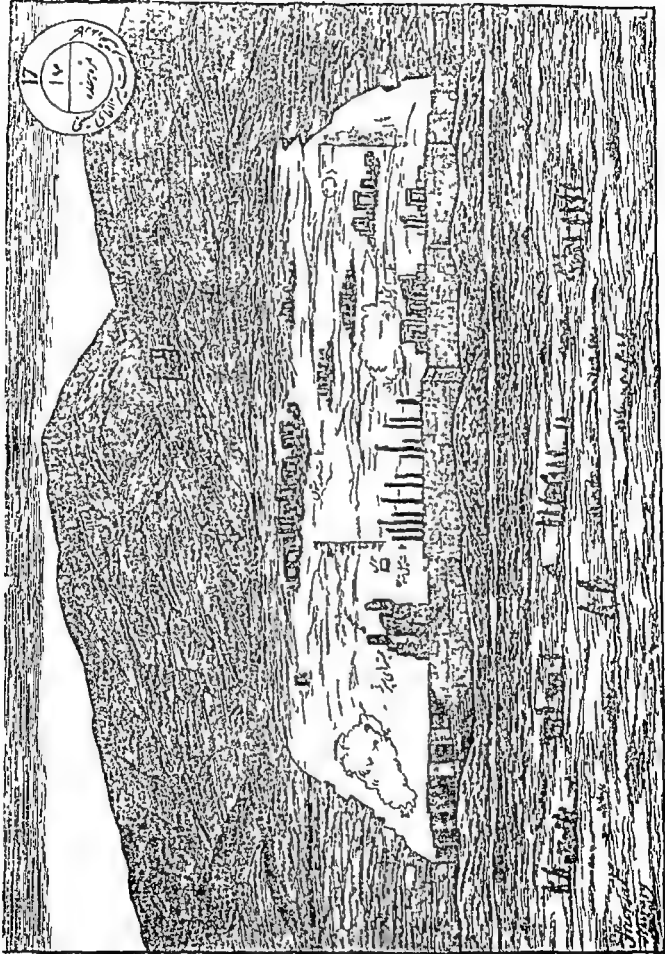
اصطلاح
 جمع سار است که
 میسرای دهانه
 است
 سده
 سخی
 صید حاصل مشایخ
 که گشت در می بایست
 و دارد

اصطلاح
 که صورت شخصی یا عمارتی
 یا درختی یا غیره است
 دور نقشه برداری می
 همان عرصه کاه و جلگه
 عدم و صحرای کاه
 مرئی نقشه برداشت
 شود چنانچه اجزاء
 آن مرئی را می بیند
 میتوان کرد و رفته
 بر سبب بصر شود

نام علمی است و از اصطلاح
 در کتب و در آن ساحت
 و سالی است و گاهی چند
 در این علم مدون نموده
 اینجا مقام و کجایش
 ذکر آن
 نیست

اینست که درین
 نهاده و بنا بر سبب
 آنکه درین زمان تخمین بجای
 پای کوشت که از خوب
 سازد و بسیار مرغ است
 بالای آن گرفته مرتت عمارا
 و غیر آن را بنیاد و اینجا
 همین مقصود است
 نیز در آن وی
 بکسر بار ایجاد و چنانچه
 دال جمله و در اینجا
 بر سه ساکن و فتح هزه
 سکون یا رفعتا تختانیه
 و کسر او و سکون یا
 ایضا و ضم یا را قبل حرف
 آخر و او ساکنه و در آخر
 در تلفظ باید یا حرف
 دویم و یا حرف ثانی را
 چند آن اشباع
 نکنند بلکه اشاعی از
 یا در کلمه باشند
 علم
 و صغر
 هر دو وزن حب
 یعنی بزرگی و بیانی
 غرضی است

و دیوار جلو تخت دیده شود همچنین دخمه یا در پشت سر واقع میگردد لهذا آن سده
 و دخمه یا محروم از بر داشتن نقشه خواهند بود بناً علی هذا نقشه اجمال تمام تخت جمشید
 باین قاعده بر میداریم که فرض میکنیم در جلو تخت هزار قدم فاصله دور هستیم و در
 اینجا تقدیراً یک تخمین که صد ذراع ارتفاع داشته باشد برپاست و ما بر بالای آن
 رفته تمام آن عرصه گاه و سپیده جلوراب نظر درآورده نقشه بر میداریم (یا اینکه)
 بالفرض و التقدير خیال میکنیم که مانند طایری پرواز کرده بمقدار صد ذراع از زمین رو
 به اوج یکسیریم و مشرف بر تمام تخت جمشید از جمله عمارات و دیوار جلو آن میشویم
 و آنها را بنظر درآورده نقشه بر میداریم این طور نقشه برای این است که برناظرین
 درست معلوم گردد و این فقیر خود مختصر این وضع نقشه نیست بلکه اشتا
 این فن از شهرها و خانهها بهین طرز نقشه بر میدارند حتی در فرخستان خیلی متداول است
 مثلاً اگر بخوانند از خانه و سرانی نقشه گیرند که جدران و فضائی آن نمایان باشد بطور
 مذکور پیش آیند و از روی قاعده و بر این عمل نمایند و این قسم نقشه را بزبان انگلیسی
 و نیز در آن وی یو (BIRD'S-EYE VIEW) می نامند
 یعنی چشم انداز طایر و اینکه نقشه در غایت اشکال است زیرا که شخص نقشه کش
 در زمین اینجا نقشه بردارد مثل اینکه در هوا رفته و نقشه برداشته که فرضاً تقدیراً
 اگر کسی به اوج کیسود و صنع عمارت و غیره را از حیث قرب و بعد و عظم و صغر
 آن بطوری مشاهده کند که نقشه آنرا مشاهده نموده و ذکر این مطالب برای این بود که
 دانیان علم مناظر و مایا بر این طرز نقشه ایراد نکنند باجماع نقشه تمام عرصه تخت جمشید
 و عمارات و سده و دخمه آنرا برداشتم بنمره هفده (۱۷)



Shafat
 17

فصل

در این فصل را که خواهد آمد به هنگام مسافرت در عرض راه مرقوم داشته ام ولی آنچه را که در این فصل میکارم مطالبی است که پس از مراجعت از سفر مرودشت و غیره بدو ماه بدست آورده و دریافت نمودم هرگاه چنانچه این مطالب با مطالب قبل و بعد فی الجمله مناسب باشد یعنی آنچه را که در بنامی تخت جمشید اعتقاد میکردیم در این فصل خلاف آن ظاهر کرد و خلقتش چنان است که گفته شد بهر صورت این فصل را در اینجا درج نموده مزید بر مطالب کتاب بنمایم (سوال) این فصل چرا در جای دیگر از این کتاب زیاد نشده که در ضمن تفصیل تخت جمشید درج آمد (جواب) در تخت جمشید خطوط بسیار بود نمیتوانستم بنجام و لایخل نامد بعد از مراجعت ترجمه آنها را دید و محل شل شد پس صواب چنان دیدم که آن را در این جا درج نمایم تا مقصد باشد چرایی تفصیل هر یک از عمارات آنجا که دارای خطوط است و این فصل را را پیدا میکنند برای ترجمه آن خطوط با کجای این فصل مشتمل است بر تنبیهات به چند مسئله در عمارات تخت جمشید و غیره خطوط بسیار متقوسش بر اوجها راست آن بار در این زمان خط میخی نامند اوقات آن که در آن ماکن بودم افسوس میداشتم از آنکه آن خطوط را نمیدانستم و از اصطلاح آن خط خبر بودم پس از مراجعت از سفر مرودشت نهایت جده و جدم را مرعی میداشتم که شاید از اصطلاح آن خط خبر دایم یا بگو آن را بدست آورم قضا را یکی از االی ایتالیا بعنوان تجارت در شیراز آمده و چند رحل افاست انگندتو توسط عزیز و بقیه مودتش با فقیر محکم کردید روزی در کتابخانه ابراهیم و سپیر کتبی که بعضی با کفریزی و برخی بفرا نوسوی و پاره بخطوط دیگر بود و بنود

بنی

این خط را که می گویند واسطه ترکیب رسم الخط است که بصورت میخ است و این اسم از مشهور است صورت آنرا بعد از این مرقوم خواهم داشت

ایتالیا

مغرب ایتالیا است و آن را باغ ارو پاکویند زیرا که هوایش در نهایت اعتدالی است در جانب شمال و شمال شرقی و شمال غربی و جنوبی اقبال آنست که خدا میسازد آن را از هر من و شیر و قفسه افش و در سایه جانب محدود است

سریانی
مدرست با راضی
سوریکه یاد شام باشد

عبری
کبر اقل و عبرانی
زبان بل کنان است
و لغت جداان

برخی
اول و سکون ثانی
است

سریانی
کبر حوت اقل و
حرف سیم و حرف پنجم
است

زبان سخن
بعضی دلا و دشوار
ششصد و پنجاه و دو سال بعد از
پیوسته آدم گفته اند

فرات
بیشتر اقل و نریست
سرو ف که از حد و دروم
گذشته بشام آمده پس
بگذر رسیده و با دیده
بنیاد آبی شده قبل
در دریای فارس
میگردد

عبرانی
کسی است که اول تکلم
عبری کرد و درج البحرین
نموده هر اقل من تکلم
بالعبریه

آنیکه بجای رسیدیم که در آن خطوطی رسم بود که در تحت جمشید دیده بودم (یعنی خط
یعنی مذکور) چون معلوم نمودم آن کتاب در ترجمه خطوط و غیره بود و ذکر اصطلاح آن خط
که ترجمه اش را زبان ایتالیا کرده بودند آن شخص ایتالیائی خود نیز از آن علم خبر داشت
از شدت شوق و شغی که روی داد از جای بسته در دانش او پیچتم و خواشش آموختم و شنیدم
آن خط را نمودم از روی مهربانی انگشت قبول بدیده نهاد مدت پست روزی علی التوای
همه روز سه ساعت از روز را در منزل می رفته فی الجمله اصطلاحی از آن خط آموختم و قدر
از آن ترجمه اندوختم **تفسیر** (در بیان آنیکه چگونه خط مستطیلی می را دریافت نموده اند)
در کتابی که در تنبیه قبل مذکور گردید نوشته بود بخت ایتالیائی مطالبی که ترجمه اش این است
اقلاً باید دانست که بسیار از زبانهاست که بمنزله اولادند برای یکت زبانی که بمنزله پدر
است یا مثل شاخه که از یک تنه درخت برویند و هر شاخه بیک شکل باشد اگر چه
از یک گنده رسیده باشند (تفصیل این اجمال) غیر از زبان چینی و سریانی و عبری
و عربی باقی زبانهای اهل عالم همه در اصل یکت زبان بوده (اما زبان چینی) از قدیم الانام
بوده همچنین زبان برقی و زبان چینی که آنها نیز شعبه از زبان چینی اند و ما نمیدانیم که اصل آن
از کجا بوده همچنین زبان ترکی هم شعبه از زبان تبتی است (اما زبان سریانی) که آن را
سیری و دین نیز گویند در اراضی شامات بدان تکلم می نمودند و زمان فرج سید علیه السلام
باین زبان سخن می گفتند (اما زبان عبری) این زبان طایفه بوده که در طرف فرات
داشته اند و آن در زمان عابر که مشهور بود علیه السلام است بوده (اما زبان عربی)
ییرب پسر قحطان که پسر زاده هود علیه السلام بود عبری را تبدیل عبری کرد و از آن وقت
عربی شایع شد پس زبان عبری و عربی هم از یکت شجره اند (مؤلف گوید) بعض از ادبا

نکته اند فرق میان عبری و عربی مثل فرق میان عبری و عربی است و لطافتی در این کلام است
 اما زبانهای دیگر که در عالم بوده و هست غیر از مذکور است همه از یک شجره اند (سیان گفت)
 اصل اصل همه زبانها از زبان ایرانی بوده که اخذ اشتقاق ایرا و ایران یکی است و آن را
 ایری و آوین نیز گویند و آن زبان ابتداء در وسط اسپتیا در میان قوی متداول بود و این قوم
 زراعت پیشه بودند چنان جمیعت آنها زیاد شد متفرق شدند هر چند مغری سببی از که از آن
 در آنجا با ساکن شدند و همان زبان خود تکلم مینمودند رفته رفته بسبب تغییر آب و هوا
 شدت سرما یا گرمی در آنجا تغییراتی بهر سپید و همچنین بواسطه کثرت استعمال نیز در لغاتشان تغییر پیدا
 (نیکه گفتیم بسبب که یا سرما تغییر در لغت پیدا شد محلی تعجب نباشد) مثلاً بالفرض در لغت
 پند بجر اول و فتح ثانی تکلم میکردند قومی در سرحد رفتند و سرماندیده بودند در ایام زمستان
 سستی که در لجه آنها بهم رسیده پند را پند بسکون حرف دوم و سوم استعمال نمودند بعد از
 دال آن هم تاء بدل شد نیز گفتند چنانچه در زبان پند را پند گویند و عفریب ذکر آن را
 با تله درازنده متداوله زبان این که شایع در میان آن طوائف متفرقه بود و تفسیر است
 بهم رسانید و این مطلب هم بدیهی است که تغییر لجه و لغت در میان آن طوائف
 المسکن البته بر یک طریقه و بر یک نوع نبوده است بلکه در هر طایفه و هر فرقه تفسیر
 بهم رسیده است (مثلاً) طایفه پند را نیز گفتند چنانچه مذکور شد طایفه دیگر که در سرزمین
 دیگر مسکن داشتند پند را بسببی از اسباب رفته رفته پند را گفتند طایفه دیگر قدیر یعنی
 بجای با سه نقطه فا و اسپتیا نمودند همچنین فرقه دیگر پند را یعنی بعد از حرف اول را
 افزودند این است که تمام زبانهای عالم اکثر لغاتشان قریب بهم است و بسیار شوی که
 در آنست مختلفه لغاتی که متما یا آنها یکی باشد یعنی در معنی مشترک باشند در بعضی حرف اضافه

ایران
 بجز حرف اول است

ایران
 بد حرف اول است
 آن و فتح ثانی است

یکی از تعقیبات شمر است
 که در شرقی اردو واقع شد
 طول او را از مشرق تا مغرب
 تحقیق شش هزار میل داشته
 و پشای آن را سه هزار و هشتاد
 مایل آن اردو است و حدود
 تنای و جنوب و مشرق آن
 دریا است و از حدود آنجا
 که در وسط افراسیاب واقع است
 ایران است که متصل است
 سمت شمالی آن هم فرزند دود
 که جانش که از ایران بوده
 احوال بنیه بلاد و در سبب
 و طرف شرقی او ولایت کابل
 و افغانستان و بلوچستان و کرم
 در قدیم جز بلاد ایران و الان
 دولت علییه است

بفتح اول و سکون ثانی
ثانی است

بکسر اول و سکون ثانی
ثالث است

بکسر اول و سکون ثانی و
ثالث و کسر حرف چهارم

بکسر اول و سکون ثانی و فتح
سوم است و حرف آخر

بضم اول و المهاد و ادواته

پنجین است

بضم اول و کسر ثانی و سکون
ثالث است

بکسر اول و فتح ثانی و سکون
ثالث است

بکسر اول و فتح ثانی و سکون
چهارم است

بکسر اول و سکون دوم و فتح
پنجم است

بکسر اول و سکون دوم و فتح
ششم است

بکسر اول و سکون ثانی و فتح
ثالث و حرف آخر ساکن

بکسر اول و سکون ثانی و فتح
ثالث است

اشترک دارند مثل بیان لغت پدر که در آن احوال است سایر زبانهای غیر فارسی نیز را موجود است
(مؤلف گوید) ما را اینجا بجهت سبقت ادراک این معنی در جدولی این مثال را مرقوم میسازیم

اساسی زبانها	فارسی	انگلیسی	لاتین	سانسکریت	بنگالی
لغات مشترکه بحرثا	پدر	فدر	پتر	پتری	پتری
مشترکه بحرف واد	دو	تو	دو	دوی	دوی
مشترکه بحرف سین	ایستاد	استود	ایست	ایست	ایستن

این محض مثال بود و الا از این قبیل بسیار است مثل لغت لب که فارسی است و در انگلیسی
لیپ گویند و در فرانسه لور که اشتراک در لام دارند انتی (سؤال) چرا در السنه مختلفه لغات
یافت میشوند که بعضی مشترکند ولی در حرفی از حروف اشتراک ندارند مثلاً الای که حیوانی است
معروف در فارسی خز گویند و با کمیزی آتش و بندگی گنده قراچی در نقطه یکدیگر ندارند
و در حرفی از حروف هم مشترک نیستند و قبیل علی بنی (جواب) آنچه از این قبیل لغت است
شاید ستای آن اسم در میان آن کرده که اول با هم مجتمع بوده اند نبوده مثلاً آن وقت که اجماع
داشتند در میان آنها خرافت نمی شده پس از آنکه از یکدیگر جدا شده و متفرق گردیدند
و با کلمه مختلفه رفتند طایفه از آن طوایف آن حیوان را دیده اسمی برای آن وضع کردند و از آن
خراندند طایفه دیگر در جای دیگر نیز آن حیوان را دیده بی خبر از آنکه طایفه اول آن حیوان را
خرانیده اند خودشان اسمی وضع نموده آنرا گفتند همچنین طوایف دیگر را قیاس بر این نهادند
(سؤال) چه میگوئی در اسمی که ستای آن در میان آن کرده قبل از تفرق آنها البته بطورین
بوده مثلاً در این شک نیست که اسکلیکی از عناصر است و حیات ایشان بان بوده

بکسر اول و سکون ثانی و فتح
ثالث است

داشته اند بعد از آنکه متفرق شدند هر طایفه (اب) و طایفه دیگر (واثر) و طایفه دیگر
 (پانی) گفتند و اشتراکی در حرف و مشابهتی در لفظ یکدیگر ندارند (جواب) اینچنین
 قبل است شاید عمداً تغییر لغت داده باشند مثلاً طایفه کب می گفتند سبب اسباب
 خارج مثل اینکه شخص غربی در میان نشان آمده باشد و آن شخص باب پانی می گفت آن طایفه هم
 اقتدا با آن نموده اند یا اینکه کسی از آنها بملط لفظ پانی بر زبانش گذاشته باشد یا لفظ کب بر
 پانی باشد رفته رفته آن لغت شایع در میان نشان گردیده یا اینکه تغییرات دیگر که بر ذوق
 سلیم ظاهر است (مؤلف گوید) دلیل بر آنکه یکدیگر فقیر دیده ام که ارمنی ها می گویند
 مریضی را می بینند بزبان خودشان میگویند عقبتی غنیه یعنی عاقبت بخیر باشد این
 شکی نیست که لفظ عقبه وقتی را از عرب کسب کرده اند با وجود اینکه زبان ارمنی از غیره
 زبان عربی نیست بلکه از غیره و دیگر است چنانچه ذکر نمودم مع هذا این دو لفظ را از عرب
 شنیده یا ذکر کرده رفته رفته لغت ارمنی شده پس اگر مثلاً طایفه از آن طوایف که اصل
 لغتشان یکی بوده اسباب را پانی گفته باشند و طایفه دیگر و اثر گوید از این قبیل خواهد بود
 (سؤال) دلیل بر اینکه غیر از زبان چینی و تبتی و عبری و عربی و سریانی که مذکور شد البته
 دیگر همه در اصل یکی بوده اند چه چیز است (جواب) بچند دلیل (دلیل اول)
 نزدیکی بودن اکثر کلمات آنها یکدیگر بحسب اشتراک در حرف و این هم منحصر با سایر
 نیست بلکه در افعال هم این معنی دیده می شود چنانچه پیش از این مثال از برای اسم را ذکر
 نمودیم و مثال در فعل نیز بسیار است (مؤلف گوید) مثال از برای فعل را فقیر در
 جدول مسطور سابقه بکلمه ایستاد مذکور داشتیم انتی (دلیل دیگر) اینکه بسیاری
 از زبانها و ضلع افراد و جمع و تکثیر و تأییدشان مثل هم است همچنین اشتقاق کلمات

دائر
 در درین ظاهر
 پانینه در درین میله
 عقبتی غنیه
 مع اول و سکون تانی
 مع ثالث و ادا و آخر
 مع اول و سکون تانی
 مع اول و سکون تانی
 و کسر ثالث و در مع

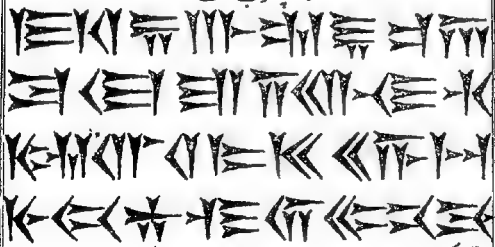
همه زبان که درهم استخته اند و پاره عربی بهم و همچنین زبانهای دیگر یافت میشوند که آنهاست
 و بگذارد این از همه زبانهای ایران تکلم میکنند که مرکب است از فارسی و عربی و یونانی
 است شیرین تر از اکثر زبانها
 این مطالبی که مذکور شد تمام مقدمه بود برای اینکه بدانیم چگونه خطوط معنی را که در کتب
 است دریافت نمودند و خوانند (کنون میگوئیم) که در پسته یکبار و هشتصد و شصت
 هفت سیحی چلیکی که نام آن اسپیکل (SPIEGEL) بود و از اهل
 برلین متقی نگاشت که خطوط سیمی معنی را بخواند و از آن زبان با خبر کرد و از ملک خود حرکت
 کرده به بسیاری از معموره عالم گردش نمود و سیاحتها کرد و چندین کتب معتبره قدیمه را
 بدست آورد و از هر کسی که از زبانهای قدیم اطلاعی داشت اکتساب لغات نمود
 زبان سنسکریته را که از همه زبانها قدیمی تر است نیکو دریافت و بدان تکلم کرد پس از
 آن زبان فارسی و پهلوی را تحصیل نمود و لغات زند و پارتی که از کتبهای زرتشت
 است نیز بی برد و زبان ارمنی و زبان پانشتوراهیم درس خواند با همه بر زبانهای که با
 زبان آریا برادر بودند و اندکی پدر یا همشاخ بودند برای یک تنه درخت همه را خواند
 و قاعده نحو صرف همه را متوجه (آریا زبان) است که خطوط معنی تحت جمشیدیان
 زبان است در شمار اینکه مشغول تحصیل زبانهای مذکوره بود و در ملک یونان و در
 از پوست بدست وی اندک برآنها خطوط معنی رسم کرده و در زیر هر سطر سه نقطه
 پهلوی آنرا ترجمه کرده بودند و آن اوراق بسیار کمند و مندر پس کتبه (اسپیکل) از
 آن اوراق بدو ترجمه که به پهلوی داشته حروف تہجی خط دریافت مینماید و بسیاری
 زبانهای که با زبان آریا همشاخه بودند از مفردات و مرکبات آن آگاهی یافته رفته رفته

همه زبان که درهم استخته اند و پاره عربی بهم و همچنین زبانهای دیگر یافت میشوند که آنهاست
 و بگذارد این از همه زبانهای ایران تکلم میکنند که مرکب است از فارسی و عربی و یونانی
 است شیرین تر از اکثر زبانها
 این مطالبی که مذکور شد تمام مقدمه بود برای اینکه بدانیم چگونه خطوط معنی را که در کتب
 است دریافت نمودند و خوانند (کنون میگوئیم) که در پسته یکبار و هشتصد و شصت
 هفت سیحی چلیکی که نام آن اسپیکل (SPIEGEL) بود و از اهل
 برلین متقی نگاشت که خطوط سیمی معنی را بخواند و از آن زبان با خبر کرد و از ملک خود حرکت
 کرده به بسیاری از معموره عالم گردش نمود و سیاحتها کرد و چندین کتب معتبره قدیمه را
 بدست آورد و از هر کسی که از زبانهای قدیم اطلاعی داشت اکتساب لغات نمود
 زبان سنسکریته را که از همه زبانها قدیمی تر است نیکو دریافت و بدان تکلم کرد پس از
 آن زبان فارسی و پهلوی را تحصیل نمود و لغات زند و پارتی که از کتبهای زرتشت
 است نیز بی برد و زبان ارمنی و زبان پانشتوراهیم درس خواند با همه بر زبانهای که با
 زبان آریا برادر بودند و اندکی پدر یا همشاخ بودند برای یک تنه درخت همه را خواند
 و قاعده نحو صرف همه را متوجه (آریا زبان) است که خطوط معنی تحت جمشیدیان
 زبان است در شمار اینکه مشغول تحصیل زبانهای مذکوره بود و در ملک یونان و در
 از پوست بدست وی اندک برآنها خطوط معنی رسم کرده و در زیر هر سطر سه نقطه
 پهلوی آنرا ترجمه کرده بودند و آن اوراق بسیار کمند و مندر پس کتبه (اسپیکل) از
 آن اوراق بدو ترجمه که به پهلوی داشته حروف تہجی خط دریافت مینماید و بسیاری
 زبانهای که با زبان آریا همشاخه بودند از مفردات و مرکبات آن آگاهی یافته رفته رفته

اسپیکل
 کسر برده بگون بین
 معنی دیار شاه تهماسب
 کسر کاتب تاری و لام سا که
 در آخر
 معنی اول و ثانی است
 و ملک حرم را از ایران
 کسر کاتب تاری و لام سا که
 معنی ششصد و سی و بیست
 آن با صد سیل است
 آریا
 مرده دوده و سکون
 راه مطهر است

در خواندن خطی منبسط گردیده پس بفارس می آید و رجوع بخطوط منقوشه بر اجزاء نماید و خطها
تخت جمشید و غیره را ترجمه نموده بطن خود مراجعت میکند و آن ترجمه ها را در کتابی مذکور
(اوپیکل) در آن کتاب میگوید که خطوط تخت جمشید اگر چه از یکت بادشاه نیست
از سلاطین متعدده است که میانشان زمانها فاصله بوده ولیکن اصل همه آن ^{سنتی} آلا انیکه در
زمان پیرادشاهی فی الجمله تفسیری در آن خطوط پیدا شده و بدیهه بشیوه گردیده و یکیکه
یک رقم از آن بتواند بخواند و در رقم دیگر را نیز میتواند بخواند (مؤلف گوید) مثل خط نسخ و
تعلیق است و در عجمی استی (اوپیکل حکیم) یکی از آن سه شیوه خط را که در رسمش
خوشتر است اختیار کرده در کتابش از آن بیشتر نوشته و حروف بقی آن بدین صورت

و اسلوب است



مؤلف گوید مقصود از ترجمه این خطوط حصول بصیرت ناظرین بود در سپایاق و بیض
بندی آنها اینک در مقام تشریح برآمده بعضی از آنچه را بتعلیم یا فهم مذکور سازم و آن را
میزد امر قوم دارم از جهت تمیز آنها از یکدیگر
تعلیه خطی که گفتیم پیش از این آن را (آریا) مینامید و اندیست حروف است

و غیره
مراد نقش بر پشم و
نقش رجب و شمشاد التی
است که در آنها درین
کتاب بر قوم خوانده
شده
منت حروف است
که هر حرفی مثل است و چند
خط بصورت میخ مثل است
مثل رجا ریخ است و بار
مثل ربه میخ و کد است
بیشتر بعضی کمتر خوانده اند
آن علوم خوانده بود
نه

از قافش سی و یک است (تفصیل این اجمال) میت حرف داشته اند که هر یک از آنها را صوتی است مخصوص و بر که ام را مخفی علیحد و لی بعضی از آن حروف دو رقم و سه رقم بوده و این تعدد دار قافم نه بواسطه تعدد رسم الخط است که با اختیار باشد هر کدام و هر رتسم را که بخواهند بنویسند بلکه بحسب تخته ایست که در تنبیه بعد از این مذکور خواهد شد (تفصیل تعدد دار قافم بعضی از آن حروف عدم تعدد و بعضی این)

الف	یک رقم	ز	بوز	یک رقم
ب	یک رقم	س	سقف	یک رقم
پ	یک رقم	ف		یک رقم
ت	دو رتسم	ک	کلن	دو رتسم
ث	یک رقم	ک	فارسی	یک رقم
ج	دو رتسم	م		سه رتسم
خ	دو رتسم	ن		دو رتسم
د	یک رقم	و		سه رتسم
ر	یک رقم	ی		یک رقم

و چند حرف است که در کلماتشان یافت نمی شود و متعل نیست این است
 (ج) سه نقطه (ح) حلی (ذ) شخذه (ص) (ض) (ط) (ظ) (ع) (غ)
 (ق) (ل) (ش) قرشت در الفاظ ایشان دیده نشد مگر اینکه در کلمات
 که در شهد مادر میمان است کلمه (کوروش) است که حرف آخر آن اشین دانسته اند

این حرف پنجم است
 که چون در کلمات واقع
 شود صدای ت در میان
 بیانی همان ترمیکه میزند بنا
 در قرشت
 کسوتین
 سوزن
 بر وزن خودش

که صورتش مرقوم خواهد شد بنا بر علی بن ابی طالب اگر این حرف را هم در شمار آری تمام حروف خط
سجی بیت و یک حرف خواهد بود و ارتقا می سی دو ○

تثنية علت اینکه بعضی از حروف مذکور را دو شکل یا سه شکل است این است که کم
ایشان این بوده که مثلاً بعضی از حروف که مفتوح استعمال می شد و بیک رقم می نوشتند
و همان حرف بر کاه مضموم بوده بصورتی دیگری نوشتند و نیز همان حرف بر کاه مکسور
واقع می شد و به شکل دیگری مرقوم میداشتند مثلاً میم سه رتم دارد باین طور

(۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳)

یکی میم مفتوح دیگری مضموم و یک مکسور است (سؤال) هرگاه برای حرکات
یسه گانه سه رقم حرف است پس چرا بعضی از حروف تثنیه دو رقم دارد و بعضی یک رقم
از این گذشته برای سکون چه رقم است (جواب) اصطلاحی و قاعده دران
است که اگر کسی بخواهد تفصیل آنها را مرسوم دارد کتابی باید مخصوص چنانچه کتابی در نحو و
صرف این خط با نگرینی دیده ام قریب ده هزار بیت ولیکن اجمالاً گوئیم که بعضی از
حروف که یک رقم دارد آن حرف مثلاً همیشه مفتوح است و دیگر مضموم و مکسور و
نیز که گاهی مخصوص که چون در آن لغت آن حرف را استعمال نمایند بقرینه میفهمند که
در آنجا مضموم است یا مکسور است و همچنین است آنکه دو رقم دارد و دیگر یک
بسا از نزدیک نوشتن حروف بهم یا دور نوشتن حرکت و سکون معلوم میشود و گاهی
بعلامت دیگر بلی بعضی اوقات یک علامتی برای کسره دارند و آن بدین شکل است
(۲۱۴) و این فقط کسره است حرف نینت و یکرا اینکه علامتی قسم دارند
که در آخر کلمات میکند از بدین معنی این مطلب تمام شد و گاه هم برای سکون می آید

حرکات سکون
را دو فتح و ثمة و کسره
میباشد
تثنية

کتاب در نحو
و صرف این زبان
و این خط که ملاحظه شد
الحقیق بعبایت عبارت
داشته اند در زبان
و نوشتن خط قطع نظر از
قلت حروف و مخلفات
شاذ و اعراب نوشتن
این خط هر سطر یکی از این
بیت زمانی بخواهد بچکان
آن عمری ضایع میسرود و
الحمد لله خطوطی که در
شایع است کمال است
و امتیاز دارد
تثنية

بعض از خطوط پهلوی منقوش بر پینک است مثل خطوط در شاه پور کا زرون که
 آنها هم پهلوی است زمانی که آن خطوط پهلوی را دیدم افسوس میداشتم
 از اینکه ترجمه آن خطوط را ندانم مثل افسوسی که مراد خطی معنی بود بعد از اینکه از سفر
 مرودشت مراجعت نمودم و تجدیدی تمام دریافتن خطی معنی مرعی داشتم در سده
 آن برآمدم که از خط پهلوی نیز فی الجمله اصطلاحی بدست آوردم و همچنین از ترجمه آن خطوط
 پهلوی که منقوش بر آن اجاجا است آگاهی حاصل نمایم قصدا را توسط دوستی
 شخصی از اهل یوروپ (میشترنگلین) نام آشنائی بهرسانیده کتابی از آن بدست
 آوردم و چون از خواندن خط پهلوی ربطی داشت در نزد وی قدری از آن خط بهره
 گرفتم و ضمنا هم بخاطر یونانی پی بردم و دست در آئی ترجمه خطوط پهلوی منقوره بر اجاجا مذکور یافته ام
 که انشاء الله تعالی در موقع و موضع خود مرقوم داریم
 متغییه پوشیده نیست که در زمان اردشیر بابکان دلی بعد خط سیمی منعی متروک گردید
 و خط پهلوی رواج یافت و خط پهلوی بر دو قسم است یکی را پهلوی ساسانی
 گویند و دیگری را پهلوی عراقی و بهر دو قسم کتابت و تحکم مینموده اند و در آن زمان
 در ایران خط یونانی رواجی داشه (تفصیل از این اجمال) عدد حروف پهلوی
 ساسانی و پهلوی عراقی بیجده است دلی هر یک بعض از حروف ندارند
 اما خط یونانی عددش بیست و دو حروف است که در آن نیز بعض از حروف نیست
 و این خط یونانی خیلی شبیه بخط انگریزی است و مثل خط انگریزی هم دو قسم خط
 یکی خط بزرگ یکی خط کوچک و ما در جدولی حروف و دو قسم از پهلوی و دو قسم یونانی
 مرقوم میداریم و در هر یک از دو قسم خط پهلوی و خط یونانی هر حرفی که در کتابتان

میشترنگلین
 بکسریم و بگویند
 و کسرنا اشناق و نوا
 در از جمله پاکند و باز
 سرحد کسوره و لام منقوره
 و کاف و نون و م و م و م
 و نون ساکنه در آخر
 و در زمان اردشیر
 یعنی در اوایل سلطنت آن
 در اردشیر بابکان
 خط یونانی برای این است که
 اسپم سلاطین و اسپم شرا
 و اسپم خزانهای نفیس را بخط
 بزرگ می نوشتند و
 دیگر کلمات را بخط کوچک
 چنانچه در کتب یونانی هم همین
 است نسبت بخط خرد
 شد

معنی نیست
که صورت را در او رقم
سازانی از خط هندی
یکی است ولی بجای خود در
کلمات بنیاز از یکدیگر نکرده

قرن پسترسند
از حروف یونانی را که میگویند
و این چون در کلمات واقع
شود صدای او میسند و در
اگر بی هم یک حرف است
که صدای او میسند و او هم
نیز یونانی باشد و مثل آن هم
باشد که در یونانی است
یعنی با شکل رقم که یک آن
شاید است و اما که اکثر
این حروف با حروف انگلیزی
و فارسی شباهت دارند
چون ساق است معلوم شود
که خط انگلیزی را از این خط آتیا

نموده اند
(در خط فانیاد)
که در خط یونانی رقم که یک
از سبب بود آن را که رقم
داشتیم و این شکل است

در بعضی از اجزاء در بین
کلمات دیده شده که رقم
کوچک سین باین شکل است

معلوم است که باین رقم
می نوشتند اند

یافت نمی شود و پسترسینیت از جدول ترک شده تا معلوم کرد و این است آن جدول

خط یونانی			خط هندی		
رقم سیم	نامهای حروف	رقم عا	نامهای حروف	رقم بر	رقم کو
۱	لا	۱	لا	A	α
۲	ب ابجد	۲	ب	B	β
۳	پ سه نقطه	۳	پ	Γ	γ
۴	ت قرشت	۴	ت	Δ	δ
۵	ث سه نقطه	۵	ث	Ε	ε
۶	ج سه نقطه	۶	ج	Ζ	ζ
۷	د ابجد	۷	د	Θ	θ
۸	ر قرشت	۸	ر	Ι	ι
۹	ز هوز	۹	ز	Κ	κ
۱۰	س معقص	۱۰	س	Λ	λ
۱۱	ش قرشت	۱۱	ش	Μ	μ
۱۲	ک کلن	۱۲	ک	Ν	ν
۱۳	ن فارسی	۱۳	ن	Ξ	ξ
۱۴	ل	۱۴	ل	Ο	ο
۱۵	م	۱۵	م	Π	π
۱۶	ن	۱۶	ن	Ρ	ρ
۱۷	و	۱۷	و	Σ	σ
۱۸	ی	۱۸	ی	Τ	τ
۱۹	ه	۱۹	ه	Υ	υ
۲۰	ی	۲۰	ی	Φ	φ

(E)

این علامت که برای کسر
است از افتافات در خط
اکثری هم علامت کسر
عرفی است پس شکل
صورت
منه
پهلوی

فتح لام که عنوانی است
بسیار است معال کرده اند
از جمله مردوسی منته موده
در پهلوی برین رفت کاوس
در بعضی از کتب و معلوم
که پهلوان شهر اصفهان
و نهاده بود و در حدیث
آنها در قدیم شهر می نشستند
و جای دیگر را شهر می نشستند
و نهان اهل اصحاب وری
و نهاده در آن زمان پهلوی
می نامیده اند و در نسخ دیگر
یافتیم که سابقا زبان اهل بلخ
و بخارا پهلوی بوده و زبان
اهل هند و وری و غیره
دری اندک علم

پوشیده نباشد که در خط پهلوی پاسانی علامتی بجهت کسر دارند باین شکل (د)
و این علامت شبیه است بر او پهلوی عراقی و در خط پهلوی عراقی نیز علامتی بر او
کسر دارند باین شکل (ر) و این علامت شباهت دارد بر او هزاران ولی بجای
خود از قرینه می فهمد که آیا راء است یا کسر اما در خط یونانی علامتی دارند از
ضمه در خط بزرگ باین شکل (o) و در خط کوچک باین شکل (o) و علامتی
دارند برای کسر در خط بزرگ باین صورت (E) و در خط کوچک باین صورت
(ε) نیز پوشیده نماند که در بعضی از کتب که حروف تخیلی قدیم را جمع نموده
و مرسوم داشته اند از جمله خط یونانی است و آنچه مرسوم نموده اند هیچ شباهتی با
که ما در این جا نمی گردیم ندارد و همانا بخمال خود چسبیری نوشته اند و گویا بر صدق
اجار در اکنه متدونه است که آن خطوط منقوش بر آن است
تسلیمه موجب نماند که وضع نوشتن خطی که پس با تمام مرسوم آید همچنین خط یونانی که
مرسوم گردید از طرف یسار است بهمت یسین شروع در نوشتن که می نموده اند از طریق
دست چپ بوده تا برسد بطرف دست راست مثل خط اکریزی و فرانسه که چنین
اخط پهلوی چنین نموده بلکه مثل خط عربی و فارسی خود مان از طرف راست بهمت
چپ مرسوم را می نوشته اند

تعلیه پهلوی فتح لام منسوب است به پهلوی که معنی شهر باشد پس آنچه شهر است
تکلم میگرداند آن را پهلوی و پهلوانی و شهری نیز نامیده اند و زبانی که در روستا
و کوچهستان و دره تکلم نموده اند آن را دری میخوانند و اندر آن که دری منسوب بدو
است مثل لکک دری

در اینجا
معمولاً گفته است

از این قبیل
که بسیار است
مثل اینکه شخصی مسجدی
یا عمارتی ساخته پس از سالها
غراب شده و دیگری آن را
عمارت کرده و بلکه و منسوخ
تغییر داده اما مردم آن مسجد
یا عمارت را با اسم شخص
اول بخوانند
در همه شهرها
از این قبیل
بسیار
است

مطلب دیگر است که ذکر آن واجب و لازم است اگر چه اظهارش از
نیایم که مردمان بخرد و اشخاص بی اطلاع و خبردهند تیر ملائم سازند و بطبع نظر
و بان کشایند ولی اهل تاریخ و خبر را البته صدق این مطلب ظاهر خواهد بود
(این است آن مطلب) که سراسر اعمالاتی که در تحت جمشید است و خلی جمشید
ندارد و از بناهای وی نیست و صورتی که مرتبه بر احجار آن بنیان است هیچکدام
جمشید نخواهد بود کاشف این معنی خطوطی است که در آن اماکن نوشته شده
هر عمارتی که پادشاهی ساخته تا مشفقش بر سنگی است که آن سنگ در آن
عمارت نصب است که انشاء الله بعد از این در جای خود یعنی در ذکر هر عمارتی بیان
هر پسرای ذیل آن ترجمه خطوط آنجا را مرقوم میداریم و حقیقت مطلب این است که
زمان جمشید تا کنون تبار و زار و پیر از سال است بقای عمارت در این از منتهی مطاوعه
با وجود اسبک بن باران و اوقات یکرخنی مشکل است هر چند کمال استحکام اهرام داشته باشند
علاوه بر این که بعضی از اهل تاریخ نوشته اند که طوفان فوج علیه السلام در زمان جمشید بود
با تجمه دلیل موجب همان است که گفتیم هر پادشاهی که در آنجا بنیادی نهاده نام خود را منقور
بر سنگ نموده بلی مدخلیتی که آنجا را با جمشید است این است که جمشید در مودت
را بجز و شهری بنا کرده و در همین مسئله که مشهور تحت جمشید است نیز عمارات عالیه ساخته
و در آن جلوس نموده بطوری که نوشته اند و لیکن پس از جمشید آن بناها منهدم شده
و از میان رفته و بعد با دیگر سلاطین در آن مکان عمارت بنا نهاده اند که الآن آثار آنها باقی است
و چون آن که اولاً با اسم جمشید خوانده میشده اکنون هم بنام او مشهور است و از این قبیل بسیار است
تنبیه پیش از این گفتیم که در تحت جمشید هر پادشاهی که بانی عمارتی بوده نام خود را بر

نکاشته مثل (داریوس) و (زرگزرس) و غیره با این فقیر مؤلف پس از آنکه ترجمه
خطوط منقوشه بر آجار تخت جمشید را از کتاب اسبیکل حکیم و غیر آن دریا فتم نام آن
از برایم مجبول مانده همچنین اسم بعض از طوایف را که در آن کتاب و جز آن نوشته بودند
نا معلوم بودند اینست که داریوس کیست و زرگزرس که ام چندی در این خیال بودم ترجمه
بعض از کتب تواریخ نمودم از جمله تاریخ التواریخ که در آن نامی از آن سلاطین برده
کرد و نفرداریوش نام که بجای سین مملکه شین میجر است و آنها را فراروای بابل است
از آن هم مجبول با معلوم نکشت و مشکل حاصل نکردید تا از غایات یزدانی و اتفاقات
آسانی شخصی از ابالی و روش در شیراز بسپاحت آمده در غیر منگی شهر در باغی مسکن کرد
چند روزی توقف نمود از بعضی استماع رفت که علم تاریخ سلاطین قدیمه را نیکو میداند
و بعض کتب معتبره در این علم را همراه دارد فقیر بدست آویزی بای مجزشش نهاد
طرح الفتی بیان آورده گفتش بر امیر نموده از آنجمله کتابی یافتیم بخند روشی که از زبان
پهلوی دیونانی و غیره ترجمه کرده بودند و اساسی سلاطین عجم را که در زمان خودشان نام
داشته اند و یونانی چه نام و به پهلوی و غیره چه نام همه را نوشته بودند ترجمه آنها
مکتس شدیم معلوم مترون با جابت گردید و مقصود حاصل آمد در اینجا بقدری که بعد
این ضرورت دارد و بیان نمایم
شاه در کتاب مکر از جمله سلاطینی که نام برده و اساسی آنها را بهر چه در این از منته شرت
بیان کرده بود با تاریخ جلوس ایشان اینچنانکه گردید ایتیم بعد از این ترجمه خطوط یخنی و پهلوی که در
عمارت تخت جمشید و غیره است را فایده بخشید و مشکلمای حاصل سازد و در تاریخ جلوس آنها چنانچه
و مغایرتی با تاریخ اهل ایران باشد العمد علیهم الله اعلم ما بار صدق کذب آنها دلیل نیست این است

روشن
سبب دست بر سر
سلطنتی در دنیا است و آن
مشکل به محضت بزرگی از
ارواست در جام مسکون
که وقتی که در دستهای مغرب
رو بسته نهراست مسکون
شرق او قریب نصیب
خواب بود انتی و آن جهت
شمالی بخارج تنالی و از طرف
شرق بکرهای او رال از
طرف جنوب بمراسود داد
عرب میلاد عثمانیه محمد
است

کاف نامی از الف میم
ساکنه و داء و حاء و کسره و واء
حلقی ساکنه و زاء و یاء و کسره و واء
در آخر از موصوف است
و استسا
کسره و داء و سکون و واء و حاء و یاء
معه و د و ق و ت و ث و ج و د و ح و ط و یاء
سکون و یاء و کسره و واء و حاء و یاء
و الف و حاء و یاء
در یوس
در آخر پسین مصلح بود
و در و ش است
و در و ش
فتح زار میم و سکون و واء
و کاف و پاری ساکنه و زار
معه کسره و سکون و یاء
و آنرا از پسین مصلح است
و این سفند یا عذر از سفند
پسین است
و استسا
از یک سر سز
فتح و الف و سکون و واء و حاء
و ق و ت و ث و ج و د و ح و ط و یاء
ساکنه و یاء و سکون و واء و حاء و یاء
مفتوحه و یاء و سکون و واء و حاء و یاء
معه کسره و یاء و سکون و واء و حاء و یاء
ساکنه و یاء و سکون و واء و حاء و یاء

کوشش کخیر و است پیر کا میز کجی و یوس
و زبان یونانی کوشش را سیر و س میگفتند اند
سلطنتش را از تاریخی که بر سنگ نقش شده
استخراج نموده اند پانصد و پنجاه و سه سال
قبل از میلاد مسیح علیه السلام بود مدت
اوسی پال بوده است
کا میز کیکاوس است پسر کخیر و زبان یونانی
کا میسین می نامیده اند و این کیکاوشانی است
و غیر از کیکاوس دیگر کخیر و است این را بعضی
می خوانند و سلطنت می بنا بر استخراجی که از تاریخ
منقوش بر سنگ شده پانصد و بیست و سه سال
قبل از مسیح بوده و هفت سال شاهی کرده
و یستسا کشتا سب است و او را بزبان
یونانی می نامند و پستان سب گویند ظهورش را و حدود
تاریخ کا میز مذکور دانسته اند
داریوس داراست و آنرا دارایی می گویند
سلطنتش بنا بر استخراج از تاریخ منقوش بر
پانصد و بیست و یک سال قبل از میلاد بود
و سی و شش سال پادشاهی نموده

زرگرش اسفند یا راست و آن سپردار است
جلو پیش چارصد و هشتاد و پنج سال قبل از
میلاد بنا بر استخراج مذکور شاهی او پیش
از یک سر سز دوم است که از تاریخ
نیز خوانند جلوس پس می چارصد و شصت و پنج
سال قبل از میلاد و مدت سلطنتش چهل سال
داریوس دوم دارای دوم است جلوس
آن چارصد و بیست و پنج سال قبل از تاریخ
و سلطنت می پست و یک سال
از یک سر سز دوم اردشیر دوم است جلوس
وی چارصد و چهار سال قبل از میلاد بود
پادشاهی او چهل و سه سال
از یک سر سز سیم اردشیر سیم است و او را
بهو کا میز می گفتند جلوسش سیصد و شصت
یک سال قبل از مسیح و پادشاهی پست و پنج سال
داریوس سیم دارای سیم است و او را
گویند جلوسش سیصد و سی و شش سال
از میلاد بوده و مدت سلطنتش شش سال و این
داراست که مغلوب اسکندر رومی شد

و استسا
کسره و داء و سکون و واء و حاء و یاء
معه و د و ق و ت و ث و ج و د و ح و ط و یاء
سکون و یاء و کسره و واء و حاء و یاء
و الف و حاء و یاء
در یوس
در آخر پسین مصلح بود
و در و ش است
و در و ش
فتح زار میم و سکون و واء
و کاف و پاری ساکنه و زار
معه کسره و سکون و یاء
و آنرا از پسین مصلح است
و این سفند یا عذر از سفند
پسین است
و استسا
از یک سر سز
فتح و الف و سکون و واء و حاء
و ق و ت و ث و ج و د و ح و ط و یاء
ساکنه و یاء و سکون و واء و حاء و یاء
مفتوحه و یاء و سکون و واء و حاء و یاء
معه کسره و یاء و سکون و واء و حاء و یاء
ساکنه و یاء و سکون و واء و حاء و یاء

الکسندر اسکندر است و این لفظ بزبان
 نیست زیرا که لام در آن است و لام در زبان
 آریا یافت نمی شود چنانکه پیش از این گفته شد
 بهر حال این اسکندر را از روم بایران رسانید
 و دارای پستیم را قلع و قمع نموده و استخر را
 زده و استیلا می روی در مملکت ایران رسید
 سی سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام بود
 و دو اژده سپال متغلا سلطنت نموده و
 از وقت مرگ اسکندر تا ظهور اردشیر یکسان
 از پانصد سال متجاوز طول کشید که در آن
 سلطنت میکردند و اردشیر با یکسان تقریباً
 دو سست سال بعد از مسیح سلطنت داشت
 و پادشاه هیش از سی سال کمتر بوده
 از ستر زمی است که پسر شاپور باشد و
 این نسبت را از خطوط منقوشه بر آجر شاپور
 که زرون دریافته اند که بخط پهلوی است
 خوانی گویند به است که بعضی او را از خرمین
 (تا اینجا نقل از کتاب روسی است)

سپهره را شاهی که قیام در تواریخ و سپهر نژادین معنی واضح و لایح خواهد بود که چه اختلافات
 کلی در روایات و تاریخهای عالم واقع است با شخص معروفی را موقوفی از اهل
 مشرق زمین بنویسد و دیگری از اهل مغرب زمین همچنین مثلاً پادشاهی را
 پسر زید میداند و دیگری پسر عمرو همچنین در تاریخ بعضی نسبت شخص بزرگوار اقبال
 داده در تاریخ دیگر نسب همان را بطایفه دیگر رسانده و همیشه این اختلافات
 در عالم بوده مثلاً در اکثر تواریخ نوشته اند که اسفندیار شاهی پسر گشتاسب است بعضی
 مورخین او را پسر دارا میدانند همچنین است و در بسیاری وی را پسر بهمن گفته اند و بعضی
 دیگر پسر گشتاسب و اکثر از آن گفته اند که دارای این اختلافات است نزد این فقیر موجود
 و حاضر است که بطبع هم رسیده و قشای این اختلافات آنچه بظرف سیر سیکه
 سهو کاتب است و دیگر نسیان و سهو موقوف و دیگر تغییر و تبدیل را سپاسا ببرد و در

الکسندر
 فتح اول رمانی در این
 رسا و سست
 باقی ساکن
 فتح اول و گسریم
 و سکون دوم و چهارم
 و این باید عزیز از زمی پسر
 پلاش و پسر برام باشد
 فتح قشای
 بفتح خا و سجه است
 نه

ایام و کثرت استعمال مثلا شخصی دو اسپم داشته در یک زبان باید و زبان بیشتر
 شرح احوال آن دو اسپم بیشتر را علحه علحه نموده اند با وجود اینکه مسامی آن اسپم یکی
 و بالعکس گاه شده که چند نفر بوده اند که اشتراک در اسم داشته اند یا اینکه یک
 طبقه را با اسمی میخوانده اند شخص موزن همه را یک سنی انگاشته و برای همه یکسان
 انصاف بیچسب را بر بانی قاطع نیست بر اینکه فلان پادشاه که از سلطنتش قریب یکصد
 پسر فلان سلطان است یا فلان سلطان از تاجیه فلان پادشاه همچنین بر آن بعد م
 نخواهد بود اگر چنانچه مدار بر آن بر نقل است که می بینم دو نفر مورخ که بر دو محل اعتماد
 ضد یکدیگر نقل اند باجمعا این اختلافات سبب وحشت و دهرشت شخص عاقل نباشد
 زیرا که اختلاف در کلام خدا و کلمات الهی عظیم السلام نیست که باعث اختلاف
 در دین کسی شود و در صفت قرآن است که خدای تعالی فرموده و لولا کان من غیر الله
 لوجدنا فیة اختلافا کثیرا بهر حال میخوانیم بگوئیم که اعتماد بر خطوط منقوشه بر اجار البتة بیشتر
 تا آنچه در اوراق و دفاتر است زیرا که خطوط بر سنگ همان است که در عهد حبس
 خط نقر گردیده و تغییر و تبدیل پذیرفته است برخلاف آنچه که در کتب ثبت است
 (در کتاب درر الیقین مسطور است) خطوطی که از سوابق ایام در مشهورات اجا
 و در الواح اقطار مانده همه خوانده شده اسلوب خط و میزان صرف و نحو
 و بیان آن بدست آمده و اگر قاموسی محیط شمل بر جهل پناه هزار لغت معمول آن
 زمان بدست نداریم کتابچه محتوی بر سه چهار هزار لغت داریم مرکب از عبارات
 چند که همان تولید صرفه نگارده و تشکیل معانی بسانی داده است از دانشمندان
 بجائی توانیم برود و از آن زبانهای متروک چیزی از روی صحت می توان فهمید

در کتاب
 در الیقین
 تاریخ بنی الاسکان
 از مصنفات حبس
 جلالت اعتماد
 محمد حسن خان وزیر
 انطباعات
 و دارالترجمه
 تهر

(نیز در کتاب مذکور مسطور آمده) که از مقورات مصر و بابل و عراق عرب ایران السنه
 االی ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این کتابیات از مزایای عصر زمان است انتی
 غرض فقیر مؤلف این است که چنانچه بعد از این در این کتاب نامی از پادشاهی برده شود
 و نسبت وی بی پدری داده آید که خلاف آنچه در بعض تواریخ است باشد و بان لطف بخشاید
 و بهره کوئی ننماید زیرا که ما از خود بگفته ایم بلکه نقل از اشخاصی است که آنها اخذ خطوط
 منقوشه را حیا نموده اند که در عبارات و آثار قدیمه موجود است و اشعاری که جلال الدین
 سیوطی در آخر کتاب البجیه المرفئیه کویده مقالات تاریخیکو مناسب و درخور است و آن این است

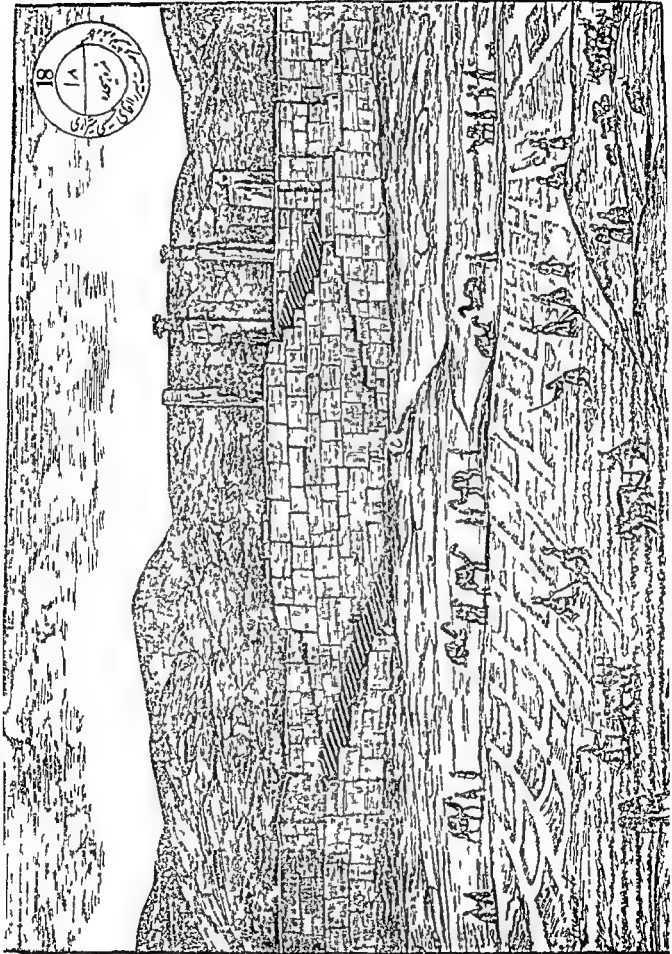
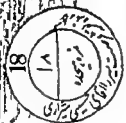
یا سید طالع هذا الذی لا تقدحنا منیه أو کلمته و روض الذین اذا شکیل فلیس بالثائن شین له	فان لطفام الذی و الجبر و لطفیات الطحیر یبدؤ و بالایحار لا تبدر فقد آتی النصف فی الغضیر
--	---

شبهه را قوی نموده کوئیم بسامقالات مورخین و مترجمین خطوط اجمار سیچکدام در
 الامر صحت نداشته و مطابق واقع نباشد در امثال عرب آمده است که
 ان الذی داسی فی الافاق تهرس
 مسلمیه در اول این فصل که مشتمل بر تنبیاتی چند بود مذکور داشتیم که مطالب مسطور
 در آن را پس از مراجعت از سفر مردشت و غیره ملحق باین کتاب ساختیم
 اکنون رجوع نمائیم بذكر آنچه که در چین مسافرت نگاشته ایم بآلله التوفیق علیه السلام
 چون نقشه جلگه و عرصه گاه تخت جشید نموده آمد در مقام تفصیل برائیم و گوئیم که
 و سده های جلو بقدره ذری ارتفاع دارند که مذکور شد یعنی از آنجا که در نقشه آید

یا سید طالع
 طالع محل مراست
 خطاه و عین آن چنانکه
 گشته اند کسره داده میشود
 حکمت ضرورت بیسی
 زرک و آبی من قدر و فکر
 کس در این کتابی که برتری دارد
 رشتن مرده اید و حاسرا
 بی تمام و کس و کمال
 حریف را بیک راه طالب پیش
 آن را غا هر پیر
 قهر بیم
 بی روش و پاکیزگی
 دس راهکار و شکل ظاهر
 شود و سادرت با کارکن
 و مسکر مشو
 شجر جام
 یعنی پس نیست سبب
 عیب کننده عیبی از برای
 این کتاب پس تحقیق کرد
 است شخص اضافی
 دینا با منی اگر که
 عیب کننده باشد
 آنضاف بشود
 آن است
 آن آید و بی
 بی بر سر تنیکه بیا و برای
 عطیه در عالم ازده عام کند
 و سکو بعضی است با منی
 شش این مثل این است
 که مردی نماید این است
 میگفت حدای این بجهت نام
 نراست با ماده شخصی بود
 گشت شاید نه باشد
 آنرا و زاده و کشت چنین
 مقصود نیست

علامت (زع) (آذرع) دیگر که مستطابجر است و در این سده ها سنگهای بسیار بزرگ
بر روی هم گذارده سده بسته اند و گفتیم که هر سنگی مقدار دو ذرع بیشتر و کمتر از حیث عرض
و طول است و در سمت جلو تخت که در جنوب غربی است پلکان عظیم است
که بالا میروند (وضع پله ها از این قرار است) دور پسته پله در دو جا ساخته اند که از
هر کدام بخوابند بالا روند یک رسته در طرف دست راست و یک رسته
در طرف دست چپ پائین دور پسته پله ها که بنشین میرسد نزد یک پله بهم
که چون شخص خواهد بالا رود و غیر است از هر طرف که قصد بالا کند میتواند عرض هر
از این پله ها یک پا یک است و ارتفاع هر کدام یک کوه و صد پله ها هر طرفی قریب
به شصت پله است و در انتهای این دور پسته پله ها که در دو طرف واقع شده اند دو
فضای سطح می باشد و از آن دو فضا باز از هر دو طرف دور پسته پله دیگر است که از
نیز شروع میشود و رفتن بالا و این پله های ثانی بر ضد پله های اول می چید عرض و ارتفاع این
پله ها نیز مثل پله های اول است اما در عدد کمترند یعنی هر رسته قریب به پنجاه پله است
و این پله های ثانی و پله های اول بسبب کوتاهی ارتفاع بطور است که شخص چون
صعود کند محتاج باینکه زانو را خم نماید نیست بلکه از پائین بالا و از بالا پائین میتواند
رفت و آمد کند و سوار هم سهولت بالا می رود و پائین می آید و پله های مذکور تمام
از سنگ سیاه است وضعی آنها را تراشیده اند که هفت رسته پله ها
رسته بعضی جا ها ده پله از یک پا چ رسنگ است و صورت پله ها اگر چه در نقشه
گذاشته نموده شد ولی بحیث وضوح باز نقشه که درست وضع پله ها نمایش داشته
باشد بزرگتر کشیدم و در ورقه به نمره بیچده (۱۸)

هر یک از این که
میگویند مراد از این
عرض است که قدم زن
میگذارد و بالا میروند
در اوجش و یک پله
مینیت
صعود
بعضی اول بالا
رفت است



چون از پله های مذکوره تحت بالا میروند میرسند بآن میدانگاه و دو که وسیع که چندین
 قصر و ایوان بر روی آن است (این مطلب مخفی نماید) که عمارات عرصه گنج
 جمشید بنام یک پادشاه و کار بخیر نیست فقیر وقتی در یکی از کتب تاریخ انگلیسی دیدم
 بود که بنیاد کیان و اشکانیان و پشاسانیان در آنجا عمارت ساخته اند است
 و فقیر هم که آن بنا را دیدم یقین در این مطلب نمودم سلاطین متعدد آن سران را
 ساخته اند از وضع لباس صورتی که منقوش بر احوار است این معنی برای خبرت
 منکشف و مبرهن است با جمله بروی آن عرصه نزدیک به پله های طرف دست
 یکمارت که آن دروازه و دالان بوده (تفصیل این است) چهار پایه عظیم
 در چهار موضع گذارده اند و چهار مجسمه حیوان عظیم بجبهه و عجیب شکل بر آن چهار پایه
 کرده اند و بر پشت آن حیوان نیز سنگها نهاده اند با ارتفاع نه ذرع و طول هر پایه که آن
 حیوانات بر آنها نصب است شش ذرع و دو کمره است و عرض هر کدام یک ذرع
 نیم تمام از سنگ سیاه و چنان سنگها بر روی یکدیگر نصب است که با دقت نظر دارند
 آنها را میتوان یافت و در میان سنگها بجای ملاط سرب کار کرده اند (و اما فاصله چهار مجسمه
 چون آن چهار مجسمه مذکوره چهار پایه دالان بوده و شکل دالان مربع مستطیل است فاصله
 میان هر دو پایه که در عرض آن بنیان واقع شده چهار ذرع است و فاصله میان هر دو پایه
 که در طول واقع است بیست و سه ذرع و بقدر هفت ذرع دور تر از هر یک
 از آن چهار مجسمه چهار پستون بوده که اکنون دو ستون از آنها بر پا است و دو ستون
 دیگر بر زمین افتاده و ارتفاع آن پستونها سیزده ذرع است که خود مساحت نمود
 و قطر هر یک چهار ذرع است از سنگ سفید تراشیده اند و بر بالای ستونها

کتاب
 طبقه دوم از سلاطین
 عم اندیش بقدر که کتاب
 و کمره و کمره و کمره
 و کمره و کمره و کمره
 و کمره و کمره و کمره

اشکانیان
 طبقه دوم از سلاطین
 شش شک پسر و از اول
 و شاهر و اول و پسر و اول
 و پسر و پسر و اول

ساسانیان
 چهارم از سلاطین
 شش از شیر و کاکان و غیره
 که در کتب تاریخ مسطور

مردن از
 میش از این مردم
 کلی است که با آن
 حشمت یا سنگ را
 کسند و برهم

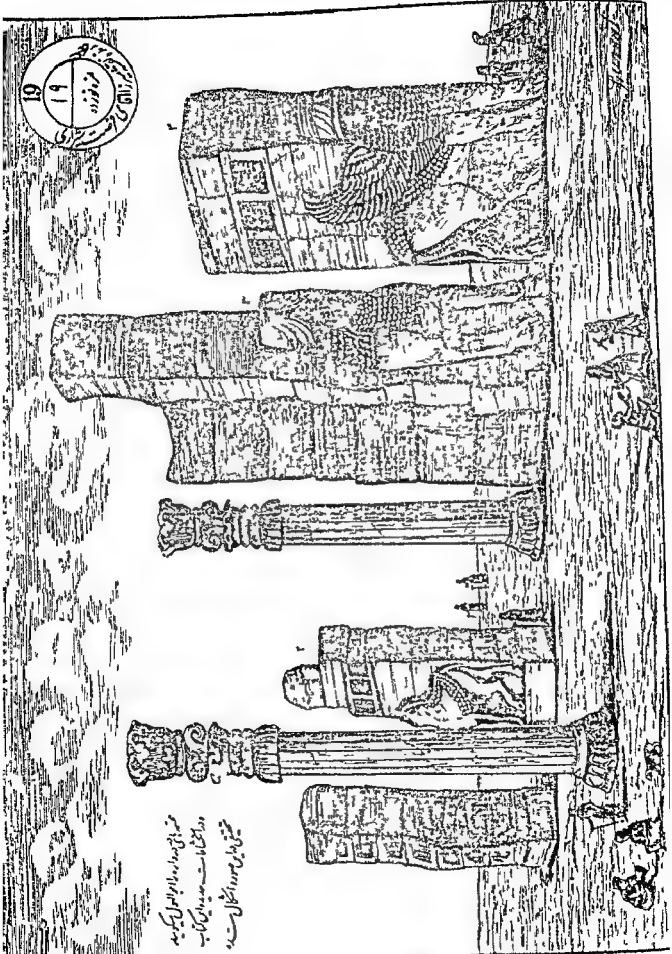
کبریا و مکنون
سین و کمر و کمر
بیا و خطی زده و کمر
و با اعتدال و آخر با خط
نقاشان شاخ و برگ است
که یکشنبه و پنجشنبه
بیشتر این شکل



مغش
بسیکون حرف اول
که سین و کمر است
و کمر و زدن و کاف تا
و سین و کمر و ساکن
و این که گفتیم بسیکون حرف
اول و زبان اکثری بود
فرانسوی ابتدا ساکن می
دش کلمات عربی که ابتدا
ساکن محال است در
اکثری محال نیست
و فقیر میستوانم
چنین فقط کنم

اشکالی را که
بیدارش مردم را
ترسیدم حاصل
کرده

بشکل کل و برک و بطور اسلیمی جاری نموده اند بسیار خوب و تماشا دیده ستونها از پائین
تا بالا ترک ترک است (اما تفصیل آن حیوانات مجسمه) و حیوان اندک چهار محبت
انها بهمت و الا ان است و سر آنها و بطرف پروان دروازه و دو حیوان دیگر نیزین
اما آن دو حیوان که قریب به پله تخت بستند هر یک بر روی دود دست بسیار ظریف
قائم اند و تنه آنها مانند کاذب است و دومی از عقب دارند و سر آنها را با یکدیگر
ولی یال در پشت کردن آنها باقی است اما آن دو حیوان دیگر که دور از پله اند
تنه آنها نیز چون تنه کاه است ولی مثل مرغ پروازند و صورتشان چون صورت انسان
بارش و کلاه بر سر آنهاست خیلی بیهیئت است و بالای سر هر یک از آن چهار
حیوان سه لوح از سنگ است که روی هر یک بیت سطر خطی معنی نوشته اند و
به شیوه خط نوشته شده و ما نمیدانیم که این اشکال غریبه و عجیبه برای چه است و گمانه از
چه چیز است دیده ام بعضی از اهل یورپ این شکل حیوانات در تخت جمشید را
(SPHINX) که ترجمه آن بربی اوانهول است و گویند آنها وجود خارجی
ندارند فقط از برای تماشا ساخته اند مثل اینکه در این زمان اکثر دیده میشود که زیر تخت
سلاطین صورت شیر و بر میازند که تاشان و شوکت سلطان را نمایند و هم
اسباب تماشائی باشد همچنین بر بالای سر درگاه عمارات عالیه دیده میشود
که صور عجیبه مثل صورت میمنه که وجودش در خارج نیست یا اینکه بر بالای سر در
کرانه ها صورت دیو و غیره را نقش نمایند پس آن حیوانات شاید از این
قبیل باشند العلم عند الله تبارک و تعالی با کمال نقشه هر چهار پایه را با
ستون که بر پاست در ورقه برداشتم نمبره نوزده (۱۹)



معماری و بناهای ایران
در این کتاب
مجموعه‌ای از تصاویر است.

فصل در بیان مش از این وعده نمودیم که هر عمارتی را که پادشاهی ساخته و نامش منقوش بر
سنگی باشد که در آن عمارت نصب بود پس از ذکر آن عمارت بذیل آن ترجمه
خطوط آنجا را مرقوم داریم و مخفی نیست که پیش از این در نقشه مره تا نژده (ع) کلی
از حروف تبعی گذارده ایم یا بصریحانامی نوشته ایم برای اینکه در هر عمارتی که خطی باشد
و ترجمه آن خط را بنمایم اشاره کنیم که این مطلب در فلان عمارتست که در نقشه مره
فلان علامت را دارد یا فلان نام بر آن نوشته شده است یک میکویم که بالای
سراچهار حیوان که ذکرش گذشت و شکل آنها در نقشه مره و در نقشه نژده (ع) در آن
نقشه شده الواحی است که خطوطی بر آنها نقش است و مطالب نقشه آن الواح بدین کیفیت

ترجمه خطوط بالای پسر حیوانات در وازه

خدای بزرگست اوردن و این ولایات که نشی میشود با سکان و مردمان هنرمند
من گشتاسب عطا فرموده و مرا با آنها حاکم نموده منم گشتاسب پادشاه بزرگ و
شاهنشاه و شاه ولایات دور و شاه ولایات معمر و بزرگ که پیش از این متعلق بود
به ارا پسر مخنیب میکوید گشتاسب پادشاه بزرگ که از قدرت اوردن و این در وازه
جست مملکت خود ساخته ام و بسیار بسیار خوب و مرغوب ساخته ام و این فارس و
نزدیک عمارت پدر من هم عمارتی ساخته و بنا کرده ام خوش منظری بنا نموده ام
و این همه از قدرت اوردن و این است میکوید گشتاسب پادشاه اوردن و این
من و ولایات من و ولایات پدر من را ببزرگاید و اوردن و این را نگاهدارد
چون از وازه مذکور و این حیوانات مجسمه میکند در طرف دست راست
تحت زمینی است بدون عمارت و در وسط آن حوضی است از یک پارچه سنگ

نقشه مره شماره ده
نقشه است که طریق
میدرسه عرصه تحت
ساحت شده و عرض
طولش معلوم گردیده و
اول نقشه از نقشه ای
تحت مجسمه است

مخنیب
سکان که از این است
که ساسانی شجری
معد است

مخنیب
تنگین این عمارت را در
سکان پیش از این مدکور
و استقیم ماضی
است

باین معنی که در آنجا قطعه آنکوه بوده همان را حوض قرار داده اند طولش پنج ذرع و پنج کوه و
عرضش چهار ذرع و نیم و عمق چست دانی ندارد و مادر نقشه موزه شانزده (ع) آنجا که
حوض است صریحا اسم آنرا نوشته ایم از قرآن معلوم میشود که آن زمین فضائی بود
و اطراف آن حوض باغچه ها و میثاید نیز غرس اشجار و ریاحین نموده بوده اند از این
فضای بی عمارت که گذشته ایوان و سرانی بسیار بزرگ و وسیع است آن عمارت
مشهور بچهل ستونست که از اچهل منار نیز میگویند اکنون سیزده ستون از آنها بجا
باقی نیست و بعضی از اهل تاریخ ایران این ایوان را نسبت میدهند بهای بیت
بنی و گویند وی ساخته است و بعضی هم نوشته اند که چهارین عمارت سنگ
داشته و الا از بناهای دیگر سلاطین است (مؤلف گوید) از ترجمه خطوط انجاء
میشود که این عمارت را هابساننداده است بهر حال وضع عمارت چنین است
که متبای بسیار بزرگی بسته اند چون دامنه اش در زیر خاک است و همچنین بعضی جاها
بالای متبایی را از میان برده اند که تا مگر بعضی از صورتها که بر آن منقوش است بجا
و بالاته ندارند از ارتفاع متبایی معلوم نیست و در یکطرف آن متبایی چهار رسته پله
دور رسته در سمت راست و دور رسته طرف دست چپ باین معنی که از پله های
طرف دست راست که بخوابند بالا روند و بمشرق و پشت بمغرب بیایند گرد و از
پله های سمت دست چپ که بخوابند بالا روند بعکس (اما از ارتفاع پله ها) آن پله ها
مثل پله های پائین تخت جمشید ارتفاعش کم است که میتوان سوار به سولت بالا رفت
و پائین بیاید و در بدنه آن متبایی صورتهای بسیار بر سنگ نقش نموده اند که بیانش خواهد
آمد (تا طول آن بدنه) از بهشت و ذرع متجاوز است از پله های متبایی مذکوره که بالا

و قریب باین
سی سال پادشاهی کرد
در ایران پس در آب
خود را که در دارا باشد
نمود و این بقول مورخین ایران
است و چهار چای آنرا
و چهار از کوه نیز

چنانند

بهم

بقول اهل تاریخ ایران
اسفندیار است و او را در
دست میبگفتند اند چون که او
دستهایش دراز بوده
و بعضی گویند از آن جهت
دراز دستش کردند که در
در اجرای حکم بیاید
بسیار داشته
آنها علم

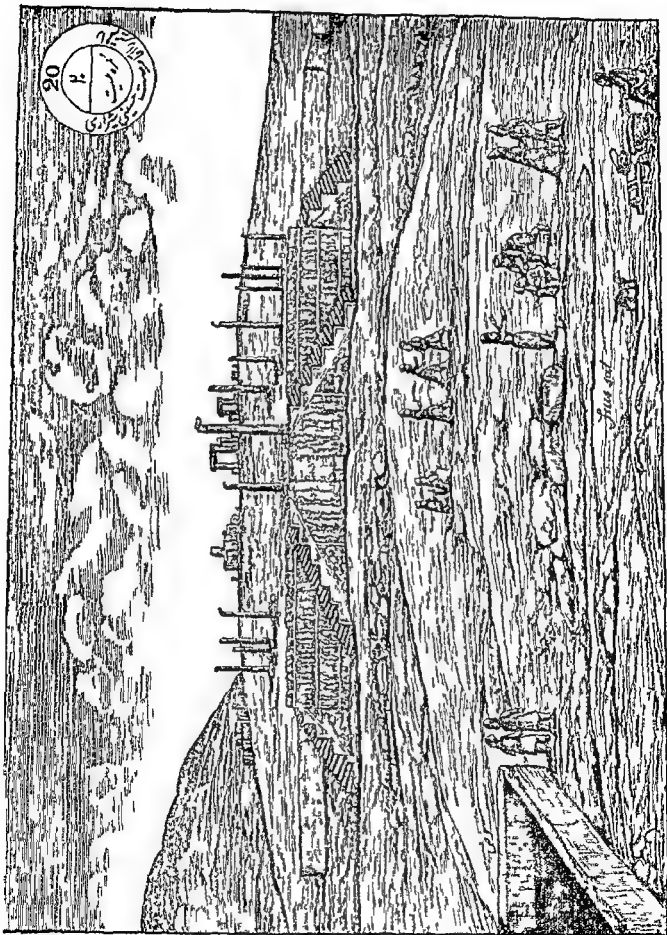
قطعه زمین سطحی است که بر روی آن ستونهای مذکوره است و اکنون سیزده ستون پاست
و ستونهای دیگر افتاده ولی ساق آنها هنوز باقیست عجایب ستونهای سنگ عسل از جاری
نصب آنها حیران میشود بعضی از آنها را که بر پاست مساحت نمودم تجار از زنده
ذرع است و قطر هر یک پنج ذرع اما قطر ساق و برج آنها هفت ذرع میشود و بر سر ستونها
صورت حیوانات مجسمه مختلفه بوده مثل اسب و شتر و کاه و غیر ذلک و آن حیوانات
دو سری بوده اند یعنی یکپارچه سنگ را از دو طرف دو کله حیوان مجسمه بایستند که
پاها را تیره کرده اند ساخته بر سر آن ستونها قرار داده اند بعضی از آنها بر سر بعضی ستونها
باقیست و بعضی بر زمین افتاده و ستونهای مذکوره هر یک از سه پارچه سنگت چنان
بر روی هم نصب نموده اند که در آنها معلوم نیست که اینک بواسطه جنبش زمین از
این مطلب شده و در اصل خود آن عمارت چهل ستون بوده که مذکور شد ولی قریب
عمارت ستونهای دیگر نیز بوده است (اما تفصیل صورتهائی که در بدنه ستونهای)
کفتم که در آن بدنه صورتهای از هر قبیل نقش نموده اند بعضی از آن صورتها صورتهای
است یا تیر و ترکش و گمان بعضی نقطه نیز دارند بعضی لباسشان بلند بایستند و
و بعضی بالباس کوتاه بعضی فقط سپری از پهلوی خود آویخته اند و بعضی در دست
حراب دارند مثل مطرقة و بعضی بهره و دست چندین نیزه را مجتمعاً گرفته همچنین صورتهای
و صنعت و دایقین را نیز نقش نموده اند بعضی افساراسبی را بدست گرفته و آورده
مثل اینکه را ایضاً باشد بعضی دیگر مهار شتری را میکشد و بعضی الاغ و بعضی گاو را
بعضی ترازو بدوش میکشد و از عقبش شخص دیگر سنگت ترازو بر روی و دو دست گرفته
مثل اینکه بخوابند چیزی را بکشد و صورت کاسکه نیز در آنجا متقوس است که آن

تیرکش
بر روی سرکش می
تیردان است و آن
محفت تیرکش است
مطرقة
کسر اول اسم است
که در فرس خایک سنگت
و سکون چهارم نام دارد
که چکش معروف است
دایقین
جمع دیتان است
و دیتان عرب و هکان
و آن مرکب است از دوه
که یعنی قریب است و گمان
که کله نیست است یعنی
کسی که صاحب و فرار دایق
دو باشد
را یعنی
چاکت سوار و کس ساز
تعلیم دهد و رایش از زمین
است یعنی اجوف
دایمی

سایست من
یکی از جمله کتبی عظیم
است و آن لباس و پستان
ملک و حکمرانان و عورت
و منقبطه ساختن و نظایر
و از آن کشور است

عقیق
کبره حوت دوم در پشت
یعنی پاشنه پاست و هم از
بنی پشت سر و پیر خیز
استمال می شود

بد و اسب بسته اند و میکشند و بعضی را در دست ظریفست که گویا تخم چغری آورده اند
و بعضی را بر روی دست جابه و لباس است که گویا جابه دار است یا اینکه خیاط است
که لباس دوخته و آورده و نیز صورتی است که گویا فراش یا میر غضب باشد که دست
شخصی را گرفته و آورده و آن شخص آغوش از آمدن دارد مثل اینکه خلایق کرده باشد
میخواهند او را بقصاص برسانند و صورت های مکرر که مثل یکدیگرند بسیارست
انجاست باجمه اوضاع سلطنتی را توسط آن نقوش بنموده اند و سیاست من را نیز نشان
داده اند و در انتهای پله های مذکوره جایی ب شکل شلخت واقع شده و در آنجا صورت سیست
که بر کف کلادی بسته که میخاها را تراش کنند و در عقب سر آن شیر و گاو چند شاخه کل بابرک
ساخته اند و در فاصله هر از چند صورت از آن صورت مذکوره شبیه درخت سر نقش
نموده اند تا فاصله باشد میان هر صنفی از اصناف اشخاص مذکوره و در آن
بدنه متبای مذکوره دو لوح بسیار بزرگ از سنگست که در یکی خطوطی نقش نموده اند و در لوح دیگر
خطی نقش شده ولی آن اصناف و همواره نموده اند از برای نوشتن و نقش نمودن خط گویا
فرستی یا نقد لفظی خط نموده است و پیش از این گفتیم که در بدنه آن متبای از برای
مکرر مانند هم ساخته اند خاصه صورت های اشخاصی که سپاهی اند همه بر حسب کلاه
و لباس مانند یکدیگرند لهذا ما بعد از این در ورقه علوه آن اشکال را بعضی و بعضی بزرگ
خواهیم کشید و بجای خود آن ورقه را در این کتاب قرار میدهم و آن پله با دو صورتها
در خط مذکوره در نقشه شانزدهم (۱۶) انجاست که علامت (ش) است
اکنون نقشه آن متبای که چهل ستون روی آن بوده با نمایش از آن پله با و قطعه از حوض
مذکور را در ورقه بر دواشتم بنمره میست (۲۰)



فصل قبل از این مذکور شد که در بدنه متابی عمارت چهل ستون و دو لوح است که
دیرکی از آن دو لوح خطوطی منقوش است و آن بخط معنی نوشته شده که ترجمه آن است

ترجمه خط جلوه متابی عمارت چهل ستون

خدای بزرگ اور مزدایان زمین و آسمان را از برای مردمان خلق کرده است و او به
کتابت پادشاهی داده است در یک تن واحد حکمرانی ولایت داده من استم کتابت
پادشاه بزرگ شاه شاهان و شاه ولایات بسیار معزور و پادشاه ولایتهای بزرگ که
که مال دار پدر من بوده که او پسر خنیشیا است میگوید کتابت پادشاه بزرگ
که از عنایت اور مزدمن این عمارت را ساخته امی اور مزدمن و جمعیت مرا حفظ
کن و نگاه دار است

چون از عمارت چهل ستون میگذریم در طرف جنوب چهل ستون نیز متابی و دیگر
است اینجا عمارتی است تمام از سنگ سیاه عوام الناس اینجا را آئینه خانه میگویند
از بس این عمارت سنگهای صاف و براق است تا کسی نبیند باور ندارد که چه
قدر آن اعمار روشن و درخشانست پس از قرون بسیار عجب است که سنگهای
براقی بماند مخصوص کپه در آن است که با آئینه از آفرق نمیتوان گذارد بدین
صورت شخص در آن مرئی است و این عمارت در نقشه شانزدهم (ع) اینجا
که نوشته ایم (داربوس) با بجملا این قصر و سراب روی متابی واقع شده که چهل فرخ
طول متابی دسی فرخ عرض بافت تقریباً در سمت جنوب متابی از دو سمت دور
پله ساخته اند که شخص مختصر است از هر کدام خواهد بالا رود و هر رسته پست پله دارد
و هر پله یک فرخ و نیم کشاکی و عرض هر پله یک چار یک و ارتفاع هر یک یک کره

تشیکیل معنی آن در متن
کتابت پادشاهی است
که معنی خدا است و تبارکی
این اسم ذات است
مثل الله در علی

کتابت پادشاهی
در تاریخ عمان پس از هر
دانش پادشاه و در اینجا که
گوید پدر من دارا است کتابت
عمان خط رفته باشد یا
ایک نام دیگر پادشاه دارا
بود یا آنچه نام دیگر دارا
پادشاه بوده و هم محفل
است که این کتابت
حیر از آن است که پسر
پادشاه پادشاه است
میدانم احد تعالی
میدانم احد تعالی
میدانم احد تعالی
میدانم احد تعالی

عین از این مکرر گفته شد
که بعضی کیان است و ایکه
میگوید پسر خنیشیا نیست
خود را با این نگه داده یعنی
از نژاد و نسب کیان

سلطان ابراهیم

یکی از جمله مفت پسران
شاه بن میرا میرتور بود
که در سنه بیست و هفتم
بجای مفت فارس مستقر شد
و مدتی در بهرات پایتخت
داشت خلعت را بر تن
ی نوشته بعضی از خط
در شهر از اجارای
وفات سلطان ابراهیم
در سنه دویست و شصت
هجری بوده است

بعضی می گویند که
را در فتح نون و سین را
جانی از عمارت را کردند
که بصورت قرناس ساخته
باشند و قرناس یعنی
تافت و کمران درخت
نی که در تنی شش را کردند
و چون در مرتفع گاه
مثل دانه که در تن
همه افسوس کردند

مضارب
جمع مضارب است بحرا
که محل زدن و برپا کردن است
پس مضارب خیم یعنی
نکته های زدن خیمه است

اشفاق
این لفظ ترکی است
شاید سطر باشد و
مذات که اهل بی راه
قرشت که مقدم است

یا عکس

از این به این سواده می توان بالا رفت و پائین آمد مثل پله های سابق الذاکر و در بندگی
که به بعضی بخت صورتها نقش کرده اند با قسام مختلفه ولی اکثر آنها پیش همین خود را
بسته اند و وضع حجاری این عمارت غیر از وضع سایر عمارات تخت است
و چند لوح در فاصله صورتها نصب است که بر آنها بخط معنی مطالبی نقش شده و گویند
که این عمارت را در اواسطه فقیر و قبی در کتاب جغرافی انگلیسی دیده ام مذکور داشته بود
که این عمارتی که سلطان ابراهیم میرشاه بن میرتور چغیزی بیا داشته در آن نوشته اند
عمارته را اربابا کرده اند و این عمارت چهار گوشه است جدارهای آن همه از
شک سیاه و از هر طرفی دری بزرگ دارد که داخل عمارت میشوند و این عمارت نقدا
بی سقف است ولی سقف داشته و در هر چهار طرف آبنوی در جلو بوده و اطرافهای
تور تویر در اطراف آن است و آن چهار دری که ختم در چهار سمت عمارت بر دری
پنج درج و نیم ارتفاع دارد و از سه پارچه سنگ است یعنی دو اسطوانه بر پا داشته اند و بالای
آنها یکپارچه سنگ دیکه که مقررش کاری است نهاده اند و در آبنوی که در سمت
جنوب عمارت واقع شده یک پارچه سنگ بسیار بزرگ بلند می که کعب است بر پا
و خطوطی بر آن سنگ در چند سطر بخط معنی نقش نموده اند و وزیر آن خطوط سلطان
ابراهیم میرشاه بن در سنه بیست و هفتم پیش هجری که آنجا آمد فرمود چند سطر از نقش که در آن
بسیار شوال سه ست و عشرين و ثمانه آیات حضرت آیات بندگان حضرت
پناه پادشاه جهان اعدل خوانین ایران و توران معین الحق و السلطه و الدنیا و الدین
ابوالفتح ابراهیم سلطان خلد الله ملکه و سلطنته این محل رفیع و مکان رفیع را مضارب خیم
دولت و مراکز اعلام سلطنت گردانید که در آنجا بندهکان علی الاطلاق کمال الدین

این عمارت
در سنه
هجری
ساخته شد

خفی اقدعنه که از زندگان درگاه است بکتابت این حروف شرف استقامت یافت

غرض نقشی است که زمانه	که هستی را می بینم بقایه
که صاحب دلی روزی بر حمت	کنند در حق درویشان عایه
آن الاکابر انجیل از اولی	کنند و اکثر زنا بختین و نابخوا

مولف گوید نیز برای عزیت اعتبار بعضی از سلاطین در اینجا بیاورد کار چیره نوشته اند

از جمله دوران عمارت برشکی نوشته است	لا یمیر المؤمنین علی بن ابی طالب
این الملوک التي کانت مسطه	حتی تعالی بکاسپس الموت سابقا
که برین مذاین فی الافاق قدیمیت	انست غرابا و دان الموت اقلها

عزیزه علی ابن سلطان خلیل ابن سلطان حسن بنه تبع و تین و تافاته است

همچنین امیر عضد الدوله دیلی در اینجا نام خود را برشکی نقش و تاریم بنی نوشته (خلاصه)

فقیر در کتابی دیگر که فرانسوی بود و ترجمی از ابراهیم ترجمه نموده دیدم نوشته بود در تخت جمشید

عمارتی است که دارا ساخته دوران عمارت بخلی معنی نوشته بدیواری که این عمارت را

دارا ساخته ولی تمام نکرده پسرش زرکمرس تمام نموده و سلطان ابراهیم پسرش پسر

امیر تیمور در اینجا چیزی بنفاری نوشته و تاریمش عربی است بهشت و پست

شش سال بعد از هجرت محمد پسر خودش آن را نوشته انتی معلوم می شود که مورخ

کتاب فرانسوی خطی معنی و غیره را قیوانسته بخواند و وقتی در یکی از کتابهای تاریخ

فارسی که نامش را بحال بدین ندارم دیدم نوشته بود که اسکندر روی در آن شکی که

تخت جمشید را آتش زد جلوس پیش در همین عمارت دارا بوده و بساط و عشرت و نشاط

و اسباب عیش و انبساط در اینجا گسترده داشته و آخر متی او را بر این دست که

این الاکابر
یعنی کاتبان و خزانان کمرش
دل سخت ساجد کمرش
کتابهای باقی نمانده آن کتبها
در دوشان هم باقی نمانده باین
شعرا و ادیبان و شش است
در قصیده است که بعض
آن را بجهت داشته ام

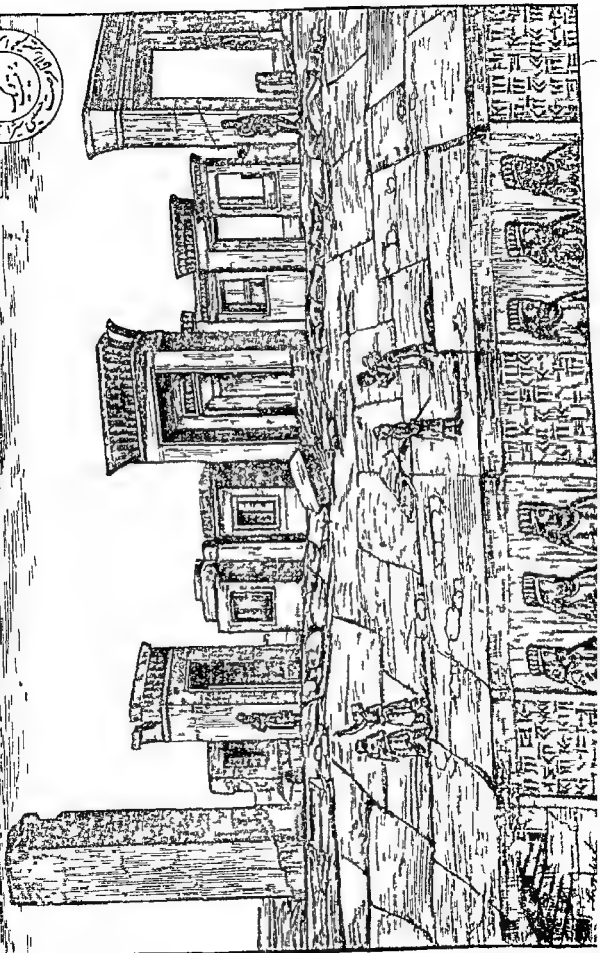
این الملوک انج
یعنی کاتبان و خزانان
که بودند با تسلط و قدرت
تا آنکه خدا را بکام
مرکز ساقی آن جام
کم سن و جوان
یعنی چوب ساز و شاعر و اطراف
جوان که قیاد شده است و
کرده خراب و در میان
شد مرکز الملک را داشته

علی بن سلطان خلیل
از حکامان اقی و توبلوی اند
سلطان حسن مشهور و محسن
در عراق و فارس و کرمان
و غیر ذلک حکمرانی داشته
سلطان خلیل پسرش پسر
حکمرانی کرده و کشته شده و
طایفه کندی از نسل خاندان
حکمرانی آنها قتل از نظر خفته
بوده و علی در کمر یکی از پسرهای
سلطان خلیل مذکور است
که عبورش با ستر افتاده

کعبه زنی آن عمارت و سایر عمارات را فرمود آتش زند که در این مطلب را بعد از این در
 این کتاب مرقوم خواهیم نمود (اما تفصیل صورت های که در این عمارت منقوش بر سنگ است)
 در عمارت دارا بدو طرف اسطوانه هر دوی صورتی نقش نموده اند روی یک اسطوانه
 پادشاهی است باریش بلند و با پس فراخ یک دست عصا دارد و بدست دیگرش دست
 کالی است و نفر نوکر از عقب سر پادشاه میروند بدست کی حترمی است که بالای سر
 پادشاه گرفته و بدست نوکر دیگر چیزی است مثل اسباب کس پر اینند و بدست
 دیگرش دستمالی است و بر اسطوانه که مقابل اسطوانه مذکوره است نیز همین صورت را
 بعینه نقش نموده اند و این درگاه در سمت جنوب عمارت است و در درگاه دیگر
 شخصی است شاهزاده مانند باریش کوتاه و نیزه بلند که بدست گرفته و در عقب سر
 نیز نوکری است که آتم نیزه در دست دارد و در درگاهی دیگر صورت پادشاهی
 که جانوری را شکم پاره میکند که تفصیل آنرا بعد از این بجای خود مرقوم خواهیم داشت
 و در درگاهی دیگر صورت پادشاهی است که با شیر جنگ میکند با تفصیل که
 یک دست بگردن شیری در آورده و آن شیر را از زمین بلند نموده و شیر سر خود را
 بر گردانیده است که گویا می خواهد از دست پادشاه خویش را ربائی دهد و آن شاه
 با دست دیگر ضرب کرده میخوابد شیر بزند با جمله صورت های دیگر با اشکال مختلفه در آن
 عمارت و سرانمقدور بر احمجار است و مانقشه آن اشکال را در ورقه که سابقا وعده
 نمودیم که بعد از این در آن اشکال متفرقه را بکشیم و در این کتاب قرار دهیم البته خواهیم
 کشید چنانچه مختصر بیاید اکنون نقشه ایوان دارا را با قطعه از آن سنگ با
 که خطوط بر آن نقش است و آن سنگ کعبه مذکوره بر داشتیم بفره میت و یک (۲۱)

اسباب کس این
 است که در اکثر جای
 تخت میشد و غیره صورت
 آنرا کشیده اند که بالای سر
 پادشاه آن گرفته اند و عوام
 از مردم در این الت بپایانند
 و جز با کشته بعضی گویند این
 و آن است که با آن عصا
 نوب میبایند بالای سر پادشاه
 گرفته اند اما راه بایک باز است
 پیشه بهیم و غیر ذلک است
 بهر بافته و نوشته اند که
 حقیقت حال جان است که کشیم
 الت بر این کس است این
 الت قریب باز منتهی یافت
 شده و آنرا از موسی دم اسباب
 می ساخته اند یعنی موسی را هم
 می بافته اند بطوری که از آن
 باقی می ریشد بوده و شانه
 و شانه میشد پس آن در
 در دست چنان قرار میدادند
 و در دست گرفته حرکت دادند
 کس و غیره را می پرانیده اند

پادشاه که در دست
 پادشاه است گویا میخوابد
 یعنی از آن در سنگ ایوان فرود
 رفتنی دیگر که در
 دست دارد
 مثل بجز است



فصل باز بر حسب وعدہ ترجمہ آن خطوط منقوشہ بر اعمار عمارت دارا در نقشہ آن

نمودہ آمد و گذشت مرقوم میداریم

ترجمہ خطوط مستنی ملخی کہ در عمارت دارا هست

اور مزد خداوند بزرگ پشمال است از تمام خدا بزرگ تراست و بداریوس پادشاه
داده است و سلطنت باو بخشیده است و از مهربانی اور مزد و اریو پس را پادشاه
کرده است و اریوس میکوید این ولایت فارس کہ اور مزد من داده است قشک
و اسب بسیار دارد و آدمهای خوب و معمور است و بهیئت خیلی دارد از مهربانی
اور مزد من کہ دارا پادشاه پستم از پنج دشمن ترس ندارم و دارا پادشاه میکوید اور
من کمک بکند و حمایت بفرماید بر آنها تا یک گناہ دارندہ خانوادہ من بپسند و اور مزد
حفظ فرماید این ولایت را از لشکر و تنگنالی و دروغگوئی و کذب و دشمن در این ولایت
بیاید و نہ تنگنالی و نہ دروغگوئی این مهربانی را من از اور مزد التماس و درخواست

می نمایم کہ عطا بفرماید اننتی

ترجمہ خطوطی دیگر کہ نیز در عمارت مذکور است

من پستم و اریو پس پادشاه بزرگ و شاهنشاه و پادشاه ولایات کہ بشمار سی و آید
تسابق کیان و اریوس پادشاه میکوید از مهربانی اور مزد و این ولایات هست کہ
لشکر پارسی نگاه داشته ام کہ از من ترسند و بهیئت من باج و پیشکش آورند
بابل عربستان مصر ارمنستان یونان بلخ بلخارستان بختیاری بند
خراسان و غیر اینها و دارا پادشاه میکوید چون بہ پنداری من از پنج دشمن منسخر
این لشکر پارسی حفظ و نگاهداری میکنند و قتی کہ لشکر پارسی حفظ داشته باشد خوشتر

نکات

پیشانی
و در عهد دهم
دشاه لانی و دین
کونی را کوری بزرگ
آمد تا که اهل ایران را بنام خود
سلطان میدادند و حاکم
قدری و خورشید گرم
شوم کہ چه تنگنالی
باست و دروغگوئی
باز را و این تنگنالی
که از آن دروغگوئی
سار معاصی کہ موجب
سحق است است انتم
ادعای الهی
الاست انشاء
این ولایات
ستارها شهر را و دیوار
است کہ دروغگوئی
ارباب و دروغگوئی
و معصود و
ذکات

و شادمانی تمامت زمانی خواهد برتر دارند اور مزد با تمام پس با برسد

ترجمه خطوط لوح دیگر در عمارت دارا

خدا می بزرگ اور مزد که این دنیا را آفریده است و آسمان و زمین آفریده است و آدم
آفریده است و آسایش برای مردم آفریده است من بهتم زرگزس پادشاه بزرگ
و شاهنشاه و پادشاه این ولایت که بسیار جمعیت در آنست و پادشاه و در تران این
ولایت پسر پادشاه دارا زرگزس پادشاه میگوید از مهربانی اور مزد این قصر که
تمامت رانشان میدهد ساخته ام و در ایران هم بسیار جاهای دیگر خوب هست که من
ساخته ام و پدرم ساخته است این جوهر کار که خوب بیناید از مهربانی اور مزد است
که ساخته ایم زرگزس پادشاه میگوید اور مزد و مرا دولت مرا حفظ کند و اگر مدتی نمانم
و اگر پدرم ساخته است انتی

مؤلف گوید معلوم می شود از ترجمه فوق که آن عمارت را اول دارا ساخته چون تمام بود
پسرش زرگزس تمام کرده و عمارت بر آن افزوده چنانکه در ترجمه کتاب فرانسوی مذکور
بود و پیش از این گفته آمده و الله اعلم

دیگر از جمله عمارات تخت جمشید عمارتی است که روی متهابی دیگر بوده باندک فاصله از
عمارته دارد که مذکور شد و در آن متهابی سرائی خنجر و به و منهدم است بلکه دیوار
و ارکانش متلاشی شده و در آن متهابی چند صورت است که پوست
بر سر کشیده و با دو دست و دو پوست دست شیر را گرفته اند مثل این است که
شکار شیر کرده باشند و به پیشگاه پادشاه آمده پوست آن رانشان میدهند و تصور
دیگر بر شکل دیگر نیز هست نقشه آن صورتهار را با نیزه نقشه آتیه که ختم اشکال متفرقه

نیز پیش از این
پیش از این
این گفته شده
و گفته شده
تمام
وقت رانشان میدهد
مردمش اشکال و صورت
گزین عمارت ساخته اند
و اصناف و انواع
مردم را کشیده
اند
از آن
بکسر اول و در آن مجسمه
در آن مجسمه بار زده در
نقش چادر و شکار این
نیز جابه آمده است این
و در آن عمارت و دیوار
از آن که نیند زمر که منزه
شکل و عمارت و دیوار
است و اینکه در آن خواه
مردم هزاره مشهور است
علاقت است
منه

در آنست خواهیم با بجله آن عمارت مخروبه در نقشه شان زده (ع) انجاست که کلان شیر
نوشته شده و در آن خرابه نیز لوحی است که بخطی سخی جزیری نوشته اند
فصل پس از مراجعت از سفر از جمله ترجمه ای که بدست آمد مطالب لوح در آن مرقب
ترجمه خطوطی که در لوح خرابه مذکوره است
خدای بزرگ است اور مرزو از یک سر سبز پادشاه میگوید که داریوس پدر من از
مرحمت اور مرزو عمارت را خیلی شکست ساخته است و فرمایش داده صورت
کنند اما خط ننوشته بعد من فرمایش کردم که این خطر را اینجا بنویسند و اور مرزو
را حفظ کند و سلطنت مرا و کار مرا انتی
ترجمه لوحی دیگر که در آن حوالی نصب است
من هستم از یک سر سبز پادشاه پسر اردشیر دارا پادشاه پسر دارا اردشیر پادشاه
پسر اردشیر گتاسب پادشاه پسر گتاسب دارا پادشاه پسر دارا از طایفه اشکانیان
انسی (مؤلف کوید) در یکی از کتب تاریخ انگریزی دیده ام که این از یک سر سبز که کوچکتر
بود و از ترجمه فوق در تقدیم و تاخیر آن کلمات استنباط میکرد که هر یک از آنها با هم
استمال می شده هم لقب
دیگر آثار عمارات بسیار در عرصه کاو تحت جمید است که آنها در سمت جنوب آن
عرصه است و آن عمارات نیز شباهتی تام به عمارت مشهور باقیه خانه که منسوب
میباشد مذکور شد داشته اند ولی خیلی خراب و منهدم و در هم شکسته اند که قابل دیدن
نقشه نیستند و در آنها نیز صورتهای بسیار است اکثر آنها بعینه صورتهای مذکوره
بلی بعضی با بصورت شخصی است که شاخ بره را گرفته و از امیرانش انیکه پیشکش

کلان شیر
که سمارت نهاد و بنده
خصوصی ندارد و فقط برای
تعیین علامت در آن
است و از یک گروه افتاده
لفظ شیر بنا به دست ام
اردشیر است
مخفی
مش از این در عمارت
مرقوم شده که این
جنگلی بنویخته اند
انیکه لقمه
می شود که کلان است مذکور
هم لقب استعمال میشود و هم
اسم برای این است که کار
سر سبز پسر دارا است
التحقیق چنانکه در لوح سابق
گفت داریوس که دارا
باشد در سن است پس
اردشیر باید لقب باشد
که معنی شیر خفاش است
چنین در فقره دوم دارا
اردشیر باید که دارا
لقب باشد و اردشیر
اسم چنانکه آخری
لفظ دارا در کتب
لقب قرار دادن
بعد است زیرا که
و دیده نشده و گمان
دار که لقب استعمال
شده باشند و اگر
ترجمه که در او
سوی شده باشد
باشد

آورده باشد و در جانی دیگر صورت غلام بچه ایست که در دست خطی دپسته دارد و در دو
 نقشه این صورتها را در ورقه معهود و خواهم کشید و این عمارات مخدوم که صورتها
 مذکوره در آن است در نقشه شانزده (۱۶) انجاست که علامت (ط) نهادند
 و دیگر از جمله عمارات در تحت جمشید عمارت صدستون است و این از جمله عمارات
 معتبره انجاست بوده میتوان گفت که بنا بر آن از تمام بناهای انجاست معظم تر و غریب تر است و
 این آثار در سمت شمال شرقی عرصه گاه تخت جمشید است و این عمارت در نقشه
 شانزده (۱۶) انجاست که نوشته ایم (صدستون) و در این عمارت خطی دیده
 شد و وضع آن عمارت مربع است هر یک از عرض و طولش قریب هشتاد و پنج
 و در فضای آن ایوان یکصدستون بوده همه از پستکهای سیاه بسیار صاف و براق
 و تمام آنها بر زمین افتاده و پایه آنها بر زمین نصب است و مرتباً استوارند که میتوان
 آنها را از راه دور و از راه پال قبل از این ساق پستونها در زیر خاک مخفی بوده و مرتباً
 شاهزاده معتدالدوله فرما میزد و از باب شاه انجاست فرمود تا خاک را از روی ساق
 بردارند و آنها را نمایش دادند با جمله سقف آن عمارت از میان رفته و بی سقف
 است و در چهار سمت ایوان و دور داشته سمت شرقی و غربی آن در بایش کوچه که
 ولی و در ب سمت جنوبی و شمالی بسیار کشاده و وسیع است و در هر یک از دو
 در ب شرقی و غربی صورت پادشاهی است که با حیوان عجیبی جنب میکند این صورت
 جنبک پادشاه با حیوان مثل همان صورتی است که ذکرش را در عمارت دارافنودیم که
 گفتیم پادشاهی شکم حیوانی را پاره میکند (تفصیل شکل آن حیوان) جانوری است
 میب و معدوم الخلقه که وجود خارجی ندارد و کوشهای آن بزرگ یک شاخ در پیشانی

نقش
 نقش پستون و طاق
 و لام طاقی است و در
 اگر از نس و این و غیره
 بی سازند و معرکت

دوازده سال
 قبل بین و زمان حکومت
 و حکمرانی آن مرحوم در
 فارس

معدوم الخلقه
 که وجود خارجی نیست
 ندارد و مثل عقاب که عقاب
 آن را پس میخوانند
 که کاهی حیوان بدان
 شکل دیده نشده ولی
 خداوند قادر بر خلق هر
 نوع از حیوانات است
 پس که حیوانی که او را
 مذکور شد در جدول
 و در آن جدول و عصر

بوده است
 نقاشی
 اعظم
 شده

آن است و ستایش چون دست شیر و پایش چون پای عقاب چرخال دارد و
 آن حیوان ذو جنابین است یعنی برکتش آن مانند طایر پر است و گفشتن غشی
 میشود و بی مانند دم عقرب پادشاهی بادستی شاخ آن را گرفته و بادستی خنجر حکم آن
 فرو برده و این مثال در اکثر ازعارات تحت حبشید نقش شده است که را آنافرقی
 که دارد و بعضی جاها سر آن حیوان چون سر شیر است و بعضی جاها سرش مانند سگ و
 است و بال ندارد و بعضی جاها سری بس چون سر مرغ دارد و آنادر جانی که سرش
 چون سر مرغ است بجای شاخ در پیشانی کامل دارد و بجای دم عقربی بر پای مثل و بنا
 مرغ تهر حال منیتوان نمید که این چه صورت است و این چه حکایت که اینک ابل
 یور و پ این اشکال را بنفکس نامند که پیش از این مسطور داشتیم و این هم
 بزبان یونانی مثالوجیا نامند و گویند آنها را فقط تماشا ساخته اند و این مطلب نیز مرقوم گردید
 وقتی از اوقات بنماط و دارم که بعضی از اهل ذوق و حکمت و عرفان میگفتند این صورت
 برنخ عقاب بکسر عین است یا برنخ نفس نمید شوم است چنین نموده که آن نفس را
 باید این طور کشت که من میکشم و بعضی دیگر از مورخین در کتابش که بطبع هم رسیده نوشته
 است آن حیوان بکل رب النوع است و آن رب النوعی که حکما قائل هستند همین
 است انتی شخص عالم با خبر بر آیه ملقت میشود که این حرف صاحب آن کتاب
 خیلی خفیف است زیرا که میکوید صورت رب النوع است مطلق و کفر نیکوید
 رب چه نوعی از انواع است و شبس بجه چیز است بقول حکما هر نوعی از انواع
 عالم را ربی است مثلاً انسان را رب النوعی است و شیر را رب النوعی گوشتدار
 رب النوعی پشه را رب النوعی هر نوع درخت را رب النوعی و بکذا و آنهایی

عقاب
 باضم مرغ شکاری
 معروف است
 جناح
 بنوع اولی مرغ است
 و جنابین نشین آن
 است

شاخ
 بنوع سیم و تار و قش
 و الف و لام دوادیم
 کسوره و یا حلقی است
 در آخر است

عقاب
 با کسر روی کردن
 و ذاب و منجه
 نودن

سخت
 از کلام سبک
 خفیف و پهنی منزه
 است

در طایفه اشرفه نفس
و مشایخ در شرح قائل
افلاطون می باشد کتاب
مسطور مکرر دیده

مجمع قاهر است
اینکه عقول را تو اهر بریند
از جهت این است که
غالب و قاهر بر مادونا
خود را در بر و تصرفند

اعلیین
فتح حرف تسم که لام باشد
جمع اعلی است و لام الفعل که
داد است حذف شده و این
یا جمعی است

متخالفه
یعنی ابرار
یعنی

ادین
فتح حرف تسم جمع آمده
است لام الفعل آن
حذف شده

یعنی
فیض رساننده
یعنی

عقلیت
یعنی پسبیت و معلولیت
یعنی پسبیت یا دانه را در آخر کتاب
گفته اند افاده مصدر رب
میکنند و در معنی علت نیز گفته اند
گفته اند علت

که قائل بآر باب انواع اند آنها را مثل افلاطونی نیز خوانند از جمله صدر المتالین شیرازی
شیرازی قدس سره در کتاب اشرفه و غیر آن در این مطلب پانی افشاده و اسرار می بنود و در
وجود آر باب انواع و حکایه اشراقیین همچنین اند اما مشایخ قائل باین مطلب نیستند
خلاصه در صورتی که قائل بآر باب انواع باشیم آن حیوان مذکور رب چه نوعی از انواع
است و آنکی که نوشته صورت رب النوع است چنانکه رب فلان نوع است که مطلق فکر کرد
(کلامی در رب النوع از قول حکما و غیر آنها)

بدانکه حکمای اشراقیین عقول را که جوهر مجرد غیر محتاج به ماده و بدن اند بر دو قسم
فسمی را تو اهر طولیه بباراة اخری عقول مترتبه و تو اهر اعلیین گویند و فسمی را تو اهر
ارضیه و بباراة اخری عقول متخالفه و تو اهر ادین نامند

قسم ثانی را صا در از قسم اول میدانند و معنی ترتب در عقول آنست که نور قاهر است
که اقرب بنور نور است که عقل اول باشد مفیض و علت نور ثانی و نور ثانی مفیض و
علت نور ثالث است و بکذا تا حاصل شود عدد و معنی از تو اهر و عقول پس باین اینها
تقدم و تاخر است بعلتیت معلولیت که علت مقدم و معلول مؤخر است

و معنی تخا فوا آنست که تقدم و تاخری در میان عقول نباشد و این عقول
علل اند برای اجسام و افعالی متقه در این عالم از آنهاست و این عقول را اصحاب
طلسمات و آر باب انواع گویند و آنها را نیز مثل افلاطونیه نامند و جهت اینکه آنها
مثل گویند این است که امثالند از برای مادون خود و مثالات و آیات اند از
برای با فو خود (بیان این مجمل) آنکه از برای هر نوعی که مسمودی در این عالم اجسام
دارد فردی است عقلانی در عالم عقل که مجرد و موجود است و ران عالم صیرج عبارت

صدر المتألهین است در سمر اول از کتاب اسفار میگوید ان کیون لکل نوع من الانواع البسیطة الفلکیة والنفسیة و مرکباتها التیاتیة والجمیاتیة عقل واحد مجرد عن المادۃ و یعیین حتی ذلک النوع و هو صاحب ذلک النوع و زبده گویند و نور و زوال از برای اوست و او تفریق میکند بر کالی را و در افراد طبیعی عبارت از کالات را در میان افراد خود میکند و باین و آن میدهد یا افاضه کمال میکند و در فردی که منحصر است نوع در آن و آن افراد را طلبات و آن فرد را طلبم میخوانند و بر کالی را که در آن طلبات بخوشت است آن فرد عقلانی که صاحب قلم است بخواعتی جامع است و گویند آن فرد عقلانی را عنایت و تدبیر کالی و تحریک غیر تحرکی می باشد نسبت بآن افراد یا فرد پس جمله افراد یا فرد واحد مثل بدن است از برای آن فرد عقلانی پس در این مطلب تلی زده اند که گویند مثل این جمله افراد با آن فرد عقلانی مثل محروقه است که قاعده آن افراد و نقطه راس آن محروقه و قدر عقلانی است (و سیغی فناناد) که مثل مذکور که از باب انواع اند با سایر افراد جسمانیة متفصل در ماهیت و لوازم چنانکه صدر المتألهین فرموده که این کلام مبنی است بر جواز بودن بعضی از افراد حقیقت واحد مادی و بعضی مجرد قدس سره در حاشیه غرر الفراید خود گفته که آنچه در احادیث وارد شده است که در زیر عرش ثور و اسد است و اینکه در آنجا خروسی است که چون صدا کند خروسیها که در این عالم هستند بتجیبت او صدا کنند تا راه باین مطلب است یعنی اشیاء است که از برای هر نوعی از انواع ربی است که آن را رست النوع گویند چنانکه مذکور شد (و سیغی فناناد) که بعضی از اهل عرفان را تحقیق دیگر در از باب

بجای آن که
معنی واضح است

البسیطة

جبری است که حر و برد
باشد اصلاً بعضی هم گفته اند
از برای آن افراد جسمانیة
المانیة باشد بعضی می گویند
که در برای آن افراد شقیة
الحقیقة باشد از ارام
سیغی میگوید

و ذکر

صم اول بجای
باشد بدین و با و
کرد بدین است نه
دردی

که مجموع محصور است
است در مثل یک و یک
مثلاً

تحرک یک تحرک
می تحرک است ولی
تحرک نیست

باشد

اصطلاح گفته اند
می اساس و اساس
ما فوقه و این شکل
معلوم میشود

تحرک است
تحرک است

انواع است که میگویند از باب انواع اسما و الله الحسنى اند پس هر نوعی از موجودات طبیعی در تحت اسمی از آن اسما در بوند و بعضی این شعر شش بستر را
ز حق با هر کی حقی و قسمی است معاد و مبداء هر یک را سستی

استشهاد آورده که مرادش همین مطلب است باجمعه تحقیقات پشمار در این مقام دارند که ذکر آنها این کتاب را گنجایش نیست (پوشیده نماند) بعضی که صورت از برای از باب انواع نقش میکنند مقصود این است که آن افراد عقلانی را که در عالم حس در آیند باین اشکال باشند این است مختصری از بیان از باب انواع و اصحاب ظلمات بشری اشرافین و از تقریرات سابقه معلوم شد که رب النوع از برای هر نوعی است که افرادی یا فردی برای آن در عالم اجسام باشد نه مطلقا چنانکه آن شخص مورخ مذکور در کتاب خود گفته است که این مقوله بک صورت رب النوع خلاصه پیش از این مرقوم شد که در عمارت صد ستون و غیره در تحت جمشید حیوان میب معذورم انخلقه بعض جاها سران چون سر شیر است بعض جاها سرش مانند سر گاو بعض جاها سمری همچون سمرغ دارد و تفصیل بهیکل و ترکیب اعضای آن نیز مسطور آمد و مانقشه آن حیوان را در حالتی که سرش چون سر گاو یا مرغ باشد در درقه آتیه که نقشه های متفرقه در آن است می نگاریم و در اینجا صورت آن را در حالتی که سرش چون سر شیر است و پادشاهی که با آن در جدال است می کشیم و این صورت در دو در ب شرقی عمارت صد ستون مذکور است و صورت این حیوان و مجادله پادشاه با آن هر جا نقش شده در مقابل نیز همین صورت است
بقریه و بعینه این نقش کشیده شد بنمونه بیت و دو (۲۲)

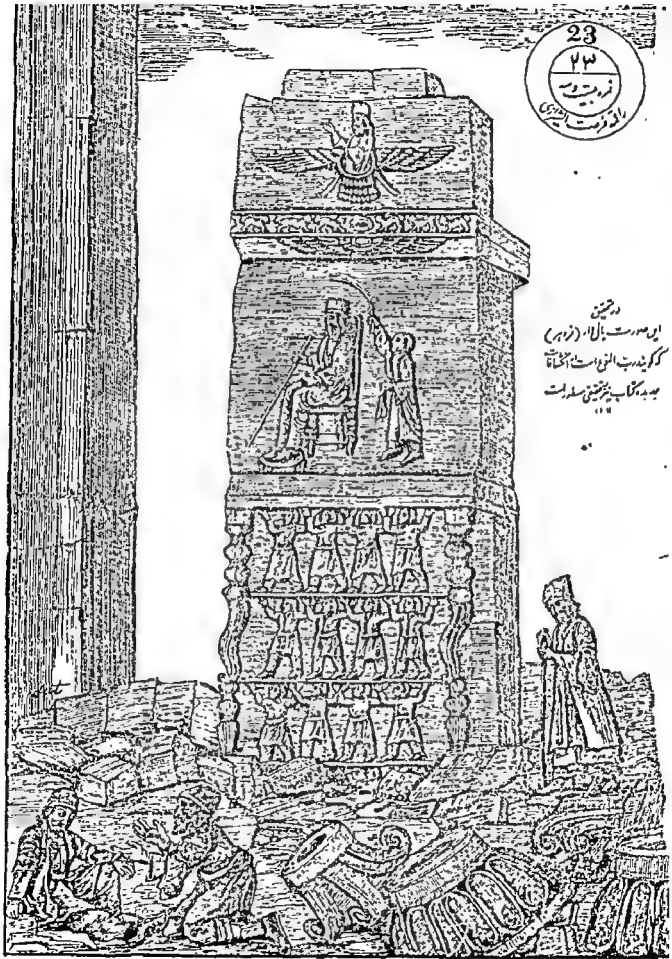
شش بستر
شیخ محمود سعد الدین
و شش بستر قریه است از
قراء تبریز و عمر شیخ مذکور
سی و سه سال بوده و ذات
آن در سنه هشتصد و هشت
اتفاق افتاد و قبرش در
شش بستر مذکور است و
کتاب کشن را از
از منظومات
ادست و شعر
مرقوم در متن
از آن کتاب
است
معذورم انخلقه
معنی آن مذکور گردید

میرانی کیست بگیاں به سفر
کشت و در سنگ کراقتو برین
ای برین غلغلی که سده ام است
کرده دست بخش جبرین
چین نگارش کز شد
۱۳۸



و بمعنی ملائکه ندید دادم اما قول ثانی که صورت برتر بود هرگز در لغت بمعنی خدا و فرشته و ستاره و شمس
معنی اخیر مناسبست با آنچه گفته و نسبت پرستش بآن داده است اما فقیر احتمال میدهد که
این صورت رب النوع یکی از فرشتگان باشد بصورت رب النوع یکی از ستارگان که خیال
کرده است که اگر آن رب النوع در عالم حس متشکل گردد باین شکل خواهد بود چنانکه شنیده شود
که بساحتی آنها مدعی بوده اند که در عالم مثال بصورت رب النوع فلان کوب یا فلان شکل فیم
(اما در پرستش آن صورت) آنچه بنظر میرسد سلاطین این کیمیا بعد از اعتقاد بیزدان داشته اند که
شخص از پرستش ستارگان بعد از بیزدان پاک گردید است زیرا که ستارگان محراب دان اند و شرف
دارند و وسایط خواهند بود و نیز اعتقادشان این بود که چون نفوس پاک از بدن کشته گردند
ستارگان پیوند دارند از کلمات آنهاست که میگفتند اند که هر بیزدان پاک را به پیروی خود دانستن
نشان بنا بر این ستارگان که بر تو هستی بیزدان اند هر چه در عالم کون فساد است از آنهاست مانند سحر
نیز تسامیش نمود لهذا برای کلی برای کواکب شمع ساخته بودند و هر روزی از شمع ترا منسوب یکی از آن
ستاره دانسته همچنین کونی را بساتره نسبت داده پس نری که انتساب بکوی داشته هیچکلی که بنام
ساخته بودند میرفتند و لباس خود را برکت آن بیکل قرار داده می پوشیدند و اغذیه را از شایانی
که تاثیر آن کواکب بر آنها بیشتر است ترقیب میدادند و صورتی برای رب النوع آن کواکب
کرده و از تراش شکل نموده در آن بیکل قرار داده و دارای ستودند و تفصیل این مطالب در اکثر ارباب
فارسی نوشته اند اینجا را بخواهش آنهم نیست مقصود ما از تقرر ارات سابقه اینست
که صورت مذکور بالای سر پادشاه که میانش گذشت احتمال دارد که بخيال آنها صورت رب
النوع یکی از ستارگان باشد و میساید که رب النوع مشتری بود بنا بر آنچه مویخ انگریز گفته بود که
مذکور شد با بجه نقشه صورت های مذکور در کا و جنوبی را بر داشتیم به نمره پست سه (۲۳)

عالم مثال
عالم برزخ است و این
عالم مادی است میان
عالم اجساد و کشفه و عالم روح
عالم معارف و عالم غایب
است میان عالم دنیا
و عالم آخرت
معنی وسایل است و نشان
ایشان ستاره و کواکب است
میان نشان و غفلت که نشان
آنها خدای تعالی را توان
شناخت
بروزن بیکو بمعنی نور
و در پرستش
بیکل
جمع بیکل است
و اینجا بمعنی بای مرتفع
و بجا است
شبه
بخت کواکب سار دارند
یعنی قر عطار در نهره شمس
ترنج مشتری
زحل
ن



در چنین
ای صورت بالا (فردیت)
که کینه دیت الفی است: انجمن
جدید کتاب پیرامون مسلمانان
۱۱۸

دشمنان

نام محمد است
او حملات شراره که کند
بجز در کشتورست

در سپه که او را محمد صمدی و
رج محمود طاقت را محمود اهل
نیشکری ایران تاجه که کرد
سحر ساحت من اصفهان
شاه سلطان حسین صمدی
کرده محوس داشتند
قتل و عمارت نمودند
اکثری از تاجران و کاهان
و علما و صلا را مقتول نمودند
و اهل خطی راه یافته صمدی
شده اشرف ای که را دیده
آن و تقوی علی و در صمدی
عمود را کشت و خود کاهی او
دولایت ایران را تصرف
کرد و پادشاه سلطان حسین را
شهادت نموده و قتل بسیار
در قار پس کرده تا آنکه پادشاه
شاه اقتدار حرج نموده و
ساحب قتل را که رحمته و رحمت
مقتول و مقتول کرده و
در سه کمر او را بکشد و چهل
اندک جسمی داد

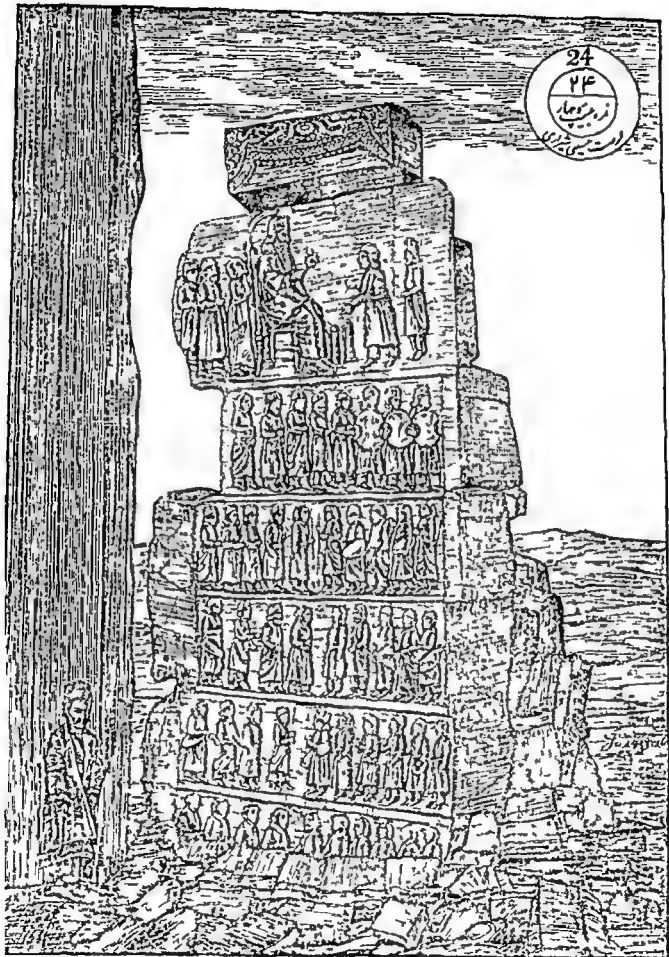
معنی اول است
و آن حرکت با کمان
است

اما اشکال و صورتی که در درگاه شمالی عمارت صمدتون است پادشاهی بروی
صندلی نشسته بدستی عصا و بدستی کل دارد و چهار پایه کوچکی زیر پا و کس پرانی بالای سر
گرفته اند و دختر نوکر نیز عتبت سر کس پراننده ایستاده اند و در برابر پادشاه شخصی
که گویا مکالمه باهم دارند و بر بالای سر آن صورت پرده کشیده شده که آنرا قلاب و نری نموده
دپیش روی پادشاه دو چهره نگارده بشکل مخروطی کاهم ظرف باشد مثل جایی بخوره و عود سوز
و در زیر پای پادشاه پنج رسته آدم ایستاده اند بعضی باینزه و سپر برخی با کمان و ترکس جمعی با
حره های دیگر اجار اطراف آن درگاه همه غراب تنده و سنگهای بر زمین افتاده و دیده
دیگر مقابل درگاه مذکور نیستند همین اشکال را دارد بدون کم و زیاد

من الاتصافات صنی که در آن درگاه نشسته و به ترقیم مطالب قریب شمال میزند
میرزا محمد کاظم مستوفی که در یکی از دهات مرو دشت آمده و شنیده بود فقیر در عرصه کاه تخت نشسته
توقف دارم از آنجا که سالهاست بنای اتحاد و مودت با فقیر پایه یلند و رتبه را جبرند دارد
قدیمی را بخیر فرمود از دیدارش نشاط تازه و انبساطی بی اندازه حاصل نمود خشک تیز گشت گشته
کلام قلم را که هر ساعتی بجای پویان و هر لحظه برای روان است بذکر مجلسی از اهل و نسب اهل
جولان میدهم نخستین شریک فایه را در میدان بیابان شمس قیام پسین که مجلسی از اهل و نسب
میرزا ابوسع الزمان و نسکی که از سادات جلیل القدر شیراز بوده در سپه کیمزار و نصیبه
سی و شش در قتل و دقت افغانه مقتول میکرد و ولدا و (میرزا سید حسین) که گھل بوده با اهل
تیس از خانه بیرون نموده اموالش را بشارت میرنده مقادیر این حال خون آن مقتول
دامن گیر سپه کرده افغانه گردیده و بچاه در میگذرد اتباع وی متبته شده خانه آنها را سوز
میسازند و عذر میگویند از میرزا سید حسین مذکور و دلی بطور میرسد (میرزا عبدالباقی) و از آن

پیری برسد مشهور میاید (میرزا عبدالحسین) و از آن سه اولاد که ارشد آنها (میرزا بیج) الزمان نام داشته و از آن چند اولاد (میرزا عبدالحسین) مشهور میرزا بابا (میرزا رفیع خان) (میرزا سید علی) و غیرهم از میرزا بابا اولادی بطهور میرسد (میرزا بیج الزمان) شهر میرزا بزرگ و دیگری (حاجی میرزا احمد) و غیرها اما مرحوم میرزا بزرگ در زمان فرمانفرانی در حکومت نواب نصرت الدوله فیروز میرزا در فارس پیشکار و در باب قلم راصاحب اختیار بود و از آن چند فرزند باقی مانده یکی از آنهاست مقرب انخافان (میرزا عبدالحسین) شهر میرزا آقا سیستانی ملقب بعقده و قمر که در قواعد حساب طاق است و در توانین سیاق مشهور اتفاق دیگری (حاجی میرزا سید حسن مستوفی) دیگری میرزا محمد کاظم سابق الذکر که شرح حال بیاید و از میرزا رفیع خان مذکور فرزند سی است (میرزا محمد مستوفی) و از میرزا سید علی چند اولاد برسد آمده اند (میرزا علی) (میرزا خراسان) (میرزا فضل الله) مستوفیان غیرهم از میرزا علی ولد سیست (میرزا سید علی) و از میرزا خراسان سه فرزند موجود است (میرزا محمد) (میرزا محمد صادق) (میرزا علی نقی) که هر کدام دیوان تحریر و انشاء را مصباح اند و ابواب حساب استیفا و افتتاح و از میرزا فضل الله بقدر قیست مقرب انخافان (میرزا ابوالحسن) مستوفی که شریک قلم در فارس است و از بزرگ نام رجال است اما مرحوم حاجی میرزا احمد مذکور اولادی (میرزا محمد) (میرزا سید الله) (میرزا محمد حسین) مستوفیان از میرزا محمد جعفر حفظ الله تعالی اولادی است (میرزا نعیم) (میرزا حسینعلی) و غیرهم این دو بیان سلسله مذکور چون مقصود بیان حال میرزا محمد کاظم بود میگویم مقرب انخافان میرزا محمد کاظم مستوفی در مرحوم میرزا بزرگ مذکور پیش از بعل استیفا اشتغال دارد گذشته از اینکه دارای علم سیاق محاسب است و انشاء و اماره را که قافیه علوم عربیه اگاهست و توان بدیه صاحبها و پیشکارش بکلمات فقهیه و نگاه شمالی صد ستون و دهم نبره میچاپ (۲۱)

مهرت
این شاهزاده
ثانی در فارس
میرزا و در سیست
شش بوده است
سیاق
قواعد و نوشتن
است
و قافیه
بکسر اقل
فبجات است
بنی کردن



دیگر مطلبی است که ذکر آن در این کتاب واجب لازم است آن افسانه چرخ الماس
در تحت جتید است که در افواه عوام الناس شهرتی دارد و میگویند سوراخی است
و در آن چرخنی است آتش فشان کمی که در آنجا رود و بپاک خواهد شد و صدای حرکت که در
آن چرخ را همه کسی مستنود خلاصه از این گونه اباطیل و سخنان موته میگویند
(حقیقت این مطلب) این است که هر صدها که تحت جتید بطرف جنوب آن
بر روی زمین سوراخی است که عمق آن باز ده بالایی میگرداند و بمقدار سه چار یک
عرض دارد از آن سوراخ که پائین میرود راه منقسم میشود و طرف مثل جدول آب
و از هر طرفی چند قدیمی چرخ و بعد از آن سی قدیمی با چرخ شخص میتواند برود تا آشپز
بسبب احتباس هوا خالی از استکالی نیست و این جدول کف سر اشیب است و
بواسطه تنی بودنش هرگاه هوای مجاور آن متوجع پیدا کند صدای کند این است که میگویند
صدای چرخست با بجه این سوراخ و جدول راه آب برده است و این فقیر در اکثر
اراضی و عمارات آنجا و در خارج از آنجا آثار بسیار از جدول و متراب دیده ام آن
جدول در بعضی عمارات گردش میکرد و فاضل آب همه میآمده در سوراخ مذکور فرو
میرفته و از زیر مانند قنات بصحرای عبور می نموده و این که آب از آن راه بصحرای میرفته در
سمت جنوب تحت جتید درخ دیوار و رسته که کشیده اند نمایان است و فقیر
آن راه را پیدا کردم و این متراب را نه این است که نقب زده باشند بلکه در زمین
تحت جدولها بریده اند از هر طرف و هر سمت تا اینکه بجانب صحرای برده اند آنجا
روی آن جدول را تنه کنه انداخته اند و هر کس آن سوراخ مذکور را بشنم به بند
شود که حرفهای عوام مفرقا است و این فقیر در آن سوراخ باد و نفوذ دیگر رفیق چند

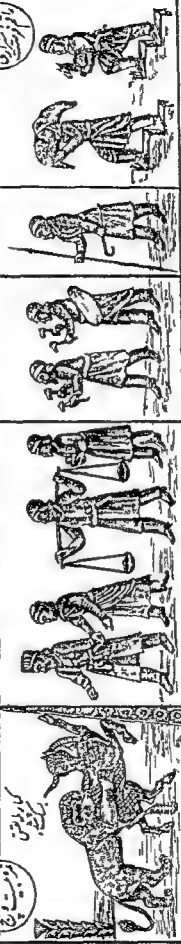
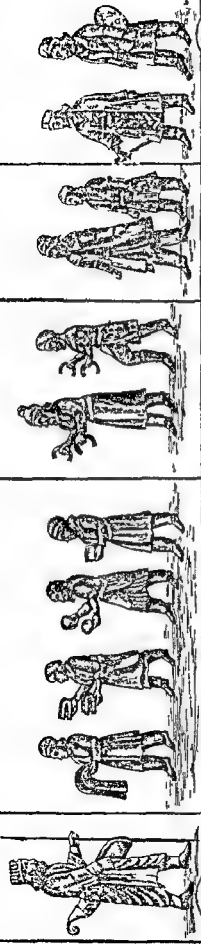
الماس
در تحت جتید
معروف و گاهی ابریشم
شمیر و چرخند و در
است بعضی این که در
و اسد و العی و ام
حرکت بعضی عری و
و العی و لام و لیس
کلمه میدادند
محرر
نصیر اول در
راست مارا که
که نظار آراسته نماید

۲۵
نام از سرخانی

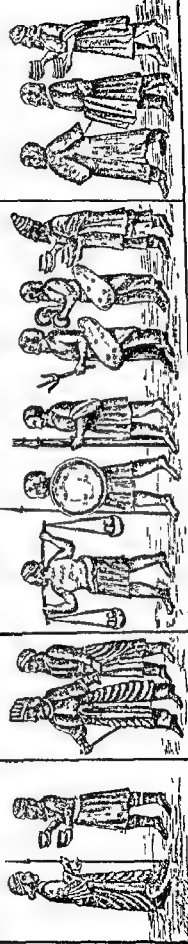
این تصویرها برای عارت پل سپتن مذکور سخن را یک است

۲۵
نوبت پنج

کبریا
کبریا



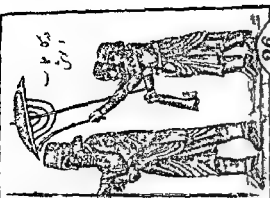
این تصویرها برای عارت پل سپتن مذکور سخن را یک است





20

۲۰



دو کا دھڑکا کا سوس

پس از آنکه از برداشتن نقشه های تحت جمشید فراغت حاصل کردید رتقم نسبت
 که در کوه است (تفصیلش این است) از عرصه گاه تخت چون بجانب کوه
 روند و بهت رار پا بعد قدم بالا رفته در کوه است اینجا قطعه از کوه را مسلط نموده
 اند عرض آن مسطحه مست و چهار ذراع است و در بدنه آن کوه که رو بجانب جنوب
 غربی دارد نقوش و اشکالی بر سنگ منقور است و آن بدنه ده ذراع ارتفاع دارد
 (بیان آن صور) در بدنه مذکور شکل چهار پستون را از کوه مجسم کرده اند که خیلی جسته
 است و بر سپهر پستونی و دوسر کاواست و بر بالای پستون و سرهای کاو و دوشتر
 ادم نقش نموده اند همه بصورت و حرکت مانند هم یعنی همه دستها را بلند کرده اند مثل
 اینکه تخت پادشاه را بر روی دست داشته باشند و بالاتر از آن اودها مثل
 پادشاهی است ایستاده دست راست را بلند کرده و بدست چپ یک کمان را
 گرفته و سر دیگر آن را بر زمین بخساده و در زیر پایش سه پله است که پای بر آن
 در مقابل پادشاه رو به بالا صورتی است که سر تا کمرش مثل انسان است و بجا
 اسافل اعضا پر دارد و کمر خود را در حلقه نموده و دو بال او راست این صورت مثل
 همان صورتی است که ذکرش در عمارت صد ستون گذشت که کفایت آن را فرود
 می نمایند نیز در برابر پادشاه مجمره ایست که آتش از آن مشتعل است و بالاتر
 از مجمره شبیه قرص آفتاب است و اینکه پادشاه دست راست را بلند کرده مثل اینکه
 اشارت بآتش و آفتاب می نماید و در حالت پرستش آنها باشد (ولی مخفی نماید)
 که اکثر سلاطین عجم یزدان پرست بوده اند و انشعده شرح یزدان یزدان پرستی آنها
 پیش از این مرقوم داشتیم و بعض کلماتشان را نکاشتم و نوشتم که کواکب را

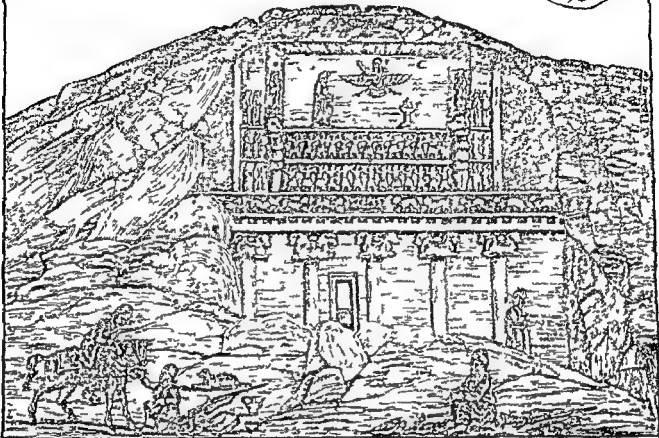
۱
 یعنی سردار
 و جانی است که پادشاه
 مرده کان خود را در کجا
 گذاشته اند
 ۲
 عود سوزان و آتش ازا
 کوبند

وسایط و مرتبی میدانسته اند چنان ائش را لهذا بنظر عبیدی آید که ائش یا آفتاب را واجب مطلق دانند از اشخاص خردمند این عقیده تهای فاسده و دور است اگر چه در اعتقادی که با عقیده تسان داریم و بیان کردیم قسم محل نظر و قابل است (تفصیل اندرون و خیمه) پامن دو پستون از ستونهای چهارگانه مذکوره سورانی است مربع که داخل و خمه است مقدار یک ربع کمتر کشاوی دارد اینجا اطاقی است که کوه بریده اند سه ذرع طول است و دو ذرع عرضش علاوه بر این فضائیر طاق که یکی است که چندان مرتفع نیست در صفت که زمین این طاق باشد دو حفره است مثل دو حوض بلکه مثل یک حوض که میان بندی برای آن باشد و اینها مقبره اند هر حفره دو ذرع فی الجمله بیشتر طول دارد و یک ذرع کمتر عرض و عمق آنها کمتر از ذری است و مرده را در آن می نهاده و بر سر هر یک از آن مقبره ها سنگی انداخته بوده اند بسیاریم بشکل مربع پستیل ولی طریقی که رد بیت است مسطح و سمتی که رو ببالاست پستیل است لیکن آن سنگها را از روی قبر برداشته اند و بکنار انداخته و بعضی را سگته اند و جهت سنگستن و بر انداختن آن سنگها کو یا این باشد که چون سلاطین عجم را با گردن و بعضی اسباب حرب دفن نموده اند چنانکه حکیم فردوسی در شاهنامه اش اشاره باین مطلب فرموده است

و در بعضی
این است که بعضی
از قریه و پستیان
فالت است با شریح
انیا و ملیم السلام مثل
کواکب یا ائش را
وسایط بداند
کوه و پست
کوه و پست و غیره
است

یکی دهم فرمود خسر و بخر	بر آورده آن سپهر بگردان سپهر
نهادند بر چیلوان را بگاه	اگر بر میان و بر سر بر کلاه

لذا برای اخذ آن اشیاء نفیسه شاید سپنکهای مقبره ها را سگته و بر افکنده باشند با بجای میت الحال بغیر از شتی خاک و زبل جوان چیزی نیست آنکس بشد انواجید القهار نفسه سپرون و خمه را که صورتهای مذکوره اینجا شیب است هم برده میت و نفقه (۲۷)



سپهر برت
که این اشکال من اشکال شده
است ایماز که زانوی
راست شده



فوسات

و خمر دیگر در کوه مذکور که پیش از این مرقوم شده که آنرا کوه رحمت می نامند نیز هست
 (این است تفصیلش) این دخمه در طرف جنوب دخمه ایست که بیانش گذشت
 بمقدار پانصد قدم دورتر از آن آنجا رفته قمار می نمودم از غریب اینکه عرصه بیرون
 دخمه وسطه و بدنه و نقوش و صور و تجاری آن عینیه مثل بیرون دخمه سابق الذکر است
 بدون کم و زیاد که گویا بالفرض و امثال این دو دخمه را یعنی نقوش و اشکال آن در یک
 قالب ریخته گری کرده اند اما فرقی که دارند در اندرون دخمه که تفصیلش گذشت و دو قبر بودلی
 در این دخمه شش قبر است (بیان این مطلب) از منفذ میان دو پستون که داخل دخمه
 میشود عرصه ایست بمقدار ده ذراع طول و دو ذراع عرض علاوه بر این فضایی نیز صفا دارد
 که سقف آن صفا طاق مانند است مثل دخمه سابق الذکر و در هر طاقی دو قبر در سنگ خمر
 نموده اند مثل حوض بهمان تفصیل که سابقا در دخمه اول ذکر نمودیم و این شش مقبره طول
 هر یک دو ذراع و عرض آنها یک ذراع است این معنی بسیار منافات دارد با نسبتی که
 مردم حالیه بردمان قدیم میدهند در بلندای قد و قامت و انحرافات بی اندازه
 و حال اینکه مقبره های مذکوره گواهی بر حد قامت های آن مردمان میدهند از این گذشته بعض
 از دریا که عمارات تحت جمشید است تا بهد بر این مدعاست بلی شاید قدری بلندتر و
 بیکل تر و مطب تر از ما بوده اند با بجز بر سر این قبور نیز پسنکهای عظیمه مربع مستطیل که طری
 سطح و طریقی مختلف است بوده عینیه مثل سنگهای که بر سر دو قبر دخمه اول که ذکر شد و این
 شش پسنک را نیز شکسته و بر انداخته اند و در این دخمه ها و مقبره ها نیز اثری از
 جد آن سلاطین هم نیست معلوم بود که بعض از احشام است که در آن حوالی
 مسکن کرده بودند که سفند های خود را در آن دخمه جای داده و آنجا را غریضت ساز داده اند

کبر اول درع ایست
 مغرب مغرب است
 که می فیلد و کند
 است
 عینیه
 گذشته که معنی کوثر
 است
 مغرب
 مردمان محلی
 که سفند آن را
 کرده

بر جای بدنهائی که سراپا غرق و جواهر کران بها بودند الحال خبر زبیل که سفند و خاشاک چیزی باشد
نیشود سبحان الذی لا یدوم الا کلمه و سلفه بجز در آن فخر بعض اشخاص اند چیزی
نوشته بودند که بعض از آن نوشته کلمات نفیسه بود قدری از آنها را در این جاییم
لعل سلاطین جابره و مردمان متکبره را تسبی باشد امین یارب العالمین بدو ابر
چند سطر بود در آخرش نوشته بودند این کلمات از زده نادری نوشته شد این است
این سخن اذ قد رآه غفر و جمع المال علی المال فانکثر اگر جم است و اگر جاماس که جام مرگ را
در کشیدنی است و اگر دار است و اگر داری که داروی اجل را چشیدنی غلبه عصب
فنا بوسیدنی و جسمی بنا بوسیدنی استی بجای دیگر نوشته بودند اشعار اسدی طوسی است

یکی جامه زندگانی است تن	که جان داردش پوشش خیشتن
بفرساید آخرش چرخ بلند	چون سود جابه بیاید بکنند
بمیرد بر آنکس که زاید دست	شود نیست چون نیست بود آخرت
کجا شد که مرث شاه بلند	کجا هم و طهورش دیو بند

فقیر مؤلف هم بجای دیگر نوشته این اشعار در بار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

یا ثانی علی قلی انجبال محرم	غلب الرجال فامنعهم من القل
دانشتر از انبیا و عیون متاقلیم	الی مقایره هم ما یمن ما نزلوا
نادانم صبا رخ من بقید دانا و دانا	این الایسه و الیقان الحکل
این الوجود الی کانت محتمه	من دونهما متضرب الا شاد و کل

برداشتن نقشه بیرون این دمه لازم بود و چون کفایت صور آن مانده دمه اول است
برداشته شد نقشه اندرون این دمه را بر داشتم بنمبره میت و هشت (۲۸)

کبریا و بزرگوار
است
چند سال
بعض اول بیج بدر بقیع
اول است یعنی
دور
این
آتش
بسی که اندک باشد و غیر
که در دهنش می کشد و مال را
جمع نمود مال را بر سر مال
پس زیادتی کرده
دارد
مصلحتی که دارا گویند
حرکت آتشخانه
در است
عقب
بنوع اول پاک شدن
چون آن علی قل انجبال ای
یعنی شب بروز آورده اند و در قضا
که بهار که شبانی میسک و در شب
مردان و لادوس تنه بخوابند
قله های تیره
و است پسر و او را می و در داده
بعد از عزت از مشاغل خود بگریز
کور با خود و ای چه بد است آنچه
که فرود آمده اند
نادانم صبا رخ من بقید دانا و دانا
اشعار از فیه با کندن بعد از آن
دفع شده که کجاست
تخت و اسیر و زور
این الوجود ای صبی که است
رویهائی که بودند و محاب
در نزد آنها زده می بخارند
و سر روده ها



اگر چه مقصود کلی نوشتن این اوراق است بطریق جغرافیائی ولی چون فضا مختصرسانی از این
متفرقه هم دارد خالی از مناسبتی نخواهد بود که پس از ذکر اشکال و صورت تحت جمشید خلاصه
از آنچه اهل تاریخ در بنای تخت جمشید و مال آن نوشته اند در اینجا مرقوم داریم
در اوایل کتاب مذکور شد که گویند شهر استخر را گوهرس بنا نهاده پس از آن هوشنگ
بر آن عمارت کرده سپس جمشید با تمام رسانیده و گفتیم که سلاطین دیگر بناهای تازه در اینجا
کرده اند و در آنها جلوس نموده اند و باینکه عمارات خرابه حالیه تخت جمشید را آیا
چه پادشاهی ساخته یا که عمارت نموده کاری نداریم اکنون مقصود ما شرح حال جمشید است
که از جمله سلاطین پیشدادیان بوده

در تاریخ مسطور است که جمشید پس از اتمام شهر استخر و عمارتی که در تخت جمشید ساخت
روزی که آفتاب بمذاقی نقطه اعتدال رسی رسید با کمال سرور و نشاط و نهایت
بخت انبساط بر سر سلطنت تکیه کرده بعیش و عشرت اعتصام جست و آن روز را
نوروز سلطانی نام نهاد گویند مقصد سلطنت کرد پس ضحاک برادر شداد بن عاد
بر جمشید خروج کرده غالب آمد جمشید فرار اختیار نموده در پیستان رفت و وفات
یا قتل آنرا در دیگر بلاد نوشته اند و در اکثر کتب مفصلاً نوشته شده

پادشاهان جمشید را حکیم کامل خوانند و پادشاه عادل دانند و نامه آسمانی بوی نسبت
گویند مشرب توحید بر جمشید غالب بوده و انسان کامل را در خورشید و تابش
میدانسته و گفته که انسان اشرف موجود است اشرف انسان پادشاه عادل
و آن قابل طاعت و فرمان برداری است و در بعض کتب تواریخ سخنان جمشید را
که از زبان ادعربی ترجمه شده نوشته اند (از جمله آنها) فرموده آنکه *ثُمَّ قَالَ السُّعَادَاتُ*

نقطه
اعتدال رسی اول
عملی است که چون آفتاب
بدین نقطه رسی اول
تجربا خواهد بود
اعتصام
خاکت در زمین
منتهی شدن
ضحاک برادر شداد است
و بعضی برادر نهاده و بعضی
خواهر نهاده و بعضی خواهر
زاده و جمشید نوشته اند
بنا بر اختلاف صاحبان
تواریخ العلم عند الله
تعالی
آنکه تاریخ
بینی حکمت و دانش
کلیه نیکی است و کتب
در باطن آرزو است
منتهی

والتعادات ادراک التیات (از آنجمله) الایام صحایف اجاکم فخلدو بانجمن اتکلمکم
(از آنجمله) من الزاوی الفاء العذوان علی العیاد کلماتش بسیار است این مختصرا
کنجایش پیش از این نیست و بیشتر از اینها گفتیم که جمشید دو هزار و چهار صد و نوزده
سال بعد از بهبوط آدم بوده و نیز مذکور داشتیم که تفصیل آتش زدن اسکندر تحت
جمشید را مرقوم داریم و آن این است

اسکندر رومی گویند پنهان رود و دست و پایش دو یک سال بعد از بهبوط آدم علیه السلام
در مملکت ایران اسپتلیا یافت و این تاریخ موردین اختلاف نوشته اند ولی بحدی
قلیل مختلف است بهر حال زمانی که با ستر عیور نمود زنی که طیش نام داشت و
همواره او بودی در حالت مستی عرضه نمود که مردم ایران سالها مملکت یونان را خراب
و ویران ساختند خوبست بکینفر و مکافات این مطلب فرمان دهی استخر را خراب
کنند اسکندر تن در داد و در همان شب حکم نمود قتل مردم را بغارت بردند
و عمارات استخر را آتش زدند و خراب نموده و تحت جمشید را ویران ساختند که
این مطلب مفضل در کتب تواریخ مسطور است هر که خواهد با آنها رجوع نماید

(مؤلف گوید) براہل دانش و بنیش واضح و لایح است که آن عمل که از اسکندر
سرزد بود مکران پرخودی و آن پرخودی نبود مکرانستی درین از انسانی که عمر خویش را
شراب مدغم و دام اوقات را مصروف با دود و جام دارد نپسندید باند تعالی که
منع انبیاء اولیای خدا را از شراب سکرات افسانه بدانیم و سخنان ایشان را با و ننمایم
چگونه میستوانیم انکار کنیم منافسد و شروری که از شراب سکرات مشهور و معلوم
است علیکم بالا انصاف و یدواید که ترکیب آن قطع نظر از نا خوشنودی یزدان و خیران

الایام
یعنی روزنامه ای است
عمر شصت سال بنده
بدانید آن روز را بخوبی
اعمال خود حاصل می کند
عمر خود را طوطی کند
با حال حسنه
پیش از ادا
یعنی بدو نوشته است
سوی معاد و عالم آخرت
و دشمنی بر بندگان
طیلس
بفتح طاء و حلی و سکون
یا دان و سین
سین و در
آخر
بشم اول نفر
است

دو جهان چه قدر طاعتها از خلق می شنود و بار کتاب این عمل از کد خدائی و حرفه که دار کابل
می شود و از شغل خویش باز می ماند و در امر معاش حیران میگردد و چنین شخصی ناچار میشود
اینکه بهر کردی منادیت کند و اکثر اوقات خود را بر دامن پست فرو بیاورد بگذراند
و با شاخص او باش قلاش بجایست کند و موافقت ورزد و کمر دیده شده است که مجلس
شرعی منعقد شود و در آن قتل نفسی اقل از آن جراحتی بکسی نرسد یا اقل از آن قتل نرساند و اقل از آن
و پای رنجی بمیان نیاید ای کسانی که این کلمات را به بنید مبادا بگوئید مؤلفان
این سخنان را از آن گوید که خود شرب مدام ننموده و بکشی نبرده و کیفیت از آن حاصل
نکرده و با مردمان اهل معاشرت ننموده (میگویم) الحمد لله با اینکه مرتکب نبوده و قسم نمی گیرم
شرب مسکرات چون من داند فیکف کیفیتش را حاصل ندارم که در جوانی با کسانی که
مرتکب بوده اند مخالط بوده ام سپس از ایزد تعالی سئلت کردم و در انابت گوتم
زیرا که منی تشبیه بقوم نمونم را بگویم و بگویم پس منم از آن اشخاص که از جهت
راوا آمد و شد را مسدود نمودم ملاحظه نمایند که اهل فرنگستان با اینکه شرب مسکرات را
حرام میدانند در این اوقات در بعضی از ممالک خود در روزنامه ها اعلان کرده اند که
اگر کسی ضد مسکرات دولت باشد و شرب مسکرات را ترک نماید موجب وجیهه آن
خواهد شد و آن روزنامه که با گریزی و هم بفارسی بطبع رسیده نزد فقیر موجود است
و در آن معایب و مفاسدی با اندازه یک جزو از کتاب نوشته است بعضی از فقراتش
این است که نوشته میشود بهترین مشروبات آب خالص کو اراست است اینک در
ملکها اطباء بنا سپست فقدان آب کو اراوصاف یا مقننات به یکی از شراب
تجویز میکنند که برای رفع ثقلیت آب را با آن مخموز کرده بخورند با عقدا ما جهان

منادیت
همیشگی کردن است
انابت
بخدای تعالی بازگشت
نمودن
من تشبیه بقوم
حدیث نیستی میکنند
شود بقومی پس آن شخص از
حلقه ایشان است مثل
اینکه در مجلس معصیتی
حضور کند اگر چه خود
مرتکب نشود در گناه
شرکت خواهد بود
نقد آن
کم شدن بضم کاف
پارسی و بعضی ماورد
شدن
منه

بتر است و نامرضی که مستلزم خوردن شراب است نباشد فایده قی در شرب آن نیست
 تمامی مسکرات بوجود آدمی مضرت است و مردمان فرزانه در باب مضرت مسکرات
 آنچه گفتنی است بتفصیل گفته اند و تصور فایده از مسکرات از غش عقرب نوش جستن را
 ماند هرگاه زهر را خاصیت تریاقی حاصل آید از شرب مسکرات نیز سودی چشمه است
 توان نمود و هرگاه شخصی صافی مشرب از ماهیت آن آگاهی حاصل نماید اگر هر قطره اش
 روحی تازه باشد بر آینه حکم صفای طبیعت از شرب آنها امتناع میکند شراب خوار
 کار مرور را بفرز لا کند و وجه گذران فردا نیز از مرور خراج یناید گذشته از اینکه بسی مفاسد
 از شرب آنها بر وز میکند که سبب نامی خانواده و نیکبختی گشته خرابی خانانهاست
 بزرگ را نیز بار می آورد هرگاه بیدیه انصاف بنگریم خواهیم دید که ظهور پاره از علل او
 مسکرات از شیوع استعمال مسکرات زیرا که در ملکتهائی که شراب سایر مسکرات نیست
 و یا بکم دیانت ممنوع است سکنه آن ممالک از بعض امراض ایمن اند سهل است که
 قوی البینه و تندرست هم هستند و در میان شان کسان عسر دیده هشتاد و نود سال
 خیلی پیدا میشود که با کبر سن از تحصیل معاش و تدارک بایستگی خودشان در مانده اند
 در جاهائی که مسکرات با نفع پیدا میشود و استعمال آنها را نیز تعمیم حاصل آمده آدم هشتاد
 یا نود ساله تندرست کمتر یافت میشود با و نذر ارم که یک تن از مردمان خردمند باشند
 در حق مسکرات برخلاف این رای بدید باجمعه از این گونه مقالات نوشته اند همچنین
 روزنامه دیگر دیده شد که در بسیاری از ممالک یوروپ حکم سخت در منع استعمال
 مسکرات شده حتی اینکه کارخانه های آن را عذاب نموده اند این مؤلف کم
 خرد شراب نخوار شخص بر خرد شراب خوار است عا میکند که از روی انصاف تجربه

هر بانی
 معرب تریاکست
 و آن دوانی است که
 که چندا در دهر هم کنند
 بجهت دفع زهر او مطلق
 پا و زهر را تریاق نیز
 گویند
 دیانت
 دین داری و پر بزرگای
 است
 پور و پ
 فرمندان است
 و پیش از این
 مسطور گردید
 شد

کند افعال و حرکات و سکناات و مشاغل و بر و زکالات و مدخول و جلب منافع یکماه
خود را در حالتی که شرب سکر است هم میکند بسنجد در راه دیگر حاکم نیکه تارک از شر
نیز آن مذکورات را سنجیده ملاحظه نماید که چه قدر تفاوت در عمل دارد (غریزاً) مرد
عاقلاً نباید با فسانه شعریه که شاعری توصیف شراب کرده باشد قریب خورد و بسا
مقصود شاعر چیزی دیگر بوده و سنی دیگر را قصد کرده بالغرض که مرادش خطر ظاهری
باشد خیالات شعریه شخصی حسد و مندر از راه بدر نمی برد شاعری که غزل سرای باشد
و مجاز که نیز بود آخر در غزل چه بگوید جز اینکه قریف خط و حال معشوق موهومی بگوید یا تو
و دمام و در این کتاب پیش از این در ترکیب بندی سخن در این معنی منظور ناکشتم
نمیدی که گفته منم از جمله ایشان یک بیت که خدا خرد کند کردن من اگر بگوئیکه
شرب کنندگان سکرانی که تو دیده و در بحالیشان حضور داشته مردمان همزاد بود
اند و اهل و برای اسکا تم بعضی اشعار را بخوانی مثل این شعر و رباعی و امثال آن

بادی در هر سری شمع میکند	انچنان را انچنان تر میکند
کر باده خوری تو با خردمندان	یا با صنی لاله رنج خندان خور
بسیار خور و در مکن ناش سازه	کم کم خور و که گاه خور و نهان خور

میکویم اولاً خیالات شعریه برابری با برابری عقلیه و دلائل حسیه نخواهد کرد و سنی خود را
سیاق اشعار بسیار گفته ام که در دیوانم حاضر و موجود است بسا که باز هم خواهیم
که لازمه شاعری افسانه گوشت در صورتی که شاعر مجاز گو باشد ثانیاً عرصه
میدارم بخدائی که سر رشته کاینات بدست اوست اشخاصی را دیدم که سالها
دانش آموخته بودند و خرد اندوخته از علم و فضل بجزره یادداشتند همچنین مردمان

خیالات شعریه
در حقیقت که شاعران
اشاره کرده باشند و در
کنت منطق و غیر آن یک
نظر کن که گفته اند غیثات
تصانیف است که از عاقل
و اعتقاد ندارد و با سنی
لفظ و کس موثری شود
آنها از حیث تزیین و
ترجیم چون اصل فیه
و انحراف و تفسیر
و هرگاه معقول شود و آن
صحیح و درین البسته تیر
زاده می شود و در
آن باشد حیالات
شعریه

که باد ستاره های کپر و دای فافرو عصا های طویل در میان خلق آمد و شد میکرد
همچنین کسانی را که اگر هزار سخنان ناهنجار با آنها میزدند سر از پشت پابرینداشتند
و تکلم نمیکردند چون مجلس شرب حاضر میشدند پس از تفریحی چند دستار بر زمین نهادند
رقص را ساز می نمودند و عسکرها را آغاز می نمودند که با طبعشان کران بود از حال طبع
پروان رفته بر زده با و نقطه ها می گفتند و گاه از روی خوش طبعی کردارهای زشت
از آنها سر میزدند که هوشیاران مجلس از افعال ایشان سر بریزان کردند و عرق عرق میشدند
بسا که پس از انقضای آن مجلس باوقات دیگر شخص شارب در کوچه یا بازار اگر یکی از
هوشیاران مجلس را میدید از افعال حرکات گذشته خویش برای دیگر و آورده و فراموش
مینمود (غرض) اگر کسی را بران از برای شرب مسکرات چنانکه تبرئه نش شعر
سروده اند بگوید پیش نیز لب کشوده اند او حدیثی مرا خوانده اصفهانی در جام جسم گفته

هوشیاری تو نه که بهویتی	هوش داری چو باده کم نویستی
می سرختند فروش کند	بنگ سبزه ت کلیم پوش کند
دل سیاهی دهنند و رخ فرود	بهل این سرخ و سپهر اگر مردی
خوردن آب گرم و سبز خشک	خون بوزانند چو نافه مشک
بت پرستی ز می پرستی به	مردن عاتلان رنستی به
چند کونی که باده غم برود	دین و دنیا به من که هم برود

در حدیث است که جمیع اشکها در نیت و جمل میقاته انحر نیز در خبر است انحر
و لکنها مفتاح الشور و حکیمی گفتند شراب بیاشام جواب فرمود فی اشام
چیزی را که آن عقل را بیاشام یکی از اهل ادب فرزند خود را گفت بیاشام

از باب تعلیم مردم
مرد خود را به نیت
آن نیت
بنفقتن میانه بین به
سکنتن است
نام کنای است که
شوی است از او
مردم در سخن
بکاف را می نیت
نیت
جمع اشکها
یعنی شرب می شود
است قاشق در خانه
و قرار داده شده است
بگوید آن خانه خود شراب
انحر از شراب
یعنی خوردن شراب
سرودن شراب
است و لکن
آن کلیمه
شراب و بیاشام
است

جبریل امین زانو شد پیک این حق
گویند شب معراج بنهاد بگردون پای
گویم زگران خلش با آن همه پسنجی
از حکم متین اوست این گردش افلاک
از آتش فخر او یک شعله بود و نورخ
جسمش چون یک قلب است عالم همه چون با
حکمش همه جا جاری مانند روان
از ششم تواند کرد صورت زبیدی دور
از حکم خدا امرش در آنچه بدید خیر
از عظمت موی اوست کمرش بود تیز
فکرمی که نه یاد اوست آن فکر بود نیش
وصفش بقلم ناید که زانکه سیم کردند
حرفی نشود قسیر از مع و شامی او
جانی که خدا مدحت فرموده ز لولا کش
مارحمت حق آید بر مومن و بر مسلم

گوشت ز جان ودل بر در که او چاکر
ز آتم عجبی باشد با اینکه کنم باور
نسبت چو در هم پست خلک و محو
وز نور جبین اوست این تابش نهفت اختر
وز چشمه مهر او یک رشته بود که بر
شخصش چون یکی روح است کجی همه چون
امرش همه ره ساری چنانکه صبا در
وز قهر اگر خواهد کسیر و عرض از جوهر
وز امر خند انیش زان فعل که زایدش
وز پر توری اوست که صبح بود اوز
ذکری که نه نام اوست آن فکر بود ابر
بحر آه شجره خانه افلاک همه و قهر
اگر خلق جهان آیند مراح و شاکه کبر
فرصت تو سخن بگذار و زنج و شاکه
تا لعن خدا باشد بر مشرک و بر کافر

دلای مجاشش چون باغ جان خرم
بر جان حسودانش آتش که و سان افر

پس از هفتین روز از تحت جشید حرکت نموده رفیق در نیکی که انجرا نقش رجب گویند
(و نقش قهرانش نیز خوانند) و آن تنگ در همان کوه رحمت است که نجیبش

کبر اولی منی تیر
مهرخ است که مهرخ بدین
سکر دو با صطلاح اهل بیت
خطی است موهوم که کبر
آن قطب شمالی و سر دگر
قطب جنوب باشد
ماوه هر جزو اصل بر می
است با صطلاح جوهریت
که محل باشد صورت
جسمی را نه
عین
مبتقین جزئی است که منبه
منقل باشد بلکه قائم به
باشد پس عرض قائم جوهر
است و همیشه منقل
از آن نیست چنانکه
صورت از
هول
چشم
بر وزن نامه و آ
نویسنده است
لوگت
اشاره است بحدیث
قدسی معروف لولاک لما
خلقت الافلاک منی اگر
وجود تو نبود ای جوهر
اقرنم آسمانها را
نقش جیب
این کلمه نیز از سنده
است و اصلش
نه

در پایان آن واقع شده و نقش رجب را تحت جمشید مسافت نیم فرسنگ است یعنی از پای تخت رو بطرف جنوب در دامنه که میروند تا میر سپند بآن نقش با دستخدا و در کوه و راخورد و فضائی است که یک پست مثل کرباس که از کوه طبعی است و کوههای اطراف آن کرباس بسیار کوتاه است در اینجا سه مجلس صورت بر سنگ کوه نقر کرده اند یک مجلس در طرف دست راست شخص است هرگاه میخواهد بنشیند یک مجلس در برابر و مجلس دیگر در طرف دست چپ است

(تفصیل مجالس سه گانه) مجلس دست راست مسطحه ایست که ارتفاع آن بقدر دو ذراع و عرضش سه ذراع و نیم است و آن مجلس تا زمین چندان مسافت ندارد و در آن مسطحه صورت دو سوار بر پست نقش کرده اند و روبروی یکدیگر و حلقه معا به که سابقا مرقوم شد در دست دارند سوار یکی در طرف یار شخص نظر نگذاشته است تا بر سر دارد و تیرج و در کردن سینه اسب آن حلقه های بزرگست و یکپله کلان از طرف دست اسب او نیخته که رشته آن زنجیر است سوار دیگر نیز صورت پادشاهی است که دو پارچه پشت سر بسته و باد آن پارچه را حرکت داد و این پادشاه نیز یکپله بسته زنجیر را از طرف اسب او نیخته و دامان جابه برد و پادشاه دراز و پرازمین است با و درگاه آنها محوشده و از سنگ ریزش نموده و دو اسپ بهای ایشان مثل این است که سینه باشند یا در آن ریسمانی پیچیده باشند (اما مجلس روبرو) مسطحه ایست که ارتفاع آن سه ذراع است و عرضش چهار ذراع و نیم در آن صورت دو پادشاه پیاده است که نام حلقه مذکوره را گرفته اند یک پادشاه پر بسیار بزرگی بر کلاه نصب کرده و از تخت سر آن دو پارچه او نیخته پادشاه دیگر در دست چپ عصائی دارد و از پشت سرش نیز پارچه

کرباس
با کسر سینه کشیده است
که یعنی باوغا است
و یعنی در بار و جلوه خانه
نیز آمده است
بسیار مفعول مذکور
داشتیم که یعنی پادشاه
و درجه درجه است
دو پارچه
همان کسبند است
که در متن کتاب تفصیل
آن مرقوم شده
است

او نیز آن دور پان آن دو پاوتاه صورت و طفل خرد سال است یکی کلاه بر سر دارد
دوست راست را بالا گرفته و دیگری سرش برهنه و در دست راست عصائی دارد و در دست
سرکیست یا دشاوه و نفر ایستاده اند در دست یکی الکت کس پران است و دیگری دست
راست خود را بالا گرفته و دست چپ آن مثل این است که در پارچه باشد یا اینکه
دست را در اسپتین کشیده و پنهان داشته و قدری دور تر از آن دو نفر تنه دیگر
است که با نکشت اشاره میکند بلوی که در آن خطوطی است بخط پهلوی و این شخص
تنه آنرا بسبب نقصان سنگ که نقش کرده اند اما پشت سر یا دشاوه دیگر آنرا
ستوفیت که نموده اند و در عقب تنون صورت دو نفر است که آنها پشت بساوت
نموده اند یکی از آنها نیز با نکشت اشاره میکند بجائی این عرصه و سطحی تا زمین در میان
نذار و دست با آنها میرسد (اما مجلس دست چپ) در سطح ایست که ارتفاعش
از سه ذریع قدری بیشتر است و عرض آن چهار ذریع و نیم و این مجلس زمین زنجبیت
در آن سطح صورت پادشاهی است که سوار بر اسب است تاجی بر سر دارد و در
بر تاج نصب نموده و در پشت سر نیز دو پارچه بسته و باد و حرکتان داده و طوقی
بگردن دارد و دامان جاهاش چین چین است پا و کابلش محمود نابوده و دنیا
که دو پارچه بر پشت کفش یا بر کاب کرده زده بوده و بر پیشانی اسپش پر کوچه
زده شده و سه تکه که بر سر آنها کوفیت از بغل اسب آویخته و در سینه اسب
آن چند سطر بخط بسیار ریزه همچنین مقابل سینه اسب در متن مجلس سطوری چند
و مجاری کرده اند بخط پهلوی و یونانی و در عقب سر آن پادشاه صورت ده
نفر ذکر افتش نموده اند همه ایستاده و در دست و نفر از آنها حربه ایست که در

در دست چپ
اسب جرت است و
حائمی و تکرش صورتی کرده
مجلسی از مجلس نقش ششم
است که سه اراک
حواهد آنجا هم که
در اسپتین کشیده
مقصود مهم
گروه
الله اعلم
و در تاج
همان سوی سده است
که در کرده

که بنده آنها را بکر بسته اند و بگردن وسینه شان کردن بند و طوق است و در کلاه بعضی نشانی است و دو نفر از آنها نصف نشان در پشت حایل است که نقش نشده

فصل در باب ترجمه خطوط مذکوره که در دو مجلس نوشته شده (خطوط مجلس بیرون)
از ترجمه آن معلوم کردیم زیرا که اقتدر آن خطوط محو و نابود شده و از سنگ ریزش کرده که دست معلوم نمی شود و اشخاصی که از ترجمه آن ربعلی داشته اند و این را دیده اند در کتاب خود ترجمه درستی ننموده اند مگر از هر سطر یکی چند کلمه را فهمیده و از آن کلمات خلاصه یافته اند که مذکور میشود (آن خلاصه این است) که پادشاهی که نامش از سپنک محو شد یک پسر من شاهنشاه هستم و بسیار جا را گرفتیم و این دین زرد دشت را که از میان رفته بود و خاک ساختم و رواج دادم و شرحی هم از طریق دین زرد دشت را در آنجا بر سنگ نقش نمود (مؤلف گوید) آنچه بطرف تیره میرسد این پادشاه باید اردشیر بابکان باشد زیرا که در زمان سلطنت آن پیروان زرد دشت در طریق خود مختلف شده بودند بچندین فرقه و سایر مردم هم بنای بت پرستی را گذارده بودند اردشیر مذکور پس از انتظام کار سلطنت دین زرد دشت را رواج داد و بت پرستی را منسوخ کرد که تفصیلش در کتب تاریخ مسکورا (ترجمه خطوط مجلس دست چپ که در متن و در سینه اسب بخط پهلوی یونانی است)

این است صورت او و مرد پرست خداوند کارشاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران حاکم از جانب خدا پسر او و مرد پرست خداوند کار اردشیر شاهنشاه ایران حاکم از جانب خدا پسر خداوند کار بابک شاه انجی (مؤلف گوید) از این ترجمه بقرینه معلوم میشود که مجلس مذکور شد همان اردشیر بابکان باشد نقشه بر سه مجلس مذکور را در یک ورقه برداشتم به مرز بیت و نه (۲۹)

حایل است
مثل آنکه صورت دربار
یا طاقچه را کشیده باشند
و آن دو نفر را در پشت
آن قرار داده باشند
که اسافل اعتقاد
ایشان پیدا
ناباشد
و در نزد
کمره گفته اند
که نام خداست
و معانی دیگر دارد
که اینجا مقصود
نیت
نشد



حون از نقش معروف نقش رجب فراغت حاصل شد حرکت نموده رنق بکافی گشتی
نقش رستم است نقش رستم در طرف جنوب تحت جمشید است برین فرخ دور
از آن و اینکه از نقش رستم کیندی معنی است و ما سابقا در این کتاب ذکر نمودیم که
ایلی دات و روستاها هر صورت قوی بکافی را که به بنید از نقش رستم میخوانند
باجمله نقش رستم مذکور در کوهی دیگر است غیر از کوه تحت جمشید که سابقا آن را تپه شای
مینامیده اند زیرا که مقبره سلاطین در آنجا است که مذکور خواهد شد و ایلی آنجا
این زمان آن کوه را کوه حاجی آباد گویند بجهت آنکه دهی مستی با اسم مذکور قریب
بان کوه واقع شده و قطعه از آن کوه را که نقش رستم بر آن حجاری شده اقی تپه
مینامند یعنی کوه سفید و در پایین کوه مذکور کوه تحت جمشید رودخانه میونداست
که سابقا نامی از آن برده شد

اما تفصیل نقش رستم قریب بر زمین قطعه از کوه را صاف نموده اند که در آن
نقش دو صورت است ارتفاع آن مسطحه سه ذرع غنی با جمله کمتر است و عرضش سه ذرع
و ارتفاع از زمین تا پایی آن صورتها دو ذرع و یکپار یک است (خلاصه) در آن
صورت دو نفر سوار را نقش نموده اند که در دست یکی از آنها حلقه ایست و آن
در از نموده سوار دیگر دست بی سویی آن حلقه برده (این همان حلقه معا به و پحتست)
لباس و جامه های آنها بسیار بند و دامن دار است سواری که در طرف دست راست
واقع شده تاجی بر سپر دارد و سواری که در طرف دست چپ است پری بسیار
بزرگ بر کلاه زده و کینفر پیاده عقیب سر آن الت کس پران دارد و دو نفر پشت
سم اسبها بجاک افتاده اند یکی زیر پای اسب یک پادشاه و دیگری زیر پای اسب پادشاه دیگر

نقش اول و ثانی باز
سه نقطه مشدود کرده
پست و پشت بلند را
گویند
حاجی آباد
دهی است و دراز
نقش رستم مذکور در متن
و حاجی آباد ده در کوه
آنگاری چند است باز
دخه و حاجاری که
تراشیده اند
در آنجا خطی
نقش نموده اند
بجای پری

مثل این است که ساجد باشند و باینکه احتمال دارد که آن دو پادشاه و این نفر را پامال بنمایند
 چون صورت آن دو نفر خراب و محو گردیده درست معلوم نمی شود همین قدر سر آنها را
 است انعام بخشند الله تعالی وقتی در یکی از کتب جغرافیا بزبان انگلیسی دیدم نوشته بود
 که نزدیک تخت جمشید آنجا که نقش رستم نام دارد صورت دو سوار است یکی از آنها
 اورمزد است و دیگر اردشیر بابکان و اسم اردشیر از یک سر سبز بود و بقلب زبان
 اردشیر شده و در شان اسب هر دو سوار بزبان پهلوی خط نوشته اند و روی سر
 سوار دست راست تاج است و موهای پیچج دارد که روی شان اش ریخته است
 و با سبیل است و دم ریش را چیده و در دست آن حلقه ایست با مصلح شاهان
 ساسانی که آن حلقه اعتقاد داشته اند زیرا که آن حلقه کلیسا و معبد آنهاست و صورت
 سوار دست چپ که اردشیر است کلاهی دارد و شل فانوس دست چپ خود را بلند
 کرده آورده پیش دهن و عصب سر پادشاه شخصی ایستاده و کس پران بدست گرفته است
 و در سر اسپه با جام و دهنه حلقه دار است و خیلی قشنگ است و در زیر پای اسبها
 دو نفر آدم افتاده اند بجا که بدور گردن یکی از آنها مار پیچیده است و احتمال دارد که
 آن صورت ضحاک باشد که خفت و ذلت او را خواسته اند بنمایند یعنی اگر چه ضحاک
 نیست ولی در عالم برتخ ذلیل و خوار است و احتمال هم دارد که صورت اسرین
 باشد که مقابل یزدان است پستی و ناکی او را خواسته اند برسانند (اما ترجمه
 خطوطی که در آنجا است) (روی سپینه اسب سوار دست راست پهلوی نوشته)
 صورت مجسمه از اورمزد (مؤلف گوید) انشعید الله تعالی تفرؤن آنست
 (روی سپینه اسب سوار دست چپ نیز بخط پهلوی نوشته شده است)

کبر اول پرستش
 بوس و ضامی نمیزد
 است
 برنج
 منیش سابقا
 گذشت که زمان این
 مرک و قیامت
 است
 برنج
 نیز منیش مرقوم
 که در دشتان است
 که راه قنای بدین
 با اعتقاد ایشان
 است
 است
 محذوف ایست
 زیرا که اعتقاد
 باید گفت
 است

صورت اور مزد پرست خداوند نگار اردو شیر شاه شاه ایران حاکم از خدا پسر خداوند
 بایک پادشاه دیگر چیزی پیش از این نوشته است و در میان آن دو سوار بر بال
 صورت قرص آفتاب را نقش کرده اند اینی این بود ترجمه آنچه که در کتاب خبرنامه
 انگلیسی دوازده سال قبل دیدم و از آن نوشته بودم و همیشه بخاطر می داشتم که هرگاه چنین
 رقیق شد و گذارم بجانب مرد دشت افتاد آن نقش را ملاحظه کنم تا در این اوان
 که بعد و آن مقصود حاصل آمد چون نزدیک آن نقش آمدم صورت ترجمه شخص انگیز
 همراه بود آن نقش را با تفصیل مذکور مطابقت نمودم همه درست است مگر چند چیز
 یکی اینکه نوشته اردو شیر کلاهی دارد مثل فانوس آن کلاه نیست بلکه پر بسیار بزرگ است
 که بکلاه نصب نموده و آن شخص آن پر را کلاه انگاشته دیگر اینکه نوشته آن دو غن
 افتاده بنجا که در گردن یکی بار پیچیده آن مار نیست بلکه آنچه را که مار دانسته رسته و
 پارچه ایست که اکثر سلاطین در عقیب سر بسته اند و مکرر صورت آن پارچه را کشیده
 شده در این کتاب و چون دانستیم که آن رسته است و مار نیست و دیگر حاجت
 به تفسیر است مذکور نیست که منجا که چنین و ابروین چنان و آنچه بنظر میرسد آن دو غن
 کسانی هستند که باغی بوده پس آمده از روی اطاعت ساجد شده پوزش می نمایند یا
 سلاطینی اند که مغلوب گردیده باشند و صورت آنها را در حالتی که پایمال سم مرگ شده اند
 کشیده اند چنانکه این رسم سلاطین عجم بوده که پس از هر فتحی که شاهی را می کشند یا غن
 صورتش را بطریق مذکور نقش میکردند (تفصیل رسته که در پشت سر سلاطین است) است
 بسیار جا در این کتاب میان آن رسته و پارچه شده و مکرر صورتش شاه کشیده
 در حالتی که با دانه را حرکت میدهد و در جانی هم گفته ایم که باید آن رسته وصل بکلاه باشد

بایک پادشاه دیگر چیزی پیش از این نوشته است و در میان آن دو سوار بر بال
 صورت قرص آفتاب را نقش کرده اند اینی این بود ترجمه آنچه که در کتاب خبرنامه
 انگلیسی دوازده سال قبل دیدم و از آن نوشته بودم و همیشه بخاطر می داشتم که هرگاه چنین
 رقیق شد و گذارم بجانب مرد دشت افتاد آن نقش را ملاحظه کنم تا در این اوان
 که بعد و آن مقصود حاصل آمد چون نزدیک آن نقش آمدم صورت ترجمه شخص انگیز
 همراه بود آن نقش را با تفصیل مذکور مطابقت نمودم همه درست است مگر چند چیز
 یکی اینکه نوشته اردو شیر کلاهی دارد مثل فانوس آن کلاه نیست بلکه پر بسیار بزرگ است
 که بکلاه نصب نموده و آن شخص آن پر را کلاه انگاشته دیگر اینکه نوشته آن دو غن
 افتاده بنجا که در گردن یکی بار پیچیده آن مار نیست بلکه آنچه را که مار دانسته رسته و
 پارچه ایست که اکثر سلاطین در عقیب سر بسته اند و مکرر صورت آن پارچه را کشیده
 شده در این کتاب و چون دانستیم که آن رسته است و مار نیست و دیگر حاجت
 به تفسیر است مذکور نیست که منجا که چنین و ابروین چنان و آنچه بنظر میرسد آن دو غن
 کسانی هستند که باغی بوده پس آمده از روی اطاعت ساجد شده پوزش می نمایند یا
 سلاطینی اند که مغلوب گردیده باشند و صورت آنها را در حالتی که پایمال سم مرگ شده اند
 کشیده اند چنانکه این رسم سلاطین عجم بوده که پس از هر فتحی که شاهی را می کشند یا غن
 صورتش را بطریق مذکور نقش میکردند (تفصیل رسته که در پشت سر سلاطین است) است
 بسیار جا در این کتاب میان آن رسته و پارچه شده و مکرر صورتش شاه کشیده
 در حالتی که با دانه را حرکت میدهد و در جانی هم گفته ایم که باید آن رسته وصل بکلاه باشد

بسیار فاضل است
اینها از باب تغییر و تبدل
اسم نام است نیز
کمزور اند
بجست ایگو نام
ایشان نشسته گردند خدا
بمقامات و تئیل گردند از
بها و ثبات
فرقیان
چندین ملک و
طریق شش و نیم مذهب
مثل اینکه مشبه غلام شیخ چون
سایه و بانیه که آفتاب می
آید و اند فانی اند چه بخت و
حرکت و انتقال و حل و حل
اجسام و بعضی از ایشانند
مشبه مشیه که قائل شده اند
باینکه خدای تعالی جسمی است
نه مثل اجسام و مرکب از
گوشت و خون است اما
نه مثل گوشت و خون دیگران
و از برای ادعا و انصاف است
و گویند جاز است مخلصین
و زیارت کنندگان او تعالی
که او را محض فرموده معانی
کنند
تعالی در تمام امور و

ولیکن آنچه بحال بخاطر رسید این است که این پارچه ورشته مومی بند باشد زیرا که
کیهان اکثر سلاطین غم انبوه بوده و از او دوپسته کرده بر دوشانه می افکنده اند و بنابر
میساخته اند و بواسطه انبوهی محتاج بموی بندی شده اند و موی بند پارچه پستی بوده که
بسر بسته و از عقب کرده میزدند تا چون حرکت نمایند یا اسب بدو اند مویشان
و در جم نشود و آن موی بند مبادله داشته و از پشت سر افکنده می شده

فصل پس از مراجعت از سفر رودشت و غیره که ترجمه خطوط معنی و پهلوی پر ختم
چون ترجمه خطوط نقش رستم را بدست آوردیم مطابق بود با ترجمه که شخص انگلیس ساسانی ذکر
نموده است ولی حیرت دارم از اینکه بر اسب سوار دست راست نوشته
این صورت خداست چگونه میتوان برای او تعالی صورت تصور نمود کلماتی که از او
مستور است خالی از حکمت نیست و عقل تصدیق ندارد باینکه شخص حکیم برای خدای تعالی
صورت تصور کند طایفه از یهود و فرقه از عااته اند که آنها را مجسمه و مشبه خوانند عقیده
ایشان این است که خدای تعالی سر و دست پادار و باینکه این بی البطلاست چه که اگر
جسم باشد محتاج بکار خن ابد بود و هر محتاجی بچار ممکن است واجب و بر این سوار در کتب
در این معنی اقامه کرده اند که اینجا را کنجایش ذکر آنها نیست و نمی بخضر مولانا السید است
از شید جناب شیخ مفید طول الله عمره و شکر الله سعه از فرقه مذکور سوال نمودم اینجا
مختصری از کتب علماء در صفیہ مرقوم ننموده باین بنده مرحمت فرمودند این است

بیانیه در اعتقاد طایفه مجتبه

آنچه معلوم گردید و آن است که مشبه و مجتبه از اهل اسلام در اعتقاد یکفر و در
شرعیات فرقائی چندند مثل آنکه بعضی از اتباع ابو خنیفه و برخی از اصحاب مالک

و جمعی از مریدین شافعی و جمله تبعه شیخان ثوری و احمد بن حنبل الی غیر ذلک میباشند
 و ایشان از برای خدای تعالی جا و مکان اثبات نمائند و این بحجت است که با جمعه
 ایشان هر چیز را که جا و مکان نباشد معدوم بود و گفتند اند که خدا بر عرش نشسته
 و پایا بر کرسی ننهاد و از برای او جمله اعضا اثبات کند شخصی از کبار ائمه ایشان
 که جمعی احادیث نزد او میخواندند از او پرسیدند که خدا اعضا دارد گفت بل جمله
 اعضا دارد چنانکه ما داریم مردی در آن میان اشاره بعورت خود کرد آن شخص گفت
 این را نیز دارد و از او پرسید که کتاب روایت کنند که از رسول خدا پرسیدند که
 خدا از چیست گفت از آب لیکن نه از آب زمین و نه از آب آسمان بلکه از سبزی
 و او را بدو اسید تا عرق کرد پس خود را از آن عرق آفرید و گوشت را از جسد او نمود
 بن عاص روایت شده که رسول خدا فرمود ملائکه را خدا از سبزی پدید آورد و سبزی
 خود آفرید و نسبت باین عباس دهند که گفت رسول خدا از سبزی در تنم نزد خدا درشت
 و خدا را دیدم بصورت جوانی مجسمه سبزی جامه زرین پوشیده بود و گوشت خدا را
 مشب آوینده بر غری نشیند و بر زمین آید و از معا بن سلمه روایت کنند که خدای
 تعالی بر اشتری نشسته و پیراهن زرین پوشیده و روز عرفه در عرفات فرود آید
 و گویند در اصفهان یکی از فقهائش شبته بود و پاره از پشم شتر در حقه نهاده و شبکت
 و عود از آن بخور داده میگفت چون احمد بن حنبل بکعبه رفت خدا را در عرفات دید
 بر اشتری نشسته و جامه زرین پوشیده احمد او را بشناخت و در آن شتر آویخت
 خدا شتر را بکجخت و بر پشت پس پاره از پشم آن شتر در دست احمد بماند و این
 آن پشم است و هرگاه یکی از شبته پامری شد زری چند نزد آن شخص میفرستاد

شیخان در
 دندان حضرت صادق
 علیه السلام بوده و
 شیخان در آن کعبه
 شصت حجری است

محمد
 بعینه منقول از قول
 و حمد است

روایت
 هم از راه دیگری
 ابرام است و غیره

است
 عرفات
 صورتیست بمایشی
 در کعبه که روز عرفه
 در آنجا آداب حج
 بجا آورند

بالمعنى
عامة

انت

تربا

بمن اول در آید

مع ترتبه است که سنی

باطل و سخن بی فایده

باشد

انت

الله و احد است

و احد است

و زائده نشده است و

خود است از برای او

مثل دانند یکبارگی از نزد

است و از نزد شده است

ی افریند آنچه را که بخواند

جسمها و غیر آن و خود جسم

فیت صورتی بندد

آنچه را که بخواند و در صورت

فیت بزرگ است مراد

دانگره است تا جای او

از آنکه از برای او باشد

باشد آن خداوندی را

فیت مانند او نیست

و دوست شود و چنان

پس آن شخص آنگاه را برداشته بجهان پناهی میبرد و آن پشیمان را در کلاب فرو برد و او را
کلاب را برنجور میداد و پاره دروی میسایید و گویند شی که رسول خدا مبراج رفت و خوا
به نشیند کوزه و بلوری در آنجا بود پایش بکوزه برآمد کوزه بشکست خدا دست دراز کرد و
ردای او را بگردید و گفت کوزه باز فرست و ردای خود را بستان و گویند شخصی پیش
معاذ رفت دید طعام میخورد و از او پرسید که خداوند را خور دنی و آشامیدنی هست
گفت بلی چنانکه شمارا هست الی غیر ذلک من ترایتم و مفریایتم و گویند بنای این
مذهب در اسلام از یکجی بن معین احمد بن منبل و سفیان ثوری و داد و اصفهانی
و بعضی دیگر شده و آن مذهب سابقا در سایر فرق اقبیل یهود و غیر هم بوده و هست
(نوکث گوید) در کتاب اصول کافی است که منبل و رایان باب بجدت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام عرضیه کرد و آن حضرت در جواب او مرقوم فرمود
الله واحد احد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد خالق و نیس خلق و یخلق تبارک و
عالی یا شایع من الاجسام و غیر ذلک و نیس یختم و یضوئها یا شایع و نیس یضوئها
جل شأوه و تقدست انما و ان یکون له شبهة یو لا غیر و نیس یکلمه شیء و یهو

التبیین البصیر

(خلاصه) چون اردو شیر معقتد وین زروشت بوده و زروشت هم مجتبه نبوده
لهذا احتمال میستوان داد که مرادش از کلمه او مرز و خدا نباشد زیرا که بغیر از اینکه سابقا
انفیم این کلمه یعنی خدا هست نیز یعنی ستاره مشتری و نام کلی هم آمده شاید مراد
یکی از این دو باشد الله تعالی یو العالم بجاتی الاثویر (بهر صورت) نقیضه

آن مجلس را برداشتم و در وقت به منزله می (۲۰)



از نقش رستم که میگذرند بمقدار چند قدمی در پتان کوه میطخه دیگر چند نفر صورت نقش بر
 فاصله آن سطح تا بر زمین تجاوز از دو ذراع است (تفصیل صورتها) صورت پادشاه
 پیاده در میان که گویا میخازد از در پیرون بیاید بر کلاه خویش پری نصب نموده عصای
 بدست گرفته لباس را بسته بدون چین در بردار و کیس وانش خیلی انبوه است و
 هر طرف پادشاه چند نفر ایستاده اند که از کمر تا پای آنها پیدا نیست مثل این است که در
 پشت دیوار درگاه پادشاه اند از غار است باشند بعضی از آنها دستها را بالا برده
 با بخش اشاره میکنند و کیسوی آنها انبوه نیست ولی تاپده است و بر کلاه ایشان
 نشانی است و یک نفر از آنها که در آخر جمده است و در طرف دست چپ پادشاه
 واقع شده قاتش سرانمایان است و آن پشت پادشاه کرده و میرود اما صورت
 بر گرد آید و بر شانه های آن نشان و علامتی است مثل نشانهایی که سر قبیله یا
 سر پیکان این نشان بر سر شانه میگذارند و چنین بیناید که این شخص از صنف آن عت
 نباشد چون مجاری صورتهای مذکوره را خیلی بد نموده اند بلکه طراح آن نیز امتیازی
 لهذا از برداشتن نقش آنها چشم پوشیده اکتفا به آن تفصیل نمودم که گذشت
 ذکر دهم هاست که در نقش رستم است
 از نقش و صورتهای مذکوره چند قدمی گذشته در آن کوه سه دهم است بر دیف که
 روی آنها به سمت جنوب شرقی است و یک دهم دیگر نیز قریب بان سه دهم است
 که روی آن به سمت جنوب غربی است و این دهم طوری واقع شده که وصول بان
 محال است دست رسی بان نیست و کوه مذکور فسط و دامنه دار نیست بلکه مسطح
 (از تعلق آنها) از مسطح الحجر کوه تا بسور اخ بر دهم ذراع است (یعنی نماند)

نشان
 سر بر کلاه آهست
 شبیه بهلال ماه است
 و مثل نشانهای دولت
 عثمانی است که در این
 زمان دارند
 نشان
 نشانهای آن صورت
 مثل نشان دوشاخ
 مذکور در متن است که آن
 نشان را در این زمان
 آریست
 می نامند
 می

قبل از آنکه این قیصر بمبت مرودشت بروم از بعضی می شنیدم که در کوه نقش رستم خند
 است که کس را دست رس نیست تا پائی در آنجا گذارد و محال است که راه وصول به آن
 محال باید که اینک بعضی از اربابی مرودشت هستند که گمرواند و بالای آن دخمه های سه
 هر کس بخوابد بملنی معین داده و پس بیل بند و طنبانی او را بالا میکشند پس از تماشا فرود
 میاورند و نیز شنیده شد که دو سال قبل از این سیاحی از اربابی یورود در آن مکان
 رفته بمخفی ساخته و بوسیله مخفی در آن دخمه ها قدم گذارده و نقشه از صور دخمه ها بر روی
 کج برداشته (بیان ذلک) صور تها نیز که مقصور بر اجمار است نخست از کوه و غار
 نخست و شکرده و شکست ساخته پس باروغنی آنها را چرپ نموده آنجا و کجهای خوب سیاح
 نرم ولایتی را بابت سرشته نزدیک به بستان کج بر آن اجمار زده و بالکت بتانی کج نخست
 نموده بعد از چند دقیقه تا هنوز رطوبتی در کج بوده با کار کج را رشته نخسته بریده و از روی اجمار
 برداشته در حالتی که عکس صور بر روی کج برداشته شده یعنی هر جا که روی سنگ
 متحدت داشته بر روی کج نقش پیدا نموده و بالعکس بالعکس (بالجمله) این قیصر فرود
 اشخاص که در راه اتفاق در آنجا برده و مبلغ معین را داده تا از زمین بدانجا صعود نموند
 ابتدا از آنها بالا رفتند از مشاهده و نقششان بالا خوشی داشتیم چه جای اینکه مرا بالا کشند
 (بجمله) طنبانی که همراه برود بودند از بالا زیر نمود و دنفردیکه که پائین بودند آن طنبانرا که بر شانه
 حکم بستند و دنفرد بالا مرا بالا کشیدند با هزار گونه و شست که از برایم دست داده بود
 چون در آن بلند می پستتر کردیم هرگاه که نظر پائین کو و بجانب صحرائی افکندیم و
 بروشتم می افروزد و لذت چشم از منظره صحرائی پوشیدیم صور تها را که در جلوه
 دخمه بود بینه مثل صور تهای جلوه دخمه های تحت جمشید است و تغییر می یابن صور تها

محل
 منبع هم چنین است
 و در اصل همان بود
 نام او خام شده

کس است که می بیلد
 بند یا زردبان یا مخفی
 از کوه بالا برود و فرود
 آید این کار از غریبه
 که بشن کران بسیار

تجدید
 بر جسته شدن و کوه
 پشت کردن
 که در نقش بر جق
 فرود رفتن

قبر خود و اراست که از خطوطش معلوم گردیده و نیز می یافت و دهم اول اگر چه خطی ندارد
ولی از قرینه و از تاریخ انگریزی معلوم است که مقبره فریدون فرخ است که از تراشیده
بوده انتهی زمانیکه در دهم اول بودم و تماشای آنجا را می نمودم دیدم بر روی سنگی بخط فرخ
یکی از اهالی ایران که اسم خود را عبد الله مترجم و منشی رقم کرده و برکت نوشته بود که در سنه
یکهزار و دویست و هشتاد و جری با اتفاق یکی از صاحبان انگلیس اندیم در اینجا صاحب
مذکور را فرمود این اشعار فردوسی را بر این سنگ بنویس نوشتم

فریدون زکاری که کرد ایردیکه	تخت این جهان ابشت ازید
فریدون نسترخ فرشته بنو و	ز نمود و ز غنبر سرشته بنو و
بداد و دوش یافت این نیلویی	توداد و دوش کن فریدون تولی (آنتی)

از تقریر این شخص انگلیس و حکم آن بخار شش اشعار مذکوره چنین بر می آید که آن نیز این نامه را
از فریدون میدانسته و احتمال هم دارد که پستیاخ انگریز سابق الذکر از این شخص شنیده
باشد که این دهم فریدون است و هم محتمل است که بر فرض بودن آن دهم از فریدون تولی
و خالی از خیال گفته بنویسند و اتفاقاً تصادف و مقارنه واقع شده باشد و محتمل است
از اینها که گفته اند و گفته ایم نباشد الله اعلم دیگری در آن دهم از شیخ معدی نوشته بود

مستقت نیز و جهمان استن	کر قن ستمشیر و کمذاستن
که راد اینی از خردان عجم	ز عهد فریدون و ضحاک و جم
که بر تخت و ملکش نیاید زوال	نماند مگر ملک ایزد تعال

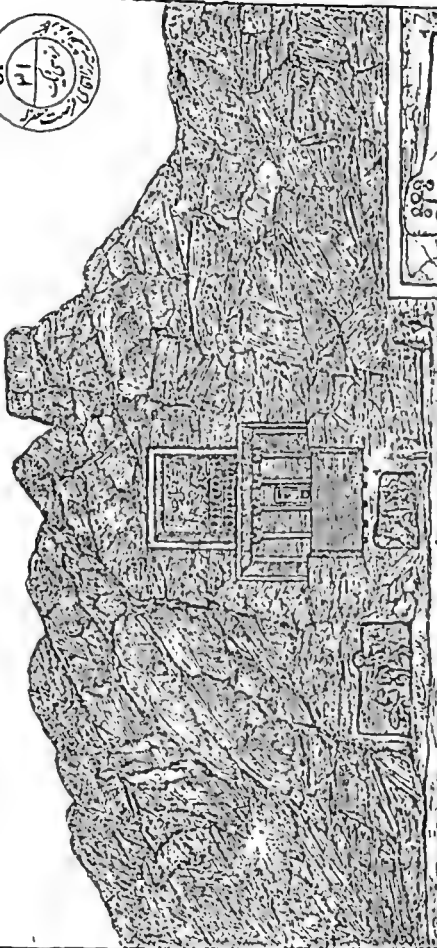
چون پروان آن سه دهم مذکوره بحسب ارتفاع و عرض و نقوش مثل هم انداخته اند و
بر برداشتن دهم سوم که خطوطی بخی بر آن منقوش است آن به مره سی و یکست (۳۱)

نسخ
قبر فریدون
بوده و وی مردی
داشتند و فرزانه و
صاحب تصانیف
است علم کتب و اب
و نجوم را گوئی نسبت
دیده
در لغت معنی این
و دیدن چیزی است
و بعضی مقارنه نیز
استمال شده
است
بهان نموده
است



این صحنه را در کتابخانه ملی ایران می بینید. در صورتی که این صحنه را در کتابخانه ملی ایران می بینید.

صورت (۱۰۰) در کتابخانه ملی ایران می بینید.



در کتابخانه ملی ایران می بینید. در صورتی که این صحنه را در کتابخانه ملی ایران می بینید.

صورت (۱۰۰) در کتابخانه ملی ایران می بینید.

فصل ستور نیست که در این کتاب هر جا فصلی است مطالب مسطور در آن پس
 مراجعت از سفر یعنی در حضور نوشته شده و ملحق بکتاب گردیده از جمله آن محتات ترجم
 خطوط یعنی و پهلوی بر احوار است تفصیلی که گذشت و از جمله آن ترجمه با ترجمه خطوط
 است که در و نهم مذکوره است (یعنی دهم و نهم) و بخاطر این است اینجا مرقوم میشود
ترجمه خطوط دهم و پنجم در کوه نقش رستم
 خداوند بزرگست اورمزد که این دنیا را آفریده است و آن آسمان را آفریده است و
 آدم را آفریده است و آسایش و راحت از برای مردم آفریده است که داریوس را
 پادشاه کرده است یک تن و احد پادشاه بر جمیع مردم است من بستم داریوس
 پادشاه بزرگ و شاهنشاه حاکم ولایات تمام طوایف دهم دورتر از این ولایات
 پادشاه این جهان بزرگ سپرویتش پسر خشیارث فارسی وقتی که می پنداری
 میدانی چه قدر در ولایتها بودند که پادشاه داریوس در آنها سلطنت میکرد و گاه
 اکنون باین نقش بایست که تحت مراب میدارند تا آنها را بشناسی آنوقت هم هنوز نخوا
 دانست که تیره مرد فارسی تا دور میر سپید و هنوز نخواهی دانست که مرد فارسی دو
 از ایران مجادله با کرده و جنگ نموده است داریوس پس پادشاه میکوید کای را
 که کردم همه از رعایت اورمزد کرده ام اورمزد از برای من حافظ بود تا وقتی که
 کار و اتمام نمودم اورمزد مرا حفظ بکشد و طایفه مراد این ولایت را و این را از اورمزد
 آتاپس میکند که بمن بخشد ای انسان مرا بایش اورمزد این است که کار بد نیکنی
 و چیز بد خیال نکنی از راه راست خارج نشوی و گناه نکنی البته
 چون اورمان کوه مذکور پائین دهم با درجالی چند صورتهای متعدد و منقوش

که در اینجا آمده ایم
 از قول تعدادی فرات
 است و در بعض از کتب
 اگر یکی این ترجمه را با خط
 دیگر کرده اند خطی است که
 داشته باشد ولی در اصل
 مطلب تغییر نیست کرد
 الفاظ آن نهایت بطلان
 اتم پس می باشد و در
 ترجمه ای دیگر در این کتاب
 نیز این طور واقع است در
 هر حال منقش در اصل
 مطلب نیست
 ویتش
 پیش از اینها تکبیل
 و معنی آن شده صبیح
 کایارش من حاشی
 حاضر است که آن کلاه
 آتیشا فرشته یعنی بجای
 دارد و هر زنده این
 تیرات بواسطه طول آتش
 است که در بلاد الهه
 مری بحرانی بسدل
 گردیده
 بنحوا
 پیش از این گذشت
 که چنانچه غیور است
 مرد فارسی باغ
 اشاره این است
 که بکتابهای دیگر
 و کلمات گرفته اند

برسنگ است بیانی از آنها باید نمود و نقشه بعضی از آنها را باید کشید انشاء الله تعالی
 محاذی و دهنه اول متصل بر زمین مجلسی است که ارتفاع آن دو ذرع و عرضش چهار ذرع است
 و این مجلس صورت دو نفر سوار است که با هم جنگ میکنند یکی از آنها با نیزه زده است
 سوار مقابل خود را و سوار مقابل نیز نیزه در دست دارد ولی ابش از عقب زین خود
 و آن سوار اول که به نیزه طعن زده است در زیر شکم و زانوی ابش بر دین کپله
 او سخته و از یک طرف کفل آن اسب دو کپله بزرگ بار بسته بلند نیزه از آن است و در
 قهای این سوار مردی است که آن هم سوار است در دست علم غریبی دارد و آن
 علم چوبی است که بر سر آن سه قبه نهاده اند و دو کپله از آن او سخته اند و در پشت سر
 هر یک از آن دو نفر که با هم مجادله میکنند دنباله کیس بند آویزان است
 در این حال که تفریح این مطالب مشغول بخاطر رسید که آن شخص سیاح انگریز سابق
 در وقتی که تفصیلی از نقش رستم بیان می نمود و من گفت که در اینجا بر سنگ صورت
 جنگ اشکانیان را کشیده اند و ظاهر امر او شخص انگریز همین جنگ مذکور بود و نیز
 مجلسی دیگر که بیانش خواهد آمد و باید همچنین باشد زیرا که این مجلس جنگ خلی
 کشته ترا از مجلس نقش رستم و غیره است و گفتیم که نقش رستم صورت اردشیر بابکان
 دارد و اردشیر بابکان از جمله ساسانیان و طایفه اشکانیان قبل از آنها بوده اند و بعد
 مجلس جنگ مذکور غراب و محوشده که اشخاص بی تیز محال است که بدقت نظر
 کلاه آن صورت را از چهره و اسب را از اوستم بتوانند شناخت مگر آنهایی که از پیش
 و طراحی بهره داشته باشند و بعلاوه اینکه آن صورت نابود و محوشده طرح کلاه
 و تجاری آنها در نهایت بدی و بی تیزیست و جهتش این است که اشکانیان

سوار مقابل
 با دشمنان است
 و آن سوار اول
 است که با نیزه
 نیزه را بر او غم
 با آنکه که با او
 آن سوار مقابل
 ولی در صورت
 غرومان که اسب
 طرف مقابل آن را
 بنیدیم که کشت
 که گفته بهرام
 بر نیزه شده و
 روی و نهاده و
 قریبند آن دلیل
 زیرا که حکم
 و کلاه بهرام
 صورت و کلاه
 از اشکانیان
 آن نوشته اند
 است و این قریب
 اینان را فرستاده
 الله اعلم

یعنی که این صورت سوار است بهرام غم سوار است

از صنایع لطیفه بکلی بی بهره بوده اند و اتفاقاً با حداثت اینیه عالیه و نقوش متنازه ایشان
بر چه صور و نقوش از آنها در عالم باقی مانده بر احوال و بدو ضخیم و نامحوار و طراعی بی
و تجاری غیر متنازه است بنا بر علی بن ابی طالب داشتند نقشه آن مجلس جنک چشم
پوشیده و گفتند که شش نموده که ششم
چون نامی از اسکانیان برده شد مختصری از ظهور و نام و سلطنتشان در اینجا مرقوم شد

دردگر اسکانیان

چون اسکندر بر ممالک عجم استیلا یافت و لشکر گردید شاهزادگان که انبای ملوک
فرس بودند همه را محبوس گردانید آنگاه که غزیت بجانب هندوستان داشت
از ارشطوی حکیم مشورت نمود که در حق شاهزادگان ایران چه حکم روا دارم حکیم فرمود
اگر ایشان را در امانی و مطلق العنان کنی دور نیست که فتنه بر پا نموده و مملکت را تصرف
شوند و اگر خوشان را بریزی از رسم عدالت و انصاف دور است که بی گناه
کشته شوند پس همان به که هر یک از آن ملک زادگان را ولایتی دهی و حکمرانی
اتجار و تقویض بوی کنی و هیچکدام را بر دیگران ترجیح ندهی تا اطاعت یکدیگر را
نکنند و چون با هم موافقت نداشته باشند با تو هم مخالفت نخواهند ورزید
اسکندر هم چنین کرد که حکیم فرموده بود و خود هندوستان و دیگر بلاد رفت
این بود که ملوک الطوائف شد چون اسکندر وفات یافت شخصی از اهل روم
(آپشمن) نام داشت و بعضی مورخین او را (سلوک آپشمن) نامند
و در کتب تاریخ ایرانی (ابن بخش) می نویسند آن یکی از سرداران اسکندر بود
و دارث ملکش خوانده بود و در مملکت شام و بیت المقدس و بابل حکومت داشت

اسکانیان
انسان است که زندگ
است بر وزن رشک حد
آسا بود و درست است که
اراد لا و ارا و می بود
و بعضی هم که زندگ را کون
بوده است

ارشطوی
شخصی عالم بود
کتاب معتدل یاد کرد

آپشمن
همه و پس معنای
قرشت و باز در روم

است
سلوک

بعضی پس معنای
مضمر و داد و کاف
تازی مشهور است
و او پس معنای

ابن بخش
همه و باز معنای
سازنده و طار معنای
عالمی معجز پس معنای

برای تسخیر ایران و دیگر بلاد با لشکری کران حرکت نموده بهر طرفی رودی ادر بعض بلاد را
سفر نمود و چندین نفر از ملوک طوایف را قتل و اسیر کرد آخر الامر در ملک لرستان
از سلاطین که اشک نام داشت دو چار شده پس از مجاوله با بطخس کشته گردید
و اشک متقل باطلنت آمد و شرح حال یک یک از ملوک طوایف در کتب
عیدیه از تاریخ عرب و عجم و فرنگ مسطور است ولی تاریخشان خیلی مشوش است
نام و لقب و مدت سلطنت و نسب این طبقه را چنان مختلف نوشته اند که از
تحقیق و تدقیق آن قطع را از زجراست

جناب اعماد السلطنه محمد حسن خان در کتاب در التیجان فی تاریخ بنی الاشکان
ذکر حالات آنها را و اختلافاتی که در تاریخ آنهاست بیان نموده از آنجا که
مورخین مدت سلطنت اشکانیان را چهار صد و هشتاد و دو سال نوشته دیگری چهار صد
یا زده سال دیگری پست صد و نود و چهار سال دیگری چهار صد و شصت و سه سال
دیگری پانصد و پست و سه سال دانسته همچنین بیشتر و کمتر اینها در آن کتاب
فرموده سلاطین مذکور چهار شعبه بوده اند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن
اشکانیان افغانستان و غیره اشکانیان دشت قباچ و نیز فرموده مورخین عجم
و عجم برای تمایز یک شعبه را اشکانیان و شعبه دیگر را اشغانیان گفته اند و اسپاهی آنها
اکثر از کتب تواریخ و سپهر افتاده اینها فرموده این طبقه خلفا عن سلف ولایت
عهد نیافته و سلطنت نکرده اند بلکه کوتاهی دو یا سه شعبه شده هر شعبه در قسمتی از
مالک ایران و مضافات حکم رانده و بعضی بابعض دیگر معاصر بوده اینها
فرموده که هر یک از آن سلاطین را نام مخصوصی بوده و بعضی هم بطبقه مشهور

دینی
شهری بوده
قدیم از ایران
نقشه شمالی ایران
در حوالی آن شهر طبرستان
حالیه مسوره و آباد گردیده
است
ولایتی است قریب
با قندهار که آن را
کرخستان گویند
افغانستان
معروف است
و پایتخت آن
کابل و قندهار است
دشت قباچ
معمرای ترکستان
است کوهی
و از کوه برسد
آن کوه
به افغانستان

شده و این اختلاط اسامی و القاب اسباب القیاس و انعکاس تاریخ کردید و چون
یک نفر را بچند اسم خوانده اند انتی اسامی و مدت سلطنت آنها را چنانکه در تاریخ
در اینجا مرقوم و مظهر می‌دیدیم

استهین روحی چهار سال در پارس شاهی کردن خنجر از دود و بیست و نود و پنج سال بعد از هبوط اشک بن اشک از نژاد و دار بوده پانزده سال کشور داری نمود و خنجر از دود و بیست نود و نه سال بعد از هبوط آدم علیه السلام اشکان برادر اشک از نژاد و دار کیا و پس بود نه سال پادشاهی نمود اشک پسر اشکان هفت سال فرمانروا بوده است شاپور بن اشک ملقب برترین و سید داین که بعشق مشهورند در روزگار و بوی ده تصفت سال در داین شهر یاری نمود و خنجر از سیصد و چهارده سال بعد از هبوط بهرام بن شاپور نزدیک قطنیه شهری بنهاد و در پادشاهی تحت نمود و چنانچه سال شاهی کرد و خنجر از سیصد و هفتاد و چهار سال پس	بلاش بن بهرام شانزده سال فرمانروا بود خنجر از دود و بیست و چهار سال بعد از نژاد هرمز بن بلاش ملقب بسالار دار الملکش ری بود و قادیان بنای او دست نود و سال سلطنت کرد و خنجر از دود و بیست و چهار سال نرسی پسر بلاش چهل سال فرمان راند و خنجر از چهارصد و پنجاه و نه سال پس از هبوط فیروز بن هرز بنده سال پادشاهی و ظلم نمود سراج نام گشته شد و خنجر از دود و بیست و چهار سال بلاش بن فیروز بنده لار در فارس را و بنا نهاد و دوازده سال شاهی نمود و خنجر از دود و بیست و و شانزده سال بعد از هبوط آدم علیه السلام خسرو بن بلاش بدکار بود و در پادشاهی بر دود و بیست و چهار سال سلطنت نمود و خنجر از دود و بیست و دو و بیست و هشت سال بعد از هبوط بلاش بن بلاش بن فیروز دوازده سال
--	--

اختلاط
اسامی و القاب
در اینجا مرقوم و مظهر
می‌دیدیم
مختلف شده (ایضا کج)
مثلاً از دود و بیست و چهار سال
در دود و بیست و چهار سال
پادشاهی و دود و بیست و چهار سال
که در دود و بیست و چهار سال
سلطنت کرده است و دود و بیست و چهار سال
سازیده شده چنان
تصیر و دود و بیست و چهار سال
که در دود و بیست و چهار سال
اصول و دود و بیست و چهار سال
اختلافات کلی در
تاریخ است
بلاش
تولد حضرت مسیح
علیه السلام را
در عصر این پادشاه
روشن و دود و بیست و چهار سال
عهدش پارس
اشک و دین
بعد است و
قولی اول
می‌باشد



از مجلس سابق الذکر که گذشتیم مخاوی و خمد سوم نزدیک زمین نیز مجلسی است و آن هم صورت جنگ است مثل جنگی که مذکور شد همان دو نفر سوار نیزه بدست و سوار دیگر که علم بد دارد و غیر ذلک بتفصیل که گذشت بدون کم و زیاد که گویا این مجلس را از مجلس جنگ اول کرده کرده باشند و این صورتهای تخراب و ناچیز و عمو شده و طراچی و حجارش در اصل بسیار بد بوده و دور نیست که این هم جنگ اشکانیان باشد بهر حال قابل برداشتن نقش نیست از آن در میگذریم

از آنجا که نیز چند قدمی گذشتیم بجائی که کوهی خواهد بود به چید مجلسی دیگر است که در آن چهار صورت نقش است ارتفاع مجلس دو ذرع و نیم و عرضش از سه ذرع قدری کمتر است (تفصیل صورتهای) دو نفر مرد زنده که هر دو تاج بر سر دارند و با هم حلقه معا به و و پیا پی بدست گرفته اند یکی از ایشان پری بر تاج زده و دپارچه از موسی بند در پشت سر گما او نیمه و باد آن پارچه را حرکت داده کیسوی یکی تاسیده و مغلول است و دیگری انبوه و مجعد و طفل کو چاک که سر را گردنش محو شده و اند سپنک ریزش نموده است در میان آن دو پادشاه ایستاده و یک نفر هم در کنار مجلس ایستاده است در حالتی که دست راست خود را بلند کرده مثل اینکه در دست او چیزی بوده و اکنون معلوم نیست و این شخص گویا نوکر باشد و پادشاهی هر چهار صورت مذکور تا زانو در زیر خاک رفته که پیدانیت این مجلس هم بحسب طراچی و تجاری بسیار بد و بی تیز است نقش آن سینه لازم برداشتن نیست

تفصیل و خمد چهارم

قریب مجلس مذکور که صورت چهار نفر در آن بود و ذکرش گذشت نیز خمد ایست که پیش

از آنکه صفی آن را بر آن هم دانند که مذکور شد

سوار
نیم کاف
فارسی از چنان حالت

در آن
مردون که در این
مجلس نقش شده
در بعض از سیاحت نامه
اکثر نیز یادیده ام نوشته
آن پادشاه مرد صورت
بهرام غم نموده و آن زن
که زن او است و در
اینها بان تاج شمشیر
و سوار و در اینجا
نصب کند و بان گل عهد
و شاق نموده اند
استه قاتل
اعلم
بیت

ازین مرتوم شد که روی دغمه سمت جنوب شرقی است و در حقیقت این دغمه چهارم است
و در ارتفاع دغمه از زمین بالا امتیاز از سی نوع است و از مسقط الحجر آن تا برسد بکوه
انجمن که ده صاف و هموار است که اگر بای خیال برانجا رسد هر آینه می لغزد تا چه رسد
بپای رجال الای انجا مذکور میباشند که تا امره زاحدی با انجا دست نیافته
و از این مش گفتیم که وصول بآن از محالات است مگر بعضی تدابیر صورت های که در
ایران جلوت آن دغمه است و از پائین نمایان است بعینه مثل صورت های سایر دغمه ها
مذکوره است و ابد اتنا و قی ندارد و نقش این دغمه بطور در نما بعد از این خواهد آمد

انشاء الله تعالی

کعبه زرد و شست نیز یکی از جمله آثار است که در آن حوالی است (تفصیل نیست)
و دور تر از کوه نقش رستم محاذی در و بر دی دغمه دوم در صحرا بنائی است که مردم
آن را کعبه زرد و شست می نامند و فاصله آن بنا تا کوه مذکور پنج و دو قدم است تقریباً
و بنای مذکور مربع است عرض بر ضلعی از آن چهار و دو ذراع است و ارتفاعش
بر مساحتی که نمودم نه ذراع است اما قدری از آن بقعه اکنون در زیر خاک رفته و معلوم
است که از نه ذراع پیش ارتفاع داشته باشد و باجماع تمام آن بنا از سنگ سفید است
که طاقچه بانی از طرف پیرون دارد که آنها از سنگ سیاه اند و آن طاقچه با هر یک
از یکپارچه سنگ است که کار برده شده و بجای طاقچه در جوف و فاصله سنگها
خمارت سرب کار کرده اند و در بدنه آن بهر چهار سمت فاصله بنا صله شکل مربع
متطیل سنگ را بقدر اریک انکشت که دو نمود و فرود برده اند و این نقطه
اگر رفائی و بر و زکال است و در محیط آن بقعه که بجانب کوه است در سی

کعبه زرد و شست
چون زیاده که این اسم
هم از سنگ شست
باشد اگر چه زرد و شست
از ساخته باشد زیرا که
در بعضی از تواریخ دیده
که این اسم را در بعضی
هم چنین می گویند
که در متن بعد از این
مسلک است

بروزن کعب
میش اذنا گفتیم
کلی را کوبه گرفت
حیث بنام است
فان اصل گفته
برهم باشد

ت

بالاتر از زمین با ارتفاع سه ذرع پای پر و دوش تخته‌ی نهاده بالاتر رفته داخل اندرون آن بنام
اطاقی است ساده سطح زمین اطاق مساوی است با شانه آن در معلوم نیست که
زیر آن سطح که سه ذرع بالاتر از زمین است آیا مصمت و پراست یا اینکه محوف و خا
احتمال میدهم که در آن زیر مقبره باشد و کسی را آنجا پنهان نهاده باشند و بعضی از
کتب نوشته اند که کعبه زرد دشت را کثاسب با تبارت زرد دشت بنام نهاده
العلم عنده اند و در بعضی تواریخ مرقوم داشته اند که احکام دین زرد دشت را
بر روی پوستهای گاوه که باغی نموده نگاشته بودند و در آن بنای مذکور نهاده مردمان
پاک اعتقاد را بجا داشتند آنها کاشته و اشخاص متدین در مقام ضرورت بدانجا
آکتاب آن احکام را می نمودند

پس از آنکه در آن سرزمین از برداشتن نقشه نقش رستم و غیره فراغت حاصل نمو
میشد رستم نقشه از کعبه زرد دشت بردارم عقل دور اندیش فکر تم را بدین طریق زینتون
آمد که نقشه آن عمارت را چنان بردارم که در ورقه آن نمایشی از دو خیمه های چهار کانه که کور
و مجالس صور مسطوره نیز باشد تا بر ناظرین ورقه معلوم گردد که محل هر یک از آنها کجا
هستاد چنانچه قدیمی از بقعه شمی کعبه زرد دشت دورتر رفته و بجائی که اکنون مذکور را
دریاچه نشسته و مشغول برداشتن نقشه بودم قضیت روی داد (این است)
بعضی از عربهای بادیه نشین از آن راه عبور میکردند تا به سیلاق بروند باره از آنجا
مثل خورشید و طرف در میان و میخ وزین اسب و یراق آن بر قطعه پسنکی دروخته
که کذارده بودیم و خود او آسمانی که همراه بودند از اسباب دور شده و طفت خود را
ناگهان سپر را بلند نمودیم دیدیم هر یک از آن عربها چیزی از آن اشیاء را زود کرده

مصمت
صوم اول گفته می
در است محلات عرب
و پیش این ذکر شد
سیلاق
ترکی است و دشت
که جای سردار گوید
که در ایستان آنجا
میرد
در پیش
کعبه عرب چهارم است
و در فارسی اکثر ادا
میوسید ولی اولی
است که در آن
باشد و محل آن را
صوم اول گوید
و حسن از متفقین گفته
که در صوم در آن داد
تقیه صوم است می
جم را صوم و اسد
ولی اصحاب لغت
این صوم را شوم
نموده اند

برداشته اند و اندر تو دیک ما با دلتاس می نمایند که اسباب خود را بگیرد و حفظ و مرست
نماید مبادا کسی چیزهای از شما باسرقت برد آنگاه بگردن ما و بهای چاره بدنام دارد
ایده این عمل که از ایشان سرزد نبود مگر از ریخته شدن خون رضا خان و در شیر
که سابقا شرح حالش را بنا بر سبب علی سبیل الاجال در این کتاب نوشتم
شده اند که سگرا نه این موهبت عظمی را چگونه توان از عهد و برآمد که دست تقدیر حق سبحا
و تعالی عنان موکب حکمرانی عادل و صاحب اختیاری باذل را در این مملکت
ساخته است تا سرگردن کشان بر پیشان و پیکر شان را با خاک یکسان نماید
خدای احد شاد و کواه است که در این سپهر بزرگجا که وارومی شدم خواه در دست
خواه در اشام و نیلاست کسی نبود که دعا بر این وجود مبارک نخواند حتی پیرزنها
ترک را میدیدیم که فارسی نمیدانستند مرا که میدیدند حرفی بترکی میکشند و نام مبنا
نظام السلطنه و صاحب اختیار را می بردند از تقریر آنها می فهمیدم که دعا میکنند
بجست امنیت راهبانش کرمی نمایند

حکما گفته اند بعضی از اشعار واجب الدفع اند و آن بر ذمت حکمران مملکت لازم است
که دفع ایشان سبب نفع مسلمانان خواهد بود

مرحبت
بخش و بخت
شبان
بزرگ و مرد
است
سخت
بخت و ال در کسر آن
میست
مست
عدله داد

برگز از مملکت و سلطنت شان

تا بخوشی بعد از شت قنوی

اگر تو خواهی مالک آبادان

را همساز از دزدان دار

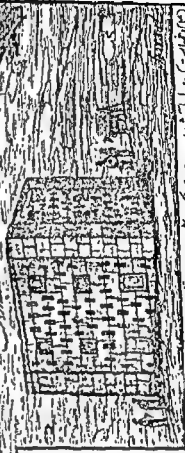
و نیز گفته اند هر که در راهی بایزد مردم تعرض کرد باید او را بعتوبت عبرت گیران کرد و اگر
بر دست دزد و سپردارین که امین شود را و بر مردوزن
با جمله نقشه کعبه زدشت و اکمنه مذکوره را برداشتم به نزهه سی و سه (۳۳)



دینار

دینار

دینار

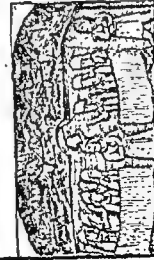


(۶) خلیفه است که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در است (۶) بنکس ایچ یانی است و قشیه مشهور ۲۰۰ در است

(۷) این کلبه مشهوره ۲۰۰ مشهوره و در کلبه است (۷) بنکس ایچ یانی است و قشیه مشهوره ۲۰۰ در است



این کلبه مشهوره ۲۰۰ مشهوره و در کلبه است (۷) بنکس ایچ یانی است و قشیه مشهوره ۲۰۰ در است



این کلبه مشهوره ۲۰۰ مشهوره و در کلبه است (۷) بنکس ایچ یانی است و قشیه مشهوره ۲۰۰ در است

چون فراغت از برداشتن نقطه های آثار قدیمه مروی شد حاصل آمد لازم بود که از
 قلاع آن ناحیه ذکر می رود یعنی قلعه های که از کوه طبعی است
 مقدمه این معنی را هم می دانند که لفظ قلعه دو مفهوم دارد یک دفعه قلعه میگویند
 حصاری را میگویند که از سنگ و گچ یا آجر یا خشت و گل ساخته باشند که برنج و برنج
 دارد یک دفعه دیگر قلعه میگویند که در موقع قلعه داری را میگویند که از سنگ و گچ
 و طبعی باشد نهایت بر سر قلعه آن هم حصاری یا پسنگری ساخته شده باشد یا نه
 این مطلب که دانسته شد میگویم که در زمانه سابقه می شنیدم نامی از قلعه ایستخرو قلعه
 سنگینه و غیر ذلک در افواه مردم بود و در کتب تواریخ و جغرافیا نیز ننشاندیم بعضی
 متقدمین اهل تاریخ قسم تفصیل از آن قلاع نوشته اند تا در این اوقات که در
 بر صحرای مرو دست شده یافتیم که در تعریف آن قلعه بقدر نموده اند و از آنجا که
 مطالب را اخذ از یکدیگر کرده اند غلط و قدحش در کلماتشان واقع شده و بعضی
 مسامحه در تفصیل آنها نموده و بعضی این که از افواه چیزی شنیده اند خواه راست یا دروغ
 در کتاب خود ضبط نموده اند (مثلاً) در تاریخ بنی نویسد استخرو قلعه است
 بفارس که تخت جمشید در آن است و در آن قلعه تالاب و آبگیر بسیار بزرگ بوده
 که امیر عضد الدوله پاشا آنجا را ویران کرد و دیگری نوشته شهر استخرا جمشید تمام کرده و
 سه قلعه محکم داشته است یکی معروف باستخرو دوم تنکپه سیم اسکونان که اکنون
 آبادی خیلی از آنها باقی مانده است و دیگری مرقوم داشته در این ایام بنسیر از قلعه
 و قلعه امیر خاصکان چیزی دیگر از آن تخریب باقی نمانده و صورت جمشید هم را در اینجا
 کشیده اند که آنجا میرسد استخرا این است اقوال بعضی اهل پسر و تاریخ

ما صطلح اهل ادب صورت
 و به است اعم را میگویند
 شده و از آن الفاظ باشد
 باشد و بعضی چنین گفته اند
 که مفهوم جرمیت که بشود
 شود و از لفظ ناقص را میگویند
 همیشه و بیشتر از لفظ
 معنی قلعه و حصاریست
 و آن را نادره میگویند
 حدیث
 معنی اول در لغت شان
 روم است که از عراق
 آمده باشد و حدیث
 کلام طایبی
 است

اکنون محقق مطلب را در اینجا بخاروش در آوریم تا شخص بعیر بداند که چون تسامح در
 نوشتن تاریخ میشود و بهمین ترتیب اختلافات کثیره در اقوال بهم میرسد فقراتی چند
 که جداگانه از یکدیگر نباید مسطور کرده تا حقیقت مطلب بدست آید
 (فقره اول) استخر بفتح اول و سکون سین مملد و فتح تا و ثناء فوقانیه و فاء مجهله ساکنه
 و راء مملد در استخر و لغت بمعنی تالاب و آبگیر است و چون تالاب بزرگی در قلعه استخر است
 بدان جهت استخر را استخر خوانده اند و این از قبیل تشبیه کل است با اسم جزء
 (فقره دیگر) شهر استخر زایش از این انوشهر است که حد آن از خفرک تا راجه بوده است
 (فقره دیگر) در صحرائی عالیله مرودشت که سابقا شهر بوده و قلعه از کوه طبعیه
 برپاست که در یکی آنها تالابی است بسیار بزرگ که تفصیلش بیاید
 (فقره دیگر) قلعه اشکنان در مرودشت نیست در ابرج است ولی در جلگه مرودشت
 آن قلعه از دور نمایان و هویدا است نیز ذکر آن خواهد آمد
 (فقره دیگر) در زمان خاقان مغفور در نزدیکی تخت جمشید قلعه از پشت وکل خست
 بودند یعنی قلعه رفعتی و باغی هم در جنب آن بوده الحال بغیر سر در باغ اثری از آن نیست
 و آن قلعه خشتی را امیر خا صکان میگفتند و الحال هم اراضی آن بهین اسم معروفست
 (فقره دیگر) صورت جمشید یا کس دیگر که آفتاب می پرستد و در غم بالایی که در تخت
 جمشید است که تفصیل آن مرقوم شد پس از ذکر فقرات مذکوره میگوئیم
 کدام قلعه بقارس است که تخت جمشید در آنست و امیر عضد الدوله در آن آب انبار
 ساخته همچنین قلعه امیر خا صکان کجا از قلاع قدیمه است که آنرا با قلعه استخر ختم نموده
 بهم نام برده اند که هر کس بشنودگان میکند قلعه امیر خا صکان نیز از قلاع قدیمه سلاطین است

چون
 نصب آن باریان آن
 که مال باشد یا مغفل
 ملحق دانید که از برای
 استعداده و کشیده
 شدن امری آورده
 میشود
 تیسرگی با هم
 بیا نش در علم بیان مسطور
 یعنی در ذکر جایگاه است
 ملاحظه که آثار را به دست
 قسم ذکر کرده اند از قبیل تالابی
 آلت در ذی آلت چون
 استعمال بد در قدرت
 دیگر مثل استعمال چشم
 و طلا به و رقیب دیگر
 مثل تشبیه جز با هم کل
 چون استعمال انگشت در
 انگشت در تالابی بحدود
 اصابع بهین و آنرا هم از
 تالاب است و در قسم کا ذکر
 فی الطول و غیره
 پس این که این شهر را
 گفته اند از قبیل استعمال چشم
 طلا به که پیش گفته
 نیست در

همچنین صورت جمشید کجا در قلعه اسپتخر یا میر خا صکان است که آفتاب بر ستد بکجه
بعضی از مورخین بحقیقت مطلب ز سرده چیزی می نویسند و حقیقت حال بان است
که مرقوم داشتیم احوال بردازیم بذكر قلعه های مذکوره بعون الله تعالی
در بیان قلعه مذکوره

کفتم در صحرای مرد دشت و قلعه از کوه طبعی است و یکت قلعه در آنج که آن نیکو
طبعی است که در صحرای مذکور از دور نمایش دارد که آنها را سه کنبه ان می نامند
و آن سه قلعه از دور چنان بنیاید که گویا آنها را خراطی کرده اند (تفصیل آهنگ)
قلعه سخته نسبت بقلعه های دیگر قریب تر است بخت جمشید یعنی مقدار دو فرسنگ
تقریباً و در آن تخت است و این قلعه بسیار متین و محکم و باشکوه است ولی در مقام
کس از قلعه استخر است که مذکور خواهد شد و بر بالای آن آثار عمارت و سد و سنگر مشایه
میشود و چشمه نیز در آنجا است که قلیل آب بی آن از آن جاری است و این قلعه در طرف مشرق
قلعه اسپتخر لاقی الذکر واقع گردیده

قلعه استخر این قلعه را بعضی از اهل تاریخ قلعه ماران خوانده اند و آن در طرف
شمال قلعه شکسته مذکوره است در مقامش این بس است که کسی را و سپهر بر فرا
آن نیست که را شناختی کرد و پستند و اگر هم کسی بر آن بر آمده باشد البته دست از
جان شسته پس بهزار رحمت و مشقت خود را بد آنجا رسانند گویند جمشید چون بنا
شهر استخر را تجدید کرده و عمارت نموده در قلعه مذکوره نیز بنیای نه نهاده و تالابی هم
آنجا ساخته بوده و پس ایلیان در آن خراب و نابود گردیده پس در روزگار فرمانروائی
امیر عضد الدوله و ملی تالابی در آن قلعه بفرموده وی ساختند و عمارات بسیار در آنجا

بکسر اول جمع قلعه
است
برنج
بقیعتین بلوک است
همه که پستان در فارس
مرد سیر است و بیانش
عقرب در قمن
خوابگاه
کمر
معین گذشت
نیت

نیز بنیاد نهادند که آثارش اکنون باقی است (تفصیل تالاب این است) که آن قلعه
دوره و شبی داشته که تمریل بابران بوده امیر مذکور فرموده سدی استوار پیش آن شب
اند و برکه ساخته اند که سید در آن سنگ و قیر و موم و چاروب بکار برده اند و چنان حکم
استوار است که قطره آب از آن بدر نمی رود و از برای آن هفتده پایت قرار داده تا یک
آن برسد و اگر روزی هزار گس از آن آب خوردی و بدو شش تا یکسال یکپایه خالی شیدی
و میان آن برکه ستونها از سنگ و ساروج برپانوده و از استغف کرد و انداخته
بروایم ماند در یکی از تاریخ وقتی دیده ام نوشته بود بسط آن برکه یک قفیر فک
عشر قفیر است قفیر مؤلف گوید قفیر از زمین یکصد و چهل و چهار ذرع شرعی است
بجمله اینکه میگویند عصف الدوله دریائی در میان کوی و کوی در میان دریائی نهاد
شارت بر برکه مذکور است و بندی که بر رود گذر بسته که انشاء الله عترت
بناشای آن رفته نقشه از آن بر میبداریم (خلاصه) فاصله ما بین قلعه استخر و قلعه
شخته مذکورین تقریباً یک میل است ولی دامن آنها بهم اتصال دارد و این دو
قلعه در خاک مرده دشت واقع شده اند

قلعه اشکنوان پیش از این مذکور شد که در ابرج است (ابرج)
بلوکیست از فارس در شمال شیراز و در میان کوهستان واقع است هوایش سرد و
مردمش رعیت پیشه و فقیر حاصلش غله و برنج جنگل بسیار و باغات بسیار
ابش از پیشه و رودخانه سافت بلوک مذکور تا شیراز و از او فرسخ است محل
قلعه اشکنوان در این ملک است و از قلاع مشهور فارس است بالای آن چشمه
و مراتع بسیار دارد (از غرایب) اینکه گویند رعایای آنجا در فصل بهار آن

مشب
 کبره ولی حاجی
 است که در کوه
 باشد
 در مقام اولی
 که در ده و هفت فست
 و اگر که گفته می
 است بر من
 سر
 بنم اول نام جان
 رودخانه دیگر است
 نقیض
 معراج
 معراج است
 که آن چراگاه
 سبز دارد
 منبر

غیر از آن که خواستند مالهای خود را فربه نمایند آنها را در قلعه مذکوره ببرند یا بمعنی که باطبا
 و ریسمان خراب را بالا کشند و در آنجا سر و پند آتایی چند که در آن سبزه زار با بخودی خود
 کنند و از آن چشمه آب بردند و فربه شوند آگاه بر ایشان آرند و قلعه مذکوره را در تار
 دیدم زیسته بود که نامش کرین بوده و اینکه گفته اند

ایناه ولیسران ایران زمین کل است و سید و سختر و کرین

مراد از قلعه کرین قلعه ایست در برج که آن را اشکنوان نیز خوانند اثنی داس قلعه ای
 شکسته و قلعه اسخر که مذکور شد قریب سه فرسنگ و نیم است
 (از جمله اخبار تعلقه بقاعه اشکنوان)

محبوب پس شدن عمید الدین است که وزارت آتابک سعد زکری را دوسته و از فضلا
 بوده (تفصیلش این است) خواجه عمید الدین ابو نصر اسعد فاضل جهان و یکانه زبان
 بود در فنون علوم تصانیف بسیار و فحشات و اشعار بسیار دارد و وزیر خاص آتابک
 سعد مذکور می بود وقتی از جانب آتابک بر سالت نزد سلطان جلال الدین بن محمد
 خوارزمشاه رفت منظور نظر غایت سلطان شده تکلیف وزارت خود را با و نمود
 و او در قبول امر وزارت مردود بود و بدون اینکه قبول سلطان را در نماید اذن مرضی
 طلبید بلکه وعده بازگشت هم به سلطان داد و بخدمت آتابک شافت آتابک
 وقتی با پسرش ابوبکر بن سعد منازعه در میان آمد آتابک پسر را گرفته در قلعه محبوس داشت
 چون ایام حیاتش میخواست با پسر سعد خلف خود ابوبکر را که هفت سال در محبس بود حکم بخلاصی
 داد و او را قائم مقام خویش نمود چون ابوبکر بکلم استحقاق مالک تاج و تخت پدر گردید و از
 مطالب و عهد خواجه عمید الدین بسلطان جلال الدین مطلع بود و در حق می بدکان شده بود

صلح
 صم کاف پاری
 قلعه ایست در یک
 بهمان فارس
 شیشه
 قلعه ایست در عاک
 متسی که تفصیل آن
 در کتاب خواهد
 شد
 محقق است
 و آن قلعه ایست در
 مردشت که بیا ش
 که دشت
 سلطان جلال الدین
 از جمله جواد در مقام
 می باشد مردی بسیار
 بوده و سپاه پیگیر را دیده
 شکست داده و عراق
 و آذربایجان و کرمان
 دست یافته و ایران را
 و قهرمانه در عهد دوسه
 ششصد و سی کیه
 نموده شد بعضی که در
 کردستان بعضی که
 در حلب مقود
 گردید

و اشعاری که عمیدالدین در مرجع سلطان مذکور افشا کرده استخوانوده بود لهذا چندی از او
از وزارت خلع نمود و خواجه این رباعی را گفته اظهار شفاعت فرستاد

ای دارش تاج و ملک و افسر
بخشای خدای را بجان و سر سعد

بر من که چون نام خویش تن تا بهستم

اعانت اسعد بھنرست پادشاہ سودی بخشید اور اوپر سرش را کہ تلج الدین محمد

بود در قلعه اشکنوان بنگور برود حبس نمودند و شش روز از احوال ابو بکر پر

مشرافت اسعد بجنورت پادشاه سودی بخشید اوراد و پسرش را که تلج الدین مجرب
فرمود در قلعه اشکنوان منکر درود و جس نمودند و شدند از احوال ابو بکر بن
اسعد را در این کتاب در ذکر مسجد پسکی داراب جرد بقریبی بیان کردیم و تائیر بخ
و ایام سلطنت خود و پدرش را در حاشیه کتاب رقم نمودیم باجمعه خواجہ عبید
الدین اسعد را در آن مجلس در گذرانیدند تائیر بخ شهادتش نه ششصد و پست
و چهار هجری بود

گویند ایامی که در آن قلعه مجوس بود قسید و انشای نمود و چون کاغذ و قلم و مداد حاضر نداشت تاج الدین همه دلداد آن اشعار را بکف نوا میداشت و بعضی را بر دیوار و اعمار آن قلعه بالائی که خراشیده بود نوشته ثبت میکرد و آن قسیده اکنون مطهر فضلاد با است و بر کمال فضل دی کوای میسند به مطلعش این است

من تبلیغ خدایست بطحاه

(نظامه) نقشه قلعه شکسته و قلعه اسپتخر را که در خاک مرو دشت واقع باد

(خلاصه) نقشه قلعه شکسته و قلعه اسپتخر را که در خاک مرودشت واقع باقیست
قلعه اشکنوان که در بلوک ابرج است و از دور نمایان است در حالتی که در
صحرای جلگه میان کوه تخت جمشید و کوه نقش رستم مذکورین ایستاد و بدوم برداشتم
در ورقه پنجمه میس و چهار (۳۴) بتوفیق الله تعالی

بھارتی
شرعیہ
کہ برابر باب نمبر پڑھ
ت

بنام خداوند بخشنده مهربان
و در روز غنای
است

من سلیقہ ایچ
حق از باب افعال مکتوب
تا نکند خصله است نہایت
عام کہ مکتوب تر باشد و اس

مال ابل آب شیرین کو در است

ولانی یسین در چند سطر
ست قلم سلامت فاخته
نماینده که میرپادشاه
را که بخورد و از نذایب

سلام

بعون ملک ذوالجلال و یاری قادر تعالی از برداشتن نقشه تخت جمشید و نقش رستم و نقش رستم و تعلقات آن و قلاع مرودشت فارغ شدیم
 اکنون باید از این بلوک حرکت نمایم از برای مشد مادر سلیمان (تفصیل منازل و فرائج آنجا را مرقوم میسازیم)
 از بلوک مرودشت از میان کوه تنگ جوشید (معروف بکوه رحمت) و کوه نقش رستم (مشهور بکوه نابیج آب) و در بجا شال شرقی بقدر کمتر از فرسنگی که گذشت بجائی رسیدیم که چند سنگ بسیار بزرگ بر روی هم گذارده و پاره بر زمین افتاده و میل شکسته نیز در آنجا بود چون معلوم شد آن دروازه شهر اصطخر بوده و تنهائی بزرگ قریب بآن دروازه نیز هست میباید آثار برج و باروی شمشاد باشد در آن حوالی هم جانی دیگر چند سنگ و ستون می باشد بر پاست آثار بنا و عمارتی ظاهر است و آنجا را تخت طاوس بعضی تحت کاوس می نامند و بنیاد که سرانی از سلاطین بوده با تخته دروازه مذکور اول خاک خفرت است
 خفرت بلوک است از افیش بسیار وسیع از جمله دانی که در آن بلوک است
 ششایجان صیدان میگویند که ذکر آنها بیاید و دهات بسیار دیگر نیز در آن بلوک هست که در صد ذکر آنها نیست و بلوک مذکور سردیر است در سمت شمال شرقی شیراز از شیراز تا اول این بلوک ده فرسخ است حاصلش غله و برنج آبش از رودخانه با تخته بدو موسوم به ششایجان رسیدیم آنجا فرود آمدیم و بنگاه زدیم نمودم و مذکور یک جناب مستشیر السلطنه محمد صادق خان ولد مرحمت پناه حاجی عبداللہ خان میباشد که اباعنجه از خاندان اصالت و دودمان بیات اند و از اعظم و اعیان آنجا می باشد
 متسارایه سپهر جلالت را آفتاب است و کشور بیات را ملک رقاب

تخت طاوس
 و تخت کاوس و در پیش
 معلوم نیست این آبها
 ایامی آنجا میگذرند

خفرت
 بنوعی حاصل میسازند
 قارور را در وسط مقوسه
 و در آنجا کاف

بشتایجان
 بنوعی حاصل میسازند
 شین معر و غنیم
 متصل است

بیض صادر است بعضی
 فرستاده اند که چون آنجا رسید
 صید بسیار میکردند و بنیاد
 اسم معروف شده و بعضی
 میگویند میسازند و بنیاد
 اکثر و میسازند و بنیاد
 اقلیش بعد از آنکه اصل
 سیدان بنیاد را برود بنیاد

خفرت
 بنوعی حاصل میسازند
 بیات
 بنوعی حاصل میسازند

بیات
 بنوعی حاصل میسازند
 بیات
 بنوعی حاصل میسازند

اکنون تئیت و فرمانروائی بزرگ مردشت و خنرک و غیره با کف کفایت اوست خلاصه
 از آنجا که نشسته رسیدیم بعبیدان مذکور و بی است ایادان بساتینش مسدودان
 رعایای آن ده تمام سادات اند اناری که در آنجا بعل سیاید کمتر جانی دیده شده در
 نهایت خوش طبعی و شادابی و پستش و در زراعت چون برک کل این ده متعلق است
 بجناب جلالتاب نصیر الملک ابوالقاسم خان برادر کتر محمد صادق خان مذکور بجناب
 مشارالیه چون مرحوم حاجی نصیر الملک میرزا حسنعلی خان ولد مرحوم حاجی میرزا علی
 قوام الملک سمت معسارت دارد و آن مرحوم مدت زمانی در فارس و زیرو در آنجا
 آن مملکت مشیر بود بعد از اینکه بدو جهان فانی را نمود حضرت اجل اکرم انظم نظام
 و صاحب اختیار دام عزه و اقباله سرشته وزارت را بکف کافی بجناب نصیر الملک
 حالیه نهاد و لقب و منصب آن مرحوم را در حق مشارالیه برقرار داشت بوزارت
 مخصوص و بقرایت مخصوص گردید با تدریج و غریغ رو کار میسکند
 با بجهت درده مذکور در عمارتی که مشارالیه بوضع ممتاز و طرعی با امتیاز ساخته
 فرود آمده که رفیع شکلی نموده از آنجا حرکت نمایم اتفاقا میرزا ابوالحسن مستوفی که سابقا در
 ذکر سلسله میرزا بایع الزمان و ششکی نامی از ایشان برده شد در آنجا تشریف داشت
 از ورودم بپشتنفر شد از آنجا که عمو باید دوست نوازی شهور و خصوصا بانصیر
 مشهور دارد از تر حکم عمانعت نمود و با تمام ابرام فرمود روز و شبی بمصاحبتش
 بردم مشارالیه اکنون در خدمت جناب نصیر الملک مذکور بعلو قد
 و منزلت از اقربان و امثال ممتاز است و در فنون انشاء و تحریر پیش و انباز بار
 از آنجا حرکت نموده آمدیم تا بسپوند سپنده خوبی است آباد با جمیعت در پای

مسدودان
 مردم شده کویین
 مملکت شش نیر
 در قتل
 از باب قتل
 کوی کردن
 ایام
 با کسر استوار
 و محکم کردن
 سینه

کوهی عظیم واقع شده قریب پانصد در خانه و مخلوقش تقریباً دو هزار نفر است باغستان
پنجده و شمار و کارخانه های دو شاسب پزی بسیار دارد و لکرها خانه در آنجا است این
متعلق است بجناب جلالتاب اجل صاحب دیوان میرزا فتحعلی خان ابن مرحمت پنا
حاجی قوام الملک شیرازی اوصاف جناب مغزی آئینه پروان ازانست که بخیر تحریر
آید موج خورشید جهان منج خود است در جلالت و قدرش این بس که میوان گفت
پس از صدارت عظمی شخص اول ایران است (غرض) قریب بآن پهلوی است
آن را پهلوی میگویند مانند آینه های جناب صاحب دیوان مذکور است ازان
پهل که میگذرد اول خاک کین است بقولی و نفرکت است بقولی

کمین نیز سردیر است بلکه آن ایضا در سمت شمال شرقی شیراز واقع است
بمسافت هفده فرسخ تقریباً و در آن دو حاشی غله و پنبه و جو بات آبش از رودخانه
و قنات با هم آمده تا قوام آباد آنجا نیز دی است و کاروانسرای بسیار ممتاز
بنایش محکم و درگاهش مستحکم شخص از دیدنش سیر نمی شود و آن جناب جلالتاب
قوام الملک محمد رضا خان ساخته و سابقه در این کتاب نامی از مغزی آئینه در ذکر
دارا بجز و تفسیری برده شد سالهاست که خود او اجدادش مبارکست بلاد
رفاه حال عباد جمعی میکارند که رجائی است در فارس که بنا و بنیادی از این سلسله
نباشد همواره بذل مال در این راهها نموده و بنیاسند خلاصه از قوام آباد کنیم
آنهم بقصرالدشت کمین که ساعتی اسپر راحت نموده از آنجا بگذرم این ده تعلق دارد
بجناب موتمن الملک میرزا حسین خان و دارشد جناب جلالتاب صاحب دیوان
و متصدی آنجا عالیجا و بختی یکیت و زمام امور آن ناحیه بدست عالیجا عزیزانند

خبر آنست
بقولی دیگر که سابقاً
آن طرفی را بجز نفرکت
میدانستند تا برسد
بقوام آباد بلکه تا قریب
مشهد ام آتش را نفع
می نماید و اندکی
از متاع این عید
که در ساحت و شرح
اراضی صادر دارند
اولی مذکور را با چرخ
بگذرد و بزرگین
نوشه اند
رفاه
بکبر و اول آنجا سائید
و فراخ نیست است

کینیست نظر بر اقامت سابقه و موافقت لاحق را حمله ام را بار بر انداختند و درل
اقا تم را منزل پر و انعقد آسایش یک ساعت بار آتش گیر و رسید و کار برپا
کشید بزم اقامت یک شب با ستامت هفته انجامید ملطف و تالفشان از حد گذشت
که موجب غلغم شد چون دانستم که طول اقامت مورث است است یکبارگی
دل از استقامت برداشتم و بار مسافرت بر بارگی گذاشتم یاران را معذرت خواسته
وداع گفته روی بر آه آوردم تا بشهد مادر سلیمان رسیدم

مشهد مادر سلیمان را مشهد اتم النبی نبینه خوانند بلوکیت سردیر مشعل بر شش
پارچه دو در سمت شمال شرقی شیراز واقع بمسافت پست فرسخ فاصله و دراز
آن حاصلش غله و جو بات و چینه آتش از رودخانه است که بسوخته میرود سابقاً
نامی از آن برده شد منبع این رودخانه از جانی است که آن را گردوشول و کار
کویند باجمه اول ده است مشهد اتم النبی دهی است مشهور به شیخان و بیله
اسم اصلی آن غماری است قریب بآن دو بقعه است از سنگ که گویند قبر مادر سلیمان
اما بنا بر آنچه مورخین فرنگستان را عقیده است آن مقبره پادشاهی است که نام آن
گوروشش بوده (و آن را قبری شش نیز نامیده اند) از سلاطین غم و بتبارش ایشان
دو هزار و چهارصد و پنجاه سال قبل از این زمان سلطنت داشته و سلیمانی که این
بقعه را نسبت بمادر آن میدهند معلوم مانیت که ام سلیمان باشد بر فرضی
که مقصود سلیمان بنی علیه السلام بوده باشد نیز معلوم نداریم که مادر آن جناب
در اینجا مدفون باشد (بهر حال) بنای آن بقعه از سنگهای بسیار بزرگ است بر
سنگی بستر و دو فرس و سه فرس طول و عرض بر روی یکدیگر نهاده بقعه ساخته اند

طعن بر آتش زدن
خواه شتر خوار و ک
و غیره

آتش زدن
بر وزن و معنی آسایش
است

سات
فتح اول در حرف دوم
بسیار طولی شدن

بارش
فتح حرف بیستم در حرف چهارم
کاف فارسی است

گردوشول
بضم کاف تازی و سکون
داد اول مخمض و شین مبه
مضموم و واد و داد
در آخر است

کاف تازی و فتح
حرف چهارم است این
کاف تازی و شول و کور
سرحد چهار و اگر ده
است

غماری
بضم خاء و همزه و کسر حرف
چهارم

کاف تازی و فتح
حرف آخر مخمض و شین مبه
و بسین مملو نیز گویند

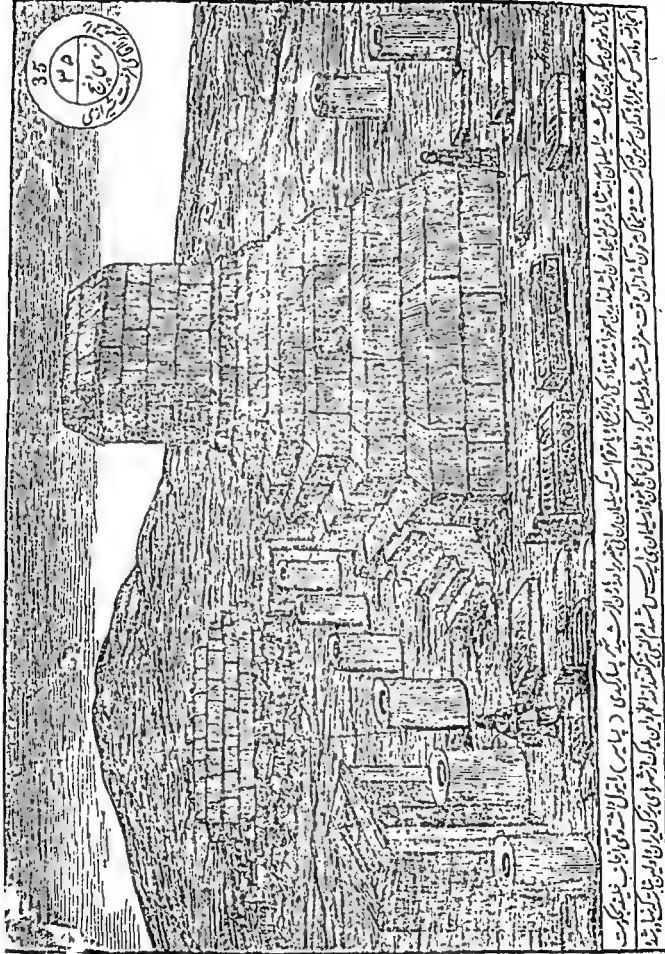
این پادشاه را آریس
و سایرین نیز گویند

(وضع بنیان آن بقعه) بنیانت بر سطح فی الجمله پست طیل است و آن شش طبقه است بطور
مدرج (طبقه اول) طولش دوازده ذراع و نیم است عرض آن یازده ذراع و نیم ارتفاع یک ذراع
و نیم (طبقه دوم) از طبقه اول هر ضلعی یک ذراع کمتر است همچنین از هر طبقه یک ذراع
از عرض و طول کم میشود تا طبقه ششم آن طبقه هفت ذراع و نیم است عرضش شش ذراع
و نیم اما ارتفاع طبقه دوم و سیم هر کدام یک ذراع و ارتفاع طبقه چهارم و پنجم و ششم از نیم ذراع
است بر بالای طبقات مذکوره بقعه ایست که شش ذراع طول و پنج ذراع عرض
دارد ارتفاع بقعه چهار ذراع است و در هر جانبی از آن چند سوراخ کنده اند و
آن از طرف پرون بطور شیب بامی است و در سمت رو به شمال غربی آن بقعه
که یک ذراع و نیم ارتفاع آن در است (خلاصه) از طبقات مذکوره بالا رفته داخل بقعه
شدم آثاری در آن بقعه نیست الا در طرف قبله آن محراب کوچکی تراشیده اند و
آیات قرآنی در اطراف آن جاری کرده اند پیش از این گفتیم که سقف آن از طرف
پرون بطور شیب بامی است ولی از طرف درون مسطح است لهذا از پشت این
سقف مسطح اندرون تا زیر محقر سقف پرون مجوف است بشکل مثلث و اینجا
محل دفن مرده بوده و در زمانهای گذشته پشت بام را سوراخ کرده و سپنجهایش را بکاشیده
بعضی از اهالی آنجا بالا رفته آن دخمه را دیده اند مذکور نمودند که در آن تابوتی از سنگ نبوده اند
و مرده در آن تابوت بوده اکنون جسدس بسیار منثور است باجمله محاذی در ب بقعه
بر روی زمین متصل به طبقه اول پنج لپه از سپنج تراشیده نصب نموده اند از برای
بالا رفتن به طبقه مذکوره که یک ذراع و نیم مرتفع است اما در اطراف بقعه مذکور بسیار
چند قدیمی دور تر ستونهای نصف شده و شکسته برپاست (تفصیل این بر سبیل احتیاج)

۱
مکرر گفته شد
که کسی بپایه
است
شش بامی
بامی است که سقف آن
از دو طرف سرایر شده
بشکل گنبد
است
بسیار متشابه
یعنی غار پرانگده
چونکه بسیار غار و کرد
در هو است و فخر
مشرق ویرانگند
است

در زمان آتابک خان فارس چند رسته تنون از سنگ در اطراف بقعه نصب کرده اند و
 فضائی بخت داری و چهار ذرع عرضاً و طولاً ساخته و اینجا را مسجد سلمان قرار داده اند
 و چهار درب در چهار طرف آن فضا از سنگ برپا داشته اند بر دور اسطوانه یک
 از آن در بازو منظمی باقی است نوشته است در زمان آتابک سعد زکی اینجا را مسجد
 بخت مسلمان ساخته اند و قریب باین مضامین و در دورون بقعه مذکور که گفته بود
 عمرانی بعضی آیات قرآنی را نقش نموده اند معلوم است که آن نیز در زمان بنای مسجد
 نقش شده بقعه آن بنای مسجد منهدم گردیده و جز آثارى از پستو نهایی نمانده
 و سنگهای چهار درب چیزی باقی نیست و در آن عرصه که مسجد بوده و قبور سلمان
 و قبرستان است و سنگهای قبر بسیار بزرگ از طلا و فضلا و عرفاد در آن مکان نیز
 دیده شد و در نزدیکی آن بقعه آثار مدرسه یا سرانی است که از ارام آتابک سعد
 بوده و لی تمام غراب و منهدم است از امور غریبه اینکه آخوندی از اهل اینجا که
 مقدس زاهدی است لوح مزارى که نصف آن زیر خاک رفته بود بغیر
 نشان داد گفت نام آتابک روی آن لوح است فقیر رعیت را کفتم خاک را
 از آن سنگ عقب نمودند این کلمه بر آن نقش بود بن آتابک سعد زکی و از
 تاریخش کلمه سپهسالار باقی مانده بود معلوم شد که آن قبر یکی از اولاد آتابک سعد
 بوده و پیش از کلمه مذکوره (بن آتابک) نام صاحب قبر بوده و همچنین قبل از عدد
 (سبانه) از عشر است و احاد عددی داشته که از سنگ محو جای آن مشهور بود
 با کلمه نقشه بقعه مذکوره را با چند قطعه پستون که باقی مانده و آثار و در ب از چهار
 درب را برداشتم در ورقه به غرض سی پنچ (۳۵)

آتابک خان
 فارس اگر مساجد
 پارسیان را که در
 فارس است مسجد سلمان
 قرار داده بوده و آنجا
 در دارا ببرد و ترز
 ذکر مسجد سنگی
 بر قوم
 شده
 بقعه مذکوره
 بقعه است که آن را
 باسم قبر بادیه سلمان
 میخوانند و غنیمت
 گشت



از بقعه مشهور بادرسپه‌مان بمقدار یکدان اسب و درازان در طرف شرقی بقعه در محراب
جائی است که چند آثار دیگر مشاهده شد (از جمله) سه قطعه از دیوار عمارت که
طاقچه دارد و از سنگ که برپاست بر روی یکی از آنها چهار سطح بخط معنی نقش شده و
ستونی هم از سنگ مفید برجای مانده که چهار پاچه است بر روی هم نصب نموده اند
آن را مساحت کردم از سیزده ذراع متجاوز است در اطراف آن ستون دوازده
مذکوره آثار عمارت بسیار ظاهر است یعنی شالوده های بزرگ و سنگهای خرد و خرد
روی هم انبوه انبوه ریخته می نایند که در شکستن آن سنگها تکه کرده باشند و در حرابی
آنها اتمام نموده اند در قطعه زمینی بمقدار یکفرسخ سنگ خرد شده ریخته که روی
آنها علامت چشم و بینی و پنجه دست و پا و کفش و غیر ذلک می باشد که گویا آنها را با
سنگت باشند پایه ستونها نیز در آن حوالی که در زیر خاک رفته دیده میشود معلوم است
که عماراتی بسیار عالی بوده و یک ستون دیگر که مفتد از پنج ذراع است و این
نصف از ستون است و در کوهال افتاده بالای آنجا یک گنبد سال گذشته یکی
از انکیز با ایجا را کنده و ستون را ظاهر ساخته

(از جمله آثار دیگر)

در طرف جنوب بلکه بمسافت قدم فاصله از آثار مذکوره باز علامت عمارت و بنا
است که از آن بنا دیگر از جداری باقی نیست احجار آن همه خرد شده و بهم ریخته بطوری
که معلوم نمی شود وضع آن بنیان چگونه بوده است بعضی از سنگهای پنج سالود
که بر زمین منصوب است روی آنها نقش چند پنجه پای انسان تا بساق و روی
سنگی پاتا بزنی شخصی است که در مقابلش پای حیوانی است مثل آن صورتی که در تخت

و علامتی که مشاهد
شود و دلالت دارد بر
آنکه در این سرزمین
بسیار بزرگ بوده و جمیع
از سیاهان انکیز
در سیاحت ناه خرد
شهر را (بسیار کیدی)
زیستند و بیای
دسیس جمله و الف و
مهمه و کات فارسی
و دالی مهمه و یا را
در این کوستان قدیم
آن شهر را با هم مذکور
می خوانند

جمشید ساخته اند معلوم می شود که آن هم صورت پادشاهی باشد که شاخ حیوان
بردارد گرفته و خنجر در گش فرو برده که تفصیلش در ذکر تخت جمشید گذشت (از جمله)
آثار آنجا پارچه نخی است بارتفاع سه ذراع و عرض آن یک ذراع و نیم روی آن صورت
مردی است ایستاده و دست راست را بالا گرفته جابه بندی که اصلا صحن ندارد و
دور تا بد و در آن ریشه نهاده اند و در پشت ریشه با حاشیه ایست در آن گل و برگ کش
نموده اند و در بردارد و چهار بال از شانهای آن مرد در پسته و آن بال ها را کشاده
و باز نموده مثل اینکه بخوابد پرواز کند و بالش رو ببالاست و دو بال دیگر رو بپا
و سه از کلاه آن دو شاخه رسته و سه کوی مدور در میان آن دو شاخه است از او
و سه چیز مثل ظرف بر بالای آن سه کوی گذارده این شکل خیلی محل حیرت است
پهلوی آن صورت در این از منته شخصی از انگریزها بنحیث انگریزی به مداد نوشته بود
این در عهد پادشاه پارس که کوروس نام ساخته شده و همین شخص انگریز
در درون بقعه مادر ام البنی نیز بنحیث نوشته بود که این قبر کوروس است و آنچه
که پیش از این گفتیم از اهل آنجا است نقل نمود که وقتی انگلیسی اینجا آمد و خطوط
میخواند گفت که این صورت بال دارد و آن بقعه مذکوره را پادشاهی ساخته که
نامش کوروس بوده و اهل روم او را چسترش می نامیدند با بچه کمان
میکنم که صورت مذکور با اعتقاد خودشان صورت ملائکه یا رب النوع ستاره
باشد و از این قبیل خیالاتی که داشته اند (مجموعه حال) نقشه صورت
مذکور و نقشه جدارهای سه تنی و ستون مذکوره را در یک و دو نقشه مراد دادم
و آن به مرده می و شش است (ع م) بتوفیق الله تعالی

مهرت
که یارب النوع
ستاره باشد این
خیالی است که تیرنوم
و تکیه در سافرت
شیای از اهل فرنگستان
است که از تاجایی کرده
دست داریم و بنا بر آنچه
ذکر احوال کرده و پس را
دیدیم از اعتقاد آن
با خبریم میدانیم که آن
صورت بال دارد و کوروس
بنحیث رب النوع خود
کشیده و چنین می رساند
که پس از انقطاع از آن
عالم عالم با او در آن
بین بان بن با آنجا می
و آن اشیا را که بر
فرازگاه نهاده اند
که در دنیا تحمل کار را در با
سکین بود و ام
استاد علم



فصل مذکور شد که چهار سطر بخط معنی بر روی پسنکی منقوش و آن در قطعه از دیوار
در آن صحر است الحال باید ترجمه خطوط را مرقوم نمایم و دو مطلب تازه
که در اوقات بدست آوردن ترجمه خطوط مذکوره صورت انکشاف یافت نیز
مسطور داریم در دو تنبیه آتی
تنبیه سابقا در این کتاب در بیان حروف تہجی خطوط معنی گفتیم که حرف شین
سبع در کلمات آن یافت شده و صورت آن را این طور رقم کردیم (()) پس
شد که رقم شین را باین شکل هم می نوشته اند (()) و همچنین رقم را را مملو را پ
باین طرز مرقوم داشتیم (ح) بعد دیده آمد که باین طور هم می نگاشته اند ((ح))
و این مغایرت بواسطه این است که رسم الخط زمانی با زمان دیگر فرق نموده
تغییر می اید از این مرقوم گردید که کلمه (بمبیا) در لغت ایشان معنی کیان آمده
و تشکیل آن نیز ثبت گردید و گذشت در این اوان دیده شد که آن کلمه را
(بمبیا) نیز می گفته اند و همچنین سابقا مذکور شد که (بمبیا) در لغت آنها
معنی پادشاه است و تشکیل آن هم مرقوم آمد و گذشت پس از آن دیده شد که
آن کلمه را (بمبیا) هم متعل می داشته اند و این فرق نیز بواسطه تغییر
زبان در ازمنه متداول است در این زمان اما از این گونه تغییرات در لغات
بسیار است مثلا کلمه بود را که بدال مملو مخط می نامیم وقتی بود بدال معجمه استعمال
همچنین نمود و نمود و شنید و شنید یا اینکه مثلا مثل اسکم و اسپر که الحال اسکم
و اسپر می گویند و بکنه امثال بسیار است چون مطالب فوق دانسته آمد تجز
خطوط در شهید ادرسیلیان را خواہیم نمود اما ترجمه را با رقم حروف معنی و با تحت

بمبیا
تشکیل آن سابقا
گذشت
بمبیا
معنی پادشاه و اسپر
مفهوم و اسپر و شین
معنی پادشاه و اسپر و شین
در آخر که مفتوح
باشد
بمبیا
تشکیل آن غیر گذشت
بمبیا
معنی پادشاه و اسپر
و اسپر و شین و شین
مفهوم و اسپر و شین
و اسپر و شین

الفن آن بزبانی که داشته اند متقوم میداریم و پیش از این با که باین طریق ترجمه خطوط تحت جمشید و غیره مشهور گردید بملاحظه اقتضای بود و در اینجا چون مطلب آن ترجمه بسیار نبود بدین روش پیش آمدیم که در ضمن هم دانسته شود که سطر را از طرف دست چپ شروع می نمود و آنچنانکه پیشا بقا اشاره باین سینه شده است

«»	«»	«»	«»	«»	«»
ر	د	ک	علامت فاصله	م	د
«»	«»	«»	«»	«»	«»
ی	ا	ش	علامت فاصله	ش	و
«»	«»	«»	«»	«»	«»
ا	خ	و	علامت فاصله	ی	علامت کسره
«»	«»	«»	«»	«»	«»
ی	ی	علامت کسره	ش	علامت کسره	ن
«»	«»	«»	«»	«»	«»
«»	«»	«»	«»	«»	«»
«»	«»	«»	«»	«»	«»

ترکیب حروف مذکوره و ترجمه آن

خجانبی	خجانبی	کوزوش	ادم
کیان	پادشاه	کیخسرو	من چستم

اهل فرنگستان نوشته اند که کیخسرو و حجار از ملک مصر آورده بوده که خطوط و نقوش و صو
عبارات آنجا را حجاری نمایند و اینجی دیگر از جمله آثار است که در شهیدانم البت
است بنائی است بینه مثل کعبه زردشت که در نقش و رسم مذکور شد و نقوشش

ملاحظه
نیز شده باین شد
که آن خط کهنی
فراموشی است که آثار
براز طرف چپ راست
نویسند و همچنین خط و
آن خط کهنی را که در زبان
سابقین نامیده اول
میدانند و آنرا است که
نقش شده و مثل خط
عربی و فارسی که نام دارد
این زبان است
نویسند

بسیار مثل فن
در عمارات و شایان
و مشهور است و
بینه تمدن و جمیع است
چون الفقه
مثل

نموده اند ولی از این بنا بر غیر از یک بدنه بیش باقی نمانده تمام بر زمین ریخته و در هم
سنگشته شده (مغنی نماند) در کتابی که ترجمه خطی معنی مذکور را نموده بودند و آن را نقل
نمودیم نیز صاحب کتاب مطلبی دیگر نوشته بود و آن این است که بغیر از سنگی که
چهار سطر خطی معنی بر آن منقور است و ترجمه اش گذشت الواح دیگر هم در اینجا بوده
از جمله دو سنگ که بر آنها خطوطی است و آثار از آن سرزمین برده اند و من آنها را
دیده ام و ترجمه آنها را یافته ام (در یکی از آن سنگها نوشته) ای انسان من هستم
کوروش (سیروس) پسر کاخیز (کامبیس) پدیکنده پادشاهی و شهریار
ایران پادشاه کنین شرقی از این سبب حصد بر عمارت من مبر (در سنگ
دیگر نوشته بود) ای انسان تو هر طور باشی و هر طور ای من هستم کوروش پسر
دارنده سلطنت یک مشت خاک بدن مرا می پوشد از برای آن حصد شده
باش

از جمله آثار می که در مشهد مادر سلیمان است قتی است بسیار بزرگ بر بالای آن
قل دیوار و رسته بسته اند بقدر هشتاد ذرع طول همچنین است عرض آن و از عمارت
ده دوازده ذرع تمام از سنگهای گلان و بر فراز سطح آن اعمار شکسته و خرد
و آثار عمارات و علامات حوض دیده می شود معلوم است که در اینجا قصر یا دیوانه
عالیه بوده اما بی آنجا آن مکان را تحت سلیمان مینامند و آثار علامات
دیگر در آن صحرای نزدیک و دور دیده میشود که تفصیل دادن آنها موجب طول
کلام است الحمد لله تعالی و الله که از بیانات و نقشه
مادر سلیمان و حوالی آن فراغت حاصل آمد والسلام

سجله
که سکود دیده ام و نه
که در تختان دیده باشد
زیر که اکثر از آنجا خفت
الوزن و بهائیل از آنجا
اهل فرنگستان از آنجا
محل نقل نموده برده و بر
از برای تماشا و آفتاب
علیه
کاخیز
یا کامبیس شاه دینا
کفتم که ترجمه اش یکبار
است

فصل مکر گفته ایم که مادر هر جای از این کتاب فصل می نویسیم در آن مطالبی است که پس از مراجعت از سفر بدست آورده مزید بر کتاب می نمایم از جمله آنهاست میانائی که تعلق است به بسیاری از اماکن مذکوره گذشته (مثل برم دگلک و دارابجر و تخت جمشید و نقش رستم و غیره دگلک) سزاوار چنان دید که چون فراغت از تفصیل آنها حاصل آمد آن انکشافات تازه را مرقوم داریم انشاء الله تعالی

انکشافات جدید

صورتی که در برم دگلک است و تفصیلش در اول کتاب مسطور گردیده و نمبره (۲) و کفیم مکانی است قریب بشیراز یکی از پستیاخان اگر یزد در مسافرت خود نوشته که صورت چهارم از آن صورتها که ریش ندارد زن است لباس مرد پوشیده و گرد معلوم نیست که شبیه که باشد است

و دیگر در دارابجر و مجلسی که نمبره (۸) است و کفیم باید صورت داراب باشد و صورت زیر پای اسب آن شاید فلیت روی بود میگوید بقرینه آن پادشاه شاپور اول است و آنکه زیر پای اسپش خوار و زار افتاده و آخرین پادشاه روم است که معزول و مخدول شده و آن صورتی که پادشاه دست رحمت بر سرش نهاده صورت شیرازی دیس پادشاه نوزوم است که آن را نیز سیری دیس (یا سیری دیس) گویند بهر حال شاپور را و را نصب بجگومرتیم نباید و بر جای ولین مذکور قرارش میدهند انتی

دیگر مسجد پسکی دارابجر که نمبره (۹) بود و مذکور نمودیم تفصیل آن را آن سپنج میگوید که بعضی نوشته اند سیمبر اس ملکه آن را ساخته است (سیمبر اس)

فصل
مکر گفته ایم که مادر هر جای از این کتاب فصل می نویسیم در آن مطالبی است که پس از مراجعت از سفر بدست آورده مزید بر کتاب می نمایم از جمله آنهاست میانائی که تعلق است به بسیاری از اماکن مذکوره گذشته (مثل برم دگلک و دارابجر و تخت جمشید و نقش رستم و غیره دگلک) سزاوار چنان دید که چون فراغت از تفصیل آنها حاصل آمد آن انکشافات تازه را مرقوم داریم انشاء الله تعالی

فصل
مکر گفته ایم که مادر هر جای از این کتاب فصل می نویسیم در آن مطالبی است که پس از مراجعت از سفر بدست آورده مزید بر کتاب می نمایم از جمله آنهاست میانائی که تعلق است به بسیاری از اماکن مذکوره گذشته (مثل برم دگلک و دارابجر و تخت جمشید و نقش رستم و غیره دگلک) سزاوار چنان دید که چون فراغت از تفصیل آنها حاصل آمد آن انکشافات تازه را مرقوم داریم انشاء الله تعالی

فصل
مکر گفته ایم که مادر هر جای از این کتاب فصل می نویسیم در آن مطالبی است که پس از مراجعت از سفر بدست آورده مزید بر کتاب می نمایم از جمله آنهاست میانائی که تعلق است به بسیاری از اماکن مذکوره گذشته (مثل برم دگلک و دارابجر و تخت جمشید و نقش رستم و غیره دگلک) سزاوار چنان دید که چون فراغت از تفصیل آنها حاصل آمد آن انکشافات تازه را مرقوم داریم انشاء الله تعالی

زن یکی از بزرگان ایران بوده پس از آن به نخل پادشاهی فیثس نام در آمده و
شهر را بجنگست متصرف شده و چند سال خود حکمرانی نموده و آخر الامر کشته
و جلوسش دو هزار و شصده و هفتاد سال قبل از میلاد مسیح بوده است

دیگر مجسمه ای که قریب به پله تخت جمشید است و بنزد (۱۹) کشیده شده و این
تنه چون کاه و سری مانند انسان داشتند در کتابی با خطی نوشته چنانچه در
مصر و هند پرستش کاوی نموده اند و در ایران هم شاید کاوی پرستیده اند
برای این عمل صورت کاوه تراشیده اند (نیز نوشته) که در کتاب زند و اوستا
که کتاب زردشتیان است مرقوم است که در پیدایش دنیا خلقت اول کاوه
بود و وجود کاوه از اهتتاب پس از کاوه انسان و دیگر حیوانات مخلوق شدند و بین
واسطه کاوه را پرستش نموده اند استی سیاحی دیگر در مسافرت نامه خود نوشته است
شاید آن صورت اشارت کیومرث باشد که آن را کیومرث دینسنه گویند
و او اول طبقه پشداویان بوده و وی اسم خود را از کاوه از مرد گرفته بوده و در تخت
جمشید صورت کیومرث را بر ترکیب نامش تراشیده اند از جهت تیمن و تبرک استی
مؤلف گوید کیومرث یعنی کاوه همچنین کیومرثس را کیومرث گفتن در آن تامل است و برای
لفت وجه تامل آن پوشیده نیست

با جمله ترجمه نام پادشاهی را که بانی آن مجسمه است و در الواح بالای سر آنها مسطور است
بعضی کتائب نموده بودند چنانچه ما هم سپاه قمر قوم داشتیم و گفتیم که آن ترجمه
از کتاب تاریخ روسی بود ولیکن در کتاب انگریزی مذکور در فوق میگوید پادشاه
که آن در دازه و مجسمه را سپاسخه ترجمه اسمش اسفندیار است و نیز میگوید

فیثس
کبیر زمین کرد
میان آفتاب و خلی است
دوین مملو در آخر
سکونت
فتح اول و کمرانی
به کالیدن
کبیر
بکاف فارسی است
کبیر مملو کاف تازی
در شاهنشاهی
مغرب است

در زمان خودش نژاد کز پیش یا (زکرس) می نامیده اند و نیز میگوید این نژاد
 نه آن کس است که در ایران با زرتشت نام میرنده و افسانه های نویسنده انتی
 مولف گوید صورت ترجمه خطوطی صغی آن دروازو و ابهان طوری که پایش از این نژاد
 خودش نموده ایم نموده الا اینکه علاوه دارد بعضی کلمات دیگر و آن کلمات این است
 که در اینجا نخواست می شود

پادشاه میگوید این دروازو داخل شدنی را ساخته ام و نیز خپیرهای نیکو در اینجا
 بنا کرده ام و آنچه که پدرم بنا نموده است و خودم بنا نموده ام از کارهای بسیار بزرگ
 است و آن از هر محنت و درمزد است انتی

و دیگر در عمارت دارد که نموده آن (۲۱) است ترجمه فسترد اول از خطوطی مخفی
 اینجا را استیامی نموده بهمان طریق که ما ترجمه نموده ایم ولی اینجا که پادشاه میگوید
 او درمزد حفظ فرماید این ولایت را از تخشالی و دروغی (علاوه دارد و از غلام
 و بنده گیری انتی مولف گوید مرادش از بنده گیری شاید اسپیری باشد
 یعنی خداوند اهل این ولایت را از اسیر شدن نیز حفظ فرماید

و دیگر در بیان آن حیوان میباید مبدء و مآل گفته که نموده (۲۲) نقشه اشش نموده آمد
 گفتیم این صورت در تحت جمشید که نقش شده بال دارد و بادم عقربیه
 میباشد تفصیلی که گذشت و تحقیقات قوم را در حق آن مرقوم داشتیم سیاهی
 میگوید آن حیوان وجود خارجی ندارد ولی آن صورت را مرکب نموده اند از چند
 حیوان مثل شیر و مرغ و عقرب و غیره و آن در نقش آن اشاره ایست و
 آن این است که ماسلطه داریم بر شجاع و طيور و حیوانات موزیه انتی

نسخه
 تشکیل آن را در سابق
 خود ایم و نیز ترجمه خطی
 که آن را از کز پیش نیز
 میگویند

بسیار
 کبر و ادبی در میان
 گویند مانند شتر و گاو
 و گاو و غیره و آن
 جمیع چیزها اولی و آخر
 ثانیا است

نسخه
 موز
 درمزد
 و از آن گفته
 شده

دیگر صورتی که بالاتر آن چون انسان و پائین تر آن چون مرغ است و آن در حقیقت
و بحالت پرواز است و گفتیم آن را فرشته بر گزیند و صورت آن یکی در نمره (۲۳)
هست و تحقیقی در حقیقت آن نمودیم چند نفر از پستیایان و حکمای فرنگی در فرشت
نامه های خود نوشته اند آن صورت جان است یعنی وقت پرواز رفتن از بدن و
اشاره می کنند که روح پس از خلع بدن بعالم بالا عروج نماید و ما دیده ایم در اکنه بسیار از
ایران و غیره در نقشبتهای قدیمه که آن صورت را بسیار جا مخصوصا بالای درخت های
اموات کشیده اند و در بعض جاها آن حلقه را نقش نموده اند بدین آن صورت
اشاره باینکه روح از حلقه عالم بدر رفته بهر حال آن صورت روح باید باشد انشی
مؤلف گوید این تمثیل تغییر نیست و فقیر را بدان اعتقاد است که خیال بسیار بندگان
آن صورت همین بوده

دیگر در مجالس نقش رجب که نمره (۲۹) نقشه اش را فرموده ایم و تفصیل آن سرا
نوشته ایم در کتاب سیاحی خواندی نوشته که مجلس دست راست آن عرصه
تاج بخشی اردشیر است که تاج خود را به پسرش شاپوری بخشید همچنین نوشته است
که مجلس روبرو که همه پیاده اند آنجا تاج بخشی اورمزد است شاپور اول را فیض خدا
به شاپور تاج می بخشید شخص دست راست با اعتقاد پارسی او اورمزد و شخص دست
چپ شاپور است و گوید در نقش رستم اورمزد را سواره کشیده اند که بار دیگر
تاج میدهد و در اینجا پیاده کشیده اند که به شاپور پسر اردشیر تاج می دهد و او را پاد
شاه میکند و آن در نفر که پشت به مجلس کرده اند یکی از آنها اورمزد است و آن دو
نفل که در میان اند دو پسر شاپور می باشند انشی مؤلف گوید در بدون شخص دست

شکل درسی از
ساقا فرموده و گفته اند
و گفته اند
صحن
صحن اول درسی گفته
است
در صحن
صحنه در کور نقش
است و در کور
این شکل است



بوده که پیمان و میثاق آورده و گفته که با هم معااهده داشته اند بدست گرفته پیمان خود را محکم می نموده اند ولیکن این پیمان میگوید آن حلقه سیرج است یعنی حلقه از رسیان میافکند هنگام تاج تختی پادشاهی بدیکری میدهد امانتی مؤلف گوید این توجیه و تحقیق بدینی نماید ولیکن تفسیر در بعضی از جاها که آن حلقه را بوضوح دیدیم بشکل دایره حقیقی نیست بلکه یک طرف آن ضلع دارد و شکل آن را پاسبان قرار جاشیه کشیده ام نظر باین معنی تصور کنید که چگونه آن را بدور سپرد می نموده اند الله تعالی اعلم

و دیگر بعضی نوشته اند که در مجالس آثار قدیمه هر جاشیه اشخاصی است که دست خود را پیش منی برده اند اشاره باین است که خاموش اند و صحبت نمی کنند امانتی احوال باید برویم بند امیر و از راه ارمنستان میرویم تا آنرا غریبه اینجا را هم دیده ایم از مشهد مادر سپیلان بازگشت نمودم بعضی کین که پاسبان مسطور کرد دید و از کین قریب سه فرسنگ اندک تا از سپیلان در عرض راه جنگل بسیار بود اما راه بسیار دشوار است صعبی دارد

ارمنستان قصبه ایست در طرف شرقی شیراز مسافت پیچیده فرسنگ تقریباً دور از آن مثل بر توابعی چند و آن سرزمین سردسیر است اکثراً از چشمه سارها و قنوات حاصلش غله و برنج و سیوه جات خاصه انارش در غایت خوبی و تنوع مطلوبی است ربی که از انار آنجا سازند منحصر است در فارس و در خود قصبه تخمیناً هشتصد درب خانه است مساجد بزرگ و باصفا دارد و مدینه با شکوه و زیبا که در زمان شاه سلطان حسین صفوی بنا نهاده شد بر پاست برشته

تحقیق
این می باشد که در بعضی
است که در آن حلقه معا
معمودا در سلطنت می باشد
و در عهد ارا اردشیر شاه
احد مسکوره ولی بر سر
یکبار در ده که تاج ده
او داشت
الله اعلم

ارمنستان
موقع مرده و مسکون
محل و پسین جمله بر که
سوی رده باشد و جیم
دالت و
مرد و
نه

بسیار وسیع باروخ و دکلش در میان باغستانش واقع شده که همواره و در وجه اول آب
 در آن جاری است و در آن قبرستان لوح مراری که نیلی بزرگ است نام
 لها سب بر آن نقش است و میگویند این شخص شاهی بوده که ششش ماه در اینجا
 سلطنت نموده ولی معلوم نشد که از چه سلسله و در چه زمان بوده است باجمه
 اوقاتی که از پسخان شدم نیات اینجا جناب میرزا محمد جعفر خلف از جمند مرحوم
 میرزا زین العابدین بود که اباعن حید از ارکان شیراز بوده و میباشند محاسبات و
 آنچه که شیراز بدین خانواده جلیله تعلق داشته و مرحوم مذکور همواره معز از محض
 می زیسته جناب میرزا محمد جعفر مذکور متخلص بایقان در خضائل پستوده و فضائل
 محمود و لواهی شهرت افزاشته و صحبت اهل کمال را آنی فرموده گذاشته و
 میگویند که در دوره از منطق و بیان و عروض و قوائی نزد فقیر دیده
 (آثاری که در اردستان و توابع آن است)

از جمله شکفتن ضحاکست مایل بطرف جنوب قصبه بسافت و در فرسنگ نیم
 میگویند فریدون ضحاک را پس تکیه ساخت قبل از آنکه او را در کوته و ماوند حبس نماید
 چندی هم در اینجا محبوس داشت و این شکفتن از جای های غریب و عجیب است
 بسیار بزرگ و طولانی و عین بحض اینکه داخل آن شوند وحشت عظیمی روی میدهد
 که بسی هولناک است و بعضی آن جز با جمعیت و با چراغان متعده و نیکو
 رفت اما بعضی که رفقا اند انتهای آنز یافته اند و از استیهای آن که وسعتی بی نهایت
 دارد و هر پال ابالی اینجا بارهای بسیار از فسله که برآورده در زراعت بکار
 برند و در قن از یامین کوته و آبادان شکفتن خالی از اشکال و صعوبتی نیست و بنا

بسیار
 نعمت بارنده و اگر در
 و عین حد فله و در
 آخر می باشد که راست
 و این حرف و در
 می باشد و آنرا بنی
 نیز گویند بر آفتاب
 معنی پیدا حرف
 شده

کوهستان
 و طرف شرقی ملرستان
 می پس تقریباً واقع است
 بسیار مرتفع با تنای غنچه
 فروع از جمله که بهای غنچه
 و در این است و کمتر
 که بی این نیست
 دیده نشده
 شده

یک میل راه در طرف قبله شکفت مذکور چند چشمه جاری است یکی از آن چشمه ها را
شیرخوان نامند

از جمله کوهی است ما بین شرق و جنوب قصبه ارسنجان بمسافت نیم فرسنگ در
آن کوه و حوالی آن آثار بسیار از ابنیه و عمارات است که تمام از سنگ و گچ بوده
معلوم است که خیلی آبادی داشته و آن کوه چندان مرتفع نیست بلکه توده آتشفشان
از جمله آثار می باشد که در فلات آن است (فلات آن یکی از توابع ارسنجان است)
و آن در سمت جنوب شرقی قصبه است بمسافت یک فرسنگ و این ده تعلق دارد
بر حرم میرزا علی صدر که الحال بکرم داشت به تصرف اولاد امجاد اوست در این ده
و اطراف آن آثار عمارات و بنیان عالمه مشهود است و بنزدیکی آن خمی است که
اسب از آن جاری است گویند آتشفشان شکسته بوده است

شیرنگ خانه که در میدان این نامه جولانی داشت از کتب بازمانده پشت پشته
کرده روی بکندی آورده از تیرکامی پسر می پدید و بارامی پایی می هند همانا
این کلام خانی و سپک خانی را سبب این است که از آن قلات خارش
در پارتیه و از خداوند قلات خارش خارش خاری پسینه منفه عنان خویش بخارش
احوال دی منتطف میخوابد و تکاپوی را از غیر این راه منحرف لهذا انعطاف تمام
آن را بطرف توجش مرعی داشتیم و ششم از احوال صدر و والد و اولاد امجاد
نخاستم مرحوم میرزا علی صدر و ولد رحمت باب حاجی اکبر نواب طاب ثواب شیراز
ذکر احوال آن سلسله این است که نوشته می شود

جناب حاجی اکبر نواب از توده علماء و دهر ورزیده فضلا شهر در فقه و اصول

پشته و قلعه است
که پشت
مطالعات
کوه چو حارستان
است و عمارت دارد
لذا قلات حار نامیده
شده و ایکه بعضی قلات
برآوردی و اولاد از حار
نویسند قلات هر افظ
باشد
کلام خانی
کنایه از پسر گمشده و آقا
کردن است
مطالعات
کنایه از توده و تعلق
خاطر است

و حیدر زمان و در ریاضی فزیه دوران بوده حضرتش مربع اهل حال و لمجا ارباب کمال
و نزد مرحوم حسینعلی میرزا فراتقرای فارس کمال عزت و احترام را داشته تا لایفات
آن جناب بسیار است از جمله نور الهدایه فی اثبات الرساله شرح سیل
غزایه نصیر الدین حاشیه بر مداد ک حاشیه بر تفسیر قاضی پهنادی رساله قبله
تحملة السفر بحر اللآلی در مجلدات تذکره دلگشا و غیر ذلک و دیوان اشعار کمال
مدون دارد و بسمل تخلص میخوده و شعرای نیکو میفرموده این چند بیت از ایشان است

هر که غم برمی آید در پی اوست هر که غم برمی آید در پی اوست	هر که غم برمی آید در پی اوست هر که غم برمی آید در پی اوست
--	--

در سنه یک هزار و دویست و شصت و سه وفات کرده تاریخ فوتش را غم نگر یافته ام
جناب میرزا ابوطالب نواب طاب ثراه خلف ارشد مرحوم حاجی اکبر نیراز
جله علی شیراز است و در علوم عربیه و فنون ادبیه ممتاز ادبی بوده بی نظیر و اربی
خوش تقریر در سینه یک هزار و سیصد و یک به بهشت جاوید خند امید

جناب میرزا علی صدر مرحوم مذکور برادر کتیر نواب دوم است جنابش از
فخلاء زمان ممتاز بود بین العوام و النخاس با اعزاز در سینه یک هزار و سیصد و
هفت هجری از دار فانی بملک جاودانی روی نهاد (اولاد مرحوم میرزا ابوطالب کتیر)
جناب صدر الدین میرزا ملقب بنواب دیگر جناب احمد میرزا دیگر محمود میرزا
نذیم باشی دیگر محمد صالح میرزا دیگر داد میرزا دیگر عنایت میرزا حنفی امجد
(اولاد مرحوم میرزا علی صدر طاب ثراه)

و این
سزایان
که شست
در علم
ما در
حاشیه
از سینه
که از خانه
ارد علی
است
تحملة السفر
در علم
و بیع
بهره افانی
منه
سید انبیا
بلیغ
والسلام
و کتیر
تذکره
ادب
مذکور
و فراتقرای
فارس
است

میرزا علی اکبر خان حافظه الصحه و سرتیب دیگر فواید محمدولی میرزا ملقب باقا شایسته
دیگر محمد علی میرزا ملقب بشاهزاده آقا دیگر ابوالفرج میرزا سلمه الله تعالی و اید هم خبر
(احمال رجوع نایم بذكر آثار می که در خاک ارسپنجان است)

از جمله قدما که در جلود واقع شده جلوه در می است از توابع ارسپنجان
بافت چهار فرسنگ و آن وقت است بر بقعه منوره حضرت امام زاده
واجب التعلیم سید امیر احمد (شاه چسراغ) و نصف از آن ده راجب
میرزا علی رضا تصرف است

جناب میرزا علی رضا ابن مرحوم میرزا سید شریف سیدی است جلیل القدر
و عظیم الشان سلسله ایشان منتهی میشود میرزا سید شریف علاء مرجانی و جناب شایسته
بیاکی ذات و نیکی صفات متفق علیه اهل زمان است جالس او رنگ خطی می
رنگ است و فارسی شیرین خوش خرام قلم در نستعلیق نویسی رونق بازار متقدمین را
و از شکسته نویسان کس چون او درست ننوشت در ثلث خطوط اساتید را نسخ کرده
الغرض قریب بیکصد نفر را آموخت که از قدما که گویند و چاشنی نیز نامند و آن
در کوه است یعنی در آخر و نهایی کوه رحمت است که تحت جشید دریا به انگه بود
در حقیقت این قدما که در پوزه کوه واقع گردیده (باین تفصیل) جانی از کوه را بریده اند
و عرصه گاهی ساخته اند پنج یا شش ذرع تخمیناً عرض و طول آن عرصه است از تفصیل
سه بدنه آن تخمیناً یاد داده ذرع و چهار آن از بنا بیت صاف و هموار نموده اند و
جدار طرف دست راست و دست چپ رو ببالا آمار پله هاست معلوم میشود که
دو طبقه بوده و سقف نیز داشته و در پائین آن عرصه دو رسته پله دارد که در دو طرف

و اسب محمدولی میرزا
دود و دله دیگر مادرشان
دختر مرحوم مادر میرزا
ابن مرزا غروی میگویند
است
چند

کسر اول و دغ دوم
چهارم است و او
آنها را کس میباشند

میرزا سید شریف ملقب
در زمان شاه شجاع بن مظفر

در مسیر از باغ و فصل
و کمال پروانه و باغچه
تفتارانی مباحثات نمود
و در زمان امیر قورقور
سمرقند و قندهار و بشار
معاودت نمود و با کس
سیار است و دستش
شماره ده و هفت
کرد

چند
بضم اول جمع جد است
که دیوار بسته و
کند شست
می

است و از وسط آن دو رسته پله چشمه جاری است و اطرافش اشجار است جای آفتاب
از جمله آثار دیگر در همان کوچه پشت قدمگاه مذکور بجائی است مانند اطاق ولی از کوچه
طبیعی است و تفصیلی از آنجا نوشته اند بلکه از ابلی انجانیتر شنیدم

(این است آن تفصیل)

شیخ قطب الدین مبارک که بملفوظات و سؤالات مشهور و معروف
در خاق مذکور ریاضت یکشده و او را حالتی دست میداد که چند روز مجذوبانه
بادبان بازپوش افتاده بود و نتایج درد باناش آشیانه ساخته اند اعلم اوقات
وی در سپیده شفق و بهشت جبری است قبرش در گهراست یعنی در کین و بقعه
دارد زیارتگاه مردم آنجا است فقیر آنرا دیده ام
وقتی از اوقات محاکمات مذکور را نوشته فرستادم بمجنونان و عارف کامل و عالم عالم
استادانا الرشید جناب شیخ مفید ضامنای از جذبه نمودم آنچه را که در جواب
مقوم نموده اند بعینه نوشته میشود این است

جناب میرزای فرصت از جذبه سؤال نموده بودی مجله جذبه بفتح جیم و پیکون ذال
موجر و با مفتوحه و در آخر با بحسب لغت عرب از برای مژه است یعنی یکبار کشیدن
و با صطلح اصحاب عرفان مشتمل است در معنی کشش قلبی و از این است
جذبه بمن جذبات انحق توازی عمل الثقلین شعر
تا که از جانب معشوق نباشد کشی کشش عاشق بچاره بجائی نرسد
بدانکه با اعتقاد این طایفه طرق بسوی حق تعالی بعد و تقهاسی تخلایق است بفتح فار
و این طریق با کثرت عدد آنها محصور در سه نوع است (نوع اول) طریق بیجا

ش
بسم هم و پیکون
فون اسم بر این بنویسند
است و خضر سازند
مسل و مین و مکر
آدم و مین و هم را
مفتوح دانند
س
بسم کات از روی کمر
بسم و پیکون از راه
معد است و کشیده
اصل که هر دو بهر
عالی اسم قدیم کین
است
س

جذبه
بسم کشی از کششای
حق بر است مل جل
و این را
شیرین تر کشش
به فتوح است خاک
در قول ندای خدای
بسم شرف کرم نیتا افشاید

مستمر خود و عیال خودی حافظ از میان بر نیز این است توبه سائرین الی الله الی غیر ذلک من الاصول و در این مقام سخن بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل است بلکه میتوان کتابی در این باب نوشت

آنکه کی میش تو گفتم غم دل تر سپیدم اینجا که دل از دره شوی و دره سخن بسیار است تذکره چهرن شرح احوال چند نفری از عرفا و فضیلهای بعضی از قصبه بارادکر نموده ایم از ار سپنجان نیز چند نفری را اسطور میداریم

جناب ملا احمد املی از مقامه جامع فضایل و حاوی خصایل بوده پس از فراغت از تحصیل علوم راسیه و فنون عقلیه و نقلیه علایق و عوایق دنیویه را ترک نموده خلوت را بر جلوت اختیار فرموده اکثر ارباب حال و اصحاب کمال فاضل و صحبت این جناب بوده اند و متبادر شیراز توطن گزیده و بذکر حق آرمیده تصنیفاتش ترا و نظماً دارد از جمله مشنونی سسی مشنونی منظوم فرموده و همه آنها را فقیر مفصل دیده ام باجملا در پسنه یکزار و دویست و هفتاد و چهار در شیراز و قاف یافته و در دارالاسلام قبرش زیارت گاه است (اولاد آن جناب)

مرحوم میرزا عبد الکرم فاضلی است بلند پایه و کاملی کرانمایه در حکمت الهی در پسنه رتبه بلند و مقامی ارجمند حاصل داشت فقیر مؤلف قد رانی حکمت در خدمتش استفاده نموده ام در پسنه یکزار و سیصد و ده در شیراز بر حمت حق پیوست جناب میرزا اگر معلی برادر که تر آن مرحوم است در محامد صفات و پاک ذات سلم

ابل زمان است در شیراز توطن اند
مرحوم ملا علی عسکرنی از قصبه ارستان است از معارف ساکین اکابر مجابین

من اول
سینی از اصولی که پیش ذکر
شده و ضروری آن تصور داشت
در اصولی چند که یکی از آنها
توبه بود
نقش
اجره دانی است
سواد است بر کسی
از هر چه و چه چیز اندک
که به صفتی فرموده
شود
چند آن است
شود

بود و دست ارادت مرحوم ملا احمد مذکور داده و در خط نسخ خط نسخ بر خط مستقیم
مشاخرین کشیده و در سینه کهنه او پیچیده و دو در قصبه ارستان رخت از جهان فانی
سوی جهان باقی برده مزارش همانجا است (اولاد آن جناب)

آثار و هوا الحاج ملا محبت شفیق مدتها در علوم عربیه و ادبیه رباعی کشیده تا از فضلای
عصر گردیده و در خط نسخ از مرحوم والد گذرانیده شهدا که پس از مرحوم میرزا احمد
خط مذکور را حدی بیایه مشا را لیه نوشته است قوی است که چکی بر آستانه ای
اکثر کتبات قرآن مجید و فرقان حمید اشتغال دارد و در سرودن اشعار خاصه
غزل صاحب طبع سپلیم و ذوق مستقیم است از ادب

در پیش روی دفتر خست نهاده ام کس را ز خوبی تو حکایت مجال نیست از وصف آفتاب نخت بسته ام زبان تا چند با خد نک و کمان ایستاده	لیک از بیان مجسمه و قصور ایشان جز آنکه پیش جالت نهاده ام جز با صفت دو چشم تحسیر کشاده ام من خود زیر غمزه زیاده اوقات ده ام
--	---

از جمله اولاد مرحوم ملا علی عسکر مذکور که نیز در خط نسخ مالی پدر و برادر است
جناب حاجی ملا محمد حسین است در حسن اخلاق طاق و بحدود طبع مشهور
افاق است در شیراز وطن گزیده و کج آنرا از دستیده
شهاب اسم شریفش میرزا حسنعلی است ملقب بصدر الشعرا و از اهل ان باریا
در بدایت حال تحصیل کمال اشتغال داشته و از علوم عربیه بهره مند آمده
ادبی است دانشور و لیبی سخن کسیر در گفتن اشعار قادر خاصه بدیهه گویند
ناهر است و اکثر اوقات را در شیراز بسر میبرد از اشعارش حاضرند که نظم

میرزا احمد
از اهل شیراز است که
یکی از قصبه ای فارس
میباشد و در خط نسخ
مشهور آفاق است
در زمان صفویه
بوده
میرزا
بکسر ماه همد حیوانی
که از آفتاب پرت
کشد

(مقدمه) از اسپهان حرکت نموده آمدیم ببلوک کربال که بعد بروم به بندامیر که

تفصیل آن انشاء الله تعالی خواهد آمد

کربال بلوکیست وسیع و سردیر مشق برداشت کثیر واقع در سمت
شرقی شیراز بمقامت دوازده فرسنگ تقریباً ایش از رودخانه حاصلش غلّه
و برنج بواش چندان نیکو نیست ولی بر بخش در نهایت خوبی است یکی از جمله
دعوت آنجا موسوم بقشلاق است که قریب بان بربل رودخانه آثار عمارات و
بنایاست و مشهور چنین است که آن اجیه از امیر غنمدالدوله دیلمی بوده فقیر بسیار آن
اجیه خراب رفته نظر نمود و خراب تر از آنش یافتیم که قبل از مشاهده در ذهن تصور
نمیکردم حاصل اینکه غیر از تلالی چند بنظر نمی آید بی معنی جاها در زیر خاک شکست و
اجرد در هم ریخته دیده میشود و مشهود میسر کرد که آن سراز و بمقامت رودخانه را
و غرنه یاد داشته (خلاصه) از آنجا گذشته رسیدیم بدیهی موسوم بقشلاق آباد و این
ملک را مالک است

مقرّب النخاقان میرزا علی محمد خان پستونی دخترزاده مرحوم سیادت
انتساب میرزا محمد رضا می مستونی که در شیراز وزارت ماب و اهل دفتر را مالک کتاب
بوده اکنون مغربی الیه نیز در دارالملک تحریر با سبابت رای و تدبیر مرجع برنا و سرتا
با و آب انصافیت ممتاز و در رسوم آدمیت بی انباز است اتفاقاً آنجا بود حین نزد تم
تشریفاتی بمنزل در ورودم زحمتی معمول داشت که چنانچه نخل و چغندر معد منفعّل آمدیم و رقم
باجمله ذکر کربال آمدیم به بندامیر و این بند اگر چه از آثار قدیمه کیان و دسا ساسانیان
نیست ولی چون از بناهای عجیبه در فارس است هنگام حرکت از شیراز حکمی محکم

کربال
بودن دنبال نام
بلوکیست از قدیم و این
نام مرکب است که کربال نام
رودخانه است که بر آن
امیر غنمدالدوله بنده
بت و بال معروف است
پس بعد از آنکه در رود
مذکور کربال گفته اند بزرگ
آن را معنی و در قسم
قشلاق و قشلاق
زیر کربال
مستقلات
بکسر حرف اول است
انتساب
به نسبت راه و است کربال
و معنی آب گفتن
است

جانب شیخ ابوالحسن حضرت اجل اکرم اعظم نظام السلطنة وصاحب اختیار شرف
 صدور یافت که نقشه بند امیر را نیز بردارم لهذا بخدمت پدیدجا آمدم
 بند امیر میان خاک مردودست و گریال واقع شده از تحت جستید بایان بند سه
 فرسخ است در اطراف بند مذکور قرب و دیست و پنجاه خانه است و تقریباً بقصد
 نفر مخلوق دارد در کنارهای رود قرب پنجاه مرغ است که بجا و غیره از آن رودخانه
 آب کشیده زراعت ینیند حاصلش غله و نپه و غیر ذلک است و بنا
 مرقوم شد که آن رودخانه از سمت کامفیروز آمده برودشت نزدیک قل خان
 بارودخانه سیوندیکی شده از بند امیر میگذرد و میرود بکربال و از آنجا هم گذشته نیست
 میگرد و بدریایچه که قریب به نیریز است باجمعه در وضع بتائی آن بند عقل حیرت
 و زبان از تقریرش قاصر دان را امیر عضد الدوله ساخته و ما نخست محلی از
 شرح احوال امیر مذکور مرقوم میسازیم

امیر عضد الدوله ابو شجاع فنا خسر دین رکن الدوله حسن بن بویه الذی علی پادشاه
 بوده دارای علم و صاحب فضل بدیانت و نیکی ذات موصوف و بعدالت و حسن
 صفات معروف او اول کسی است که شانشاهش خطاب کردند و بر سر بنا
 در خطبه پس از نام خلیفه که الطالع بانته باشد نام وی را میبردند در بسیاری
 از کتب مسطور است که او یکی از علمای عربیه و از اهل ادب و فاضل و شیعی بود
 بوده و در هر علمی از علوم ابجاث نیکو و اقوال پسندیده نوشته و از این رو اهل علم
 و فضل را گرامی میدارسته خاصه شیخ محمد بن محمد النعمان طعنه بمفسد را که از محمد بن
 قدسی بنیر و مستکلمان نخریر است انواع تعظیم و تکریم نموده و ابوعلی فارسی که در این کتاب

پشت
 رده در این روایت
 و عدت
 کاهن
 سپاه قادشیه مرقوم
 شده
 قل خان
 میر مسعود که دیده
 فاضل
 لغت فارسی شده در این
 و الب و هم حاد معه سکون
 سین جمله و در این جمله
 در سحر و جادو و در این
 معنوی حواله میبرد
 وید
 نعمت اول دفع دوم
 باقی پاک شد
 الطالع بانته
 اسن او که است
 همد سال خلافت
 که در حد علی شده
 سه پیسند و در
 مرد
 شیخ محمد سعید
 و فاضل در سده چهارم
 میرده و تقریرش در حداد
 سینه

که پیش از این تفصیلش مرقوم گردید از جمله بندهای مذکور است که در زمان سلطنت و سکو
 در فار پس برود که بسته که تفصیل این خواهد آمد از جمله دار الشانی در بغداد و بکال
 زیانی و صفایا و نهاده و اطلاق را بدانجا وقت نموده از جمله بناهای دیگر در شیراز
 داسته از ایوان و سراو بازار و خانقاه و غیر ذلک که اکنون اثری از آنها باقیست
 نیست بجز طاقی و سده که در تنگ الله اکبر نزدیک رکن آباد است و بر بالای
 آن طاق بقعه ایست که در آن قرآنی بزرگ گذارده و آن قرآن هفده من گویند و
 قوافل از زیر آن عبور و مرور مینمایند باجمه امیر مذکور دست سی و چهار سال پادشاهی
 نموده و در سپنه سیصد و هشتاد و دو حاکم گویند که از عمرش چهل و هشت سال تقریباً گذر
 برده چهارم از ادع گفته قبرش در نجف اشرف در پایان روضه مقدسه است و نیز

الله علیه و علی سریره

اکنون برویم بر سر مطلب خود گفتیم که بنده مذکور را امیر عضد الدوله بسته و بر آن بنده
 پلی ساخته که سیزده چشمه طاق دارد شکهای عظیم را با ساروج و رمل که بهم
 در زیده بر روی یکدیگر گذارده و چنان نصب کرده که مانند یکپارچه گوهر دیده
 و سابقاً مذکور داشتیم که گوهر یا ستاره بهمین بنده است و همین طاقهای آن لطیف
 تنال و جنوب گساده است و آب رودخانه از جانب شمال آمده بمبت جنوب
 میرود (طول و عرض پل) طول آن یکصد و پانزده ذراع عرضش چهار ذراع و نیم است
 (تشریح آن) از پایه طاقها تا کف رودخانه سده ایست که عبارت از بنده
 باشد و آن بجای تالوده پل مذکور است و ارتفاع آن قریب هشت ذراع
 میباشد و سمت جنوب آن سده و بنده فسطاط ساخته شده متدرجاً که بزرگ

معدن
 و آن گوهر که مشهور است
 وزن آن قرآن هفده
 من است الله
 اعلم
 امیر مذکور
 گوید من وفات وصیت
 کرد و امر کرده او تا چنین باشد
 حضرت امیر المؤمنین علیه
 السلام لقب رسد و کبری
 از سوره کرد و سبب مدح
 و بحیر را در زیر پای حضرت
 بر زمین فرو برد و بر کشته
 گفت سویندای آید را
 و کلیم باسط در آنچه از حد
 و آن کشته را به پای او
 و می کشد

سنگهای بلند است و در وقت فرو ریختن آب خیابانها شامشادار و در سمت شمال بلند
 به دو طرف رودخانه و پیوار و سپه و عظیم کشیده اند بسیار طولانی که بمقتدار دوسه هزار
 قدم طول آنهاست پس بسبب آن دیوارها و بواسطه ارتفاع بلند مذکور ناچار آب
 بالا آمده و مرتفع میشود چون این مطلب دانسته شد گوئیم که بسافت پانصد
 قدم و در ترازی بند در طرف یسار رودخانه و جدول بزرگ بریده اند که آب رود
 بواسطه مرتفع شدن در آن دو جدول سوار شده و میرود بجانب کربال از برای آبیاری آنها
 و در دیوار و سپه و طرف یسین رودخانه بسافت چند قدم و در ترازی بند و در دست
 که هر یک سه ذراع ارتفاع دارد و یک ذراع و نیم عرض از سنگهای بسیار بزرگ
 در بار بار پاداشته اند (و آن دو در رب اکا و شیرینا منده) و از پشت دو در
 مذکور نهری بجانب مغرب بریده اند که عرض آن متجاوز از شش ذراع است و
 هر چه پیش میرود عرض ترمیکر دو بعد از آن بخسار از جانب مغرب منفر
 کرده و پیاپی شده اند بجانب جنوب تا متصل شود و رودخانه دیوارهای اطراف
 آن هر کدام از سنگ و ساروج ساخته شده و در جلوی آن دو در رب مذکور
 که کاوشی نام دارد الان بچوبهای قوی سد و است که آنها را فضل و بند نمود
 و پنج زده اند که آب رودخانه تمام از آن در رب بابه نهر مذکور زود بی از شرف
 چوبهای جلور با آب قلیلی فرو میرود داخل نهر میشود و تا پشت بند و در
 من میگرد و این آب هم نیز از رودخانه بکربال میرسد که آن نیز زراعت فیانند
 این مطلب بیانی دیگر دارد که مرقوم میشود
 نمته در بلوک کربال زمینهای است که پست است و زمینهای که بلند است بعضی

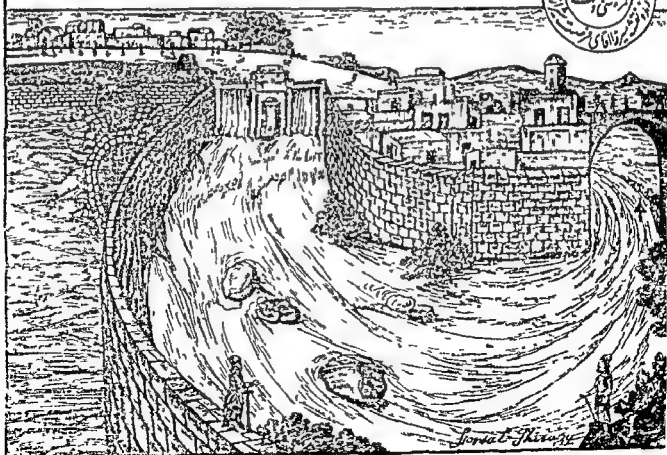
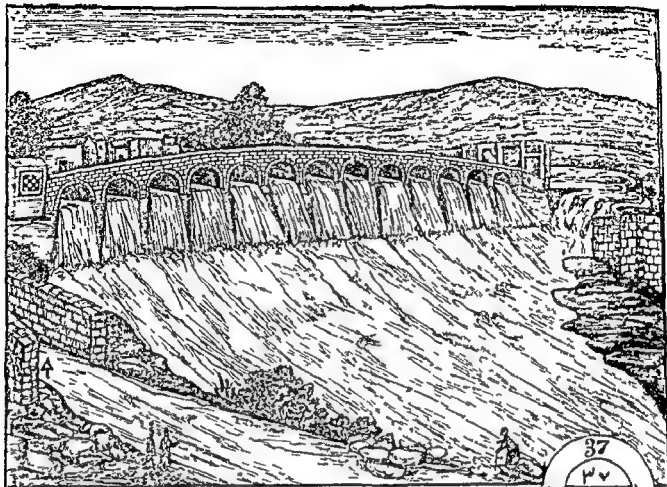
مرت بسیار
 مقصود طرف یسار شخص
 است که بالفرض و التقید
 در میان رودخانه باشد و
 بیان مانی که آب جاری است
 شش مده
 مرت بسیار
 مقصود عکس مذکور در ذوق
 است بین طرف یسین
 شخص که مثلا در رودخانه
 باشد و همراه آب
 سیر نماید

علیا و بالادست و بعضی را سفلی و پائین دست می نامند پس آن دو جود ولی که گفتیم
 در جلو بند بریده اند که آب در آنها سوار می شود آب آنها بجهت ذراعت اراضی علیا
 و بالادست است و آن مخسری که گفتیم از عقب کاوشیر ساخته اند آب
 آن برای ذراعت اراضی سفلی و پائین دست است و طاهرچینین می نامند
 که قبل از سپاختن بند و پل آن این دو درب کاوشیر و نهر را ساخته اند و آب را
 گردانیده بسمت نهر مذکور نگاهداری که بند و پل ساخته و پرداخته آمده و با تمام
 رسیدن آب را بجانب پل رها نموده اند و در بهای کاوشیر اسد و گردیده
 و رخنه برای آن گذارده اند که نخی آب از آن رخنه بانیز برود
 چون مطلب فوق دانسته شد باز تفصیلی دیگر است که بیان می شود و آن این است
 که در زیر دست آن دو درب کاوشیر مذکور بدون فاصله یک درب دیگر است
 که آنرا درب آهنی میگویند و از پشت این درب نیز جود ولی بریده اند که آن را هد
 به نهر مذکور و این درب مشهور بدرب آهنی اکنون نیز بچوب و غیره مسدود
 می باشد ولی این هم رخنه دارد که قدری آب از آن جاری است از نهری که آنرا
 مردور میگویند داخل نهر کاوشیری میشود (میخه نما داد) که در آهنی مذکور گفت
 زینش پائین تر از دو درب کاوشیری است بعبارة آخری سقف در آهنی مسکونی
 با کف دو درب کاوشیری و چنین می نامید که این درب آهنی خلافت رودخانه
 باشد (توضیح) مثلاً بالقرض و التقدير اگر درب آهنی را تمام بکنایند
 خواه دو درب کاوشیری باز باشد یا نباشد آبهای رودخانه با تمام از درب آهنی
 عبور خواهند نمود و از آن دو درب کاوشیری و از طاقهای پل مذکور و از دو جود ولی

علیا و سفلی
 در اینجا اصطلاح اهل
 ساحت است که می نامند
 دستور آن علیا و سفلی
 است که اهل آنجا
 و اسم بعضی از اراضی
 علیا و سفلی است
 و علیا
 بصورت اول و حرف سیم
 یا حرفی بر چهره در آن
 و این ثابت علی است
 سفلی
 بصورت اول و حرف چهره
 است و این ثابت
 اصل می باشد
 علیا
 می آید و این
 مسدود گردیده

بند سابق الذکر قطره آب نخواهد رفت پس معلوم شد که درب آهنی نیز از
 خلاب است (وجه تسمیه درب آهنی و کاوشیر) اما درب آهنی از
 آن گویند که سابقا دربی داشته از آهن که بسته و کشاده می شده اکنون از
 عالم جاد ترقی نموده بعالم نبات رسیده یعنی درب آهن را از میان
 برده بعوض چوب بر جای آن نهاده اند که پیش از این گفتیم اما درب کاوشیر
 در وجه تسمیه اش معلاتی گویند که قابل ذکر نیست این بود تفصیل بند کاوشیر
 از جمله مطالبی که نیز باید گفته آید این است که بغیر از دیوارها و سپرده های مذکور
 مهارهای بسیار طویل در اراضی اطراف رودخانه از هر سمت ساخته اند تمام
 از سپنگ و ساروج و این مهارها برای استحکام آن بند و بل قرار داده اند
 بسا بعضی از آن مهارها در زمین کشیده شده تا بمانند کوهی که قریب بانجام است
 کف رودخانه را بمیان می فرس نموده اند از سپنگ و ساروج این فقر
 در حوالی بند و در تدریج بسیار سنگهای بدو در عظیم مثل سنگ عقیق
 دیدم افتاده معلوم شد که بانها آهک و ساروج می ورزیده اند و قریب
 به بند مذکور در بسیاری از جاها آثار عمارات و سراها و ایوانها ظاهر
 می باشد تمام از سپنگ و گچ بوده و آنها را نیز میر عصف الدوله که از آنجا
 که بند را ساخته بنا نهاده است در حقیقت شهری بوده ولیکن همه را
 و ناچیز است (الفرض) نقشه بند امیر را و همچنین نقشه کاوشیر و
 دروازه آهنی و نقشه مذکور را بر داشتم بعون الله تبارک و تعالی در یک
 ورقه به فرم سی و هفت (۳۷)

درب
 تسمیه کاوشیر میکنند
 وقتی امیر خواست آن
 بند را بسازد و در یک
 دست شرویکت
 کاوشیر کرده آورد
 صرف مخارج آن
 نمود این حرف حقیقت
 و سستی است
 شد



مدتیست در سمت شرقی بنام امیر مذکور بکنار رودخانه اسپیا های بسیار نزدیک
 بهم ساخته اند که متصل در گردش اند و کار میکنند اجناس بکوک گر بال و مرده است
 و غیره را از در دنیا میسند و این اسپیا ها بوضع غریبند مثلاً در یک عمارت
 دو سنگ و سه سنگ و چهار سنگ و بیشتر کار گذارده اند و از یک چشمه آب بیشتر
 متحرک اند از جمله در یک جای هفت سنگ اسپیا در کار است که آنها بدو
 هم واقع شده اند یعنی بر دین نیستند بلکه چون حلقه گرداگرد هم اند و از یک
 عمارتی که سنگهای مذکوره در آن نصب است آب از رودخانه داخل میشود و بطور
 می باشد که همه آن اسپیا ها گردش نمایند و آب از زیر پرده بر سپینگی از اطراف
 آن عمارت مدور شعبه شعبه خارج میشود و فرو میریزد بسیار تماشا دارد و
 آن عمارت که در آن سنگهاست با شعبه های آب که از اطراف خارج میشود
 خیلی شبیه است بچرخنی که در آتش بازی می سازند که از جوازش آتش افشانی میکنند
 حکایت بخاطر دارم دو سال از این پیش که همسوز به بند امیر قدیمی
 گذارده بودم رفیق شفیق و صدیق شفیق میرزا جاکیر که مختصری از شرح احوالش فخرم
 نگاشت بجهت معنی در این سپدر زمین آمده و اسپیا های مذکور را دیده بود پس
 از مراجعت بشیر از نقل نمود که در بند امیر آسیای است هفت سنگی چنین و
 چنان و صفت آن را چنانکه فقیر نگاشتم مذکور داشت و نیز مرا حکایت کرد که
 زمان وقوف در آنجا بکوشه نشسته بودم و بهماشای آن اسپیا مشغول بودم
 ناگاه طفلی از اهالی آنجا بسن چارده یا پانزده ساله که کتب آمده چند کتاب زیر
 بغل گرفته گذارش بر من افتاد و چند دقیقه ایستاد از او پرسیدم اینها

مدتیست
 در آب تغیر و باطل
 کردن چسبیری را

ششین صمد و وقاف که
 میان آنها باطلی باشد
 بردن رفیق معنی
 را دست
 و در آنجا
 می باشد

په کتاب هست اسامی آنها را بیان کرد و در جمیع نظمها بود آن را گرفته قدری بخوان
کردم قلعه کاغذی در ضمن او را که کتاب یافتیم که چند شعر بر آن نوشته بودند آن
اشعار بوزن دقایقه صحیح بود و بجز پستی معنوی که در بعضی آنها دیدیم شایسته
نقسی نداشت از آن طفل پرسیدم این اشعار از کیست گفت از من است
گفتم مگر شعر میتوانی بگویی گفت آنچه را که خواندی دلیل است بر اینکه میتوانم گفتن
چنانچه راست باشد بدیده شعری بگو گفت برای که بگویم گفتن این اسپایب
وصف کن بر زمین نشست خانه و دو آتی مش نهاد چند دقیقه بگذر فرو رفت
بر و رفت این دو بیت را نوشته بدست داد

آتش افشانی کند مرغ فلک	بر خلاف آن بود این اسپایب
ز آنکه چون چرخ فلک باشد ولی	جای آتش دمبدم انشا الله

از طبع و ذوقش تعجب کردم و بر استعدادش تعجب خوردم و شعرش را نوشتم
پس رو من کرد و گفت اگر تو را نیز طبع شعر است و به از این میتوانی بگو اگر چه
مختصر و تشاعرو تشایر بان طفل نبود ولی مثل خاطر او این رباعی را بدیده انشا نمودم

در بند امیر آسیابی عجب است	گردنده چرا آسمان بجز روز و شبست
گر نیست چرا آسمان چسرا از هر سو	در آن رشحات آب چون ذوق نیست

این فقیر مؤلف میرزا جاما نیکر گفتم محفل است که آن طفل دو بیت مذکور را از کس
حفظ داشته گفت با شعرا و دیگر امتحانش نمودم بدیده گویی کرد با جمیع فقیر در
این اوان که به بند امیر آمد از آن طفل سراغ گرفتم گفتند جوان مرگ شده و حیثیت
(مختصری در بیان احوال مشارالیه)

آیه بر او سپرد
و پیش از آن
در دستش
نشان
شعر و متن او را
شاعر مایه بند
است
نشان
سازد و نه
بهمه او
و در دست

می دم او در آن شاعر است
مهرت که گویند دعا می گفت
کرد و مرگ می باشد در
حق شود و بسبب محفل
منش نشود و در محفل که در
بهرت کسی فروخته باشد
در آن ذوق را گویند و اگر بیات
هم نماید آنرا ذوق باشد
و اگر محفل نیز باشد آنرا نیک
خوانده و کس نمی تواند گفت
اعتقاد آن دیگر است و آنرا
که یکی دانند که محفل شعر
در آن زمان تحصیل دارد و
آنجا کتابش بزرگان
برگرفته و به جرح بیات
بدیده نماید و آن
بوالعلم اخیر
نشان

فخام ملک
 میرزا محمد علی خان اسم
 سال است فوت
 خود
 در زانت
 بنوع اول که انباری
 دارم که در استوار
 و گذشت
 حودت
 باقی نیک و خوبی
 و گذشت
 غرض که شد که
 شب بر در آرد
 باشد
 طباع
 بکسر اول مغرور
 سرشت و خوبی
 و جمع طبعا نر آمده
 و اینجا همین مراد
 بحر خفیه
 بحر بجزی از بحر شری
 که سبک وزن با
 عنوان و بحر خفیه
 در درون بحر است
 معین

فخاست نصاب مسعودالدوله حاجی فضلعلین وکیل الرعایا ولد مرحمت پناه حاج
 میرزا مهدیخان برادر ناظم الملک سالهاست که این سلسله جلیله در دولت علیه
 ایران ناظم مشایخ جهان و واقف مصالح سپه اوتها بوده اند و جناب مشایخ
 که بصفت کیاست در زانت رای موصوف است و بحسن فراست و حودت
 ذهن معروف با قدری رفیع و عریض قیاس میگذراند
 با تامل از انجا که
 نموده اندم برزقان در سپهرای کی از آشنایان فرود آمده تا شب را بلیقه کرده
 فردا را از انجا بشیر از روم
 اتفاقا آن شب را شخصی در آن منزل میمان بود و میزبان را یکی از اخوان
 خویش را شاعر میخواند و در این فن ماهر و تخلص نوایی داشت و در شعر
 شیوه غزل پسرای پس از گفت و شنود بسیار سخن بدیجا کشید که هر غزل
 خفست تراست از دیگران و از آن لطیف تر نفوس این سبک را بیشتر طالب اند
 و طباع بدین طرز اکثر راغب انجا خواند از خود غزلی که مطلعش این بود
 غمزه نوش لبی این دل پریش کرده چون خانه زنبور ز نیش
 و اکثر آن شب را بخواندن و گفتن شعر اوقاتی گذرانیدم و در بحر خفیه
 آنچه این فقیر شعری نامعقول اشاعت نمودم یا بطارحه در آن شب غزلی از
 طبع فصول سپردم خوفا من الترقه در این بده میکارم و بر صنف روزگار بیا و کار
 (غزلی که در آن شب گفته شد)

تا بر افشاند برخ زلف پریش	زده بر هم دل صد سلسله پیش
گفته ام دوش بآن زلف سیاه	موبو شرح پریشانی خویش

<p>بکند از غم سوز دلم ریش وزند شده ام ز آن رخ سرخ و خط سبز ز آن لبم بوسه ده پس و شام آشنایا تو چنانم ای دوست از تو ای یار چه تر یاق و چه زهر که رفیقم کنی از آزار چه باک</p>	<p>پس از آن لب نمکم بردلش بچو هستی و غم سوزش که بود از پیله هر نوستی نیش که ندارم سپهر بکانه غمیش وز تو ای دوست چه جدوار و دیش سکت بود و تمن جان درویش</p>
<p>فرصت از پیش تو جانان تو رفت تا تو را یاز چه آید در پیش</p>	
<p>این غزل در شب مذکور خوانده شد و از غزلیات قدیم بود و آن را استغفار فرمود</p>	
<p>روی تو چو ماه پس جمیل است تاروی تو غیرت بهت است از آنکه بری صفت جالی است برقت تو آن دبان ستیر است با چشم تو را بدید ز کس در حلقه عاشقان بهر شب از خاک در تو سر مه جود با غمزه اگر کسی کنی اشارت</p>	<p>مهر دل من بر آن دلیل است از دست تو زهر سلبیل است دشنام اگر دهی جمیل است ماند بر طب که بر نخل است مسکین بچمن چمن علیل است از زلف تو قصه طویل است دور از تو کس از بهر ارباب است در هر کدوری دو صدیل است</p>
<p>این جسم ضعیف فرصت و عشق موریت که پایمال پیل است</p>	

خیش
 معج اول و مهر و تیش
 سحر درون صیل عوایس
 کیا هشتک است صفا
 یک را گوید که ارک
 شاه داع است
 و ایجا پس
 مقصود است
 مهرت ز دافرا
 و آن تر یاقی سموم است
 و بهترین آن سموم است
 در دفع سیمین را
 میاید که در دین
 مرقوم شود
 میش
 کبر اول و سکونانی
 نام می است ملک
 و کشته و دلا چراغ
 میکه که در لوق مذکور
 شد اعراب ایکیا
 و دیکه یعنی جد و اوست
 روایت هم میر و شد
 و شش هم اند
 دانی هر و نیز
 مید شد

(اقل)

این است که جسم مرکب باشد
از اجزائی که موجودند در آن باشد
این مذیب اکثر حکماست پس
جسم در نزد ایشان واحد است
فی نفسه خا که واحد است در
حسن کما اینکه قابل انقسام
غیر متناهی است و اختیار
کرده است این را معنی طریقی
علیه الرحمه

این است که جسم مرکب است
از اجزاء و بالعده کنگر قبول میکند
قسمتی را که قسمتی شود بعدی که یک
قبول قسمت کند و این صفت
بعضی از نمک است و قابل شد
است بآن شهرستان صبا
کتاب مل و نقل
(توم)

این است که جسم مرکب باشد از
جزایر با نسل غیر قاضی و این است
طعام است که از جمله متکلمین
است
(چهارم)

این است که جسم مرکب باشد
 اجزاء با فعل قنای العبد
 تا که قنای المقدار است و
 یک از این اجزاء را ششمیت
 سب خارج نه قطعاً نه کسر
 بحسب ذرین فرضا و نه

٢٤٢

حون از زرقان حرکت نموده آمدیم بصحرای باجکاد که سابقا در این کتاب نامی
 از آن برده شد در کاروانسرای آنجا فرود آمده تا رفع خشکی نموده بگذریم از
 نعمتهای غیر مترقبه اینکه جناب میرزا مهدی فقیب المملک از شیراز بعزم زیارت
 ارض اقدس علی بن موسی الرضا علیه التحية و الثناء پیروان آمده بد آنجا رسیده
 نیز درنگی نموده بود چند ساعتی با هم نشسته از برنج سفر خود شکر ذیبه بیان نمودیم
 و مسافرت نامه را از نظرش گذرانیده مرجعاً بشنودیم چند شعری که از
 طبع موزون انشاء نموده خواند پس آن اشعار را با مجملی از احوال ایشان خاتمه ساخت
 قرار دادیم تا ختم بخیر باشد انشاء الله تعالی (مرحوم والد ماجد مشارالیه)
 جناب میرزا احمد فقیب المملک طب ثراه از افاضل زمان خود بود علوم
 عربیه و ادبیه را به نهایت درجه کمال رسانیده و در قون شعریه از امثال اقران
 در گذرانیده نظم را بهسانی فصیح و بیانی بلیغ میسر نموده دیوانی مرتب ساخت
 و پرداخته در حدود پهنه یک هزار و سیصد و اندو فوات یافته در مشهد مقدس
 مدفون است این اشعار را از آنجناب بخاطر دادم

دادیک بوسہ بعد عشوہ مرا جانے
 شد جوانی ز کفم در طلب فضل و بود
 مروان شہر بگذار کہ دیدم در
 ہر چہ آورد بدست از سر بسکنت
 چہ ہر فرد میرین نشد اما دولت
 فرستند بکشگان ہمہ شہر و نگرانی

کر چہ جانم بلب آید بلب آید جانے
 دل بہ سیری ز برم کو دک ایجد خوانے
 لالہ زار سی بد بیستان بخارستان
 نہ دیلے ماند و نہ پمانہ و نی پمانے
 مکتوم شد و گفت از دہنت برمانے
 تو چہ ایگشتہ خویشتن نگرستی نگرستی

روز شنبه ۱۳۰۲
تاریخ ۱۳۰۲
مکان ۱۳۰۲
موضوع ۱۳۰۲

تو پری کز آسمان رمی ز چه بادامی همه آری
دانی آن حسد و خوبان چه زمانم بسر آید
که پیش چشم پست شرابخوار باشد
چشمت میرزاهدی نقیب الممالک سلمه
عزیز عالمی آگاه و فاضلی ذی جاه
نیکمی است محقق و طبیبی مدقق
در الهیات ماهر است و در طبیات قادر
درین صاحب مقامات عالیه است
و در آن دارای درجاست تعالیه
وقتی آن فانی بطلب راجد متش
است فاضله مینوم باجمله
ببرودن شعر طبی روشن
دارد و قوالب سخنانش جان
اشعاری را که در آن سر خواند
است

شهابی خاک مرز را بکوی درویشان
به تخت و تاج شهبان پازند زاپستغا
درست در خم چو کان معرفت دیدم
هوای سلطنتم هست در سراسر ایستغا
میان خلق در افتادای دهبوی و نیا
کناه نیست کجا بی بوی درویشان
کسی که خاک نشین شد بکوی درویشان
که هست کفبدر دند و کوی درویشان
بیار بیکد و سرجام از سپوی درویشان
دل کسی خسر از سر سپوی درویشان

ول

<p>یار من کرد محبتی چو در اطوار وجود خال بر جهره او عکس سویدای دل است بشو این نکته که دل در غم زلف جانان یار نزدیکتر از مردم چشم است بمن</p>	<p>دو جهان کشت زانو را مجالش موجود یا سویدای دل از خال دمی آید بوجود کاه در تو پیش زول است کمی توس نیست از بی بصری چشم مرا نور شود</p>
---	---

(خلاصه) از ابجا که مشار الیه را وداع کرده و جناب میرزا حاکم الدین نقیب نام

سوره
 قصص اول و دوم تا بیست و شش
 سوره است و سوره اول
 اسود است و سوره اول
 ۱۰ - عقده سیاه است
 که بر آن است
 قوس
 و قوس صعود
 اصطلاحات غرافست
 که بنده ارج و خود کعب
 تر ل و قوس دوری باشد
 و قوس بر دل عقده مد
 وحدت است و عقده
 انشا و در قوس صعود
 بر یکس و نیز که بنده
 قوس بر دل تا برسد
 اول قوس صعود
 می سپرد بر محنت
 الی و قوس بر یکس
 عقده آخر با دل
 با را می برد
 علاقه از قوس
 انشا

مجلس
بیت اول بیست و هفتم
مکان محل کسب و تجارت
که آن محل بلند باشد و
جای بلند و روشن

نظر نشد

نظر نشد

بر وزن فعل

و از دامن کردن

نظر نشد

نظر نشد

بسم اول گشت است

نظر نشد

اسب فاکتور گشت

کوینده خصوصاً دلی

عموماً مطلق

اسب

کوینده

نظر نشد

اسب

اسبی که روی پای بنشیند

بر سپاهی قلاب باشد

خصوصاً و عموماً مطلق

اسب

کوینده

نظر نشد

از باب تفصیل گنبد

منقول بوسیله حاضر شده

و یعنی داغ نباده شده نیز

آمده و اینجا چنین مقصود

است

نظر نشد

ولد از بندگان ایشان که بشایعت پدر بزرگوار آمده بود اذن مراجعت گرفته فقیر را
مراقت نموده تا بشیر از جنت طراز
الحمد لله و الله که از عنایات پادشاه
کرد کار و از مرام بندگان حضرت اجل اکرم اعظم نظام السلطنه و صاحب
اختیار ادام الله تعالی ایام دولته خدمات محوله این سپهر را با انجام رسانیده
صحیحی پایمالا بحضرتش مراجعت نمود منت ایزد را که این خدمت منظور
نظر آفتاب اثر و مطلع بصر انور مبارکش گردید مرزعه مقصودم از حساب کمرش
طراوتی پذیرفت و کاشن مرادم از رشحات مرحمتش خضر تی یافت
میکشید بهین از نشر الطاف و بسط اعطاف آن وجود مسعود فایض التمجید و تشکر
دارم بلکه حقوق اکرام و انعام برادران کامکار نامدارش را نیز تشکر گذارم از
توجهات و تفقدات ایشان از همگان ممتاز و بعاطفت و ملاحظت این و
آن بین الاماثل و الاقران متفرد و پسر افرازم الطفشان عیم است و دشمنان کرم
رایشان رزین است و غرضان متین این مهر فلک جلالت است و آن فلک
بحر اصالت (ملفوظه)

بعد همین صاحب اختیار معظم	زین دو برادر شده است فارسی نظم
دولت شده راز هر دو مرتبه عالی	ملکت جسم راز هر دو قاعده محکم
هر دو بصورت سپهر مجید و عالی	هر دو بیمنه عدا مرکز عالم
ملک کمال از برای هر دو سخن	جاه و جلال از برای هر دو سلم
ادشتم کردون به بند هر دو مقید	اشتب کیتی بدایع هر دو نویسم
آمده این از شرف بختی معزز	و آن شده است از کرم بد کرم

کرکب این حبیب از مبارک و میمون
روی جهانی بلبقه در این راست
این سیکه از جود کاه بزم چو خسرو
این شده بر تارک زمانه چو خسرو
زیرالم راست حبیب این همه تریاق
باز به پیو زیم این شده غمخوار
طالع آن مرحب ساسا و مخرم
پشت فلک بر بجا که آن غم
و آن دگر از خشم روز رزم چو ترم
آده آن یک بدست ملک چو خفا
زخم درون راست لطف آن مرم
شیر با جو ز عدل آن شده هدم

هر که سپرد حکم این دو میر باید
باد سرش بر فراز سینه چو پرچم

هزار دستان خانه این نامه نگار که بر شاخسار بوستان سرای تحریر سخن گذار
بنفات صبر و دلپذیر بزرگ احوال آن دو اصل بر و مسند سرنگه پرداز می دارد
و هوای ترانه ساز می تا بنام نامی و اسپسم کرامی ایشان نامه زیبای نه گیر و زینتی بی انداز
امیر الامراء العظام امیر خجده حیدر علی خان حضرت صاحب اختیار را برادر است
و بجل و عفت مکی و قبض و بسط مملکتی و ایاور ذات مکی صفاتش جامع فضایل و
کالات است و منبع انواع خصائل و کمالات

جناب فقامت نصاب سعد الملک محمد حسن خان نیز برادر کتر روی است
و نیک اختر خجسته بی قوت بازوی سعادت است و دست آستین جلالت
بخط ثغور کشور و نظم امور لشکر اوقات فرخنده ساعات را مصروف مدارد
تمه از آنجا که حضرت اجل اکرم انجم صاحب اختیار را گذشته از عدالت مکتبی
در عیت پروری در مقامات معقول و مقالات منقول و دایره عربیه و مشایخ

بالق و عرف سیم نایب
مفتوح پیوسته است گزاف
ابریشم سازند و با آ
علم و نیزه فتنه آلوده
هزار دستان
رقی است سرور ادب
بل صیغی می بیند
آرد می که صبر و فتن
از سلم آید
جلالت
دیر و چالاک کرد
مجمع غرض است
که معنی سرحدت
باشد

منج اول و تشدید باد
حلی یعنی سیراب است
آن روی است و زن
آن زاده

لغت

مجد الشعرانی را از
پیش داشت درین
اوقات لغت بنویس
الکک کرده

فرزدق و جریر
نام دو شاعر فصیح است
که شرح احوالشان
سابقا گذشت

ابو العلاء
شاعر فی است از
از شعرای خوب

و

مشرقی

نامی است

بختی

در اینجا یعنی مشرق

است

سینه

کانون

آتشان است

سینه

سینه

بختی

است

سینه

از اخلاق و میر و سلوک و نظم و نثر جایز بوده و معارج دانش را صاعد اهل فضل و ادب را
کرامی میدهد و بر بستان همت میگذارد از باران سحاب انعامش مزرع خاک
سخن سریان همواره تازه و ریانی است از جمله شعرانی که از فنون ادب آگاهند
و از معتمدین آن پیشگاه تفصیلی است که بیان میشود و ترتیب حروف تهجی در تخلص
ایشان ملحوظ میسر گردد

جناب شوریده نام نایش حاجی محمد تقی لغت کرایش مجد الشعران ولدش
شیراز است با وجودی که دست قضا سرانگشت بر چشم جهان بینش گذاشته و
قدر مردم دیده اش را از حلیه بیانی عاری داشته از بدایت شباب تا
کنون همواره بحسب فضایل و تحصیل معارف و تکمیل اخلاق همت گماشته تا آگاه
معاشرت و مصاحبت گزیده تا جامع کمالات صوریه و معنویه گردیده در گفتن
از اشعار قادر است و علو طبش از اشعارش ظاهر کلامش شیرین و طبع است
و عرصه خیالش فصیح هر آن فصیحی که تنغ زبانش چون فرزدق و جریر است دیده
ادراک وی بمعانی بیانش چون چشم ابو العلاء شیر صاحب دیوان است و
از اشعارش هر قصیده حاضرند اشتم در مدح حضرت اجل اکرم صاحب الزمان

در وی که درد سر بسرد و درده ای
جای از آن جنم آرد و خمار را بر
ز آن پیش کاغذ ناب بر آید ز خمار
وز بهمنی سحاب جناب است بر سحر
آن حکمتی است شایع و قولی است سحر

صبح است و مر از خمار است درد
رطلی از آن می آرد و نشاط را بیا
کن در پیا که آن می چون آفتاب را
صبح است و موسم وی کاغذ پرازد
گویند آب را بتوان خورد با شراب

ز نهار روز ابر مستح زیر ابر کیسه
بر خشک خیره فلک از باد و حیره پاش
تو طفل باده خواری و من مرد طفل جوی
کیا رای پسروی من چمن که بر تو من
بنگر نیاز من بنده این ناز و این غرور
ز آن پیشتر که موی بروید بروی تو
از من بخشان کن رخ و مندی تو
باز ای تابردی هم از مهر بنگریم
من با نطفه تو رانده ام که بنگریم
بجای تکه تاز برست میوه چشم
از قد و چهره کاخ مرا باغ کن که تو
شمشاد کی بخت تو ماند که برنده از
کرمه شده بی سخنی بر فلک مثل
نکت خد تو چو ماه و ز شکر تو راجد
ابروی تو کجاست چو شمشیر شیشه
چرخ حکم جهان نعم فلزم کرم
ز آن تیغ که فلک بی تشریف می رسد
یعنی چگونگی تیغی که زمانه قصا
یعنی که که بخت بر آیدش از قرب

کاذب میان باده چکد قطره مطر
کاین بد کلام راح نکرود بزور و زر
از مرد طفل جو ز طفل باده خور
صد بار محسوسان ترم از مهران
بشنو فلان من بل این بوکت و این کیم
زین موی و روی بر خور و فرصت می
غیر از بی نظیرم و مشتاق بی نظیر
من بنگرم بچشم دل و تو بچشم سر
بگذار تا بجای نظر کیسه دست بر
ای شوخ نور سپیده وای شاخ تازه
هم ماه نخست استی و هم پسر و دختر
شمشاد راست قری و قد تو را فر
در سپر و شد بی اثری در چمن سر
نکت قد تو چو سپر و وز غیر تو را اثر
کاذب بجای قلعه بر میسر نام و
یعنی نظام سلطنه میر فرشته عز
جان خسان هب باشد و خون و پاد
یعنی چگونگی تیغی که زمانه قصا
از شعله اش بهفت چشم قد شر

بر وزن سوگن مخفف
بود که یاشد و بی باشد که
گفته اند و آنرا در سبک نام
آورند و آنرا ماکرا استعمال
کنند یعنی بوکت و شوگر کند
چشم
مخفف چشم است
چشم
بوی بود که حکیم این
مخفف در شهر خشت
از مادر ادا الهه است از
سیاب ساخت و آن
از جای بر می آید
مسافتی را پرتو
می آید
نام حله است از سر
که سر و آن از خوبی
مثل است
میراث
بکسر اول خلاف
شمیر است

نایب مناب نصرت و دائم مقام فتح
 کویله و راعیانیه پسیم چو آفتاب
 از یکویش نهاده بر تیغ جان شکار
 میراشد آنکجی که زبید او در حو
 بگرفت از عطار دو ترنج گلک و تیغ
 تیغ ملک بدست تو در انتقام خصم
 شمشیر در کف تو همی بنیم ای شکفت
 شرح فضایل تو برون است از حنا
 اسرار و دهر نزد تو رمزی است بخند
 عهد تو را خلل ندهد سپهر سعد و نحس
 نی دشمن از عظامی تو محروم شدند دو
 ز به بچاره کردن خصم از حاسم تو
 که مرد را بفضل و کمال است افتخار
 مدح تو را اگر همه خود گفته من است
 تا ملک در مصاحح ملک است کار

سیر
 انتقام است
 و گذشت
 و شقایق
 بنیم را یعنی خد شقایق
 و غلام ساد و دوست
 و این گفت ترکی
 است
 سوار
 بنیم و کسر را مد
 جمع معرکه است
 که جایی جنگ باشد
 نه

هزاراد و کشایش و نوبا و طغنه
 کایدون نشسته بر بدلف و ز کاز
 از یکویش رونده بکف گلک چن سکر
 کینر یکجی به تیغ حنا او نداد کر
 اینت و شاق صفت شد و انت غلام
 تیغ علی است در کف همدی منتظر
 شمشیر کس ندیده بچکال شیرز
 مدح محاسن تو فرون است از شمر
 طو او چرخ میس تو سطرپی است
 دور تو را کمن نکند دور ماه و خور
 خورشید تا داری بر سنگ بر کمر
 بیاصل است گردن شخص از قضا
 این طرفه که تو فضل و کمال است مقدر
 زبید که منشیش بنگار و باب زر
 تا تیغ در معارک رزم است کار

در دق و زارت کلک توراکدا
 بر تارک مخالف تیغ توراکدر

بجھیل

جباب نارا شمشیر میرزا محمد ازاہل شیراز جنت طرازا است عمری
 علوم عربیہ و مجسمہ نحوی از فنون ادبیہ صرف نموده اگر صحبت الی دل را مایل است

و معاشرت اهل حال را از ایزد تعالی سائل کلامش بر کمالش بر مانی است قاطع
و مقالش بر مقامش دلیل است ساطع چندین سفر بند و پستان رفته و بانو بان
آن ممالک مجالستار کرده و ندیم بوده دیوانی دارد که فقیر بر آن دیباچه نوشته ام
از اشعار در بارش پیش از این که نگاشته شود حاضر ندارم این است

عید قربان شد و من سخت پریشانم از آن	که چه قربان تو بجز جان کنم ای جان جهان
جان من لایق قربانی در پای تو نیست	بهتر از جان چه بود ات نامیم قربان
کاش صد جان عوض یکجان میبود مرا	تا بقربان تو میسر کردم ای مولس جان
جان از آن در بر من هست کرامی عزیز	که فدای تو کنم چون تو مرا ای جانان
من نمی خواهم تا کشته تیغ تو شوم	تا از آن کشته شدن نده شوم جاویدان
قومی از کعبه هواخواه جانانم مرا	کعبه کوی تو بستر بود از باغ جهان
خیزد بی و سوسه نفیس که چنینم و کنیم	می بساز کن باز مزه چنک و چغان
حجره را رشک گلستان کن و باغچه رود	برکت دست بنه جام با این معان
ز آن سپید طره که پیرایه سرو و قمر است	سنبل مشکین بر پیش بر اطراف مکان
قلع و بادام اگر نیست میترجم غم است	از لب و چشم تو خواهیم هم این دو هم آن
ساقی سیمین را بالا زدن و از زیر کمر	جنبشی میسده آهسته بان کوه کران
نرم نرم انگن در کردن جانم بحسیر	از پریشان خم آن سلسله مشک نشان
که کان بنا از ابرو و کاسه شمشیر	کوشان آور از مره و کاهی پیکان
یا دبا و آنکه ز لعل لب جان پرور تو	همه شب تا بصر بوسه گرفتیم آیدان
تو همی کفنی کامی شاعر طماع من است	من همی کفتم کامی شایه طنان زبان

چنان
ردن مکان نام
ساری است
معان
معنی است
اول و معان پیدا
در دشتند و آتش
برستان دایره
کند
ساز
نیزه است
و صرافیت
نه

بهر آهنگ اختیار
شده

برق بیان

برقیت که درین

در نشان شود برق اینجا

شده است و بیان

منوب بین است

که نام کلی است

مرد

نیام

بکسر اول غلام

است

حکیم

جانی است در که و آن

میان رگنی است که در آن

مجر الاسود است و میان

نرم و دیوار کعبه رآید

حکیم گویند

منه

مفتوح

بینه منقول

فرزیه آمده

منه

ترجمش آمدی و کشتی اگر صبح شود
مهر را خند او ندانم که بود
آنکه در بزم بود و پیشش چون ابرمطیر
آنکه چون او توان دید بعد عهد قرین
رو بقدرش نه خرد جست توانست نه گویم
مرد و آنکه و بنایست که شیرین و لوک
کز خلقتش کس با خاک سخن بر خواند
آنکه از کعبه و از نرم و از رکن و حطیم

شکوه با خواهرم راندن تو با خزان
محرر چرخ قوت فلک حشمت و شان
آنکه در رزم بود پیشش چون برق بیان
آنکه چون او ندانم که بود بعد قرین
پی بجایش نه یستین بر دو نماند نه کان
تا بد جسد نیامد از آن کلک و بنان
خاک چون نافه چین کرد و چون غنبران
باشد و ماند در دهر همی نام و نشان

سده کعبه قدرت که سپهر دگر است
از شرف با و زار که اعمان جهان

جواب نقیب الممالک میرزا مهدی که حکیمی است ادیب و طبعی خداقت
نصیب نیز از جمله معتمدین آن پیشگاه است و در سخن سرانی صاحب قدر و جاه
شرح حال او را با بعضی از اشعارش در این کتاب از این پیش نگاشتم
خاتمه ثانیاً از عاقلان حضرت صاحب اختیار ائمه بالغیر و الا فیت
اشارتی رفت که سفر قصه کا زرون را همی کارم و از آنجا بصحرای شاپور
قدمی گذارم و از آنجا نیز نقشه بردارم و تفصیلی از آنجا بنکارم پس
آن کارش را که ملحق آید بدین کتاب ملحق سازم امید
توفیقات ربانی و تاسیسات سبحانی که این کار
نیز انجام پذیرد بحمد و الوه الطاهرین
کاتبه العبد محمد تقی الحسینی

فی الشیخ زید

هو الله

البحر الثاني من بحار
أمار عجم تاليف الحاج
الفاضل في الخا طي
الحقير محمد نصير الحسيني
المشخلص بجز

المستعانة

مذمت

بروزن برت بمنی

عین است

فردا

بروزن فردا برت بمنی بر هر صند

عرض است اینجا

مست

کبر اول در خج کاف پاری

بمنی بزرگ و عجیب است

نایب

بروزن پستانش بمنی ازین

و تحسین و دعای از دزدی شخصی

دشمن

بمنی و زرات

شد

بنوعین اول عدد

معروف است که بهر بیانی

که نطق با سپین ابدل بیا

نموده اند بحیثیت رخ اشتبا

بکله دیگر عدد نویسد

و خوشتر

بمنی پیغمبر است که کشت

تا در آن

جمع نود است که بمنی

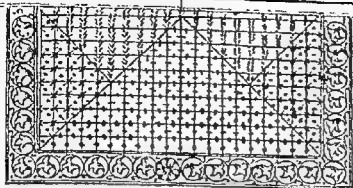
مکن الوجوه باشد که کشت

و در آن

بمنی خاص است

و کشت

شد



بسم الله الرحمن الرحيم

خداوندی را بنده ایم و پروردگاری را پرستنده که افرازنده سپهر است
و افروزنده ماه و مهر آفریننده سپید و سیاه است و بخشنده دیهیم و گاه خیر
کوهری از دریای شرف آفرینش دوست و روان فرد و هری از کج شکرش نال

که کیستی ز هستی تا کشته هست	نیایش شی را سزاوار است
بنجا که درش روی شد شاه	نه دشته را درانه انباز و پور
که از وی بود نامه و نام ما	خداوند افروز و انجبار ما
زبان خرد کی پستانش توان	مراد را بچشایش بیکران

کردگاری که دشواران دانش آموز را پیشوایان نا در آن نمود و همبران هزارند و زرا
راه نمایان جهانیان سر نمود و تیره اسپند فرستادگان ستوده پیغمبر تازی را
که پایه برتری بخشید و جاده همتی در پوشید و درود پیشمار بر دوده و تبارشش که دود
چرخ غواره این تیره خاکدان اند و پشتواره خاکیان ز بابای

در ماه سینه روشن و تابان باشد	کر محسره جهان فروز و رخشان باشد
-------------------------------	---------------------------------

این کتاب از کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است

از تاب رخ پیرودوده است بر شید که در کشور یزدان باشد
 اما بعد بتبارخ غره شهر شعبان العظم سنه یک هزار و سیصد و یازده هجری یا
 زمام امور خطیر و تمام انتظام عظیمه مملکت فارس بقضیه قدرت جوهر کان جلالت
 و انتراسان نبالت فرازنده پسند دانش و کمال بر ازنده صدر عزت و جلال
 السلطنته العلیه و صاحب اختیار است بر حسب فرمان قضا میرانش از دای
 العلم شیراز جنت طراز حرکت نمود از برای رفتن بشاپور کا زرون بیار
 با شمی و طالع میمون

از دروازه کا زرون که در سمت غربی شیراز واقع است پروان رفته مقصد و
 فرسنگ گذشته بکاروانسرای چارر رسیدیم که از آنجا راهداران نیز میگویند
 این کاروانسرا بنایش از مرحوم محمد قلی خان ایلمانی قشائی است بنیانش به
 حکم و متین است و محل قوافل و مستودین قریب بآن سرای است
 و رودخانه از زیر آن پل عبور نماید بنح ایست آن رود چندین چشمه است که از
 کوههای اطراف و جوانب آنجا جاری میگردد و بهمی پیوندد و همه یکی شد میرود
 تا بدریاچه نمک که در سمت جنوب شیراز است و تفصیل آن را در اوایل
 این کتاب مرقوم داشتیم با محله از کاروانسرای چار گذشته بمقدار شش
 فرسخ آدم بخان زنجان شبی را در آنجا اقامت کردیم
 خان زنجان جلک است و در آن کاروانسرائی چند خانه رحیق دارد که در
 نجاه نفر از رجال و سوارانها مسکن دارند و حاصل آنجا کسندم و جو است
 و آن سرزمین سرحد است و سرای آنجا در فصل زمستان بغایت و نهایت میسند

کبریا اول منی در
 درویشی که قشائی با
 یکسره
 خطره
 حنفیه و بزرگ

مستحق اول و شید
 سیم در اربع مهر است
 و آن در اصل سماع

نبالت
 مستحق اول بزرگاری

بشمی
 نام مستحق است

شار زنجان
 مرثیه کسندم

در صحاری و جبالش بکشت چرخ و حساب یافت میشود که شمار میکنند و قدری از این ملک
متعلق است میرزا حبیب الله خان و در محرم میرزا عبد الله خان که از خاندان
اصالت و نبالت اند و کلا نتری قدیم الایام شیرازیان طایفه بوده
با تکیه دور و خانه از آنجا عبور میکند (یکی) رودخانه قراچ که منبع آن جبل نبار و منتهی آن
(دیگر) رودخانه ایست که از طرف هفت خوان و لرستان میآید و آن دور و
مذکور بهم پیوسته میگردد از زیر پل که در خان زینان است میگذرد میرود بمحمت
سیاخ و از آنجا بکوار که سابقا از آن رودخانه تفصیلی در این کتاب مسطور آمده و
پل مذکور را مرحوم حاجی شیر الملک ساخته و قریب بآن پل کاروانسرای مذکور است
سرائی است وسیع و بنیانی قیغ بعضی خوش و طرزی و دکش تمام از کج و منک از
نیز آن مرحوم بنیاد نهاده

حاجی شیر الملک میرزا ابو الحسن خان طاب شاه دراد و ارباب از منته کمری
بشک و شان وی بوده در حدود سی سال بفارس وزارت نمود بلکه نایب
حکومت بود (بلکه) و خلای در بنیان اقتدارش راه نیافت بی دراد و آخر عمر حکم
اذا نشی الاغزالی الکمال غدا لی الزوال در ظاهر اداکان و وزارتش تزلزل راه افت
تا در گذشت و در زمان حیات همواره اوقات همت خود را مصروف به عمارت
و آثار خیرات میداشت و تمام سعادت و مغفرت میکاشت در صحاری و
برای فارس بانی پلها و کاروانسراها و مسجد هاست و فاقش در سنه یک هزار و سیصد
یک اتفاق افتاد قبرش در عقبات عالیات است اگر چه از آن مرحوم اولاد
مذکور بر عرصه ظهور نرسید ولی دختری نیک اختر از وی بجاست و هی النجیة

جبل نبار
و گفته دیگر که مسطور
شده است بعد از آن
در سمت غربی شیراز
سیاخ
کبر اول بود که است
در سمت جنوب غربی
شیراز منته
اذا نشی الکمال غدا لی الزوال
یعنی هرگاه امر بگذرد کمال تمامت
رسید بر وی زوال
بر میسرود
برای
جمع بریت است آن
صحرای زمین بی
کشت است

سلطان الحاجیه با اینکه زن است بخصالت و خوی مردان است نبل مردی را
بجسوت ندان این نیز چون مرحوم پدرش اکثر تمیّد قواعد خیرات و نیکوئی
مبانی مبرات را بر ذمه خود واجب دانسته **عربیت**

فلنم تروجهما الا المرایا
کابن النخاجری فی الروایا

ثبوت فی خبرها ذات المرایا
ثبوت من البیاء و ذات عشق

باجود از خان زنیان حرکت نموده بمسافت سه فرسنگ راه پیوده رسیدم بدشت
ارژنه در عرض این راه منیر بنی باشکوه و طولانی است که اکثر اهل مرحوم
مشیر الملک مذکور ساخته است

دشت ارژنه نیز سرحد است قریب دویست نفر جمعیت دارد حاصل
انجا کدوم و جاست در سمت شمال آندشت کوهی است بنایت مرتفع و صاف
در دامن آنکوه اشجار بسیار از قبیل بید و ابر و چار و غیر ذلک است اطراف
و جوار آن همه سبز و خرم بقعه کوچکی در آن حوالیست که از اقدکاه نامند کیفیت
سلمان فارسی رضی الله عنه را در گرفتار شدن وی در چنگ شیر و حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام و در انجات دادن بنحی که در بعض کتب مسطور است مذکور
میدارند و آن بقعه را زیارتگاه و تشرار داده اند و قریب بآن بقعه در چند جای از
کوه نزدیک بزین چشمه های آب تراوش میکند و پیوسته آب مترشح است بلکه
در مواضع دیگر از آنکوه و درازان بقعه نیز از خلال و فرج سنگ آبها جاریست و بدن
واسطه بسیاری از جلگه و صحرا می دشت ارژنه را آب فرا گرفته بمشایه بجزیره شده
و آن سرزمین اکثر محل شیر و خرگ و غیر ذلک است و قتی از اوقات ابو شجاع

ثبوت

یعنی آگاهی کرده در دره خود آن
را که صاحب سفرهای هست
پس می سید روی او را که
(تتم) ای می میاید آن را
سان را از صاحبان حال مثل
مردمک چشمه را که کشته و حاصل
می آید که چنانکه مردمک چشمه
گیر است آن را در دشت

دشت کوه

کرده

دشت

ارژنه

در دشت مادام کوهی هست

و معروف است چون در

آن دشت از آن دشت

سیار است بعد از

این اسم شده

دشت

دشت

معنی آنند است

دشت

تصغیر خواست که

دریافته

اصطلاح
نکار کردن

ابو الطیب
امیرن الحسن بن الحسن
ایمنی گفتی است از شما
عرب است و از بولسها
داوایی روزگار و بدش
کودر و دایم بد و بدی از
تقاع الطریق و در کشند
قتل در پسند سجد
جاده چهار واقع شد
سقا الخ

یعنی سپه اب کند خدا سپه
کردنی دشت از نه را که دشت
در از و طیل است میان
بر کاوه ای که مصرای واسع
است در پیشه واقع شد
(شعر دوم) یعنی آن دشت
همایه که از شیر است مانند
است بچه که از آن را از بچه
شیران یعنی آن زمین این
شیر دارد که از آنجا بیکرند
(شعر سیم) یعنی آن دشت
عمل نظر فرس است بر آید
عمل اجتماع منته و ناجا
و اشکال است

سرسن
بنوع کاف فارسی
دشمن بعد از
یعنی انبوه است

عند الدوله بدشت ارشده از برای اصطیاد در قه بود و ابو الطیب متنبی ملازم خدش
بوده در اینجا اشعار بسیاری گفته بعض از آنها این است عربیه

سقا لند نشب الا وزن الطوال	یقین المروج الفیض والا غیال
مجا ورا نخبه ز پر و الریبال	زانچه انخاف من الاشبالی
مستشرف الذب علی الفزالی	مجمع الاغصان و الاشبالی

از دشت ارشده گذشته سه فرسنگ آمده بکار و انشای میان کمل رسیدیم
و در عرض این راه که و کتی است (موسوم بکمل پیرزن) راهی بس صعب سخت
تمام سپه بالا و بی اندر بروج در هر تدمی هزاران پشنگ و هر خطوه از آن آب
بشد فرسنگ در قهتای چنگلی نیز اسباب مزاحمت عابری است این اشعار فرعی نیز

رهی که دیو در او کم شده بوقت دال	چو مرد کم بین دستک بیشه وقت سحر
دراز تر ز غم پستمند سوخته دل	کشیده تر ز شب در دمنده خسته جگر
هوای آن دژم و باد آن چو دو مجیم	زمین آن سیه و خاک آن چو خاکستر
همه درخت در میان درخت خاکرکن	نه خار بلکه پستان خنده و خنجر
نه مرد در اسیران کاغذ آن نهادی کا	نه مرغ ذول آن کاغذ آن کشادی پر

کار و انشای میان کمل بالای کوه واقع شده اطرافش همه دره های کشته و
مناره های عتیق است چشمه در حوالی آن سراجاری است آبش بسیار زلال و گوارا
و کار و انشای مذکور از بناهای مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی است
حاجی قوام الملک طالب شاه خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعمش
الدوله پاهای دراز در فارس کلاتر و فرمانروا بوده بتجمل حکمت ابالی اینجا

روژکاری میگذراسته و بتکفل مرمت و عمارات بلد اوقای صرف می نمود از جمله آثار آن عاقبت بخیر کاروانسرای مذکور است دیگر تجدید مسجد جدید شیراز دیگر مرمت مدرسه خان و غیر ذلک و بر که ای بسیار نیز احداث نموده از جمله که بسیار بزرگ عیسی در بندر بو شهر که فقیر دیده ام با جمله در اد اتر عسر و شکر رضا علیه الاف التمه و الشنا رجای اقامت گزیده و در همانجا وفات یافت و آن در سپنه یکمزار و دو سیت و هشتاد و هجری بود طیب الله توبته از اولاد امجادش جناب جلال کتاب اجل صاحب دیوان میرزا فتحعلی خان است که بنا نامی از آن مذکور گردید در این کتاب (دیگر) مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک اسکند الله تعالی فی الجحان همه عمر خود شکر از دولت علیه ایران بوده در وفاتش تنها نموده و خدماتش بنقشه شود رسیده و جلوه ظهور کرده در نیکی فطرت و پاکی لطینت بی بدل بود و در علو همت و حسن عقیدت ضرب المثل و فاقش در شکر و سید و یک هجری اتفاق افتاد بدو روز فاصله از فوت مرحوم شیر الملک مذکور قبرش در تخته موسوم بقوامیه در جنب تخته حافظیه شیراز است خلف ارجند آن مرحوم جناب قوام الملک حالیه محمد رضا خان است که نیز بنا نامی از ایشان در این کتاب مرقوم گردید و از این قوام حالیه هم بخت الله دو سعادتمند بر صده و جود آمده موجودند (یکی) بیکلر یکی ملک فارس نجیب الله خان از آنجا که منصب مذکور مخصوص در خانواده آنهاست لهذا مخصوص بشار الیه است (دیگر) میرزا محمد علی خان که منصب سر قبی دارد اگرچه جوان و بسن صغیر است ولی کاروان و بقل پیراست اللهم اعظم محمد و اله الطاهرین المعصومین

خواتین
جمع غزوه است که
جک باشد
منقشه
بنج هم دنج دن
و شد بد صا و هله
منقشه یعنی جای ظاهر
شدن چیزی دیگر
نیز صحت است
منقشه
بیکلر
بکسر اولی بیکلر
و در ذکر را گویند
منقشه

مشتفت
بروزن مشتفت
نیم راه است

مشافت
جمع مشافت
کمی راه باشد

مشافت
بنیم هم و سکران من
مطرد و او مشافت
مشافت و گذار است

مشافت
بنیم اول و سکران
مانی است

مشافت
یعنی آنجا ای ملک است که با
نیکند در آن جا اگر کافر باشد
آن یعنی مشافت و در و مل
نیکند در آن ملک کافر را
برای آن یعنی مشافت و در
کند و قدام جمع قادمه است
و آن بزرگ از مرغ است

مشافت
بنیم اول یعنی در مشافت

مشافت
بنیم اول و سکران
و مشافت است

مشافت
لفظ مذکور را مشافت
که در آن است گویند
یعنی مشافت

و الغرض از کار و انصرای میان کتل حرکت نمودم از برای کارزدون و این راه فی الجمله
از چهار فرسپسنگ و نیم متجاور است و در این طریق نیز اسباب رحمت و مشقت
مشافت با افتاد و مردم است (صعوبات این راه از این قرار است) از کار و انصرای
مذکور که بخوابند بگذرد نخستین باید باقی ماند کتل را طی نمود زیرا که ما کفیم این کار و انصرای
در میان کتل مشتفت واقع شده ولی بخلاف انظر کتل که تمام سپهر بالا و در
طرف همه سرازیر است مسالکش در شعبهای تنگ و مشافتش به طوچه و پراز
چون از آنساک گذشتند بدشتی بر ممالک سبی بدشت بر تم میرسند

اما لک لم یضرب بها الذین یقتلون ولا تملک فیها الغربا و قوادیم

پس از قطع این مرحله کتلی دیگر در پیش میاید (مشهور بکتل دختر) این هم راه صعبی است
و بعد می سرازیر است که شخص با سبب غیبت و اندوه و غمنا به جسد آنکه پیاده گردد و
چندان اعوجاج در معابر آن است که با دیر کشتگی از آن میکزد و ملوئنه

اگر انتخاب گذرد با دیرین

دو فرسنگ بکارزدون مانده علی است (مستی به بل بکینه) این بل نیز از بنا با
حاجی مشیر الملک است و در حوالی آن میشه مانند و فی زاری است که منتفی میشود
بدی را چه فرموده که به پریشتم معروف است و ما بهی آن بزرگشت و لطافت موصوف
با جمله مشافت بهر تری را در ضمن مذکور داشتیم پس (یتجه) فراخ از شیراز
تا به کارزدون بنابر مشهور قریب بنوزده فرسنگ است و این بر حسب طلی فست
با وجود اعوجاج راه و پیست و بلند می زمین و الا بخط مستقیم البته کمتر خواهد بود که
از بدیهیات هندسه است که خط منکسر اطول از خط مستقیم است با جمله اندک بکارزدون

کازرون شهری است از فارس در سمت غربی شیراز بمسافتی که مذکور گردید
 گویند بنای آنرا اولی مهورش نهاد و پس از آن خراب شده تا پوربن اردشیر که
 شهرش را پور ساخت کازرون را نیز بنامش کرد و از توابع قرار داد و بعد از قبا
 پدر انوشیروان هم آنرا مرمت نمود کازرون کر مسیر است هواش بایل اعتدال
 خاصه در فصل بهار که صحرادشت آن همه با طراوت و خضرمت و از این جهت
 آنجا را شهر سپهر نیز گویند و در سابق و قدیم الایام اسم آن شهر (نورد) بوده است
 و در سمت جنوب شهر بقدر دو فرسنگ و نیم دور از آن جلگه ایست که نرگزار
 است و آن جلگه دو هزار و چهار صد قدم است تقریباً ای نیکو تماشا کا بهست عربیه

و قصب زمره یمن و عینها تو بهت انعام لهار قبا کشی چشم و نگه کن بسوی نرگزار کشوده اند برای نظاره از بهر مراچه قافیه مجبول باشند این که چرا	عینون لم تذق طعم اغیار تو شکست الزلزل الی الزلزل که ایستاده همه با قبای سبز مر عیون یسین کا حد قشای و غنیر گلنده اند سرخویش را ز شرم زبر
--	--

بالجمله اطراف و جوارب شهر بازو کشاده است مرکباتش فراوان و بغایت مشا
 غرائش در نهایت امتیاز حاصلش گندم و جو و پنبه و خنشا ش و تخم اینها است
 از سه قنات است یکی از آنها مذهب و گوارا است و بیشتر در اینجا بخش کار بند
 اعتمادیاران دارند و قریب بشهر باغی است مستی باغ نظر بغایت دلکش و بهنا
 جان فرا اشجار آن تمام نارنجهای بلند قامت قوی پیکر است که کمتر در فارس
 نارنج بدان چته و تنه دیده میشود مکرانارنجهای باغ شاه فیروز آباد که پیش از اینها و

نورد
 اول معلوم داد
 مجول درای جنوب
 است
 و قصب الخ
 بی و شاه جای نورد
 که غلبه شده است ر
 آسها چشما یک که چشید
 طعم عسرون را
 (نورد)
 بی کال کرد و دمار را
 رای حد و کاهان پس
 افکنده اند سرای جودا
 حباب مرعرا
 احدان
 جمع حد است که سیاه
 چشم باشد
 نصیر
 ایام صی بدست
 مراچه
 در این است که شعرا
 یار مجول و معروف را
 قاصد مکند و اگر کند
 حواهد پس در آن
 حریر نصیر سایه مر
 است و لطف بر
 یار مجول
 من

از آن مرقوم افتاد و گذشت و عمارات و ابنیه در کازرون بواسطه اینکه اکثر خرد و بزرگ
متفرق واقع شده و چهار محله است که هر محله مشتمل بر محلات متعدده و دوسه
بازار معتبر دارد (جمعیت کازرون) چهارده هزار نفر تخمینا یافتیم گویند بسیار
مردمانش شافعی مذہب بوده اند و بر و ایام شیعی شده اند (احوال مردم اینجا)
علم اینجا رسید و سر بشکست اکثر و اغلب مردمانش شیر و مفسد و با تزویر
میران گفت اشرف الناس اند و در اخلاق کار عباد و افساد بلاد و ترویج عناد و مانع
اشین قوم عادی همواره دست از دفاق کشیده پامی نفاق در میان نهاده
ابواب تنامز و تکرار بر روی یکدیگر مفتوح دارند این است حال اهلای اینجا بلی
معدوم دیده شد که بصفت حسنه متحلی و از فعالیت رزیه متحلی و اما از این اشخاص
معدوم هر یک که از اهل فضل و ادب اند بعد بنامی خواهیم برد و چون از
کازرون و توابع آن نیز فضلا و عرفا بسیار برخاسته اند ذکر احوال بعضی از آنها
هم پس از رفتن بشاپور و سایر توابع خواهیم نمود انشاء الله تعالی
از کازرون حرکت نمودم از برای رفتن بمبت شاپور بجهت برداشتن متعلقه اینجا
شاپور از جمله توابع کازرون است و آن در طرف شمال شهر مسافت سه
فرسخ واقع است و این مکان یکی از جمله کورهای فارس بوده (تفصیل این احوال)
سابقا فارس محتوی بوده بر پنج کوره که هر یک را پادشاهی بنا نهاده
(اول) کوره اردشیر که در آن است شهر شیراز و فیروز آباد که تفصیل گذشت
(دوم) کوره اسپتخر که در آن بیضا و را تخر داشت و پای تخت همان اسپتخر
بوده که تحت جمشید آنجا است و تفصیل اینجا نیز مفصلا مرقوم داشتیم

تقریباً در حدود
تقدیر بنا را در بسیاری
از کتب مسطور داشته اند
اینجا و دیگر عادی بودند
مساجد و مرقوم و عمارت
طویل است بسیار سستند
و در میان خود و قدسیتند
حضرت پروطی السلام
بر آنجا بیست شده و آن
و محبت بین خود و مردم
سال نسبت کرده و
بنشیند خدای تعالی هر که
زیست که چه در امان
مردمانی را ایشان دارند
خانه های کازرون عادی
در جمعی شبته و در آن
گردیده است
یکدیگر را با چشم
اشاره کردن
در یکی که کبریا
مرب را مرقوم است
نام شهری بوده است
از فارس و نام
مختلف بهرام
و کرد و بی شهر
و آن از ابنیه
بهرام بود

(سوم) کوزه دار ابجد که در آنست شهر فسا و جرم بیان آن را نیز پیش این نمودیم
(چهارم) کوزه قباد که در آنست بو شهر و برانجان
(پنجم) کوزه شاپور که در آنست کازرون و بجره در زمان خلافت عمر بن خطاب
این کوزه با مفتوح شد و بتصرف اسلام درآمد

خلاصه و وفرا شک از کازرون گذشته رسیدیم بدو خرابه که آنرا در پشت می نامند
آثار بنیه و عمارات در آنجا بسیار است که مسکون نیست چند نفر رعیت خانه
ازنی و چوب ساخته در آنها ساکن گشته اند و در عینی بنمایند و این ده تیول مؤمنان الوزاره است
جناب مؤمنان الوزاره میرزا محمد خان کار کزار دولت علیه ایران مجلسین
پردون از خیر تقریر است و محارم اخلاقش زیاده از حد تحریر از جمله اولاد ایشان است
جناب معتمد الملک میرزا اسمعیل خان از باب تجارت راریس است
واعیان امارت را جلیس متصف بصفات پسندیده است و متحقق با خلق
تبصره من عنایاته سبحانه و تعالی چند روز بود که بواسطه حرکات فوق
العاده در دیده ام تیرگی چرکی داشت و بجای روی شنائی خیرک در دو کور
(یعنی در پشت) پایده شده تالمحه چشم را از آنجا محب بسیارم و آب بود
شک دارم و آنجا سر راه واقع شده که از سمتی بشاپور و از طرفی بسو شهر عبور
دارند تا کمان جناب میرزا محمد حسین جراح شیرازی از جانب بو شهر بدین
رسید پایده کردید از دیدارش خاطر مکلشن و با تشکال محل الجواهرش
دیده ام روشن شد و این نبود که از عنایات کردگار بصیر و دود که از چشم
میل راه سر نه فرستاد و دیده ام در رسید و راشفائی داد و اللهی هو لطیف و

بکسر تن در خرابه
موقوفه
در پشت
بدال و در املین
مکسورین و سکون یار
و پس و نا بهره
امارت
بکسر اول یعنی ملک
است
برود
بروزن صبر
سر و حرکت
واللهی جراح
و آنجا خدائی کرد
عظام سید و مراد سرب
میکنند و در هر کار بارشوم
پس او عیالت میفرا
مراسته

بسی جزا و حکایت
میباشد

(۲۸۶)

و تثنین و از امر نشسته توفیقین (غرض) پادشاه این را رفت از آن جناب
ذکر احوال آن سیادت مآب است

جناب میرزا محمد حسن ابن مرحوم میرزا عبد الله طیب طاب ثراه در شیراز
بزای و طبابت را هر دو داراست در آن ثانی استقلینوس است و در این باب
جالیوتیس گذشته از حکمت طبیعی صاحب مقامات انسانی است و طالب
مطالب عرفانی و لذت سعادتمند آنجناب میرزا علی محمد جوانی است ارکاسته و
از هر عیب پراسپسته اکنون تحصیل علوم عربیه و فنون طبیعی اشتغال دارد و
از بر توغیر منیر حکیم باصلاح و پیشداد میرزا محمد جواد اقباس انوار کمالیات دنیا
چون حکم الکلام محمد الکلام از حکیم شاد الیه نایب برده شد و سه سطر می که محتو
بشتری از احوالش زینت افزای این کتاب میگردد امید که جوهر بیان کنوز
رموز بر تفننات خالصه و تفضیلات نامه خرد و نجیسه ند

جناب میرزا محمد جواد حکیمی است یگانه و طبیی فرزانه در علوم عربیه و یس
الصدر است و در فنون ادبیه رفیع القدر در حکمت الهیه صاحب منافع عالیه
است و در طبیعیه دارای منافع متعالیه در هیات رشک فیتا غورس گشته
و در هندسه از اقلیدس گذشته مولدش شیراز بخت طراز است

خلاصه از (دریست) گذشته آدم تا بحکله شاپور در آن جلکه دوات بسیار
است و رودخانه از میان آن جلکه میگذرد که ذکر آن خواهد آمد در سه سمت جلکه
مذکور تمام کوه است و سمت دیگر که جنوب شرق باشد صحرای کشاده (عجیبیه)
در تمام صحرای شاپور تا برسد بجازرون و از آن طرف بالاتر از شاپور تا چند فرسخ

بنوع اولی و سیم و کسر چهارم
و مندر ششم نام یکی است
در نام ششمی را هر دو فخر
بزار و شمس و خود و هفت
سال پس از بهر دو آدم علیه
السلام است

جالیوتیس
شرح احوالش گذشت

بنوع اولی راستی و درستی را
کفایت کرد و در

نوع دوم شدن و از شافعی شافعی
و تفنن است

مشکل گردیدن و فراهم کردن
مکتوب و لغت و معنی را

فیض خورشید

کبر اول یکی است و در میان
و مندر استناد است و فخر
چهار هزار و شصت و ده سال
از بهر دو آدم و آن کسی است
که عقیده اش این بود که آفتاب
ساکن در زمین متحرک است و در
سه شصت و هفت و هشت و نهم
این سخن در میان اولی و فخر
شاید شد

شرح احوالش گذشت

همه آثار عمارات و ابنیه و آتشکده و غیر ذلک است معلوم است که شهری بقیه
 عظیم و مدینه بنهایت معظم بوده باجمعه بعضی از دهات صحرائی شاپور و در
 رودخانه واقع است نورخی در طرف دیگر در جانب شمال شرقی آن جلگه
 است که شعبه از رودخانه مذکور از آن تنگ میآید و در آن تنگ صور تماست
 که بر احمار نقش نموده اند و در آنجا نیز شکفتی و دغمه ایست و آثار دیگر نیز هست که
 شرح آنها خواهد مرقوم شد (تفصیل رودخانه شاپور و بیان سرچشمه های آن)
 و رودخانه در آن جلگه جاریست یکی از تنگ مذکور است که گفتیم در آن صور تماست
 و آنرا تنگ چوکان میگویند و سرچشمه این رود در جاست یکجا در رنجان است
 رنجان اسم مکانی است در کوهره (این کوهره غیر از کوهره ایست که قریب شیراز
 است کوهره شیراز را کوهره شکفت نامند و این را کوهره فشقوه گویند) رنجان
 که سرچشمه رود مذکور است در کوهره فشقوه است و این سرچشمه تا شاپور رود و
 و نیم است سرچشمه دیگر آن رود جایی است موسوم بچشمه ساسان آن قریب
 شاپور است (در همان تنگ چوکان) و چشمه مذکور یکی شده رودی میگردد و
 تنگ مذکور داخل جلگه شاپور میشود اما رودخانه دیگر فغیع آن نیز
 در دو موضع است یکی چشمه ایست مسمی بچشمه سراسشیب که آن در خود جلگه
 میباشد در دامن کوهری که در شمال شرقی جلگه است یکی دیگر در جایی است که
 آنجا را چنار شایجان میخوانند در سمت شمال جلگه است بسافت بکھر سبخ
 و این دو چشمه نیز یکی گشته رودی میشود میآید در صحرائی شاپور پس این رودخانه
 بارودخانه که سابقا مرقوم شد متصل میشوند آنجا از جلگه گذشته میرود و به نیست

بکسر در ارمود سکون
 نون و جیم الف و ذال
 در آخر
 شکفت
 بکسر شین و فح کاف
 تار بے
 فشقوه
 بنیم ماد قاف هر دو ک
 میان آتش شین صبه
 ساکنه است
 چار شایجان
 حرف چارم را ارمود
 ساکنه است
 مدینه

در آنجا هم بار و دخانه والکی یکی میسکروند و میرود تا بر پایی فارس که سبدر بو شهر در کن
است این بود تفصیل سر چشمه های رودخانه شاپور چشمه دیگر نیز در
جلگه شاپور هست که آنرا سر آب دختران نامند این چشمه هم داخل رودخانه میسکروند

در بیان آثار قدیمه شاپور

مرقوم شد که در سمت شمال شرقی جلگه شاپور تنکی است که آن را تنک چوکان گویند
و رودخانه از میان آن تنک میگذرد داخل تنک که میشود در طرف دست

راست و در طرف دست چپ مجالس صورت منقوش بر اجار است که
داده میشود (تفصیل مجالس دست راست) در اول تنک در دامن کوچه

بر زمین قطعه از آن را صاف نموده اند بار تقاع چهار ذرع و نیم و بعرض دو ذرع و در
آن صورت دو سوار را نقش کرده اند بحسب اندام و لباس خیلی شبیه اند به تصویر

نقش رستم در مردوشت که تفصیلش و صورتش مرقوم افتاد سه و کلاه و سینه و دست
سوار با بکلی از سپنک محو و نابود شده چیزی معلوم نیست و در زیر پای اسوار یکی

که بطرف دست راست واقع شده شخصی است بر زمین افتاده که گویا پادشاه
او را پایمال بم مرگ بیناید و در میان آن دو سوار شخص دیگر نشسته یعنی نانو

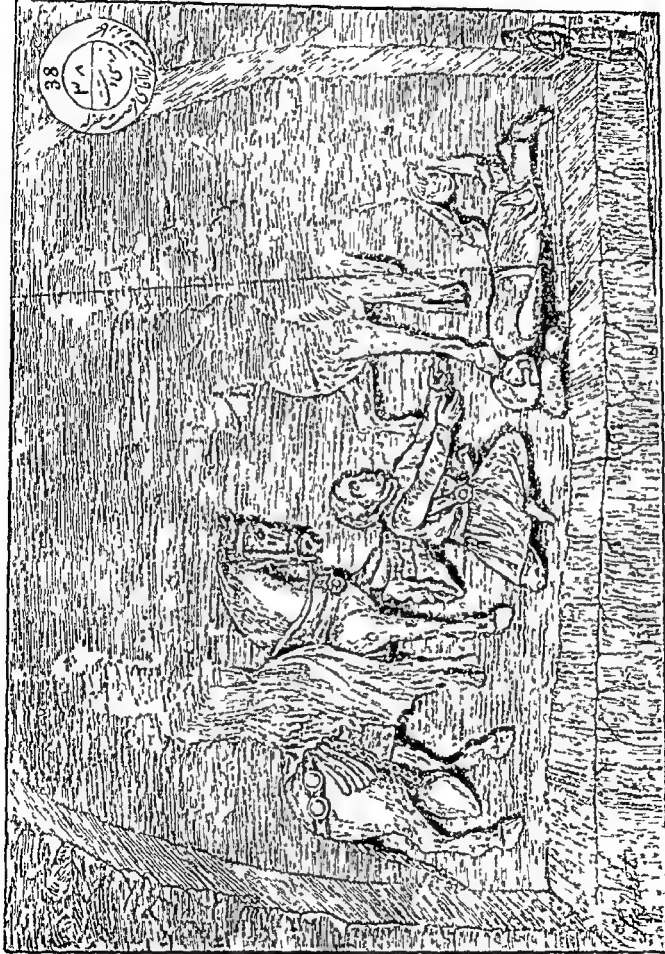
بر زمین زده روی خود را بپوی سوار دست راست کرده و دست های خویش را
بجانب او دراز نموده مثل اینکه بقبضه سریع و بجز نمیدارد این صورتها خیلی تجسم دارند

خاصه آن شخصی که پایمال شده بمجذبی میگلش بر آمده از سپنک است و بحسب
یاب شد که کمان میزد و از کوه جدا باشد بعد از آنکه تبارک و تعالی بآید

نقشه آن مجلس را بر داشتم به همراه سی و هشت (۳۸)

در سمت
راست راست شخص
نظر است

پادشاه
غلامش را بر باشد
یعنی سوار شیر ذری که در
کتابی با کبریزی دیده شد
تفصیلی از آن مجلس نوشته
بود و آنرا شاپور مذکور
دانسته بود و بطرفش را
در سمت و دست چپ
میروی و فاش را بپشت
و بپشت او یک سوار
داشتند
استاد علم



از مجلس مذکوره که نقشه آنرا نمودیم و گذشت تفصیلی بنماطر دارم چندی قبل از
این یکی از پسیا جان آنکر ز نقل نمود که در کوه شاپور در طرف دست راست
مجلس اول پادشاهی سوار است مردی را پایمال مرکب نموده و شخصی در جلو
بزانودر آمده آن شخص پادشاه روم است و در قرون پیش که هنوز سر و کله
آن صورتها محو نشده بود پسیا جان دولت مابدینجا آمده نقشه آنرا برداشته اند
و بالایی سر آنها خطی هم بوده که اکنون نابود است همان اوقات آن خط را خط
نوشته بوده این شبیه شاپور است که (دژین) پادشاه روم را در شیکر
آورده و او آنها را عمر نماید و در شاهنامه حکیم فردوسی هم اشاره باین مطلب کرده آنجا که

برانوش جنگی بقلب اندرون گرفتارشادادی برزخون

تا آخر حکایت و مراد فردوسی از برانوش همان دلربا است اننتی مؤلف
نقشه که در شاهنامه است خلاصه اش این است که برانوش نامی از سرداران روم
باشاپور بن اردشیر جنگ کرده شکست خورد پس چون صلح کردند باکر دید و شعر
مذکور هم در ضمن همین قصه است و در داستان شاپور و والا کتاف پسر هر
یزد برانوش و یگرنامی میبرد که در روم پادشاهی داشت و پدر بار و والا کتاف
از در صلح درآمد و گرفته مجوس داشتند اما در ناسخ التواریخ نیز این دو حکایت
مسطور است حکایت اول خلاصه اش این که در سلطنت شاپور بن اردشیر پسر
نامی که از جانب قیصر روم در آنجا که حکومت داشت باشاپور رزمی ساخت و بجای
اسیر و در بند شد بعد بر سیه تحف و پیشگیشتی با مستخاص از جانب شاپور نیز بیکم
انظاکیه پرداخت و در قصه شاپور و والا کتاف و دژین نام میبرد و خلاصه اینکه والا

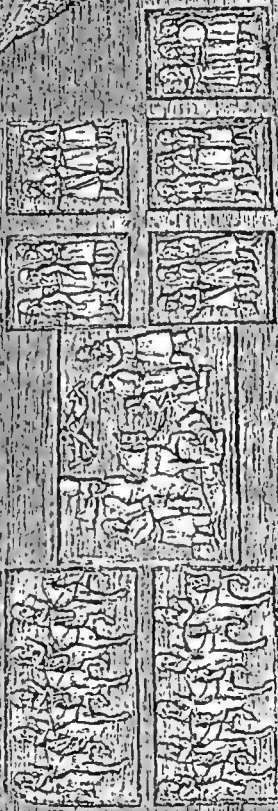
دژین
تنگین آن سابقا
مردم شده و گذشت
برانوش
بیار نموده و راه
است و در همین
جایی را در جمله
نوشته اند معلوم
نشد که کدام صح
باشد
انظاکیه
از شهرهای شام است
بکبر حرف اول و
نقش آن بر در صبح
است

پادشاهی است
که سوار بر اسب است
بعضی از سواران اگر زیاده
اعتقاد آن است که صورت
شمار است و نوشته اند
مجلس را پس از آن که
دولت پادشاه دوم را
همراه آورده و نیز چند نفر از
اهل صنایع را از روم آورده
که بهاری آنها شهری دیگر
بنای کنند

نوشته اند در اینجا که نقش
منو به اشارت پنج گره
است که کو با اشارت پیدا

در این دست
بودن دست آنهاست
صورتی است که در نقش
و غیره است که تحقیق
در این مطلب شد
و گذشت

باقیصر روم که دلرین باشد عمارت کرده دلرین گرفتار شد و را محبوس نمودند هر کاد
ذوالاکتاف میخواست سوار شود دلرین را حاضر میآختند پادشاه پای بر شاه
گذاشته سوار میشد همین طور بود تا مرگ او را در رسید (مؤلف گوید) اکنون بر
مجمول است که آن پادشاه که صورتش منقوش بر سنگ است کدام یک از دولتها
باشد همچنین نمیدانیم بر انوش همان دلرین است یا نه و در صورتی که یکی نباشند
ایا آن صورت منقوش در کوه کدام یک بود ولی از قراین باید آن پادشاه شاپور
از شیر باشد (تفصیل مجلس دوم) از نقش مذکور چپ قدمی که میگذرند نیز در
همان کوه مسطحه ایست که سیزده ذرع عرض است و چهار ذرع و نیم ارتفاع دارد
در آن صورت پادشاهی است سوار بر اسب پر بزرگی بر تاج نصب نموده
از پهلوی راست او نیمه بکف نیاید نیز در طرف راست است که پایش بر تکیه
پادشاه دستش را گرفته و در زیر رسم اسب شاه شخصی افتاده که گویا او را پامال است
نیاید و سه نفر از اهل روم در جلو اسب اندکی از آنها برانور آمده مثل این است
که تفرع میکند و دست عجز بسوی پادشاه میبرد و در مقابل صورت آن پادشاه
شبیه علی است که گویا از هوا آمده باشد و در دستش چیزی است مانند نصف
حلقه و در سمت جلو پادشاه در آن مسطحه خطا قه نمایش داده اند سه طاقچه
پایین و دو طاقچه بالا در هر یک از آنها صورت سه مرد سپاهی است اکثر با جبهه
و دو نفر از آنها یکدستشان مثل این است که در استین نهان باشد و در عقب
سر پادشاه و در سمت سوار است که همه دست راست خود را پیش صورت پادشاه
نقشه این مجلس را نیز برداشتم و در ورقه بنمره سی و نه (۳۹)



فصل شخص انگریزی که (بلکن) نام دارد و فقیر خطوط پهلوی را از وی اخذ نمود
و سابقا نامی از او در این کتاب برده شد مذکور داشت که در مجلس دوم که پیش
گذشت و نقشه اش کشیده اند خطوطی بوده که حالا تمام محو گردیده ولی در دستیم بعضی از
کلماتش باقی بوده و ترجمه آن باقی مانده که ضبط در کتب انگریزی است این است
(اور مزد پرست شاپور شاهنشاه انتہی)

چون بالای سپهر مجلس مذکور بر فراز کوه قلعه ایست از آثار قدیمه صواب چنانست
که در اینجا بیانی از آن بنائیم آنجا به تفصیل مجالس دست چپ برداریم
قلعه شاپور بالای کوهی است که در دامنه آن دو مجلس صورت مذکور
مرقوم واقع شده و آن قلعه منهدم و خراب است تمام اندک و سنگ بوده
مجیب بنائی است غریب بنیانی عماراتی تو بر تو ایوانها و سراپای شاهانه ساخته
بوده اند و سنگهای عظیمه از آن بنا و سپهر بر زمین افتاده عمارتش در وضع و طرز
قریب است بقلعه های دیگر که بالای کوه های فارس است مثل قلعه دختر در
فیروز آباد و غیره که ذکر آن نمودیم و گذشت اما قلعه شاپور از حیث محل چنانست
که اطراف کوه از همه آب گرفته و راه عبور در آنجا مسدود بوده مگر یک طرف
از کوه که راهی داشته که بالا میرفته اند و در آن طریق هم چند جا سنگر ساخته
که از یورش لشکر دشمن محفوظ و مصون باشند و گویند این قلعه از شاپور است
(تفصیل مجالس دست چپ در تنگ پنجگان) در دامان کوه دست چپ آن
سنگت چند جاسور تبار سنگت نقش نموده اند به تفصیلی که مذکور میشود
(از جمله) مجلسی است که قطعه از کوه را صاف و هموار نموده و در آن صورتها

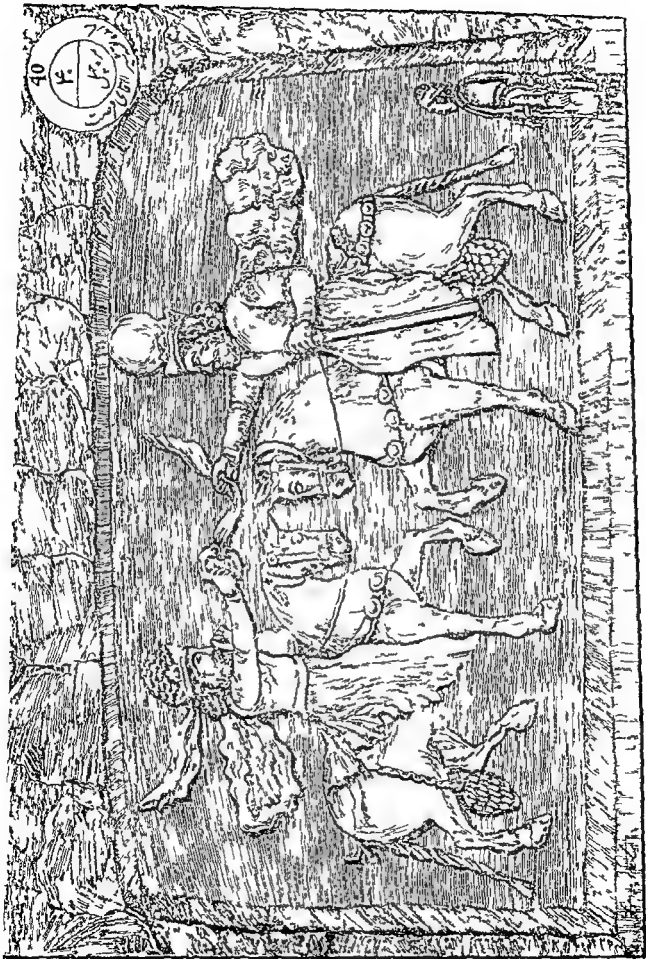
کشت مراد
تواریخ انکساست

قلعه شاپور را
انالی است قلعه دختر مسند
مثل بعض قلعه های دیگر که
فراخ کوه های فارس است
که مذکور شد

شاپور
مراد شاپور و ساریش
است

کرده اند اما آن عرصه که در آن صورتست بشکل نیم دایره می باشد در آنجا چند
 رسته صورتست که اکثر آنها اسب سوارند همه مکمل و مسلح و صورت پادشاه
 تیر کشیده اند که بر فیل سوار است و صورت کالسکه نیز ساخته شده مثل کالسکه
 که در تخت جمشید کشیده اند ولی این اشکال بجای نیاورد و منعی شده که کسی بمعلوم
 نیست که آنها چه باشند جز بدقت نظر از نقشه آن چشم پوشیده از آن گشتم
 (از جمله) چند قدیمی که از نقش مذکور که ششیم میرسیم بسطیه دیگر که در آن صورت
 پادشاه است سوار بر اسب پری بر کلاه زده ترکشی از طرف راست او نیمه در
 مقابل پادشاه چند نفر ایستاده اند و بعضی اسب بخشنه را آورده اند برخی شتر
 این مجلس نیز نحو و نابود و ناخیز است که از نقشه اش نیز باید دیده بست
 (از جمله) چند گامی از مجلس برزور میگذریم بسطیه دیگر میرسیم که ارتفاع آن جای
 ذرع و عرضش نه ذرع است در آن صورت دو سوار است یکی از آنها تاجی در
 بر سر نهاده پری چند بر آن نصب کرده و کیو بند نیز دارد و پارچه بعضی بر
 شانه بسته که با دانه حرکت داده و بنجیری که کپله بر سر است از جانب راست
 او نیمه حلقه در دست راست گرفته و بسوی سوار مقابل دراز نموده اما بر آن حلقه
 پارچه بسته اند که سوار مقابل دست خود را برده آن پارچه را گرفته و این سوار هم
 تاج نگه دارد و پری بر سر دارد و پری بزرگی بر آن زده و در دست چپ قفسه حربه که
 کنار دست دارد و از پشت سر پارچه عریض را نیز افکنده و دوم اسبها میگویند
 که گویا آنها را تاب داده اند و در پس سر این سوار بر سنگ خطوط پهلوی نقش
 کرده اند نقشه این مجلس را بر داشتم به غره چهل (۵۴)

پادشاهی
 که در این عرصه نشین است
 بعضی از اهل سیاحت گفته
 صورت بهرام دوم است
 که از جاد برای او تاج و
 خراج آورده اند و بر آن
 شتر و تخم و پدایا
 بار است
 دو سوار
 که در این مجلس است
 بعضی ادیبان را
 عقیده این است که
 آن شبیه اورمزد است
 که پادشاه رزیه
 تاج می بخشد
 و او را پادشاه
 میکند
 نه



فصل باز بر حسب وعده که سابقاً نمودیم و گفتیم در هر مجلسی از مجالس صور پادشاهان که خطوطی باشد ترجمه آنرا بنماییم اینک ترجمه خط مجلس مذکور را که پس از مرتبت

از سفر بدست آورده مرقوم میساریم انشاء الله تعالی ترجمه خط پهلوی در مجلس سابق الذكر

این است نقش اور مزدپرست خداوندگار زئزئ شاهنشاه ایران غیر ایران
زاده از آسمان پسر اور مزدپرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران
از طایفه خداوندگار باغیره اردو شیر شاه پادشاهان اتی

مؤلف گوید مورخین ایران دو پیشی را نام برده اند یکی از اشکانیانست دیگر از
ساسانیان و زئزئ مذکور بلا شبهه از ساسانیان است و ایشان (یعنی مورخین)
زئزئ ساسانی را پسر بهرام نوشته اند بخلاف آنکه در ترجمه مرقوم افتاد پیش مکمل
شاپور پسر زئزئ نام هم داشته و شاید شاپور را بهرام یا بهرام را شاپور نیز میخوانده اند
و هم احتمال دارد اینکه گفت پسر شاپورم یعنی از اولاد شاپورم چنانکه مجازاً جدر را
پدر میگویند بهر حال بمانید انیم حقیقت امر را خدای دادند و بس

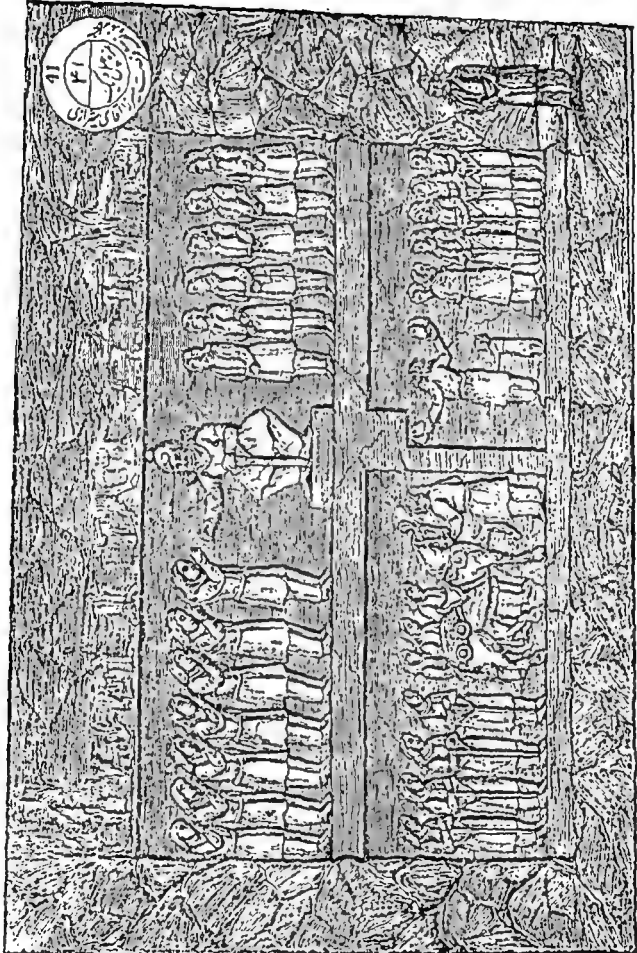
(از جمله) نقوش در آن کوه مسطحه دیگر است از نقش مذکور که صورتش کشیده
شد قدیمی چند که بگذرند قطعه از کوه را صاف نموده که عرض آن ده ذرع است و
ارتفاعش چهار ذرع و نیم در آن مسطحه سه مجلس نمایش داده اند یک مجلس بالاست
دو مجلس پایین در مجلس بالا صورت پادشاهی است در وسط بروی کوه نشسته
با چهره مستقبل (یعنی نیم رخ نیست) عصائی در دست دارد در دو طرف آن
پادشاه دور پیسته آدم است ایستاده امارت طرف دست راست پادشاه

نقش آن پهلوی
در این کتاب
مردود

زاده از آسمان
سابقاً در ترجمه خطوط
پهلوی مجلس شاپور
نقش پیستم می آن
مرقوم افتاد

دست راست
که بجنب برده اند و بر
است که یک دست را
بجنب باریسان است
باشند
بر وزن شده اند و در وقت
تا زمانه زن را گویند
چهار دست پا
و یا اینکه جلاد یعنی
شیاف هم است
است
شیاف
بر وزن شده اند و شیاف
است و مراد میر غضب
میباشد
در یکی از کتب
انچه که مندر است که در
حق مرقوم شده در نسخه
دیدم نوشته بود آن پادشاه
خبره پرور است بجزیره
تاجی که بر سر دارد که
در طاق بستان
شده
فراغت
بالقح خوار می و زاری
انچه
از باب انتقال نوری
کردن
ست

بخت نغزند با سرهای برهنه و تمام دست راست خود را بلند نموده پیش صورت بردند
و با نکشت اشاره نمایند و سر خود را بی الحجه بریز نمایند اینها روی باشند اما نظر
دست چپ پادشاهش نغز نریستاده هم با سرهای برهنه دست راست را
بعقب کمر بردند آنرا در مجلس پائین که بجانب دست راست پادشاه است شبیه
اسبی است زین بر پشتش گذارده اند و کوهایی کلان در پشینه نگهش آن تکه کشیده
شده یک نفر آدم دهنه آنرا گرفته و ایستاده و هفت نفر بقطار در عقب آن ایستاده
ایستاده اند و در مجلس پائین که بجانب دست چپ پادشاه است شخصی مثل
اینکه میر غضب باشد بر روی هر یک از دو دست او سر بریده است که با
دو کس را سر بریده از حضور پادشاه سر بار میگذرانند و صورت یک طفل بسیار کوچک
پهلوی آن میر غضب است که بدست خود و اما آن میر غضب را گرفته و در عقب سر
آن طفل شخصی دیگر که آن هم بنظر میاید جلاد و شیاف باشد آن نیز سر بریده را آورد
و در پشت سر آن جلاد چهار نفر ایستاده اند مثل اینکه سپاهی باشند صورتهای دو مجلس
پائین نیز سرشان برهنه است وقتی از زمانهای پیش در یکی از کتب آورده
انگیزی دیدم نوشته بود در شهر شاپور مجلسی را صورت کرده اند که شاپور اول
بیانی است که بر کرسی نشسته و میر غضب دو سر بریده آورده بنظر شاپور میرساند
و چون شاپور امپراطور روم را که ولرین نام داشته (یا نامش سیری یس بوده)
امیر کرده بوده سفرهای روم بطلب و استیصال و بی بحال شراعت و انتحال
در خدمت پادشاه ایستاده اند و در تاریخ سر جان کلم اشاره باین مطلب نموده
نقشه مسطحه مذکوره را در ورقه برداشتم بنمره چهل و یک (۴۱)



نقشی دیگر غیر از مذکور در اینجا یافت نمی شود جز دخمه شاپور که مذکور خواهد شد
در بیان شکفت و دخمه شاپور

این دخمه از آنما نظریه و عجبیه روزگار است تفصیلش این است از تنگ مذکور
 (یعنی تنگ چوکان) بمقدار نیم فرسنگ که میر و مذمت نودان (نودان
 از توابع کازرون است) در طرف دست چپ در همان کوهی که نقشه های
 مذکور در آن است بر بالای کوه دخمه ایست و دهن آن دخمه رو بجنوب است
 و رفیق در آن غار بدون جمعیت اسکان ندارد زیرا که جایی خوف و هولناک است
 و در بعضی آن شکفت هم بدون چراغ و روشنائی نمیتوان رفت با وجود آن
 باز هم وصول به آخر آن از جمله محالات است با جملة شش نفر از اهالی آنجا را
 با خطر راجزده همراه کردم و سه نفر با اتفاق خودم بودند این ده نفر با جماع
 از دامنه کوه بمقدار نیم فرسنگ که برابری میسر کرد بدو فرسنگ رو ببالا رفتیم
 نمود با تد از صعوبت آن راه همه پستکلاخ و بسیاری از جاها پر تگاه بود چون رسیدیم
 نزدیک آن شکفت صعوبتی دیگر پیش آمد آنجا قطعه از کوه مثل دیوار صاف
 با ارتفاع سه ذرع تقریباً و از آنجا می باید بوسیله چنگ زدن در آن راه و خلالت
 فرج کوه بالا رفت آنگاه داخل در شکفت شد و صعود از آن قطعه کوه در حالتی
 است که زیر پای شخص دژه بسیار سر آشوب و عین واقع شده بدتر از همه سقیط
 آنجا آن قطعه کوه سه ذرعی ابتدا وسعت ندارد که شخص بتواند در تنگ کند باطل
 همراهان در خلالت کوه چنگ در زده و زنده فقیر در خیال اینکه از این سیر و سیاحت
 بگذرم و مراجعت نمایم آخر با صرا و ابرام ایشان تن بلادر داده بهر طور بود

نودان
 یعنی طرف اول
 است که نور باشد
 انبار
 بالغ جمع شای گستر
 است که بعضی میان و گنجا
 از آنهاست که
 سر آشوب
 سر از بر است
 نه

بالا رفتم از آن مهلکه چون نجات حاصل شد باز بمقدار میست قدمی سر بالا بود و آنرا
 طی نموده داخل شکفت شدیم عرض دهن آن مغاره تخمینا پانزده ذرع و از غش
 اکثر از آن است اما وسعت داخل آن عرضا متجاوزا از میست ذرع و طولاً الی
 ما شاء الله تفصیلی که مذکور میشود ابتدا که داخل آن شکفت شد بمقدار
 پانزده قدم پیش رفته مجتمه دیدم که صورت پادشاهی بود باجی بدرج بر سر دارد
 ریشش کوتاه و مجتمه است و کیهانش خیلی انبوه و حلقه حلقه از دو طرف بر سر دوش
 ریخته گردن بندی بگردن افکنده و حریر نگاره مانند حایل نموده لباسی که در سر دارد
 فاصله بفاصله آن ریشه آویخته و هر ریشه از آن شبیه است بمو (یعنی بخ آن شکفت
 از سر آن است) و پارچه از پشت گردن آن گذشته بر پشت افتاده و آن کلاه
 است و کفشی در پا دارد طول قامت آن از بالای تاج تا کعب پایش هفت ذرع
 تمام است و آن صورت را بر روی یک سنگ مکعب بسیار بزرگ قرار داده اند
 باین معنی که آن مجتمه و آن سنگ مکعب یک پارچه است در وسط غار واقع شده
 ولیکن در این سنوات دو پایی او را از بالای ساقی بضررب تبر و تیشه شکسته اند که آن
 مجتمه سپر کنون شده و بزرگ افتاده و این غل محل افسوس و دیرین است و معروفست
 که آن مجتمه شاپور است از شباهتی که آن مجسمه بصورت منظور بر سنگ در
 اول تنگ دارد که کفتم صورت شاپور است می نماید که این قول صحیح باشد
 در عقب آن مجسمه بمسافت چند قدمی دو حوض است که در سنگ حفر نموده اند
 بشکل مربع مستطیل یکی سه ذرع طول دارد و دو ذرع عرض حوض دیگر طولاً یک
 ذرع و نیم و عرضاً یک ذرع است و عمقشان چندان نیست و هر دو حوض در جانب

ویش از آن است
 که از آن با پس از مجتمه
 محسوس است که برای رفت
 دوخته باشند و شاید
 که آن لباس از پوست
 حیوانات باشد چه از
 یک جنس که دم آنها را
 صین خیالست که داده
 باشند چنانچه در این
 زمان در غار و جناب
 دم را باقی گذارند
 کعب
 بینه منور جسم چنان
 که مشرق را که دیده
 که نیست

واقع شده اند چنانچه قدم از آن حوض پاکذشته اسباب تماشائی دیگر است بلکه
اسباب و شست قطعه از کوه بشکل پلنگی که خفته باشد واقع شده اما آن را در
اول بشکل مذکور ساخته و جاری نکرده اند بلکه قطعه از سنگ بوده که برود
تغییر در ترکیب آن بهم رسیده بشکل پلنگ شده بواسطه اینکه از سقف این کجا
آب قطره قطره میچکد و بر آن سنگ نیز تغییر آب شده و خالی های سیاه در آن
پدید آمده و از قدرت خدا در کله و سر او آثار چشم ظاهر شده شخص بخبر و فانی که
در آن شکفت داخل شود یقین میکند که آن پلنگ زنده است تا باین حد و
که مذکور شد عرصه آن شکفت روشن است در کمال روشنائی و در بدنه و جدار آن
آن از دو طرف آثار و علامات صورتهاست یعنی دیوار را صاف و هموار نمود
و طرح صورت بر آن ریخته اند اما کف انداده معوق مانده با جمله از اینجا
که شقیم بای تاریکی شدش عدد شمع روشن کرده شش نفر بدست گرفته پیشانی
میزنند و سه نفر هم تفکها را بر سر دست گرفته آماده که اگر جانوری پیدا شود بزنند
و هر چه پیش میرفتیم سرازیری بود مقدار شصت قدم تخمیناً فرود رفته از آن پس بنا
سرا بالا رفتن شد ایضا شصت قدمی بفرز آمدیم ولی عرصه میان آن سرازیری
و سپه ابالائی بسیار وسیع و گشاده بود و ارتفاع متقف انجامتجا و از انجیل ذرع
بنظر میآمد از اینجا هم که شستم رسیدیم بعرصه کاهی که در آن حوضی بود بی آب
شبیله نعل اسب (یعنی تزیین بشکل پلانی که در یکطرفش دیوار راست بود) دو تاج
آن از میست ذرع متجا و زود و نک آن حوض سرازیر ساخته شده بود بطوریکه
یکطرفش یک و جب عمق داشت طرف دیگرش یک ذرع در کنار آن حوض

دیوار
بالعم جمع جداست
که دیوار باشد و گشت
بشکل پلانی
بدین شکل است که در اینجا
کشیده می شود



سورانی است که راه آبست (بیان ذلک) آب از اطراف و جوانب و مقف
متصل فرو میگیرد و میچکد از مری گذشته در آن حوض شکل نعل میآید پس در آن
سوراخ و راه آب فرو میرفته از زیر کوه دالی مذکور بر راه لوله عبور میکند پس بالا میآید
در دو حوض اول شکفت سرایت نموده و آن حوض با پر آب میشده از آن هم بخا
قدی گذشته دور شدیم بمحطه رسیدیم و غدیری که بسیار وسیع و آن ملو از آب
بود و متصل از مقف آن قطرات آب در آن غدیر فرو میچکد و در حواشی آن غدیر
ریگهای در آن همه نمایان بودند ولی کم عمق پیدا میکرد و آن آب افتد
کو ارا بود که در عمر خود چنین آب ندیده و نخورده بودم

عَذْبٌ إِذَا مَاتَ فِيهِ نَأْلٌ	عَذْبٌ إِذَا مَاتَ فِيهِ رَيْقٌ حَبِيبٌ
عَذْبٌ قَمَاتُ مَرِيٍّ أَمَّا زَاوُ	عَذْبٌ إِذَا مَاتَ فِيهِ رَيْقٌ حَبِيبٌ

از کنار آن غدیر نیز قدی چند گذشته عرصه دیگر پدید آمد و سه طاق پیدا شد
یک طاق طرف دست راست کی حکمت دست چپ دیگری بجانب مقابل
و اما طاق مقابل را اختیار نموده خواستیم داخل آن شویم بحدی هوای تر و تاریک
بود که شش چراغ کفنی از درو شنائی نبود یک دسته شمع و دیگر که شش عدد اسبی
گفتم روشن کردند و آنها که شمع دار بودند هر یک دو شمع بدست گرفتند و سه نفر
تفنگدار هم همان قاعده تفنگدار اسر دست داشتند قدری راه رفتیم مثل کوچی بود
که در دو طرف آن دیوار کشیده باشند و نیز مقف باشد و هر از چندی قدی که
پیش میرفتیم از طرف دست راست و دست چپ آثار در و درگاه نمایان
چون بهم کم شدن و تشویش از راه پرا کردیدن را داشتیم لهذا دوبسته ریمان

که در آن
مرا از اجناس که گفتم
سر از زیر نغمه و مقدار از شکفت
ذبح فرد و شکفت ذبح
با آنکه می و تفنیلش
که شکفت

عَذْبٌ إِذَا مَاتَ فِيهِ رَيْقٌ حَبِيبٌ
عَذْبٌ إِذَا مَاتَ فِيهِ نَأْلٌ
عَذْبٌ قَمَاتُ مَرِيٍّ أَمَّا زَاوُ
(معنی شراقل)
یعنی آن آب خوشگوار است
هرگاه دهی بگذار و در آن آب بخاش
پس که یاد آب و آن محبوب
و آن که از دهی آب آشامد
(معنی شردوم)
خوشگوار است آن آب چشیده
پس بنده انیم آب است
آن نزد عشقش یا شراب صفا
خوشگوار است

بر کد ام سجاد از صد ذرع، سراه بود بهر درگاه که میر سپیدیم کای چند بان یافتند
 چند ذرع ریسمان در حالتی که سرش را بسنگی بسته اند در آن درگاه میگذازانیدیم و سر
 دیگرش را با زبشک و دیگری بستیم همچنین این کار معمول بود برای اینکه راه را
 کم نماییم با بکله مقدار دو دست قدم تقریباً که پیش رفتیم بقطعه سنگی عظیم بسیار بزرگ
 و کعب رسیدیم که گوشه از آنرا تسکته بودند چون معلوم شد آن سنگ در آن جا به چشم
 یابی انگنده اند از شکاف آن سنگ بزرگ چند پاره سنگ در آن جا به اندام
 هر سنگی که فرو میرفت پس از دقیقه از وصول سنگ باب صدای ضعیفی مگوش
 میرسید از آنجا هم گذشته مقدار ربع ساعت راه رفتیم کم خاک فناک گشت
 و رفقه رفته کل شد پس فقط آب نمودار شد بطوری که بد و طرف دیوار آب اتصال
 داشت و هیچ وجه امکان گذشتن از آنجا نبود و معلوم و چراغها از اشتعال افتاد
 نزدیک بود خاموش شوند و صدای عجیب نیز استماع میشد لهذا مراجعت را
 تقصیر نموده بهدایت علامات و بستن ریسمانها باز گشت نمودیم باول دخمه
 (اجتهادی که فقیر در آن شکفت نمودم) میاید اینجا دخمه صاحب مجسمه مذکوره
 باشد خواه شاو پور خواه غیر آن یعنی در حیات خود آن مجسمه را بشکل خویش فروخته
 ساخته اند و در آنجا نصب نموده و در زیر آن دخمه میتا کرده تا پس از فوت جسد
 در آن گذارند و در آنرا مسدود نمایند فقیر از آتاری این مطلب را یافتم الله اعلم
 و در آن دخمه بسیار از اشخاص که آنده اند در اطراف و حواشی آنجا چرخش میکنند
 از جمله چرخد مسطری نوشته شده بهر بی مضمون آن را یافتم ولی چون بعضی عبارت
 مغلوط و برنی منعی بود معین عبارت را ترک نموده مرقوم نداستم و آن مضامین را

صاحب منته
 باید ستاپور بسیار دیر
 باشد دلیل اینکه صورت
 او در عاقلی دیگر است
 بر روی سنگی دیگر نقش
 شده پس میان این سنگ
 داشت که تپا و درجه
 باشد
 چند مسطری در
 که نوشته شده و در دیوار
 مارک رود و تارکین آبی
 را از قریب صد سال
 پیش در مصالح آن اشخاص
 حرم است ولی العاقل
 مغلوط و از قاعده علم محاسب
 معلوم بود که قاعده آن
 عربی داشته باشد و
 بدوی ضلالت

حسن بخار شش مسافرت نامه مرتجلا انشاء نموده در آن درج گردم این است

به نیروی یزدان عقل آفرین	خدای زمان که دکار زمین
فرزنده این بلند آسمان	فرزنده محسرو ماه اندران
بصحرای شاپور کردم گذار	در آن دشت چندی شدم پای
یکی روز جایی نمودم گذر	که از دهم مرغ خنجر درخت
مغای که بدیدم بسی هولناک	که شاپور را دخمه بود آن مکان
در آن دخمه پائی بخسادم پنج	دودانه کمر یافتیم به زنج
کهرهای رخسند و تابناک	ابا خویش آوردم از آن مکان
چه بود آن کمرها دو اندرز بود	که بس فیلسوفانه اشش طرز بود
بدیوار آن دخمه بود این رتم	که شاپور کتی پستان غم
زمانه که دل را بر دهن نهاد	بهر مرغین گفت کامی پور را
نوشش این دو اندرز را زان	کن آویزشش کوشش خود چون کمر
یکی آنکه از اهل قنسل و کمال	کن زردین و پشایی مال
که آبادی ملک زایشان بود	از این قوم هر شاه ذیشان بود
دوم آنکه از مردم زیر دست	شویسکه غافل و کیر دست
زافادگان کفمت دست	که فردا بهینت شود و دستگیر

اگر چه مجسمه مذکور پایش شکسته و جمش بر زمین افتاده و چنانچه مر قوم دایم
دلی این نقشه نقشه آن را چنان برداشتم که بوضع روز اول بر سر پا باشد
از برای اینکه ناظرین را معلوم باشد و آن نقشه بنبر و چهل و دو (۴۲)

مرتجلا
مین پدیده
چند
بروزن ششکوهی
زود قوت است
و معنی تقدیر بر نگارنده
و در اینجا بهین
است
اندیشه
بفتح اول و ثالثاتی
سکن معنی نصیحت و
وصیت است
نقد
معنی شکسته
فردا
مراد فردای
قیامت و روز
آزاد است
میباشد
نقد



Fontal

پس از سیاحت و سیر و برداشتن آئینه مذکوره باز گشت نمودم بصحرای شام
در دهی موسوم بحسین آباد فرو آمدیم تا شبی را صبح کرده و دفع خشکی را نموده قدیمی
از مسافرت نامه را که نوشته نشده بنویسم آنجا مر حله پیمایی طریق مراجعت
کردم بنده و توفیق ده و این ده متعلق است بجباب حکیم بانی
الکون که در این ده رخت غربت کشیده و از همه ریمیده بگوشه آورده ام
از شب شش رفته و از شمع نمی مانده خانه رطب اللسان نامه بفرمان و تالیع
مسافرت تا باین مکان را آنجا شسته و مطبوعی را فرو کند داشته ام از کلام
رفت که اگر خاطر بخواهی اوصاف جناب معزی الیه پیوسته داری و کمر برای
ترقیم اخلاقش بسته بدست یاری تو من نیز قدیمی بعرصه این نامه میگذارم و نام
نامی اورا در آن میگذارم بکفتم طوبی لک و در جایک اشارتی کردی بجهت اثر و
بشارتی آدمی فرج کستر پس شمه در این معنی بسکک تحریر کشید و زینت افزای این تقریر بنام
جناب مستطاب معالی ایاب حکیم بانی الحاج میرزا محمد بن مرحمت شاه
حاجی میرزا علی اکبر طبیب طب ثراء است هو ملاذ الحکما و معاذ الاطباء و
از جناب ذات عیسوی صفاتش پیشتیان باید بجران استفا کنند و از
مفرج انقاس بابرکاتش سودا زدگان ز او بهرمان استشفاجیند هموار تبت
بر چاره جوئی اسقام بیماران کاشته و پیوسته اوقات را صرف ازالدن الام
علیل المزاجان داشته در معرض تشریح حدائق حکمت بقراط را بقیرا علی شاید
فروخت و در مقام شرح اسباب حکمتش قانون بود علی را بکانونی باید خوب
لذالت ایام عنسره و غیره و اقباله از دل و اما بدین نامی می و از این حله نگذرم از

مشتقی
مسموم و کسر قاف
طلب است کرده و اگر
استفاده در دوزخ
مرص طلب است کرده
اورا پیوستی گوید
استفاده
نام مرص است سر
که شکم ترک شود و تو
بیدار
مرص
مسموم به صید عامل
معنی رنگ که معنی
دل و دیگر باشد
دشمن
سختن حرکت و پر که کند
و معنی اهل و کسری بی حرکت
انور
نام بکسی است شرح
عالمی که شد
محمد
با کسر و رشتن محبت
مختلف است معنی
همارک از شش یک
و یا رنگه اند و معنی
صف و دیگرند
و بعضی چاه و
سینه

و محمد السلطان جناب میح الملک میرزا حسام الدین حکیم حضرت اقدس شری
ارسطو مطوقی است میحادم لقمان حکمی خضر مقدم جامع علوم ظاهری و باطنی
و حاوی حکمت الهیه و طبیعیه در نظم و شعر و نیا و فارسیا مسلم است و بدر بار تاج
امین و محرم شفاعت الله قدز و ائسن خلفه

جناب نجات نصاب میرزا احمد علی مستوفی مهر سپهر عقل و کیا است
بدرین رفیع و فراست عنوان محیفه دانش فهرست کتاب بینش در شرا
مکمل مدام و قدر و حساب است و امت از الشکره و البرقه و بطله الکمن و البرقه
جناب مستطاب میرزا ابراهیم لقب با عماد الاسلام آفتاب چرخ معالی
سایه انوار لایزال و در قببات عرش درجات تحصیل علوم دینی و رسوم یقینیه
مشغول است اللهم اضره و ائنه بالجملة باعدان که ازان و ده خواستم حرکت نام
قاصدی فرخنده بی از جانب شیر از رسید مکتوبی از حضرت استاد اعظم جناب
حیات و معارف باب شیخ مفید قدس الله تعالی غمزه همراه داشت تسلیم نمود

مهر از سپهر نامه برگزینم گفتی که سر کلابدان است

در آن شرحی مفصل مرقوم فرموده بود و حاوی این مضامین افادت امین که اکنون
راهی را طی نموده و خود را بشا و در سپاهیند چند فرسنگی دیگر کامی بردار و در نا
مشتی (وشوستان) قدمی بگذار آثاری که در آنجا است ملاحظه نمائید
میگویند در آنجا بغاره کمانی از سلاطین قدیم است حقیقت را معلوم دار
بچنین قلعه سفید در آن نزدیکی است آنجا رفته عبرتی گیر و شعب بوان در
یکی از جنات اربعه و نیاست و قریب با آنجا است تماشا کن کن پس تفصیل آنها را

شرح امرالش بر قوم شد
و که شد
شاهان
ایضا معاش سلطه
کرده شد
مادی
جامع و اعلا کننده
مشتی
بجفتن و سپس ملاحظه شد
و کسوف و بار و آفر نام
طایفه است از نباتات
فارس
شاهستان
مستم قول امکانی است
در فارس
شاه

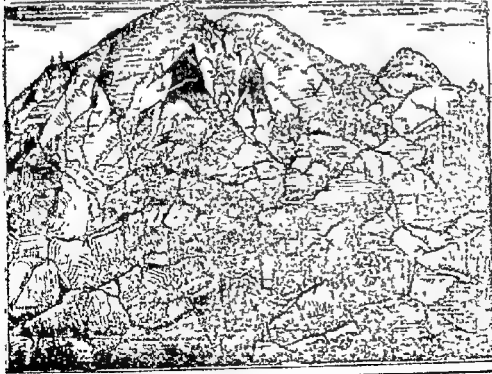
مقوم دار و در مراجعت بکازرون در دوران که یکی از توابع آنجاست بگذر و قتر
علاء دوانی را بجا ماند در آن و در میان که نیز یکی از توابع است و بقعه سپید عبید
لیانی در آنست رفته وضع آنرا دیده تفصیل آنها را بنهار است
چون آن حکم حکم سرغیو انستم چید عیان مرکب را منعطف ساخته بی سپار مرحله
خاک متنی شدیم بتفصیل که مشروح میکرد و شاه الله تعالی از بلوک شاپور
(یعنی از تنگ چنار شاپوران) دو فرسنگ آمدیم تا بجایی که آنرا تله نعل
نامند از آنجا گذشته سه فرسنگ و نیم راه بریده رسیدیم بقلعه نور آباد که بنای آنرا
ولی خان منی نهاده که یکی از خوانین آنجا بوده

شولستان (منمنی) هوایش سرد سیر مایل باعث دال اراضیش بسیار
با لیش بسیار محصولش گندم وجود سایر جو بات و پنبه و انگور در آن جلگه
دور و دخانه عبور نماید یکی را رود شولستان گویند که منبع آن اردکان است و کبریا
رود کنی کور نامند که سرچشمه اش دژ رود و ده شاه است در جلگه مذکور آن
دور و دخانه یکی میشود و بدشتستان و از آنجا بدریای فارس متصل میگردد
و قریب بقلعه نور آباد امام زاده ایست گنبد بزرگی و بارگاه بی دارد و سرای آنرا
دری است از فولاد خیلی و با شکوه در ساختن صنعت کرده خوش و صنعت
و میکویند این در سپاه بقا در قلعه سپید نصب بوده از آنجا نقل نموده آورده اند
(غرض) شبی را در قلعه نور آباد مانده فردای آنرا سراغ از تنگ مکان گرفته
بیکرپسنگ رفته و در تنگی مضیق بغار آن کمازادیم (تفصیلش این است)
در شولستان غیر از جلگه که قلعه نور آباد در آن است نیز جلگه دیگر هست که آن را

نور
رودن حساب و خیال
چشم است در روزن کتاب
سکاه اشش پنجم چهره
چنار شاپوران
حرف چهارم ساکن
بیم هم و کسرم متده
دار شاهه بکل محل
کلی کر
هر دو کاف تازی اول
مفتوح و ثانی معصوم
دژ رود
حرف سیم و هفتمی دژ
بار آن ساکنه است و یکبار
اصافه نیست

دارشاه میخوانند از قلعه نورآباد کیفر پستک گذشته آمده در جلگه دارشاه
 مذکور در رسیدیم دهن دره و در شرق است و مقابل آن دره قلعه پلید مشهور
 که ذکرش خواهد آمد باجمعه داخل آن دره شدم که بسیار تنگ است و بمقدار
 میدان اسی طول آن است و راهش سر بالا و بر خار و پستکلاخ است چشم
 در آن دره جاری است چون نمی از آن تنگنا را طی نمودم طرف دست چپ
 در بدنه کوه دو غار است بسافت سی ذرع تقریباً از زمین بیلا و از آن غار با
 قلعه که بمقتدا دره ذرع میشود و آن دو غار خیلی نزدیک بهم اند و دهن آنها رو
 بشمال است و در غار اول کمان صهود است یعنی بقدر یک ذرع عقب تر از
 غار کمان گذارد و مثل اینکه آنرا بدو ارتجیه داده باشند نصف بیشترش مشهود
 و باقی آن در پناه است صورت آنرا در اینجا بدون ملاحظه نموده کشیدم

دارشاه
 حرف بهم ساکن است
 و کله دارشاه
 هست
 مانی نکند دره
 و میان دو کوه و کل نیست
 در پنج م



در این نقشه
 بر در یکی از آن دو شت
 که علامت دهنه پناه
 شده کمان دیگر در آن
 که مشاهده می شود

و این کان را قبل از آنکه بپنجم کان میگردم از سنگت باشد یا بر سنگت نقش کرده باشند پس از ملاحظه کان معلوم شد که آن کان خطا بوده و از بعض مردم که شنیده شده بود جنس آن طلاست این نیز ناصوابست همانا که چون رنگش زرد است چنین کانی را کرده اند و آنچه بحسب ظاهر بنظر رسید بنماید که از استخوان و از لای ساخته شده چنانکه مرسوم است و در اینجا این تغییر از آتش بدیه میگردم متصل طیور و مرغهای هوایی آمده روی آن کان می نشستند و بر میخواستند و مذکور شد شد که بقدر ذریعی از دهن غار عقب تراست لهذا از آفتاب و باران و برفت مصون و محفوظ است و بدین جهت از عهد ساسانیان تاکنون باقی مانده است (جهت دست نیافتن بآن کان) قلعه بالایی مغاره که کان در آنست سرش رو به پیش است و بسوی تنگ کردن کشیده و پنج ورشته که به عقب رفته یعنی بطوریست که اگر فی المثل ریسائی از آن تله فرو آویزند تا بزمین مقدار پنج و شش ذرع آن ریسمان از مسقط الحود و در تر خواهد بود و بدنه آنگاه هم چنان صاف و هموار است که کسی نمیتواند بالا برود همچنین قلعه آن دستکاهی ندارد و همه طرشت بخت و نا هموار محل ایستادن نیست که باند کسی را از بالا پائین کشند بجا ذی آن مغاره رسد و دستی بآن کان رساند این است که وصول بآن محال است (مقدار کان) از پائین که از آب پیستند در حالتی که از زیر پامی کان رو به عقب بروند و بجائی بایستند که آن مرغی شود باندازه گانهائی این زمان دیده میشود و در نفس الامر چون شی مرغی هرفت در دو روز چشم باشد که چکتر بنماید میباید و در کانهای حالا باشد این بود تفصیل آنچه بنظر رسید از آن کان ولیکن چیز

از عهد ساسانیان
که میگویند بواسطه این است
که در آن از جنس آن طلاست
علا رات کرده و از بعضی
و پای تخت داشته اند بنماید
که آن کان هم از پیش
باشد
مستطابق
مکرر در پیش مسطور گردیده

که بایه حیرت و تعجب گردیده و مطلبی است که مقرر میگردد در این شبیه
 بود که هر شبی بنظر آید و بدبصر آنرا در یابد و فاصله میان شخص ناظر تا آن چهره بسیار
 باشد که باصطلاح تیررس بود البته کلوله تفنگ بآن خواهد رسید و گمان مذکور
 نیز چنان است که مرقوم گردید مع هذا کله این فقیر بعبی افتاده و حیرت دست
 داده که چگونه تا بحال آنرا بدست کلوله ساخته اند با اینکه مردم ادبش ایران از
 این قضیه بسیار دارند و اکثر صورت های تدبیریه بر احوال را لایعرا نشان تیر
 نموده اند چه شده که از گمان مذکور غافل بوده اند با شخصی که از اهالی آن سرزمین بود
 این مسئله را در میان آورده گفتگو نمودم مذکور نموده که آنچه را تو گمان کرده برخلاف
 است بکرات و مرات کلوله بسوی آن افکند و شده شخصی بدان نرسید
 وقتی از اوقات هم کسی را بهزار مشقت و رحمت بآن مغاره فرستادند از آنجا
 مقداره دود و دانه من سرب پائین ریخت معلوم شد که آنها کلوله بوده و چون
 زیر آمد گفت آنجا کانی ندیدم بلکه از پائین بنظر می آید که گمان است و آن اصلی
 است این مطلب سبب حیرانی و مایه سرگردانی است اگر سخنان آن
 شخص را دروغ بدانم میگویم چرا تا بحال نباید بسوی آن گمان تیر کلوله افکند و
 باشند تا چیزی معلوم کنند و اگر احوال وی را راست دانسته و باو گویم
 چگونه منصرف از خیال کردم که بچشم خود آنچه را دیدم یقین نمودم که کانی است در
 آنجا نهاده و آنرا نمیتوانم سحرانگارم الله تعالی هو العالم از آن در پرده
 اند و رقم بجانب قلعه سفید

بنتین نشان
 خسته
 در استحال
 خسته را احداث
 بکنند
 سپید
 در اصل سپید و زرد
 با سحر و انکه در آن
 و آن شده یکی را
 حذف نموده اند

قلعه سفید از قلاع معروف و مشهور در فارس است و آنرا سپید نیز میگویند

بعضی میگویند که این همان قلعه ایست که فردوسی در شاهنامه نام آن را برده

دژی بود کش خواندندی سپید | بدان دژ بدایران را امید

بعض دیگر را اعتقاد است که مراد فردوسی از آن دژی که در شعر مذکور است دژ سفید
در راه خراسان است سید رضای رامش تخلص کا زردنی در صفت قلعه
سفید فارس گفته

کو بی ننگ ده سایه بر چهر آفتاب | حصنی نهاده پایه بر فرق قرقدان
بر پای او دنیا نیست گذر کرد بارها | اندیشه کوچه ساخت نه صحرای خردان
از راه او بخت خیر مرد را بهر | از جاده اش ندانسان غیر کنگرستان

با جمله که مذکور از هیچ طرف اتصال بکوه دیگر ندارد و منقطع است و آن فرج
بیک فرسنگ مسافت است (فرجیان شهری بوده از کوره شاپور کونین جزایر)
و دور دامنه آن قلعه چهار فرسنگ است تقریباً و از پایین آن تا بالا قرب نیم فرسخ
و قدری از آن راه را سواره میتوان رفت و بعد باید پیاده کرد و دیده میسر است
آن راه را پیاده رفتن زیرا که بیم افتادن را داشتیم و آن قلعه چهار راه دارد و هر کدام
موسوم با سبی (سیاه شیر) (دژین کلاه) (کلستان) (شترخشت)
بعض از آن راهها مسدود است و سابقاً دروازه داشته و درمی از فولاد و آن
در اکنون در صحرای متشنی نزدیک قلعه نورآباد و بر در امام نهاده نصب است
که سابقاً مذکور کردید خلاصه بالای قلعه مذکور جنگل است بلکه صحرایی بسیار
و وسیع و مسطح و سپرز و خرم خاکش نرم که در آن زراعت میتوان کرد و اشجار و درختان
نیز دارد مثل انگور و انجیر و نار و بادام و بلوط و درختهای دیگر چون بید و چنار و غیره و

کسر ال قلعه را گویند
در قدیم تپه است
آن نام و دشاره است
رویک قلعه تپه
کنگرستان
نام عاده ایست در میان
که از سواره های مرد
نام آینه دیده میشود
در حد
یعنی محلی که در آن حصه
دارا بنی هتر میتوان
بالا رفت

در آنجا هست و چشمه های شیرین و خوشگوار بر فراز اطراف آن قلعه جاری است
 برایش سردیایل با عدال شکار بگشت و آهوی و کوزن فراوان دارد فقیر چنانچه
 ساعتی در آنجا بودم دو سه مرتبه کله آهوان دیدم گویند امیر تیمور کورگان آن
 خراب کرده و در زمان سلطنت محمد شاه غازی طاب شاه ولی خان مسمی
 که در آن حصن حصین و قلعه متین باغی بوده معتمد الدوله منوچهر خان اورا محاصره
 و دستگیر نموده تفصیلش در ناسخ التواریخ مسطور و مرقوم است هر که خواهد
 با آنجا نماید با مجله از آن قلعه آمده پی سپار طریق شعب بتوان کرد دیدم بدون
 الله تبارک و تعالی و توفیقه

شعب توان از زوای نوچیان مذکور است و آن دره ایست بسا
 وسیع و گشاده در میان دو کوه طول آن قریب سه فرسخ عرضش متجاوز از یک فرسخ
 برایش سردیایل با عدال صحرائش دلگشا فنائش باصفا رودی در آن
 روان است که آبش در نهایت خوشگوار و شیرینی چشمه های زلال و گوارانیز
 در اطراف و جوارش جاری است سراسر آن دره درختستان است از هر گونه
 میوه دارد و از انجوهی درخت آفتاب بر زمین نیفتد این فقیر تمام آنجا را گرد
 نموده بنهایت محظوظ شدم عربیته

شعبه
 کبر اول و عربی
 و در آنجا
 و چنان

بنوع اول گفت و بنده جان است
 و بنده جان سرب و بنده جان
 این خزان و بنده کانی است که
 مقامات شایسته

بسیار است
 باغی آن از برای شکست در

آن بیای خوش است و درختها
 و آن از برای و در آن محل است
 (شهر دوم)

که با او از راه در میان شاخهای
 آن آواز می آید و شام کرده
 است آن با دو در میان شاخها که
 غاب و چشم بگردد
 (شهر سوم)

و از زیر آن انبار نموده است که
 چار بست آبیهای آفتاب و زمین
 آن انبار دهان است و بعضی
 شده و در نزد
 (شهر چهارم)

که با نهری آن نهری که در آنجا
 که آب گشت است و گویا نهری
 که میل زده برده است
 و

و آنجا را از برای چشمه ملاعب
 سر زده است و چشمه شایسته
 فضا نشسته و چشمه است که
 شایسته و آنجا را از برای

بسیار است و فیما بین
 کان نیز از برای زمین غصب
 زمین خجسته و آنجا را از برای
 کان تجار پناست با ملک و فضا

و شست از آن طهر و شستن از آن
برنج و در آن آب زرد و سرخ
باید که در آن آب زرد و سرخ
و شستن از آن طهر و شستن از آن

و شستن از آن طهر و شستن از آن
برنج و در آن آب زرد و سرخ
باید که در آن آب زرد و سرخ
و شستن از آن طهر و شستن از آن

و شستن از آن طهر و شستن از آن
برنج و در آن آب زرد و سرخ
باید که در آن آب زرد و سرخ
و شستن از آن طهر و شستن از آن

و شستن از آن طهر و شستن از آن
برنج و در آن آب زرد و سرخ
باید که در آن آب زرد و سرخ
و شستن از آن طهر و شستن از آن

و شستن از آن طهر و شستن از آن
برنج و در آن آب زرد و سرخ
باید که در آن آب زرد و سرخ
و شستن از آن طهر و شستن از آن

شکار پشمار از هر صنف و طبع و غیره محصور از هر فرع در آن مرغزار و در هر او پر و اندر پشند و
سر که های آن اکثر از برف خالی نیست و معروف است که آنجا یکی از بشتهای
دنیاست و آنها را جنات اربعه گویند بدین تفصیل

(شعب بزان) (غوطه و مشق) (شند پشتر قند) (شعبه ابله)

و بعضی بجای شعبه ابله مرغ شیدان نوشته اند و گویند این مرغ در فارس است
و فقیر را معلوم شد در چه جای فارس خواهد بود و از هر کس هم پرسیدم ندانست

ذکر جنات اربعه دنیا

استاد جلیل و مولای نبیل جناب شیخ مفید ادام الله تعالی شرفه در بعضی از مجامع
که برنج خندان مرحوم ثنائی در این اوقات نوشته و از راستی بفرمان خود و تفصیلی
از جنات مذکوره مسطور داشته قدری از آن را در اینجا مرقوم میسازیم

بدانکه اهل اطلاع از ربع مسکون در سپاسی زمان چهار موضع از مواضع ارض را
ترجیح داده اند بر سایر مواضع آن از حیث آب و هوا و غیره و کلام جمعی از اهل
سیر و تواریخ صریح است که آن مواضع اربعه شعب بزان و غوطه و مشق و شند

سمرقند و البته بصره است چنانکه قرآنی در کتاب اخبار الدول در بیان اربعه کعبه
مدینه صغیره و بالبصره حننه عامره یحزری فیها ثمر الالبه کعبه جدا انصره الاشجار
الانهار قالوا ارجان الدنیا از ربعه البته البصره و غوطه و مشق و شند سمرقند

و شعب بزان ذکر آنخواجا ابراهیم صاحب المذخره الاشعریه آن عجائب الدنیا
از ربعه که ذکر نام اختصار غوطه و مشق و احسن الغوطه الصالحه و احسن القاصیه
النجینه الابنیز و نیز در بیان شعب بزان گفته شعب بزان ارض سیلا و فارکنا

احمد راد الدول
که است و تاریخ اراضی
امیرین و سب و مشق و شستن

بدین شیوه
ترجمه گشت در این باب

المرحوم است که یک و دیگر
یک و دیگر و ماری است و آن

هری که آنرا ابله گویند
پاکیزه است اشیاءش سر است

و آنها را شصده و در ده
کشته اند اهل تاریخ هشت دنیا

چهار است از آن غوطه و مشق
و شعبه سمرقند و شعب بزان

و ذکر کرده است حواحد ابراهیم
صاحب مدرسه اشعریه اینکه

عجایب و امایا راست جانکه
و ذکر کرده و دیگر تر از ربع غوطه و مشق

است و دیگر تر غوطه و شعبه
و دیگر تر صایح جبرائیل است

می پل میسند (حلی ماه)
که صاحب که از مواضع غوطه

و مشق و ذکر است
شعب بزان

البحر و شعبه بزان
برخی است در کتاب دلائل

و آن یکی از سبب کلامی است
مردوب است بجز از آن یکی

ولی می دینای رشت
و شعبه

الغوث الحاج
می محمد صمد اولی مال است
شام که است و در عشق بسیار
است و کلمه شهود را می بیند
عوض و عشق است

السید الامیر الحاج
می سید امیر شرف الدین علی
سید محمد است سید شرف الدین علی بن
عبد الله است سید شرف الدین علی بن
طه طایف معروف امیر شرف الدین
شرف الدین (است) است شرف الدین
سوی شولسان فارس و آن است
چاشم معروف میان شیراز و سنجان
شولسان و آن سید امیر دهم
ریا که بعد الصل و شرف الدین علی
و او آن سید امیر عالم و فیض علم
و محقق و مدقق و جامع و فاضل و راه
و پاکیزه و تیر عاظم و باقوی و در کتب
ارجمه در کتب شاعرین امامیه است
داعیه مشرق طاهر اهل فارس و سنجان
و اوسع رده قوی تر از اوست
چاکه و ذکر کرده است حسین محمد و
صاحب کتاب ریاض و ارباب
اوست کتابی بیک حکایت و بیستم
حدوث و آنیکه بیکه صاحب بیستم
کار برای اوقات طوایف
مختصر است (یعنی دیگران اجاره
سید اده) و در اوقات طوایف
اوست که نوشته است اسرار
شیخ نور الدین محمد پیر سیح عاقل
عمود پیر سیح و ارمای و ارمای
شرعی رنگ لباس الصلحان
بجاری و فاضل در محقق است
در ایام سکونت و در آنجا سکونت
شعیت تفرقه و در حاشیه
شده و میری صانع و
عالم که مشرب
علی رضا
است

و کشف دارد و آنرا از جمله چهار بهشت شمرده اند و صاحب مجمع البحرین گفته القوله
بالقلم موضع بالشام کثیره المیاء و التجر فیقال لها غوطه و شق انتهى و مذکور میشود
که شعب بران در شولستان فارس واقع است و از آنجا است السید الامیر
شرف الدین علی الشولستانی چنانکه صاحب کتاب رو ضات الجنات که از
معاصرین است گفته السید الامیر شرف الدین علی بن محمد بن محمد بن شرف
الدین علی بن عبد الله بن النخسین بن محمد بن عبد الملك الطباطبائی المعروف
بالامیر شرف الدین الشولستانی بنسبه اهل شولستان فارس و هی ناحیه معروفه
بین شیراز و البنادر توطن بنحیف الغری زاد بها الله فضلاً و شرفاً و كان فاضلاً
عالمًا فقیهاً متکلماً فحفاً مدقّقاً و فاعلاً از اهل اذکنا ذکنا فقیهاً من اجلاء و مشاهیر
الامامیه و من خیار علماء اهل زمانه و اذکرهم و اتقاهم كما ذکره بهذا الترجمة صاحب
الریاض و ذکره کتب جیاد و بخت و توضیحی الی آن قال نقل و له ایضاً اجازات طویل
و قصیره و من اجازاته الطویلیه الی الی کتبها للشیخ نور الدین محمد بن الشیخ عماد الدین محمد بن
الشیرازی و له ایضاً شرح علی نصاب الصلحان بالفارسیه و توفی فی السید
فی ارض الغری ایام سکناه بها سته شین بعد الالف تقریباً و خلف ابنه صاحب
عابد ابو السید الامیر علی رضا (انتهی کلام استاد دی ادام الله تعالی فایده)
مؤلف کوید از جمله فضلاء است میر محمد شولستانی از سادات حلیل
روزگار و فاضلی عالمقدار بوده در حدود هند و خود و فاضل کرده (الغرض)
ابو الطیب مبتنی در قصیده که مرع عضد الدوله است از شعب بران فکری
کرده و ما بعض از آن را در اینجا مرقوم داریم این است

بقدر فرسنگی دورتر از آن مکان جایی که آن را سراب بهرام خوانند استخارج میگردانند
منقوره بسیار است ولیکن همه آنها محو و خراب شده که نیز قابل ذکر نیست پس از
خاک محنتی مراجعت نموده آمدیم بشاپور از شاپور چون راهی است بجانب دوان
دوان بد آنجا رفتم روزی و شبی را در آنجا توقف نمودم

دوان از جمله توابع کازرون است و در سمت شمال آن بسافت و در فرخ
تقریباً و آن ده مثل است بر چهار صد خانه جمیعش تخمیناً دو هزار نفر اهالی آنجا
اکثر و اغلب شیخی مشرب اند زیرا اعتشان کنندم و جو باغستان بسیار دارد
بیشتر انکودان را است مقبره علاء دوانی ملا جلال قدس سره فرزند یک ده
است بقعه دارد در صحن کوچک و بقعه بر آن بقعه افراشته و در جنب آن بقعه ثانی
مخوف بقدر آمده و دوازده فرسخ تخمیناً و پله آن منار در جوف است که از آن
بالا میروند و در آن بلند می تمام محوطه و صحاری استخجانایان است

ملا جلال الدین محمد علاء دوانی ابن سعد الدین اسعد دوانی در بدایت
نزد پدر خود علوم ادبیه را دیده پس بشیر از آمد خدمت ملا محمدی الدین انصاری
تلمذ نموده همچنین از بهام الدین صاحب شرح طوابع کتاب علوم و دینیه کرده
باز که زمانی صیت فضل و کمالش با طراف عالم رسیده جماعتی کثیر اقتبا
انوار علوم از ضمیر منبرش میروند سلاطین ترک که چون امیر حسن بیگ و
سلطان خلیل و یعقوب بیگ جنابش را محترم داشته و جودش را مقنن میدانستند
واقضی القضای مملکت فارس را با دوا تفویض کرده بودند و در بعضی ممالک مانند
عربستان و تبریز و غیر ذلک سفر نموده اموال بسیاری بدست آورد و بلند

ملا محمدی الدین
اصحابی از او را داد
سعد بن مجاهد صحابی بود
است

امیر حسن بیگ
این امیر علی از نوک ترک
آن تو تلوست در آنجا
و عاقبت دوازده سال
داشته در دستش
بشته و در دستش

سلطان خلیل
امیر حسن بیگ
با او در دست یعقوب بیگ
جدال و جنگ کرده که
شده و شش با سلطنت
نموده

میر حسن بیگ
برادر سلطان خلیل
است که هر قوم شده
و دوازده سال پس از
پدر برادر سلطنت
نموده و در دستش

مردم در تفریق شری افزو دند و اجتناب مال را اسباب ترویج علم و تزیین
کمال دانسته در بعضی از اشعار خود فرموده **حلیت**

مرا تجربه معلوم شد در آخر حال | که گفت در مرد بعلم است و قدر علم مال
غرض تصنیفات جناب علامه لایحسی است از آنجمله دو رساله در اشعار
واجب تعالی دیگر حاشیه قدیم و حاشیه جدید بر شرح تجرید دیگر شرح بسیار
تذیب منطق حاشیه بر شرح مطالع حاشیه بر شرح عنندی حاشیه بر کتاب
محاکات حاشیه حکم العین دیگر انموذج العلوم رساله ذوام حاشیه رساله در
تقریف علم کلام حاشیه بر شرح چمنی حاشیه بر شرح شمشیه شرح خطی طویل
تفسیر بعضی از سوره ها و بعضی آیات قرآنی رساله در حل مغلطه مشهور بچند اقسام
رساله تفسیری رساله قلیه اینها همه بربی نوشته شده بفارسی نیز تالیفات دارد
از جمله کتاب اخلاق جلالی رساله تهلیلیه رساله در جبر و اختیار رساله در خوا
عروف رساله صیحه و صدق نور الهدایه و غیره کتب چنانچه بخواهیم همه را نام ببریم
این کتاب را کنجائش نیست وفات علامه رحمه الله علیه در سنه نهصد و هشت
هجری اتفاق افتاد و قبرش در دوان مذکور است که ذکرش گذشت و متجاوز
از هشتاد سال عمر فرموده بوده و از اشعار فارسی اوست

بزرگ دانشمند
از جمله تفسیر این
موسی است و شرح
منتهی در بیان تفسیر
در اخبار و شرح دیگر
حاشیه که علامه مذکور
بر آن حاشیه نوشته
شرح مطالع
در علم منطق از کتب
الدین رازی است
چمنی
کتابی است در بیات
شرح شمشیه
در علم منطق است
چند اقسام
در مطالب علم
مسابت
ش

وی سلسله اهل ولایت محبت
محراب نماز عارفان برودیت

ای مصحف آیات الهی رویت
سرچشمه زندگی لب دجوتیت

فصل ایامیکه در شاپور بودم مکتوبی از موجد کامل و مجرب و اصل استاد دای عظم
شیخ مفید ادام الله مجده رسید شعر بر اینکه از شاپور بعضی اطراف و اکانت

آن خاک کردمش کرده و تفصیل آنجا بارانیم پس چنانکه پیش از این مرقوم و مذکور کرد
 و در حاشیه آن نامه نامی نیز منسوخ بود این مطلب که از شخص حاصل مقدمی و حتی شنیدیم
 که جلال الدین دوانی اگر چه معروف به تشنق است و از کتابهای دین چنین معلوم شود
 و لکن رساله دارد دومی بنور الهدایه فی الامانه که صریح در تشیع ادست در دوان
 و کازرون تفحص تام بنما بلکه آن رساله را بدست آری انتهی این فیسر در آنجا
 فیسر نمودم شیافتم تا اینکه از سفر مراجعت بشیر از نمودم چون بخدمت جناب است
 مشرف شدم فرمود که از توفیقات الهی رساله مذکوره بطبع رسیده و نسخه آنرا بدست
 آورده ام پس بقیه نمود آن رساله خلاصه و مختصری در این باب مرقوم میدهم بدین تقاضا

از نور الهدایه علامه دوانی است

معروض میدارم که این لاشی تا بحدیکه آنچه معنی عقل و تمیز است در نیافته بودم
 تعلید خود را صدیقی انگاشته تصدیق باصول فروع دین محمدی داشت در معتقدات تعلیمی
 چنان را منع گشته که تشدد و تعصب را از جمله جهاد اکبر چندان است با این مرض نفسانی که
 جل مرکب عبارت آن است مطلقا که کتب درایت و روایت میگردانم اما آنکه فواید
 البصیرات سینه که محمدیهات شته ثمت سفیان است سید و در آنجا حدیثی پیدا کردیم
 عقل باین الفاظ که بنور تمیز به انجی عن الباطل و در معنی این کلام بلاغت انجام چون
 تمام نمود معنویت خود را مخاطب ساخته و گفت ای نفس این معتقداتی که داری و میدانی
 که حق و مطابق واقع است از روی تمیز عقلی است یا بعض تعلید نفس جواب داد که اگر چه
 است اما ناشی است از امر حقیقی و تمیز عقلی و بر این دعوی دلیل گفت که من معتقد فلان محبتدم
 در معتقدات خود و جمله معتقدات حق است زیرا که ناشی است از تمیز عقلی پس معتقد است

درایت
 درایت در اینجا
 مقصودش معقول و منقول
 شاید باشد
 فکر کردن در کار و جبر
 نمودن آن
 معراج پسته
 شش کتاب است از
 عامه در اخبار و احوال
 که آسار اربع معتبر
 میدانند و احوال
 با آنها دارند
 نور بنیر
 یعنی عقل نورانی است
 که جدا شود بسبب
 حق از باطل

من محقق باشد و صورت این استدلالات اگر چه در اول حال بحلیه کمال آراستگی
 لکن چون میزان عقل در آوردن و زنی نداشت پس باز خود را در پله معارضه انداخته
 نفس پرسیدم که اعتقاد تو در حق مجتهد چیست تواند بود که خطائی در معتقدات خویش
 از او واقع شود یا نه نفس اختیار حق اول کرد پس بدو گفتم که بدین تقدیر دلیلی که برای
 حقیقت معتقدات خویش ترتیب دادی حق نباشد چه هر که واقع الخطا باشد مجتهد
 او یقین نشاید کرد که بر صواب و مطابق واقع باشد و این قیاس نتایج این است که جمله
 معتقدات مقلد حق نباشد و نیز بر تقدیر حقیقت دلیل مذکور لازم آید که معتقدات
 هر ملت و دینی حق باشد بعین جریان دلیل مذکور پس نفس از جواب عاجز آمد و جوش و خروش
 که داشت و چون شعله سرکش میگرد و فرو نشست و از پای درآمد پس دست بکلام زد
 المصلحین زوم و بجهت استشفای مرض حیرت فالح کشودم صورت آیه کریمه و ظاهر
 فی استباحتی چهارده مدیده و رد کشیده جانمود پس نظر کردم بتفاسیر محققین که در بیان
 این آیه فرموده بودند فهمیدم که حکم آیه مذکوره عام است بر بالنی و عاقلی را عاقل و ملائکه
 و چون رخصت ضمنی در حق اجتماع یافتیم پس کتب اشاعره و معتزله و فلاسفه و امامیه
 و صوفیه و تفاسیر و احادیث مختلفه را رویه راجع نموده راه دید و باز دید بر بانای زمان
 که غولان طریق یکدیگر ندبستم و خود را از لباس هر مذهب عربان ساخته در کجی نشستم
 خود را مرکز می دانسته پرکار دار بر صفحات صحف مذکوره بر بتیلیل تسویه النسب میزد و
 میگردم و طریق سلوک را میجویم تا آنکه نقطه آخر دایره باول رسید و از تفریق و تصنیف کتب
 معقوله و منقوله مستغنی گردیده اکثر مسائل معقوله و منقوله را مقتضی یکدیگر دیدم الا چند
 مسئله که بر حقیقت آن مشتق یافتیم انبسیار و اولیاء و حکماء و علمای و کافه علماء را در آن

و ما به این
 یعنی جادوگر شمشیر کند
 در راه خدا حق کرشمه او را
 با اعداء اظهار باطن
 عام است
 یعنی اختصاص بجسی
 و در معنی ندارد
 اشاعره
 و معتزله و طائفه از
 متکلمین فاضله اند و پیش از
 این فکر آفتاب شده اند
 علامه
 حکمای یونان مراد
 است
 بر بتیلیل تسویه
 انبسیار یعنی بطور معلوم
 و انبسیار

از آن است که چون دو قول متناقض بر گوش صاحب پرورش گذر کند واجب است
که هر یک از آن را رج بقل ساختن میزان عقل منجد پس معنی هر قول را که موافق
حکم عقلی و برهان یقینی یا بدینا بر وجه ترجیح آن را معتقد خود سازد و قول دیگر را که
تقصیر اوست مؤل ساخته راجع باول کند مانند آنکه بگوید آنچه که متناقض
ترتبه است واجب است که مؤل سازد باین ترتیب که عقل صحیح باین حاکم است و
همچنان در احادیث و روایات دیگر پس چون این مسئله متفق علیه را معتقل
خود کردم از سعی خود مشکوک گشته همین یک اصل را قانون ساخته اصول فروع
خود را از دست نمودم و از آنجا که تشریح فی الشبهات و دفعها منها فی وجود واجب
الوجود زیرا که جمعی را باین اعتقاد یافته ام که وجود واجب الوجود زائد است بر
ذات و صفات و کوهی را بر آن دیدم که وجود معین حقیقت اوست پس بجهت
قانون مذکور در صورت مقالات هر دو طایفه نگریستم که متفق در معنی وجود چه
آن نزد هر دو عبارت است از چیزی که شیئی با آن مقدر آثار باشد پس از قریب
مسئله نمودم که بر تقدیر زیاد و وجود امریست ثابت علت موجود آن چه جواب
گفتند که علت وجود حق است مطلق است انتم که انکار عینیت وجود سبحان بجهت
بجسب صحت وجدان و بر این معنی اشاره نموده ام در تعلیقات عقاید
فهم من فهم و چون بحسب قانون مذکور حکم بحقیقت طایفه دوم نمودم پس آیات
و احادیث که طایفه اول برای اثبات مذهب خود آورده بودند بتأویل پرداختم
و خود را از تقلید بیکانه ساختم و منها فی حدوث العالم و قدمه باید دانست
که در اطلاقات حکما و متکلیف استعمال لفظ حدوث بر سه معنی است حدوث

سپهر
مثل پس گشتی شد
پس باید که بداند
تفاوت قدرت الله
بر ذرات ماضی آن
ساخته
پس حقیقت
اوست پس است
مذهب حق
مصدر آثار باشد
پس افراد و طایفه
مثل حرارت از آن
مستفاد
کسانی است از تاضی
عبد الرحمن بن علی الدین
(راجح مکان است از آن)
وفات تاضی مذکور در
سنة هجری و شصت
برده و علامه بر آن
کتب مایه
نوشته

ذاتی و حدوث دهری و حدوث زمانی حدوث ذاتی عبارت است از
 فعلیت باهیت و موجودیت بعد از هلاک و معدومیت وی در ملاحظه عقلی
 خارج و این معنی شامل است جمیع موجودات ممکنه را و حدوث دهری عبارت
 از فعلیت باهیت بعد از عدم واقعی که متصف بحکیت باشد و نزاع در میان
 بعض حکما و متکلمین که واقعت در این مسئله بحسب معنی اول چونکما نیز فاعل اند
 و معتقد باینکه عالم حادث بحدوث ذاتی و نه بحسب معنی ثالث چو این نزاع
 باین عقلاست و فاعل مرکب این امر نمی شود که وجود عالم با جزائه مسبوق بعدم
 زمانی باشد باینکه زمان نیز جزئی است از اجزاء عالم پس نزاع بحسب معنی ذاتی
 و متکلمین و محققین حکما بر آنست که وجود عالم مسبوق است بعدم صریح خارجی باید
 حکما بر آنست که وجود انواع اجزاء عالم تواند که مسبوق بعدم خارجی باشد و کیند این
 قول مستلزم آن نیست که عالم از حد امکان برآمده یا بسر حد قدم ذاتی که محقق بخواب
 سرمدی الوجود است بگذارد چه قدیم ذاتی و سرمدی الوجود آن است که وجودش
 وی منزه باشد از مسبوقیت عدم بهر نحویکه باشد و عالم اگر چه مسبوق بعدم صریح نیست
 اما مسبوق بعدم ذاتی است بحسب ملاحظه عقل پس قدیم ذاتی سرمدی الوجود
 نباشد بعد از تمیید مقدمه مذکور و معروض میدارد که چون در اول
 عقلیه و نقلیه فرشتین نظر کردیم دیدیم که محققین هر دو طایفه متفقند که فاعل و جاعل عالم
 واجب الوجود است عز وجل و تقدم واجب بر کل اجزاء عالم ذاتی است پس از
 حکما مذکور سوال نمودم که آیا واجب الوجود در نزد شما ذاتی سوای وجود خارجی
 هست یا ذات مقدس او عین وجود عینی است با اتفاق در جواب اختیار شد

معبر بود است
 از خود هر دو را
 و مجردات و ادوات
 کینست
 جز مندرست
 منی است
 که حدوث زمانی باشد
 و بحث و من ذکر کرده
 و آن عبارت از
 شیء بعد از عدم آن
 و در آن سابق
 و وجود عالم
 بنا بر این معنی باید زمان
 حادث نباشد و حال آنکه
 حادث است بحکیت
 اگر از اجزاء عالم است
 معنی آن
 که حدوث دهری است
 فرشتین
 مراد غایبه و عاقبت
 وجودش
 معنی وجود خارجی

ثانی نمودند و گفتند این سبب است که ذات مقدس وی محال است که بعینه در بدن
در آید و قوه علیه ممکنات مین او را تعلق کیسرد و چون عبارت از حصول نهایت
شیء است در عقل بحیثی که آن شیء معترض از وجود و تشخص خارجی باشد و تعریف ذات
واجب الوجود که مین وجود خارجی است معدوم و محال است پس تعقل او بعینه
محال باشد پس بحسب معیار قانون عقل دانستیم که عالم حادث بحدوث
دهری زیرا که عالم در مرتبه ذات واجب الوجود که مین وجود خارجی است معدوم
است با تعلق پس وجود عالم با جزاء مسبوق است بعدم خارجی و این مین مطلق
چو حادث دهری میخواهیم الا آنکه مسبوق بعدم خارجی باشد یعنی آن عدم مشتق
بکمیت باشد پس از تقلید رستم و تحقیق پیوستم و مهنائی عصمته الانبیاء عن الخطای و ان
امی فی وجوبها و عدمها افتقار بامیت ممکن بجناب حضرت واجب الوجود و در
کمال باشد نه در مدایج نقصان چو حاصل این مدایج نقص را عدم سبب با عیست
و این صفت نقص از لوازم ذات ممکن است از سبب صفت بسیط عدم ذات
شیء در لوازم خویش محتاج بغیر نیست که تابع وجود آن شیء اند بخلاف مراتب کمالیه
که ممکن در استحصال کمال مفقر است بغیری که صاحب صفات کمالیه بل عین او
باشد و صاحب چنین صفات واجب الوجود است پس احتیاج بامیت
ممکن بسوی واجب متعال بر وجه استحصال کمال بود و ظهور مراتب کمال و صدور
آنها از واجب بی مثال در افراد عالم شدت و ضعف بحسب تفاوت استعداد
ایشان است قبولاً و شأناً و از اینجا معلوم شد که از فاعل مطلق چیزی صادر شود
که ذات معلول مفقر بآن و مستعد بآن باشد و در فی التفریل لا اکراره فی الدین پس

تعلق کرد
یعنی او را که تعلق کرد
که او را
در مراتب کمال
مثل علم و قدرت
مدایج نقصان
مثل جبل و جنبه
در لوازم خویش
که صفات نفس باشد
از قبیل جبل و حجر
لا اکراره فی الدین
یعنی اگر او را چیزی در دین
نیست مقصود این است
که بی استعداد او از
فاعل مطلق بر چیزی
چیزی صادر
نمی شود

این مطلق مستعد
است بر طبیعت
باشد یا نه
از جهت
این تعالی
که این
این تعالی
است
بسی جبری
بزرگباری
اینجا
اینجا
کمال ارادی
بنی کمال
اراده باشد
موانع
بسی درود
رسیدن
است

هر چه در عالم موجود است کمال اوست زیرا که صد و این امر که در عالم است بآن
است که معلول بدان مقدر است و اقتضای آن بوجه استحصالی کمال است
چنانچه گذشت و بدین سبب تفسیر فرمودند که توجیه بکمال و نظام کل از مقتضیات
حقیقت عالم است و چون در عالم اجزا را داد و پستند و فعل و انفعال در افعال
ارادی و طبیعی است پس اقتضا نموده معلی را که انواع عالم بتعلیم او از حد افراط و تفریط
باز آمده نظام و کمال عالم که متوجه آنست باقی ماند و چون کمال یا طبیعی است که شرط
حصول آن طبیعت است و یا ارادی که شرط تحقق آن اراده است و یا تفسیری که
مانع اراده است و یا مصنوعی است که تابع آن صنعت است پس از مبدا فیض
فایض گردید و معلی که در حفظ کمال که در حقیقت نظم عالم متوجه بر آن است خطا نکند
و آن طبیعت حفظش با اوست و همچنین مبعوث فرمود معلی دیگر که در استحصال کمال
ارادی و تقسیم طریق محافظت آن محتلی نباشد چه صد و هر چیز از واجبات الوجود
بر وجه اقتضای معلول است چنانچه فیما سبق ذکر یافت و اقتضای معلول که طبیعت
نظام کل است بسوی معلی مرجع است که بتعلیم او بکمال ارادی برسد و این کمال با او
باقی ماند و تعلیم چنین کمال از معلم محتلی مفقود باشد پس معلم طریق اکتساب این کمال که
در افراد انسانی سستی به نبی است اگر محتلی باشد لازم آید صد و امری از وجوب
الوجود لا علی وجه اقتضای معلول آید و این خلاف عدالت الهی است که عبارت
از موافقات نمودن فیض اوست و مقتضیات مستعد را پس باید که معصوم باشد
از مرتب صد و خطیئات عمدی و سهوی پس توای علمی و علمی و فعلی چنین معلی
حجت تواند بود و نزد عقل و اگر جایز باشد که خطا از او صادر باشد مقتد علیه عقل

تواند بود و این خود موجب فقدان فرض از پشت انبیاست نزد عقل داین محال است
علما را امت محمد اگر چه اتفاق دارند به آنکه بعد از نبی باید امامی و خلیفه باشد در میان آن
تا معلم مسائل علمی و مروج احکام دین و دنیا باشد و دین نبی را نشر کند و باقی
اما اختلاف نموده اند که استحقاق در کدام شخص از امتان فی نفس الامر متحقق باشد
رای جمعی بر آن قرار گرفت که خلیفه بر حق بعد از نبی ابی بکر بن ابی قحافه است و بعد
از وی عثمان بن عفان و بعد از وی علی بن ابی طالب و جمعی بر آنند که خلیفه
بلا واسطه غیر علی بن ابی طالب کسی نیست و بعد از وی امام حسن الی المهدی السلام
و اگر چه اختلاف در میان اسلاف در تعیین خلیفه بسیار است اما بحسب احوال
معتقد بر حق دایراست میان مذکورین و در کتب هر دو فرق برای اثبات
مذعای خویش اقوال و استدلال زیاده از آن دیدم که تحریر تواند در آورد و لکن
چون اقوال هر دو طایفه را پیش قانون عقلی بروم حکم نمودم که خلیفه نبی انور و جاد است
باید که اشبه با او باشد در کمالات علمی و عقلی و نفسی و روحی و باید که صاحب نفس
قدسی باشد تا بحسب استعداد ذاتی از اوستاد و تبحر تا آخر در کمال عصمت باقی
و محفوظ ماند و قول اول با احتمال عقلی حجت باشد و دین نبی بجا ماند و چون از قبح
کلمات متفق علیه و مختلف فیه دانسته بودم که کمالات علمی و علی امیر المؤمنین علی
سجده ای است که پسر خدا بموجب امر الهی او را در مرتبه نفس خود دانسته چنانچه
ایه ما یله بان ناطق است حیث قال تعالی قل تعالوا فیغاثنا و ابناکم و ربنا
و یساکم و انفسنا و انفسکم الایه چو با اتفاق مفسرین مراد از انفسنا حضرت مرتضی
علی است چنانچه مراد از ابنا و انفسنا حسین و فاطمه زهرا است و دانسته

از روی گریب الخطای و بعد می

مقام
عظم قاب است
مقام
عظم
روبرو شداد

المودج
عصم اول و سیم یعنی
است یا یکی در مودج نو
صفتین مرصه مودیا
موده ها شده

راحۃ
 قل تبارک
 یعنی گواہی پسمند
 ناسخو ایم صبراً خودمان

و اما فی که میرزا موسی
ما پیوسته و اما
که میرزا موسی
شما پیوسته
می

سه من زنی که بمسل سینه
 در غنای بخت خیر
 بعد از آن سرور و غلوم حسین
 شد بختی در بختی
 پس از آن در احوال جهان
 در جهان گرد جان و دم داد
 بعد از آن است بر غایت
 خلقت و بر اندازد کشت
 صادق ال محمد جعفر
 کشت سرخیل اجم بد پر
 کاظم آن قد و در باب یقین
 شد زبد پدید شش سرودین
 پس در احوال اقامت گردید
 تا شرم علم شربت گردید
 بعد از آن سرور و ایراد
 کشت مغرب زهر ارشاد
 پس فنی را یث مدح است
 بدو ایان بدل بخوان کاشت
 حسن عسکری آن است و زین
 بعد از آن در جهان راه رفت
 پس از آن صاحب حمزه است
 و او را یث است و او را هم کلام

بودم که نفس شریف ایشان قدسی و علم ایشان لدنی است بخلاف خلفای مثله مذکور
چرا ایشان با اتفاق مخبرین اولین و آخرین مشرک بودند و دتهای مدعی سر خود
در بیت پرستی و در اموریکه بحسب عقل صحیح مرام است صرف نمودند و بعد از آنکه
در صدد این برآمدند که بشرق ایمان مشرف شوند بحد قول جناب مصطفوی و بعض
دلیل عقلی ایشان ایمان نیاوردند و توحید الهی قائل نشدند و بعد از ملاحظه محرفه
کردن نهاده و ایمان آوردند و بعد از آنکه ایمان آوردند در امور دین غلطها میکردند
و اعتراف بر آن مینمودند چنانچه حدیث اولی لنگات عمر اشهر از آن است
که کسی بیان نماید که در محاشش گفتند و از این معلوم شد که اسپتدا و نفس ایشان بجز
بعض اوساط ناپس که مرتبه حکمای اسلامی است مثل لقمان و بقراط و افلاطون
و ارسطو هم نبوده و چو در کتب متفق علیه کتب است که ایشان بعقل خود توحید الهی
دانستند و ایمان آوردند و اصلا به بیت پرستی راضی نشدند بل بعض از ایشان را
بر منع از بیت پرستی بدرجه شهادت رسانیدند پس یقین دانستم که فیض
بر حق بعد از نبی مطلق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد از آن امام حسن
بعد امام حسین الی الهدی الهادی علیهم السلام انتی این بود شرح احوال
علامه دقانی قدس ستره العزیز و پاره از اقوال وی پیش از این متون
داشتم که روزی دوشنبه را در دقان بودم شب را در منزل یکی از اکابر بصبح
آوردم میزبان و چندین نفر دیگر که از مشایخ بودند حاضر شدند نهایت
احترام را بجای آوردند کم کم گفتگوی علمی در میان آمد رفته رفته بد را زاکشید مؤالا
و جواباتی رد و بدل شد هر چه می پرسیدند اگر میدانستم جواب میدادم و اگر

نمیدانستم معذرت میخواستم یکی از ایشان پرسید بخدمت جناب عالم ربانی حاجی محمد خان سکه الله تعالی مشرف شده عرض کردم بی درشتر از سه یا چهار سال قبل که از مکه معظمه و عقبات عالیات مراجعت فرموده بودند درک حضورشان را در مجلسی نمودم گفت سؤالی که از آن جناب فرمودی و جواب شنیدی بیان نمائیم (صورت مجلس این است) پس از آنکه یکی از حضار فقیر را معرفی نمود آن جناب اظهار مرحمت بنایت فرمود سخن از هر گونه در میان آید باید بیاور سپید که عرض کردم در مسئله اصالت وجود یا اصالت ماهیت مرودم جناب در این مطلب جم میفرمایند فرمود هر دو اصل اند عرض کردم چگونه میشود هر دو اصل باستند قول باصالت هر دو دیده شده دست مبارک را بسوی فقیر دراز نموده انکشت سبأ و وسطی را بهم ضم کرده فرمود این طور هر دو اصالت دارند عرض کردم از این اشارت مفهوم میشود که وجود و ماهیت در عرض یکدیگر باشند یا اینکه مقصودی دیگر در این اشارت است بهر تقدیر مگر نه بعضی از حکما گفته اند لوکانا اَصِلین لَزِمَ اَنْ یَحْتَکِلَ شَیْئَیْنِ تَبَایُنِیْنِ وَ لَزِمَ التَّرْکِیْبُ النِّحَاقُ فی القَصَادِیرِ الاَوَّلِ وَ خواندم بعضی از این قسم کلمات را که بخاطر دانستم در جواب فرمود این مسئله تفصیلی وارد و موقوف است بمقامی و مجالی پس منبر مدعزی از کفهای خود بجاوانان را از منان بکبران بر م عرض کردم این نیزه بکبران بردن است قبی نمود باز اصرار فرمود است شالاکا

این غزل را عرضه داشتم و برخاستم

پوشید چه گوئیم بجهنم که بهشتیم	مارند و خسر باقی و دیوانه و سیم
پیدا است که ما شام ابد خوشتریم	زان باده که در روز ازل قنیم

حاجت
شارالیه این محبت
پناه حاجی محمد کریم
سر سبیل طایفه
شیخ احمد
اصالت خود اع
چون در میان نکاح اختلاف
است که آیا وجود اصل است
یا ماهیت مثلا میگوئیم اصل وجود
بس اسان ماهیت است که مکمل
کردیم مراد وجود حالا باید است
که اسان اصل است
یا خود که در اینجا اصل بود
شده است
بالمعنی و شدیدا بختی است
که قریب بختی است
بنعم داد و سکون پس بخت
میایست
لوکانا اَصِلین
یعنی اگر باستند وجود و ماهیت
بر دو اصل لازم میاید اسکند
بهر چیزی دو چیز قبایل و همچنین
لازم میاید ترکیب حقیقی در صناد
اول که عقل باشد و عقل مرکب از
حقیقی دانسته باشد میسر
رود اصل باشد منافات دارد
به الواحد لا یسدر عه الا الواحد
و نه این که یکی از اینها را
چنانکه گفته اند
عمر العزیز

از آن است آمد و گفتم علی را
دو شینه بکشتم بیک توبه دو جلد
یکبار در هر سلسله پیوند بریدیم
یکه شسته ز سر پاره عشق نهادیم
در دست سر رشته تجرد کریم
بر نقش وحدت سر تسلیم نهادیم
بر باجقاروت منکر زانکه جو فرشت

زان گفته بلا کش همه از روز بستم
امروز بیک جام دو صد تو بستم
دل تا که بر تجرید سر زلف بستم
بر خاسته از جان نغمه بستم
خود سلسله عالم تقید بستم
وز دایره کثرت موهوم بستم
در رتبه بلندیم اگر از همه بستم

(با نموده) علی الطلوع از دوان بیرون آمدم بحجت کازرون چون الله تعالی
فصل بر بصیری از این معنی تغییر است که سیاحان جهان از زمانی که قدم سیاحت
بر زمین وساحت رومی پمانند و بدید و عبرت بر آثار و عمارت را مشاهده و بینمایند
تا بهنگام معاودت و بازگشت بوطن پیوسته خانه در انکشت دارند و نامه در مشت
گذاشته از آنکه در مسافرت نامه خویش شرح مشاهدات عجیبه و معانیات غریبه را
مسطور میدارند بسا که فتوراتی سلیسه یا منظوماتی قفیفه که گفته یا شنیده باشند در
ضمن مطالب درج میکنند و در ذیل مقاصد بخرج میدهند لهذا در این سفر خیریت اثر
عین ذباب و ایاب در نقاط مذکور و یا زمان و توقف در اکنه مزبور و بفرمایش بعضی
از ادیبان نکته طریایا باز مایش برخی از ارباب سخن پرداز مطارحه او معاهده و مجامع و ام
مناشده اشعاری که از خاطر فائز و فکر قاصر فقیر مولف سر زده و بر اوراق متفرقه
مسطور آمده در اینجا ثبت و ضبط میکرد و بتایید الله تعالی

مطابق
بعضی اول با هر سخن
در انکشت
منته
معاود
با کسی بیان نمودن
بماورد
با هم سخن گفتن و
ذباب و ایاب
مناشده
بکسی سخن خواندن
و سرگنده هم دانستن

پری از تو دلبر آموخت طریقی دلبری

تو بدلبری و شوخی بجهی دل پری را

<p>آنکه تمام کرده چیتست بنکه فوسکری را آنکه است جان شیرین و هنر از شیرین همه خوانده اند مجنون من و قیس عالمی را آنکه نیستوانم برم از تو دوری را آنکه از این خیال دارم بوجود لا سحری را</p>	<p>کنجی کنی و از کف بیری ز عاتقان دل ز لسان لب بوسی بفریسته اربجانی تو بچسبی بسجلی چو بهتر ستره میکنی ز تو بر جفا که بچشم تو میکش شکایت ز میان منجویت شدم از ضعیفیت</p>
<p>بهرای هر دوی تو جو ذره ایست فرصت تو از او در مرغ داری ز چه ذره پردری را</p>	<p>بر جهان دل من از مهر و متوران دلش خاطری را بوفاشاد ز هرگز</p>
<p>اکاین عروسی است که گشته است از آن اگر خفا عاقبت او را ننماید ناستاد که نه آخر لبش تشنه زند چون فرس باد ای خوش آن که ز غم و تسادی جهان است که بر پشت از این دانه در آن ام فساد غیر دانا که از این دو معمت استخفا د داده بر باد بسی سخت کی و تاج قباد چیتتر ز آنکه دهد خاک تو را چسرخ بیاد</p>	<p>همچو خسته و نکند کام کسی را شیرین شرط آنرا که از شادی و غم سزا می است نفس دام است بهوس این بر آن مرغی اختیار را نبود جبر هم البته که نیست جام می گیر چو جمشید که این زالی سپهر بنشین در شراب آتش غم را بنستان</p>
<p>هرش اگر داری و کوشی که بود پند نیوش میران پسند بچکانه فرصت از یاد</p>	<p>بر در مش حلقه زدم از در کتم اندر ره و سلم پایان</p>
<p>اگنت پیوده کوب این سرود اگنت از این راه که داری می بگرد</p>	<p>بر در مش حلقه زدم از در کتم اندر ره و سلم پایان</p>

مذره ای
 ارفیه زلف است
 رکیس محس چشم بکاری بود
 سسل سر زلف نامذری بود
 آن یکی که تسکنت بر سر شای طبع
 رخساره یار کعداری و ده است
 ایضا
 این سر و خط سر بکاری بود
 سفل تنگ طستره یاری بود
 آن لاله که بر طرف محس
 حوس دل تنگ داعدار بود
 ایضا
 تاد و کلوی تنگسوی تو کرفت
 رخسار تو تیرگی چوموی تو کرفت
 ارجو تو پس آه کشیدم از دل
 سرخه آه من کلوی تو کرفت
 ایضا

دای
و غیر زلفت

باز ای که بی ترانه اسرار بر تو
و زانکه نت خواندم برده شود
آهسته سنس کوی که چشم ز سر
لعل است از آن کی اندوه شود
ایضا

اقبال بید روی بعد استیصال
رفت از عقب آن غور و شیکل
برکت چو بخت من بیست
و یک چه توان کرد که برکت اقبال
ایضا

گفتم خود را باز دست بیکام
خط دل دین چشم سست که دم
کشتا بگذر دعوی دین و آیه
من آن منم که بت پرست گدازم
ایضا

گفتم این رو که بسره خوا پدر
گفتمش چستی من غیر برفت
کنس از درد و دایه طلبم
گفتمش عاشق و بیست توام
گفتم از غم ز غمت خوابم مرد
گفتم از خاک کیم بر کیم ری
گفتم انگس که بخون دل پرود
گفتم این دفتر پستی بخود
گفتم رورو تو نه صاحب درد
گفتم که سرخی اشک و رخ زرد
گفتم از مرگ نیندیشد مرد
گفتم آنکه که شود خاک تو کرد

گفتمش غم شد و با فرست چشت
گفتم باید نشود از غم غم

چشم از خاک پس زلف تو شد اشک لود
جان بفرسود مرا تا بلیت سودم لب
کر چه جان در طلب لعل تو فرسود و لعل
نه تو گفتمی که ز حسن من و محم دل تو
حاشش نه که ز حسن تو و مهر دل من
پای بر خاک نهادی و مرا در دم چشم
از نسیم سحر و چه خوش آمد که لطف
آری ای آب و روان چشم که در روی شد
زان زیانم چه خوش آمد که زنی بودش سود
دل آسود لیم تا بلب لعل تو پیشود
کم شود خط چو خطم را بسیا بی اندود
کم نشد بکم از آن مهر کیم مهر فروود
غره در خون شد از این غم که چرا خاک
از سر زلف تو و از دل من خند کشود

مش گفتار تو فرست بکم گوش آمد چشم
بختا لب که نباشد از این گفت و شنود

می کشان را ز ندای بانگ بهر صبح خروید
ریز در جام زبط ایست لثاوس خوام
که صبح آرند بدست هزاران آسود
زان شرابی که بود سرخ تر از چشم خروید

شرمش از ساق تو آید که غرای چون کبک
 مهر حسن مه رویت بدلم جامی بگزیند
 کرد دست چو روانه بسوزم تن
 ای طلیب از چه بری سنج و دبی در دهرم

طبل پنهان زنده فرصت از این پس گشت
 کوفت بر بر سر بازار بسد نامی کوس

کفتم از پا کردم دوست باشد و کفتم
 دل بریدم از تو ای جان در که شتم از دل
 باز بر دینغ دار و تازم زنگان سید باز
 ای که گفتی دل از او بر گیر و بگذر از خیالت
 من نه پیر سال و ما هم که سپیدم موی
 پا ز کویت بر نیکم که ز خارم هست
 که ز مهرم می نوازی بنده خدمتگذارم

مدعی گوید که فرصت پای بیرون ز کوشش
 پای رفتن از کجا آرم که در بندش اسیرم

در خراب آباد گیتی هست چندی غایم
 طایر قدس آشیانم نیستم زین خاکدان
 که بری پاکم در این کاست نه خالی نه
 در کند عشق بودن که چه شرط عقل نیست

اگر می آری خنجم و سیخه در این دیوانم
 چند روزی سیت دلم از برای وانه نام
 که در خاطر بودتایک از این کاشانه نام
 که من از این بند یا بیرون بهم دیوانم

ز ماعی از قهر لعل

با حالت داری چون به عید مادم
 که یان شود و ما شود و عید مادم
 دلم کند اگر به عید مادم
 حمزه دلاست تا پادشاه مادم

رودی کفتم ای سیمکا بخدمت
 مانی ماستم س از وصال مادم
 بکار بوسم بح در لعل کفتم
 یار کی رنگ با ش یار و می مادم

من می صبا را مادم حاتم
 و آن دلف لعلیت مادم حاتم
 دوستی می صبح یا قوت مادم
 ناقص داد می کوس مصطفی مادم

رباعی از قیصر زلف

امروز بکبر باد و بیهوده کردم
دیدم که گشت و لبری غایب
بالیده بپسین بدن و صاف
چون شاخ کجی که برف بارید

منه

ایضا

ای پیر من ای رنگ مرده
ای دشت بر من زانیت گونا
براطلس مرغ و امن نشان بمان
که چاک کرمیان تو سر بر ز ماه

منه

ایضا

عزم ز فراق عدا منی شده
دیگر بکنم حجب مستقبل
امر شس و فاکم کد فنی ز خود
نیلش ز جاکم کند جود که

منه

شمع روی شعله خونی آتشم کرد بجان
دانه خالی چنانم رسته تقوی گنجینه
خانانم که ملک عاقبت کرد و غراب
ساقا که غم نمی کرد و زنی که باک نیست

کی بود پروانه آتش که کتر از پروانه ام
که کف طاعت را باشد سجد و اندام
بر سپر کوی بلا معسور باد خانه ام
آتش و خالی دل از غم بر ناپایان ام

گفتی از خود بگذر و فرست جو با ما آشنا

با تواری آشنا و ز خویش تن بیکان ام

سجد روی تو چون زلف تو شد غم
نخم از سخن تلخ تو بر روی ترش
در خلاصی من از عشق تو خلقی بدعا
روزی آورده و عرق روی تو دیدم زانو
سر بالینم ای کاش شبی تا که کمر
چشم غمخور تو را بیند اگر ز کس
بر لب لعل روان بخش تو خال سیا
مشک ما چون دلم سوخته آتش عشق

همچو بندد و شد و خورشید برستی نیم
زانکه شوری است ببران منم
متفق گشته و غافل که بود نفرتیم
انگزان شب جمه شب سی و پودیم
خواب بینم که بنی با سپر بالینم
سر بر زلفک از شرم که من میکنم
چو داغی است که باشد دل خونم
کرده افاق معطر نفس میکنم

گفته بودی که چه دین دارد و این فرست

هر روی تو بود و دی و وفا اینم

زلف چن دوش با تا دوش کن
ای سر زلف بیه دیگرم آشفته
ای دل از چنک غم آن بت جی کن

ای به امر و ز پریشانم از دوش کن
این همه با من دست راغوش کن
چنک سان در غم او این همه اخروش کن

<p>چشم بر ترک کماند از زره پوش کن هوس بوسه از آن لعل لب نش کن لبش از این زهر بجمام من مپوش کن سخن بد عیان را اگر گوشش کن</p>	<p>زره از موسی بن دارد و زبردگی کن در یک از هر کجا او دیر از آن نیست مست مد شویم از آن لب سخن تلخ کو کوه اشک را من در چشمش نمکن</p>
<p>عهد کردی که گشتی فرصت خود را روزی فرصت اریاقتی آن عهد فراموش کن</p>	
<p>بچه نقیر شش از این خانه برنجیر بر دی بچه جرمش بگرفتی بچه نقیر بر دی تو بدی حسن و جوانی دل صد بر بر دی بجای زخم ز رشته زده بر بر دی سخنی کفنی و از آن طعنه فقر بر بر دی کوی یکبار زرتگان تو یک تیر بر بر دی</p>	<p>دل از پینه بدان لطف که گیر بر دی بگرفت و بر دی دلم ای یار و ندانم نه عجب که گیر بر دی دل من تازه جو را گفته بودم که بد بر بجهدم سر زلفت خواستم وصف لب لعل تو فقر بنایم غمزه کردی و خون ریختی از خشت چنانی</p>
<p>فرصت از ابروی آن که حذر کردی باز بسلامت زدم تیغ جهانگیر بر دی</p>	
<p>دیدن ردی تو دادن جان مطلب است خال مشکین که بر آن گوشه لب بسته است چون چند روزی در کا درون توقف نمودم تا رفع خشکی باشد اینک راه میان کردم که در اینجا از شیخ عبد الله است احمد بلیان قره ایست از قزاقی کا درون در طرف جنوب آن بسافت کفر ننگ</p>	

رامی از دفتر لطف
 خواهی که بترج عشق قاصی باشی
 باید نقضای و هر رمانی باشی
 در هر نفس در دست صحبت حال
 کاسه دهر و مستقبل و ماضی باشی
 و نه
 الصفا
 قویچه
 خط سبزی که بر رفته دیر
 مسفته که کوثر گشته دیر
 غلطی است که کفتم با تو ای دوست
 کس خورسم نه زنده دیر

کاشته که بمصلحت آن قبایح قیام نمایند و فقر و سالیکی را که دارد می شوند پذیرائی
کنند و گویند چندین هزار گرس از گرسه می بود بدست وی مسلمان گشتند و چون
ابطالیت بحس و کفار مبارزت می نمود باین جهت او را شیخ غازی می خوانند
شیخ ابوسعید ابوالخیر با او معاصر بوده با هم در وفاتش در پسنه چهار صد و بیست
شش بهر هفتاد و اند اتفاق افتاده در خانقاهی که موسوم بنام اوست می نوشتند که ازین
زمین الدین علی بن مسعود از جمله افاضل روزگار و کبار مشایخ نامدار بوده گویند
تحصیل علوم در خدمت مجدد الدین فرغانی کرده در پسنه شصت و نه و سه و فانی
یا فقه در کارزدون بخانقاه خلف خود شیخ الاسلام امین الدین مدفون است
امین الدین محمد بن علی بن مسعود مولدش را بلبلان کارزدون نوشته اند شیخ
شیخ زبان و مقتدای اهل عرفان است وصیت حسن ارشادش گوش جهانیان
گویند فرقه از دست علم بزرگوار خود شیخ عبد الله بلبلانی که ذکر آن گذشت نوشته
وفاتش در پسنه هفتصد و چهل و پنج در کارزدون بوده در خانقاهی که موسوم باین
است مدفون است (این رباعی از اوست)

ای دل پس بجزیر خود و آتشین ز آمد شدن پیده خود در پای کن	در دامن درد خویش مرد آتشین مستوق چو خاک کنی است آتشین
--	--

شیخ ابوالقاسم ابن شیخ ابوحامد ابن شیخ ابی نصر کارزدونی حکیمی است صاحب
حقیقت و متکلی دارای طریقت کتابت سلم السموات از مصنفات اوست
سعد الدین اسعد بن محمد الصدیقی الکارزدونی پدر عالم جلال الدین دوانی است
که شرح حالش از پیش گذشت (دیگر) شیخ منصور بن الحسن الکارزدونی

بقای
بروزن کتاب جمع
قد است معروف
است
مبارک
کارزار و جنگ
غازی
بجگر است
فرغانی
مذوب بفرغانه است
دفرغانه نام شهری
از بلاد ماوراءالنهر
برگستان
کتاب سلم السموات
بعض پس مملو شده
لام کتابی است مثل
بر ذکر احوال جهان
عکما و شهاب رسیل
انتیضه

(دیگر) منیرالدین محمد الکاظمی این سه نفر از معارف علمای کازرون بوده اند
و از میرزا سید شریف میرجانی روایت حدیث نموده اند

قطب الدین محمود بن سعد بن مصلح الفارسی الکاظمی الشافعی الملقب
بالعلامة در کتاب سلم السموات مذکور در جانی که ذکر حکما را میکند میگوید اصل آن
از دکن کازرون است و در فن وی در جبر و نایب تبریز است قریب بقبر
محقق بنیادی صاحب تفسیر بهر حال در اکثر علوم شاگردی خواجه نصیر الدین
طوسی کرده و در فضل و کمال مدارج عالی و مناہج متعالیه رسیده و در نواح
غالب بوده و در بهر فن از فنون الیفات و تصنیفات دارد و شرحی که بر تالیف
شیخ الرئیس نوشته گواه است بر فضیلتش و معاصر بوده با ابانخان بن ملاکوفان
در پسنه منتقد و اندجری نوشته اند (در ذکر شعری کازرون هم آمده)
مادر می کازرون است حاج میرزا ابراهیم میکی است واقف و ساکنی عارف در
علم طب جنابش با مذاقت و در فن شعر زبانش با طلاق چند کتاب ثنوی
دارد گلستان غلیل مشرق الاشراف انفس و افاق منبع العشاق شایق و مشتاق
چهل مصلح بعض از نامداران فقیر در کازرون دیدم و دیوان اشعاری نیز جمع نموده
در سینه بکندارد و دیست و پنجاه و هشت وفات نموده (ازادست)

و دکن
مالی مله و در پیش نج
سای دال را به مله نوشته
مرصورت از معانات
کازرون نیا هم جانی را که سستی
باین اسم باشد شاید
بر در دانی بنیر
ابانخان
بعد سال ساخت کرده
منتقد و هشتاد و هجری یافته
مرات
ایته است و مسطر شده
تقابل
با هم روی بر روی کردن
مقتضی
مرد صفای روی آینه است
غلبت
مستور غلبت و کثافت
در آینه است که اگر
آن نباشد مستور
درست در آن
مرئی نشود

چهار حسنه بود شرط العکاس صورت	برای ناظر مرآت در بردنا
یکی تقابل و ثانی مناسبت	چهارمین عدم قرب بعد عین تقا
از این چهار یکی که قصور یافت	که مشاهد و عکس رخ شود فنا
چون شد مسیر تو جای تجلی انوار	چو گشت باطن تو طور آتش موسی

چرا بصیقل نام خدا صفات میسے	دلت که آمده مراست شاد اما
بخش ز قید علایق چو را دروان است	بنه براه هدی از پی هدایت پا
که تا بمنزل اقصی رسی بری خط	که تا بمقصد اصلی رسی غری خطا

ناظر کازرونی نامش میرزا عبدالحسین در شیراز سکونت داشته علوم حضور و مغربی حاصل کرده و اکثر ریاضیات و عبادات اوقات یکگز را نیند (از است)

یکچند چو مسکن فشرودم رجسخت	یکچند چو مفلسان زدوم و صله بدلت
نکشود ز کار دل با نیخاکر همی	بستم کمری تنگ پی خدمت خلق

شرای دیگر بوده اند که ذکر همه آنها موجب تطویل است (فضلا و شعرای معاصر) جناب ملا علی کازرونی عالمی بود و تخریر و فاضلی بصیر فقهی با فضل و دانش متکلم با علم و فنش متوفی در اکثر علوم فقیر بعضی از سائل ریاضی را بخدمتش استقامت نمود سالها ترک علاقه از کازرون را کرده در شیراز سکونت داشت در دولت سرای مرحوم میرزا محمد علی خان وکیل الدوله جماعتی را در سپس میفرمود اینک از جمله شاگردان و تربیت یافتگان وی هستند سعادتمند وکیل الدوله مرحوم مذکور جناب میرزا مهدی خان است که با وجود اینکه از سن شریفش چیزی نگذشته او یکجا ارباب و فاضلی است لبیب اللهم احفظه باجملة جناب ملا علی در پسته بکیر ارد

یصد و هفت بمرخصت سائل تقریر در شیراز وفات یافت

جناب شیخ یوسف فقهی است دین دار عالمی پر همیز کار در کازرون عالمی

جناب حاجی سید محمود بزرگ ابن مرحوم آقا سید محمود از سادات عالی درجا طباطبائی است و در صاحب الفضل و الادب و العلم الموروث و المكتسب فارس

رد
می جدا و دمی
انقش
در لغت معنی
دور و هدایت رسیده
است و مراد از سرش
انقش عالم ابدای
فصاحت و اوقاف
آن است
بر برگ
بای خست گوید
که حاجی سید محمود
کو چکی بر هست نه
طباطبائی
قطعه از سادات ابد
مسوب طباطبائی گوید
طباطباعت اسمعیل
ابراهیم حسن علی
طهر است که را
وی گفت داشت
بجای تاب طا بکت
و سر و شک در کردی
و در عهدی او را بخت
چه میوای گفت طباطبائی
یمن بایخو اجم قنا خیر
از آن در در عقب طباطبائی
تند و اولادش را
طباطبائی
گوید

مرسه عقل و فراست مبارز میدان شجاعت و ریاست همواره اوقات با صلاح
کارهای اهل ابل کازرون سپردار و بصلاح و صلاح عموم اقدامات و مساعی
مجدانه بکار میسر و مکرر و زویشی است که بر خوان مغنیش از متردین جماعتی حاضر
نباشند اللهم احفظه و انصره بنصرک

جناب حاجی پستید محمد علی ادبی است فاضل و فقیهی کامل حالاتش همیشه
و مفاتیش پسندیده و در مدرسه خان شیراز همه روز مشغول تدریس است جماعتی
کثیره فیض یاب خدمت آن سیادت مآب اند اللهم انعمه و ثابته
جناب حاجی علی شیر کجایی مرشد کازرونی سالهاست در شیراز چون
بجای متکلف است در ادب ایل حال تحصیل علوم ظاهری نموده آخر کار راه سپرد

سلوک پیوده الحال بر سرش شوری است و در دوش سروری
جناب آقا زین العابدین معقب بر شد خواهر زاده حاجی مرشد مذکور است
و لقب مرشدی در مقام سلسله آنها از قدیم بوده با بجهت مشارالیه عارفی است
محبوب و ساکنی محبوب القلوب در کازرون عمری میگذرانند

جناب میرزا محمد صادق نیز از سلسله مرشدین مذکوره است در حسن عقیدت
بی بدل و بی نیکی فطرت ضرب المثل در شیراز ساکن اوقات بطاعت مصروف است
اینزدی زبده ادب کمال و قدوه اصحاب حال ادیب سخندان شیخ محمد
شاعری است ماهر و مخوری سپاس ریش البیان طلیح اللسان علوم پیر
شیر است و در فنون ادبیه بی نظیر دیوانی از قصاید و غزلیات مرثیه ساخته
و دو مشنوی یکی مستی بحسن نامه و دیگر موسوم بعشق نامه نیز منظوم فرموده آنها را

مغنیش
بسیار است
سپاس
بسیار
نهاد است
سپاس
از فضل
کرد
در شیر
بسیار
است
مغنیش
الاستان
مغنیش
زبان

بادیران خود بطبع رساییده الحق مطبوع طباع خاص دعام است فقیر که شاعری
بشعر و شور آن جناب ویده ام در این اوقات در تیراز آقامت دارند چون این
ایسان حاضر نبود با شعاری که ننوشتش موجود است گفتار

بی پرده کرد کعبه که آن مسنم برآید
نقاشش نقش بند کرد چسب آتشینش
در تن رقی فائده است عشاق قبلارا
خواهم زخم چو مجنون در دامن خون دست
بر خاک کشتن کانت روزی زلف بگذر
از بسکه خورده ام خون از حسرت لبانت
وصل تو تنگی مرکب شیرین کند بکام
از کعبتین رویت خالی امید دارم

حاجی ز شور عشقش مست از حرم برآید
آتش بصفحه افتد و دود از تنم برآید
کز آن نگارخانه که این رقص برآید
هر که ز شور عشقش عظم مجسم برآید
تا سوختن روانی در هر قدم برآید
از خاک من پس از مرگ شاخ بزم برآید
اگر هم دم تو باشی آن دم که دم برآید
اگر چه بطلع کس این نقش کم برآید

در گویت ایزد یس را نبود بجز کدائی
آزادستین جنت دست کرم برآید

چنان که داخت خیال رخ تو جانم
مرا برای تو انپان زخوردانی داد
بنجاک پای تو جان میدهم بدانی
مرا میسکه یکدم برای صومعه
مقام زده فردشان نه جای همی است
ز بس زیاده کشد در دل من آتش شوق

که نیست غیر خیالی درون پسینم
که با هوای تو نبود خبر ز غم
که خاک پای تو سازند زینت کفتم
که سرشته از این آب خاک شد بدیم
که کوی باده فروشان شد از ازل ظنم
عجب مدار که آتش قد به پیرنم

هم برآید
کتابه از عسلک شد
است
نقش
سرب کم است
دان چو است کرب
سرم از آن حاصل کند
و سرود است
شاعری
هر که در دنیا شود تابع کم
سجده باشد بهی بر کم
کشتن دود باز
اشوان کعب است
که آن حال است
مازی رد معمول است
و سرود
است

بناب رفته دلم زان کند شکفت
هزار بار گرم پوست بر کند دشمن
برفت نام لب بردان من روزی

اگر کرده است جگر خون چو ناله غم
بدوستی که دل از چون تو دوست بکنم
هنوز طعم شکر میسد به لب و دهنم

زایزدی اگر ت نیست با و این دجو
بین لطافت طبع و عادت تنم

باز رخ ز ما بهفت آن نگار روحانی
تا بروی بلندش بسچو مو بر آشفتم
باندای طاغوت کوندم ده از عشقم
جز نهال محسوس او کی نشام اندر دل
در کند کیویش بسته ام دل خود را
شیخ و پیغمبر و ستار و جام و زلف
شاید از سماع مانودش بی مطبوع
به بود اگر نامم بر شود بر سپائی

ای دل از وفا خون شومای این امانی
حاصلم ز زلف او نیست جز پریشانی
حق پر گشتان است مهر او گشتانی
گر همه مراند به بار جگر پریشانی
نخسلد چنین بوی کس ز دست پیانی
این با مبارک باد آن شیخ از لانی
اگر راند او آستند طبع و خمی انسانی
ز آنکه سخت تر ساقم زین چنین مسلمانی

ای طیب روحانی رخ به ایزدی بجای
باشد آنکه نیارت جان دهد با آسانی

تبصره در سمت جنوب غربی کاخ و ن غاری است مشهور بنجار اصحاب
کهن و آن را غار و قیاق پس نیز گویند و هن آن غار بجای مضیق است که شخص را
مجال دخول نیست و در دامنه آن کوه آثار بنیانی از قدیم است میگویند اصحاب
کهن در آن غار آمده انجمنه اند تفصیلی که در اخبار است و فقیر از جهت

برگشتار
من به از حضرت پیر
عبد السلام
است
ماه گشتان
کتاب از حضرت پیر
طیبه السلام
است
پیغمبر
بنام اول است
و معروف

سیاحان روزگار خواستم اظهار دارم که این مطلب اصلی ندارد و دروغ است زیرا که
 اصحاب کشف در دوم بوده اند و آن کوه در آنجا که واقع است چنانچه در همه
 تواریخ مرقوم و مسطور است هر کس خواهد رجوع بنمایند
 منت خدای زمین آسمان و کر و کار جهان را که از کازرون ارتحال میکنند و از این
 سرزمین انتقال جایی که اقامت را در پی نداشت است چندی میگویند اقامت (عربیه)
 و تکت لقلب قتل و استرخ فمن سجا برایشه فهد نرج
 از کازرون حرکت کرده مراجعت نمود و کتل دختر را که در آمدن شرعی نوتسم
 معاودت نیز در نوتسم رسیدم بدشت بزم که ذکر آن نیز گذشت از این دشت
 را بی است که میر و دبیران کتل و از آنجا بدشت ارشنه و راه دیگر نیز نیست
 که بگلانی و جغدوی رفته پس بدشت ارشنه میرسند از آنجا نیکه از کتل میر زن کور
 حین آمدن صدای فوق العاده دیده و قطع نظر از آن شنیده بودم فیما بین گلانی
 و جغدوی مذکورین آنسکده ایست خواستم آن نیز دیده باشم لهذا راه ثانی را اختیار
 نموده آمدم بگلانی و آن دوده در حقیقت از مصافات کازرون اند و فیما بین آنها
 اکثر از میلی فاصله است و هر دو در دامنه کوه واقع شده اند (تفصیل گلانی که
گلانی چند خانه دارد است در آن کوه و جمیع تپلی در آن ساکن اند خانهاست
 از سنگ و گل زراعتشان کندم و جودلی همه بخش است چشمه آب باریکی در
 آنجا جاری است بقدری که رفع احتیاج بنماید و اشجار انجیر در قرب آن
 خانها غرس نموده اند و مکان مذکور که میر است که در زمستان بزم میسبزند و
 جالای دیگر بر سپه انگوه و غیره دارند که بتابستان مسکن بنمایند و آنجا با حشر

در دوم شهریست
 نامش پس که در قیاموس را
 باسی تحت ملکیت بود
 و نام اصحاب کشف آن
 شهر مقدارد و در هیچ
 دارد و اسم آن مازیک
 دوده کا فترج رحاص
 احار الله ولی
 وقت پنج
 بیسی کسم ابرای دل
 که هر سپه داشت و دیلای
 پس کیکی سحات دایر
 حورایی مرود کرفت
 رمت پس شقی بود
 در دوم
 بیسی در دوم و یکم دوا
 پیروم
 صبح اول در سکون شای
 ستم است و که
 سکون
 سکات تاری انتقال
 می شود
 عددی
 صبح میس و سکون
 دهم دال
 است

بطریق مذکور ایشان از چشمه است بساقتی بعید و چند چاه برنی قریب بان است
که برف آنها در کازرون بمصرف میرسد و مذکور قبول جناب شیر و قراست
جناب شیر و قراست و هوای مجاز میرزا مهدی ابو الوزاره و القصدارة صاحب الکفایت
والدرایه و پری است عطار و بصیرت و مشیری مشتری سرپرست ولد
ارشدش جناب میرزا علی خداوند گلک و قراست و کشور تخمیرش بشیر قلم
مقصود اصلی دیدن آتشکده مذکوره بود (یا پیش این است) در میان دود
مذکورین (یعنی کلانی و عبودنی) روی پائین که جانی است وسیع که دال
در اینجا آمار آتشکده و عمارت قدیمه است از سنگ و گچ بوده قطعه از یک
بدنه آن بنا بجاست قابل برداشتن نقشه نیست سهل است که قابل ذکر هم نخواهد
بود زیرا که بجای منهدم و نابود است باجمه از اینجا آدم بصحرای دشت
شده اند که این راه صعودش کمتر از راه کسل پرزن نبود و چنین کافی نمیکردم خلاصه
از دشت ادرنه نیز گذر شده رسیدم بخان زنجان که ذکر آن پیش از اینها گفته شد
(پوشیده نماند) این که قبل از حرکت از شیراز به سمت کازرون از بعض اعیان
اشارتی بقبرشده بود که در مراجعت ببلوک بیضا نیز رفته از وضع شهر قدیم
انجا استحضاری حاصل نموده شمه از آن را نیز تسطیر نمایم و چون از خان
زنجان به بیضا راهیست بساقتی فرسخ لهذا از اینجا رستم به سمت خرقه قلات
قلات از جمله اکنه با صفا و خوش آب و هوای فارس است چشمه های
رودان و آبشارهای فراوان دارد اشجارش موفور انکورش مشهور و آبشارش
معروف است پارو از مردانش شیخی مشرب اند باجمه از قلات گذر شده رسیدم

سرپرست
یعنی راز است
و مجازا بمعنی خلعت
و طبیعت استعمال
می شود
فرکان
کبر اول و شوق
مفتوح و جنب آن
نیز آمده و موسیقی آن
از فارس
مطالعت
منبع اول است

بیتضا بلوک است بسیار وسیع واقع در طرف شمال شیراز بهشت نرسنگ
 مشتمل بر دوات کثیره و آن بلوک سرد سیر است ولی برایش با عتدال نرسنگ
 آب آن از چشمه و قنوات حاصلش غله و برنج و قلیلی از میوه جات بلکه آن
 خیلی با صفا و خضر است در وسط بلوک جانی است که آن را تمل بیتضا نامند
 اینجا شهر قدیم بوده و در جانی دیگر دبی است موسوم به لیان مسافتی دور از
 قن بیتضا در اینجا نیز آثاری از آن شهر است معلوم میشود که شهر بسیار بزرگی بوده و
 اکنون بغیر از قهای خاک چیزی دیگر مشاهده نمیشود گویند شهر قدیم بیتضا را کشتاب
 بنار نهاده بوده و آثاری از آن اندر باقی نیست که قابل برداشتن نقش باشد
 یکی از جمله دوات استجا و دجنان است در اوقات سیر و گردش در آن دو چشمه
 فرو آمده و رفع تشنگی نمودم (دجنان) تعلق دارد و دجناب معالی ایاب حاجی
 هدایت الله مدریس دام شرفه العالی که در شیراز با رتبی رفیع و منزلتی رفیع میگذاشت
 بمجلس مرجع علماء و محضر شش جمیع فتملاست

از جمله پیر کاوه بیتضا تنکی است موسوم بنور و دان و آن در سمت جنوب
 بلوک واقع شده در آن کوچه چشمه های خوشگوار و اشجار بیشمار است و درختهای
 رز بسیار مطبوع و قوی بیگل طولانی کهن سال بسیار دیده میشود که مشهور است بچمنشیدی
 بهر حال جای باصفائی است و شکار بسیار از هر فرع و جنس در آن سرزمین است و
 بعض از جانورهای درنده نیز دارد که محل خطر خواهد بود در مراجعت از تماشاخانه
 دان مذکور و در فرسنگی آمد و بدی رسیدم موسوم بمقصود آباد صاحب ملک جناب
 ملا باشی ناصر الشریع در اینجا تشریف داشتند از ملاقات ایشان خوشحال شده و

بیتضا
 که بنام قدیم تر بن
 مفید است لهذا
 از بیتضا نامیده
 دجنان
 که مراد از آن است
 کشتاب
 پسر مدریس است
 دجنان
 که مراد از آن است
 و نون ساکنه
 بیتضا

شبی را مصاجانه بصبح رسانیدیم فردای آن شب را عکس از این فقیر برداشته که
 الی بعد در شیراز پس از تکمیل و اتمام آن چند ورقه عطا فرمایند (تفصیل این حال)
 جناب معزی الیه با وجود اینکه از سلسله علماء کرام است و در تحصیل علوم اچیز
 و معنوی مرتبه عالی حاصل نموده نیز کمالات صورتیه را کامل فرموده از جمله در فنون نقاشی
 و عکاسی با هر دو قادر است در این سفر اسپاب برداشتن عکس همراه آورد تا بعضی
 بعضی از آنکه را عکس بردارد
 از جمله پیرگاه بیضا، مرغزار استجاست که چندین فرسنگ عرض و طول است
 تمام علف زار را رخنیش همه پسز و غرم چشمه های بسیار در هر طرف جاری ایلی
 استجا اکثر کله و رمه خود را در آن مرغزار بچرا میفرستند (ذکر بعض از فضایل بیضا)
خلاص حسین بن منصور بیضاوی که چند مدتی در شوشتر تحصیل کرد سپس بغداد
 آمده با شیخ صوفیه امینش نموده جید بغدادی را دیده در سنه سیصد و هفت
 که زمان خلافت المقدربا بغداد بوده در بغداد او را کشته و بدار زنده شرح الحال
 او را اهل تاریخ و پسر از سنی و شیعی مفصلاً مشروح نوشته اند بعضی او را استوده
 بعضی انکار نموده اند هر کس خواهد رجوع بآنها کند
ابو الحسن سالیته بن احمد معروف بشیخ الشیوخ جماعتی کثیره از معتقدین دینی
 و فاضل در سینه چهار صد و پانزده هجری است در بیضا مدفون است در سینه
 زمینی که بتل بیضا معروف است که ذکرش گذشت و فقیر قبر وی را دیدم چند قبر
 دیگر نیز در جوار آن هست که خطوط آنها محو شده
تجمل الدین عبدالرحمن ابوبکر شیخ عهد و مفتی عصر خود بوده گویند در مسائل
 دینیه

بر روی سینه
 میدارند و بعد از آن بچند
 بجا میبرد روی کاغذ
 از آن شیشه آفتاب کشیده
 بطوری که اگر هزار بار بچند
 بجا میبرد سینه است و
 شود و اگر در تنها کشیده
 باشد نقصی برای آنست
 و فقر اس علم عکاسی را
 قدری خوانده ام
خلاص
 معنی لغوی آن نیست
 اما معنی فرستاده اند که
 آن عمل دشمن را انداخته بکند
 خلاصه و اسرار بوده از آنکه
 جهت لقب آن شده
 و آنچه که بعضی در ولایت
 آن نوشته اند ظاهراً
 اصلی ندارد و آنکه او را
 در نظم یا شعر منسوب خوانند
 غلط مشهور است که
 باسم پدر خود مشهور
 گشته است و آنهم
 وی حسین است
 معنی

دو باره باد بهار بیاغ شد پی سپا	بیاغ شد پی سپا ریشی از هر کنار
ریشی از هر کنار شد استسکار چو پار	شد استسکار چو پار نوازی از مرغزار
نوازی از مرغزار برآمد از مرغزار	
بجای باران حساب نشاندۀ لؤلؤ	نشاندۀ لؤلؤی تر بشا خنایه شجر
بشا خنایه شجر هزار باوند کر	هزار باوند کر پیش کل تاسحر
پیش کل تاسحر بنگره از دست قرار	
چمن زلفه بهار بود چو خرم بهشت	بود چو خرم بهشت زبیره اطراف کشت
زبیره اطراف کشت شده است	شده است چمن بهشت جان از دشتی
جان زار دبی بهشت کند بخند افتخار	
پراز شقایق شده است فراز دلین	فراز دل و دمن بود چو کان مین
بود چو کان مین زلاله صحن چمن	زالله صحن چمن بگونه چون بھرمن
بگونه چون بھرمن بود چو مشک تبار	
شکوه در بوستان بشا خنایه بر مید	بشا خنایه بر مید کشود چشم امید
کشود چشم امید که تا گل آید پدید	که تا گل آید پدید نمود چشمان سید
نمود چشمان سید تو کوئی از انتظار	
بین سبیل که چون زلفش آید تاب	زلف داده است تاب آن نشاندۀ کلاب
بر آن نشاندۀ کلاب نظره های سخا	نظره های سخا بهی کند اضطراب
بهی کند اضطراب چو عاشقی بقرار	
بدست ز کس قند سوده بر پائین	سوده بر پایی مست از آنکه شد پی بر

هست را گوید
 اردی بهشت
 ماه دوم هماراست
 ار اجهای پاری
 بهر
 بردن از هر کسی
 یاقوت است دانه را
 هراس بود در نوا
 میر کویشده بر امان
 استعمال شده است
 به

از آنکه شدی برست نداد ساغر زرد	نداد ساغر زردست نیکدم از پاست
نیکدم از پاست که وار در شمار	
چو طرب کان شوق سرود خواند کز آن	سرود خواند کز آن بدو کل زند و آن
بدو کل زند و آن همی نماید طواف	همی نماید طواف بجو یار ارباب صاف
بجو یار ارباب صاف رای شیخ کبار	
جناب شیخ مفید معین شرح معین	معین شرح معین بزهد و تقوی نین
بزهد و تقوی و دین کش نباشد قرین	کش نباشد قرین زایل روی نین
زایل روی زمین قشش نمود اختیار	
چو انیار دهر بحسن خلق و خصال	بحسن خلق و خصال کش نباشد همال
کش نباشد همال بعلم و فضل و کمال	بعلم و فضل و کمال ر بوده کوی از رجال
ر بوده کوی از رجال بقدرت کرد کار	
اساس شرح معین گرفته از روی ام	گرفته از روی توام قواعد دین تمام
قواعد دین تمام از اوست با انتظام	از اوست با انتظام شریعت خاص
شریعت خاص عام بسی او استوار	
کسی نیپیموده است چو از طریق اصول	چو از طریق اصول نشد کسی را حصول
نشد کسی را حصول جز او مقام حصول	جز او مقام حصول نیافت کس از فحول
نیافت کس از فحول در پی چنین انگار	
شود فلاطون عمل زند بکلیت جردم	زند بکلیت جردم بجنبش آید جوم
بجنبش آید جوم بگاه جود و کرم	بگاه جود و کرم نکشته لاجز نفهم

کرنت
 اینجا یعنی پیوسته
 و میسایب است
 بدو کل
 یعنی در بعد از آن
 و زند و آن
 و زند و آن و زند و آن
 بر معنی این است
 بدو کل
 یعنی با طرافت کس
 بدو کل
 باقی نظام که در شرح
 در است و در آن
 یا از آن پس یکی از آن
 و آن
 معنی است یعنی
 مردان و اشخاص
 بزرگ و دانشمند
 مراد است
 در جری یعنی بخت
 و هم معنی آنکه ای این
 برود و شمر است

نخستین واجب فهم و پیوسته چهارم	
برایات اقلیدس شش گانه	کجا گفت دهمی با و که دادوری
با و که دادوری بخت کس برتری	بخت کس برتری از او بداندشوری
از او بداندشوری خود و روان شرمسار	
معانی بکر را کند بفکرست بیان	کند بفکرست بیان بدیع و نفوذ روان
بدیع و نفوذ روان همه سخنانی آن	همه سخنانی آن قبول اهل زمان
قبول اهل زمان کلامش از اعتبار	
مسائل مشکله از او شود جمله حل	از او شود جمله حل دقیقه با بی خلل
دقیقه با پخل بدو دلش را عمل	بود دلش را عمل نکات علم ازل
نکات علم ازل پسینه اش شمار	
جواب دانی و دزدی ز مسکت بی گنا	ز مسکت بی گنا بی کتاب بود گاهی جواب
دهد گاهی جواب ز روی علم و صفا	ز روی علم و صواب کند چهل اعتبار
کند چهل اعتبار جواب را از صفا	
ز بعد سلمان ز بد پیش نباشد نظیر	کش نباشد نظیر عقل و رای بر
بعض و رای شیر بود بکشتی شیر	بود بکشتی شیر ز فیض حق تدیر
ز فیض حق تدیر بختی آموز کار	
زبان فرصت بود بدیع ادواتون	بدیع ادواتون زبان معجزه
زبان معجزه بیان بجز در لغت آن	بجز در لغت آن تمام اهل زمان
تمام اهل زمان بختش حق گذار	

اینجا بیست و
دوازده
نام حکیم است
این نام و شرح حالش
کند شست
روز و شب
خوب و بیکوست
عمر کتابی کار
بکسر اول و جمع بکشتی
است و در او سخن و
است که بر کس آن
نقد شده
بیعت اول و کسر چهارم
و فتح یاد را آخر معنی فارسی
چنانچه هست و باشد
در چهارده و در اشعار
مثل اینجا حرف آخر
ساکر است

و یا خان بی باک را از قلع بزیار آورد از جمله فضلعلی نامی از طایفه بهار لودتی بود که در
قلعه تبر که تفصیلش مرقوم خواهد شد متحصن گردیده و طریق تفرار پیش گرفته بختی از
طرز اران را بدو خود جمع آورده طرق و شوارع را بر عابریان و متردین بسته و دست
نقدی کشاده بود شاهزاده معظم الیه لشکری کران به سالاری مرحوم قوام الملک
میرزا علی محمد خان بیان قلعه رفیع و قدیمع نامو فرمود پس بفرمان واجب الاذعان از
شیراز بیرون رفته متوجه آن قلعه شدند و سه عراب توپ نیز همراه برده با صد هزار
آن قلعه را مفتوح و قلم شیر و خورشید را بر قلعه اش منصوب کرده و فضلعلی را متغول
ساخته و تابا عش را نیز کشته سرشان را به نیزه مرفوع نموده باز گشتند
(مخفی دستور نیست) که در آن اوان این فقیر لاشی اکثر اوقات به پیشگاه ذابست
والا حاضر و اشارات بندگانش را در بعض خدمات مرجعه ناظر بودم شده اند
که بمقتضای قدر شناسی بنظر محنت باحوال این فقیر توجه مینمود و انواع نوازش تعقد
مبذول میفرمود از نعمت خوان اگر امش بهره مند و از احسان و عطایش خرسند بودم
آن روز که سر فضلعلی برده مذکور را آوردند حضور داشتم امر نمود که آن سر را از سرش
بزیار آورده بر خاک آستانش نهادند بنوک قلمی که در دست داشت بر جفتش نهاد و
عیش را کشتا و مقلد اش را ناظر آمد و گفت این خیره سرتیره ولی هم از رقی چشم بود
و هم کرا ز چشم انگاه حکم داد تا آن سر را بر سر دار کنند که در نگشان را عبرتی باشد پس
رومی باین فقیر نموده فرمود چنانچه فتح تبر را یک رباعی بدیده آوری عطیتهی جبری ارجنانا
این رباعی را گفت و صلّه گرفت

بردار چو سپهر دایم بر داشتد سر	کام همه خلق کشت شیرین چو شکر
--------------------------------	------------------------------

سرکشی نکرد
علم شیر و خورشید
حاجه دولت ایران است
نفع اول و سکون
تالی بک چشم است
صبر اول و درون
چشم که جاس سیدی
و سبای است
بروزن تفسیر
دشمن به کشیده شد
کسر صاد و مد
و نفع لام یعنی انعام
عطا دادن است
و عازا بنجر بخشد
شد و را کردند

دولت شاه اسماعیل غازی وفات نموده

(با بجله) از سفر گذشته آمدیم تا بجهرم و قلعه تبر قریب بجهرم است در سمت جنوب
ایل بشرق آن بمسافت هشت فرسنگ و تفصیلش خواهد آمد

حین درود بجهرم بواسطه سفارش که سیلمان خان جهری به بعضی از بستگان خود نموده
بود بنحاله فرودم دادند و با انواع مهربانیا تازه رویها مسرورم ساختند چند روز در
استجایای درامن اقامت کشیده تا که خوشگی راه از خاطر برداخته آید سپس بقلعه
مذکور بروم و ذکر جهرم پیش از این در این کتاب مفصلا گذشت (اعراض)

چون اکثر در این نامه نامی از ارکان و اعیان بقریب برده شده و مختصر شریفی از
احوالشان گفته آمده در اینجا از خان مشار الیه که از آن اسمی گذشت از حالش بگذریم

مُقَرَّبُ النَحْوَانِ سیلمان خان ابن مرحوم حاجی محمد حسن خان جهری از جمله
ارکان و معتدین سلطان است بین الاشمال والاقران در شیراز معترف و معترف

میکند و اندام العمر را بخدمات دولت علیه ایران اوقاتی مصروف میدارد
و اکثر مضامین شیراز را عامل و وصول مالیات را متحمل است که کارش عمر داد

و از عمرش بر خوردار کند (و دلسعادتمندش) محمد حسن خان حفظه الله تعالی
عن المحمّدان جانی است ادیب از علوم عربیت پر بهره و نصیب نیز بکفایت امور

دیوانی است و متحمل خدمات سلطانی و این فرزند ارجمند کالدرد بین الذمیین است
الطرفین است زیرا که والد ماجدش معزنی الیه سابق الذکر است و والد ماجده او

و خرم مرحوم میرزا محمد فسانی که او صافش برتر از آن است که بجز تحریر در این کتاب الیه
زهره زهرای آسمان عصمت است و ذکر آنها می در یای عفت مستوره است

اعراض
در اصطلاح آن است
که در این کتاب مطلبی که
کنند بعلت غرض

سیلمان خان
مین تألیف این کتاب
در قید حیات بوده اند

کوید که کارش عمر داد
کاتب این حرف کوید
خدایش بیا مرزاد که این
اوقات که جبار است

از شهر شعبان المعظم سنه
یک هزار و سیصد و سی و
بجری وفات یافت

و اقل السادات
با و قرابت بود
محمد تقی آقا

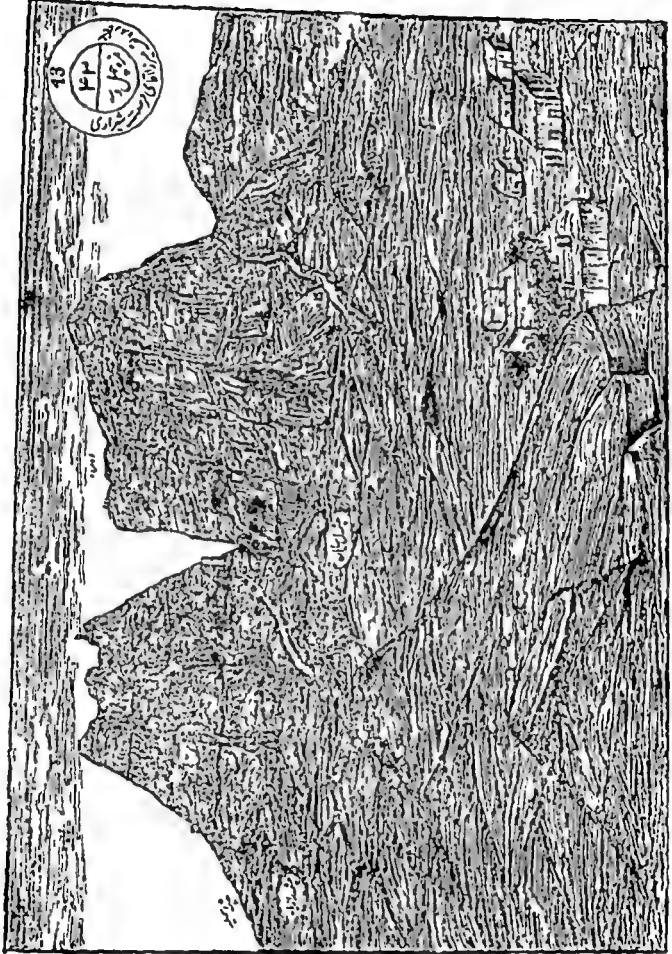
عزله

فرشته شمال معبود است میوه خصال عربیه

ما بان زانیت و لا یخفیث فیها ^{اورا یقود من انجیب العقیقه}

نموده اینکه آن عقیقه از اخبار و احادیث با اطلاق و خبر است و از بیات نجوم انوار
 (خلاصه) از جهرم حرکت نمودیم سمت قلعه مذکور از برای برداشتن نقشه آن بیرون
قلعه تبر از قلاع مشهوره فارس است در نهایت مسافت اطرافش اتصال کج
 ندارد و آن سر قله است که بر قله راک نامند و چشمه در کوه جاری است آنرا می
 بر آن منحصه است بیک راقه ننگ و بار یک میروند تا بجائی که رک اول است در آنجا
 در دانه و برجی است در حوالی آن شکستهای شین که جای مال دشم و دواب اسب است
 از آن آب انبار دارد سنگ بریده اند که از آب باران و آبشار آبی که در آن کوه است
 پر شود از اینجا بوسیله طناب سی ذریع شخص را باید بالا کشند و این رک دوم است در آنجا
 مناره یا ست که آب از سقف آنها قطره میکند در شکستهای آن که از شکست تراشیده و مجرا
 کراشی بسیار بزرگ که بقطار در آنجا نهاده اند جمع میشود از این رک هم باز شخص را بلند
 ده ذریع باید صعود دهند و این رک سیم است و قله آنکه سه شعبه است بر یکی از آنها
 برجی ساخته اند مسمی برج عالمین و در زیر آن برج که است که آب آن نیز از باران است
 و وسعت بالایی که بعد از ربع فرسخ است و در مقابل قلعه تبر کوهی دیگر است بنا
 عبیده آنرا کوه دهمرد نامند و آن مشرف بر کوه تبر است و قریب یک فرسخ است و بسبب
 بالایی آن است و این کوه فاصله دارد و یکوه تبر و قلعه تبر را بواسطه این کوه منقطع ساخته اند
 و قریب را بالایی این کوه کشیده و از آنجا چند تبر سرج و در دانه و تبر انگلند تا به قله نقشه
 آن دو کوه را بطور دور قمار داشتیم و در قله آنرا در این کتاب قرار دادیم بنبره چهل و سه (۳۴)

ان را بابت
 دفع این فتنه است
 یعنی ندیم انشدیم
 بشن آن زن کبری را
 که کبر و از یاد شرم
 عشق یعنی از شدت
 جبار که دارد که حسنا
 یا تخم کس فرزندش
 است
 که در آنجا است در کوه
 که از تراشیده اند
 است
 در قله
 صریح است



پس از فراغت از برداشتن نقش مذکوره خواستم بی سپار طریق مراجعت کردم از آنجا
 حکما گفته اند تغییر احوال موقوف است به تغییر اوضاع لهذا در بازگشت مسکنت دیگر را
 اختیار کرده و معنی راه دار ابجد و فسا را رای نموده و در روزی آن منازل را پیچیده و نقش
 در خارج آن شهر قطعه زمینی که از حضرت نمونه خلد برین و بنصرت باغ ارم را قرین پای
 شده تا مساحتی از رنج سفر بیا سیم نگاه شخصی از اهل عراق که سالهاست خدمتگذار و
 معتقد الدوله است بخدمتی مأمور بوده و انداخته عبور نموده روزی دوسه در شهر فسا اقامت
 گزیده عصای باریکی در دست داشت و بر آن بساط پائی میکشیداشت غیرت او را
 شناخته که سابقا طرح الفتی در میان داشتیم (باینکه از محبت دین حکومت است
 و روزگاری بد رسه شافقه و از علوم ادبیه بهره یافته و بکلمه وراثت در گفتن اشعار
 دارد این غیرت از بردن نام و تخلص وی بمصلحتی میکشدم) و او نیز فقیر را شناسا آمد و
 اظهار تملطف نمود و گفت در این حوالی باغی است که در آن منزل گزیده و دو ترو
 ارسیده ام پس بدان کلزارم تکلیف کرد و بان مکانم برد سفره انداختند و غذا
 در آن مرتب سازفتند نشستیم و خوردیم و برخواستیم بعد از آن میزبان عزیز بن
 اندک دور و زنی رای اقامت نمایم سپس برافقت یکدیگر بشیر از بازائیم و معلوم
 که آن را باغ دریتی مینامند و سرودری قریب باین باغ است و بواسطه قرب جوار
 مستی باین اسم شده و تفصیل سرودری را در سفری که بعد با فسا آمده ایم سابقا
 در این کتاب نگاشته ایم در اینجا حاجت بنگار نیست و باغ مذکور در اراضی اطراف
 آن تعلق دارد بمیرزا صدرالدین خان ابن مرحمت پناه میرزا ابو الحسن خان طایفه
 که پیش از این در این کتاب پس از ذکر شهر فسا از فرحوم نامی برده و شریف از نقاشی

بنوع اول یعنی تاری
 و خوبی است
 عراق
 مراد عراق طبرست
 که طهرانی نیز داخل
 آن است
 درستی
 کجبر و ال و فتح راه
 ملتین و پیکان
 و میم کسره و
 و سا تبار و
 سطر شد

جناب میرزا صدر الدین خان ارشد او دآن مرحوم است و برحوم سیرابو الحسن
 همان شیرالذک است معصا ببرت دارد از عهد شباب تا دیر می بحسب علوم شغال
 داشته و از فنون حکمت نیز بهره یافته بجاوت صوری و معنوی ممتاز گشته با اینکه دارا
 بذات و نبات است در نهایت حسن اخلاق و درویش طبعی و خوش خونی است
 برادر واکبر کمرش میرزا منصور خان نیز در حسن خلق بی نظیر و بحدت طبع شایسته
 انتم حفظها خلوص دور و زوشبی در آن باغ بسر بردم

مکته در اوقات مذکور آن شخص معهود فقیر را مخاطب فرمود و گفت چون است
 اگر شعری روزگار از اعلی تا ادنی عالم تا جا بل هر چه ابیات عاشقانه سروده اند تکلیف
 از معشوق نموده همه معنی از جوهر و جبارانند و معشوقان را استمکار و فدا خوانند گفتیم
 آری چنین است ولی در سرائین نکته معنی بسیار است و در حقیقت این معنی تحسین
 و بدون تهیید مقصد کشف آن صورت نمند و نخست باید دانست که عاشق
 هر درجه و میزان که در دل عاشق افروخته شود بهمان درجه نیز در دل معشوق انداخته
 این است که عاشق و معشوق را متعاشقان خوانند چنانکه جناب میرزا محمد قاسمی (په شمر)

اَجِبْ خَبِیْثًا وَ اَلْجَبِیْبُ یُجَنِّی
 و کُلُّ مُحِبٍّ لَا مَحَالَةَ مُحْبُوْبٌ
 و فرق بین آن است که عشق مقتضای ناز و سرگشی میکند و عشق عاشق تمایز
 و فروتنی میل آن نهان است و عشق این عیان **علیت**

میل معشوقان نهان است و سیر
 میل عاشق باد و صد طبل و خنجر

از جلوه که معشوق را است عشق پنهانی خویش را پستور میدارد و از تخیل حسن میل
 قاطر خود را غیر مکتوف از غرور حسن و جمال است که گاهی تفرضی نماید یا دقتی قهری

مستحق
 وادی است که
 و مریک است
 مردم را در یک هوا
 دوست
 نبات
 مع اول بر که
 و که است
 عاشقان
 نشسته است پس با هم
 عشق در میان
 است بسیار
 می دوست بهر در
 معشوق را و این عشق
 دوست بهر در
 و هر دوست در
 لا اله الا الله
 داشته شده
 است
 شیر
 بین دوست و دشمن

آورد و لیکن عاشق چون عاری از حلیه حسن و جمال است زیور نماز را بر خود نبندد و بجای
اعتراف از در نبودن کلاه هر کوی و برتر از این مستوق یکت و نماز است و بملاقاتش مقام
عجز و نیاز و چون تعرضی از مستوق بیند که منافی نفس هیمی اوست خاطرش افسرده گردد
و دستش آزرده پس دهن بشکوه باز کند و زبان بشکایت دراز
(باجمله) از این گونه سخنان کفتم آنگاه منبرمود کس را دیده یا شنیده که در استعار از
مستوق اظهار رضا و خوشنودی نموده باشد و بدین نظم سخن سروده کفتم آری خود
استاد می گفته ام پس خواندم این غزل را

آن وفادار بخاری که بجان یار من است	بکنم ترک و فایش که وفادار من است
همه عشاق جهان در طلب مستوق اند	طرفه مستوق مرا بین که طلبکار من است
عاشقان طالب دیدار رخ یار و مرا	بست یاری که بجان طالب دیده ام من است
دیده خویش تن از خنجر مرغان بکنند	گر بداند کنش در پی از آزار من است
تیغ ابرو کند و طشته خود را بر د	گر به بسند زوی آشفته کار من است
دقتی را که می کش ای تو خ منم ببل تو	کل روی تو مرا ددل آنکار من است
روی نماید و گوید که تماشا بنمای	گر مرا ددل تو این کل رخسار من است
هر زمان که می کش ای یار دلم بیا ر	لب لعل تو دوا می دل بیمار من است
خند و غنچه کند لب که بیا بر بیکر	کرد وای تو لب لعل شکر بار من است
کس چو این یار ندیده است نه بنزد	اینکه شد یار من از طالع پیدار من است
مدعی خواست که پردن کندم از گز	گفت فرصت بسبب کرب یار من است
روزگاری است بدام غم من کیست	دل از او باز گیرم که گرفتار من است

سند
در این ادبی که
و محقق است
مصلحتی

قسی از مصاحبت آنکه
از برای مصاحبتی که کرده
ولی تمام راجع به مستحق
اساسی و حسن هیمی که باسم
دیگر هم حاد است شده اند
المصاحباتی چون در آن
ادب و گرم و صحت
در امور ادب و ادب
مصطرب شود و اساس
همی چون مکده و ادب
حساب نموده است
نامک الی که در این
شاکم کرد و این است
که شعر می آید
می شود

محقق
در این است
محقق
در این است

شبی که در آن باغ بودم سزبان غزود همسر باقیس از گفته های خود غزنی فرموده مطلعش این است
دوش بازلف سیاه تو حکایت کردم

تا پنج شعر از در قافیه حرفی که قبل حرفت افتراست یا خفاة تحتانیه آورده بود چون
شکایت در روایت و نهایت و کمنا و در سه بیت دیگر بجای یایم چون قیامت قیامت
و دلمت فقیر نخواست بر عیب آن تفسیر کند و مرده گیرد در آنجا و در غزل بدان
بد و قافیه گفته بهر فاش رسپایندم این است

باده خویش ز جور تو حکایت کردم	آه که خویش به بیکانه شکایت کردم
تبع مارا بجای دوش پریشان مثال	از سر زلف تو چون یکدو حکایت کردم
گفتم از سر دوانت سخن بادل تنگ	کشف این معنی نازک بجاییت کردم
قصد روز قیامت بجای آدر است	و معنی از قد بلندت چو روایت کردم
روز وصل تو بدیدم که غمزم تاب نماند	که بر روی تو بیک نظره کنایت کردم
بر سر زلف تو دادم دل دین غیر از بجا	بر سر زلف تو جانم که جنایت کردم
دلم از تیرگی موسی تو آید گمراود	به روی تو امش باز هدایت کردم
راه عشق تو بیک عمر پاپان رسید	سعی هر چند در این راه نهایت کردم

دعوت در انجمنی ز آن قد و قامت کردم	گفتم از فرصت و محنت نظرم باز گیرم
کردم امر و ز از آن روی چو کشف نقاب	گفتم سویت نظری بهم بجاییت کردم
بجز از نقش رخس بر چه مراد بچشم	راست گویم که از آن وصف قامت کردم
	لوحش الله که از آن کشف کرامت کردم
	شست و شوی هب از تشنگی اندامت کردم

در اینجا مثال یک
است
سکنت
روایت کرده
در روی پیزی و سیر
است
بیک نظره نمود
است و از معنی یک
تجربه شده است
که حد یک بر سرش
در آید
است
حالت
کنایه گزاف است

رفت قد قاتش از یاد مؤذن بنواز
چون بسجده صفی تر آن قد قامت کردم
بستم اندم که بدان یارگان ابرودل
مینده خود سپر تیر طامست کردم
سرتو باو سلامت من اگر گشته شوم
بخش ای ترک که من کن سلامت کردم

دوش میگفت که فرصت چو تشنی بدم
گفتم اینک بدرت قصد اقامت کردم

از فضا حرکت نموده آمدیم بسروستان در آنجا هم شبی را بصبح آوردیم و آن شب
نیز غزلی مطرح افتاد با وجود خوشی راه و کسالت طبع عرض شد این است

ایکه از بیم رقیبان بدرت بار نزارم
رحمی آخر که بجز خسرت دید از نزارم
بار بار ببارت تو دار نذر متبسان
منکه بارت برم ای یار چو بار نزارم
باغبان راه بگلچین دپناه از من کین
که قاتلیم در راه بگلزار نزارم
یار اگر دوست شود نیست ایچم زدن
کلم اردست و بهر بیخ غم از خار نزارم
تا توان بود مرا بار فراق تو گستیدم
علم الله که در طاعتت این بار نزارم
تا روان بود چن در ره عشق تو دیدم
شده اند که در کرموت رفت از نزارم

نیست فرصت بکرم کار ولی بار نزارم
عشق می بازم و انکار از این کار نزارم

چون وارد شیراز شدم هنوز غبار راه سفر را از اجاه عزبت زرقه بخدمت شایه زاده
مغزی الیه رفته نقشه قلعه تبر را می کتابچه که در سپهر آن سفر نوشته بودم از نظر او نش
که زانیندم موجب تحسین و آفرین کردیم بجلالت که انبیا مخلقم فرمود و زنگنه لایم
منفرا از خاطرم زد و دماغ سر دارم کرمت و مرجمتهای آن حاکم عادل باذل را اسکر

یسی دله او کمرات
بار

مسی رحمت است
مثل از سیر اول و بار در
آخر مصرع چهارم که
اتهایر می رحمت
دادن اند

در بار
در کلاه داستانه
مقصود است

معروف است
که صریح علی گویند و راه
ار بار درین صا
و حرکتین
است

مکنده اوم و بر این فیسر مؤلف کس راعده چون و چرا نیست که زبان طعن در او کند و در اعتراض باز که چرا این همه ذکر نماید و نشر بخارم شاہزادہ مرحوم را فیما فی دور این کتابش

ای پستان اگر چنین استراضی رود گویم در این باب گفته اند رباعی

بابر کہ کرم مجھے ازان توشود اندر جہد وقت میں خوان توشود

بادشمن خویش اگر نجات و روزی
سگ نیست که یار مهربان تو شود

شهادت بزرگی بآن کیاست و فراست در این اعصار دیده و نشد و قایم که در پرتو

معا سوارى بود و بيا بر اى العين مساهد و ميود چنانكه گفته اند ارباب الدواب و همچون
وقت از اوقات كه ابرفته به مشا حضورش و اخبر و در مكر از دست فدا و از ابرار

شیراز که در دفترخانه مبارکه معقب بعضی دفتر بود افرادی چند آورده بشما هزاره

شان تسلیم نمود و آخرین و مرعبا شدند جماعتی از حسن کفایت آن مستوفی بیان کردند و

فرمود بی چنین است آن عزب و قریب بلکه امین و قراست این محکم

بر مکتب ایزدی سوخت در این از منزه عالمه بدون برنج و زمخت لعل احمر

دقتری بحبت آن مستوفی از دارالخلافه طهران میماند خدا تعالی عنی ان شاء الله

صد دریافت و منصب غلب و قمری در حق برادر کترش میرزا علی محمد که جواد

است در کار اقامتی بر سر کار

سیر از مرتضی است جوانی است نیکو خصال دارای انحاء کامل با تقریر خوش

در انجام خدمات دنیوی و دینی و بحسن اخلاق بی مانند

طريقه

تذکره شیل آنکه که قلعه تبریز که در وقتش کردید بتفصیلی که مسطور آمد شعرا می شمار بلکه
اشخاصی که بی اوجه طبعی بود تصایده و غنایات انشا و نمودند و قحطانه با سرودند از جمله
شعرا می که در زمره اساتید و از اهل فضل و ادب بودند معدودی را نام برده و اشعار
ایشان را امر قوم میدارم در رعایت ترتیب حروف تهجی را در تخلصشان می نیایم
جناب آسوده نام مبارکش آقا محمد مدی ابن مرحوم حاجی حیدر علی تاجران اهل
شیراز است سالهای در تحصیل علوم عربیه و ادبیه اشتغال داشته حکمت الهی
در ریاضی را نیز محصل بوده ادیبی است دانشمند و حکیمی پیاوند در علم عروض و قافیه
و بدیع نیز کمال مهارت را دارد و چندی است دست از تحصیل باز داشته و پار
و اسن عزت کشیده صحبت اهل حال و ذوق را طالب است شخصی باین خلعتی
و مردی بدین صلیقه کمتر دیده شده که باین ضرورت که بدوق سلیم شعری فرمای
کس را قدرت بر ایاتان شیل آن نیست در فتح تبریز

کشتورجم خرم
مارس بر اوست
و شاعر
بلوغ اول نام شری
است گویند سرحد
بوده سرحد
معنی رنگ عجب
که نیست
البر
اللعج نام گوشت
ارامه دران
و معروف
است

کشتورجم خرمی گرفت چو نوشاد	تا که شد از بمن عدل شاه ز نوشاد
داور گیتی ستان خدیو فلک فرز	معتد الدوله بوالمطف فرهاد
پیشتر از آنکه زیور برخ این ملک	کردد فرخنده شخص آن ملک داد
خیره سری تیره بخت کشته خان کیر	سرکشی آغاز کرد و تاخت بر بیاد
خاغل از خشم شهر یار جهان کیر	آنکه مطیع ویند بند و آزاد
جست همی جامی بر فرازی که کوه	در بکران قلعه از که هوش بنیاد
کو بی سر بر فلک کشیده ز درخت	چو نان کش بر فراز و بنسرد باد
کو بی از بس شکر کف غیرت البر	سخنی ز دوام کرده آهن و فولاد

نام گوی است شده
 در زانوی جهان
 منت سیر است
 نعمت
 لقب رسم است
 کشتار
 بر وزن کز است
 نام پدر گوید است
 که پهلوانی است
 معروف است
 خرد است
 بنام اول نام
 یکی از اهلای جهان
 پارسی است

کوهی کا و راست قلعه تبری نام
 کرد و تاسید حق چو روی در این ملک
 خلق زبید او آن چشمگر بد کیش
 شد چو ز سپه داد آن سیل اگدا
 چند تن از خیل بندگان عدد تو
 نوز بنگدشته چند روز که آن چشم
 روزی زین پیش خاطر دل شایان
 ارسای جز دست فتح شاهی چوین
 غم شهنش ز بی امیر مظفر
 بوسه ز وندی ز جان بپای قلات
 غم هستی و دشمنان جفا کش
 ایدون که سر کشی بجا است بدو
 داد خدایت بد هر دولت شاه
 اذرودی بگذرند تا که ز کیستی
 خشم بجای داد وینک خود تو در در

آمد و التذر را بکیستی شمر داد
 شاهی که عدل داد داد جهان داد
 بر در شیشه آمد ندید بلبسید داد
 شاه جهان آفتاب معدلت داد
 بر سر آن خنجره سر زخمش فرستاد
 در قدم شد سرش چو کوی بهیشت
 از پی تسخیر آن حصار نشد شاد
 کس بجهان در چنین حصار نمی شاد
 ای ز تو دور اند ملک کیستی آباد
 بودند ایدون اگر توست من و کشتاد
 رفته سر اسیر ز دست عدل تو بر باد
 انهم در بوستان ساد و تن آزاد
 دولت و شاهی چنین خوش افتاد
 کیستی خرم شود بنوبت مزو داد
 خرمی جان او بهار و بهین داد

چند که پاید فلک بکام بیایند
 و ز تو جهان کاران ز ما دو ملک شاد

جناب فرزند ابوالقاسم ابن مرحوم وصال شیرازی رحمه الله علیه
 نامشلی است که انما یه و کاملی بلند پایه بعنای مل صوری و معنوی قدری رعایت

و بخصایل نفسانی و روحانی غریب از خطوط شکسته و نسخ را نیکوی نگاشت در شب
یکهزار و سیصد و هشت جهان فانی را دواع گفت از قصیده فتح تبر بعض اشعارش

حدیث تمیق و دواستان اسکنند
از آنچه دیدم و بشنیدم اندر این ایام
اسکنند از همه شایان بملکت گیری
یکی بحیث ملک تاه ناصر الدین بین
و کرکرات تماری و لاف پنداری
گزیده مقتدرالدوله عثم شایان
در این دو هفته هنرها از او پدید آمد
و کرکفته فریبک اعتمادت نیست
فسانه های کهن ایسچ انکار می
دزی که آمن اشتر بود چندین سال
دزی ز شالده اش بوده خاک لکری
یکی حصار برافراشته سراز کرده
بیام آن همه شب مرد پاسبان بود
نیازمند باب و خورش نبود که دا
فراز لنگره آن کس از نظر نگشت
با ستواری دزغره گشت خیره بر
فریب شر طلبان خور و دشر غشاه

شینه بودم و عقلم نداشتی بادر
فسانه های کهن راست شد بکسر
فسانه گشت و کجایت کنند از او هنر
که یاد ناوری از دستان اسکنند
دلیل قول من اینک ایسر شیر گز
که هم غنچه خصال است و هم متوجه
که خیره ماند از او عقل دتیره گشت نگر
بروز نامه پاریس و انگلیس نگر
گرت حدیث کهن داستان فتح تبر
پناه غول بیابان و دیو بد کوهر
دزی ز لنگره اش سوده چرخ را چنبر
بسان قلعه کردون و رانه راه دزد
سخن بر از سرودی بکوش و و بیکر
ز جدی و حوت خورش و زخیره باکر
پس از دو ماه برقی رسد شعاع بصر
هوای سروریش زابل می قناب سر
کشید و ماند بدان قلعه هشت ماه اند

در نسخه مذکور
در نسخه مطهره پسین
محمد سر موسی انکالم علیها
استلام بدون
کردید
در نسخه
سج حر است
کاکش است
که شد
حالی و کل انجور
مردم دیدار
در نسخه
این سار و قلی است
که اصهار و خورش
باشد

کشته بود
مستم که نامی
می آید و چلو
آید و کند او که اگر
بزرگ بود
تقصیر در هر
قلعه است که در مقابل
تبره واقع شده و گذشت
تفصیل آن است
در سینه مذکور
پس از وفات در
مرم طهر حضرت شاه
چراغ طلع است و
مدون گردید
نت

فدایگان جوان بخت میر کشید
یکی سپاه ز افواج ترک کرد و گزین
سواران سپه منیم شکر و شمشیر افکن
توام ملک کمن خانه زاد و دولت
بر آن سپاه سپیدار کرد و حکم داد
کشید توپ بجائی که پیم آن بودی
سخت قلعه ده مرده را زخم کرد
سپاه را پس از آن حکم جنگ داد
در آن میانه پستکار و جادو بنکار
ولی چو بخت نبودش شمشیر کشید
ز بی مویه فرزند بخت نیکصال

که خسروان را میر است شاه
بمد و داور کرد و دایم و کند
پایه با همه صحرانورد و کوچه
که داشت یسه بخت بخت
چنان لشکر گاه س طوس بن نوز
که فی قیله برافروزد از مرارت شور
چنانکه لشکر اسلام قلعه خیر
بپای خاست در آن حرمه شومس
که تا بر درن فکند جان آن سبای که
نشان تیر بلا کشت دیو بد اختر
ز بی مظفر فرزند و زدنیک کمر

از آنچه کردی در نظم ملک توین
بمزی خیر میایی زایز داور

جساب وقار میرزا احمد خلف اکبر مرحوم وصال طاب ثراه و اایل حال
تجلیل علوم عربیه و ادبیه و جندی وانی داشته تا در فنی از فنون لواشی
افراشته خط نسخ را بفتی خوش میخاشته شهدا که در این اعصار کمتر ادبی
بجامعیت وی دیده شده و وقتی سفر هند و پستان رفته در آنجا کتاب ثنوی
مولوی را نوشته بطبع رسانیده که اکنون نسخه اش چون کوهر ناب کیاب است
و کتب دیگر ترا و نظایا لایف فرموده و آئینا نیز مطبوع است در سنه یک هزار و دویست

فردوشت بسرای جاودانی روی نهاد و صاحب دیوان است بعضی از اشعار قصیده که در قلعہ تبر فرموده این است

فرنگت کوفت قلعه تبسری را	بست بدشمن بحال حیلہ گری را
لشکر شہ شد بقلہ کہ بر آن نیست	راہ شد آمدند دیورانہ پری را
قیشہ فسر باد کوہی از بجزاشید	خیرہ بسی کرد مردم ہسنری را
قیشہ میر بلبل در تہ فسر باد	گرفت تبر را و مضد تبری را
خیرہ سران را چنان بکشت المیس	کرد از این بعد ترک خیرہ سری را
بر شدہ حصنی کہ رہ نمود بد و روش	کردش شمشیر و دور و تبری را
بود تبر قلعه مسیح کہ قطر ش	اوج تریاک گرفتہ تابہ تری را
کرد در آن مفسدی وطن کہ فرودست	قالہ را راہ و مردم سپری را
جمعی با او رفیق کشتہ و او را	آمدہ اسب از مفسد او شیر را
تقویتش نیز کردہ جمیعہ و از جمل	روشنی دیدہ کردہ بی بصری را
اتش خشم ملک کشید زبانیہ	خواست ہی سوخت طینت شیر را
مستند الذولہ عستم اگر م خسرو	بست بجد مستیان کینہ دوری را
بخت شہنشاہ حکمت علی سائست	جنت در این کار حکمت نظری را
غم ملک لشکری فروزون ز ستار	را ند چو چنگیز لشکر تہری را
سیم و کھر بذل کرد و قلعه بسی داد	کر تہ زر بخت و جامہ ہائی را
سر در ایشان توام ملک کہ در باغ	نشوز ریشہ است شاخہای طری را
بیچ نگر داد و مضایقت ز زر و سر	تا بکشد قلعہ غدرو بد کھسری را

نام کی از سنان
 قراست که آواز پند
 کوبه
 فتح اول و گسترانی
 زمین و زیریں
 سر را
 این قسم تاقیہ را شعرا
 معمول نامند و صحیح است
 ایرادی بر آن نیست
 حکمت علی
 مارت در کار داشت
 مرادت در مضامین
 و غیر است
 حکمت نظری
 کہ آنرا حکمت علی نیز گویند
 و آن تصور عقلی موجود است
 و ساجد قلعه
 تا آنرا تحت و آن
 ملکی است سرور
 سر کردہ
 بنعم جامہ است
 کہ بعد از سر کردہ
 است

باز پذیرفت یافت معتبری را
شاه قوی کرد و پسم دادگری را
دادند آئین رو و یا مبره می را

اگرش و حکم میسر را بدل جان
این زن غم دور پای کمرش
اگر بی خواب و خجسته پاکش

یارب در حق شاه سازا آید
در دشت با کلاه و ناله سحری را

چون نامی از دو خلف نیکو خصال مرحوم وصال برده شد اولی و انب اکبر
از نام و نسب آن سلسله بر پیل اختصار ذکر می رود و از اولاد امجاد و افتخار ایشان
شمه بیان شود ان شاء الله تعالی

جناب وصال شیرازی میرزا محمد شفیع شیر میرزا کوچک زبده الساکین قدس
العارفین در آغاز حال از علوم ظاهری بهره مند گردید و از سیر باطن نیز به بلوغ
بلند رسید و در کمالات صوری و معنوی خلاق بود و بکارم اخلاق مشهور و افق
بهره خطوط را خوش می گشته و اقسام شعر را نیکو می فرموده و دانش مطبوع و مشهور
است و مایهاتش معروف و معروف (منها) غنوی مسمی بریم و رساله اخلاق
الذہب زعفرانی که بنادرش را ترجمه نموده و مشنوی فرهاد و شیرین و حشی را تمام
فرموده و در مرثیه سرائی بیکی پس از متقدمین و متأخرین بیایه وی نرسیده و آنچه
که از طبع مستقیمش بهره مند ظهور رسیده مشهور و معروفست که احتیاج تبرقیم و تسلط آنها
نیست در سینه بکثر از او نیست شخصت دو وفات نموده در بقعه حضرت شایسته و پیران غلام
(اولاد آنجناب طاب ثراه)

جناب وقار اکبر اولاد مرحوم وصال است و شرح حال و بعضی اشعارش

و در حق
شهر و شایه غالب
پدر می سپاه اسلم
است
افتخار
فرز و زادگاه
بهره خطوط را
مرثیه و مرثیه فارسی
خط نسخ را آید
الطریق الله ب
ساله است از این
زعفرانی حرم محمود
در مقال فی بیارات
را آید و کلمات فارسی
خبر کند و به هم
در تصایح و
مرحله

جناب حکیم میرزا محمود دس از دقار کبر اولاد است در حکمت علمی و علمای خاصه
طبیعی اهر بوده و در کارش خطوط خاصه پستعلیق قادر و سفرهند و شان کرده در
استجاد و ان خواجه شمس الدین حافظ را استکتاب نموده و بطبع رسانیده و محبت
بشیر از فرموده در شش یکم هزار و دویست و هفتاد و چهار در گذشته این چند بیت از او است

بی تو ای جان ز تن رفته بقی تا بقی است در ره عشق مطلوب نه پیوست کسی مردم ای کاش پریشان نه زلفش بیند هر که در بازار عشقش غم نباشد میفرود رنج باید برد و سختی بخیز باید کرد و زاری گر بسرداری خردمندان پیک رنج و غم بهره کی از شمع وحدت یابد و نور بخت مهر جان با عشق جانان برود و در یکدل بخت	تن بجان تب ای جان من این بس عجب است این عجب ترک بهر کن کنی در طلب است آنکویند پریشانی من بی سبب است که نه سودایش از سرگر نصیحت میشود در صفت عشاق ناید هر که استغفار شود دفع ز بیم غری بود که دست مطرب شود هر که بی پروانه چون پروانه در این برود هر که جانان را طلبکار است چشم از جان
--	--

کرند عون ملک طبع حکیم از کارماندی
چشمه آری از سیلاب آری مدیابد بخوشد

جناب دادری میرزا محمد ولد مرحوم وصال است و دارای کمال باشا
ادبیه جندی و افانی نموده و بهره کافی برده خطوط را نیز خوش می نگاشته از نقاشی
نصیبی داشته شعر را بنهایت نیکویی سروده در شش یکم هزار و دویست و هشتاد
و چهار مرحوم شده این اشعار از او است

بنود غیر خوغم ز آلتساب فنون	که اینچون فنون گفت الفنون چنین
-----------------------------	--------------------------------

در سینه مذکور
چون وفات یافت
در مرحوم حضرت شاه
جراغ علیه السلام چون
آمد و مرحوم دقار را در پیش
در تار و رنج و فاقش نمیکشید
عاقبت محمود شد کار حکیم
در سینه مذکور
مرحوم در قبه مرده
مدون آمد برادرش قادر
در تار و رنج و فاقش نمیکشید
نموده او برود از مردم محمود ادبی

در آرزو نیت ادم که در میان غن
نه کار بسته بکسب هنر کشود و شود
هزار جا به زر خویش کند که بگوید
و این زمانه که مایم در بنر نان
نیافت کار قلم هیچ آب و رنگ ارچه
ساع فصل خریدم بد و در عهد شب
بسا شب که بفکرت بروی آوردم
بخت ماهی و من همچنان خروفته
که ام فصل من است آنگاه اجل
ز قدر دانی کس قدر شعر من نفرو
بس است داور می این کهنه لال
بجمله سر زلفت می که شد مقنون
دلم بان بر می دیدگان بشوید
که که شعر بخند است در تمام غم

بهر قلا و لعن است با بر طعون
نه زکات قیر سپید از موی بیابون
هنوز خرد و دشمن دانی هر چون
اگر بسی قلم در سربریابی توان
بهشت زکات برآمد بسان بوقلمون
زهی کسادی کا لا و باغ مغبون
بسان قاتل مجوس و مفلس بیون
بقعر حجر بسر حجوی باهی ذوالنون
که ام شعر من است امکه با علقه نون
چنانکه قدر قرآن از قرأت قانون
بیاطریق غزل گیر کا بحسنونون
بیرون ز حلقه نیار و شدن هیچ نون
مگر ز حلقه زلف تو پانما و بیرون
قد تو غنید و طبعش هم شود نون

کرید مست تو افسون عجی کند شا
خجین کہ مادر سوراجا کشد سرون

جناب فریبك قلفت چهارم است و ذكر احوال با اشعارش سابقا است
جناب توحيد ميرزا اسماعيل ولد پنجم است در علوم ربیعی والا یاقه و در خطوط
بایه اعلی خلیقی مهربان بوده و صدیقی گفته دان در سینه بجزر او دو بیت است

[illegible]

دش رخت از این سرای فانی بدار بانی کتیده این اشعار از دوست

نه وصل روی خوش میدهد دست	نه رخت از خاک کویش میتوان بست
بسی کردم حذر از چشم سستش	بافر چشم آخرین من بست
رفیقان دست بردارید از من	منیدارم من از دامن او دست
زاول سر زشت من چنین رفت	نشاید از قضای آسمان رست
امید مهر پای صبر بسیرید	بلائی عشق دست عقل بشکست
سخن او دست توحید از قف عشق	که این آتش بجایست هست نیست
در غزبات مغان که قبح باده ز	پشت بر خرده کنی پامی بتجاده ز
توجه دانی چه شود کار من نامد سیاه	ای خردمند که لاف از درق ز
که قلم از آده دلان پیغند از غم عشق	چون بدیدم توره مردم از آده ز

خری قیمت اینست بختی توحید
دست و پا خدنی روزی نهاده ز

جناب یزدانی میرزا عبد الوهاب اخوان الصفا را برادر گتر است و آذ
وانشور فلک و ثرا عرش و عیما چون دیگر اخوان است خطا و ربطا مسلم اهل این زمان
التم حفظه از اشعار آن جناب است

ترک چشم تو بکین بادل هر یکسین است	یا همین بادل سکین من اندر کین است
روزگار من در لطف و خط و خال قسیا	این سیاهی همه از بخت من سکین است
من ز دشنام تو حاشا که بر رخم لکین	سخن تلخ دریغ از دهن شیرین است
باغ نسرين دکل و سرو چه حاجت مرآت	سرو قدی که بر رخ باغ گل و نسرين است

این سرای
فانی چون دار فانی
رخت کشید در هم
مظهر حسرت شاه
چرخ اس موسی کبر
طیلم است سلام در حار
یدر درباران دیگران
دقون اندر
ورق ساده
کسیا در خاطر پاک
دول صافی است
سه

بفتح اول مشرق وین
بوده و آن را وین بریان
باز در آخر گفته اند که در آن
استمال شده و خاک
بافتن قایده توان کرد
نام عاشق ویرانه
که در آن وینک بود
و از آرام در استین
دایم نگرید

شالی
در اینجا بمعنی مکان است
که قاضی با حکم داد

صفت آن
صفت آن از مجلس
است که آنجا کش
از پا برود کنند

معانی
بفتح و ضم و کسر
هر سه صیغ است آن
عبارت است از تله
در آخر بر آن که در آن
بنیان باشد و آن را وین

است که میان تقویم
و تقویم شمسی و از آن
درجه اند و باشد و آن
که منحل شود

منه

نیست اگر کسم از درد و خفسان چرتوبی
از خطای دل من زلف بکوش قیسه گفت
زیر هر چین سر زلف تو صد نامه شکست
خبر از سوز دل و اشک روانم که د
نقش زلف تو مکر خامیه بزدانی بست

ویش داند که چه سودا پس در آیین است
که ز من چشم تو در خشم و بابر چین است
تا لکونی سخط نامه شکست از چین است
در شب چرخ آن شمع که بر آیین است
کز سر کلک همه سخط آن شکن است

(ذکر اولاد ازادگان مرحوم وصال حفظهم الله تعالی)

رحمت میرزا عبد الله و ولد مرحوم میرزا محمود حکیم ادبی است صادق و
حاذق از فنون ریاضی خیر است و بکفایت شعر صافی ضمیر این اشعار ازاد است

از بسکه خیره شد نظر من بحال ریز و خیال از مرز جایی شیرینک خط نوشته است شالی مثل من و آنجا و با عقیق لبست مهر کرده است کر پای بر سپرم بنی فخر با کسم که مجلسی ز حسن فروشان بپاشود اندر محاق رفت ز نخلت بلالاه کویند هیچ فرض محال محال نیست	برداشت عکس مردک دید حال در سر فغاند هیچ بغیر از خیال تو با خون عاشقان بر رخ بمیشال تو داده بدست قامت با اعتدال تو فرخنده آن سر می شود پامال تو یوسف کند مقام بصفت تعالی تو چون جلوه کرد ابروی همچون بلال تو اما بود محال جنیال وصال تو
--	---

رحمت که در هوای تو عمرش بسر
روزی نیریش که چگونه است حال

بسمت علاء الدین حسین فرزند ارجمند مرحوم میرزا احمد قار است جوا

بلند همت و نیکو نظرت تحصیل علوم اشتغال دارد و مصاحبت با اهل حال از اوست

هر چه جز مهر رخت بود در این خانه بسو
دل یک شهر بجال من دیوانه بسو
خیر من عمر من از حسرت آن خانه بسو
آتش داشت که آن چه وصفش است بسو
دوست سهل است که بر من دل بسو
ز آنکه مرغ دل عشاق چو پروانه بسو
دانشی بجز تو بر دوی ز دو کا شانه بسو

ز آتش عشق تو آیین دل دیوانه بسو
تا برنجیر سر زلف تو پابست شد
دانه خال چو بر آتش رویت دیدم
دل سوزان که بگیسوی تو آتش منزلت
آشنایی چو برید از من و پیوست بجز
شمع سان چهره بر افروزد و پروا نگیرد
سالمه آتش عشقت بدلم ماوی داشت

همت از همت پروانه نخل گشت خود
که چنان خویش بر آتش زد و فروزانه

عشرت میرزا محمد شفیع همت را برادر کتر است و مرحوم قفا را را پس از شفا
علوم همتی دارد و بسرودن شعر رغبتی این اشعار از او است

جانی که تیره است بهین کلبه من است
چون رشته سیاه که در چشم سوزن است
بابا و صبحگاه دلم دست و دامن است

از ماه روی او به افاق روشن است
سودای زلف او بدل من بر آید
بر روی آنکه راه نماید بسوی دوست

اورنگ میرزا محمود ابن مرحوم فرزند است اورنگ کمال اجاست
و بشیرنگ هنر افارس این اشعار از طبیع موزون است

خورشید منتقل ز برج بئمال تو
بی پرده که نظر گفتد بر جال تو

ای مه نخل زابروی همچون بلال تو
خورشید را ز دیده بریزد بمی تو

دست و دامن
شدن کلاه و عطر
زاری شود و درخت
کردن است
اورنگ
بعضی تحت یاد قفا
و بعضی عقل و دانش
بعضی ریاضی و شادی
است
شیرنگ
نام اسبی است غایب
و مطلق اسب را نیز
گویند

در سه نماده جای خیالی و کرام	آجایی کرده است بفرم خیال تو
جانی اگر ز شام فراق برام	باید دهم برده صبح وصال تو
از فرمای بر سر زنت آسمان نهم	کرد دست بد هم که شوم پایال تو

صد بار مرغ دل بر باندنم ز دام زلف
بازاد فاد در پی یکدانه خال تو

آهنگ میرزا محمد برادر کتر اورنگ و زاده فرهنگ در بیان جوانی شب
و از صحبت پیران کامیاب نظر بدوق فطری شعری میگوید ازاد

دل شیفته روی تو بود	اشفت ترا از موسی تو بود
جان در هوس بوس تو رفت	دل متکلف کوی تو بود
بلبل خجل از گفتار تو شد	کل منفصل از روی تو بود

روحانی میرزا علی فرزند ارجمند جناب یزدانی آثار ترقی از انصیه اش عیا
و بگفتن شعر طبعش روان ازاد است

پنهان بریز زلف چو رخسار میکی	روز مرا سیه چو شب تاریکی
شب عهد میکنی که دمی بوسه ام	چون روزیادت آورم کار میکی
از هر فلقه دهن خویش مرا	سر کشته تا بچند چو پر کار میکی

اکمونی برویم بر سر مطلب یعنی سفری که بقبات عالیات مشرف شده
و بالتبع بطاق کسری رفته حسب الامر اسپتا و جلیل مختصری از آن در خط
این نسخه نگارش دهیم تا مطالعه کنندگان را عبرتی باشد و پسند و پندی
سودمند بیاری کردگار بیمانند

آهنگ
یعنی قصه و کشش
و یعنی کشیدن نیز آهنگ
و یعنی طرز و روش
و هم یعنی آواز و نغمه
رعیان
بالتبع یعنی اول
و افاضه بر میر است
نابغه
یعنی نوی و شایانی
است و شایانی
بزرگ و بد
نیز

بسم الله الرحمن الرحيم
 اما بعد بتاریخ شهر شعبان المعظم سپیده بخیزار و یصد و سه هجری از
 دارالعلم شیراز جنت طراز بازاد و راهله با اتفاق رفقه و قافله بعزم زیارت عبا
 عرش در جات که سفری است سعادت اثر پیرون آمده قطع منازل و طی
 مراحل نموده تا بکازرون رسیدیم چون سابقا در این کتاب ذکر فراسخ و بیان
 اماکن از شیراز تا بکازرون مسطور آمده لهذا در اینجا بذكرش نپرداختم
 (علی البجلیه) از کازرون حرکت نموده متجاورا زینچ فرسنگت آمده رسیدیم به
 کارج و در عرض راه که و قتل بود و راه بسیار صعبی میتوان گفت صعوبت آن
 کمتر از کلهای پیش از کازرون (مثل قتل پیرزن و قتل دختر) که سابقا مذکور
 گردید نیست
 کارج از توابع خشت است و قریب بان است و آن اراضی که مشغول
 بسیار دارد آبش از رودخانه حاصلش غله و تنباکو و غرامست مردمش از تلاح
 و راهرنند از اینجا گذشته بمقدار سه فرسنگ و نیم آمده رسیدیم بکارج
 و در عرض راه مذکور کتلی دیگر بود از کلهای مزبوره صد خندان صعب تر از
 جا باید پیاده عبور نمود که سوار در فتن ممکن نیست و این قتل تمام سرازیر است
 کنار شخته نیز کمر سیر است و هم خلیستان دارد و سیرگاه و جایای خرم و صفا
 در اینجا دیده میشود مگر افجانه قریب ببلعه آن ساخته اند (باجلیه) از کنار شخته
 نمودم از برای دالکی در عرض این راه باز کتلی پیش آمده سو سو بمقتل موشجان اند
 این قتل هزار چندان صعوبتش پیش از کلهای مذکوره است فقیر قطع این

منبع و هم و همراهِ
 مرصع است
 کرده پس
 کارج
 منبع کاف تاری
 و حرف چهارم را
 مد کسره است
 و سابقا آنرا کارج
 یا میده آمده
 خشت
 و درون رشت
 کسره خشت
 بسم اول که کارج
 عربی باشد

اکثر سپای پادشاه نمود مشهور چهار فرسنگ است ولی بیشتر است و قریب یک
فرسنگ بدالکی مانده چلی است سستی چلی دالکی و آن از جمله انبیه عجیبه در فارس است
مرحوم حاجی شیر الملک که سابقاً نامش برده شد آن را بنیاد نهاد و بهمارس
سرکاری مرحوم حاجی محمد رحیم شیریار و در که مردی سانخورد و خرد پیشه نیکو اندیش
و از معرین فارس پس بود سنگهای عظیمه در آن بل بکار برده و آنها را بهمنهای آهنین
بسیار بلند بست و بند کرد و گذشته از قنات و استحکام آن چه بسیار خوش وضع
ساخته شده که شخص از دیدنش سیر نمی شود و پیش از این مانده که رشد کرد و دفا
شاه و بر این رود دالکی متصل شده میرود تا به دریای فارس
دالکی نیز از کرمیرات فارس است آبش از رودخانه حاصلش غلّه و خرباست
ایالتی است که اکثر از چوب تفل دو کار و انصرای بزرگ از برای نزول توافل ساخته اند
و معدن گوگرد و نفت سیاه در آنجا بهم میرسد چشمه بانی که از آنجا نفت جاریست
مشاهده شد هوایش بسیار عفن و ناخوش و گرم است بنبتهای گرمی بردر یک
از آن کاروانسراها طریقی بخط چلی نوشته بود (بیت)

دالکی
حرف چهارم
کاف تا می است
و در قدیم ایام از
دالکی می خوانده اند
برازجان
برازگان نیز گویند

خدا یاد ایسکه رانق کروی ندانم از چه دوزخ آفریده
از دالکی حرکت نمود و در این منزل را دو صاف است چهار فرسنگ طی کرده
برازجان این بلوک هم کرمیر است در سمت غربی شیراز حاصلش غلّه و خربا
انبش از چاه و باران مردانش سلاح و زور و خوک طبع کار و انصرائی بسیار بزرگ
باشکوه در آنجا است که نیز از بناهای مرحوم حاجی شیر الملک است ایضا و بمجا
حاجی محمد رحیم مذکور اتحی تماشای این کاروانسرا کمتر از سیاحت شهری نیست

عبارات عالیله از تحانیه و توقانیه دارد و چند طرف خلوت در آن تیز ساخته ام
از سنک و کج چنانچه امیری بالسنک کثیری بدان سرا فرود آیند همه را مسکن باشد
قضیه هنگام حرکت از شیراز تا بوشهر یکی از تجار محترم یعنی مرحوم حاجی محمد حسین
باجر شیرازی از زیارت حضرت رضا علیه السلام مراجعت نموده بجانب
بوشهر که وطن آلف او بود میرفت و فقیر با دوی هم سفر شده در هر منزلی از منازل
مذکوره بمصاحبتش خوشنود بودم و در آن سفر آنچه در سفره بضاعت و خوان
استطاعت از ما حاضر روزی شده با هم صرف مینمودیم قضا را در کار و انالی
مذکور نشسته بودیم شخصی باطمانیه وارد شد جلوس کرد از مولد و موطن و علمش
رفت اظهار داشت که اصلم از کارزون و شغل راه دار است از بوشهر آمده
بشیراز میزم جندی است در اینجا (یعنی برازجان) متوقفم پس روی بجای میگرد
کرد و گفت شب گذشته از در و درختان مستحضر شده تغزلی متضمن بحد کفیه
آورده تا بعرض رسانم شاید مورد رحمتی کردم این گفت و در قه بیرون آورد و غزل
خواند که آن از مرحوم بهجت والد این فقیر بود ولی از طبع ناموزون خود چهابت
در میج حاجی مذکور در آخر آن اشعار افزوده بود این فقیر پرده از کارش بر نمیزد
بلکه تحسین و آفرینش کنم و از حاجی ممدوح اخذ صله نموده دوی دادم و او مرا نشناخت
پس انقضا را آن مجلس در گوشه او را دیده استنطاقش کردم چون مغتری ندید
بر اوستی پیش آمد که آن اشعار را در شیراز از بهجت شنیده در میاضی نوشته ام
پس آن میاضی را از بغل در آورده و بقرع نمود آن غزل این است

ای از فروغ روی تو آفتاب	واللیل از سواد و ترفلت زود
-------------------------	----------------------------

ما حاضر
بمنح حاضر و صا
آنچه که حاضر باشد
و اکثر در عالم است
تو نه
ملاحظه
مهم اول و محمد چهارم
و تاج ششم صدری است
ارباب اعیان
آرامید و قرار گرفتن
و ما و قار و و نه
استطاعت
گویا که دایم و کسی
بطبق در آوردن
نه

بانه و تشدید
میر بوی اندک
در آیت
مینی و انشین است
و اکثر در مقابل روایت
استمالی شود
ایگان
حرف سوم کاف
عربی یعنی مرغ خاکلی
است
احمدی
از مضامین
بندر او شهر است
شیر

ای از خط معنبر تو مشک شسته	وی از دمان نوش تو کوثر گشته
ای سپردن از بر سر درویش سائ	وی پادشاه حسن بسکین عسائ
ای برقی آه بر سپر آگهی جلوه	وی سیل اشک بر دل نکش سیرا
بر باد رفت خاک من از آتش فرا	ای آب دیده سوختم آخر حایته
منوخ گشت قصه مجنون ز عشق	آن خود روایتی بود این یک دریا

این قصه ها که گفتمی بجهت زموثر عشق
از صد هزار نکته نگر دی بکایته

این رباعی که نیز از مرحوم والد است	استساح نموده در بیاض مذکور ثبت کرده بود
عید است و بدست آن رست	بنید اگر بیضیه رنگینی هست
آن بیضیه رنگین دل خونین من است	طفل است و بی سگستن آورده بد

چنینی که آن بیاض اشعار را نگاه میکردم و فقیر را شناسا آمد رباعی مذکور را نشان داد
خواست تملقی گوید گفت بیضیه را شعر اباین خوبی کمتر در شعر آورده اند فقیر تعجب کرده گفتم
صفی الدین فیض ابوری هم بیضیه را خوب در شعر آورده پس خواندم این قطعه را

شاعر دزد ما گیتان باشد	که بزرگش نهند بیضیه غار
غاز احسنه بسوی آب رود	او بکون دریده ماند باز

(باجمله) از بر از جان نیز حرکت نموده قریب شش فرسنگ راه پیموده آمدیم درین
سستی باجمدی است و در این مسافت هم ابد آکوه و کتل نیست و راه خوبی است
احمدی هوایش بسیار گرم است در آنجا کاروانسرای خوبی است که آنرا مرحوم
 حاج محمد صادق تاجر اصفهانی که عسری در شیراز متوطن و بانی بسیاری از آثار خیر بود

در اطراف آن کاروانسرا چند خانه داراست و آب آنجا از چاه است مثل منزل سابق
(یعنی برازجان) از منزل مذکور نیز گذشته بهشت فرسنگ قطع نموده آمدیم تا بندر بکر
راه آن ایضا صاف و بی کسل و کوه است ولیکن نزدیک به بندر مذکور گل و لاله
بسیار است بعضی اوقات میشود که تا بسینه چار پا در گل فرو میرود و هتیش این است که
نزدیک میشود پدربای فارسی که بو شهر در کنار آن است

البو شهر که آنرا بو شهر نیز نامند بندر نیست اعظم بنا در خلیج فارس در انتهای شبه
جزیره که طول آن شبه جزیره قریب سه فرسخ است و عرض آن یک فرسنگ و بو شهر
سه طرفش دریاست و سمت جنوب آن خشکی است و دروازه شهر در این سمت
و دور بو شهر تقریباً چهار هزار ذرع میشود اراضی این شبه جزیره نسبت بموضع جا با
بسیار پست است چنانکه ارتفاع شیراز از نسبت بو شهر دو هزار و هفتصد و پنجاه
قدم نوشته اند بیوت و عمارات بو شهر اکثر ترفع و دارای غرقه ها و باغات
بواسطه اینکه هوای آن بسیار گرم است بسا اوقات در تابستان از صد درجه
تجاوز میکند و اکثر باد های گرم میوزد و آب بو شهر از چاه است ولیکن شور بطوری
که هیچ مصرف نیاید چرا که سازیهائی که منافای با شوری نباشد این است که بواسطه
آب دهبومی نا ملائمش اکثر اهالی آنجا قلاب را برده پیستند بهترین انبیه آنجا عمارت
حکومتی است که آنرا چهار برج و بو شهر چهار محله دارد و هزار و هفتصد و پنجاه درخت
و جمعیتش در این زمان قریب هشت هزار و دویست نفر است مردم بو شهر فقیر و
غریب نوازند ولی در بعضی آنها بجا حجت و نادانی بجای است که با او نمیتوان گفت
آتش حرد است و دریا آبش شور از علم و هنر بهره ندارند مخلوق آنجا مسلمان و نصای

کلی جزیره که در یک
محصول دومی باشد
محصول را سه کرد
رشته
صفتش در دومی است
که در طبقه طبقه چشم
آید و آب از چشم
فرد در رود و طبق
چشم در دایره
کرده
شیر

دیده و فرقه های دیگر است مسلمانان هم شیعی و سنی هر دو شیعه اش نیز بعضی اصولی و
 برخی شیخی و پاره اخباری است بازار و دکان کین متحد در بوشهر هست و از قبریل
 اجناس از امتعه و اتمشه و ظروف و سایر چیز یافت میشود و این شهر در عهد سلطنت
 اکرم خان زند آباد شد و الا در سوابق قبل از فتوحات اسلام آبادی در شهر ریشه بود
 که مذکور خواهد شد و برای بوشهر از جهت آب شیرین کار بسیار سخت است
 می باید از چاه های نیم فرسخی و یک فرسخی آب بیاورند که فی الجمله شیرینی دارد ولی ناگوار
 است آب انباری در سمت جنوب غربی شهر مرحوم حاج میرزا علی اکبر قوام الملک
 ساخته که سابقا مرقوم شد و آن برکه از آب باران پر میشود چندی مردم از آن گامیاب
 دوده و دوازده مسجد دارد اکثر محقر و چند تمام همه کثیف و ناپاک و کاروانسراهای ندارد
 همه تجارتشین و محل داد و ستد و چند افیس از تجارت فرنگستان و غیره است و در
 خارج شهر سبائین بسیار است محصولش خرما و انار و انجیر و نارنج و لیمو و غیر ذلک
 آب غوره انجادر نهایت اقیانوس و هند و اندک اش بغایت ممتاز است
 ریشهر که سابقا سجای بوشهر آباد بوده از جمله شهرهای قدیمه است و نام آن دجیرا
 قدیم مسطور عجم است از ریشهر و عر بهار و یضهر میامند و مسافت آن تا بوشهر و فرنگ
 می شود و در سمت جنوب بوشهر واقع شده گویند این شهر را الهرا سب بنا نهاده
 و شاپور بن اردشیر آنرا عمارت نموده در ریشهر قلعه خرابه از ابنیه قدیمه است که
 آثار خندق اطرافش نیز ظاهر است و سطح قلعه بیست و سه هزار و صد و یک فزاع
 مربع است و سنگ عقیق در آن سرزمین اکثر دیده می شود
 من الغرائب در قبرستان اطراف شهر قدیم خمرهای کلین کلان بیرون آورده اند

اخباری
 جامع از اهلای سید هستند
 که در مسائل چند اهل از
 اختلاف دارند و وجه تمیز
 اینک استناد آنها بافت
 تناسبت

العیس
 بر وزن نفیس متصل
 است و این لفظ کفری
 است بمعنی دکان کاخانه
 و محل داد و ستد است

ریشهر
 کسر را و قلمه و سکون
 از شاه و محتایه و شین
 کسر و د و با و ساکنه
 در ادب و لغت

که طول هر یک سه قدم و نیم و قطر آن یک قدم بوده و سر آنها اندوده و کل این جزه با
مدفن اموات است یعنی مرده را در غره نهاده پس بر زیر خاک میکشیده اند و این امین
طایفه را قبل از زردشت باشد و در آن قبرستان اکثر سنگهای مزار بخله کوفی دیده میشود
آنها قبور لشکر اسلام است که در فتح ریشهر کشته شدند ساکنین حالیه ریشهر قریب
هزار نفر است خانه ایشان از نی و چوب ساخته شده و چاههایی که در اینجا
آبش شیرین است اما چندان کوار نیست

بهمین از جمله مضافات بوشهر است و آن موضعی است نیز در جنوب بوشهر
مسافت آن تا بوشهر تخمیناً پنج میل عمارات بسیار عیان بوشهر بنا نهاده اند و کما فی
الخیال نیز اینجا است و پنج چاه مانند قنات دارد آب آنها شیرین است و از
آن چاه با آب کشیده و در مشک نموده بوشهر میبرند
نجد می نیز از جمله مضافات بوشهر است و آن مشهور است به شیدی آب
تقنی دارد و از اینجا آب برای نقرای بوشهر میرند و مضافات دیگر هم هست در حدود آنجا
(علمای حالیه بوشهر)

جناب حاجی شیخ محمد امام جمعه از آل عصفور است و اصلاً از بحرین ائمه
مشرّب عالمی است بمخبر خلیق عالمی متوکل و صدیق
جناب حاجی سید مهدی علم الهدی بهبهانی است دارای علوم عقلیه و نقلیه
از علماء اصول است مدتی که فقیر در بوشهر بودم اکثر شهاب غریب نوازی فرموده
دیدم قدم رنجه بینود (باجمله) علمای دیگر نیز هستند چون جناب حاجی شیخ
احمد عسوی و جناب حاجی سید سلیمان صدر الاسلام بهبهانی و جناب سید جواد

شیدی
تقدیم بر ریاضی

شیدی

صید حاصل بسیار
عالم دانا

شیدی

ایشان صید حاصل
پار ساور بهر یکبار

شیدی

علم الهدی
تقدیم بر ریاضی

شیدی

یزدی و جناب سید محمد علی بهبانی و جناب سید محمد شیخ کازرونی همه در پوشش از علم
اعلام و مقتدای نام اند (شعرا و شمس که بعضی آنها از اعیان اند)
معتد السطان حاجی احمد خان سرتیب مستط الرش مستط است و لقب
وکیل الرعایای از دولت علیه ایران یافته مدتها حکومت بندر عباس و غیره را داشت
و نیز از دولت مذکوره به اعطای قلندار مرصع و شمشیر و کل کمر مرصع مباحی کشته گنجایی
در احوال او با عرب مستی به نیر آس تالیف فرموده و دیوان اشعار می نیز جمع نموده
باسم میفرماید اشعار مشار الیه را نه حاضر دارم و نه بخاطر که بخارم چند اولاد از ایشان
بطور آمده همه دارای کمالات و صاحب مقامات (از جمله) محمد علی خان متخلص
بجاری با اینکه هنوز در ریعان شباب است از علوم بهره دارد و از دولت منصب
سرینگی یافته از اوست

بائع شمس است
بسال در پای مان شده
بندر عباس
یکی در بنادر مشهور است
که مضاف آن تا شیراز
تخمیناً پیدایش است
نیر آس
بقدم خون بر بار مود
بر وزن قرطاس مینا پخت
و همین سر نیز است
در لغت
سینه
سرینگان
بکاف نامی و با
معه کاف پاری
نام قریه است از
دشتستان
سینه

ما بزار می ز خدا خواسته پاری	تا تو بردوشش نمی بار پرتاری
ما زافاز نمودی و ربودی دل	خوب آموخته شیوه عیاری

جناب حاجی غلامحسین از اهل بندر ریگ است تجارت میکند تا عالمی
فیض و کمالی بلین شعر را خوب میگوید یک دفعه فقیر بخدش مشرف و از سخنان
شعوف کردیم ولی از اشعارش خواستم اقتراع نمود گویند این دو شعر از ایشان است
اخون دل نخت جگر او را شتر است
بر سپه خوان لیلمان هر که همان
اگر سر دوش انگند قاضی ردایم
روی پشت خربسی زربفت پالان

جناب ملا حسن گنجگانی متخلص بمجود از جمله اوبار روزگار و شعرا می نامد از است
اگر چه در ملک تجارت است ولی در ملک فضل عالمقدار است این اشعار از اوست

مقالہ میرا است
و معروف است

عام مشابہ

در سبکهای جدید و
پارده در نو شهر و فانت
و در هنرهای عالی است
که در فقر و محنت و آوازه

شهد الله که بوی تو چنان پابستم
دل من در سر زلفش بدو میگفت باز
او بتر نظر ز پامی در انداخت مرا
گذرد از ره مهر او بسم زنده شوم
بشر افتادم از آن روز که دهمان قضا
که سر رشته تدبیر برفت از دستم
که من این زلف برای فل تو بخشتم
خلق بخیر بجانم که نظر انداخت مرا
آنکه گشت از غم دور و رکنزد انداخت مرا
دانه ام کرد و بخاک بپاشد انداخت مرا

جناب مدرک میرزا عبد الله شیرازی ولد مرحوم حاجی محمد حسین تاجر شیرازی است
که سابقاً از حاج مشارالله نامی در ذکر بر از جان مرقوم گردید که با فقیر همسر بود و درود
بند بر شهر بمنزل مشارالله مسکن داشتیم از تجارت محترم استجاب داده معززای زیست جناب
مدرک مذکور در اوقاتی که بو شهر بودیم بعضی از علوم ادبیه و پاره از زبان انگریزی را
از فقیری آموخت با وجود صغری شعر را نیکو میگفت و کمال حد است و کیا نیست
داشت آثار ترقی از انصیه اش ظاهر بود در این اوان بو شهر ساکن و مشغول تجارت
ابن اشعار را از وی بنحاطر دارم

بارها گویم که گویم ترک یار تشد خورا
اکدم منعم میکند از عشق کربند جمالش
خون کمره شد در دلم چون ناله اهووی

ترک این معنی نمایم چون بنیم باز او را
دیده بکشاید بجزرت لب بند کفشک
کز خطا دادی بدست غیر زلف بکبک

الکون تفصیل بقیه سفر خود را شروع می‌دارم و شرفه از خلیج فارس می‌گذارم چون پیش از این مسطور آنکه بسند بر بوسهر برکنار دریای فارس است
دریای فارس که آنرا خلیج عجم و دریای بصره و بحر عمان نیز گویند متصل است
ببحر هند در حقیقت تبعه از آن است و این شعبه که ما بین فارس و عربستان است

ابتدایش از محاذی بلوچستان و انتهایش بصره است و طول این خلیج از بصره تا بصره
 بحر هند یعنی دویست فرسخ نوشته اند و عرض آن با اختلاف است که بنشیند در
 و بیشتر میرسد عمقش نیز مختلف و در اطراف و جوانب آن جزایر بسیار است که
 صد و تفصیل آنها نیستیم مسافت میان بوشهر و بصره را دویست و پنج میل گفته اند
 (با جمله) از بوشهر خواستیم بصره بروم نخست از خشکی بقایق کوچکی نشسته بود
 فرسخی گذشته رسیدم بکشتی بخار بسیار بزرگ که در لشکرگاه بود جهت اینکه کشتی بزرگ
 تا کنار درو یانی آید این است که بکل خواهد نشست لهذا قایقهای کوچک که آنها را
 بخاره و بلم و غیر ذلک گویند اشخاص و اشیاء را در آنها حمل کرده اگر کنار میرند تا کشتی
 بزرگ و بدان انتقال میدهند و قایقهای بخار نیز هست که گریه اش پشتر است
 و خطرش کمتر فقیر در آن نشسته تا بکشتی بزرگ رسیده داخل شدم کشتی حرکت نمود
 و باید یکشنبه روز بصره برسد قضا را طوفانی سخت در دریا پدیدار شده کشتی را با این
 و آن سومی افکند و بزمیری برد و بزمیری آورد گاه چنان بیکت پهلومی شد که دکلهای
 آن بلند می نزدیک بود سطح آب برسد اسباب وحشی برای مردم کشتی دست
 داد بسا اشخاص که از جای خود بقدر بیست ذرع پرتاب شده بدیکر جای می افتادند
 این فقیر در اطاق آینه مسکن داشتم صد که کمتر بود ولی التیاب غریبی داشتم عطشی
 بی نهایت نوکری که همراه بود بهوش افتاده قادر بر حرکت نبود یکی از آنکر نوکری که بزرگ
 کشتی بود و مردی حکیم و دانشمند زبان عربی را خوب میدانست و فارسی را اندکی
 براسطه سفار شناسم که از بوشهر با و نوشته بودند مرا بقت حال فقیر را می نمود و بگویم
 طوفان بر سرم آمد احوالم را پرسید چون قادر بر تکلم نبودم اشارت نمودم بجاناب

بلوچستان
 از ولایات قدیم
 ایران است مد مغربی
 آن سلطنت ایران و
 جنوبش میحد بند و پست
 و شرقش سند و شالیخ
 سیستان و افغانستان
 قایق
 کشتی بسیار کوچک
 است
 التیاب
 در وقت افزونی شدن
 آتش است مرا
 اشتعال حرارت
 مزاج است
 منته

کوزه آبی که بجای آویخته بود دوید و آن کوزه را آورد و کوفته شربت آشامیدم قدری حالم
 بهتر گردید چون فردا شد بواسطه آن نیکی که در حق فقیر نموده بود کتابی (یعنی گلستان
 شیخ سعدی) بخنجر خوب نوشته شده بود همراه داشتم بوسی تعارف نمودم قبول کرده
 اظهار اقبال نمود در اطراف و جوانب کشتی و در آشتی آن مرا گردانیده سیر خوبی
 داد و اسپ باهای دیگر که لازم کشتی است از قطب نما و دوربین و غیره همه را
 نشان داد و تفصیل آنها را بیان کرد (باجملگی) چون بصره رسیدم خواستم کشتی
 فرو داده بخسکی درایم آن شخص را مکریرا و داعی گفتم گفت لمحه درنگ کن پس خود را بشک
 رفته کتاب مهوورا آورد و مشرد ساخت و اظهار نمود که اگر در اول میخواستم قبول کنم
 بسا خاطر است از زده میگشت و چون من این شعر را متعدد دارم از در آن ناچارم
 ولی علی شمای آموزم که هرگاه و هر وقت خواهی برایم هدیه فرستی بطرفه العینی بمن ببرد
 اگر چه بعد میان من و شما مشرق تا مغرب باشد فقیر حیرت نمودم و گفتم آیا چه اسبابی
 است که در آنی اشیاء را از مشرق بمغرب نقل میکند گفت آن اسباب این
 که در هر نقطه که باشی خواهی مرا تحفه فرستی در جور خود هر کس را دیدی و آن استحقاق
 یافتی آن تحفه را بوی ده که در حقیقت بمن داده پس از این تقریر این شعر را نیز خواند
 بنی آدم اجسز او یکد گیرند که در آفرینش زیگت که برند
 و گفت ای همه بنی نوع هستیم از کلام آن مرد خردمند خیلی تعجب کردم و خوش بسیار
 مؤثر افتاد و داعش نموده از کشتی درآمد و داخل بصره شدم
 بصره شهر است از عراق عرب در سمت نهری که از اتمام نهر فرات و جلج
 بعد از حادث می شود بعضی نوشته اند که بنای آن در زمان خلافت عمر بن خطاب

شربت
 با صبح یکبار بخورد
 از آب و بیکار

خوردن
 سبزه
 بضم اول و مع تافت
 در اوج باغ پس داده
 شده

بصره
 بفتح اول و کسر آن هر دو
 میج است یعنی گویند
 مرغ بن پس راه است
 بعضی دیگر نوشته اند
 بصره سنگ نرم را گویند
 و چون در بصره از آن
 سنگهاست لذا کثرت
 باین اسم شده

سال چهاردهم از هجرت و سابقاً قلعه از خشت خام داشته اکنون خراب است و
 سبازا و بارونی و باصفاء دارد و دارای مساجد و حمامات و مدرسه است و مسجد
 در آن منار و بسیار مرتفعی است و خلعتانش لاتعه و لاخصی آب چاه پس شورا
 اما آب شط شیرین و بواسطه آنکه زمین آنجا بلند است آب نیکیرد ولی هنگام بذر
 آب شط بلند شده با غشاش را سیراب نمایند هوایش در روز گرم و در شب معتدل
 حاصلش خرم است که قسمی از آن در کمال علالت و لطافت است و قلی ریز و زانوار
 مرکبات نیز دارد گل سرخ و کلاب و خنای آنجا فراوان است مردانش اکثر شیاه چروان
 هم سنی در آن ساکن است هم شیعی و سایر مذاهب و دیگر یافت میشود زبانشان بیشتر
 عربی است و در بسیاری از مسائل لغوی با کوفتین مخالف هستند بعضی از ادبا گفته
 که مذهب بصریین از حیث لفظ و کوفیین از حیث معنی صحیح تر است این فقیر در روز
 در آن شهر بودم و همه روز بازارها و سراها و معابد و اطراف شهر پیر می نمودم
 حکایت یکی از مشایخ آنجا که در ایام توقف بجایه اش مسکن داشت و جز عربی
 نمیدانست روزی پرسید که این شهر با چگونه است گفتم نیکو شهری است گفت
 چون تو را در شعر طبعی است از این شهر وصفی کوی ارتجالا بفارسی گفتم قطعه

این شرافت بود از مردم صاحب نظرش	بصره گویند که خود چشم عراق عرب است
نه عجب که عوض بصره بخوانم بصرش	نظری دیدم و از روی بصیرت گفتم
خراندنم شنید و فهمید گفت مرا که فارسی میدانم مازی کوی بصری گفتم این دو بیت	
یا حَسْبُنا بَصْرٌ مِیعُ شَهْرٌ	وَقُلْتُ لِي الْبَصْرَةُ أَوْ قَاتِلِي
كَأَنَّ شَيْئاً أَمْمَكاً مِنْ الْبَصْرِ	رَأَيْتُهَا كَالْعَيْنِ بَيْنَ الْقُرَى

از روی شتاب دریا
 خلعت ای سنی
 دار و دشم در شهر
 بصره بجایه ای سفرای
 ضرب و نیکوست شری
 که حکم داستار و شوش
 است (شده ام)
 می دیدم آن بصره
 مثل چشم در میان قریه
 که با جد کرده شده است
 بصره از بصره که چشم

(خلاصه) بصره را توابع بسیار است و مضافاتیشمار از جمله قره ایست در حبیب
 آن مستی به آنکه یکی از جنات اربعه دنیا است در نهایت صفاد بسیار خوش آب و
 هواست که ذکر آنرا مفصلا پیش از اینها در ضمن بیان شعب بوان مرقوم داشتیم
 (باجمله) بسیاری از فضلا و ارباب منسوب اند بصره از جمله حریری صاحب کتاب
 مقامات دیگر ابونواس و دیگر اشعری و دیگر خلیل دیگر ابوالاسود که ذکر احوال آنها را در این کتاب
 نموده ایم و قبر فردق بن جریر در بصره است که آن نیز مرقوم افتاد و شرح احوالشان مسطور گردید
 حسن بصری ذکر حاش در بسیاری از کتب مذکور است بعضی او را در کنند
 و بداندند بر بنی سر سلسله صوفیه اش خوانند و او را اخلاقی بوده بمرشدان و سیال
 در سنه یکصد و ده هجری وفات نموده
 محمد بن احمد معروف بمفتح از اکابر نحویین و شعرائی فصاحت آیین است شیعی
 بوده کتاب عرایس المجالس و کتاب ترجمان از مصنفات اوست مولدش
 بصره است و وفاتش در سال سیصد و بیست هجری
 محمد بن الحسن بن درید بصری جامع کالات است و تصنیفات بسیار دارد
 سیصد و بیست و یک هجری در بغداد وفات یافته
 ابن پیرین معتبر و سفیان ثوری و ابوودردا و داود سجستانی در آنجا هستند
 همچنین قبر حبیب اعجمی و سهل بن عبد الله التستری و مالک بن دینار در بصره
 است و اکثر از آن مجتهدان و فقهائین شهر است که سیل مسافت دارد و قبر طلحه و
 زبیر نیز در بصره است و دانش بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه و اله در
 شش سیلی جانی که مشهور بر اودی سباع است مدنون است (باجمله) فضلائی که

در مشهد و مصیبت بوده
 گوید ابریس در قتل اهل بیت
 الهیارت و فتح و فتح میرد و غلب
 معیت است
 در
 صیحه تعبیر است
 مایه برین
 ماست محمد است و از جمله
 قاصص است و در علم تعبیر
 مشهور و فاش در کتب معتبره
 و آمده است
 سبحان ثوری
 پیش از این مسطور آمد که وفاتش
 در سده یکصد و ده هجری بود
 او در دا
 ارا صاحب رسول خدا بوده
 ماست عید بن عامر در خلافت
 عثمان در شهر دمشق قصاب
 داشت و وفاتش در سال ک
 و در هجری ده
 در بعضی نسخ او را داود است
 ارمشاح است در سینه
 یارده در کتبت
 حیات انجلی
 حلیه حسن بصری بوده است
 در سینه و در کتبت و وفاتش
 در سده وفات نموده

در سینه و در کتبت و وفاتش در سده وفات نموده
 در سینه و در کتبت و وفاتش در سده وفات نموده
 در سینه و در کتبت و وفاتش در سده وفات نموده
 در سینه و در کتبت و وفاتش در سده وفات نموده
 در سینه و در کتبت و وفاتش در سده وفات نموده

از آنجا برخاسته اند بسیار و شمارند که ذکر همه آنها موجب تطویل کلام است و
این کتاب را کنجاش نیست

اکنون از بصره باید برویم بغداد از راه دجله مسافت از بصره تا بغداد را چهارصد
مست و هفت میل گویند و دجله مذکور جنبش در بلاد ترک در آسیاست که مملکت عجمیه
باشد یعنی از جبال اریغیه است بعضی طول دجله را چهارصد هشتاد و چند فرسخ نوشته اند
و نه رومی بسیار بان متصل می شود از جمله آن نه رومیان فرات است مخرج این نه رومیان
از من است و طول آن را قریب پانصد فرسخ دانند و در اخبار مدح آن بسیارند
از جمله این افراط من آنها را انجیمه (باجمله) کشیمانی بر روی دجله مذکور جاری اند
هم دودی است هم بادی دودی اختیار کرده در آن نشستم از برای رفتن بغداد
وضع کشتی روی دجله غیر از وضع کشتی دریاست یعنی راقش بیشتر است خیلی صاف
و روان می رود و طوفانی نمی شود و خطرش کمتر است آشنایان و چهره های که از بخارا
میکنند دیدنی و بسیار با تماشا است علاوه بر این در عبور کشتی بر روی دجله از دو طرف
بر کنارهای آن متصل عمارات و ابنیه و بساطین و منگستان و اشخاص صحرا نشین از نظر
ساکین کشتی میگذرد این نیز اسباب تماشائی است و کشتی بخار سه روز یا چهار روز
از بصره بغداد خواهد رسید مگر آنکه بسبب آب کاستی شاید بیشتر طول بکشد و آن
کشتی باید در واسطه شش روز طول کشید تا بغداد رسید اما خوش گذشت و از
مشاهده کشتیمانی که بر روی دجله آمد و شد دارند محظوظ بودم و عرسیم

و میداد آن
یعنی پاسبانی که جلوان
میکنند در آن اسباب (مراود)
از اسباب کشتی است
میکنند آن قبول نکرده و
و خود کشیده می شوند
(شمر دوم)
یعنی سوار شده در آن
میدان در حالتی که تشریف
بسی لذات بردم ای
(یعنی در کشتی نشستم) و از برای
آن اسب جرم بود ولی
نداشت
مهر

تَقْوَدُ الدَّارَ عَيْنَ وَلَا تَقْتَادُ
لَهُ حَيْسَمٌ وَلَيْسَ لَهُ قُوَادُ

وَتَيْنِدَانِ حُجُلٌ بِحُيُولُ
رَكِبْتُ بِإِلَى اللّٰهَاتِ طَرَفَا

جگر منی قتل گشت آن آلا ز قتل
 و در قتل طایفه و جهل السواد
 من اما ر عظمه آفتد در این سفر و نفر برادری محمد و دیگری محمود نام از اهل کشتی
 همراه برده بودم تا متکفل امورات و تحمل خدایم باشند از کشتی بزرگ سابق الذاکره که سیاه
 شدیم در بصره محمد که برادر بزرگتر بود بدون سبب که ریخته و رفت اما برادر کمترش ملازم
 خدمت بود و اینک در کشتی ثانی (یعنی کشتی دوم) رسیدیم بقصبه کشتی را بکنار
 کشیده لنگر انداختند تا اهل کشتی بدان قصبه رفته از لزومات آنچه لازم باشد خرید
 بکشتی در اینست محمود را گفتیم نیرود هر آنچه از کالاهات حاجت باشد که بخواهند
 از خرمن سفری خواست و بچی بر گیر و چون معلوم شد یکسکه که در آن نقود بود برادر
 منک بخرامش برداشته و برده و همین سرت کزیرش را سبب بود اسباب حرج
 دست داد و بغیر از اینکه از اخذ کشتی یا از هم سفران استعاضایم چاره نمیدادیم
 (اتفاقاً) در آن کشتی یکی از نوآبان پشند که مردی ذی شان شیعی مذهب و نیکو
 مشرب بود غم زیارت عبات عرش درجات را داشت و با فقیران و فرسوده
 اگر صاحب بود و چون میداشت از اهل شیراز می پوید نام شیخ سعدی نجو
 حافظ را بر زبان میراند و از اشعار آنها میخواند گاه میگوشت حال غریب داشت و
 شوخی گویا سراپا عشق بود روزی از این فقیر خواش نمود که چند شعر در تاراج می
 انشا نمایم و از ده بیت مشتعل بر ماده تاریخی گفته نزد او فرستادم بسیار خوش رفت
 شده بود در آن صحن که محمود خبر مفقود شدن نقود مذکوره را میداد و متحیرانه تسبیح
 یکی از نوکرهای آن نوآب آمده بسته چشم نهاد و نوشته بدستم داد شعر بر تحسین از
 آن اشعار و اشعار بمعذرت از قلت آن تحفه و جایزه با اینکه خوش میداشتم نزد

حرمی شیخ
 یعنی حاری و دروان شکر شکی
 پس خیال کردم یکدیگر
 ردی است و در حله شکم
 و آن کشتی سیاهی چشم

مده
 حرمی مدون
 داد و داد و برده و بید
 و پیش این تفصیلست
 مرقوم افتاد

مده
 سینه
 بکسر اول و سکون
 ثانوی نام کلی است
 معروف از بهرستان
 مده

سایه
امری که واقع شود
از غیر باشد
قبر سلمان
رضی الله تعالی عنه
طابق کسری مقدس
اسی است
خار مغیلان
خارهای مطهر و رشت را
گویند و تحقیق در این نیست
این است که مغیلان بنیم
بیم گویند و اصل اسم مغیلان
بود یعنی داور و پادشاهان
است درخت مخصوص را
که خارهای بلند دارد که آن را
سمره نامند بهر حال بنده الف
بیم داده اند و الف را تخفیف
حذف نموده اند مغیلان
شده و بعضی آنرا بر وزن
سلمان دانند و گاهی
هر خار بزرگ سبط را
مغیلان خوانند
حافظ
یعنی بحال یا بهر یکی
نه

قبول کنم ولی بواسطه مسامحه مذکور نامچار احسانش را ذکر کرده بلکه آن را وسیله قدر
دانسته بپسته را کشودم و دانه دانه طلای مسکوک در آن بود که هر یک از سه تومان
پول ایران بیشتر ارزش داشت بدین اثنا عظمی الله العتدیر روز آفتاب
چون مقصود اصلی ما از آنچه ذکر رفت تاکنون جزه اخیری است که آن طایفه است
(یعنی بیان طاق کسری) پس اینجا مقامی است که از آن شتمه بخیر تحریر در آوردم
الله تعالی بر روی دجله که کشتی عبور میکند چند فرسخی بعیند امانده طاق کسری
نمایان میگردد در این حال بر سوم است که اهل کشتی اگر نخواهند زیارت قبر سلمان
رضی الله تعالی عنه که قریب بطاق مذکور است بروند و بی محدود و جمع نموده و بی
سمی داده بنام خدا تسلیم کرد و کشتی را بکنار میرود مردم را پایاده بنماید و چند مساحت
میدهد تا بروند و مراجعت کنند کشتی را که محاذی طاق کسری رسید خواب مذکور
معین را تمام خود داد کشتی را بکنار کشیده مردم را پایاده ساختند و بی سپاریان
گردیدند فقیر نیز خواستم بروم کشتیایم را یکی از هندیها بعضی در پا کرده رفته بود
چون اول طلوع فجر بود هوا درست روشنی نداشت و مجال درنگ هم نبود زیرا که
از کشتی و بازگشتن موقت بود نامچار پایایم برهنه رفتم غافل از اینکه خارهای مغیلان
در آن صحرای بسیار است و از کنار دجله تا اینجا قریب ربع فرسنگ است محمود
خود را بمن داد ولی بواسطه تنگی توانستم در پا کرد پس حافی پایم بر سر خار و خس نهاد
بسرعت می شافتم پایم از شدت جراحت و جریان خون سرخ گون شده بود و
شوق زیارت حضرت سلمان شیکه دارد متالم شوم

جمال کعبه چنان میدوادم بنشانی که خارهای مغیلان حریر میآید

بهر طور بود خود را بدینجا رسانیده بزیارتش مشرف و قافله شدیم و بطور اجمال بهم نقشه از طاق کسری برداشتم که شرح آن را مرقوم خواهیم داشت سپس مراجعت بجبختی نموده رفتم بنجد و از آنجا بعبقات عالیات الحمد لله رب العالمین اکنون سزاوار است که سخنت شمه از میان طاق کسری در آن است باینمائیم
بعد از آن از طاق سخن را بنسیم

مداین در تحقیق آن اختلافات کثیره است ولی فقیر آنچه از تتبع در کتب تواریخ و جغرافیای فتم این است که مداین هفت شهر بوده هر یک شهری معظم در عراق عرب بعضی قریب بسیکه کمر بعضی دورتر و بانی هر یک پادشاهی بوده یا اینکه دودسه از آن شهرها را یک پادشاه بنا نهاده بنا بر اختلاف روایات بهر حال مقصود ما ذکر آنها نیست بلکه مداین حالیه است که آن یکی از جمله مداین سبعه است و اسپس طیسفون بوده و در این شهر چندین عمارات عالیه ساخته بودند اعظم و احسن از همه طاق کسری است که اکنون خرابه اش برجاست

طاق کسری که آن را ایوان نیز خوانند مسافتش را تا بنده ادا از راه خشک تقریباً شش فرسخ گفته اند و در بانی آن اختلاف است آنچه اصح اقوال است ایوان مذکور از بناهای انوشیروان است و گویند آن پادشاه عادل در سق ایوان ناقوسیه او نیخته بوده و زنجیری بآن متصل نموده و یک سر زنجیر را در خارج عمارت برده هر عرضی باشد زنجیر را حرکت داده ناقوس بصدای انوشیروان عارض را خواسته بعرض می رسیدگی کند و در زمان خسرو پرویز ایوان مذکور را او بر مرتت کرده و عماراتی بر آن افزوده و دهنه های مدید آنجا را پای تخت و مقر سلطنت نموده

مداین
جمع مدینه است
پس شهرها چون آنهاست
و نا بوده و مگر یکی که
غزیه را آن مانی
بآن یک شهر است
که سنده
طیسفون
طیسفون است و ساسانی دیگر
برای آن نیز ذکر کرده اند
و یک بعضی از اهل لغت
یا جغرافیای میس مقدم
بر یار قرار داده اند
غلط است
سند

حضرت ابون در وقت
آن محشری از آنکه نوشته
این است که اگر آن وقت
فان ما رمی و کردید گاهی از اعدای
بی حس شد قسید و در میان
الله علیه و آله گفت تا شفا یافت
آن حضرت را در خواب دید که
دست مبارک بر او کشیدند پس
شفا یافت بعد از آن از خواب بیدار
شد کسی را دید که مطلع آن قسید
بر او خواند و طلب یافتی را کرد حال
آنکه کسی را از آن قسید و خبر نبرد
نشد آن را با آن کسی داد پس رفت
نزد وزیر پادشاه و آن قسید
نزد و تحسین شد و آن وزیر را
قسید و خبر بسیار یافت پس را
در چشمش حاضر شد و نزدیک
بایک که گوشه در خواب دید که نزد
وزیر بود و از او بدو و از آنکه بر او
بالا که روشن شوی در وقت غلب
کرد بدو را وزیر گفت بدو نزد
من نیست بزمی پس بزمی علیه
علیه و آله آنرا گرفت و بدو دیده بشا
شفا یافت و گفت اندک شایه در خواب
که آن را بدو خواندند نظر باین است
که آن کسوتی است بریده و شده
قامت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم
و بابت آن
ماحصل معنی اینکه کردید ایوان
کسری غیر عمده و در حال اینکه
شما به شش تن فرات اسیر
یاران کسری که اتابک هم قسم
نشدند

(در بیان وضع و طول و عرض و ارتفاع ایوان مذکور و سیله غذا
بنای ایوان از خشت پنجه است و اجزای آن طولانی است طول هر یک بر آن
و عرض هر یک کمتر از شبری یکج و قیر آن را بنیاد مخفاده اند بنای باین است که
پنج جایی از ایران دیده نشده سرانی متین و محکم بوده طنیر فاریانی گوید مسعر

جزای حسن عمل بین که روزگار بنویز خراب می کشند بارگاه کسری را

مقدار یکصد و هشتاد قدم طول آن قصر است و هشتاد قدم ارتفاعش در وسط
طاق بزرگ معروف است که متجاوز از هشتاد قدم و هشتاد آن و بیشتر از هشتاد قدم
ارتفاع آن طاق است و در اطراف آن طاق بزرگ طاقها با ساخته اند که اکثرند
شده و سقف ایوان بزرگ مذکور شکافی برداشته و آن نیست مگر از ظهور دین حسین
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین شرف الدین ابو عبد الله محمد بن
سعد المصیری در قسید هجری بریده گفته

و بابت ایوان کسری و به توضیح کمال اصحاب کسری غنیمت

شیخ سعدی شیرازی را است
چو صیلتش در افواه دنیا فساد ترزل در ایوان کسری فساد
زشته اند که در زمان خسرو پرویز در آن عمارت پردای مرصع آویخته بوده و در زیر
ایوان در سردر باهاجاها برات مخزون داد و دیجات و عطریات کران بها مضبوط بود
همچنین در ایوان مذکور فرش از ابریشم گسترده بودند شصت ذرع در شصت ذرع
اطراف آن بر صقع بزم فقط و نقش مزین بجواهرات مختلفه الالوان بعد از آنکه سعد
و قاص از جانب عمر بن خطاب مداین را مشحون ساخت از جمله غنائی که بدست لشکر

اسلام آمد آن فرست بود گویند آن را قطعه قطعه نمودند و قسمت کردند قطعه از آن که بقعه
شبرمی بود بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آوردند حضرت آن را به
هزار درهم و بقولی دینار فروخته اتفاق نمودند

مفتوح شدن مداین در سال چهارم هجری و سال دوم خلافت آن خلیفه واقع
گردید و آن وقت سعد و قاص در میان بود سلمان رضی الله عنه را بجای خود
کرد و سلمان همچنان بود تا وفات نمود و تا تاریخ فوتش را پیش از این در این کتاب
مرقوم داشته ایم قبرش زیارتگاه است بقعه کوچکی و صحنی دارد و قبر حذیفه بن یان
الانصاری که صاحب سر حضرت رسالت پناهی بوده و در سال سی و هشتم هجری
وفات یافته نیز در مداین است قبری دیگر دیده شد می گفتند از عهد الله انصاری
است حقیقت را ندانستیم (باجمله) شخصی که بدیده عبرت ایوان مذکور را مشاهده
نماید چنان حالی اورا دست میدهد که گریان میشود یکی از شعر اکوید عمریه

یا مَنْ تَبِعَ رِيشَ ابْنِ النَّبِيَانِ كَتَبَ اللَّيْلُ فِي ذُرَاهَا نَظْرًا اَنَّ اَنْحَادَ وَثَاقِطَ اِذَا	اَلْجَبَّتْ صُنْعَ الدَّهْرِ بِالْاَيَّانِ بَيَدِ الْبَلِيِّ وَانَا لُ اَلْخُذَّانِ اَزْدَتْ بَجَلُ مَوْثِقِ الْاَزْكَانِ
---	---

بان ای دل عبرت بین از دیده نگر کن میکره زره و جله منزل بمداین کن و ندانه هر قصری پندمی دهدت فزون گوید که تو از خاک با خاک تویم اکنون از نوحه جغتد الحق با سیم بدر و سر	ایران مداین را آئینه عبرت دان و ز دیده دوم و جله برخاک مداین ران پند سپرد ندانه بشنو زین دندان کامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم نشان از دیده کلابی کن درد سپر با نشان
--	--

و
با کسر یک و حب
است که آن ساجی است
از سر احی بخت برک
تا سر احی بخت کوکب
و
با سیم و پنج
بی ای کسیکه عمر می
ر ساجی مرتفع آید و اوش کر
علی در و کار را باوان کسر
(تسروم)
بی نوشته است در و کار
عده بیای آن سطرانی را
پرسیدی و سر اکتان
(شوروم)
ایک حوادث و امور صعب
هرگاه جمله کند پاک میکند
ساقی را که ارکان
آن حکم است
و
از سمدان
شودون صم ما موده
کاه را اطاعت مودن
کردن است
و
معروف است و
کذبت
و

بار که دادیم این رفت ستم بر ما
این است همان ایوان که نقش رخ نرم
از اسب پیاده شو بر قطع زمین رخ نه
مست است زمین نیراک خورده آب
کسری و ترنج زر پر ویز و به سپمین
پر ویز بهر خوانی زترین تره به خساد
پر ویز کنون کم شد ز آن کشده کبوتر کو
خون دل شیرین است این می که بدین

بر قصر پستیمکاران تا خود چه رسد فلان
خاک در او بودی دیوار نگار پستان
زیر پی پایش بین شهادت شده نهان
در کاس سپهر تر خون دل نوش روان
بر باد شده بیکسرا خاک شده یکسان
کردی ز بساط دُر زین تره در استان
زترین تره کو بر خوان روکم ترکو بر خوان
ز آب و گل پر ویز است این خم که نهان

حکایت مسطور است که منصور دوانیقی چون خواست بغداد را عمارت کند
ایوان مذکور را فرمود خراب کرده آلت آن را ببندد و برند و زیر او را منع از این عمل
نمود و گفت از عهد و چنین کار بر نیائی گفته دزیر را نپذیرفته چون شروع بتخریب آن
نمود دید مخارج خراب نمودن زیاد از قیمت آلات محصوره است دست برداشت
وزیر عرض کرد آنچه را که گفتم شنیدی حالا دست بردار و آلا در تو این می خواهند
نخاست که پادشاهی بنیاد عمارتی کرد از ساختنش عاجز نیامد پادشاهی دیگر از خیرش
در ماند (مخفی نماد) که بعضی از مورخین گویند که در شهر مذکور که آن را طلیس فون
میگفتند و طاق کسری در آن است نیز قصری دیگر مشایور بن اردشیر ساخته بود
منصور خلیفه آن را خراب نموده بتفصیلی که گذشت نه ایوان کسری و این قول نیز
اصح باشد الله اعلم (خلاصه) نقشه ایوان کسری را که برداشتم در اینجا بیا
قرار دادیم بنمره چهل و چهار (۴۰)

نقد
کسر اول بی هر کسی
دوره که ساختن ترک
یابی کردن

نقد
الفتح بطل و نرس

نقد
کینه نام پادشاهی است
که در این زیر پای پیش
کشدند

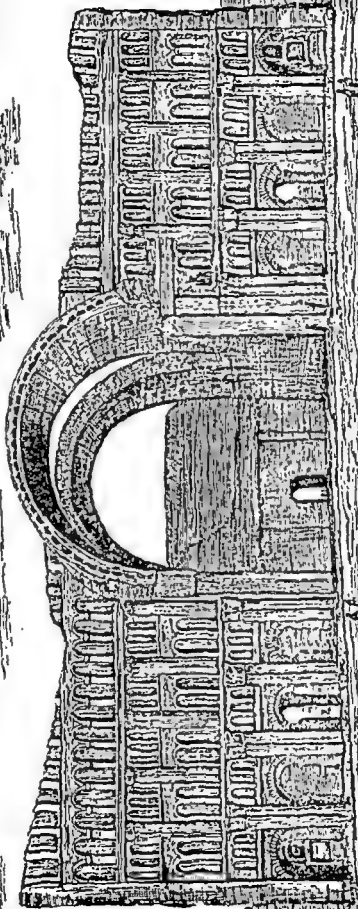
نقد
بر خوان نهادن بود زبان
طوره ده که هر دو در گردان
تره از طلا بخت می ساختن
سالار و دگر نمی کرده و ستره کشیده
پس از خوردن نقد آن تره را
به کس که بر حاضر حاضر
بدان می نموده

نقد
کمرنگو را
شماره است پادشاهی
کمتر از پنج ت خطه از
و مقام کرم می بسیار ترک کرده
و کنار و نه از پستانها
چشمه پاکست با و منازل
نیکو حاصل می از افرات
گذشتند

نقد
درین
یعنی در درخت
انگور باشد

نقد
منصور
یکی از خلفاست

نقد
که شد چون حساب او
باجمال بود این



بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد چون تفصیل ایوان کسری بپایان آمد مختصری از بعض آثار سلاطین عجم که در بلاد ایران یا غیر آن است مرقوم خواهیم داشت زیرا که جمعی از دوستان چون مطالب مسافرت نامه های منفقه در این کتاب راجع لواحق آن دیده فقیر مؤلف را فرمودند که از آثار دانیته دید آنچه که دیده بسکات تحریر کشیده از نادیده ها نیز که بر پسیل اختصار بیانی رود کتابی کرد و جامع و بین الخاص و العام شایع لهذا از دیگر آثار می که در بعض از کتب ملاحظه شده یا از بعض امتحان شده سمع افتاد بر پسیل اختصار مرقوم آمد اسامی کتبی که حاضر ساخته و از مطالعه گذرانیده و هر مطلبی را که متعلق به مقرون بصحت یافته اخذ کرده و در اینجا ثبت نمودم این است (تاریخ میر جان کلم) (جام جسم) (مرآت البلدان) (ذرر الثیاب) (تحفه العالم) (جهان) (کعبه دانش) (زینت القلوب) (چند مسافرت نامه اگر زری و فرانسوی از آقا فرنگستان) اکنون شروع نمائیم در آنچه مقصود است بتوفیق الله تعالی و یاسید

آثار در شوشتر و ذوقول

شوشتر از شهرهای خوزستان و پای تخت آن است بهوایش بغایت گرم و آب تنیک باضم غذا پنبه دنی شکر و قلم در آن خوب بعل آید و دویب شتری منسوب بانتهاست و عبا های نیکو بافند گویند در آن شهر شاپور ذو الاکف عمارت عالی ساخته بوده و در پنجفرسنگی شهر بطرف شمال آثار آن ابنیه ظاهر است (همچنین) در شوشتر قلعه ایست که بنای آن بر بالای تلی است مصنوعی بار تفرع پنجاه ذرع گویند که یکی از جمله غرانه های معتبره سلاطین کیان آن قلعه بوده و از آن قلعه بغیر از

سید محمد مراد

تاریخ جهان

حکم معروف است و آن
سیرا حیرت که اکوین در کتب
ساکن است از کمر بر می
ترجمه نموده

حاکم

ار در حرم و اب حاضی

معتد الدوله و مراد میرا

طاب ثراه است و علم

حوالی سیرت و شورا

مرآت

الطمان و آرزو لغات

حباب اعتقاد و اشیاء

مفسر حال است

مرآت

در التیاج

سیرا و لغات حباب

ایه است

شعره کمال

در تعریف شوشتر است

نقطه

و آن را

کتابی است و جمرای

نارسی در این اوان

ارادنامه نوشته

کعبه دانش

از جمع قتی جان تنخاص

بجای است

مرآت

مرآت القلوب

ار حرمه و استوفی

و مشهور است

اجر پاره بود بعض تنوهای باقی نیست (همچنین) پل شاد دروان که در شوشتر است
 شاپور مذکور ساخته و آن پل تا شهر یک میل مسافت دارد (حکایت) گویند
 روم بر بعض بلاد ایران تاخت و آنچه از ابنیه را توانست خراب ساخت تا اینکه
 شاپور مذکور به سلطنت نشست و بحرب قیصر کمر بست و او را مقتد کرد و بایران
 آورد و فرمود اگر نجات خواهی آنچه را که خراب کردی باید تجدید و عمارت کنی آنرا
 ابنیه شوشتر بود و هم حکم داد که شاد دروان مذکور را بسازد قیصر قبول نموده سنان
 و معماران از روم خواسته و مبالغه مخارج کرده آن پل را ساخت (باجمله)
 آن شاد دروان و بنده از بناهای محکم در عالم است سنگهایش را همه تراشیده
 و با یکت ضم نموده و بطوق آهنین بهم پیسته اند عرض آن را بیست پا و طولش را
 متجاوز از هزار پا نوشته اند (همچنین) بالاتر از شوشتر بر روی رودخانه کاروان
 پلی ساخته اند که بیشتر از هشتاد پا ارتفاع آن است و گویند آن از بناهای سلاطین
 گیان است و پائین تر از پل مذکور آثار دو قلعه مخروبه است قلعه دست راست
 موسوم است بقلعه رستم و قلعه دست چپ ستمی بقلعه دختر
 و دهنه های بسیار از برای اموات در اینجا ساخته اند و در آن سرزمین آثار
 بسیار است و قبر دانیال پیغمبر علیه السلام در جانب مغرب شوشتر است بنا
 کوچکی دارد جمعی درویش در آن ساکن اند (همچنین) در شوشتر سجای در کوه
 مجلسی است که صورتی در وسط آن منقور است باروی مستقبل و کیسوان انبوه
 بر روی صندلی نشسته و دو دست را بر سر هر یک گتاره مانند نهاده و دو نفر در
 طرف دست راست و دو نفر در طرف دست چپ او ایستاده اند و بسوی

شاد دروان
 بر دوزخ پادشاهان
 بسایه فرشتگان گویند
 که در آن
 بکاف تازی و عرب
 سوم منضم و چهارم
 و گران بحدت و این نیز
 میج است
 قلعه رستم
 همچنین قلعه و قنار و اسمها
 مستند است که کوه
 در این کتاب تحقیق
 آن شده
 دانیال
 از نسل یعقوب علیه
 السلام است بعضی
 زنده اند آن حضرت
 از جانب جبرئیل
 در بیت المقدس
 حاضر بود و بر کوه
 در زمان کرب
 بود

پادشاه با نخست اشارت مینماید و گویند آن پادشاه بهرام است (پنجمین) جا
دیگر در قطعۀ از کوۀ مجلسی است صورت یک مرد و یک زن را نقش نموده اند که در
باین آنها دختر کوچکی است و در جنب مجلس مذکور صورت سه نفر میباشد که ایشان
و در میان نشان دو طفل کوچک است

و ز قول که نیز از شهرهای خوزستان است پلّی دارد که آن را هم شاپور زوالاکتاف ساخته
و آن را پهل و دو چشمه طاق است گویند طول آن پل پانصد و بیست کام و عرضش
پانزده قدم است و این بنا از عجایب و نیاست و در راهواز و سمت رام هرگز آما
خرابه شهر قدیم بسیار است و در آن خرابه ها سرستونهای مرمرین و ستونهای تختیست که بزرگ

آمار قدیمه در کرمانشاهان

کرمانشاهان را گویند نخست بهرام بن شاپور زوالاکتاف ساخته و قباد بن پسر دژبیز
عمارت کرده و انوشیروان عادل نیز بنیادی نهاده و خسرو پسر دیزبیم بناها کرده و در
صحرای آن باغبانها داشته و هوای آنجا معتدل و آبش نیکو و باغستانش بسیار است
و شهر آن قریب برودخانه قراسوست از جمله آثاری که در این خاک است
طاق بستان (طاق و سمام) (تخت بوستان) که همیکه طاق مذکور در آستان
کوچک است و در سمت شمالی صحرای کرمانشاهان است بمسافت دو میل
(بعضی نوشته اند کمتر از دو فرسخ) و آن طاق پنجاه یا شصت پار ارتفاع آن از دست
پایع و بیست و چهار پا عرض (برخی بعضی پا فوٹ نوشته اند) و اندرون آن قریب
از سنگ سیاه فرش کرده اند و در جلو آن سکونی است از سنگ و چشمه آبی از زیر
آن طاق جاری است بر بالای کمان طاق که بالای است در دو طرف تصویر دو

پلّی

که در ده اول است
بر رودخانه است که
منبع آن جبال ارشادین است
و آن رودخانه بمسافت
چهارده فرسخ یا بیش طول
برودخانه بیشتر
متمم میشود

فوت

بهم اول بزبان محلی
بمعنی پا است و در پایت
پناه فوت یا زده فرسخ
است

سکونی

بهم اول یا زبانی و او
مجموع شصت و هفت و بیست
در بر درختان برای نشستن
بر آن ساخته
مرد و است

دو ملک است که پربای بلند دارند و هر کدام را در یکی دست عقدی یا تاجی یا سنجی
 است از رو و آید و در دست دیگر آنها طرزی است که در آن نیز مردارید یا جوهر
 دیگر است بعضی از سیاحان برای آنکه ملک خیال کرده اند که شاید آنها را برای غنا
 جلالت یا برای فتح نقش کرده اند و در میان آن دو ملک نصف دایره ماه دیده
 میساید و در زیر کمان طاق سه صورت است یکی از آنها که در وسط است شخصی
 لباسش مربع بردارید که بندی بسته دست چپ او بقبضه شمشیر است و در دست
 راستش حلقه معاهده است و شخصی که در طرف یسارش ایستاده یک دست بآن
 حلقه دارد و لباس آن ساده تر است و جنبه شبیهه بجه بای ایلی یونان پوشیده و در طرف
 یسین پادشاه صورت زنی است که بر اندامش جابه و چادری زرنگار است و دست
 راست سرتیجی به پادشاه تعارف میکند سیاحی از اهل یوروپ کوید صورت
 خسرو پرویز است و صورت طرف راست آن شیرین معروفه زوج او و صورت
 طرف چپ شاهنشاه روم است (مارین نام) که بجنس و تاج بخشی مینماید
 مجلس دیگر در زیر صورتهای مذکور است که در آن شبیهه جنگجویی است براسی
 شده خودی بر سر دستانی در دست دارد که بردوش نهاده و بدستی سپر گرفته و در
 در طرف راست خود او میخند و زهری در بر نموده و از صورت او جز دو چشمش
 پیدائست زیرا که چهره و جبهه او در زیر زهری که بخود وصل است پنهان گردیده و با
 آن نیز جوشن و برگشتوان پوشیده است و این سوار را گویند نیز خسرو پرویز است
 ولی در آن مجالس هیچ خط نوشته نشده نقشه آن دو مجلس را در ورثه قرار داد
 که آن بنمونه چهل و پنج است (۴۵)

مارین
 در بعضی از کتب یونانی
 نوشته اند و آن قصر
 روم است که بنسبت
 امداد کرده و او را
 حامی شده و با او
 داد و نایبش
 رزم آورده و در هیچ
 مسطور است
 برگشتوان
 زهری است که بای
 می پوشند و که نشسته



Prophet

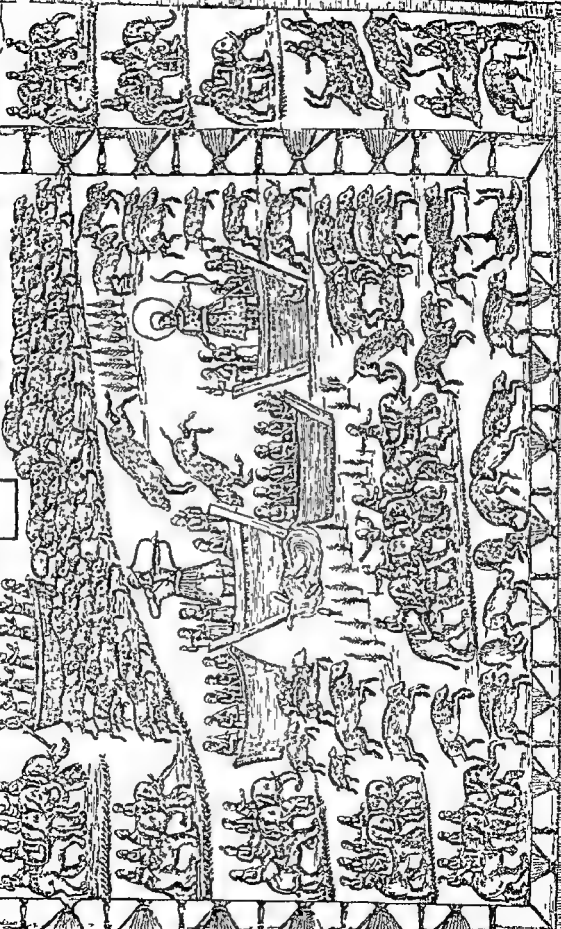
و در دیوار جنبین طاق مذکور صورت دو شکارگاه را بر پسنگ نقش نموده اند
که مرقوم میگرد

مجلسی که در طرف راست طاق است از سنگ سیاه صاف برآنی است
که نصب کرده اند در آن صورت شکارگاهی است و صحرایی که در آن آهوی و گور
و این مجلس نوزده فوت بلند است و عرضش قریب چهارده فوت و تپا و زاز
صد صورت از مرد و زن تقریفاً اند و پنج جنس از حیوان (یعنی آهوی و گور و فیل
و شتر و اسب) صورت سه نفر شخص بزرگ در آن است یکی بر بالای عرصه که
پادشاهی در بردارد و بر سر تاجی نهاده برآبی سوار گردیده در طرف چپ که روی
خدا شکذاران ایستاده اند یکی از ایشان چتر پادشاهی بر سر وی گرفته است و
صورت پادشاه دیگر در وسط عرصه است سوار بر اسب شده تیر و کمان دارد
داود به تعبیل بسیار اسب را در پی آهوان میدواند و به بیات است که میخواند
تیر بجانب آنها میفکند و در عقب پادشاه مذکور سوارانی چند در تاخت و تازند
که گویا میخوانند آنها هم آهوی صید کنند و صورت پادشاه دیگر در پایین آن
عرصه است کمانی را بگردن خود افکنده نیز از پی آهوی اسب میزند و در این
شکارگاه هرگاه صیدی از پامی در آید بعض از غلامان جبهه آنرا از میدان بدید
و صید را بر پشت شتران نهاده طرف پامی تخت می برند و در مقابل صورت
پادشاه اذل که بر بالای عرصه است زمانی چند نوازنده سازها بر دست دارند
در جای بلندی که از تخته و چوب ساخته اند رفته مشغول نوازندگی میباشند و در
عقب سران سواران مذکور در حاشیه عرصه صورت قیلان را ساخته اند

فوت
معینش گذشت
شتر
تخصص در آن که در آن
عرصه است کمان میزند
بر سر صورت دیگر است
و آن پادشاه است که
خواستار حالت
او را نماید
ساز
که بر دست دارد
از قبیل دف و نی
میباشد

که بعضی آنها آدم سوار است و بر پشت بعضی شکارهای مسید شده بار
مجلسی که در طرف دست چپ طاق است نیز بر سنگ سیاه شفاف صاف
شکارگاهی دیگر نقش نموده اند از تفرغ و عرض این مجلس بهم مثل مجلس سابق الذکر است
و این شکارگاه و خوک است و متجاوز از این نهاد صورت از مرد و زن است و در
یکصد و پنجاه صورت حیوان متفرقه و پنج کشتی کوچک را بر آب روان کرده اند که
آنها مردان و زنان بسیار اند و در دو کشتی صورت پادشاه نقش آمده و دیگری
پادشاهی است ایستاده کمانی در دست دارد مثل اینکه تیر از کمان گذرانید و یعنی
بجانب کران افکند و ثانیاً میخاهد تیر دیگر بچکه کمان نهد و چنین مینماید که زنان در
کشتی در دست تیر آمده کرده و تا هر وقت پادشاه بخواید باو بدهند و در کشتی دیگر
نیز پادشاهی بیای که تیر بکمان نهاده میخاهد بجانب خوکان پرتاب نماید و زنان
دیگر در کشتی های مذکوره هستند که ساز در دست و مشغول نوازندگی اند و ساز آنها
بیشتر تنبک می نماید و در کشتی بالایی آن عرصه صورت چند زن است که دستک
میزند و گویا در حالت رقص باشند برای اینکه پادشاه را حال ذوق و وجد میدهد
و در اطراف شکارگاه و فیلان بسیار آورده اند از برای اینکه صیدها را را و فراوان
نباشد و فیلمان آنها را در وسط رانند و بدین حیل از تیر مجروح شده بر زمین
افتند و هر چه صید میکنند غلامان جسد آنها را برده بر پشت پیلان نهادند
قصر و سرای پادشاه میروند (باجمله) صورت دو مجلس شکارگاه مذکور را در
دو دره از روی نقشه های بعضی سپاهیان نقاش کشیدم یکی بنر چهل و شش
(ع ۱۴) دیگری بنر چهل و هفت (ع ۱۵)

چون متفرقه
از قیل و ذیل که از چند
ابی قریب کشتی یک
درغالی نیز از یک کشتی
دیگر که از آن همه بیشتر
چنانچه از نقشه معلوم
خواهد بود
نمود



از طاق بستان مذکور چند قدم گذشته ایوانی دیگر است باندازه نوزده فوت عرض
 و سی و پنج فوت ارتفاع و سیزده فوت عمق در زمین آن فرش از پشنگ سیاه
 کرده اند و بر دیوار وسط که هفت فوت از زمین بالاتر است مجلسی است که در
 آن صورت دو پادشاه را تفرموده اند که لباس پادشاهی در بردارند و کمر بند زرین
 بر میان بسته و بر ستر تاج نهاده اند و هر یک بر تلج بری بسیار بزرگ نصب گردیده
 و سپهری نیز دارند که رشته آنها از پشت سرشان آویخته و مویهای خوش انبوه
 از دو طرف بر سر دوش ایشان ریخته و موی ریش آنها کوتاه است و هر دو با
 دست قبضه شمشیر خویش را گرفته اند و بلندی قامت ایشان از سرتاپا هفت
 فوت است گویند درجه تجاری این طاق خیلی پست تراست از طاق اول
 و بر هر یک طرف آن دو صورت لوح خطی بزبان پهلوی نقش نموده اند که
 ترجمه آنها نوشته می شود

ترجمه لوح دست راست

این صورت شاپور بزرگ پرستنده خداست پادشاه پادشاهان ایران و
 ایران از طایفه فرشتگان پسر بزرگ پرستنده خدا پادشاه پادشاهان
 ایران و غیر ایران زاده از طایفه آسمانی و بنیره بزرگ زری پادشاه پادشاهان قدیم

ترجمه لوح دست چپ

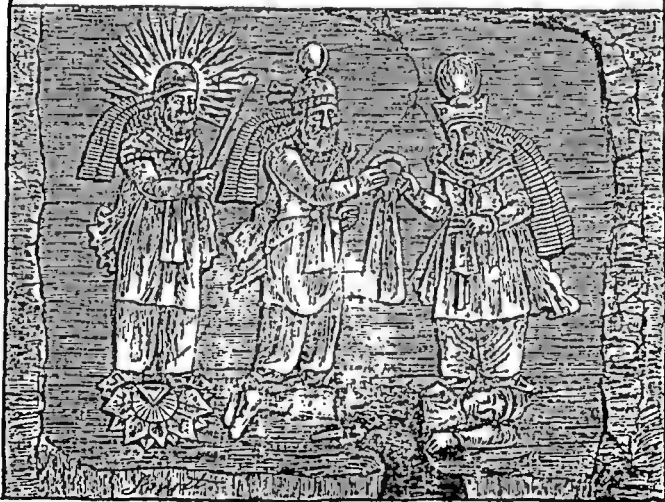
این صورت بهرام بزرگ پرستنده خداست پادشاه پادشاهان ایران و
 ایران از طایفه فرشتگان پسر شاپور از طایفه فرشتگان پرستنده خدا پادشاه
 پادشاهان ایران و غیر ایران زاده آسمانی بنیره بزرگ پادشاه پادشاهان است

نوشته
 معنی گذشت
 شاه
 ذوالکفایت
 زاده از طایفه
 آسمانی معنی آسمانی
 در حاسته از
 سن پادشاه
 بهرام
 چهارم باشد و را یکدگر
 پسر شاپور و بنیره بهرام
 موافق است با ترجمه
 از مورخین نوشته اند
 و بعضی برخلاف
 داده اند و این
 بر حرام است
 است

از مجلس مذکور قدمی چند گذشته مجلسی دیگر است باندازه سیزده فوت ارتفاع
 و دو فوت عرض سه صورت ایستاده در آن نقش است یکی از آنها جاده که تا در
 تنگ پوشیده و کیسوبندی دارد که دورشته آن از عقب سرش آویزان است
 و بهر دو دست چوبی گرفته که سه فوت بلندی دارد و پارچه دیگر هم از پشت سرش
 آویخته و بدو سرش منطقه از نور است که مانند آفتاب می تابد و زیر پای او یکی
 ستاره و یا آفتاب است که بر آن ایستاده اما دو صورت دیگر بحسب تاج پادشاه
 مانند سلاطین ساسانی هستند شخص وسط پر کوچکی بر کلاه زده و کیسوبندی از پشت
 سرش آویزان است و دست چپ خویش را بر قبضه شمشیر نهاده و بدست راست
 حلقه گرفته شخص دیگر میدهد با صطلاح تاج بخشی بنماید و آن شخص سیم از آقبول میکند
 و تاج این شخص بدرج است و پر بسیار بزرگی بر تاج نصب نموده و این دو صورت
 مذکور بر بدن مرده ایستاده اند لباس آن مرده مثل اشکانیان است و خلی در آنجا
 نیست لهذا هر کس خیالی کرده است بعضی گفته اند آنکه چوب بدست دارد و
 نوری بدو در صورت زرد دشت است و دو دیگر یکی کشتاسب و دیگری اسفندیار
 پدر و پسر از سلاطین کیان و آنکه پامال شده و ارجاسب بنیره از سیاه است
 که او را زیر دست نموده اند بعضی نوشته اند صورت اشخاص مذکوره است
 اما در شیر فرموده نقش کنند بعضی هم گویند صورت زرد دشت است و او پسر
 دشا پور پسرش و آنکه پامال شده یکی از اشکانیان خواهد بود و اقوال دیگر گفته اند
 (باجمله) نقشه این دو مجلس مذکور را از روی نقشه های سیاحان در دوره قراقرام

نمونه چهل و هشت (۴۸)

بکسر اول و فتح ثانی
 در لغت معنی گرند است
 و مجازاً آمده را گویند
 و اینجا پس مراد است
 اقوال دیگر
 این است که بعضی خیال
 کرده اند که صورت وسط
 اردشیر و صورتی که منطقه
 بدو مراد است او را
 باشد چنانکه در نقش سیم
 مرده دشت بوده آن مرده
 اهریمن است بعضی دیگر
 گمان نموده اند که این مرده
 در عهد بهرام بر شاپور
 که پانی که انشا بان بوده
 ارتقام یافته و آن دو
 صورت آن دو
 پادشاه می باشد
 اند اعلم
 سید



بیستون کوهی است پنجاه میل از کرمانشاهان دور و آن با کوه طاق بستان مذکور
 پیوسته است و ارتفاع آن کوه موجب مساحت اهل سیاحت که هزار و پانصد فوت
 است و در زیر آن چشمه جاری است که متصل برودخانه میشود و آن کوه چنان صاف
 و هموار است که گویا دستی تراشیده شده باشد و آن از جبال شاه محمد معروفه است
 که یکصد سیاهی بنظر میآید و غرابه بسیاری در دامنه آن کوه دیده میشود معلوم است که
 آنجا شهرهای معظم و معتبر بوده در جایی از آن کوه مجلسی است که در آن صورت نموده
 بالبابیس جواهر دوخته و شمشیر بلندی در دست و تاجی بر سر دارد چنین نظر میآید
 که آن از سلاطین ساسانی است و در مقابل او صورت زنی است که نیند نماید که
 آن دو صورت یکی خسر و پر ویز و دیگری شیرین باشد
 و یکم در یک طرف دامنه کوه نزدیک بجاده مکانی است شبیه بغار در آن صورت
 اسی تجاری شده که نیند آن صورت شبیه خسر و پر ویز است
 و یکم در آن حوالی مجلسی است که در آن تصاویر بسیار است بعضی بزرگ و بعضی
 کوچک بر شی سواره فرجی پیاده پاره مسلح جمعی غیر مسلح و دوازده ذرع عرض آن
 عرصه است ولی بر در و دیوار آن تصاویر محو و نابود شده و بر بالای سپر آنها
 سطر خط یونانی بوده که آنهم بطوری منجی است که خواندن نمی شود و همین قدر در ضمن آن
 خطوط لفظ قطر ز پس دیده شده و قطر ز پس یکی از اشخاصی است که در زمان
 سلاطین سلجوقی بعد از اسکندر در آن ناحیه حاکم بوده است پیش از این معلوم است
 و یکم مجلسی در آن کوه در جای بسیار مرتفعی است که ارتفاع آن از زمین مقدار
 سیصد فوت است و عرض آن یکصد و پنجاه فوت و طولش صد فوت و بدون

مقدارش مذکور شد

شاه محمد
یعنی محمد و ارتفاع

ست

معنی آن شکر است

در آن کوه در بعضی مکانها

و چون آن است سیاه

در آن کوه دیده شده

و گویند آن را تیرین

خسر داده و دیوار

اساس قوی و بر کوه

بوده

قطر ز پس

معنی اولی آن دیده

شد

سلجوقی

سلوکید بر حرا داده شده

و سلیک سلوکید یعنی

سلاطین سوس و تلوک

که یکی از حاکمان آن کوه

که پس از وی داعیه

سلطنت داشت

شرح حال او سابقا

در این کتاب بر

و کراواتی است

که در

است

منجبتی رسیدن بدان مجلس محال است بعضی از سیاحان فرنگی با زحمت بسیار
 آن شده نقشه از تصاویرش برداشته و هم خطوط آن را که بخط میخی است خوانده
 (تفصیلش از این قرار است) در آن مجلس چهارده صورت است نه نفر آنها
 هستند که دستهای ایشان از عقب بسته شده و بواسطه یک طناب یا یک نخ
 که بگردن آنهاست یکدیگر مسلسل اند و با ایشان مختلف میباشد هشت نفر آنها
 سر برهنه و یکی که در آخر همه است کلاه بلند نموده بر سر دارد و در جلو مجوسین پادشاه
 ایستاده تابعی بر سر و کانی در دست دارد که بدان تکیه نموده و دست راست خود را
 بلند کرده که گویا با سر اعرض و تغییر نماید یکی از سیاحان در مسافرت نامه خود نوشته است
 که از خطوط الواح استخراج بر من معلوم شد که آن پادشاه داریوس اول است که بطول
 دارای اول باشد (باجمله) در زیر قدم پادشاه شخصی است که پای پادشاه برهنه
 دوست و آن از پانزده دستها بلند کرده التماس می کند و در پشت سران پادشاه
 و در خفا ایستاده اند و در دست یکی کفانی است و در دست دیگری سنانی معلوم است
 که آنها از خاصان پادشاه اند و بر بالای سر آن تصاویر مذکور و صورت فروهر را
 کشیده اند که از ستر تا کمر مثل انسان است و دو بال دارد و از حلقه بدر رفته و این از جمله
 چهارده صورتی است که گفتیم در آن عرصه نقر شده مؤلف گوید تفصیل فروهر را
 ما در این کتاب سابقا نگذاشته ایم و در اطراف آن سطح خطوط بسیار بنخط میخی
 یعنی بر بالای سر یک یک از آن اسرا و آن پادشاه و دوسه جای دیگر فقره و فقره نقر
 است که تفصیلش ان شاء الله تعالی بیاید نقشه این مجلس را از نقشبندی سیاحان
 فرنگستان در ورت کشیدم نمبر چهل و نه (۹۴) بعون الله تبارک و تعالی

نقشه
 کسانی هستند که باقی
 و طایفه بوده اند که تفصیل
 مال بر یک در ترجمه
 خطوط آتیه خواهد آمد
 در این کتاب
 می در ضمن ذکر شت
 جسته گفته آمد
 منتهی

[illegible]

...the ...

...the ...

[illegible]

100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

THE

張氏

卷之四

卷之四

[illegible]

اما تفصیل و ترجمه خطوطی که در مجلس مذکوره مرقوم است (اولا) اینکه آن خطوط
بسیار مفصل و شتعل بر سطر کشیده است و ترجمه اش نیز طولانی چنانکه از مترجمین
در قیاس گذشته آمده (ثانیا) اینکه در ترجمه ها اختلاف نموده میشود حتی در اسماء مثل
اینکه اسمی را که متناهی آن شخصی واحد است مختلف نوشته اند و این بسیار محال
حیرت گردیده پس فقیر مؤلف در رفع مطلب اول یعنی اطالالت کلام باین طور
چاره جوئی نموده که مطالب کمر و ترک و خلاصه از ترجمه ها را اخذ و ثبت کرده هم مختصر
هم مفید و در رفع مطلب ثانی یعنی اختلاف ترجمه ها باین چاره نموده که در هر یکی
که دو ترجمه یا بیشتر اتفاق نموده اند و متفق علیه آنهاست همان را گرفته چنانچه

داشت و در اینجا نگاشت خلاصه ترجمه خطوط میخی در پنج باب

من استم پادشاه بزرگ داریو پس پادشاه پادشاهان پادشاه پارس و پادشاه
دینشانی پادشاهان میخی پادشاه داریو پس پادشاه میکوید پارس و پادشاه
پدر آن ارشام بود پدر آن ایریارام پدر آن جشانش پدر آن چخنیسا داریو
پادشاه میکوید که از این سبب ما را چخنیسا میکوید که از عهد قدیم است
کسی مغلوب نشده ایم و از پدر تا پدر رسیده ما پادشاه بوده اند داریو پس
میکوید که پیش از این در خاندان ما هست نفر پادشاه بودند و من هم از ایشان
هستم و از عهد قدیم پادشاه بوده ایم داریو پس پادشاه میکوید که از عهد
مراسطنت بنشیند و بفضل او و من پادشاه هستم داریو پس پادشاه
اینها ملکهای ما است که در تصرف من آمده و بفضل او و من پادشاه شده

داریو پس
حرف آخر آن است

پادشاه میکوید

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پادشاه

پارسیا
همی پادشاه
یعنی ابراهیم
پادشاه
پادشاه
یعنی ابل

از شهری است که آن محد
ست بشام
یعنی در بستان
در این معنی
سپارد ابراهیم باشد
و نامی یونان
در این معنی
پادشاه قدیم شهری بوده قریب
عشق آباد
پادشاه یعنی خندان
سپارد یعنی سفند و مراد او
است

ساکا یعنی سیستان و بعضی
نیز او را قران فرشته اند
پارسی یعنی هرات
ساراسا در آن ملک شل کاپا
و توکا و زاراک و آد و گشاک
و شاکا و شاکا و آتش و آکا
معلوم کرد که مراد کاپا باشد
بنا که این ملک از میان
و نام و کرد و اند
و الله تعالی اعلم

(معنی نامه) که کشنده تازده است
که در آن بجای کله (دجنا)
او را فرشته معنی آن را

شهر سس که در رود دجلی
کاپا) کاپا فرشته

پارسیا او بجا ببردش اثر اریا پادشاه را
در ساحل دریای هند اریا کاپا توکا پادشاه را
بگشاک سکا ساکا شاکا و آتش اریا کاپا
داریوس پادشاه میگوید اینها ملکهای است که بر که دین دار بود او را محافظت میکرد
و هر که بیدین او را تنبیه نمود داریوس پادشاه میگوید که بوجای نام
در اینجا پادشاه بود برادر خود باریا نام را گشت ملک از او شد پس از آن
بمصرفت و ملک از دین بدر شد و دروغ در ولایت بسیار کردید و او بزودی
برد داریوس پادشاه میگوید شخصی باکوشی کاتانام بیرون آمد و بملکت
گفت بمه بطرف او رفتند او را گشتم داریوس پادشاه میگوید شخصی اریا
نام برخاست بملکت ابراهیم که من پادشاهم لشکر فرستادم او را بسته آوردند و او را
گشتم داریوس پادشاه میگوید شخصی تنی پیرانام که شط بقداد در دست قشون او
بود و گشتهاد اشتد من لشکر در زورق ها نشاند و فرستادم و در کنار شط فرات
جنگ کردیم او را مزد مریاری کرد دشمن را در آب ریخت و فتح کردم و او را
داریوس پادشاه میگوید شخصی باریا نام یکی از شهرهای پارس را در دست
و بملکت ابراهیم گرفت و گفت من پادشاهم پس من بسمت ابراهیم رفتم ابل اینجا
باریا را گرفتند و گشتم داریوس پادشاه میگوید شخصی فرات را در ش نام ملک
برخواست و گفت من پادشاهم لشکر فرستادم و بشکر گفتم بخت یار شما بافتند
بفضل او را مزد مریاری را شکست دادند بعد خود را اینجا رسیدیم فرات را
گرفتند و زدند و داغ و کوشش و بهایش را بریدیم و او را برادر زدیم داریوس

پارسیا او بجا ببردش اثر اریا پادشاه را
در ساحل دریای هند اریا کاپا توکا پادشاه را
بگشاک سکا ساکا شاکا و آتش اریا کاپا
داریوس پادشاه میگوید اینها ملکهای است که بر که دین دار بود او را محافظت میکرد
و هر که بیدین او را تنبیه نمود داریوس پادشاه میگوید که بوجای نام
در اینجا پادشاه بود برادر خود باریا نام را گشت ملک از او شد پس از آن
بمصرفت و ملک از دین بدر شد و دروغ در ولایت بسیار کردید و او بزودی
برد داریوس پادشاه میگوید شخصی باکوشی کاتانام بیرون آمد و بملکت
گفت بمه بطرف او رفتند او را گشتم داریوس پادشاه میگوید شخصی اریا
نام برخاست بملکت ابراهیم که من پادشاهم لشکر فرستادم او را بسته آوردند و او را
گشتم داریوس پادشاه میگوید شخصی تنی پیرانام که شط بقداد در دست قشون او
بود و گشتهاد اشتد من لشکر در زورق ها نشاند و فرستادم و در کنار شط فرات
جنگ کردیم او را مزد مریاری کرد دشمن را در آب ریخت و فتح کردم و او را
داریوس پادشاه میگوید شخصی باریا نام یکی از شهرهای پارس را در دست
و بملکت ابراهیم گرفت و گفت من پادشاهم پس من بسمت ابراهیم رفتم ابل اینجا
باریا را گرفتند و گشتم داریوس پادشاه میگوید شخصی فرات را در ش نام ملک
برخواست و گفت من پادشاهم لشکر فرستادم و بشکر گفتم بخت یار شما بافتند
بفضل او را مزد مریاری را شکست دادند بعد خود را اینجا رسیدیم فرات را
گرفتند و زدند و داغ و کوشش و بهایش را بریدیم و او را برادر زدیم داریوس

پادشاه میگوید لشکر بارستان فرستادم و گفتم سلامت باشید رفقتان و جنگ کردند
 اور مزد مرا عنایت کرد و یغیان را شکست دادم داریوس پادشاه میگوید
 شخصی ستر اشخام از اهل اسکار تیابن یاغی شد و قشون فرستادم جنگ کردند
 اور اگر فتنه بسته آوردند گوش و بینی اور را بریدم و بدارش نمودم داریوس پادشاه
 میگوید مملکت مار گوش از من یاغی شدند لشکر فرستادم اور مزد مرا عنایت نمود
 یغیان را شکست دادم داریوس پادشاه میگوید شخصی دیباز داد نام در مملکت یارس
 یاغی شد و قشون پارسی من که دور از من بودند یاغی شده اطراف او رفتند من لشکر
 فرستادم و اور مزد مرا عنایت کرد تمام آنها را شکست دادم و دیباز داد را کشت
 و باز آمد جنگ نمودیم آخر شکست خورد داریوس پادشاه میگوید که هر چه من کردم
 از رحمت اور مزد بود و من نوزده جنگ نموده ام و از رحمت اور مزد یاغیان را شکست
 داده ام و پادشاه را اسیر کردم داریوس پادشاه میگوید تو هر که هستی بعد از
 من پادشاه شوی سعی کن که دروغ گفتن را دور کنی و هر آدمی که بی دین باشد او را
 بجای خراب کنی اگر چنین رفتار غائی ولایت من آباد خواهد ماند داریوس پادشاه
 میگوید اور مزد کوه من است که هر چه کردم و در این لوح نوشته ام راستی نوشتم
 داریوس پادشاه میگوید ای که جانشین من هستی کارهایی که از من ظاهر شده است
 توانی را پنهان کن و اگر تو این تاریخ را پنهان ننمایی اور مزد رفیق تو خواهد بود و فرزندان
 تو زیاد خواهد شد و عمر تو بدرازی کشد داریوس پادشاه میگوید از این پس
 اور مزد و فرشتگان بن عنایت کردند که بی دین نشدم و دروغ گو نبودم و ظلم روا ندادم
 داریوس پادشاه میگوید ای که پس از من پادشاه میشوی دروغ گو را پرورش کن

بار گوش
 در بعضی از نسخ یار گوش
 نوشته یعنی حرف نمود
 که را در جمله است
 نذر آورده
 دیباز داد
 ای که برده یا اینکه داری
 از من پس اسم مشهور باشد
 بر ما معلوم نیست
 است بعضی نامهای غیر
 از من امیر او از شهرها
 که ما را مجهول است
 نه

دخ و در بر کن داریوس پادشاه میگوید ای که این آثار و تصویر بارامی مینی اگر اینها
مخاطفت کنی اورمزد یار تو باشد و عیسای تو در آذر کرد و اگر مخافت کنی اورمزد یار تو

ترجمه خطوطی که در پیش صورتها نوشته شده

بالای سرداریوس چندین سطر است که کلمات و مخفوش همان است که در پنج فقره
اوایل ترجمه با مرقوم شد و در زیر شخصی که داریوس پس پابر سینا اشن نهاد

نوشته است

این کاتای ماکوشی است و بود یکی حیلہ باز و چنین گفت که من هستم پسر سیرس
پهلوی شخصی که اول ایستاده نوشته

این اترینای حیلہ باز است که میگفت من پادشاه اهورام و دروغ گو بود انست
پهلوی شخص دوم نوشته

این تکی پیرای حیلہ باز بود که شمشیر بابل را در فتنه انداخت و فساد کرد انست
برتن شخص سوم نوشته

این فرادارش است که حیلہ بازی کرد و میگفت من پادشاه مادا هستم و انجا فتنه
بالای شخص چهارم نوشته

این اریس حیلہ باز ایرانی بود گفت من هستم پادشاه سوسپتیا و انجا فتنه نمود
پهلوی شخص پنجم نوشته

این ستراشمای بود و گفت من پادشاه اسکا رتیا هستم و در انجا یا غی شد و فتنه
پهلوی شخص ششم نوشته

این و هیزداد حیلہ باز ایرانی بود و در ایران رئیس یا غیان شد و فتنه کرد انست

با کوشی
در بعضی نسخ ماکوشی
نوشته شده و رعایت
قبل اشاره باین
مطلب نیز شده

بسم و الف و ال
مطالع و در آخر مینی
عراق علم است بعضی
ترجمه آن را با آذر بایجا
کرده اند

سوسپتیا
غاهراوز پستان باشد
مخاطب من بعضی نگفت
من

بهلوی شخص هفتم نوشته
 این جیلد باز از اهل ارمنیا بود بنام ارارکس و در شهر بابل بسی فتنه برپا کرد
 بهلوی شخص هشتم نوشته
 این فراتس جیلد باز است که میگفت من پادشاه هستم و در مار جیان فتنه بامودا
 بالای سر شخصی که در آخر همه است و کلاه بر سپردار و ترجمه آن را در کتاب جام
 جم نوشته این سارتهاسا کان است و در نسخ دیگر از پارسی و اگر بر سبب
 چیزی نوشته اند و چون حرف قاف در کلمات آنها نبود آن اسم بنظر غلط
 می آید الله تعالی اعلم
 تبصره بعض از اهل لغت نوشته که داریوس پس کی از اعاظم پادشاهان می گذرد
 بوده و از جانب لهراسب حکومت داشته و صورت خود را در بیتون نقش کرده
 و نیز که بدینکه بعضی او را دارا دانسته اند نه چنین است این فقیر مؤلف هم گوید
 اینکه ایشان نمیده اند نه چنین است بر هر دو اتهمندی از ترجمه های مذکور واضح
 است که داریوس مذکور پادشاه با استقلال بوده نه خد متکذر و کار پر داز لهراسب
 یا کسی دیگر و منافات ندارد که لهراسب کار گذاری داشته داریوس نام ملی
 آن غیر از این است

آمار قدیمه در بابل

بابل برکنار نهر فرات بچاب شرقی آن واقع است و در این از منته از توابع حله
 است و حال آنکه سابقا ادنی محله آن و در برابر حله حالیه بوده گویند و همنهارو
 ششصد سال قبل از میلاد مسیح آن شهر بناتده و نوشته اند آنجا دارالملک ضحاک

شاید ارکات
 باشد
 حرف ستم محمدرضا
 و اینکه بعضی بصم
 حرف استعمال بوده
 مثلا با کمال قایم کرده
 درست نیست
 معلماست
 شهری است
 در عراق عرب
 و معروف است

برده که دی در آنجا بناهای عالیله نماده و قلعه ساخته که آن را کنگ در و بهشت کنگ
 اینخواندند و اسکندر رومی بر غارات آن افزوده بوده و آن شهر کی از بدین سبب
 خوانده میشود و قلعه تو بر تو با برج و بارو داشته که قطر دیوار پانزده ذرع ارتفاع
 از بنفست و ذرع متجاوز بوده و دیوار پر دنی دو لیست و پنجاه برج داشته دیوار بار
 آجرهای مربع ساخته بودند که هر آجری را دو کوه قطر و شش کرده پهنای ده و چنان
 آجرها را بهم متصل نموده بودند که بعضی را کمان میرفته که ملاط آن آنگه و تخم مرغ بود
 و شهر حله اگر غاراتش از آن آجرهاست و برجی مربع طولانی در آنجا بوده و برج
 بابلی معروف است و آن برج و آن قلعه بجای خراب شده و پای تخت فریدون ام
 بابل میدانند و در بابل چاهی است معروف بچاه دانیال که هیود و نصاری در
 اعیان خود بدانجا میروند و محل باروت و داروت معروف همین جاست
 (باجمله) در بابل در کوه دالی سنگی است که یک ذرع عرض و یک ذرع و نیم
 و دو ذرع طول دارد و بر روی آن سنگ شکل شیر است مجسمه که اتصال با آن
 سنگ دارد که گویا روی آن خوابیده است

آمار قدیمه قریب لمسیب

مسیب قصبه ایست در عراق عرب برکنار شطرنابند اقرب چهارده ذرع از
 فخر در آنجا چند روز میمان بودیم قریب با آنجا یعنی مسافت چند فرسخ تلهای بسیار
 بزرگ است که همه شهر بوده و اما بر بناهای عالیله مشاهده میشود گویند از بناهای
 ضحاک است و نمارده را نیز مقرر سلطنت بوده و اکثر از زیر خاک سنگهای غنی
 و صورتهای مجسمه بیرون آورده اند از جمله در همین سنوات یکی از پستیا خان

مسیب
 سمر اول فتحانی
 کشته شد
 و با بر وجه و در
 آخر
 قمارده
 چند پادشاه و جبار
 بوده اند که شرح احوال آنها
 در تواریخ مسطور است
 که خدایتوی آنها کسی است
 که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش
 افکند یکی کیانمار
 فردوسی نامه
 مذکور

مقالی از آن اراضی را شگافه چند مجسمه از سنگ برآورده بوده که بعضی از خطوط قدیم
برشاند و پسند و پهلوی آن صورتها نقش بوده و آنها را حلقه نقل کرده می آورد تا
بعد او بصره که بنفشهستان برود شنیده ام سنگهای عجیبه در آنجا دیده میشود

آمار قدیمه در اسک

اسک از نواحی اهورا است میانه ازجان و رام هر مزداق شده و مسافرتش
تا ازجان دو منزل است آب و نخل فراوان دارد و در حوالی آن شهر چشمه است
که آبش خوب نیست در آنجا ایرانی است عالی و میان ایرانیان چشمه مذکوره
گنبدی است که عباد پدر راوشیروان بنانوده ارتقا عیش بیشتر از صد ذریع است

برج عقرب قوف

این برج یکی از بناهای کهنه و در حوالی بغداد است بسافت چهار فرسنگ تخمیناً
وقتی شخصی بالای آن برج صعود یافت از هر سو که نظر کند آثار آبادی قریب و دیر را
بنظرش میآید (وضع آن برج) مرتفع است باخشت خام ساخته شده نظر خستها
تقریباً چهار باخشت از پشت الی ده خشت روی هم گذاشته اند و یکده باخشت
چینه روی آن کشیده و روی چینه را حصیر و جکن ریخته اند بهمین ترتیب تا
برج و بطوری ساخته اند که در چندین هزار سال عیب نکرده و چند سطریری از خطوط
قدیمه بر روی خشتی منقوش شده است که محققین معلوم کرده اند آن برج مرتفعی بوده
در سرحد بابل که سلاطین بابل بر بالای آن همیشه دیده بان میگذاشته اند و بعضی
که شهر عکا را که در تورات است بهمین عقرب قوف است و جمعی گویند برج عقرب قوف
است و امالی آنجا حالا بسم آن راپته مزدومی نامند الله تعالی هو العالم باحقا

اسک
بروزن آن کمال شمال
می شود

عقرب قوف

بعضی بجای حوت آنرا که
قار باشد و در آن عقرب
جوانه اند و در بعضی
اگر نیم آورده عقرب قوف را بداند
و در آن از ماین ستر
کار کوف مشهور است

آثار تدمیه همدان

همدان از شهرهای سردسیر عراق عجم است و شهری است مشهور در دامنه کوه انزلی واقع گردیده و آن کوه بسیار رفیع و بلند است و منبع چشمه سار و عیون متعدد و غنیت کل و ریاحین متنوعه است کوهی بآن منافع و خضر در تمام قطعه آسیات کونیند و درش تقریباً سی فرسخ است (بالجملة) در شهر حالیه همدان چندین امام زاد و بسیاری از فضلا و عرفا و حکما و مردمان بزرگ مدفون اند که تفصیل آنها موجب تطویل است و مخروبه عمارت کیان مشهور به اکتبان تکه که الوند سه میل فاصله است و در ایران بنائی از آن عالی تر نبوده و کونیند محیط دایره شهر قدیم قریب سی دوش میل بوده و نوشته اند ابتدا جمشید آن را بنیاد نهاده سپس بهمن پسر اسفندیار مرمت کرده و بهرام گور نیز عمارت نموده در بعض از کتب خجراتی انگریزی نوشته که آن شهر غنبت حصار داشته که هر حصاری از فکر می و بزگی بوده دارای برجهای بسیار و دروازه های بسیار و چو بهنای عماراتش از عود و صندل بوده است و زینت در دویار قصر با از صفا سح طلا و نقره و در تاریخ مسطور است که چون اسکندر رومی برای ایران اسپتیلایافت آنها را خراب نمود بنقد از آن شهر عز آثار ی باقی نیست و سنگهای شکسته نیز نیست و سه لوح خطی معنی بر کوه الوند کونیند دیده می شود که آن را کونیند گنجی از آن الواح خطوطش بکلی تخورده و نابود است که خوانده نمی شود و دو لوح دیگر را خوانده اند که ترجمه آنها نگاشته میشود

ترجمه خطوط لوحی که در کوه الوند است

بزرگ خدا و رزمزداست او این جهان را داد او این آسمان را انشیرید او

اكتبان را
اكتبان گفت اندو
نیز نوشته اند و در الواح
بسته نایب شهر اکتبان
قرامت کرده اند
صندل
مرتب صندل است
در حق است معروف نیست
آن در بلاد هند است

پید کرد او انسان را جان بخشید و داریوس را پادشاه کرد هم پادشاه مردانم
و اصغرتوین مردمان من،ستم پادشاه داریوس بزرگ پادشاه پادشاهان
پادشاه بسیار و ولایها تقویت کننده این جهان بزرگ پسر ویتشتا،مختیا اشتی
(ترجمه خطوط لوح و دکر در کوه الوند ایضا)

بزرگ خداست اور مزد بزرگترین فرشتگان او این جهان را گسترده او این
آسمان را افزیده او انسان را پیدا کرده و جان داده او زرگزین را پادشاه کرده
پادشاه همه مردمان و واضع قوانین مردمان من، هستم زرگزین بزرگ پادشاه
پادشاهان پادشاه بسیار ولایتها و تقویت کننده این جهان بزرگ پسر پادشاه

دارووس بخمنسا انتی

آمار قدمه درمازندران

مازندران در سمت جنوب دریای خزر واقع است و در مغرب کیلان رود و در
 و هوایش گرم و تر ساحت آن ششگل بر تلال و جبال و دافره و جنگلهای مستکاره از جمله
 شهرهای مشهور مازندران استرآباد است دیگر بار فروش و دیگر پارسی و شهر
 ساری بسیار قدیمی است گویند قبر سلم و تور و ایرج در آنجا است و آن را بنامند
 نمانند و آثار چهار آتشکده از ایرانیان پس نزد آن شهر باقی است معابد را
 بربچ باشند و ساخته اند قریب سی یا قتر و صد و بیست یا از قنار دارند

آمار قدیمه در مادگوسکار

بادکوبه که آن را باکوبه و بادکود باکو نیز گویند شهری است برکنار بحر خزر واقع
سویست و از بناهای انوشیروان عادل است سابقا بجزایران بوده حال ضمیمه

برگشت
سابقه در این کتاب
معنی آن شده و گد

سورس نظر ایں دیر ارا
دریا جی مار نذر ایں پر
خواہد واسطہ رکب
بود ایں تهر ایں

مادہ کو
حرف چارم کا
تازی است

روس است و در آنجا خند آتشکده است از سنگ ساخته اند ارتفاع طاق آنها اند
 است در محراب یکی از آنها لوله در زمین نصب کرده اند که از میان آن شعله آبی رنگ
 بیرون می آید مثل شعله که از سوزانیدن عرق خمر حاصل میشود اگر چه این صورت
 در سایر اطراف باکو به هم اگر زمین را بشکافند حاصل میشود بعضی از بیخه دان آنرا
 میزدند (کشت) بعضی از اراضی آن شهر کبریتی است و آتش خیز است
 چنانکه اگر خواهند آتش مشتعل شود قدری زمین را حفر کنند شعله از خارج آن برآید
 نوزاد مشتعل گردد و چون خواهند خاموش شود در می خاک بر آن ریخته فرد
 نشیند منظمی گردد

اما ر قدیمه تبرستان

تبرستان در جنوب مازندران است همه پستگلخ و کوستان و بعضی ساسانیان
 در آن ولایت سلطنت کرده اند از جمله شهرهای تبرستان یکی آمل است که جمعی
 فضلا از آنجا برخاسته اند در نزدیکی آمل بنائی است مخروبه که سه برج آن هنوز باقی
 معروف است که آنها آتشکده بوده اند

اما ر قدیمه در ایروان

ایردان وقتی پای تخت ارمنستان بوده و اکنون به ست روئیه است در آنجا بنائی
 برج مانند خطوطی در خارج آن برج دیده شده که شبیه است بنقطه ارمنی
 است ولیکن ارمنی های جالیه آن را نمی نهند

اما ر قدیمه در اردبیل

اردبیل از جمله شهرهای آذربایجان است و صاحب قلعه متین و حنفی حصین

تبرستان
 فارس است مغرب
 آن را تبرستان
 زینت
 آمل
 جزو مدائن
 می نامند
 اردبیل
 حرف چهارم را باب
 سه نقطه خوانند
 می نامند

این شهر را پنجم ساخته و آن سردیر است و آتش بنایت کو ارام است و آن آب
سیلان که نزدیک شهر است جاری است و مرقد شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی
در اینجا است همچنین قبر شاه اسماعیل در جنب آن (با بمله) بر سر کوه سیلان که
قلعه بوده که آن را بهمن دزد می گفته اند اکنون آثاری از حصار به آن باقی است

آمار قدیمه در اردستان

اردستان شهری است میان اصفهان و کاشان و مسافت آن اصفهان پانصد
فرسخ است در طرف بیابانی مشهور بمغازه کوه که کس بنائی محکم و بارونی دارد و چند قلعه
است که در هر قلعه آتشکده ساخته اند و آن آتشکده بار کوئیند بهمن پسر اسفندیار
بانی بوده و نوشته اند از شیردان عادل در این شهر متولد شده

آمار قدیمه در باب الالباب

باب الالباب آن را در بند نیز گویند بر ساحل بحر خزر واقع شده از بناهای نو و کهن
عادل و در قدیم آن را ایران درینا میسده اند اکنون در تصرف روسیه است
و آن دیواری است از سنگ و سرب ساخته که سیصد ذرع طول دارد و از
محاذی رؤس جبال است و بعضی نوشته اند طول آن ثلث فرسخ و عرض آن
یکت تیر تیراب است دیگری نوشته هفت فرسنگ طول آن است و متصرف
منع طایفه ترک و غیره بوده که بخاک ایران حمله نیاورند و در چند جای آن دیوار در
از این نصب کرده که چون آنها را می پستند راه آمد و شد مسدود می شده بعضی
هفت دروازه و هفت شهر بنیاد کرده و سیستخفین چند گذاشته که حافظ راهها با
در یکی از آن درها دو پستون برپا نموده و روی آنها مجسمه شیر و صورت شیر دره

نخستین
بقع خار در از بهمن
معدن است و در آخر
را معلوم آن اسم قدیم
و لایق است که در شمال
دریاست و آن دریای
آن موسوم گردیده و آن
دریا را دریای اسپگون
و دریای ارندران می گویند
حاجی ترخان دریای کاس
نیز خوانند

نقش کرده و بعضی صورت‌های دیگر نیز هست که قابل ذکر نیست از بس غراب شد

آمار قدیمه و عجیبه مصر

مصر سابقا از سلطنت‌های مشهور و معموره دنیا بوده و آن را به حصه تقسیم کرده اند
مصر علیا مصر وسطی مصر سفلی درودخانه مشهور به نیل در میان آن ولایت است
که از جنوب بشمال جاری است و مملکت مصر را شهرهای مشهور است که از
آنها در کتب جغرافیا مضبوط است و محنات آنها را نیز مسطور داشته اند که این
کتاب را کنجایش تفصیل نیست و از جمله شهرهای مصر در کناری نیل قریه ایست که از
کیزه نامند و در آنجا اهرام مشهوره اتفاق افتاده و آن اهرام از بناهای عجیبه
دنیا است و اهرام چهار است بعضی گویند بیشتر است و آنها از مسافت
بعیده بنظر می‌آید و چنان است که گویا که پاره در صحرای باشد و یکی از آن اهرام آن
بیشتر آن در ریک پنهان است و گفته آن با قدری از پیشش پیدا است ارتفاع
گفته آن تخمینا بیست و هفت فوت بالای ریک است و بلند می‌چانه اش که
پیوده اند و فوت دشتش این است و تمام درازی رویت و صورتش همچو دشت
و این غول آسا صورت از کرم بالا صورت زنی است که چهار دست و پای آن
مثل حیوان است که بر زمین گسترده شده است از چنگال دست آن آید نش که
بر زمین پس گردیده بچاه فوت است و این صورت عجیب از یک پاره است
یکی دیگر از آن اهرام که بزرگتر آنهاست چهار صد و شصت و یک فوت ارتفاع
دور که آن سطح مربعی است که هر ضلع آن سی و دو فوت است و سنگهای غلیظی
یکدیگر را کرده اند و چنان وصل نموده اند که عقل حسیران بی شود

کیزه
کبر کاف پاری
پسگون یا حطی و قنار
بزرگ است و آن را قنار نیز
گویند یعنی بجای کاف نیست
همه است مال کند چیز
نیز گفته اند که مرآت
جیم باشد
سینه
اهرام
جمع اهرام است
فوت
مقی آن گذشت
ایچ
تفصیلش در متن
عجیب باید شد

(مخفی نماند) که چون دوامی از آن اهرام بزرگتر است لهذا آن دو تا را هرمان و نشینه خوانند و کنسبد هرمان عبارت از آن دو تا است بعضی چنین نقل نموده اند که اهرام در بلاد مصر بسیار است مگر اینکه مشهور از آنها دو تا است در سمت غربی مصر و آن بنا مربعی است محزوطی الشكل که طول هر ضلعی از اضلاع آن چهار صد ذراع است و گویند یکی از آنها قبر هرس است (یعنی ادیسیس) و در دیگر می قبرش اگر دافانیون و بعضی نوشته اند که در اهرام مذکور تابوت رامی نهاده اند و در این گنبد هچندین غارها و سردابهاست که اجساد اموات را که روغن داد و بوی خوش در آنجا می گذاشتند و از این قبیل اجساد و میان تابوتها در زیر طاقهای گنبد مذکور یافته اند که آنها سر پا و ادا داشته اند و تارنخ آنها تخمچا چهار هزار سال بوده است (یعنی چهار هزار سال قبل از حدود هزار و دویست هجری) دیگری نوشته بنای اهرام هزار و پانصد سال قبل عیسی علیه السلام شده دیگری نگاشته که اهرام سلاطین مصر است که در زمان حیات بنا کرده اند برخی گویند مامون که بمصر رسید حکم کرد به تخریب و زحمت بقعی بر یکی از آن اهرام زدند جز اسپتخوانهای پوسیده چیزی نیابند آنکه در تفصیل اهرام مذکور آنچه مرقوم شد اگر چه اکثر آن نقل از کتاب عالم جم مرحوم شاهزاده حاجی معتمد الدوله فرماید و میرزا است که او ترجمه از انگریزی بغداد فرموده و هم آن مرحوم در کتاب مستی بهدایت السبیل که در سفر حجاز تالیف نمود و بحشم خویش اهرام را دیده تفصیلی نوشته از آن کتاب خلاصه بعضی از فقرات نوشته بود اهرام خیلی است که بعضی از اهرامهای کوچک خراب شده یکی از همه بزرگتر است و بنو بنا در تاریخ محزوطی الشكل و نشینه علی از بنع مثلثات مساوی الاضلاع و طول هر یک

هر پست
بصورت اول نظر روی است
و ادیسیس مدنی و بهر می خوش
گویند و هرس مدنی و بهر می خوش
یکی ادیسیس پنجه بر طاق
مدنی و هرس مدنی و بهر می خوش
یکی ادیسیس مدنی و بهر می خوش
مدنی و هرس مدنی و بهر می خوش
مدنی و هرس مدنی و بهر می خوش
مدنی و هرس مدنی و بهر می خوش

از اضلاع او آنچه در جام جم مضبوط بقصد و چهل فوت است و مانوت انگلیسی را بنویسید
بریزد انگلیسی که ذرع ایشان است سه فوت است و هر فوتی دو اذو و این است
و برای منی مقدار سه شعیر متوسط است که بطول یکدیگر ملحق باشد و سی فوت انگلیسی
که ده تیر و است با ذرع عراقی بزرگتری موازنه کرده ایم نه ذرع و سه کرده است و بدین
حساب بقصد و چهل و شش فوت تقریباً دو بیست و سی ذرع میکند و آنچه اگر
پایموده ایم دو بیست و چهار ذرع شد و کله او مسطح است که مربع مستوی
الاضلاع است که بر ضلع نه ذرع عراقی است باینم ذرع بالاسی هرمان را پیموده اند
و از طرف شمالی بقدر ارتفاع بیست ذرع یا زیادتر در او را پیدا کرده اند و شکافته
میان او رفته اند مثل دالان در از سر ازیر بیست که همه از سنگ است که بقدر پنج
ذرع باید سر ازیر رفت و از آنجا باید به بلندی رفت تا آن وسط من رفتم و از آنجا
هم مقداری چون هوا جلس بود نتوانستم دیگران رفتند در آن اطاقی است بزرگ
که تقریباً دو اذو ذرع طول دارد و شش ذرع عرض دارد و در آنجا علامت قبر است
که حال انقباض او را برداشته اند و چندین اهرام دیگر هست که خراب شده است
و در جنوبی اهرام بزرگ صورت ابو الهول است که کله زنی است که از سنگ است
که از چانه تا سر او تقریباً پنج ذرع است و دو کله او تقریباً بیست ذرع میشود که در
است و دنباله سنگ در از می است معلوم میشود که سنگ قبر است و در
نزدیکی او زیر زمینی است که عمارت عالی بوده بالفعل شانزده عدد ستون سنگ
یکپارچه او که بشکل مربع است و بار ارتفاع پنج ذرع و عرض یک ذرع بل زیادتر و قطر
سه چارک باقی است در یک دالان سنگ یکپارچه را سنجیدم پنج ذرع طول او

صیغ با بطنی و سکون
در اول صلیب و در
مرد است
نفس
الاضلاع جنازه است
که در آن مرد باشد
ابو الهول
پیش از این سنجش
که شست
نه

سه ذریع عرض و یک ذریع قطر او بود و در حول و حوش اهرام علامات عمارت بسیار است
 که بخطوط طیر چیزها نوشته اند و چون دو کسب بدانان اهرام بزرگتر است لهذا بر
 به تنبیه گفته اند و اینکه منسوب است بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که از آن
 حضرت از بنای اهرام پرسیدند فرمودند بی آنکه آن را و الفتن فی الشریان در
 کتابی دیده شده است و اکنون نظر طایر در برج جدی است اگر چنین باشد
 هزار سال است که بنا شده است چرا که حرکت کواکب مرصوده هر برجی را دو
 سه هزار سال است و البته اعلم بالفترا

آمارش دلمه در شهر حضرت

حضرت را اختر گویند و آن تقابل تکریت در بیابانی است که پایین تکریت متصل
 و فرات افتاده و آن شهر شصت برج داشته و میان هر برجی تا برج دیگر نه برج
 کوچک بوده و رودی عظیم بر آن مدینه میگذشته که بر کنار و اطراف آن رود
 باغات بسیار بوده و در این عصر حسنه آثاری از آن شهر باقی نیست و آن بنا را
 نسبت با شکانیان میدهند و در اینجا معبدی بوده معروف بمعبد آفتاب
 و ایوان و سراپای بسیار ساخته و طاقتاورد و اقبا نیا و دهن داده بوده اند و سنگها
 آن تمام سیاه و بسیار بزرگ بر روی هم گذاشته و ستونهای قومی دیده می شود که
 سر آنها صورتها ساخته اند و صورت سرها از مرد و زن نقر شده و در اینجا صنوبر
 سفنگس که ابو الهول باشد مثل آنکه سابقا در این کتاب در تحت جمشید نموده ام
 بر اجار آتخا دیده میشود در اطراف یک رویت صورت کاد و تجاری شده
 که سر آنها مانند سر انسان است و استخرهای عیدیه و قبرستانهای متعدده

حدود طبر
 از خطهای سابق
 است بعضی گویند
 قبل از طوقان برود و آن
 خطی می تیر که مستند و صفت
 این بود راست که بجای حریف
 اشکال مرغ ساخته اند و بعضی
 فاصله و این خط را دو خط کشیده
 اشخاصی هستند که
 می خوانند
 چهارده هزار سال
 بنا بر این است که بری را دو
 هزار سال تمام کند که بسیاری
 در حکم را اعتقاد است که کواکب
 ثابته را حرکتی است و در آنجا هم
 اختلاف نموده اند بعضی گویند
 دوره را در عرض هشتاد
 هزار سال می کشند بعضی
 در بیست و یک هزار سال
 که قید کرده اند که می دهد هزار سال
 باشد
 سکه ای که مرصوده
 در آنجا دو کوبید هزاراد
 و بیست و یک است
 و کوب مرصوده اند
 مرا اختلاف و آن
 دارد که در کوب مرصود
 است
 تکریت
 بکسر اول شهری است از
 بنای ای اردو شیر باجای و یکی
 خرمی بیست و دو عربی و بله
 منسوب تکریت است
 خواهر کبریا

نیز در آسمان یافت می شود و عجایب دیگر بسیار دارد آمارت دلمیه در بختاری

در نزدیکی تنگه ساووک (معلوک) در گره سیاه آسمان آسمانی است از جمله
شکل یکی از آنهاست که چیزی را تقدیس نماید و شیء بجه مانند می رابد و در آن چیز قرار
مید ۴ پانزده نفر ماشانی در دو وصف بچینور آن مرغ هستند کلاه آنها مرغی و
کیسوا نشان انبوه است لباس ایشان با آستینهای بلند و دوشلوار یکی کوتاه
و یکی بلند پوشیده اند (ایضا) در آسمانست اشکال دیگر از جمله بچینور سوار
که تیر و گمان و نیزه دارد و با حیوانی غرس مانند جنگ میکند (ایضا) در آسمانست
صورت زنی که در رختخواب خوابیده کیسوان انبوه دارد و در دست راست او
چیزی است مانند سجه و سه نفر مرد و موافق حال او میباشند و گویند آن زن شایسته
صورت ملکه باشد و چنین استنفاط نموده اند که آن اشکال را باید اشکال نیا

آمارت دلمیه در کوه بکلیویه

کوه بکلیویه (کوه جیلویه) در سمت غربی شیراز از جمله محالات و میعه فارس و کرمان
کوهستان است طرف جنوب و مغربش کر سیر مشرق و شمالش فی الجمله مرکز
معدن نفت سفید و سیاه دارد و دار الحکومه اشش بهبهان است
بهبهان تا شیراز مسافت یکصد و پنجاه و سه میل انگلیسی است که هر میل برابر
و پانصد ذراع باشد جمعیتش نزدیک به بیست هزار نفر محصولش غله و خرما و
قلیل مرکبات شکارگاهش بسیار مرغزارش بیشمار آبش از رودخانه چشمه
شهر قدیم آن از جان است که در سمت شرقی بهبهان واقع شده مسافت یک

بسم اولی گشت
که برودن نه دشت
باشد آتش پرست
نیز گویند
کوه بکلیویه
بسم کاف تازی و
سکون داده و کسکوت
فارسه یا پکنه و
مضمره
از جان
بی نامی از نام کرمان
گویند

فرسنگ تقریباً ولی آن شهر اکنون بکلی خراب و ویران گردیده آثار و بناهای آن را از سالوده باطل و بجا
در هم ریخته دیده میشود گویند آن شهر را قباد بن فیروز بنیاد نهاده است
سنگ تک و از جمله مضافات بهبهان است و آن دره ایست که در آن معدن
مویائی بسیار ممتاز است و قریب بآرتجان مذکور رودخانه ایست که آنرا قدیم
جراحیه و در این زمان ماران گویند و آن رودخانه میرود تا بر رودخانه کارون
سنگ سر و ک نیز از جمله سیرگاه های بهبهان است که در سمت شمال آن واقع
شده بمسافت نه فرسخ تقریباً و در آن سنگ است چشمه ها و اشجار بسیار و درختان
سرو و بید و شمار و در کوه آن اشکالی چند از سلاطین و غیر ذلک بر سنگ نقش نموده اند
و قریب بان سنگ قلعه ایست از کوه طبعی آن را قلعه نادری می نامند و بالای
آن آثار باقیه و عمارات قدیمه است
قلعه کل و کلاب از جمله قلاع در کوه کیلویه است در سمت جنوب بهبهان
بمسافت هشت فرسنگ و آن دو قلعه نیز کوه طبعی است اطراف آنها پیوسته و
نیست و دره باین آن دو قلعه جدا افتاده است بطوری که از قلعه هر یک بدیگری
تیر تفنگ میرسد و آن دو قلعه بنایت محکم و بنایت مستحکم اند و چشمه ها در آنجا بافت
در رودخانه قریب بان دو قلعه میگذرد که آن در این از منته موصوم برودن بهره است
و آن رودخانه بارودی دیگر که نیز در بهبهان است و منتهی بخیر آباد (اسم سابقش
طاب بود) و تا بهبهان سه فرسخ است می پیوندد و یکی میشود و میگذرد تا بندر هندیان
و از آنجا بدریا متصل میگردد
تذکره از جمله علمای بهبهان مجتهد کامل و عامل قدوه فضلالی جهان وزیده اهل ایمان

حرف تاج و است
حرف امروا و است
تجاس بر صبح است
رودخانه
کارون بالا تر شود
است و حرف ستم که
را در مملکت مصر
است و کارون را
و او بر استمال
شده
کل و کلاب
بنهر کاف پاری است
سدر هندیان
قریه ایست از فارس
و مشهور گردید در آنجا
که معدن کمریت است

آنرا بفرموده در سنه یک هزار و دویست و پنج به بهشت جاویدان فرامیده
(دیگر) السید البکلیل حاجی سپید اسمعیل فاضلی است نبیل در علوم معتول و
معتول بی نظیر و عدیل در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و انداز جهان فانی بداریانی و منت

آمار در اسج اصطهبانات

اصطهبانات از بلوکات فارس است در جانب شرقی شیراز بمقامت سی و دو
فرسخ هوایش معتدل حاصلش غله و پنبه و تنباکو و میوهات آبش از چشمه شکارش
خوک و ماهی و در اینجا چناری است که چهل و پنج ذرع ارتفاع و یازده ذرع قطر دارد
و فقیر وقتی در اصطهبانات رفته چند ساعت پیش توقف نمود که راهی در پیش
داشتیم و از آنرا قدیمه در اسج که یکی از توابع اینجا است غفلت در زیده از دیدنش کردم
ماندم از قرار سی که مشینده شد این است که اسج از ایک نیزه کوئید در مساجی و
الحکوه حکام ششبار کناره بوده و آن در سمت شرقی اصطهبانات واقع گردیده و بسا
چهار فرسنگ در اینجا کوهی است که آن را قلعات آبی نامند قلعه محکم بر بالای آن از
پنج و پنسنگ ساخته بوده اند که اکنون خراب است و در کران کوچه چل بر که در سنگ
بریدن آورده که در آنها آب می آمده همچنین قریب بقلعه مذکور هفت برکه دیگر است
و آب آن برکه باز چشمه بوده که آن را بن دره خوانند و آن آب از چشمه که سپردن مساج
داخل میشود در عمارتی که گنبدی بر آن افراشته شده است و در آن عمارت در
مابد و در مسکاهی برای استراحت هست پس آب از اینجا میگذرد و در مساج
صحرانی میگذرد و بان ذراعت مینایند ولی سابقا آب مذکور از چشمه که برآمدن
میشد در جدا اولی که در کوچه بریده اند و از آن جدا اولی برکه با میر نخیه اکنون آن برکه

کسر حوت اول است
ششبار کناره
لمدی برده که نسبت آنها
بار، منیه با جان میرسد
کوئید از اول و منو چله و این
قلعه در شهرستان آقامت
و استند زان یزید جرد باد
پرسند و خود را بت با خود
و در زمان السید ارسلان
عقلوین نامی که بزرگ آنها بود
بد و ساد و امارت فارس
یافت و بعد باغی شده و کشته
گشت بنفیل که سابقا در
مردم داشتیم

(دیگر) از جمله آثار آنجا معبدی بوده قریب پنجمه مذکور ایران مانند که سه ذرع تقریباً ارتفاع دارد و در کوه از سنگ بریده اند و آن هم از آثار سلاطین عجم است که بعد از آنرا مسجد قرار داده و محرابی بر آن افزوده اند و خطوطی در آن منقوش است و باین تر از آن مسجد نیز بر سطحی بانی از کوه خطوط بسیار نقر شده است (از جمله فتلاهی عالمی محمد ابراهیم است) **فاضی** عضد عبد الرحمن بن کن الدین عالمی است بی مانند و فاضلی دانسته اند و تالیفات اوست کتاب مواقف و شرح مختصر ابن حایب در سنه هفتصد و وفات نموده و آن در اوایل سلطنت آل مظفر بوده

آثار قدیمه نادوان خضر

نادوان یکی از قرار بلوک خراسانست و ذکر خضر را پیش از این نگاشته ام اما نادوان سافش ناشر خضره فرسنگ است و در آنجا تنگی است میان دو کوه که چندان هم فاصله ندارند در آن تنگ از دو طرف بر دیف خانه های بزرگ و غرفه ها و کنگره نقر شده از باین که ببالا نظر افکنند محل تماشا است و چون در آن غرفه ها بنهند مقام حیرت تمام و خنده بوده که اموات را در آنها میگذاردند و خطوطی در آنها انداخته اند یعنی شود یکی از آن دخمه با بسیار وسیع و گشاده است و مثل بازار طولانی و چنانچه چراغ در آن توان کردش نمود بعضی بر آنند که انتهایش دیده نشده است زیرا که بسی هولناک و بیمناک است می نماید که آن دخمه با قبور سلاطین باشد

آثار قدیمه در افعانستان

مکانی است بامین بلخ و کابل در زمین مرتفعی بر ریشه های کوه هندوکش واقع و در محل آن آثار بنای بسیار و همه خرابه است و آن خرابه ها در قدیم شهر بوده

فاضی عضد
ساقا در این کتاب نامی
اراق کرده شده

آل مظفر
بخت نواز سلاطین مذکور
آنها امر صادر الدین محمد بن مظفر
است که در سنه هفتصد و چهار
تیر در اقیانوس بوده و تمام
شمار که خواجه حافظ اوراق گفته
و که آنها در قوایر سلاطین

است
بعد از آن
گوید در اصل دیده که بوده
و که تصحیف کرده است و آن
فاصل است میان
بعد و شان ترکستان
و قسمتی از افعانستان

که آن را شهر کلای خیابان و قریب با سجاد و ایست که در آن صورتها
 نموده اند که بسیار عجیب و غریب ینانند (از جمله) در یک سنگ نمودی که آن
 عبارت است از قطعات اجماری که بر روی هم گذارده اند و برود و بزرگ
 چنان متصل و متمم گردیده که سنگ واحد یناید طاقچه کنده شده است از تنوع
 نمود تقریباً هشتاد پایا باشد و آن طاقچه قریب بیست و دو متر طول و دو دوازده
 متر عرض دارد در میان آن طاقچه مجسمه ایست عظیم سه طرف آن که روی و دو پهلو
 باشد است و بیست و یک ملحق است صورت تا کله سر او خیلی غریب
 شده اما گوشهایش بحال خود باقی است در کفش کلو بندی از ابر بخت بطور
 ساخته اند سینه آن عریض است پایش از زانو تا بقدم خیلی غراب گردیده
 امین و پایی مجسمه داخل مغاره ایست که آن مغاره و ضعاقد است و بر دیوار
 اطراف طاقچه بعضی آثار پدید می شود که از آنها بر مجسمه مذکور و میرفته اند (از جمله)
 در کف بدی که بالای سر آن مجسمه واقع است بعضی اشکال دیده میشود جماعتی از آدم
 و در بعضی جا با آدمهای منفرد از برقیل صورتهای بعضی تمام بر خن نیم تن یعنی از ستر
 نزار و غالب آنها که تمام اندام اند مرد و اکثر آنها که تا زانو ساخته شده اند زن هستند
فصل بر بقعین آثار و احبار مخفی پوشیده نیست که از انبیه قدیمه و عبارات
 مخروبه و قصور منظمه پادشاهان چندان در روی زمین هست که کس از عهد و فصل
 آنها نمیتواند بر آید لهذا بهمین قدر اکتفا رفت
 و چون بعضی از طلاع مشهوره در ضمن ذکر بلوک و قصبه جات مرقوم افتاد از بعضی
 طلاع که نیز شهرتی دارند مختصراً ذکر می نمایم

بکسر اول این صفت
 فراموشی است و فریب
 آنگاه است و قابل
 بسیر و کمره و ربع کرده
 فریب ایرانی
 سطره
 بنام اول محمود باشد
 قلع
 بکسر اول جمع قلعه است
 و کذشت

قلعه فرامرز بدانکه در خاک مستی جانی است افزا قلیان نامند که سابقا شهری معظم
 و آباد بوده قلعه مذکور تا قلیان مزبور پنج فرسنگ مسافت دارد و آن قلعه در کنار
 سیراب سیاه واقع گردیده در قدیم حصتی حصین بوده و از قلای متین
 قلعه طوس که آن را قلعه مورد نیز خوانند این قلعه تا قلعه فرامرز که مرقوم گردید
 چهار فرسخ است و بالای کوهی است که از سه طرف آن در میان دره رودخانه
 بزرگی جاری است و یکجا بنش اتصال یکوه دارد و در دامنه کوه قریب صد کاه تا
 قلعه مذکور چشمه ایست و در قدیم الایام از میان قلعه تا آن چشمه بقبی بوده است که
 از راه آن نقب آب بقلعه میرده اند و بر بالای سر چشمه برجی ساخته بوده اند اکنون
 این برج و قلعه خراب است که کس را جای تحسین نیست
 قلعه شهر یاری در کر مسیر است مابین بلوک خنج و بلوک افروز در مغربی قریه لاغر
 سه جانب این قلعه رودخانه است و از یک سمت بجنکی راه دارد و در آن قلعه چاه
 بوده که در سنگ حفر نموده بودند بیش از صد ذرع عمق و فروتر از چهار ذرع قلعه
 و قبی آن را مرحوم نواب حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا طاب ثراه انباشته و دست
 میزدین را از آن قلعه کوتاه داشته
 قلعه آباده آباده از مناسقات فارس و بلوکی است سرد سیر جلگه اش باصفای
 و دلپذیر در سمت شمال شیراز مسافت چهل و دو فرسخ حاصلش کشت مدام و جو
 پنجه آبش از قنات و چشمه سار قلعه مذکور که در آنجا است سابقا در نهایت
 شتانت و استحکام بوده و در آن آبی جاری است که فرو میآید
 قلعه مزایجان این قلعه در لار واقع شده لار از محالات فارس است

فلسان
 بفتح اول و سکون می
 معرب پهلوان است
 ح
 مصحح اول که فاجعه
 است در محل است بعض
 ارا بلی لغت تصحیح
 کرده اند
 حرف سیم را معرب پهلوان
 دارد محله است
 و قبی که
 آن مرحمت است
 چاه را آسایش سه هزار
 و دویست و سیاه و شصت
 بهر می بوده است
 لار
 بعضی گویند نام پهلوان
 که کیس کرده و بنام او شهرت
 نموده و بر سر پیرای اندک
 لار در اصل لار بوده
 یعنی کجای را در اول
 محله داشته
 الله اعلم
 س

و کرمیر مسافت اصل قصبه لاریشیر از پنجاه و اند فرسخ حاصل استخاخر ما و عده دیگر
 ایشان از باران و قلیلی از قنوات معدن گوگرد بسیار دارد و حکام استخاخر در آن زمان
 اگر کین میلا میداشتند تا در زمان شاه عباس با منی آن سلسله منقرض شدند
 (باجمله) یکی از قرار دلازمه ایجان است و در استخاخر قلعه مذکور است و آن حصن
 حسین و قلعه خندالقرین همواره با من و معتقل کردن گشایان بوده و طریق صعود بر آن
 و بسط از آن منحصر بیک راه باریک که در میان راه دروازه قرار داده بودند
 فراز قلعه اش برچی برپا نموده و در مقابل آن قلعه کوچکی که آن را ده مرده نامید واقع
 شده که اتصال بقلعه دارد و قتی از اوقات بعضی از مجسمه در آن در آن قلعه
 شده بود و جناب جلاله تاج القاب توأم الملک عالیه سپاهی فراهم آورده بسرداری
 میرزا حسین خان معتمد دیوان که در کارهای معزنی الیه مختار و بسجدهات دیوانی از
 دل و جان خدمتگذار است فرستاده آن قلعه را مفتوح نمود و احتی مشا را الیه جانی
 با فطانت و عالی همت نیکو طوئیت و پاک طینت بحسن تدبیر مسلم برناویر
 (باجمله) سال دیگر باز جناب معزنی الیه ولدار شد خود مقرب استخا خان
 یکی را برای قلعه و قلع یا غیانی باک ناپاک بدان جانب روانه فرمود و جناب میرزا
 اسمعیل فشی را که بعقل و کیماسه است موصوف است و بفهم و فراست معروف
 نمود و بعضی ورود متمرین مردود را دستگیر ساختند و کردن گشایان را از پای در
 انداختند و طریق معاودت پیش گرفتند

قلعه بندر قلعه ایست در سمت شرقی شیراز بمسافت کمتر از میلی و باغ و گشایان
 که ذکرش بیاید در پایه آن قلعه واقع شده و آن قلعه را قلعه قهندز نیز گویند بندهم تا

مرکز
 نام پهلوانی بود پسر
 سید و دوقتی از جانب
 پادشاه ایران بگمرانی
 ارمنی فرزند مادر شد
 و در آن حد و شهری نشسته
 بکرگان شهر راست که
 سرش بر جان
 است
 بنی را گویند که محلی
 صد و دوه و ده شمار باشد
 و بیشتر لب دریا را گویند و
 معروف است که قلعه بندر
 دوقتی المرات آن تابستان
 آب بود که بکشتی عبوری
 نموده اند و لی حقیقتش
 معلوم نفرستاده
 شد

و کسر دال و آن معرب کنن در است معنی قلعه کنن در بعض از شیراز نامه باقی قدیم
 بهین طور تشکیل کرده شده و این اسم عام است برای هر قلعه کننه و قدیمی که در
 هر جا باشد چنانکه در بلاد دیگر هم قلعه باقی هست که آنها را قلعه زینا مند (خلاصه)
 قلعه مذکوره را قلعه زینا بفتح زاء نیز تشکیل کرده اند و گویند من که معرب پس باشند
 شخصی بوده که تفصیلش خواهد آمد بهر صورت مانده اجمع نخواهد بود که هم قلعه زینا باشد
 عموماً و هم قلعه زینا خصوصاً اما در این اوقات قلعه بندر اشتها را دارد و آن
 کوهی است طبیعی از تفرع چندان ندارد و یک طرف آن دامنه دار است که بهین
 میشود و اطراف دیگرش اتصال بکوه دیگر دارد و بی جوی آن را از سنگ و کج
 برج و بار ساخته بوده اند که از یورش دشمن مصون باشد اکنون از آن سده ها
 اناری باقی نیست و بر سر آن کوه که وسط قلعه باشد چاهی است بسیار عمیق و قناری
 شده که چاه دره ذرع دور دهن آن است و عمق آن اقرب بیکصد ذرع یا قریب دو سده
 نسوان فاضله مقصره واجب القتل را در آن چاه برده می افکنند و دو چاه دیگر در آن
 قلعه هست ولی قطر آنها کمتر است از چاه مذکور (در حقیقت آن قلعه) گفته اند
 پس نامی که برادرشاپور ذوالکثاف بوده از برادر که ریخته بالشکری بطرف شیراز
 آمده و جمعی بدو پیوسته ربه اطاعت او را بگردن نهادند پس پس آن در از اقرب
 داد و عماراتی بالای آن کوه ساخت و حصاری بر آن کشید و با سم خود موسوم کردند
 و پیش از بنا شیراز حالی که لوک فرس آن قلعه را نیز معمور میداشتند و بدان
 حصن حصین مستظهر بوده اند و نوشته اند شیرویه پسر پرویز چون پدر را کشت
 بتفصیلی که در تواریخ مسطور است بطریق فرار بسمت فارس آمد مدت دو سال و

کهن دزد
 مخفی کند بفتح اول
 است و معرب آن
 قلعه میباشد

قن
 بحرکت است
 در بعض از نسخ نوشته
 نام آن شخص قلعه زینا
 دلی اقلی اصح است

عمق آن

خود بوسیله ریسمانی
 که شاقول بر سر آن چوبین
 کردم و مخفی ناما که درون چاه
 میکند که در طفلان را عادت
 بر این جاری است که چون
 از آنجا بگذرند سبکباران
 چاه می افکنند بعد از گردان
 سنگت باره در آن ریخته
 مع هذا یعنی است که بر قوم
 شد و اگر چه الحال آن است
 ولی معلوم است که آن است
 زیرا که اطراف آن چاه آثار
 حوض دفع که را سار و ج
 آبر ساخته بودند
 میباشد
 منته

[illegible]

نیم در قلعه قهندز (قندرز) (بندر) زیست نمود و گویند سلاطین اکثر جواهرات نفیسه
و خزائن خود را در آن قلعه ضبط می نموده اند و بعضی نوشته اند که در زمان سلطنت
السلجوق بسیاری از آن جواهرات بدست ایشان افتاد العلم خند الله
خاتمه و فیها اشعار و اشعار در چند سال قبل این فقیر در عید می بنا بر رسمی
داشت اشعاری بحد استیاد جلیل و مولای منیل خود سپرده و از حضورش
گذرانیدم و گذشته یکی از مشاعر آن بی شعور نسخ آن را بدست آورده بود و تا این
اوقات که بتالیف این کتاب مشغول استماع رفت که آن شعر دزدی مزبور یکی
از مضامین فارسی رفته و آن اشعار را با سپم خود و در مدح شیخ الاسلام ^{میرزا} ^{محمد} ^{باقر}
نهایت اسم مدوح را تفسیر داده و صلوات هم نیافته از سرعت آن عجبی نیست پس بنا
اول قافیه و رتبه کبریت فی الاسلام دلی تعجب از مدوح مذکور راست که با وجود این
در اوایل قصیده و زمان دقت انشاء آن اشعار بواسطه اوضاع فکلی اشعار شد و بازشنید
حکایت در آخر کتاب مطول مسطور است که عجب اسد بن زبیر در مجلس
معاویه داخل شد و خواند این دو شعر را که از معنی بن اوس است بنام خود

فَأَمَّا الْفَخْرُ الْبُخْرَانُ إِن كَانَ يُعْقِلُ
وَأَلَمْ يَكُنْ غَنَى شَفَرًا وَسَيْفًا مُرَحَلًا

اِذَا نَسِيتَ لَمْ تَسْفِهْ اَنَا كُنْ وَوَحْدَةً
وَيُزَكِّبُكَ عَدَا سَيْفٍ مِنْ اَنَا

بنور مجلس برهم خورده معنی داخل شد و شروع کرد و بخواندن قصیده که مستفهم از
بیت مذکور است پس معاویه رو بعبده الله آورد و گفت تو کختی این دو بیت از
من است جواب داد که لفظ و معنای آن هر دو از من است ولی چون او برادر
رضاعی من است من سزاوارم که متصرف شوم شعرا را (باجمله) قصیده مذکوره فقیر این است

یعنی این دل شیت است که
 دستم شکسته شد مقصد شمار
 این بود که این دل کسی است که
 از دین چیز هر دو رفت جدا
 شخصی دیگر مخالفت آن دین
 نه و نکند پس بنا بر این است
 این شخص اول کسی که غایت از
 دین چیز شد مراد او تکیه قبل از
 از او دیگری هم خارج از دین
 و این مثل زده میشود و از برای
 کاری که تانگی نداشته
 باشد و مانده است پیش
 از آن واقع گردید
 شده باشد
 اذ آنست
 یعنی هرگاه تو انصاف شخصی را بد
 خود بینی برین خود بعد از آن
 تنائی میانی و در بار طرقت جدائی
 و دوری اگر عامل باشد
 و هر یک از این دو صورت میشود
 برین تو دم شمشیر را بدل از آنکه
 او را طرقتی هرگاه نبوده باشد نیز
 از دم شمشیر مغرور مقصدی یعنی
 هرگاه با خدمت کنی چون عماره داشته
 نداشته باشد فراموش کند و اگر
 معز آن دم شمشیر باشد منته
 برادر رضاعی
 دو طفل که از یک دایه شیر خورده
 باشند هر یک برادر رضاعی
 دیگری است

زان مش کاین سمت در زترین آفتاب
یعنی شب گذشته به هنگام آنکه ماه
بیدار بود دیده من چون ستارگان
بیرون شدم ز حجره بنظاره چه
آمده مصاحب جز او بهمنشین
ناهمید و تیر هر دو بخت آمده کین
میرنج را و بال بیزان شده نصیب
در دامن زحل زده خرچکشت چنگ
خوشید کرده نیز بای مکان و لیل
چندی نمانده تا شود از حوت در محل
دانستم از حساب که فردا است
فکرت گرفت و امنم آنکه بدست
چون بامداد عید شود بخت تهیت
شیخ مصنف داد و دین پیشوای خلق
استبکی تقصیده کن انشا ز طبع نغز
اسپید سز جگره شدم زود دید رنگ
از بحر خاطر مگفت آمد ز موج فک
ای برده رای انور تا زهر دانه تاب
ای پایه زجاء و جلال تو آسمان

ساز و مکان در آتش و پیرون جند ز آب
روشن نمود عرصه کیستی ز ما هتاب
یکسر جانیان همه چون بخت من نجوا
سیر نجوم را همه دیدم با حساب
منزل ذراع کرده و از نه اقبال
این در شب بوط و آن شرفش گاه آفتاب
در تو پس مشتری شده فارغ ز اغتراب
از این و بال آمده هر دم با اضطراب
بای بدم رسیده و بگذشته ز انکسار
و انجا بمانه شرفش باشد اقبال
پیر زمانه راست پس فزمت شباب
کای اهل نظم را بجهان مرجع و آب
باید که رونهی بدر شیخ مستطاب
غیث بهم غیاث امم مخرش و شاب
فردا فای عرضه مران را بر آن جناب
بگرفتمی بدست یکی خانه از شتاب
این مطلق که به بود از لولو خوشاب
یک پرواز صغیر منیر تو ما هتاب
وی ذره ز نور کمال تو آفتاب

ط
مصدق
چون طار است معنی
که کند و موش است که
در آتش سوزد و معنی
این است که در آتش
شکون می شود هر حال
آفتاب را آن تشبیه
می باید
اعتساب
نمک کردن
در آتش کمال
معنی در آفتاب منزلت
از سار لقمه
معنی
معنی اول و سکون تالی بر نام
از شرف
در علت نمی رود آمدن است
و با صطلح تفصیلش جدا باشد
معنی
از یک آمدن
و بال
معنی سختی و کراهی است
با صطلح محوم که در خواب آمده
معنی
از دیار خود دور گردیدن
معنی
معنی سپهر طالع مقصود است
بای بدم رسیدن
کایه از رسیدن کایه
با حشر

و آن که می تواند

زنده

مسقطه
فخر اول و دوم و مسقطه سر راه
مسقطه ابروج است
و معینش گشت

تاسکن شتی بستر باشد از کس
آبایی متقی بختان باشد از ثواب

اجاب تو بخت موعودشادمان

اعدای تو بد و زخ جاوید در عذاب

شرح بعض از اعتبار قصیده مسطور که بخوم تعلقی دارد بواسطه عدم سعه حواسی اینجا
مقوم میشود (در بیان بروج فلکی) دور فلک را دوازده قسمت کرده اند هر
قسمتی را برچی بنامند و از غایت اشتباه احتیاج بذکر آنها نیست (در طبایع بروج)
منجمن سه برج از دوازده برج را شله آتشی دسه را شله خاکی دسه را شله بادی سه
شله آبی نامند از جمله حوت را بر طبیعت آب و حمل را بر طبیعت آتش دانند
این است که در تعراول گفته شده آفتاب پیش از آنکه از آب بر جید یعنی از حوت
برسد و در آتش مکان سپارد یعنی در حمل آید (در بیان منازل قمر) در میان بروج
دوازده گانه بیت و هشت منزل از برای تقصین نموده اند که هر برجی دو منزل
و شش میشود و هر منزلی را نامی نهاده اند منزل ششم را هفتمه و منزل هفتم را ذراع نامند
این است که در شعر پنج گفته آمده که ماه از منزل هفتمه گذشته و بمنزل ذراع رسیده
(در بیان شرف و هبوط کوکب) اهل نجوم میگویند هر کوکبی که در برجی و در جهت
داشته باشد آنجا شرف آن است و در هر جا که ضعفی داشته باشد آنجا هبوط
آن است و مخفی نماند که هر جا شرف است مقابل آن همان درجه هبوط است
پس شرف زهره در حوت است (یعنی ۲۷ درجه آن) و هبوط عطارد و زهره در حوت
(یعنی ۱۵ درجه آن) که در شعر ششم اشاره باین مطلب شده و شرف آفتاب
در برج حمل است (یعنی ۱۹ درجه آن) در شعر دهم اشعاری باین معنی گفته (در بیان

شله آتشی
حمل و اسد و قوس
شله خاکی

ژرد و سبل و حدیث
شله بادی
حوزا میران دو
شله آبی
سرطان عقرب حوت

مقابل آتشی
شرفین بقیس شیا دران
هفتمه بجه ذراع شرف
طرز هفتمه رجه سره
عما ساک عفر رانا
اکلیل قلب شله عالم
لمده و ارج پنج سره
اجیه مقدم زهره رانا

مقابل آبی
شلا شرف زهره در حوت
است بیت و هفتم در حوت
هبوطش در سبل است نیزه
بیت و هفتم در حوت و شرف
شمس که در زودیم در حوت
هبوطش در زودیم در حوت نیزه
و قس علی ۴

در حوت را
که قید میکند میگویند برج
شرف یا هبوط تمام شرف و
تمام هبوط برای کوکب است
لا اله الا الله
می باشد

خانه و وبال کوکب میگویند از برای بر یک آتشمن و قمر کجانه است و برای ساربان
بر که ام دو خانه است و گویند کوکبی که در خانه خودش باشد مثل این است که شخص
نامنی سالم بود و اسوده حال باشد و برج متقابل خانه را وبال خوانند و گویند کوکبی که در
است در سنج است مثل این است که شخص در زندان باشد پس یک وبال فرج میزند
که در مصراع اول شعر هفتم اشارتی شده و یکخانه مشتری قوس است که در مصراع دیگر
آن کنایه رفته و یک وبال زحل سلطان است که در شعر هشتم گفته آمد و تفسیل دیگر اسرار
سنازل فرد و شرف و بهبوط سایر کوکب همچنین خانه و وبال تمام آنها در اینجا از مبحث
زیر که ما سخن نیه نخواهد بود و علاوه بر این در هزار بار از کتب نجوم ذکر این مطالب مرقوم
الحمد لله تعالی که خانه نیز بیاورد الحمد لله تعالی که خانه نیز بیاورد

الحمد لله و المنة که این مجتبه مسافرت نامه که بسعادت مخموم و با ابرجم موسوم است
بکوشش قلم فصاحت تم با انجام پیوست اکنون که نوبت دم فرو بستن است بگویم
ناموشن شستن باز بعضی از اجده اجاب و اعزده اولی الالباب فقیر را غریب و محزون
مینماید بخاستن شیر از نایب شغل بذر ارمیه و آثار و انوار و محلات و مساجد و قبایع مزارات
و مدارس اسواق آن و شرح احوال بعضی از اولیاء و عرفا و حکما و شعرا که در آن نون اندازند
آن خاک پاک بر خاسته اند و این معنی محبوب نیست که از شیر از نایبی که سابقا نوشیده است
ما را حظی حاصل نیست و فنی غایب الا اطلاعی بر او ضاع قدیم آن زیرا که این مذکور
آن رخ از میان رفته و آثاری از آنها باقی نماند و همانا که شیر از نایبی قدیم حکمت تیم بار باز
(خلاصه) با وجود این همه اطالت که در محالیت کتاب رفته و مؤلف را دیگر حالت غایت
ناچار مصمم شده که بعون احد تعالی همت کلام و مختصری از احوال شیر از نایب کلام

یکت و بال فرج
بر این است و بال
و کوکب در
یکت خانه مشتری
قوس است و یکت خانه
و کوکب در
یکت و بال فرج
سلطان است و بال
و کوکب در
تحریر
مرکز از مسافرت
یعنی را یکفتم آمده و بعد
موسوم که مستور است
مستور است

بسم الله الرحمن الرحيم

شیراز را خلعت طراز بید قدرت بی انبازی است که دارالعلمش محمد مختار است
 و حیدر کرار باب آن دارا مال بعد در بنای اول شیراز بنا را آنچه مورخین
 نوشته اند معلوم میشود که شیراز بن همورس بانی بوده و در اول این کتاب اشارتی
 بدین مطلب شد پس از آن که بنای اول بهم خورده و خرابیها بآن رسیده و در قرون
 پیش از تغییرات بدان راه یافته بسا که از شهرت خارج گشته در زمان خلافت ملک
 مروان روی بابادی آورد (بدین تفصیل) که در زمان خلیفه مذکور حجاج بن یوسف
 ثقفی که وزیر روی بود و متصدی امور شیراز برادر خود محمد بن یوسف را به نیابت به
 فارس فرستاد و آن در سپه نهاد و چهار هجری بود یوسف معماران را فرمود
 تا آن شهر را عمارت کنند و روایات دیگر در بانی آن نیز نیست صحیح همان است
 که گفته آمد و در زمان سلاطین دیالیه شیراز چنان معمور بود که شهری از ایران بپایه و
 رتبه آن فرسیدی از اطراف و کناف بد استخار روی مینادند امیر عضد الدوله
 دیلمی بآبادی و عمارت آن پرداخت بناهای تازه نمود و بازاری طولانی ساخت
 اکنون از آنها اثری باقی نیست و گویند مصمصام الدوله بن عضد الدوله بارو
 محکم بدو شهر کشید که تا آن وقت باروئی نداشته بسا که آن حصار خراب گردید
 تا ملک سعد بن زنگی بارو برج را مرتفع و بحالت اول آورد و همچنین دیگر سلاطین هم
 بعمارت آن بهمت گماشتند باز روی یورانی آورد و در زمان سلطنت محمد پادشاه
 عادل باذل کریمخان زند غفره الله تعالی بابادی شیراز که مشیده چه بسیار بناها
 و سراها که در شیراز ساخته و پرداخته که تفصیل بعضی از آنها بسجای خود بیاید از جمله

در اینجا بی ریخت و
 آرایشات
 دارالعلمش
 اشاره است بحدیث
 اما ندیده العلم و بیاینها
 عمارت
 عمارت در شصت
 پنج ده فائز شده است
 و ستون بوده
 دیگر سلاطین
 مثل شرف الدین
 محمود شاه انجو و غیره
 شده

میرزا حسن

ویرا شد آن

تسه راسای کا شهادی

تا است که است

کردن برانه خاک فریخت

باشد طرب زهر فریخت

ازین در لنگت جو سرشت

شیراز شیرازیم ریخت

طول آن را

جستی هشتاد و هشت

نوشته اند اما از برای

نادر گریخت

نیکو نیک است که

و چه تیرا شایان است که

حصاری رفیع و قلعه رفیع از کج و پهنک کرداگر دشهر کشید که دو غراده توپ
مزد و جبار فرزان میوانست غلطید و مرکب نمود در زمان خود خاقان شهید
اقا محمد خان قاجار که مستقل به سلطنت و جهان بینی آمد بمسلحی آن بار و می متین را
ویران و بازین یکسان ساخت که اکنون بعض از سالوده های آن باقی است

ولی شهر شیراز بی حصار است

مساحت شیراز

دو برابر و آن قریب ده هزار قدم متوسط است که در این اوقات جایز شد

عرض و طول شیراز

بدانکه عرض عبارت است از دور بودن بلد از خط استوا شمالا یا جنوبا و طول

بودن بلد است از جزایر خالدا ت بمذهب منتهی ایران که آن جزایر اکنون در

آب فرو رفته و مبدأ طول را نیز از جایابی دیگر قرار داده اند ولی در این زمان

از گریخ لندن رسم نموده اند پس از این مقدمه گوئیم عرض شمالی شیراز بمساحت

نه درجه (۲۹) و سی و هفت دقیقه است (۳۰) و طول آن پنجاه و دو درجه

(۵۲) و چهل دقیقه است (۴۰) بنا بر اینکه طول از گریخ باشد و اعتراف باین

از نقطه جنوب بجانب مغرب پنجاه و سه درجه (۳۵) و سی و هفت دقیقه (۱۸)

اما طول ایام شیراز از چهارده ساعت چند دقیقه کمتر است

آنحضرت شیراز

اب رکنا باد طبع آن بمسافت گریخ تقریباً میان دو کوه و مفرش جایی که اگر

شکستند اکبر گویند و پیش از این از آن شکست این کتاب نامی برده شد خوابناظر را

فرق است ز آب خضر که ظلمات جانی است | آت آب که نمیش آت الله اکبر است

گویند آن را رکن الدوله حسن بویه الدیلمی اخراج نموده چشمه ایست که خضر آتاشا
آن بامی در لای حیوانی فرو رفته و از روی عجب در آن تنگ روزی هزار آت الله اکبر گفته
آب کوثر مثلش عین ایحیاء را در آتش خجلت انداخته صفای زلالش چشمه آت آب
غرق عرق ساخته آبی است روح فرا روح فزائی راحت را راحت زانی خوشکوار
خوشگوار می سازد کار می جان پرور جان پروری چون کوثر (وله ایضا)

ز رکن آباد ماصدوحش الله | که عسر خضری بخشد زلالش

حکما محتشات آب را در تش چیز دانسته و در کتب خود ضبط کرده اند بدین تفصیل
(۱) باید آب از منبع دور افتاده باشد (۲) در زمینی کشف بگذرد (۳) بزرگ
وزمین صلب گذارد (۴) حیوانات از قبیل بار و خرچک و کشت و غوک و زرد
و کرم و غیر ذلک نداشته باشد (۵) بر کنار جویبارش از درختانی که مایه تغییر مزاج
نباشد مانند انجیر و گردکان و کدو و غیر اینها (ع) از طرف اعلی بر سیل استخار
بجانب اسفل روان باشد پس تمام محتشات مذکوره در آب رکن آباد موجود است
و در بعض فارس نامه باین مطلب ذکر شده است و محتشات دیگر نیز در آن است

که ذکرش موجب تطویل خواهد بود

آب زرنجی آباد آن را آت آبکت زرنجی سلفری احداث نموده این آب نیز بزرگ
بر رکن آباد است از تنگ آت الله اکبر مسافت دو میدان اسب دور است و آبگیری
ساخته اند که مصب آب زرنجی باشد و بآن زراعت کنند این آب در نهایت
کوارانی و خوبی است الحی نموده از سیل اعلی و چشمه پنیم زانیکو دلیل عمرتیه و

وکی الدوله
دقش در نه سجد
و شست و شش بود
منه
لای
کلی که در تنگ جوی
باشد
منه
پس ایحیاء
چشمه آب زرنجی است
کشت
بفتقین بنی سنگ
پشت است معروف
است منه
خوک
بسم اول و نفع است
نیز معروف است
استخار
بشیش فرو دامن
منه

و اما آنست که بر کوه
نیز کنی مشایب را طایف
ستاره های شب است
روان است

بسیاری می کشید و اینکه
تحقیق کشیده شده اند در خاک
و کرده است مرا می کشید
و استای ادا به بدنه

بسیار است که
بسیار است که
بسیار است که

CHIMIE.

این کوه زانسی است و آن
و آن طلی است که در آن کشتند
می شود از خاقان اشیاء و این نام
بسیار است بر چیزهای ایند

در کوهی است که در
سمت شمال شیراز واقع شد
بسیار است که بخت کند و

نیم نمک به بیاض
مرغاب
نزدیک بم بود
است که را با جادو این کجا
ذکر مشی شده

که در این
نیم نمک و در شمال شرقی
شیراز است

و اما در آنست که بر کوه
نیز کنی مشایب را طایف
ستاره های شب است
روان است

جنس از عالی مشربان را اعتقاد این است که این آب به از کربن ادا است و از آنست
جناب فقامت نصاب عز الملک حاجی میرزا آقاخان برادر اکبر مسعود الله در
که در این کتاب سابقا ما مش برده شده مشار الیه بحسن کفایت و کالت دولت
روسیه را و در باغی رفیع و قدری رفیع بخت مات دولت همت می کارد
آب سعدی که آن را قنات بند نیز گویند از تنگی که مشهور تنگ سعدی است
از جاری قنات می آید در جنب یکم سعدیه که ذکرش خواهد آمد بطولید و اخل میشود که
از در جوف زمین بسنگ کوچ ساخته اند خیانش متقن از کانش مشن بوسیله چندین
که در آنجا توان رفت و آنجا را غوام حوض های نامند زیرا که بای بسیار در آن است
و آب از آنجا که شسته بگلکه سعدیه زراعت را بکار می آید اگر چه مردمان بک عقل را
اعتقاد این است که آن آب سنگین است ولی چنین است بعض حکمای اکریر
که دارای علم شیعی بوده اند محضات آن آب را بنفیر نموده اند از آنجمله هر چه را بآن
طبخ کنند بچندین دقیقه نسبت بدیگر آبها زودتر بچته کرد و و فقیر را این تجربت
حاصل کشت (مخفف فناد) که چشمه سار بای بسیار و آبشارهای بسیار در اطراف
و اکثاف شیراز مسافت بعید و قریب هست مانند چشمه چار و مرغاب و کوه بون
و غیر ذلک که در صد ذکر همه آنها نیستیم که این کارش مختصر است اطالت را
و دیگر در دو خانه شیراز سیلابی است که در بهاران از کوه دراک سر ازیر میشود و آن
رود بترش شهر میگذرد و داخل در بخیره مهار لومیس کرد

هوا و نراست و بعض خصوصیات شیراز

هوای شیراز سرد و سیر قریب باعتدال است آبش از رود و قنات و چشمه پار
در هیچ فصلی از فصول نیست که صحاری و براریش خالی از حضرت و نصرت
باشد و در بهاران هوایش عنبریز و بهتر از تمام رومی زمین خاکش طرب خیز و نو
از بهشت برین طراز جالش دینه شتری است و فراز تالش جابجایی
آبش کو اتر از کوثر و تنیم نیش شک بوی و عطر شمیم اراضیش منبت اشجار
و فوج انهار فواکه گرمسیری و سرد پسیری آن بسیار و مرکباتش از هر نوع بسیار
سیب ترش و انارش منحصر انکور و خیارش و انر سرد و مخصوص در آن میوه
بنیکونی است که در کمر بلا دی بدان زیبائی و دجائی است مردمانش عیاشان و
ذوق اکثر ادای فراست و اندیشه غالب اهل صنعت و هنر پیشه را بخوانند
علوم از این است که این بلد را دارالعلم خوانند اگر چه قلیل البضاعة اند و
غنی الطبع اند همه درویش نهاد و پاک اعتقاد بدین سبب انجاریج اولیانا
در کتاب سند الابرار است که قیل آن نیکو شیراز آبادانی کل حین عن اربعه
و آربعه و اربعین و لیا خلف الموزین و گفته اند شیراز شهری است که در مسلمان
بنا شده و هرگز سبب بت پرستی پدید نشده است یکی از صوفیه در کتابی که
تالیف نموده از بی انصافی آن را مذمت فرموده و قتی شخصی از تجار شیراز آن
فقیر مؤلف را گفت فلانی را که بر آن داور شده که از دارالعلم شیراز حقه تعالی
بالتصر و الاغزاز آن همه بدبخاشه ختم عزرا انجباب بواسطه رانی ناصواب آن
همه امانت که از اباالی این شهر نمبر دید اگر بیشتر از آنچه گفته است می بخاشست انصاف

قیل آن نیکو

یعنی گفته شده است که

خالی نیست شیراز هرگز و هیچ

ساعت از چهار صد و چهل

چهار دلی که در پیش تر از و

و اجناسی پیچیده اشاره

این است که کعبه اهل بازار

انجبا از اولیا را اند و

خسدا

در سلمانی

باشد مراد بانی

ثانی است که برادر حاج

مست

حق داشت لمؤلفه قطعه

برای غارت کل کرد آید	نهانی را بسنن دزدی بکش
حدوت باغبان شب گندابی	درد خار کشتاش خود امن
بچشمش خوار تر آید کل از خار	نماید کشتش در دید و کفخن

(با جمله) مخلوق شیر از تخمنا بنماد هزار نفر در این اوقات بنظر رسید الله اعلم

اوصاف شیر از

در کتاب کبینه مرحوم نشاط اصفهانی وصفی از شیر افزوده شرح احوال آنجا
نشاط اسم شریفش میرزا عبد الوهاب لقب بمقتد الدوله یکانه دهر و فرزند
بوده یکمی است دانشمند و ادیبی بمانند در نظم و شعر عربی و فارسی و ترکی و
در خطوط خاصه شکسته قادر در عهد خاقان مغفور صاحب جاه و دارایی
بود در پند بگزارد و دوست و چهل و چهار وفات نموده در وصف شیر از گوید
بسمه العزیز خطه شیر از که بر خط خضرای سرو طراز خط کشیده فغانی
جانفش طرب آمیز و هوای دلکشایش نشاط انگیز است شکر از شک لب
شیرین لبانش لاجل زمان و الله اکبر کویان به تنگ آمده و نیم صبا آگسب شیم
هر اندام از فغانیش باورنگ رفته مثنوی

نضایش عجز بخش و عشو ساز است	هوایش مایه ناز و نیا ز است
مذاق عاشقان را عجز بخشا	مزاج دلبران را ناز و نیا

در آبش کیفیت شراب نهاده و بجاکش قوت اطرب داده اند همانا آب از
نخلت طبع جوانان نخته وانش غزم تواری داشته که فرشان شالاش بهوار

اشه
ایر غارت
اشاه بنک اکبر شیراز
که نام مکانی است
اطراب
بج اول بر کرد
و غبار بامین
تواری
بفتح نشان شدن

سلسل کرده اند و یا خاک از مقابل نمکین بران روشن روانش شرم آورده که قوی
برسپیش از بساط سبز پویسته نقاب بسته خاک مصلایش کوفی مشک اذوق است
که از بی وجود بجاگ افتاده و چشمه آب رکنیش مقسم زلال کوثر است که از استیلا بخند
داده از مردم آن سواد بهر که چشم افکنی سواد مردم چشم دافش و نکته دانی و از ل
آن دیار بهر کس نظر کنی روشن ضمیر میری یا خور و جوانی است الی آخره از این کو
مضامین فرموده که این کتاب را انتخابش استحباب همه آنها نیست
مولانا محمد مؤمن شیرازی ابن الحاج محمد قاسم ابن الحاج ناصر انجری می که علی
شیعی است در رساله ستمی بدر الحکم که آن رساله جزئی از کتاب لطایف الطیر
و آن جلد هفتم از محاسن الاخبار و مجامع الأخبار و صفی از شیراز صانها اندن
الاخوان کویده بالفاظی بی لفظه و از مولود و سال ولادت خویش در آن اشاره کند و
سلطان را دعا نماید و دو نفر استاد خود را نیز میساید که یکی شاه محمد اصطفتیان
و دیگری شیخ علی بن محمد التامی و رساله مذکور به مشتمل است بر حمد و نعت و کربسیا
از انبیاء و ائمه هدی و بلاد و نصایح و مواعظ بعبارات رائقه و کلمات فائده این است
هو الله الاحد ولد المحتررا دایطه اولی المحرم عام (۱۰۷۳) و مؤلفه دارالعلم و محسن
الکمال و محل اهل الکرام و محط اهل النحال دارالعلم که اسم معلوم و بیونیه
المحرر و ما و اذ اصلحه الله و هو مفسر معلوم مغفور حرسه الله و که کرم مدح اهل العالم
و ائمه اکرم اهل و اعلم نهبط بود از علم مدح رسول الله صلعم ائمه یعلمهم و هو محط
العلماء و الکماء و محل الاخره اکرماء و هو محمود و ما نه مدح و حایلد ارباب
الصوامع مصلح للعالمی مقدمم للالام عید للاحتفاء لاسموم که و لا تدر

قوانی پایه
قوه انی بهیتمه که حسنه
در طول دعوی و حق بالیدگی

مکتب دار حداد

مکتب
مکتب

مکانی است در تیر
که در کسب سبایه

مکتب

هو الله الاحد
یعنی اوست حداد و حداد
مکتب است تحریر کند (سی
مکتب) در ادب اول سیر
حرام (که و یقیده باشد) -
یکبار در حداد و چهار و مولود
دارالعلم و محل خط کمال و مکان
مکتب و مکان خود آمدن اهل
(یعنی شیراز) دارالعلم
اسمی است معین که مشتمل باشد
و آن محل ولادت مولود کتاب است
و میراث دارالحداد اصلاح کندی و محترم
و آن دارالعلم شهر می است معلوم
و مورد احترام مکتب دارالحداد
مرا می آن دارالعلم تیرار در دهائی
و مکتب است که وصف کرده اند
استاد اهل عالم و اهل آن مکتب
المی است و اما تطایفه آن نامه
علی است که مدح کرده است
صلی الله علیه و آله اهل آن
(تبار) است محدث لوکان
العلم انشراح اهل عالم
دارالعلم تحت علمای است
آن محل در دهائی و مکتب
و محل میراثی کریم است
آن مکتب است و آب آن
مکتب کرده شده است

مقتدر تر بودی است
پایند بودی خدایا و شاهی بادشاهی
تو را و عسکری و پادشاهی
و خدایا و خدایا و خدایا

چندین مرتبه بطبع رسیده در سنه یک هزار و دو و سیست و هشتاد و دو در دارالخلافه
تهران در گذشت در وصف شیراز گوید

تبارک الله از فارس آن نخست ديار
بزي رفته گردون بروی رفته خاک
کسی ندیده در آفاق این چنین معور
نسیم او همه دلکش تر از نسیم بهشت
زالله هر دمن اوست کوهی از یاقوت
حدایقش زده پهلوی بهشت باغ
ز بسکه زمره سارخیزد از نامون
فضای دشت پر از صوتهای موسیقی
ز رنگ ریزی ابر بهار در نامون
هزار طعنه دمن را بد که صباغ
زهر کرانه پری پیکران کرده گرد
چو جسم و امان در تاب نلفشان نسیم
ز رشک خاوه صورتگران شیراز
همه صنایع چنینش لصحن بردگان
بصد هزار چمن نیست یک هزار و دو
زهر بنال بر و مندش آشکار ترنج
نهالی کوی زبر آورده بار از نارنج

که می بیند چون آن یار یک بار
ندیده دیده بینا چنان نخست ديار
بهر عصری از اعصار مصری از مصرا
هوای او همه خست تر از هوای بهار
ز سبزه هر چمن اوست کافی از رنگار
از کوزه کوزه قواله ز کوزه کوزه شاد
ز بسکه قهقهه یک یک آید از کسار
هوای کوپار کهنای موسیقیار
ز مشک بیزی باد بریغ در کزار
هزار خنده چمن را بگلخانه عطار
ز هر کنار و قمر طلقان قطار قطار
چو بخت عاشق در خواب چشمان رخسار
روان باقی و لو شامیت خجسته عیار
همه طراوت روش بطرف هر یار
بشاخ هر گل در هر چمن هنر از هر
بسان کوی زرخ بر فراز قامت یار
حدیقه کرده روان جوی سیم از انهار

در
جمع ناکه است که میوه
باشد
بکسر اول جمع نوا
که میوه است
موسیقیار
نام سازی است و نام مرغی
معروف
صباغ
رنگ ریزیست
باشد
نقاش چینی است
و معروف است
لش
یز نام نقاشی است از
اهل خابره و در مقابل
انگلیس که کتاب آبی
کتابی ساخته موسوم به
تنگ پوشش
عوار
شکسته معنی عیب است
نیر

(۳) دروازه کازرون بطرف غربی انجاست (۴) دروازه شاه داعی است جنوب شهر واقع است (۵) دروازه قصابخانه در جنوب شرقی آن افتاده (۶) دروازه سعدی در جانب شرقی واقع شده

محللات شیراز

در شیراز نامای قدیم هفده محله نوشته اند با اسم های که در این زمان یاد کرده نمیشود که بعضی دمار با اسمای قدیمه آن کاری نیست و امحال آن راده محله قرار داده اند (۱) محله میدان شاه (۲) محله پلک سیاه (۳) محله سرباغ (۴) محله درب مسجد (۵) بازار مرغ (۶) محله اسحاق بیک (۷) محله بآل کفهر (۸) محله لب آب (۹) محله دژ که سابقا دشت شک خوانده می شده و که در محله این محله با قاعلی محمد است و این منصب را بر داشت داراست جوانی است بحسن کفایت ممتاز و بجلیه انسانیت سرافراز دین داری است صدیق همزبان خلیق (۱۰) محله درب شاهزاده که خدای آن آقا محمد کریم است نیز جوانی است دانا مقبول پرو بر نادر ترفیه حال خاص و عام سعی و اہست مای تمام دارد و مشایخ خلف مرعوم حاجی کاظم متخلص با شفته است بجای از اخوانش این است اسعقمه و هو الحاج المذكور در محلت مزبور که خدا بود و مرجع حکام و امرا اوقات فرخنده ساعات را با امور مسلمین و مسلمات مصروف میداشت و تنعم معتزت بزرع حیات میکاشت اشعارش شیرین و گفتارش شکرین است دیوانه بزرگ از تصاید و غزلیات و غیره جامع نموده و در سینه بکمر او دو ویست و بیست و هفت و فات فرموده و در نجف اشرف مدفون آمده این غزل از او است

آن را بال گفته
کوست که ال را با
دل گفته این تبدیل است
است
دژ
بکسر ال ممل و فتح زار
معب است در آخر
کاف عربی
و شکر
بیج حرف اول

کردیم عشق کی محرم اوقده
از بزم یار یا و چو جام طرب گشتی
گر میری ز روح قدس بار و رشود
تقوید خط یار بر آن لعل لب شکست
شد عالی خراب بر خلاق میکده
گر بر دلی جبر ایتی آید زبون شود

در سر هوای کعبه و در برش کعبه
کز صد هزار شاه و کی چون جسم اوقده
شاید که زاده اش چو توحیدی دم اوقده
ترسم بدست اهرمن این خاتم اوقده
ازم بان بنا که چنین محکم اوقده
جز داغ عشق که بدرون مرهم اوقده

جز گفته پریشان زانفته نشنوی
چون از خیال زلف کجست در هم اوقده

مساجد دارالعلم شیراز

مسجد بانکی که در شیراز است اگر چه پیش از آن است که در ذیل مرقوم میگردد ولی
معدومی از آنجا که معروف و مشهورند نوشته در عایت ترقیب حروف اول نیز
شد (مسجد) انشی باد و مسجد است یکی در محله بازار مرغ دیگری در محله لب آب
(مسجد) آدینه خان در محله اسحاق بیگ (مسجد) آقا احمد در محله میدان شاه
(مسجد) آقا بابا خان در محله درب شاهزاده امام این مسجد عالم عامل و فقیه کامل
جناب حاجی شیخ جعفر است سالها والد غفران بابش شیخ جلیل القدر و الشان
مجتهد العصر و الزمان حجة الاسلام جناب حاجی شیخ مهدی کجور شی اسکنه اصفهانی الحارث
در این مسجد بامت مشغول می بود و در آنجا تدریس میفرمود فتاویش مطاع تمام
اعلام و رساله اش شایع بین الانام و له مشارالیه آن مرحوم نیز بوقت تقو
دین داری و کثرت دیانت و پرهیزکاری معروف و مشهور است و دیگر

تعمیر
چون از آنجا که معروف و مشهورند
نوشته
در عایت
ترقیب
حروف
اول
نیز
شد
(مسجد)
انشی
باد
و
مسجد
است
یکی
در
محله
بازار
مرغ
دیگری
در
محله
لب
آب
(مسجد)
آدینه
خان
در
محله
اسحاق
بیگ
(مسجد)
آقا
احمد
در
محله
میدان
شاه
(مسجد)
آقا
بابا
خان
در
محله
درب
شاهزاده
امام
این
مسجد
عالم
عامل
و
فقیه
کامل
جناب
حاجی
شیخ
جعفر
است
سالها
والد
غفران
بابش
شیخ
جلیل
القدر
و
الشان
مجتهد
العصر
و
الزمان
حجة
الاسلام
جناب
حاجی
شیخ
مهدی
کجور
شی
اسکنه
اصفهانی
الحارث
در
این
مسجد
بامت
مشغول
می
بود
و
در
آنجا
تدریس
میفرمود
فتاویش
مطاع
تمام
اعلام
و
رساله
اش
شایع
بین
الانام
و
له
مشارالیه
آن
مرحوم
نیز
بوقت
تقو
دین
داری
و
کثرت
دیانت
و
پرهیزکاری
معروف
و
مشهور
است
و
دیگر

ولاش خبابان شیخ عبد الحمید و شیخ عبد المجید متخلص بنظر این یک حکمی است متناهی
 و آن عالمی متفقه اللهم حفظهم (مسجد) آقا قاسم در محله دزک (مسجد) آقا در محله
 لب آب (مسجد) ایلمانی در میدان شاه (مسجد) بازار ریهان در محله دزک
 (مسجد) باقرا باد در محله میدان شاه (مسجد) باقرخان در محله بازار مرغ (مسجد)
 بال کفد نزدیک دروازه قصا بجان و در محله مذکور است (مسجد) بغدادی در محله
 دزک (مسجد) فیه زنان در محله درب مسجد (مسجد) جامع در محله بازار مرغ و آن را
 جامع عقیق خوانند بنامی آن از عمر ولیث است که از جمله صغاریان بوده و ممالک فارس
 بحیطه تصرفش در سپنه دویست و هشتاد و یک هجری طول نقضای آن قریب
 یکصد قدم و عرضش بقدر شصت قدم مشتمل بر شستای متعده و عمارات
 فوقانی و در میان مسجد نیز عمارتی است مربع که دو طبقه بوده و آن خطوط بسیار حجرا
 استادان صاحب فن نقش کرده اند که مطرح افکار خطاطان را در کار است گویند
 در اینجا مصاحف بسیار از خطوط صحابه و تابعین بوده و قرآنی بخط مبارک حضرت امیر
 المؤمنین علی علیه السلام و دیگری بخط حضرت امام حسن و دیگری بخط سید سجاده
 و دیگری بخط حضرت صادق علیه السلام و دیگری بخط عثمان که بر آن اثر خون او بوده
 و آن مصاحف بواسطه فتن و آشوب از منتهای میان رفته و این فقیر مؤلف سه
 سال قبل بحشم خود دیدم جانی از مسجد بواسطه بارندگی زیاد فرو دامد از روزنه چندین
 جلد قرآن بطریق سی پاره و بخط جلی بعضی باطلای اشرفی نوشته شده بود و فرو ریخت
 همه او را قش پوشیده و خطوطش پوشیده (با جمله) مسجد مذکور چندین مرتبه مرمت
 شده مرتبه در زمان آباکان و قتی زمان سلطان ابراهیم میرزا ابن شاه رخ کورگان

آقا
 لام آن مشهور است
 صفایان
 منورشان در سنه
 دویست و پنجاه و یک
 بوده و آنها چهار تن اند
 و ولیث دومی است
 که بکمال القدر با کمال
 مکرر شده
 مصاحف
 نسخ اول جمع مصحف
 بتلیث میم است که
 قرآن باشد
 منته

پنجین در زبان صفویه اما اکنون مخروبه است بطوری که عایدها سا فلها شده اند
 و نقالی عسرد و دشانشاه اسلام پناه و حکام فارس را که همت بر تشنگارند و نام
 نیکی از خود بصفتی روزگار گذارند بین الجهور معروف است که آن مسجد پنج وقت خالی
 از ولی نبوده منبری از چوب بسیار بزرگ شش بر چارده پر مشهور بنبر مرتضی علی مرتضی
 آن منبرزار است که نیند قبر عقیقه است در یکی از شبستانهای آن است و آنجا
 است تجابت و ماست نهاد است آن مسجد با جناب شیخ مهدی شیرازی یکی از
 شیخ جبر است که در شیوه زهد و تقوی مشتهر اللهم احفظه (مسجد) جائزه در محله در
 (مسجد) جولایان که آنرا مسجد قنبر نیز خوانند در محله بال (مسجد) حاجی ابراهیم
 محله اسحاق بیک (مسجد) حاجی باقر در محله درک (مسجد) حاجی عباس این مسجد
 خارج از شهر است بسافت هشتصد قدم دور از دروازه اصفهان بخیطه مستقیم
 (مسجد) حاجی علی در محله اسحاق بیک مسجدی است با اصول و وضعی خوب
 مرحوم حاجی علی مذکور که یکی از مرمین و معتدین اهل شیراز بوده آن را مونس آباد
 و اولاد آن مرحوم همواره بر مت آن همت می نمایند خاصه جناب فنیایل باب
 حاجی محمد یوسف که کاملی است عالی نسب و عالمی خوش مشرب تجارت شغل
 است و امامت آن مسجد بجناب قدوسی خطاب حاجی شیخ احمد شیرازی است
 و ابو العالم الفاضل و التحریر الکامل عمده الفقهاء و زبده الحکماء ایدیه الله بنصره (مسجد)
 حاجی علی رضا در محله میدان شاه (مسجد) حاجی غنی در محله درب شاهزاده
 (مسجد) حاجی محمد رحیم در محله پسنک سیاه (مسجد) حاجی مشیر الملک در محله
 سنک سیاه این مسجد را آن مرحوم بوضعی خوش و طرزی دلکش ساخته شغل

نقی است کرده
 سر و پستانهای
 باغها داشته چوبهای
 مسجد را از او گرفته بکار
 برده چون حرویت
 خواست و در آنرا
 و در قبول نکرد و بکشت
 باشد که کس هم شک
 و ابر این محل یعنی
 ساقش مسجد
 بابش
 جائزه
 بهین اسم مشهور
 و مشهور است ولی در بعضی
 از مشیر از آن نامی قدیم
 مرحوم بنابر حکیم در آن باب
 و الف و ذ را در آنرا نوشته
 و در آنجا بنابر نامش
 آنکه میران گفت که بنابر
 جان باز بود و دشمنان می
 اسم در بعضی قری و اطراف
 میگردیدند

بر دو شبسان وسیع و در وسط هر یک از سه سمت آن طاقی رفیع منازل فوقانیه اش
متعدد که محل و سکون طلاب علوم دینی است عرصه مسجد قریب چهل و پنج قدم طول
و سی کام عرض دارد در وسط حوضی است بزرگ همواره از آب سلسال پر و الا
ساعتی فراوانی بسیار بزرگ که رنگت آن متجاوز از شصت من است فراز طاق
بزرگ رو بجنب قرار داده اند و نقداً متحمل شکست و بست و مواظب آن سکنت
جناب سیادت انتساب حاجی میرزا محمد علی ابن مرحوم حاجی سید اسمعیل خوشنویس
شیرازی است که در کمالات خاصه علم ساعت سازی کوی سبقت از همگان بود
قیو آن کفایت که صنعت مذکور درون مرتبه و کمالات استجاب است اللهم احفظه
امام آن مسجد جامع علوم دینی و پستج معارف یقینی جناب مستطاب آقا میرزا محمد علی
بن میرزا محمد علی شیرازی است مجتهدی است کفایت پینه اش بجا هر دو قایم مخزون
وزاهدی است خیر فیض بلوای حقایق ششون مرحوم میرزا حبیب قاضی دی راعی است
و جناب شیخ محمد متخلص نابلق او را ولدی کرم و این ولد از جند علوم ظاهری آری
نصیبی برده و در شیوه شاعری عم پداری را وارث گردیده در قصیده سرانجامی در
و بمطع کونی ما هر است اللهم احفظها (مسجد) حاجی میرزا کریم در حمله اسحاق بیگ این
مسجد را بقا معروف مسجد اصطف بوده حاج مشارالیه از آنجا که شخص کریم است
و فیض عظیم و بانی مانی خیر است کثیره مسجد مذکور را از شاو ده بنائی تازه نموده و خدایش
خیر داد (مسجد) حاجی میرزا محمد در محله سرباغ حاج مزبور مرحوم از جمله تجار محترم بوده
خلعت مطهرش مرحوم حاجی میرزا محمد رضای حکیم شیرازی و هومن اجله حکام الاسلام و
علماء الاعلام الورع التقی و المقدس الزکی ساهاست که حکمی متaleb بدان زهد و کس

حاجی میرزا کریم
مردود است بصرف
و خزینه دار
مرحوم حاجی میرزا محمد رضا
و فاش در مشه کبر از ده
و زود و پنج جری واقع شده
یکه حافظه بالای سر مرحوم
حاجی شیخ مهدی
مدفون اند
منه

در شیراز دیده و نشد و روح الله روحه دلگرمیگیم مؤید جناب میرزا محمد نیر مصائب حکمت
 علیه وعلیه است اللهم احفظه (باجمله) امام مسجد مذکور جناب معالی ایاب شیخ غبه
 البخاری جبرمی است بوسن افاضل العلماء الامامیه و اعظم الفقهاء الاثنی عشریه
 طول عمره العالی (مسجد) حاجی میرزا مادی در محله میدان شاه (مسجد) حاجی
 نصیر الملک در محله اسحاق بیگ از بانی آن مش از این در این کتاب نامی برده شد
 مسجدی است رفیع البیان و موشق الارکان بنایش بنیکو فنشایش و بحد و شبستان
 رفیع و دو کله پسته فیع دارد دریاچه و طش چمن چشمه پسنیم و حوض کوثر است و حوض
 قرقانیه اش غرفات جان را همسر امام پیشوای آن مسجد میزبهر بلکه مقتدای امامیه
 شهر جناب مستطاب قدسی آداب آقا میرزا زاهد ایت الله شیرازی است و هر
 حاوی العتول جامع المنقول مجتهد الزمان علامه الدوران متعنا الله بطول بعثته
 و در قفا الله سعادۃ لقاء المحمدیه که از آن اصل برومند چند فرزند است که در وقت
 بربک با تربیت رسته و در ظل آفتاب تادیب پدر تو لا جسته (از جمله) جناب میرزا محمد
 صاحب المحب المینع و النیب الرفیع (دیگر) جناب میرزا علی سیدی است
 انجیب و نجیبی ادیب و ادیب ارباب ایدها الله تعالی مخفی نیست که مشار الیهم از
 سلسله سادات دست غیب شیرازند و بحسن عقیدت و نجابت ممتاز (مسجد)
 حاجی نظام در محله اسحاق بیگ (مسجد) حوض قارچی در محله میدان شاه
 (مسجد) دروازه آهننار در محله در شاهزاده (مسجد) دزک در محله دزک
 این مسجد بجناب شریعت ماب حاجی سید علی اکبر زدی است هویت عالم
 کامل محقق مشق نحوی لغوی من مشاهیر المتفنین و فحول المتحدین و لد اجمند شمس آقا

در شیراز دیده و نشد
 روح الله روحه
 دلگرمیگیم مؤید
 جناب میرزا محمد
 نیر مصائب حکمت
 علیه وعلیه است
 اللهم احفظه
 (باجمله)
 امام مسجد مذکور
 جناب معالی ایاب
 شیخ غبه البخاری
 جبرمی است
 بوسن افاضل العلماء
 الامامیه و اعظم
 الفقهاء الاثنی عشریه

طول عمره العالی
 (مسجد) حاجی میرزا
 مادی در محله میدان
 شاه (مسجد) حاجی
 نصیر الملک در محله
 اسحاق بیگ از بانی
 آن مش از این در این
 کتاب نامی برده شد
 مسجدی است رفیع
 البیان و موشق
 الارکان بنایش
 بنیکو فنشایش و
 بحد و شبستان
 رفیع و دو کله
 پسته فیع دارد
 دریاچه و طش
 چمن چشمه
 پسنیم و حوض
 کوثر است و حوض
 قرقانیه اش
 غرفات جان را
 همسر امام
 پیشوای آن
 مسجد میزبهر
 بلکه مقتدای
 امامیه شهر
 جناب مستطاب
 قدسی آداب
 آقا میرزا زاهد
 ایت الله شیرازی
 است و هر حاوی
 العتول جامع
 المنقول مجتهد
 الزمان علامه
 الدوران متعنا
 الله بطول
 بعثته و در قفا
 الله سعادۃ
 لقاء المحمدیه
 که از آن اصل
 برومند چند
 فرزند است که
 در وقت بربک
 با تربیت رسته
 و در ظل آفتاب
 تادیب پدر تو
 لا جسته (از
 جمله) جناب
 میرزا محمد
 صاحب المحب
 المینع و النیب
 الرفیع (دیگر)
 جناب میرزا علی
 سیدی است
 انجیب و نجیبی
 ادیب و ادیب
 ارباب ایدها
 الله تعالی
 مخفی نیست که
 مشار الیهم
 از سلسله
 سادات دست
 غیب شیرازند
 و بحسن
 عقیدت و
 نجابت ممتاز
 (مسجد)
 حاجی نظام
 در محله
 اسحاق بیگ
 (مسجد)
 حوض قارچی
 در محله
 میدان شاه
 (مسجد)
 دروازه
 آهننار در
 محله در
 شاهزاده
 (مسجد)
 دزک در
 محله دزک
 این مسجد
 بجناب
 شریعت
 ماب حاجی
 سید علی
 اکبر زدی
 است
 هویت
 عالم
 کامل
 محقق
 مشق
 نحوی
 لغوی
 من
 مشاهیر
 المتفنین
 و فحول
 المتحدین
 و لد
 اجمند
 شمس
 آقا

سید جواد جوانی است با صلاح و سداد اللهم احفظهما (مسجد) رمضان خان در محله
 اسحاق بیک (مسجد) پشته لار در محله درب شاهزاده (مسجد) سر باغ در
 محله سر باغ (مسجد) سهراب بیک در محله بازار مرغ امام آن جناب سید نورالدین
 از سادات مولی است متخلص بشعشی سیدی است جلیل القدر عظیم المنزله خلف
 مرحمت مآب آقا سید علی اکبر مولی متخلص ببولی کان فاضلا عالما عابدا زاهدان
 شاعر الغویاتاریا علم قرائت را با علی درجه کمال رسانیده بود (مسجد) سیاه
 در محله سنک سیاه امامت آن بجای آقا بزرگ اردکانی است و او را در
 کتیر جناب حکیم نصر اند و هو الاجل الافضل الاکل فقیه است متفقه و حکیمی است مثله
 حفظها الله تعالی (مسجد) شکر الله خان در محله درب شاهزاده (مسجد) شمع
 در محله اسحاق بیک (مسجد) طاهریه در محله لب آب این مسجد بواسطه غریبی
 از میان رفته بعض اشخاص طویل داشت کرده بودند مرحوم فواب حاجی معتدله
 فرزند میرزا طاب ثراه این معنی را یافته تجدید عمارتش پرداخت و آبادش ساخت
 جزاء الله تعالی خیرا (مسجد) طبالان در محله بازار مرغ این مسجد و مسجد سابق
 در جوار مسجد جامع عتیق اند بدون فاصله (مسجد) علمدار در محله لب آب
 (مسجد) علی در محله لب آب قریب بدروازه شاه داعی است (مسجد) علی
 در محله سنک سیاه (مسجد) عزیزی با در محله بال کف در این مسجد ماست
 بندی بدشیر و بدکیش کادویش کرده و خانه خدا را بتصرف در آورده مکان
 محل آن بقرینه مرقوم میدارم لعل علماء عالمه قدرا یا امرا با اقتدار غاصبین آن را
 تهدید نمایند و ارکانش را تجدید نزدیکهای دروازه سعدی مسجدی است

سید سالار
 ولد خانان مغفور شخصی
 شاه است
 مرحمت آید
 آقا سید علی اکبر مولی در
 کتیر از و سید و بیست و نه
 نوده در کتیر حافیه در جوار
 حاجی شیخ مدی علی الله مقامها
 در قرن آمده جناب سید نورالدین
 ولد و گورش را رلیه قطع در
 نقش سروده شعرش
 این است
 قال ایضا شخصی فی مام فقیه
 لغایتی است علی اکبر ایشان
 ۱۲۷
 ۱۲۷
 طه دار
 از آن کویت در قریه
 در جوار آن است که تفضیلش
 بعد از این در کتاب مستطه
 است

که آن را مسجد رمضان خوان گویند که نامی از آن مشایخ از این برده شد و در آن مسجد
 شخص که در قبله بایستد و بخیلستقیم قدم متوسطه بخندد و گام نهد بعد از آن بخت
 اندکی معرفت شود و دو سه گام بر دارد و باز در محبت نماید و مستقیماً یکصد و دو قدم دیگر
 بپایید بطرف چپ آن شخص آن مسجد خواهد بود (مسجد) فتح در محله درب مسجد
 آن آقا سید میرزای یزدی سیدی است صاحب نفس زکیه و اخلاق مرفیته
 (مسجد) قوام الملک در محله بال کفایت این مسجد را مرحوم حاجی ابراهیم خان
 الدوله شیرازی جد جناب قوام الملک حالیه ساخته بواسطه مرضی که مرحوم حاجی قوام
 الملک در آن نزد مسجد قوام شهرت یافته (مسجد) کروان که از اخیسینه کروان
 تیرگویند در محله سبکت سیاه امامت این مسجد را جناب قدوسی خطاب آقا
 ابراهیم این میرزا جمال الدین خطائی متکفل است بهو عالم ربانی ذو عالم صمدانی فی افق
 مراتب الواقیه و الزاویه و ادام الله تعالی غمره (مسجد) کل محمد آقا بابایی کل محمد تیرگو
 در محله درب شاهزاده بسیاری از اراضی این مسجد در خانه بعضی از سادات ثقی
 و غیره بقتب رفته و بناحق تصرف شده اند مکان آن را نیز تقریباً ذکر نمایم که شای
 پس از این فرمان روایان دین حسین دست تصرف آن قوم بی دین را کو تا و دارند
 و بعات آن مسجد همت نگارند در محله مذکور بقعه ایست که آنرا سید ذوالفقار
 خوانند برخی امام زاد او اش دانند بهر حال بر در آن بقعه شخص چون رو قبله آرد
 بخیلستقیم یکصد گام متوسطه بر دارد و در انتهای آن صد گام طرف دست راست
 آن مسجد واقع است و درب آن در و الا آن تنگ و کوتاهی دیده میشود (مسجد)
 کج در محله اسحاق بیگ (مسجد) کوچک در محله بازار مرغ این مسجد در حقیقت یک

که در
 ستم کوفت نامی است
 میرزا جمال الدین
 و یا است معتبر است
 داشت و از بعضی است
 شریک به پیشین باقی
 و جناب و آن مقام
 محض
 در عراق عراق
 در میان کجا کجا
 و شمس
 کج
 کوفت نامی است

اطاق است از در مشرقی صحن حضرت شاه چراغ علیه السلام شخص که بیرون رود
 پس روی خود را بجانب جنوب شرقی نموده بهیئت کام متوسطی نماید طرف راست
 خود آن اطاق را که یک درمیش ندارد خواهد دید امروز اگر علفانی را در آن بیزیم انبار است
 فردا است که او را حمله الحطب یا راست (مسجد) مدرسه در محله بازار مرغ این مسجد
 بمقدار دوازده قدم در طرف شمال بقعه حضرت سید میر محمد علیه السلام واقع گردیده
 چون خانه مدرسه در جوار مسجد است مستی باین اسم است و آلفیاد آن از آن طایفه
 نیست بلکه باجری ساخته (مسجد) مگر که خانه در محله بازار مرغ (مسجد) مولی در محله
 درب شاهزاده مسجدی است عالی بنا خوش وضع و زیبا سالهای دراز از رحمت آقا
 جناب مستطاب ملا محمد علی مجتهد که عالمی بود و حید و کاملی فرید و فقهی مدید صاحب
 فتاوی و در پاله در آن مسجد امانت میفرمود بعد از وفات وی مرحوم غفران پناه جناب
 ملا محمد حسین که او شد اولاد آن جناب بود و خواص و عام را مبرج و ماب نیز امام و پیشوا
 انام گردید پس از وفات او ولد دیگرش عالم مؤید و فقیه معتمد جناب ملا احمد در این مسجد
 امانت ینماید و در رس میفرماید عالمی است راست گفتار و عالمی درست کردار و فقیه
 الله توفیقاته و ایدیه بتاییداته (مسجد) فو که آن را مسجد انامکی نیز گویند در محله درب مسجد
 عرصه آن دیح است و از کانش رفیع طول فضایش دو سیمت قدم و عرض آن یکصد
 کام در وسط طاقهای هر یک از چهار سمت آن طاقی بزرگ و مرتفع برپاست مسجد
 بدین وسعت و صفاد را بران دیده نمی شود یک حوض چهار گوش و دوهشت ضلع در
 در وسط آن است و در آن حیاض سه گانه هر از پنج یا شش روز از ایام هفته آب جاری
 و روان در اطراف آبشارهای آن قطار درختهای افراخ سایه گستر است و چنارهای

مدرسه خانه
 در جنب آن مسجد است
 و آن دستکهای است که
 سابقا در دست در آن
 افشای میگفته
 سدید
 راست و درست
 و محکم و استوار
 در آن
 مرحوم ملا محمد علی در سنه
 یک هزار و دویست و هشتاد و
 چهار است
 و آن
 مرحوم ملا محمد حسین در
 سنه یک هزار و پسیصد و
 هشت

پیشانی قوی میکرد تا بک سعد بن زکی در سپید ششصد و پانزده جری آن مسجد
 بنام شاه سلطان حسین صفوی باری آن را مرمت فرموده و صدوق خان زنده
 نموده بعد از آن بواسطه حادثه زلزله منهدم شده و مرحوم عباس میرزا علی اکبر قوام
 با زبردتش حجت گذاشته و بنیانش را برافراشته اللهم اغفره تعظیم و تزیین این مسجد بکتاب
 حقایق مآب امام مبعده است که شرح احوال و ذکر خصال مشارالیه در این کتاب مآب
 گذشت و آن جناب بعضی اوقات امامت انجبار می نماید و مردم را موعظت فرما
 (دیگر) جناب معارف ایاب آقا علی آقا صاحب احکام الشریعه و کاشف الاسرار
 الطریقه لازال من الاوقات مخوف و من الامال مخلوف و در عرض سال با و صیام بعضی
 اوقات دیگر را در آن مسجد امام است ولی مرحوم والد ماجدش اعنی قطب دامره
 الفضل و الکمال شمس نایک الرفعه و الاجلال الحاج الوتاج حاجی آقا محمد نماز پنجگانه را در
 همه شهور با جماعت در انجبار می فرمود و مردم را موعظت میکرد و روح ائمه روضه
 (مسجد) وکیل که آن را مسجد شاهی نیز گویند در محله میدان شاه قریب بارک و غمخوار
 حکومتی است بانی آن پادشاه سعادت مند کریم خان زند است چون بواسطه زلزله در
 در کافتش تزلزل راه یافته بود و مرحوم فرامرز حسینعلی میرزا طالب ثراه منتهی نموده و آنرا
 فرموده و دفعه دیگر نیز پادشاه اسلام پناه خسرو مجید ناصرالدین شاه قاجار خلعت
 تعالی مکه عمارتش کرد و در این اوان هم بعضی اباست تمام جناب توام الملک محمد رضا
 خان مرتضی دیگر شد با بجله مسجدی است و سیح جدارش رفیع بنایش معظم بنیانش محکم
 بریک از عرض و طولش نزدیک هشتاد قدم متوسط است در سمت قبله و طرف
 متقابل آن در وسط و طاق بزرگ با سکو و برپاست و در فضایش دریاچه طولانی پیرام

آقا علی آقا
 جنابش را در حرمت
 و ده می شاه
 سرسپه نیت می است
 حاجی آقا محمد
 و قاشق رسته کیمزاره
 مسجد و یکت جری
 اتفاق افتاد و بقیات
 و من نموده اسم طریقت آن
 منور علی شاه بوده

اسب زلال و مصطفی در طرف قبله اش شبستانی است که یکصد قدم طول و قرب پنجاه
کام عرض دارد مثل بچل و هشت ستون سنگ که هر یک را قریب پنج ذرع ارتفاع
است و در آن منبری است که چهارده پله دارد و آن از یکپارچه سنگ مرمر است که
آن را از تبریز حمل نموده بدینجا آورده اند شبستانی دیگر در سمت جنوب آن است با
وسعت و فستمت در فصل توتوز هوایش چون برد العجز است و در قلب شبستانی قلب
حرارت اندوز و در بسیاری از ازارهای آن مسجد سنگهای مرمر کلان بکار رفته و
بنقش های ممتاز جاری شده و امامت این مسجد بجناب سیادت و سعادت است
حاجی سید علی اکبر خالی است و هو السید اسپند و الحجر المعتمد علامه العلماء و فقهائیه
اطال الله عمره و روزهای جمعه را در سارنا بهت و مرکز دایره نقابست جناب الم
جمعه مذکور بر منبر مزبور بر بانی فصیح ادبی خطبه مینماید و به بیانی طبع مردم را موغظت
اللهم الفیضه و ائیده بمجتد و اکمل الطیبین الطاهرین المصونین

بغایع و مزارات شیراز

در شیراز بقعه های بسیار و مقبره های بسیار داخل و خارج با هر کوی و در بگذاریا کوه
مرغزار دیده می شود که بعضی را امام زاده و دانش و برخی را شیخ و میر خوانند ولیکن بغیر از
چند بقعه و مزار معدود که محل خلاف نیستند باقی را نامنید ایم گیتند و بنا نمقت
چیتند با سپم و رسمی که اکنون خوانده میشوند اعتمادی نیست در چندین شیراز
نامه که در قرون سالقه نوشته شده و همچنین در دیگر کتب تواریخ از اولیا و عرفا و
فضلا خواه شیرازی یا غیر آن که در این خاک پاک مدفون اند نامی برده و شرح احوال
نموده اند حتی اینکه از محل و دفن آنها ذکر می کرده اند اما چه فایده که مسطورات سابقه

تموز
لفظی است رو
و ماهی از ماههای تابستان

بردا العجز

هفت روز است که آید
آن بیت و ششم شب است
و شب است و هفتم است
در وجه تسمیه تس فیضی کنند
که آن در کتب نجوم مسطور است
و بعضی آن را برد العجز خوانند
زیرا که این روزها خورشید
است

شبستان

بکسر اول موسم سرا
و زیستانی است

قلب شتا

مغنی فیت که آتش

است

مجموعه را معلوم نمی نماید (مثلاً) میسر پسند فغان شیخ مدفنش در حلیه و بجای حلیه
است یا فغان پیر قمرش در کوچه سراجان فغان سید بدر و از دو دولت سراجان
است یا فغان عارف بدار است ساده رخت از جهان برد و مرقدی که باید در حلیه
نویسد و منبع دیگری را فغانستان باینه و بکند از محال و امکان نام میسرند که ما از آن
اطلاعی حاصل نیست بسا از محلات که اسمشان تغییر یافته و چه بسیار از مساجد
و مدارس که از میان رفته اند از محله حیصا فغان و کوچه سراجان خبری است و از
در و از دو دولت و دار السیاده اثری اگر در محلت یا را بگذاری بقعه یا مزار نمی بینم
که بر آن خطی نباشد البته نخواهیم دانست که صاحب آن که خواهد بود مگر از فغان
و زیر زمین با سنگهای مزار بزرگ از زیر خاک برآمده و معلوم بوده که الواح اولیای
است ولی از پوسیدگی دانسته شده که از کیست و نامش چیست بنا بر علی
از ذکر آنها میگذریم چرا که مقصود اینست مضایع ایشان است که بر ما مجهول و نا
معلوم است و اگر مراد شرح احوال آنهاست که در کتب و دفاتر مسطور و مرقوم
نیست گفتایم بذر امام زادگان و مشایخی که مجهول مکان فی اند بلکه صاحبان معین
و سرایند و خفقان در بقاع و تجاری سخت از امام زادگانی معدود و بخار
میرود بعون الله تبارک و تعالی

کجاست بقعه
بنی آدم که بر آن مرقوم
کجاست بقعه
بزرگ حضرت شاه
چراغ در محله بار دروغ

بقعه تبرک شاه چراغ مدفن حضرت سید امیر احمد طعنب شاه چراغ و سید السادات
است پدر آن بزرگوار موسی بن جعفر علیم السلام را گویند سی و هفت اولاد بوده
از ذکر وراثت احمد و محمد و حمزه از یک مادر بودند میر احمد را از همه بیشتر دوست
میداشت که بسیار باورع و فاضل و جلیل القدر و کریم بوده و شبها تا صبح مشغول

عبادت گویند حضرت شاه چراغ هزار بنده در راه خدا آزاد نموده و آن جناب را
خدم و ششم بسیار بوده در عهد مأمون با جماعتی کثیر اراده شیراز را فرموده که از آنجا بخراسان
بجند مت برادر خود حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء رفته باشند در آن وقت
قلع خان نامی از جانب مأمون در شیراز حاکم بود چون خبر ورود آن بزرگوار را شنید
زنیان که در هشت فرسخی شیراز است و تفصیل آنجا پیش از این مرقوم شده است
تلاقی فریقین شد بنای محراب را گذاردند حین جدال یکی از سپاه قلع فریاد کرد که
مقصود شما با رسیدن بجند مت حضرت علی بن موسی است وفات یافت
این خبر جماعتی که بدوران حضرت بودند متفرق شدند مکرر معدودی از اخوان خویش
پس حضرت چون امکان بازگشتن نداشت رو بپشت از نهاد مخالفین تعاقب کرده
در آن محل که الآن معروف است آن بزرگوار است بدرجه شهادت رسید بعضی چنین
که چون بشیر از آمد در گوشه منزوی و مشغول عبادت بود تا آنکه بخوار رحمت حق پیوست
و بر مدفن آن حضرت کسی واقف نبود تا آنکه امیر مقرب الدین که از وزرا و قریب
یافستگان آتابک ابوبکر بود خواست در آنجا بنیاد عمارتی گشت و قبری ظاهر و در
آن جسدی صحیح بدون تغیر و تبدل و خاکی در دست آن یافتند که بر آن نقش بود
الفرقة تد احسن موسی صورت حال را در حضرت آتابک معروض داشتند ابوبکر
قبر بر قبر آن بزرگوار بر آورد بعد از آنکه ماشی خواتون که نامش در ذکر میمند مذکور شد
کنبدی بلند بر آن مشهد برافراشت و در جنب آن بقعه مطهره مدرسه عالی بنا کرد
و مرقد خود را نیز همسایه آن ساخت و باینسان به قصد و نجاه هجری قریب بوده و آن
آن مدرسه اکنون اثری نیست نمیدانیم چه شده و که برده و از خیرات آن کجای خیر

در یکی یعنی بروج

در ذکر میمند

خواتون مادر شاه شیخ
ابراهیم بن محمود شاه آ

مسمودین بدرالدین
میمنه

پیش از این بادراین کتاب ذکر می نموده ام (بالحکم) بر آن حرم مشرفه باز منتهی نگردد
آن فردود شده و ضریح آن را خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار مبرور طیب تربیت فرمود
نموده مرحوم میرزا محمد حسین متخلص بعالی شیرازی که از اجله سادات انجاست اشعاری
مشتمل بر تاریخ می سروده نقش کرده اند ماده تاریخش این است

کفایت عالی نزد برای سال تاریخش برقم
از سقف تا جدران آن بقعه تمام آینه است و مرحوم فرهنگ که شرح حالش در
در تاریخ آینه کاری آن اشعاری گفته فراز طاویه های حرم دور تا بدور نوشته اند و آخرش این است

چون آینه شد رواق و دیوان	روشن شد از ان چراغ ایمان
آنانکه بهتر شده بودند	آیا رخ و را طلب نمودند
فرهنگ که با ارادت خاص	از روی نیاز و صدق اخلاص
از معتمدان خاندان است	مداح امیر مؤمنان است
کتاب طلب ز روی ایستان	آیا رخ وی از چرخ ایمان

جار های بلور و قندیل های موفور هر یک متضاد آینه نور و روشنی بخش دیده بینا و کور است
و آن رواق عالی طاق را دو باب است که از سیم ناب است یکی را پادشاه زاده
از زاده حضرت والا خلی السلطان سلطان مسعود میرزا بانی آمده و اشعاری مشتمل بر
تاریخ اتمام آن مرحوم و قارین وصال رحمه الله علیها سروده و برتر نقش نموده اند و تاریخش این است

بهر انعامش فرمود باین بنده وفا	که تبار رخ کی قطع سجده بسازد
من در اندیشه که در جمع کی آمد و گفت	این در رحمت از شاه با یاد اباد باز

درب دیگر را مرحوم حاجی نصیر الملک میرزا حسنعلی خان مؤسس گردیده ابیاتی جناب

میرزا محمد حسین
تغلب صدق میرزا محمد
که تر سابق بخار است
مقدانغ
تاریخ است
که یکزار دو و بیست و چهار میشود
همیشه
یعنی بهر جو که بود پیش
یعنی تخلص بهر سحر آمده
چراغ ایمان
یک هزار و پست و بیست و شش میشود
این در رحمت
ایح نامیک صد که احوال کرد
یک هزار و بیست و شش
و نه میشود

شوریده گفته و بر استوانه آن منقوش است ماده تاریخ تمام آن این است که مرقوم میگردد
 اسرود منطق شوریده و بهر تاریخش

از این فقیر مؤلف نیز تاریخ خواستند اشعار می انشاء نمودم که تاریخش در متن مرقوم نماند
 ملک فرصت از تاریخ تمامش بود

کنبد عرض سامی آن که قبه زکوبش سر کوب سپهر برین است بجایشی های محله کوه
 باترین خاک نشینان آن آستان لایک پاسبان را که داعیان این دولت جای

مدت اندک بگاه و پگاه در حق پادشاه اسلام پناه این دعاست که خدایش عمر باد و گلش
 معمر باد تا تقدی راجه بند هیب آن کنبد مصروف دارد و قلب شعیان را مسرور

و مشغوف در صحن و حرم آن امام زاده واجب العظیم بسیاری از اولیاء و فضلای
 مدفون گردیده اند و در سمت جنوب صحن محاذی در بزرگ یک قطعه ساعت بسیار

متماز که زنگ آن فزون تر از چهل من است بر فراز عمارتی برپاست و از این نشان
 سابق الذکر شکر الله میجه طلب نموده و بدان مکانش نصب فرموده در زیر صحنه

آن ساعت چند شعر مرحوم وقار تاریخ انشاء فرموده بر سنگی نقش نموده نصب گردیده
 شعر آخر آن که متضمن تاریخ است این است

زود تاریخ بنامی اور تم ملک وقار | اساعی عمر ملک با و ایکی پال دراز
 در آن حرم منور و بعض اوقات در صحن مطهر عالم عامل کامل و باریع فاضل و صل

استاذان الرشید السعید جناب شیخ مفید لازال لم یال الخواص والعوام الی قیام من
 علیه الصلوة والسلام نماز پنجگانه را امام است و مروج دین پید الانام فرزند
 سعادتمندش جناب شیخ عبدالحمی متخلص بواش که پیشتر نامی از وی برده شده

سکته ده انخ
 یکزار و سیصد و نه
 میشود
 این در تاریخ
 نیز یکزار و سیصد و
 نه است
 ساعی انخ
 یکزار و سیصد و نه
 میشود
 باریع
 نشت است از کسی
 که دره افش از اصحاب
 یکزار و سیصد و نه
 جناب شیخ مفید
 فرزند تحصیل کرده و میکند
 و نیز با صلاح بین آن س در آن
 و ترافع و قباله جات شرعی بر
 والد ماجد خواستار
 دارد و نه

در این اوقات در آن آستانه کاه کاه بر خیزد و تقاضای مردم را مو عظمت گوید اللهم تبارک
 بتایید ملک از موقوفات حضرت شاه چراغ علیه السلام است بعضی از دو کالین
 کاروانسرای و حمامی همچنین ملک میمند و توابع آن که سابقاً در ذکر میمند اشارتی باین
 مطلب شد و تولیت آنها بالفعل بدست قدوه اصحاب و زبده ارباب کمال
 عارف کامل و مرشد فاضل فخر السالکین جناب میرزا جلال الدین محمد حسینی
 بجد الاشرف است و تمیشت و تنظیم بقعه شریفه بکفایت برادر کتمرد و الا
 کهرش جناب میرزا محمد رضای نایب التولیه صاحب الاخلاق المرصیه است
 برادر دیگر ایشان جناب میرزا با شرم ناظم التولیه متخلص با دیب سیدی است
 ارباب و از علم سلوک با بهره و نصیب این رباعی را از ایشان بخاطر دارم
 بکر قه بر اطراف رخت مشکاف
 یعنی در ثوبه را به بسته است کلاه
 مات است بر خساره نیکو تو شای
 ماشاء الله ثم ماشاء الله
 خدام آن آستانه متبرکه که جماعتی از معتمربین بودند که داعی حق را بیک گفته رخ در این عالم
 نهفتند رحمهم الله اکنون باز ماندگان ایشان بخدمت خود مشغول اند و سیه جناب میرزا
 هدایت الدین میرزا احمد که بحسن کفایت میمند را نیابت دارد و اخذ ایالات دنیا
 تا وجه آن صرف مرمت و مخارج آستانه آن حضرت علیه السلام
 بقعه مطهره سپید امیر محمد مضجع آن حضرت است پدر بزرگوارش حضرت موسی
 بن جعفر علیهم السلام بابرادرش حضرت شاه چراغ از یک مادرند چنانکه گفته اند که
 و آن حضرت از اهل فضل و صلاح و تقوی بوده قائم اللیل صائم النهار در عهد خلفای
 امده و در انجا منزوی شده گویند که از حق الکتابه کلام الله مجید بسیاری از زندگان

جناب میرزا جلال
 الدین سلسله ذبیحه را
 سرسپداست تو حرم
 والدش میرزا ابوالقاسم
 شهیر میرزا بابا نیر ریاست
 این کار را داشته
 بقعه مطهره
 سید امیر محمد در
 محله بازار مرغ است

فرموده چند سال قبل شی ان بزرگوار را در خواب دیدم در حالتی که قرآن مجید
 میخواند فقر را فرمود مثال مرا برکش و اشاره کرد و پیرده که برای تصویر میساختم چون
 کردیدم چرخ افروخته تا هنوز شبیه مبارکش از نظر من نرفته بود بر آن پرده مذکور
 ریختم تا دور و ز بانام رسانیدم و بر آن بقعه نقش ساختم در اینکه آن حضرت را
 شنیدم کرده اند و اوقات یافته مختلف نوشته اند بهر حال بقعه منوره اش مطابق با کجا
 و محل فیض است بسیاری از سادات و اخیار و صلیحا و ابرار در جوارش مدفون اند
 در طرف دست چپ آن بزرگوار مرقد کوچکی است و در آن لوحی که بر روی آن
 نقش است ابراهیم بن محمد بن موسی و میگوید فرزند آن حضرت است و فقیر در بعضی
 از کتب دیده ام که حضرت سید امیر محمد را فرزندی است معروف بابر ابراهیم
 و در عقبات عالیات نیز فرزندی است معروف بابر ابراهیم و میگویند آن
 ولد دیگر حضرت سید میر محمد است امداعلم (باجمله) بر بقعه اش کعبه ای برپاست
 که در این از منتهی افرام حرم ظهیر الدوله ساخت ولی بواسطه عدم اتمام معماران
 بنای مغربی را دارد و دو معتنخان آن آستانه را همواره بوجود مسعود پادشاه اسلام
 امدکلیکین دعاست که حق تعالی دولتش را پائینده دارد تا برمت آن کعبه
 احکام و گویند و عهد نادیر شاه افشار بکام دی آن بقعه مرمتی شده و ضریح آن مرحوم
 شاهزاده معتمد الدوله اول پس مرزا طالب تره نقره نموده و مرحوم فرزندش
 سروده که بر نقره نقش شده ماده تاریخش این است

معتمد الدوله
 پسر مرحوم حاج معتمد الدوله
 مراد میرزا طالب تره
 میرزا محمد
 میرزا محمد
 کیمیا و سپید و چهارده
 چون مرقدی که متنت باشد
 در آن احراج شود کیمیا سپید
 نقش میشود

لفظی چپم ز بگردان سخور
 گفت بجز سالش از ضریح منور

از بی تاریخ آن بجلقه احباب
 ناکه قبر منک سرز حلقه برآور

و جدران اطراف منبر مطهر را نیز شاهزاده مرحوم مذکور آئینه کاری کرده جزاء اختیار
 موقوفات بسیاری آن حضرت داشته از ضیاع خوب و املاک مرغوب و تولیت
 آنها بسادات دست غیب بوده ولی دیگران ببرد و دهور از میان برده اند در
 این اوقات بعضی و اہتمام جناب سیادت انتساب عالم عامل و فقیہ کامل
 المجتہد من عہد اہل آقا میرزا ہدایت اللہ کہ شرح احوالش در ذکر مسجد حاجی نصیر
 الملک گذشت جزئی از آن موقوفات را باز پس گرفته کہ وجہ آن را بمصارف نفیج
 شریفہ برساند و از جملہ سادات مذکورہ کہ بتولیتش بدخلیت است جناب
 عہدۃ الفضلاء و فخر الحکماء آقا میرزا ابوالحسن ابن مرحوم میرزا احمد ابن میرزا محمدی دست
 غیب است جناب ایشان جامع معقول و منقول است و حاوی فروغ اصول
 وقتی فقیر قدری از التیات را بسجدهش استفادہ مینمودم برادر کتہرش میرزا جلال
 الدین محصل فقہ و اصول است و در بقعہ مطہرہ مذکورہ بامامت مشغول حفظیاء
 تعالی خدام آن ایستادہ قبر کہ مردمانی اند بحسن عہدیت موصوف و بدین
 معروف کہ بلائی محمد اسمعیل مردی است متعز و خیر اندیش برادر کتہرش کہ بلائی محمد
 نادمی ذاکر شخصی است صداقت کیش فرزند سعادتمندش حاجی شیخ محمد جوانی است
 بعقل پیرو صاحب رامی و تدبیر ولد دیگرش حاجی آقا بنجامین شیر شہد اللہ کہ تمام
 نطق بندگی آن بزرگوار را بر میان بستہ از خرمن افضالش سنبہ غنایتی جیدہ بقعہ
 نانی کہ رسیدہ قانع و شاکر باشند و ہموارہ با سپترام آن بقعہ رفیعہ بہت کارند
 و خداوندان دسپکجاہ و صاحبان جاہ را بتزمین آن بارگاہ مرغوب و محرک آیند
 در ہمین سنوات بعض از آن خدام را بہ بندہ معمولی بوی گذار افتادہ بود سرکار

میرزا محمدی
 مرحوم نیز پدر میرزا اسمعیل
 است و میرزا اسمعیل پدر جناب
 آقا میرزا ہدایت اللہ مذکور بنا
 بر این دو بزرگوار ابن عم
 و شہود منہ
 استقام
 مرمت خواستن و
 عمارت خواہ
 شدن
 منہ

جلالت آثار کبر شاه خلف مرحمت پناه آقاخان مملاتی را ملاقات نمود مشارالیه از
 استیحا که خدمت بزرگان دین مبین خاصه فرزندان پستید المرسلین را بر خود واجب و
 لازم میدانید آن ملاقات فرسند شده جاری فروزنده ترازو خورشید از بلور سبز و
 یاقوت پیکشی آن امام زاده واجب التعظیم تسلیم نموده روانه شیراز فرمود
 میهم روزی که آن جبار را میخواستند در عرم مطهر منصوب دارند این فقیر ناظر بود و
 از اشراف که سالها در مینای اعتکاف داشت نیز در اینجا حاضر فرمود صاحب فرستاد
 این جبار دو ماهی پیش از این تقریبی از شخص تو نامی شنود و از حالت پریشانی
 بجاست که در صفت این جبار سخنی سرانی و از احوال خویش وصفی غائی تا بحضرتش
 انقاد دارم و از آن پرده شش یا دارم و چون آن روز چایا عزم حرکت را داشت جبار
 چند شعری عاجلا سرودم و بیات جدید که مشرب الهی بهند و پستان است
 اشارتی نمودم و فرستادم این است

انداز هستی یکی جبار باز فیت فر زاده موسی کاظم نه کردون طلال مخزن علم خدا معدن اسرار و جود ده چه جاری بنظر پاک ترازو جود آسمان است کوئی که بود در کنگر آسمان است بسی اختر و این نیشل کاها ساکن نبر از است چو خورشید خرخ اندران چار در خشنده خجالت نور	بهر ایوان شهنشاه ملائک لشکر حضرت میر محمد شه کیوان افسر شمع جود و سخا پادشاه جن و بشر ده چه جاری بصفا صاف ترازو جود کاها ابیض بنظر آید و کاها بی اخضر آسمانی است که دارد در چرخان کاها که دنده چو ارض است بی محو لیک چو ناپدید و در مشتری تیر و زو
---	---

ترتیب
 یعنی تشخیص و حرکت
 که گذشت

در اینجا یعنی تیر و زو
 است

گاه که در دهان
 اشاره است حرکت شمشیر
 ردی درین بافتا و ایستادن
 قالی آمد و حرکت را می آن
 (محل افضل)
 دیا عورس و دمی او دیگر حکای
 یوان و حکای حالیه بود و یک
 از حکای ایران را اعتقاد است
 که کرده درین چون دیگر که است
 دو حرکت دارد یکی حرکت و
 که در عرض صیت و چهار حرکت
 در محور جود حرکت میکند و این برای
 تشخیص دور و شب است یکی
 دیگر حرکت آینه که بگردش و
 عرض یکسال کرده و این حرکت
 باعث تبدیل تحول است و این
 حرکت سالها بهر کویت و این
 فقیر مؤلف در کتاب دریای کبری
 معقل و مشروح تفصیل آن را
 دست تمام و آخر فاضلات
 و جو اسمای آن را نیز
 محاسب تمام
 ساره و تیر و است
 ساره و تیر و است
 ساره و تیر و است

چون شادی قند از عکس هوا زان نرسین
 افسانه می بین این بار چو در شکست قایم
 آخرین رفت ز مردم چه بر آن استاد
 بنده فرصت نمیان ختم کند کجای قوم
 لیک باید پستاند کسی را به شنا
 میر با شوکت نشان غر زمان لکبر شاد
 امر او در همه اکناف و اوج چو قند
 گلشن خاطر او را به علم است بهار
 ابل بند از نفس او چه دارند حیات
 ای جوادی که بود شخص تو در جوید
 در دوپوش ز نام شده بودی جو با
 گفته بودی چه کس است این بخت
 بنده دارفته در این در پی پی
 اندر این ملت غمرازی تحصیل فن
 کلاه در مدرسه ساکن بی محمل علوم
 کلاه در مشتم از روی تصور تصدیق
 کلاه در بند سه دیات و ضلالت
 کلاه جفرانی و مساحی و احکام جدید
 کلاه در ملک طریقت جغتای زمین

کوهی به سخت در نیمه هر خنس کمر
 یافت شیر از نو زینت و زیب دیگر
 که نموده است چنین صنعتی از دست
 آخرین است و اگر چه بر آن مستنکر
 کاین چنین پدیه فرستاد و ابار فرو
 که و راداد بی رتبه خدای انگر
 حکم او در همه اطراف و ان همچو قد
 ساخته جبهت او را به جود است غر
 نفس عیدیش بسکه بود جان کوه
 وی امیری که بود خلق تو در حسن
 ما که آگاه ز عالم شوی و پست خضر
 من تو را میدهم از حال خود ای مرغ
 سه دوشش سال و لیکن دوسه ای کتر
 ز نجابر دم و او در دم از ان کج
 از معانی و بیان نر حساب و نر
 کلاه در حکمت از دین تحسین نظم
 بخت از کوکب و اهرام ز اشکال اوصاف
 که ز کیمیا نرنگ آمد و ایدون با
 کلاه در کوی حقیقت بوفار و پسر

سه دوشش سال
 خلقی نیست که سی دوشش
 سال است
 حکام جدید
 مراد بیات و بهند سه دوشش
 و جفرانی و غیره لک است که بزرگ
 کلاه در نوشته اند

گاه دیگر بتلاش از پی تدبیر معاش
با وجودی که ز کسب همه پستند خیر
عجب است اینکه بایران نمر کم کشید
فضل را بایه برافزودست این رتجا
من بچاره گزین معکف کنج خنول
با چنین حال ز دو نان بخت منت نان
شد بشیرین سخف قافیه گرازدیگان
تا که دقار بود ارض بیک سال تمام

کشته صودت کرم کسب و فدا خون جگر
با وجودی که ز خشمم همه از بند خیر
نیست کس تا خرد از من بگریز
علم را رتبه نمانده است در این ملک لر
سر زانوی غم و دست سحر بر سر
نخنم آب طلب کر چه بود از کوثر
که گمرا شود از قند بود سینه کوثر
کرد خورشید و بهر روز و شبی بخور

همه ادای تو سرگشته بد انسان که زمین
رای احباب تو تابنده چو مهر لوز

بقعه منور سپید علاء الدین حسین شهد آن حضرت است و او نیز فرزند موسی
بن جعفر علیهم السلام بعضی نوشته اند قلع خان والی شیراز را بوستانی بود و واقع در این
مکان که الحاق بقعه مطهره است و در محل مرتفعی از آن باغ نوری ساحل می دیدند بایر
مذکور اظهار داشتند آن موضع را سقا قه جسدی یافتند تازه با جامی بی اندازه
که در یک دست صحف و در دست دیگر شمشیری برهنه داشت بعلا مات داشتند
آن حضرت است قلع حکم کرد بر آن قبر بقعه ساختند در این قول اشکالی است
آن این است که شبهه نیست در اینکه ظهور قبر آن بزرگوار سالها پس از شهدا و قس بود
و قلع مذکور معاصر بآن حضرت و برادرش بوده چنانکه مذکور شد که محارب کرد (بلی)
مگر اینکه بگویند این قلع خان غیر از قلع خان مذکوره است (باجمله) بنا بر آنچه گفته

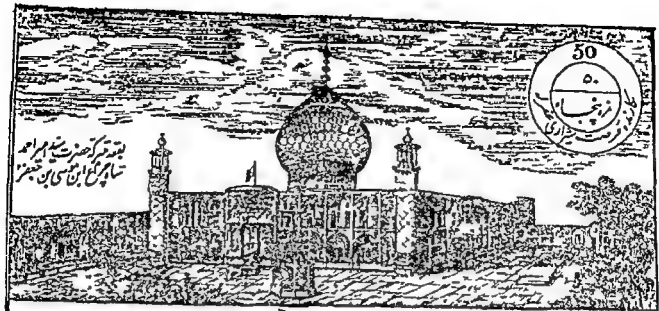
محل
صحتین کم نام دوس و کم
فقیر بود
در محله مال کت کسر
واقع است
عیرا و قلع خان مذکور
دیگران بوده اند که مال کت
حرامه باشد مثل اینکه می
اما بکمال آذربایجان را قلع گفت
وده مجسم او کس سعد
دیگر قلع باین
لفظ بوده
است

از قلع یا قلع این است که آن بزرگوار در باغ قلع تشریف برده و در شاخه شمشیرش نمود
پس از مدتها که آن باغ خراب شده و جرقه از آن باقی مانده و در زمان صفویه بعلامات
و آثار می مضجع آن حضرت را با قند بیانی که ذکر یافت پس میرزا علی نامی از اهل آن
که صاحب اموال کثیره بوده بنای بر آن قبر کرده و املاک و بساطین بسیار بر بقعه آن
حضرت وقف نموده و خود وفات کرده و در استانه آن بقعه مدفون میگردد و در
موقوفات بدست پسرش میرزا نظام الملک که وزیر صفویه بوده میاقد و از آن
پس با ولاد مشارالیه و پیاری از آن املاک را از میان برده و متصرف شده اند
مگر قلی که آن کنون بدست جناب میرزا محمد علی ابن مرحوم میرزا ابوالحسن است که
ذخیره منصب سر رشته داری را دارد و جوانی انجیب و از کمالات صوری و مخبر
باضیب (خلاصه) سلطان خلیل حاکم از جانب شاه اسمعیل بوده و در زمان
حکمرانی خود بقعه را مرتی درست نموده و بر عمارتش افزوده تا یسخر آن بالای سردر
اول نصب است این شعر

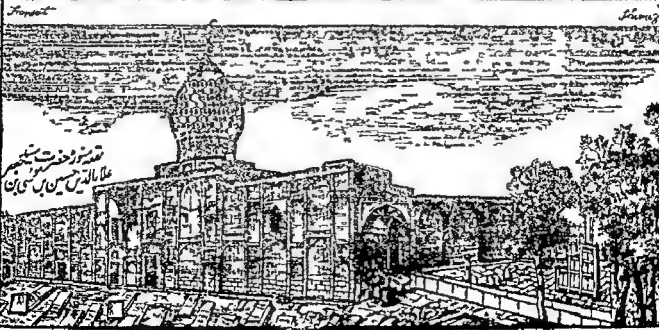
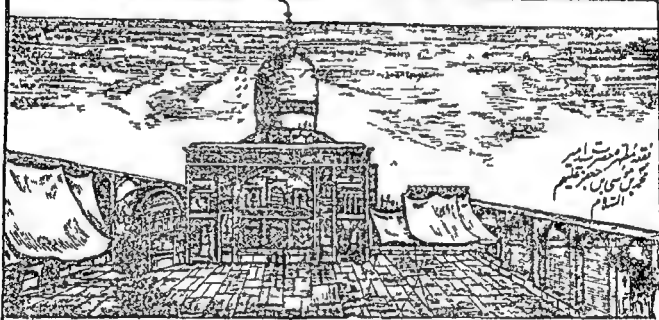
ذخیره
جائی است که در آن
اسلحه شکر و ادوات عز
ضبط کنند
میه
خبر بانی
غالب چون دو کله تارخ باشد
کله و السلام عز آن نیست
میه
روی نه افلاک انج
یکبار و سپید و شش میشد
میه

این بنا کرد دولت سلطان خلیل
سال تاریخش بجو از خیر مانی و السلام
گنبدش را که از صده زلزله منهدم شده بود مرحوم مشیر الملک میرزا ابوالحسن خان پیر
داشت و رواق مطهر را تمام جناب جلالتاب قوام الملک محمد رضا خان آینه
کاری کرده اشعاری جناب شوریده سروده تاریخش را
منطق شوریده بهر سال تاریخش سرود
روی نه افلاک ازین آینه با این گرفت
(بالجمله) نقشه صحن و سرا و گنبد و بارگاه سه امام زاده واجب التعظیم بنو کورین
علیهم الصلوٰة والسلام را از جهت تین و تبرک در درو و کشیدم نموده پنجاه (۵۰)

بقعه شکر حضرت سید مراد
 شاه پیران ابن موسی بن جعفر



بقعه شکر حضرت سید مراد
 شاه پیران ابن موسی بن جعفر
 السلام



بقعه شکر حضرت سید مراد
 شاه پیران ابن موسی بن جعفر

۱۰
تقبه امام زاده ابراہیم بعضی اور اولاد صلیب حضرت امام موسی علیہما السلام میدا
 و مرحوم حاجی اکبر نواب نیز گوید کہ طعن من این است کہ از اولاد آن امام علیہ السلام
 می نویسد کہ بعضی گویند آن بزرگوار بامر زید بن علی بجگو مت یمن در عهد مامون مشغول
 بود و این قول را نسبت بآب باب رجال میدہد انداعلم ہر حال تقبہ دارد و
 از آنچہ زکی خان سردار خراب نموده و قبعہ متحکم و دست پناہانہ

بقعه شاه میر علی بن حمزه بن امام موسی علیه السلام مضجع و گشاده آن بزرگوار است
نوشته اند که بعد از پدر علی نقی را با جمعی از اهل و عیال فراتر از شیراز آمده در کوه شمشاد
خارج شهر در مغاره منزل گزیده در ایام هفتمه سیزم جمع میفرموده و در روزی معین
پدر دروازه آورده میفرودخت و از وقت هفتمه خود و عیال را برداشته مراجعت می نمود
چون دکلای بنی عباس در قلع و قمع او لاد طاهر بن امیر المؤمنین سماعی بودند روزی یکی
از غلامان آنها آن بزرگوار دیده شناخت بضرب تیغ سرش را از بدن جدا ساخت
لویند سید مظلوم سر خود را از زمین برداشت تا آن موضع که بدنش مشرف اوست
دید و بر زمین افتاد و بخون غلطیده تا سه روز از حلقوم مبارکش ذکر لا اله الا الله
میشد بعضی میگویند سرش را بر داشسته پیچیده بردند و آنجا دفن کردند خلاصه
بقعه ایست شریف و روضه فیض واقع در خارج شهر نزدیک دروازه اصفهان
و اطرافش قبرستان دقتی سید مراد خان زند آن را مرمت نموده و بعد از محمد زکی خان
و در این از منته مرحوم مؤید الدوله طهاسب میرزا طاب شاه نیز عمارت فرموده است
آن با جمعی از اسادات حمزوی است

بقعه سید تاج الدین غریب اسم مبارکش جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ابی طالب

بگو در محله لب ساحل
 کوه دیده مرده
 محمد خرمجان
 نوری است و او در پر
 سابق فارسی کرده
 شزار
 این آن حضرت را حسی در
 سید کبریا و دوست و سیب
 دوستی اند
 طبع
 نود و پنجم یعنی پاک و
 ردک و نژاد است
 نقیض
 در محله میک سیاه
 واقع شده
 طبع

علیم السلام چون آن بزرگوار را در ولقب بود یکی تاج الدین و دیگر غریب چنانکه مذکور
شد و خواص الناس بلفظ مشهور سید حاجی غریب میخوانند و از راهم دو نفر میدانند که میگویند
در آن بقعه دو قبر است یکی از سید است و دیگر از حاجی غریب بعضی دیگر گویند که
حاجی است و دیگری غریب بهر صورت سهو و اشتباه است و حق همان بود که سید
علی دو قبر هست که الآن در سرداب استجا موجود است یکی سید جلیل مذکور است که گفته شد
از اینکه امام زاده است از اهل فضل و علم بوده احکام رسول الله را همیشه بزرگ شمرده و
رفتار نیکو و تلاوت قرآن اکثر میفرموده قبر دیگر از محمد بن حسن ثقی بن حسن بن علی بن
طالب علیهم السلام است بقعه شریفه محل استجابت دعاست و در زمانه و
مرافقه بدان تربت که رفته قسم خوردن طرف غیر الحی را در دوی عارض میشود بسا که ملک
میکرد و این کمر را تجربه رسیده بنای اول آن بقعه معلوم نیست که نموده ولی وقتی
مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک در صد و آبادی آن برآمده مرمت خوبی کرده
و در رسد در جنب بقعه است بسیار با صفا ولی افسوس که رو بخرابی نموده خدا چنانچه
ارکان دولت اسلام را توفیق دهد که با بادی آن اقدام نمایند و از موقوفات هیچ نذر
خادم آن بقعه جناب ملا محمد حسن بن ملا محمد حسین عابدی است باز در تقوی مشغولی
پار سپارد بر پدر بخت آن آستانه مشغول بوده اند.

بقعه علمدار یکی از بقیع است و آن قریب بمسجد جامع در جوار مسجد علمدار که قریب
شد واقع گردیده در کتی چندی که فقیر جمع نموده و حاضر دارم از سه علمدار نام می برد
(یکی) شیخ ابو سعید محمد بن الیثم از اولیاء خدا بوده و از امیرانی که در راه خدا جنگ نموده
و در حرمت مزارش تاکیدات نموده اند (یکی) دیگر شیخ ابوالعلاء حضرت علی علمدار بعضی

حسن بن علی
گویند قائم و خیر امام
حسین علیه السلام را از روی چهره
و در کمر بلا زخم بسیاری خورچین
از شهادت امام او را از
میان کشتگان برده
زخمهایش بر او
نهادند و میبویید
حاصل
کرد
سید
برون حیدر بن بقعه علمدار
بر آستانه
حضرت
منسوب بحضرت که نام شهر
و قبیله باشد میم آن هم مشغول
است تعالی بشود هم
مضمون

ابوالعلاء تقصی نوشت که کویند از کا بر اولیا است و او را که شیخ کبیر را نموده است (یکی)
 شیخ عبد الله طبرانی که در زمان محمد بن یوسف بستیر از آمده و مدفن او را در ب دروازه
 اصفهان نوشته اند این علما در سوی البته ما سخن فیه نیست اما آن دو علما را دیگر که قوم
 شدند اینیم بقعه حالیه از کدام یک آنها باشد ولی احتمال در علما را اول است که ابو سعید
 است و اگر چه بقعه بسید علما معروف است منافی نیست که سید باشد شیخ هم باشد
 و شاید که بغلط سپیدش خوانند الله تعالی اعلم بالصواب

بقعه سید حسن کیا میان مسجد وکیل و بازار وکیل واقع شده یعنی یک ضلع از دیوار
 بقعه متصل است بمسجد ضلعی متصل با بازار بقعه کوچکی است مدفن سپید مذکور و
 آن از بزرگان سادات قدسین بوده که بشیر از آمده از جهت فراغت و حضور در عبادت
 کویند دارای سیرت زکیه و اخلاق پسندیده بوده و فاقس در حد و ششصد هجری است
بقعه سید ابوالوفاء شیرازی در سمت شمالی غربی شیراز است خارج از شهر بمسافیک
 میدان اسب بقعه کوچکی دارد اطرافش قبرستان است از احوالش چیزی معلوم نشد
 جز اینکه سیدی است جلیل القدر از اولیاء الله و بشاره داعی الی الله معاصر بود و او را
 دانسته زمانی که شاه نعمت الله ولی قدس سره بشیر از آمده شرف خدمت آنجا را بر او
بقعه بی بی دختران بعضی نوشته اند که نامش بی بی خدیجه و کینش ام عبد الله شده است
 فاضله از اولاد حسین بن علی بن الحسین علیه السلام در محله میدان شاه واقع شده کویند
 بنیاد بقعه است رازی از سلاطین نهاده و چون بسبب زلزله انهدام بارگاهش یافته
 بود مرحوم محمد قلیخان الیمانی تجدید عمارتش پرداخت و بقعه عالی بر مزارش ساخت
 صحنی بزرگ دارد که بقعه مذکوره در وسط آن واقع است اطرافش همه قبرستان است

تقصی
 بالغی موسسات
 تقصی که نام مدعی است
 در اوقات
 شیخ کبیر
 مراد ابو سعید احمد محمد بن سعید
 است که در کتب آمده است
 شیخ
 بالغی مدعی و دانشمند و
 در کتب و متون قدسیه است و آن
 کیسه حاجی را بر سر سپاه باشد
 و مراد و مدعی شیخ کویند
 در قدیم آن شخص را که
 سیادت است
 هم شیخ میاید
 مراد
 شیخ و کبیر اول مدعی بهتر
 و در کتب و حداد است و شاید
 میر کیا گفته اند و آن بقعه
 در محله در شهر است
 واقع است

و در آن معین بسمت شمال بقعه قبر و مزار عبدالعزیز مبارک است که شرح احوالش این است
عبداللہ مبارک بحرانی عالمی بوده ربانی شیخی فاضل عارفی کامل دارای فضایل
 ظاہری و باطنی بر سر مزارش محل استیجابت و عاست که اکثر تخریبہ رسیدہ است
 در سنہ یکم زار و دو و سیست و چهل و دو بر حمت حق و اصل گردیدہ و رحمتہ علیہ

بقعہ خاتون قیامت در سمت جنوبی شیراز بقلیل مسافتی دور از شهر واقع گردیدہ و
 اتم کلثوم بنت اسحاق کوکبی ابن محمد بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیہم السلام
 گویند آن سپیدہ مکرّمہ از تعدی بعض خلفاء بشیر از آمدہ از بیم قتل و ہت در خانہ
 شیخ احمد بن حسین کہ از عباد شیراز بودہ اقامت گزیدہ و مختفی گردیدہ جوقی از ظلم
 حاکم و قوف یافتند از پیش تاخذن آن مطلوبہ بچاہی در افاقہ دو وفات یافت پس
 ہمان موضع مزار کثیر الانوارش شد و شیخ مذکور و پسرش حسین بن احمد کہ از مشایخ
 کبار روزگار است و شیخ عبدالرحمن بن محمد اقلیدی و شیخ ابوسعید سادجی کہ
 عالمی مدقّق بودہ و شیخ جمال الدین حسین بن ابی بکر پوشکانی کہ با شیخ احمد مذکور
 بودہ و چند نفر دیگر از سادات کہ از اولاد و زادگان زید بن حسن علیہما السلام اند ہمہ
 در جوار ام کلثوم علیٰ فہما المطہرۃ سلام اللہ دفون آئمند

بقعہ منصوریتہ در محلہ وزک در مدرسہ منصوریتہ کہ تفصیلش بعد باید واقع
 و در آن بقعہ دو مزار است از پدر و پسر (یکی) سید الحکام امیر صدر الدین
 محمد شیرازی کہ تیش ابوالمعالی است و نسبش بچند واسطہ بحضرت سید الشہداء علیہ
 السلام میرسد گویند بچکس از اقربان او را الزام ندادہ بلکہ بر یکی در مناظرہ فائق آئمند
 و صاحب تصنیفات کثیرہ است از جملہ حاشیہ قدیم و جدید بر شرح مطالع دیگر

مبارک
 نام پدر عبدالعزیز است
 اتم کلثوم
 بعضی گویند در زمان
 عاقلہ و لیسرا آمدہ و عاقلہ
 در سنہ سیصدہ بیت دو
 نشست و او از سلاطین دایمہ
 است
 شیخ عبدالرحمن بن محمد
 و فاقش در سنہ پانصد و
 و ہت بودہ
 شیخ ابوسعید
 در سنہ ششصد و سی
 چار ہجری وفات
 نمودہ

دیکر حاشیه بر
شرح ششمه
خ

ترجمه

ایشان چندین طایفه اند
از استرآباد و آغوزم و از
طایفه و بخارا و سپهر قزوین
بوده اند سیاق و سباق می دانند
در این از منتهی محاسبه
کالعه و مندر و سقا
از شرارت کونا
تعدیل الزان
در علم منطق است نه

حاشیه بر شرح تجرید دیگر حاشی شریفیه دیگر حاشیه بر کشف دیگر رساله
حل مغالطه مشهور بجز راصم دیگر رساله فارسی در معرفت جوهر و خواص و قیمت آن
و غیر ذلک در سنه نهصد و سه هجری بدست فقه مجرب ترجمه شد که دید (یکی) غلام
الحکام امیر غیاث الدین منصور شیرازی ولد امیر صدر الدین محمد در خدمت پدر خود
تحصیل علوم دینی و معارف یقینی نموده از جمله تصنیفات ایشان است کتاب
مجموعه الکلام دیگر شرح بیاض الاوار دیگر شرح بر رساله اثبات واجب پدر خود
دیگر کتاب تعدیل المیزان دیگر کتاب معیار الاکار دیگر محاکمات میان والد خود و
جلال الدین دوانی در حاشی ایشان بر شرح تجرید دیگر محاکمات میان آنها در حاشی
شرح مطالع دیگر کتاب تجرید در حکمت که ابیات و طبعیات را بعبارت موجز بیان
فرموده دیگر رساله در معرفت قبله دیگر کتاب معالم الشفاء دیگر اخلاق منصور
دیگر مقالات العارفين دیگر رساله قانون السلطنه دیگر ریاض الرضوان و دیگر کتاب
اساس در علم هندسه و وفات آن جناب در سنه نهصد و چهل و هشت بوده
بقعه دار الشفاء در محله باب است و بسیار کوچک است و چنین اشتهار
دارد که قبر میر سید شریف علامه جرجانی در آن است اگر چه فقیر را علم قطع باین مطلب نیست
ولی چون اکثر ائمه اهل حق همین است شرح احوالش پرداخت و سابقا در این کتاب
ماهی از آن جناب برده شد و هو علی بن محمد بن علی الحسینی حکیمی است کامل و عالمی فاضل
گویند از تربیت یافتگان علامه رازی است و بعضی او را از اصحاب خواجه علامه الدین
نقشبند دانسته اند در زمان شاه شجاع بن مظفر بوده و با سعد الدین تغلق از فیاض شایسته
و فایز شده و در عهد امیر تیمور که در کان پسر قنبر رفته و باز بشیر از مراجعت کرده و در

که شاه شجاع ساخته که الحال گویند مدفن اوست باقاده فضل و کمال پرداخته و در استیلا در
میکنند در سینه هشتصد و شانزده وفات کرده این رباعی از او است

ای حسن تو را بهر معنی ناپسند	دی از تو بهر دلشده پیغمبر
کس نیست که نیست بهره و راز تو	اندر خور خود بجبر عجب باجی

(مخفی نماند) که امام زادگان بسیار و بقعه های بسیار در شیراز هست چنانکه پیش از این مذکور
داشتیم ولی چون نام و نسب آنها مجهول بود بدین ترتیب نپرداختیم اکنون از بعضی مزارات عرفا
و غیرهم که حقیقت احوالشان معلوم است ذکر میروند

مزار ابو عبد الله محمد بن حنفیه معروف بشیخ کبیر در محله درب شاهزاده است نزدیک
میدان تقارنه خانه حالیه پشت بازار وکیل بقعه کوچکی دارد و در اطراف آن بقعه صحن با سنگ
بوده که الحال مردمانی متصرف شده خانه و کاروانسرا ساخته اند (با بمله) شیخ مذکور از عالم
اهل تصوف بوده و از عالم مشایخ شیرازی الاصل می باشد شرح احوال و خوارق عاده
او را در بسیاری از کتب نوشته اند که از غایت اشعار لازم باطناریست گویند یکصد
ده یا سیصد سال عمر کرده و حسین بن منصور حلاج بنجدتش رسیده و شیخ ابو الحسن
نزدان چیزی خوانده و بسیاری از مشایخ در کفایت صحبتش را نموده اند و تصنیفات بسیار
دارد از جمله کتاب شرف الفقراء علی الافیاء دیگر شرح الفضائل دیگر جامع الاشراف
دیگر کتاب الفصول فی الاصول دیگر کتاب الاستذکار دیگر کتاب التوامع دیگر کتاب
بس الرقعات دیگر کتاب الاعانة دیگر کتاب اختلاف الناس فی الروح دیگر کتاب
الاقتصاد دیگر کتاب فضل التصوف دیگر کتاب المفردات دیگر کتاب الودود
دیگر کتاب الجمع و التفرقة دیگر کتاب المعراج دیگر کتاب مسائل علی بن سهل دیگر کتاب

تقارنه خانه
بالای سردری واقع شده
که یکطرف آن میدانی است که
در آن اطاعت است و محل انوار
و مکان سپید باز و یکطرف
دیگرش میدانی موسوم
بمیدان توپخانه که در آن
توپهای دودتی دارا
توپخانه است
نقشه

از علی ابن ابی سالم دیگر کتاب النبی فی الفقه دیگر کتاب الاستدراج دیگر کتاب آداب الیمن
 دیگر کتاب جامع الدعوات دیگر کتاب المتقذ کبیر و الصغیر و غیر ذلک دیوانی نیز دارد
 که بنظم و شعر فرموده و قتی فقیر مولف آن را دیده ام ولی از اشعارش بجا نماند ام این کثیر را در
 در تذکره بانام آن جناب نوشته اند

هر کسی را کار خویش و هر دلی را یار خویش | میر فی بهر تناسد قیمت دینار خویش

وفاتش را مختلف نوشته اند اصح اقوال در پسنه سیصد و هفتاد و یک هجری است و در
 جو را و بسیاری از شیخ مدفون شده اند مثل فضل بن محمد خادم شیخ کبیر و حسن بن علی
 شیرازی معروف شیخ صغیر و شیخ عبدالسلام پسر شیخ کبیر و شیخ حسین بن محمد زیار که
 مصاحب شیخ کبیر بوده و غیر ذلک اما مزار هیچکدام معلوم نیست

مزار شیخ بدل در وسط میدان نقاره خانه مذکور است و تا قبر شیخ کبیر قریب پهل
 کام فاصله دارد و آن مزار بهین نام معروف است ولی چون دو شیخ را شیخ بدل خوانده اند

مانند اینیم که این مزار از کدام یک باشد زیرا که خط لوح آن مزار محو و نابود شده است
 (یکی از آن دو) شیخ محمد الدین احمد است معروف به شیخ بدل که با و برع بوده و تصنیفات

از جمله کتاب مصباح ذوی الالباب و کتاب کثیر الاخیار و کتاب التجاة و کتاب
 ستر الخلافة و غیره وفاتش در سنه ششصد و هفتاد و چهار از هجرت بوده

(یکی) شیخ بهاء الدین نیز معروف به شیخ بدل که در طریقت رقی مالی داشته و در سنه ششصد
 سی و نه بدرود جهان را گفته گذشته از اینکد بر ما مجهول است که آن دو کدام یک باشند

بسا که آن مزار از هیچیک آنها نبوده و بخلط شهرت یافته باشد العلم عند الله تعالی
 مزار شیخ دود جهان در محلات بال گفت است بقعه عالی بوده از سنگ و کج اطراف

صلی بن محمد
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

حسن بن علی
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

شیخ عبدالسلام
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

شیخ حسین بن محمد
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

شیخ محمد الدین
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

شیخ محمد الدین
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

شیخ محمد الدین
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

شیخ محمد الدین
 وفاتش در سنه سیصد و هفتاد
 و هجرت بود

آن تبعه ایوانها و سرا و صحنها بوده الحال تمام راجعاً متصرف شده در آنها ساکن آمده و محل
کادو کو سفند قرار داده اند با بجه روز بهان کنیتش ابو محمد است پدرش ابی نصر و خوش
شطاح معروف بوده و سابقاً در این کتاب در ذیل ذکر شهر فسانامی از آن برده شده گویند
سوادش فساناست مدت پنجاه سال در جامع عقیق شیراز و عظمیفرموده و او را در علوم
رتبه بلند بوده و پایه از چند تصنیفات دارد از آن جمله تفسیر عرایس و دیگر کتاب الاثرانی
کشف الاسرار و دیگر رساله شطیحات بفرنی و فارسی و در حیات خود سفرها نموده و در
مکه مجاور شده و در شیراز آنجا که سعد زکری و ابو بکر بن سعد که در آن عصر سلطنت و ایالت
اختصاص داشتند مجاورت و معاشرت شیخ مقهر میبودند در سنه شصده و شش هجری
بهر هشتاد سالگی وفات نمود این رباعی از او است

دل داغ تو دارم به بند و خمتی	در دیده تو یل و کر نه برد و خمتی
جان منزل تست ورنه روزی صدمی	در پیش تو چون سپند بر سو خمتی
با ما سخن از کوئی از شعر سینانی	رو نظم نظامی را بر فرق فرزدونی

مهرار شیخ نور بخش در محلت لب آب قریب پدر و ازده شاه داعی است خانقاهی
عالی داشته موسوم بجافاه فوریه و خلوت خانه با در اطراف آن بوده و صحنهای وسیع
داشته الحال آنها را بفضیب برده و مواشی و غیره در آنها کرده و موقوفات آن را از میان
برده اند مرادش هنوز باقی است و ابو محمد بن سحی بن علی الجیلانی اللاهیجی النورنجشی خلیفه سید
العارفین سید محمد نور بخش است گویند سال اکتساب کمالات از جناب سید نموده
ایمان و اصلان کامل شده پس از فوت مرحوم سید رحل اقامت در شیراز انداخته جمعی
القباس معارف از حضرتش میفروند قاضی نور الله نوشته که میر صدر الدین و علاء الدین

شطاح
کسی را گویند که شطحات کند
و آن با صطلح صوفیه کلماتی است
که بظاهر غلاف شرع ناپیدا
شأنی است که گفتن منصف در وقت
نیستی بیوی است گفتن ایام
و غیر ذلک است
سید محمد
میر شیخ علاء الدین سنائی
و فاضل در سنه هشتصد و
شده قریبش در ری است
نه

در بعضی از مقامات رکاب شیخ را از روی تعظیم گرفته سوارش می ساختند شری بر خونی کفش راز
نشته سسی میفایح الا عجار و شنی در بحر دل منظم کرده شش بر تحقیقات سستی با سراسر الشهود
و دیوانی نیز دارد و قریب پنج هزار بیت و اسیری تخلص داشته و با معبد الرحمن جامی معاصره کرده

اس بیت از اوست

عالم چون نقش موج بحر وجود اوست

بود بعد جهان بحقیقت نمود اوست

و در آن خانقاه نیز هزار و دوازده تن احمد بن محمد الایچی است که تاریخ فوتش نصد و بیست و هجده
مزار شیخ بود و در سمت جنوبی بیرون متصل بهتراست بقعه کوچکی دارد و هو عبد الوهاب
بن محمد بن ایوب الادیلی عالمی بوده زاهد معاصر شیخ کبیر و مسافر جایزان گویند در جامع عتیق
شیراز خلق را وعظ میفرموده و مردم معتقد وی بوده اند در سنه چهار صد پانزده هجری بخواجی
مزار شیخ چشم بن عبد الله صوفی کینس باور ذکر است از اکابر متقدمین است و از مشایخ
مشایخ در شیراز که وی بوده اند و شیخ کبیر در زمان تقدم دارد چنانکه شیخ مذکور را
در ضمن سخن تقریری از او تعجید میفرموده و مزارش در بقعه کوچکی است بیرون دروازه شادان
اول قبرستان دارالسلام و این کورستان بسیار قدیمی است با منحت و وسعت و در گذشته

از آن متبای بسته موسوم بصقه تربت علی الحقیقه آن سرزمین افانست قرین عرصه نیست
از بهشت برین چو که اجساد چندین از پیران داولیا و کرام و علما و عظام در آن مدفون اند
مزار شیخ ابوسائب بن اسحاق شامی مشهور بآثار رسول الله از اولیا و مقربست مزار
کثیر الاوارش در دارالسلام است قریب بچهار طاق (چهار طاق عمارت رفیعی است که
میرزا محمد علی خان مشیرالملک پدر میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک در آن مدفون است)
گویند پدرش مردی تاجر بود اموال بسیار می داشت با چند مواز فرقی مبارک تلج انبیا

شکری که
رکش دار و دشت گوید در
هرات رود عابد الرحمن جامی
خسپتاد وی این را جامی را میگوید
حساب دشت

ای فقر تو نور بخش از باس یار
عزم رسد و طاقت کلش راز
یک ده مطری بر من قلم امداد
شاید که مردم به تحقیقت رخسار
و شرح مذکور را در

پشت قد و دستا و دست بود
و تاریخ و دانش را بعضی
دو دارد و نوشته اند

بمع اول و سکون ثانی است
صفت تربت

تحصی از فغان عالیا تشر
بار نوزده عا آگاه آورده و قطعه از
زمین گسترده و مردوی آن متا
نست که چون آنجا قری حصر میاید
جسدیت بر روی تربت
واقع میسکود

پیش از
آثار رسول الله
شعر الهی بر میسکود

یعنی خود مصطفی صلی الله علیه و آله چون وفاتش رسید و در گذشت و پسر داشت یکی ابوالحسن
مذکور بود که آن شعرات را خود برداشت و دیگر اموال را برادر داد و چون وقت موت رسید
وصیت نمود که آن مویبار در چشم من بیند و دفن کنی چنین کردند و وفاتش در اوایل
امیر عضد الدوله در سنه سیصد و چهل و شش بود

مزار محمود پادشاه در دارالسلام است کفایت ابو محمد و مختصش عیانی در معلومات غیره از
از جفر و اعداد و مساط بوده رساله پادشاهین مطالب نوشته از جمله منظومه است مستی به سبک
بعضی گویند از اهل خفر است

مزار شاه منذر بن عبد الله در محلت دژک واقع است بقعه دارد و سرائی گویند از
فرزدان پادشاهی است که ترک حکومت و دنیا کرده بعضی بر آنند که از اولاد منذر بن
است بیش از این از احوالش چیزی معلوم نشد

مزار شیخ جنید در صحن مسجد حاجی باقر در محله دژک که مرقوم شد در زاویه واقع است
و حاجی نزدیک آن مسجد است که آن هم حمام شیخ جنید است و عوام الناس شیخ جنید
گویند (مخفی فغاناد) که سه شیخ جنید بوده (یکی) بغدادی است که شرح احوالش
اوایل کتاب مسطور آمد و دفن او در بغداد است (یکی) دیگر شیخ جنید بن فضل
لقب بصدر الدین است که شیخ الاسلام بوده و مرشدانام مدتی در خلوت نشسته
چندی زیارت که معطره و بیلا شام مسافرت نموده و بشیر از مراجعت کرده و تقیبا
زیاد دارد و از جمله کتابی در شرح احادیث نبوی و کتاب ذیل المعارف فی ترجمه النور
و وفاتش در پسنه به مقصد و نو دو یک بوده (یکی) شیخ جنید ابوالقاسم شیرازی است
که از مشایخ کبار و از معارف روزگار بوده روایات و اجازات در حدیث و تفسیر

بکسر پسین جمله دفع هر دویم
که در میان آنها نون ساکنه
در آخر لام یعنی آینه است و
بعضی گویند این نظر روی است
منذر بن قیس
از تابعین است گویند او را
شهادت کرده و مرقد او را محاذی
رباط شیخ ابوذر حدادی

جنید
بنام اول یعنی تصغیر
است

بجمله

و عظمی میگرد. و کتابی در ذکر مزارات اولیاء شیراز نوشته و نامش بهشتی و اند حیات
 پس از این مقدمه گوئیم که مزار مذکور معلوم نیست که از کدام یک آن دو جنید باشد بلکه
 خوش بینی و متلاشی است. بسا که از هیچیک از آن دو نفر هم نباشد الله تعالی اعلم
 مزار سپیدیه عمر بن عثمان التوحی شیرازی کتبی بابو البشر یا ابو الحسن و اول اعرج
 است و آن مقصدی نخوین است در محله سنگ سیاه واقع گردیده و در کافی کو
 مزارش سنگی است سیاه و شفاف و آن محلت را براسطه آن سنگ مزار سنگ سیاه
 خوانده اند و بر آن سنگ خطی دیده نمی شود گویند سپیدیه بخوار از خلیل آموخته چنانچه سابقا
 در این کتاب در ذکر حال خلیل مطهر گردید و در ادبیات نیز پیشیای همچنان خود بود
 در سنه یکصد و نود و اند فوات نموده (مخفی فانا) که در شیراز و تکیه هست که
 آنها را قوه گویند یکی را قوه اولیا و دیگری را قوه قلندران که در آنها مزار است ^{تفصیل}
 که در اینجا مرقوم میگرد

قوه اولیا که در بازار مرغ واقع شده صحنی دارد وسیع اطرافش طاقهاست که در
 حقیقت مسجد است و در فضایش قبرستان دارد و در ب دارد و سه مزار از اشخاص
 بزرگ آنجا است یکی از آنها شیخی است لقب باولیا و در والان سیمت آن مدفن
 شرح احوالش را جانی ندیدیم ولی بر لوح مزارش چند شعر است که آن را خود چند روز قبل
 از آنکه وفات یابد گفته و شعر آخر که مشتمل بر تاریخ است این است

بیک هفته پیش از وفات اولیا / خودش هفت حشرش بود با رسول

و دو مزار دیگر که صندوقی بر روی آنهاست معلوم نشد که کیستند و قطعه از آن فضا را
 بایک طاق سپید مرورش سفید دل سپاهی خانه ساخته و متصرف گردیده

اولیا

جمع است ولی مقصد آن
 شخص واحد را انبیا گویند

اقاب بسیار است
 مثل اینکه شخصی انوار
 دیگری اسرار و دیگری
 آثار لغت دارد و...

حشرش بود با رسول
 کینار و یکصد و نود و...

مقوه قلندران از مقوه مذکوره یعنی از بازار مرغ که شخص بگذرد در حالتی که رویش قبل
باشد بخط مستقیم بدون انحراف بقدر یا قصد و بخواهد قدم متوسط در طرف درستی
مقوه قلندران است و آن در محله دزک واقع گردیده فضای کوچکی است که در آن ستان
است و یکطرفش طاق برای نماز و در آن طاق دوسه لوح مزارکنه است معلوم است
که از مشایخ اند خطوط آنها خیلی محو شده در ست خواندنی شود یکی را خود فقیر زحمتی خواندم
این کلمات است **الصاحب الاعظم الشهید نظام الدین ابن الصاحب السعيد الزکریا**
اصیل الدین و تاربخش منه بمقصدوسی و هفت هجری است (مستوفیت) که
سجاری نابکار با ازه ستر شاخه برهیز را بریده و بیشه غنا در شیه پشدار را برکنده غارت
خود در آن بقعه درمی کشاده و آنجا را انبارد که خویش قرار داده و این اعلامی است

علمای اعلام را دالسلام

بدانکه قبور و مزارات دیگر از مشایخ کبار و عرفای عالمیت دار و حکمای این دیار
که خارج از شهر است یعنی در یکجه با واقع شده اند و شرح احوال صاحبان آنست
در ضمن ذکر تکایا باید نگاشته آید و ما بسیاری از ابنیه شهر را از قبیل مدارس و مساجد
و غیر ذلک هنوز نامی نبرده و تفصیلی ننوشتیم و منرا و این بود که پس از فراغت از ذکر
آن ابنیه بجا رج شهر بردازیم و لیکن محض اینکه سائله تذکره که بدست داریم گسترده
الکون از شهر بیدون میرویم و طریقی ذکر تکایا را میپوشیم آنکه مراجعت کرده از دیگران

شهر سخن میگوئیم و بابت التوفیق
تکایای شیراز

تکجه سعیدیه در سمت شرقی شیراز بمسافت یک میل تقریباً قریب بجوئی که قلعه بندش

شده
بنوع اول یعنی راستی
درستی است گذشت
تکایا
جمع یکجه است در
لغت یعنی یکجه بجزی دادن
یعنی مکانی زائده و مکان بود
و باش قرایم گویند و این
عربی است مشتق از
و تکا بعضی نوشته
یکجه فارسی
است
منه

که نیکو تفصیل گذشت و آن تکیه مشتمل است بر چند عمارت تحتانی و فوقانی بنیادش را
مروم کریمخان زند نهاده در باغی اش اشجار بسیار باثمار غریب شده قبر شیخ عمارت
که در زاویه واقع شده و در جوار آن تکیه همی است که چندین خانه وار در آن است و
جمعیتی دارد و تخانی که در جنب تکیه است موسوم است بقنات بندر که سابقا مذکور
شد مستطاب بر زمین تکیه نیست ولی آنی است مخصوص که وقف بر آن بقعه نموده اند اگر
مستقران آن آب حیاض دریا من آن را سیراب و از نیکو کردار لایزال از نفع انشا
بخشاید شرح احوال شیخ این است

شیخ سعدی و هو مصلح الدین بن عبد الله اصل آن بزرگوار از کا زرو فانی
میباشد و تولدش در شیراز طریقین طراز شده اجدادش همه از فضلا و اهل علم بوده اند و
قطب الدین علامه شیرازی را خواهرزاده است و علی التوفیق یکصد و دو سال عمر فرمود
پس از ده سالگی مدت دو و ده سال در شیراز تحصیل مقدمات و علوم ظاهری کرده
و مدت بیست سال در مدرسه نظامیه بغداد نزد ابوالفرج بن جوزی و غیره اکتساب
و تکمیل علوم نموده و بعلم باطن و سلوک توجهی کاملانه داشته و مدت سی سال بسافرت و
سیاحت مشغول و چندین سفر کرده بعضی را بیای پیاده مشرف و باطراف روم
و هندوستان و سایر بقاع ربع مسکون گردش فرموده و در سوننات رفته است و از
ایشان از آن گشته و مدت سی سال دیگر در بقعه حالیه که مرقد دوست سکونت و از نواد
و در مدت عمر صحبت جمعی از مشایخ کبار رسیده با شیخ عبدالقادر جیلانی مکالمات
کرده و شیخ صفی الدین اردبیلی را در شیراز ملاقات نموده و جلال الدین محمد مولوی سیوه
در روم دیدار فرموده و امیر خسرو دهلوی در ملک دلی او را پذیرائی کرده و کینند ارادت

مصلح الدین
مردود است ولی
بعضی از کتب مشرف
الدین مصلح بن عبد الله
نوشته اند و برخی شیخ
عبد الله سعدی
نکاشته اند
سوننات
بعضی اول و او را مجهول میسم
ساکن نام بجانه ایست این
لفظ مهملی است و
در اصل سوم نامته بوده
دار آخرش را حذف
نموده اند
منه

ارکان اربعه
کی شیخ سعدی است دیگر
حکیم فردوسی دیگر حکیم ازلی
دیگر شیخ نظامی

کشتان
کتاب نثار است

بوستان
نظم است بحر صفا

نقبات
کتابی دیگر است

نقبات
همه غزل است

بدایع
نیز غزلیات است

خواتین
ایضا غزلیات

ادب
غزلیات قدیم است

نیز از حرف الف الی آخر ترتیب
است و همه این دفاتر در یک
جلد است و موسوم

بکلیات

شیخ شهاب الدین سهروردی بوده و با هم سفر نموده اند و اساتید و رایجی از ارکان اربعه
ملک فصاحت و بلاغت دانند و اهل سخن جنبایش را بلبل هزار دستان خوانند و در
ملکدان شعر گفته اند و ظهورش در زمان سعد بن زکریا بوده و در نزد سلاطین سیما تابان
فارس معزز و محترم میزیست و خطاب پدیری بوی می نمودند همتی بلند داشته و قرا و مسایک
طعام میداده و فائش را در سینه ششصد و نود و یک هجری نوشته اند (مخفی نماند)
در مذهب و مشرب شیخ اختلاف کرده اند جمعی از اهل تسنن و برخی شیعیان دانند
قاضی نورالله شوشتری که جد و جدی دارد و پائی می افشارد که شیخ شیعی است و اقوالش
عمل بر تقیه میداند فقیر مولف گوید که ما را بذهب آن کاری نیست نه بستی بودنش
استحقاق عذاب می شویم و نه بشیعی بودنش مستوجب ثواب سخن مادر کلیات است
که از توصیف و تعریف مستغنی است در وصفش همین بس است که شخص عجیبی را
چنان گفته که بسیاری از اساتید عرب را آن قدرت نیست و پاریسی را نیز ترا و طمان
ناکنون احدی از شعر ابدین ملاحظت و شیرینی سخن نیاورده و کلیاتش بوستانی است
از کلهای تحقیق حکمت آمیز و بوستانش کلیاتانی از مراثی معرفت شوق انگیز و نقباتش
که تازی و فارسی بهم آمیخته یا قوت رسانی و گوهر غانی را مانده که در هم ریخته و نقباتش
طیب طبله عطاران برده بدایتش بمضامین بدیع غبار طلال از خاطره سترده هری از
خاتیش خاتمی است و در انجمن سخن سرایان و هر شعری از غزلیات قدیم است
در کوشش قافیه سنجان هنرش مایه هیزت و نشاط است مطایباتش باعث طبعیت و
انبساط (بالجمله) از وی کرامات و خارق عادات بسیار نوشته اند که فقیر دیگر کمتر
انها نمیدانم که ثابت است و بسیاری از فضلا و حکما در جوارش بزرگوار بدفون اند

از جمله حکیم متاثر مرحوم طاعلی لمقب بقطب پیوسته مزاج را طبیعتش طالب بود و شوق
بر طبعش غالب مرحوم میرزا طاعلی انصاری که باید نفیر نبستی داشت و وقتی در تیراز
در کار دیوان اوقات میگذراشت و تیراز فوتم مرحوم حکیم مذکور اشعار می گفت که
لوح مزارش نقر است و ماده تیراز این است از دایره قطب رفته بیرون
از تار پنجمی نادر ممتاز است که نوشته

نکته حافظیه نیز در سمت شرقی شیراز است ولی چندان مسافتی با شهر ندارد و آن
از جمله نکایای معروفه عالم است بنیادش نیز از مرحوم کریمخان اسکنه الله فی الجنان است
و آن دو طرف است طرفی بسیار وسیع و باروح که اراضیش قبرستان است در وسط
آن قبور مزار خواجه علیه الرحمه واقع شده لوح مزارش سنگ مرمر بسیار بزرگی است
که بعضی اشعار و ابرار آن نقر کرده اند مجری از آن است و بر آن مزار تخته نیست
و اطراف دیگر باغچه ایست که در آن است اشجار بسیار و انواع اثمار و در میان طرف
مذکور حجراتی است که بهر دو طرف مذکور در بابان می شود و در وسط حجره ها تالاری است
لموکانه و اساسی بزرگانه نیز در طرفش کشاده و در آن چهار ستون از سنگ برپاست
در جلوان تالار دریاچه ایست که از آب رگنابادش مجری است و آب انباری نیز
در زوایه استخاست المحن بخت بدین نهاد و سرشت روضه ایست از روضه های

شرح احوال خواجه این است

خواجه حافظ دهنش الدین محمد بن الشیخ کمال الدین پدرش از اهل قومی سرکان
بوده بشیر از آمدن متوطن گردیده تولد خواجه در شیراز شده و در آنجا تحصیل نموده
چندی در خدمت شمس الدین عبداللہ شیرازی و چندی نزد میرزا سید شریف

از دایره الحج
یکزار و دویست و نود
دوی شود
مسافتی
که بدو از ده اصفهان از
قریب یکزار و دویست
قدم متوسط
میشود
قوی و سرکان
در جانب شمال نهادند
و نهادند در حد و دهان

استفاده علوم فرموده و اغلب از اولیاء و ملاقات نموده مانند شاه نورالدین نعمانی
ولی وسید محمود شاه داعی الی الله و سید ابوالوقاسیخ زین الدین خوانی و کمال خجندی و
قرآن مجید را تمام در حفظ داشته و مختص را بدین جهت حافظ قرار داده و بنامش
آنچه بر فقیر معلوم گردید بجهل و شش سال رسیده و در مدت عمر سفری تا شهر بزرگ کرده
و بوطن باز گردیده و میر غلامعلی متخلص با زاد و تندرته مؤلفه خود که مسمی بخزانة عامه
می نویسد که محمد قاسم فرشته در تاریخ خود نوشته که سلطان محمود شاه والی دکن در عهد
شعراى عرب و عجم در بارش میرفتند و از چشمه سار احسانش شاداب می شدند
خواجه حافظ نیز بسفر دکن رغبت نموده لیکن بواسطه موانع از توفه اش بفعول نیامد میرزا
فضل الله آنخو که از تلامذه علامه تفتازانی بود و در دکن منصب صدارت داشت
زری از برای خواجه فرستاد و تدارک سفر کرده حرکت نموده آمد بهرگز و بکشتی نشست
باد مخالف و زید دریا را بشورش آورد و خواجه از آن سفر قنقر شده بهیاء از کشتی درآمد
غزلی گفت که مطلعش این است

دی با غم بسد بردن جهان یکسر نمی آید
ای بغر و شوق دلک ما کزین بهتری ارزد

غزلی را میرزا فضل الله فرستاد و خود بشیر از شافت و نیز صاحب خزانة عامه نویسنده
که در کتاب مرآة الصفا مسطور است که خواجه را پسری بود مسمی بشاه نعمان بهمن
در برهان پور وفات یافت و قبرش نزدیک قلعه اسیر است (بالجمله) وفات
خواجه در سنه هفتصد و نود و یک هجری است اشعار در بارش مشهور و افاتی است
دیوانش و السان الغیب خوانند و کتھا رش را میرزا از عیب دانند و اینکه که کند بصن
از سلاطین آن عصر خواجه را چوب زده دیوانش را در آب افکنده بعد پشیمان گردیده

خواف
بر وزن سحاب
ناجیه ایست به نیشاب
میر غلامعلی
از فضلاست او را شایان
الند مانند پدرش در این
سید محمد الحلی البکری
وفات میرزا در حدود
یکزار و دویست بوده و
از تالیفات او است
کتاب سحر الراحان
جزیره ایست در
فارس معروف
منه

و اشعارش را جمع نموده این فقیر چند آنکه تفحص نمود کسی را ندید که ذکر این مطلب را کرده باشد ظاهر اصلی ندارد الا اینکه بعضی از صاحبان تذکره مثل صاحب مجمع الفصیح و غیره نوشته اند که پاره از اشعار دیگران را سهوا در دیوان خوارج کشانده و بعضی از غزلیات سلمان ساوجی در آن است و این فقیر در دیوان کمال خجندی که بسیار گفته و مندرس بود این شعر را دیدم

ای جانب دلباگاه دار که سلطان ملک حکیم را اگر سیاه ندارد

(خلاصه) در نظر تفحص سخن شناس منبع اشعار خواجه چون آفتاب روشن ظاهر است بسکی و طرزی او راست که دیگران را نیست لای ابدار هر غزلی انا و او نیزه گوش و کردن روزگار است و دراری اشعار هر دو یکی از دیوانش زیور ساعید و هزار سالکان مسالک طریقت را از آن راحتی موقاست و نامحسب مناجات حقیقتی انعمی مناسبات مرقوم پیشنده المرقوم از غایت اشتہاری که دیوان آن بزرگوار اشعار از آن نوشته نشد چنانکه از شیخ سعدی بهمن بخار بمقامی مرقوم نیفتاد

در جوار خواجه علیه الرحمہ بسیاری از فضلا و حکما و عرفا مدفون اند از جمله مولانا ابی شیرازی نامش محمد مولدش شیراز از جمله عرفای صاحب جاه بوده و در فنون شعر خفا قصاید مصنوعه کمال مهارت را داشته در مقابل قصیده مصنوعه خواجه سلمان ساوجی سه قصیده در مدح امیر علی شیر گفته و بهر آنکه گفته و آنها در نزد فقیر موجود است و شوقی موسوم به بحر حلال که در شعر شری سه صنعت از صنایع علم بدیع بکار برده که عقل در آن حیران است و او را نیز دیوانی است قریب دوازده هزار بیت و رساله در علم معاد و رساله در علم عروض و قافیه قریب هشتاد سال و اندی عمر نموده و در

امیر علی شیر
از اهل فراست و توان
از اوضاعی پرستان است
در هر شعری
از آن شوقی سه صنعت
موجود است (یکی)
صنعت ذبح چون که آفتاب را بد
بحر توان خواند بی بحر مل مستی
عز و ذوت دیگر بحر سیر مستی
ملحوظی گفت
(یکی) دو قافیه که هر شعری
(یکی) پنجین باب ما
منه

سنة همد و چهل و دو هجری وفات یافته در طرف دست چپ خواجه مدفون است
علیها رحمۃ الله چند فرزند متنا از ان جناب متوفی شد

یا من نا بصور راتر خود از وفا طلب	دل	یا تو که پاک دامن صبر من از خدا طلب
یا درم ناید که شد در پوست محبت من	دل	عاشق اندر پوست کی کنجد چو بند روی
زا پدر بر کعبه روان کاین رده دین است	دل	خوش میرد آثاره مقصود ندانم است
کر من از در تو مردم برد قتی مباد	دل	جان من کر خاک شد بر خاطر کربلای
صد بار لرز جو تو ام خون رود از دل	دل	از در چو درانی همه بسیر و نودا زل
چو یار رخت سفر بست من چاکر کنم	دل	وداع عمر کنم یا وداع یا کج کنم

از جمله مرحوم حجة الاسلام جناب حاجی شیخ همدی که در ذکر مساجد نامی از ایشان مسطور
گردید در سمت شمال شرقی کتبه مدفون است و تاریخ وفاتش در حاشیه استخار مرقوم شد
از جمله پستید سند معتمد عالم عامل فقیه کامل میرزا محمد باقر وفاتش سنه یک هزار و دو و چهل
از جمله حکیم مساله الحاج میرزا محمد رضا بالای سر مرحوم حجة الاسلام مذکور مدفون است که
نیز در ضمن ذکر مساجد نام و تاریخ فوتش نگاشته شد
از جمله مرحوم میرزا عباس حکیم که در طرف راست خواجه مدفون است ذکر احوال و
تاریخ ارتحالش نیز در این کتاب در ضمن تفصیل دارا بجز مرقوم گردید
از جمله مرحوم حکیم زین العابدین هجری مردی بود شوخ طبع و خوش اخلاق در سنه یک هزار و
سیصد و هفت وفات یافت قریب بقبر خواجه دفن شده
از جمله میرزا نظام الدین دست غیب از جمله فضلاء عصر خود بوده و شعر رانی کوی سوز
در سپنه کبزار و سی بر حمت حق تعالی پیوسته

وفات اورا
لا یرک کی از شر است
قطعه گفته ماده تاریخ این است
پادشاه شعر ابو اسفلی
بر سنگ هزارش آن شعاع
منقوش است

سند مذکور
جناب قلاباشی میرزا محمد باقر
است که اقرا قلاباشی میدان
شاهی نامند زیرا که در آن محله
خانه دارند و مشارالیه از فضلا
و از نجباء شیراز است و والد
باجدش مرحوم حاجی میرزا
سید محمد قلاباشی است

از جمله آقای خوانه ظاهر اداصل خصی بوده و در مسجد نواعثکاف داشته دارای انفاس
 و صاحب محاسن ملکوتیه گردیده و فاش سنه یک هزار و دویست و بیست و دو است
 از جمله آقای هاشم ذبیحی عارفی است کامل و سالکی و اصل در یک هزار و صد و نود و نه و فاش
 از جمله میرزا عبدالباقی سیدی است جلیل و موحدی غیل فاش سنه یک هزار و دویست و بیست و
 و در جنب یکتیه مذکوره یعنی بطرف غربی آن یکتیه دیگر است موسوم بقوامیه که در آن جناب
 مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک که سابقا شرح احوالش در ذکر دشت ارشدیه بتقریب
 مرقوم افتاد و در طرف شمال شرقی یکتیه حافظیه نیز طاق و ایوانی ساخته اند که در آن
 مدفون است مرحوم قاسم خان والی که در شیراز حکمران بود و در سنه یک هزار و دویست و
 هشتاد و نه وفات یافت عالمی بود و در پیشش و نیکوروش رحمه الله علی سریره
 و در خارج یکتیه نزدیک بدر ب آن بر روی سکوی قبر مرحوم میرزا محمد حسین یزدی است
 عالمی بود بصیر و فقیهی بنی نظیر و تکی خوش تقریر در سنه یک هزار و سیصد و هشت از جهان گذشت
 و قریب بآن است مزار کثیر الاوزار جناب سید احمد قزوینی نور بخشی که در سنه یک هزار و دویست
 و هشتاد و شش بدرود جهان فانی را کرده (منفی نیست) که قبلی از اراضی در اطراف
 هست که از موقوفات آنجاست تولیش بجای ملا علی نامی بود که سرای دار و بر سر
 یکتیه بود و بر حمت ایزدی پوینست اکنون بدست فرزند سعادت مندش حاجی محمد حسین
 جوانی نجابت قرین و بادانش و دین در تنظیم و تلفیف یکتیه ساعی است
 یکتیه چهل تنان در شمال شرقی حافظیه است بسافت سیصد و پنجاه قدم متوسط و آن
 یکتیه کوچکی است که نیز کریم خان زنده رحمه الله علیه بجهت فقر ساخته و سمت رو بقبله
 یکتیه کت ارسی بزرگ و چند طاق و حوضی در پیش آن عمارت است باغچه دارد که گن

میرزا عبدالباقی
 پدر مرحوم آقای میرزا بابای
 ذبیحی است و آقای میرزا بابا
 والد جناب میرزا محمد
 میرزا جلال الدین یزدی
 العالی منه
 تولیش
 در سابق بدست سلسله
 میرزا نظام متولی حضرت سید
 علاء الدین حسین بوده
 بعد با واکندار بیست
 حاجی ملا علی و در آن
 نموده اند

چمن کلهای الوان در آن شکفته و در آغوش هر یک ای خرم خرم طراوت خفته چهل لوح ناز
 بقطار در آن فضا است میگویند درویشانی بوده اند ولی حقیقت حال را فقیر معلوم ندارد
 داخل در آن تکیه میشوند قریب بطرف دست چپ مزاری است معروف است
 که آن قبر شیخ اطعمه است شرح احوالش از این قرار است

ابو اسحاق اسمش احمد مشهور به شیخ اطعمه شیخی بزرگوار و فاضلی عالمی قدر بوده و در وقت
 شاه نعمت الله رسیده و ارادت و رزیده و پادشاه الی الله معاش رسیده و در وقت شاه
 شاه داعی مرثیه سروده دیوانی دارد مقام سخن در وصف اطعمه گفته کثر اشعار خواجها
 تقنین نموده و آن اشعار اکثر در آغوش مردمان هست بچند فردا گفتا می رود

شیخ اطعمه
 از آن جهت خوانند که
 اکثر سخن از طعام و اغذیه
 گفته و دیوانی ساخته

افزون
 بلوکی است بزرگ
 قلعه شهر بار در کسیر
 که ذکرش گذشت

مفسرین و پیغمبران
 مفسد و بجا است

چه عجب کنکر اگر بنفش بریان شد	همه دانند که در صحبت کل ظالمیست
کیا پزان سحر که سپهر کلاه کنند	آیا بود که گوشه چشمی ببا کنند
مطلبی باز پای از جنت قیام عزید	تا ذکر است ز چشم که روان آید بود

وفاش در حد و هشتصد و سی بوده در تذکره ریاض العارفین مسطور است که قبرش
 در تکیه چهل تنان است و جمعی را نیز همین اعتقاد است چنانچه مرقوم شد (احوال)
 برای دفع ابهام میگوئیم که در این اوان خود این فقیر محبت کاشته قدری از آن سنگ
 مذکور را که در زیر گل پنهان بود ظاهر ساختم و آن را خواندم بر آن نقر شده این کلمات از خود
 المقصور السعید الشہید جمال الدین محمود بن الضیر بن محمد بن جمال الدین محمود الاقرنی فی
 سنه خمسین و سبعمائه انتهی پس معلوم شد که این مزار از شیخ اطعمه نیست اگر مقصود صاحب
 تذکره و غیر هم همین لوح مزار است اشتباه کرده اند و اگر در جای دیگر از تکیه چهل تنان
 مدفون شده قبرش از میان رفته معلوم نیست

و جزئی از اراضی اطراف آن بیکه وقف بر آن بیکه است که کفایت از مرمت آن میکنند
 سابقا موقوفات بسیار داشته از میان برده اند بقای این جزئی از زمین و کفالت امور بیکه
 بشهدی حسین ولد مرحوم محمد خان است سرای داری است سخی الطبع و سلیم
 با عدم بضاعت ساعی در آبادی بیکه است و در جنب بیکه مذکوره باغچه است
 مستحق بعشق آباد از اغرس نموده رئیس الققرار در ویش علی محمد که سمر دستان باستانی
 و در این محل بلبل هزار دستان (مخفی و پوشیده نماد) که در جلگه میان حافظیه و
 چهل تنان مذکورین سکونی است در وی آن قبری است از مرحوم حاجی علی اصغر
 معروف بشمشیر کر (شرح احوال آن)

جناب حاجی علی اصغر سیاف شیرازی در اوایل حال عمر خود را بر ریاضات
 عبادات مصروف نموده تا صاحب مقامات بلند و حالات ارجمند گردیده جماع
 کثیر بخدمتش اعتقاد داشتند و نقش ارادتش را بر لوحه ضمیر و نیکاشند کتابی بطریق
 شوقی منظوم فرموده هفتاد هزار بیت در مطالب عالیه رشیقه و مقاصد غامضه
 و شرح احادیث ائمه اطهار علیهم السلام از عجایب و غرایب اینکه آن جناب بکلی
 نرفته خطی ننوشتند الف را از یاد نشاخته یلیم الله من یشاء من عباده ان یتقوا الله
 و یؤدوه بخبره و فاش در سپنه بکبر و دوست و شصت و دو هجری است

وصاف هو شرف الدین عبداللہ بن فضل الله شیرازی نیز هزارش میان بیکه
 حافظیه و چهل تنان است در شعر شرف تخصص می نموده که کتاب تاینخ و صاف که
 و بیرون از ادو صاف است از مصنفات آن جناب است این رباعی از او است

ترکان که چو شیر دروغا خنجر و شند! در صلح بعشرت و مدارا کوشند

در جلگه
 یعنی بمقدار ده بیت
 قدم از حافظیه که میگذرند
 بان قبر میر پسند
 حاجی علی اصغر
 از مریدان جناب حاجی
 محمد حسین زین الدین اصفا
 نعمت الهی است و از آن
 جناب حسینعلی شاه لقب یافته
 و اکنون مریدان او را
 شایسته نامند و
 ذکر و دانده جلوس
 است پنج جلد آن سستی پنج
 اسرار است و هفت جلدیکه
 موسوم بچهار سال
 شده

که در صف رزم همچو خنجر میشد که در کف بزم همچو سپا غر زو شد
 نیکه هفت تنان آفرانیز پادشاه ارجمند کرم خان زند بنانهاد فاصله میان این نیکه
 و چهل تنان محبت دارد و سیست قدم متوسط است و آن بنای باشکوه در دامن کوه
 واقع شده و آن کوه را چهل مقام نامند که ذکرش خواهد آمد و آن نیکه دو طرف است
 طرفی باغچه مانند است که در آن اشجار بسیار غالب انار غرس شده در سمت دیگر
 چند طاق است مسکن فقر و مساکین آب انباری در این طرف نیز هست طرف
 دیگر فضائی است با نمایش و آرایش محل استراحت و آسایش تالاری رو بقبله دارد
 بسیار مرتفع و دو ستون از سنگ یکپارچه در آن برپاست که در تمام ایران ستونی بیابان
 باشکوهی دیده نمی شود از راه تالار همه از شکهای مرمر که میگرد است در جلو تالار حوضی
 نبل دریاچه ایست که از سنگش بنیاد است و آبش از رگناباد باغچه دارد از آنها آب
 نارنج و ترنج انباشته سرود کاجش سربلک افراشته پراز کلهای رگین است و فو
 از بهشت برین قبور هفت تنان در وسط واقع است شش هزار بقعه و یکی در کنار
 نوشته اند آن هفت نفر از ابدال در آن جا که هنوز این بنای عالی را نداشت مشغول بعبادت
 بوده اند هر کدام که فوتش میرسیده باقی ماندگان او را غسل داده کفن نموده بجا کفن
 چون یک نفر از آنها باقی ماند و اجل موعودش نزدیک شد قبری برای خود حفر نمود و
 آمده عسالی را خبر کرد که فقیری فوت شده بیایا اتفاق او را تغسل و بتجیر نمایم همراه
 آمده بر در صومعه که رسیدند درویش عسالی را گفت خارج اندر بایست نام داخل
 شوم چون صدای تجیر مرا شنیدی داخل شود مشغول امر معهود باش عسالی ایستاد و در
 داخل رفت پس از چند دقیقه صدای الله اکبر بلند شد عسالی باز درون صومعه

یکی که در حصار
 واقع شده جان است
 که آخر همه وفات
 یافته

که بنا نهادید همان درویش وفات یافته و جزا و کسی نیست و بر سینه خود کاغذی هشت
درباره نوشته که من قبر خود را حفر نموده ام الحال غمناک و کفن قناد بخاک بسیار غنا
برصیت او عمل نموده و مراجعت بشهر کرد بعضی از قبور عرفا و نیز در آن کتبه هست و در
جنب کتبه کاروانسرا و باربندی هم مرحوم کریمیان برای نزول قوافل ساخته (بالجمله)
قدری از اراضی در اطراف آن کتبه است که وقف بر آن است و لیت آن سابقا
بر مرحوم آقا عبد الله مدرس بوده است

جناب آقا عبد الله مدرس شیرازی لمقتب بفخر العلماء و متخلص بکلامی باین مرحوم آقا
علی اشرف متخلص با که است عرض جناب مشارالیه از فضلی زمان ممتاز و دین
الا مثال و الاقران با اعزاز بوده و فاقش در سنده کثیر از و دوست و دودونه هجری است
در بقعه متبرکه حضرت سید میر محمد علیه السلام مدفون است از او

سر حلقه زلفش چو شدی پابستم	از هیچ چشم زمانه بگیر رستم
بشیرای عشق من که از روی صفا	ناخورده می از خار چشمش رستم

پس از فوت آن مرحوم بنقد متوفی آن کتبه چند فرزند از بمند ایشان است اعنی جناب
آقا میرزا اخیل ادیبی است بی حال و عدیل از علم طب خیر است و در طبابت و
جناب آقا علی اشرف دارای مجدد و شرف و جناب ابوالعالی صاحب رتبه عالی
و جناب میرزا جلال زبده اهل کمال جراحی است نیک اندیش و مرهم نه و لهامیک

ویش القهضم حفظه
مزار شاه شجاع پشت کتبه هفت تنان در سمت شمال آن است بمسافت یک فاصه
قدم دور و قدیم آنجا بقعه بوده و باغی اکنون اطراف مزار زمین است که در آن

بعضی از قبور
از جلد سپید سیلیمان
از اهل مصر از جمله عرفا بوده
در سینه یک هزار و هشتاد و چهار
وفات یافته ایضا شیخ عبد
الکریم نامی از شایخ کبار
در سنده کثیر از و یکصد و نود
یک فوت نموده و آن دو
قبر در طرف اولی از قبور
در رب سبقت
راست واقع
شده

ازراعت میکنند (شرح احوال شاه شجاع) ازال مظفر است پدرش امیر مبارزالدین محمد
 این مظفر کرمان و شیراز را فتح نمود و حکمران شد بطوری ستفاک و بیباک بود که خود مبارز را
 اقل مقتضی می شد قریب هزار کس را بدست خود گشت و پسران خود شاه شجاع و
 شاه محمود را ازیت میکرد ایشان بشورت انرا پدر را گرفته حبس کردند و چشمش را میل کشیدند
 پس از چندی درگذشت و شاه شجاع بعد از کمول شدن پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود
 پادشاهی بود عالم و عادل فاضل و کامل بطرف طبع و حسن خلق متصف به ارس را معبود
 میداشت و خود در مجالس علماء حاضر میشد میان او و برادرش مخالفی دست و پا با هم
 جدا نمیکردند تا در پسنه به قصد و هفتاد و شش شاه محمود وفات نمود و شاه شجاع در شیر

اد این رباعی را گفت

محمود برادر من شیر گین	میکرد خد و مست از پی تاج و کین
کردیم دو بخش تا بیا ساید خلق	او بر زمین گرفت و من روی زمین

وفات شاه شجاع در سنه به قصد و هشتاد و شش است خواجه حافظ در تاریخش گفته
 حیث از شاه شجاع و کریم خان زند سنگی بر آن قبر انداخته در بعض از کتب دیده ام
 بهاء الدین عبد الصمد نامی که از علماء راسخ بوده و تصنیفاتی دارد از جمله کتاب مبارز
 و قوانین در منطق و نیز در پسنه مذکوره وفات کرده برابر قبر شاه شجاع قریب یکوین
 این فقیر قطعاً از پسنه ادرا یا فتم که در صحرا افتاده بود و بکذا جماعتی دیگر از بزرگان
 آن احوالی مدفون بوده اند که اثری از آنها نیست

(کشوف باد) که در این سمت از شهر نیز چند کتیبه دیگر هست که در کوه واقع شده اند
 لهذا باید نخست از کوههای استجاء مجلی ذکر نمود سپس از آن کتیبه ها تفصیلی داد

مظفر
 غیاث الدین قرانی
 داین طبقه هفت
 تفر بوده اند چنانکه
 در تواریخ مستط
 است
 چشمش را که
 میل کشیدند در سنه
 به قصد و هشتاد و شش
 این رباعی را
 که شاه شجاع گفته کرمی
 در جوابش نیز از شاه
 ای شاه شجاع گفت و در این
 خود را بجهان وارد شد محمود
 بر روی زمین اگر چه هستی در سنه
 باشد که بهم رسید در زیر زمین
 بهاء الدین
 از فرزندان شجاع است
 حموی است

بدانکه از تنگ الله اکبر که سابقا مرقوم شد چون شخص داخل میشود در حالتی که رو بشهر دارد
 در طرف دست راست آن کوهی است و در سمت دست چپ نیز کوهی است
 این دو کوه از شمال بجنوب است از طرف شمال فته می شود بجای که آن را تله زرد
 گویند و قریب بشهر است و از طرف جنوب فته میشود به تنگ معدی نزدیک
 بقعه شیخ علیه الرحمه آن کوهی که در طرف راست واقع شده در آن است بخت
 مشرقی و بابا کوهی و غیره که ذکرش بیاید اما کوهی که در سمت دست چپ است آنرا
 کوه چهل مقام نامند وجه تسمیه اینکه در آن شکفتا و غارهای بسیار است و در هر یک
 نقطه خرابی ساخته اند از جهت تمیز قبله و در آنها ایام سابق مردمانی مراض مشغول عباد
 و ریاضت بوده اند هر یکی از آن مغاره بارامقایی میخوانده اند و عدد آنها چهل بوده
 این فقیر اکثر آنها را دیده ام محرابشان بسوز باقی است و از آثار در آن کوه است
چهارطاق که بر فراز کوه ربه تنگ الله اکبر واقع شده چهار پایه دارد و از چهار
 دری کشاده و بر بالای آن بقعه کنسبدی بوده که اکنون خراب است هر ضلعی از
 آن عمارت مربع مقدار سه ذرع و نیم است و ارتفاع آن غیر از کنسبد سه ذرع و بیش
 نیز سه ذرع ارتفاع داشته بعضی گویند در این چهارطاق قبر است ولی آناری از این
 آن دیده نمی شود برخی بر آنند که آن را تابانجان فارس ساخته برای اینکه در آنجا حج
 آیند و جلگه شیراز را بنظر در آورند و هنگامی که سان لشکر میدیدند پادشاه آنجا را محترم
 خویش قرار میداده آنرا آنچه بنظر آن فقیر رسیده این است که آن بنا را از امیر عضد الدوله
 باشد (از وضع بنا فی آن چنین استنباط نمودم) و علت ساختن آن بنابر بر سر قبر
 کسی باشد بجهت آنچه مذکور شد که در حق تابانجان میگویند بعید نماید و از جلگه آن و دیگر در آن

آن کوه زرد
 آن کوه زرد است و در سمت
 این کوه باغات بسیار و بیش
 شیار است غالب آنها
 درخت انگور
 است
 چهارطاق
 مذکور در تعام الناس
 کوه را در این مذهب
 بنام
 بر سر قبری باشد زیرا که
 از بعضی بر مردمانی کهن سال
 فقیر شنیدم که سابقا در
 آن دولج هزار بوده که لایق
 خود دیده بودند
 می

چاه مرتضی علی چون بهین اسم شهرت داشت فقیران را نگاهداشت این است
 بر قلعه که چهل مقام (بدین تفصیل) دستگاہی است چند طاق از سنگ و گچ و گران
 ساخته و دو آب انبار بزرگ نیز پرداخته اند و اطاعتی هم یک دربی دارد که اندر در
 وسیع است در آن طاق رو بروی درب طاعتی است کاشی کاری شده آیات
 و احادیثی بر آنها نوشته آمده و در آن چندین پل است که چون بپایین روند بعضی
 میرسد که کوچک و تاریک که جز بند و چراغ نتوان رفت بر ریائی فرش آن صفت
 و آن محل نماز و مقام نیاز است مردم میگویند اینجا قد مکاه حضرت مرتضی علی علیه
 السلام است بعضی را کمان این است که اینجا در قدیم دخمه و معبد پارسی بوده
 بهر صورت شبهای شنبه جماعتی کثیره در آن مقام رفته بیوته بنمایند و حاجتی که از
 از خدا طلب میدارند بسیار واقع شده که حاجتشان برآورده میشود (فقیر مؤلف میگوید)
 محقق است که حضرت مرتضی علی علیه السلام بعالم ظاهر بشیر از تشریف نیاورده
 و آن مکان هم اگر قدیم دخمه و معبد پارسیها بوده است بوده باشد ولیکن مردمان
 اشخاصی که با اعتقاد درست پائی در اینجا می نهند و دستی بدامن آن بزرگواران
 البسته مراد حاصل خواهند کرد
حکایت از پدر یاد دارم که مرا فرمود وقتی کسی بر سر قبر یکی از مشرکین نشسته بود
 شخصی عبور کرد پرسید صاحب این قبر کیست آن کس مجاز گفت قبر یکی از اولیا
 که با شما و از آن حاجت برآورده میشود روز دیگر آن شخص اینجا رفته فاسخ خوانند
 حاجتی طلب نمود همان روز بر آورده شد که حسن عقیدت داشت خلوص نیت
 از جمله آثار در که چهل مقام است

سر اینجا نوشته شد
 ازان جداست این حدیث
 مثل این مثل سلفیه روح
 من تشکلت بهم نمی توان
 تخلف غنم غرق
 منه

تخت ضرابی بکجه ایست در کوه بالای سر بکجه هفت تنان مذکور در این
 کوه تا تخت مزبور مقدار یکصد و هفتاد قدم است تخمنا در آنجا سه اطاق از سنگ
 کج ساخته اند که در پیش آنها ایوان است و در جلو ایوان سکونی و وسیع و باغچه کوچکی
 دارد و نظر انداز خوبی است و آب انباری هم در زیر مسکو ساخته اند که در زمستان از
 باران و سیل کوه پار پر شود و در تابستان بکار رود
 چون ذکر آمار در کوه چهل مقام بیاوریم آنگاه آمار کوه دیگر که در طرف راست
 و کفتم در آن بکجه مشرقی و غنیر است بیان نمایم
بکجه مشرقی در آن کوه است یعنی نزدیک به ننگ الله اکبر از دامن کوه بمقدار
 سی قدم که بیالار و ند میر سپند بچندین مسطحه که طبقه بطبقه است و در آن طبقات
 باغچه ها است و در طبقه آخرین که فضائی است وسیع و حوضی در وسط دارد که آب
 آن حوض از کسناد است طاقی است بسیار بزرگ از آن حوض در وسط آن طاق آب است
 مجری است و آمار قبری و آن فرزند از عماد الدین محمود الحسنی الحسینی گویند وزیر شاه سیخ
 ابواسحاق انجری بوده الله تعالی اعلم و چند اطاق دیگر در کوه و کنار آنجا هست که از
 کوه طبیعی است یعنی شگفتای بزرگ بوده که آنها را در کوه اطاق قرار داده اند و
 سمت رو بقبله است و اطاق در نماز عمارت است که در جلو آنها ایوان است آن را
 چند سال قبل از این مرحوم میرزا عبدالله معز الملک نموده الحاق اوقاتی که زمام وزارت
 فارس بکف اقتدارش بود بذل مال در وجه آمار خیر میداشت و تخم مغفرت و احسان
 میکاشت چنانچه پیش ازین در ذکر کار و انشای میان جنگل فسا از خیراتش شطری در
 طای سطری مرقوم افتاد اکنون ولد سعادتش که در مسیر جاده صاحب مسکاه است
 میرزا زین العابدین

تخت ضرابی
 و در تپه ایست بر آنست
 که شخصی بود از معاصرین
 ملقب به بیک که در مسکاه
 قدیم تپه را بر داشت
 آن تخت را ساخت
 عباد الدین
 محمود و قاضی در
 بتقد و میت و بت
 مجری است منه
 سر عبدالله
 معز الملک و قاضی در
 سال بیکار و بصد
 چهار مجری و ده
 میرزا سیف
 ولد از شدت آن مرحوم است
 برادر کترش میرزا محمود
 جوانی است بیعت
 مشهور
 نه

خداش عمر داد و بر خوردار کرد و انا دتا مید را قدا جود و انارش را عمارت کند
 نعمته از بیکه مشرقی که بمقدار هشتاد قدم تخمینا بگذرد بر کنار جدول رکنا باد طاقی و
 رواقی است و انار محرابی در آن دیده میشود که عباد نگاهایی بوده و در گوشه ازان کوفه
 مزاری است که سنگ بسیار بزرگی دارد و بر آن خطی که نام صاحب قبر باشد
 نقر شده جز اینکه بالای سرش سبخت شلث نوشته کل من علیها فان و یقی و جبهه زکری
 انجلال و الا کرام مشهور است که آن قبر مشرقی است که یکی از مشایخ عرفانت
 اگر چه بر مجهول است که قبر که باشد ولی از قراین که صاحبان تذکره و غیر هم ذکر کرده
 و نشانه داده اند باید قبر خواجوی کرمانی باشد و جامعیتی کثیره هم اعتقادشان همین است
 و اینکه او را مشرقی دانستند ظاهرا اصلی نداشته باشد

خواجوی کرمانی علیه الرحمه گفتیش ابو العطاء است اسمش محمود بن علی بن محمود
 بنوا جو صاحب فضل و کمال بوده و از مشایر اهل عرفان و حال در او ایل حال شغل
 استیفا اشتغال داشته و مداح سلطان ابوسعید خان چنگیزی بوده بعد بخدمت
 جمعی از مشایخ رسیده دست ازان عمل کشیده پای در دامن عزلت پیچیده
 بکوشه ارمیده گویند از مریدان خاص رکن الدین علامه الدوله سمنانی است و
 در شاعری فصیح و سخن در پی بلخ بوده و یوانش دیده شده قریب بیست هزار بیت
 است مشتمل بر قصاید عربی و عجمی و غزلیات و ثنویات و دشنوی گفتیه کبسی بوده
 الا نوار دیگری موسوم بهای و همایون و فاش در سپنه به مقصد و چهل و دو بخش
 جانی که مذکور شد این اشعار از او است

مثل اینکه وقتی در کتاب
 شخص انگلیسی که دوستان
 تقریباً قبل از این شیراز آمده بود
 بود که دارد شیراز شدیم
 به سنگ الله اکبر بر کنار جدول
 سنگی بزرگ محراب بر روی دیوار
 مردم شیراز استیفا الله فاش
 پرسیدم این قبر از کیست مذکور
 داشتند از خواجوی کرمانی است
 انشی باین دلیل باید قبر وی باشد
 الله تعالی اعلم
 و کتابه
 کنایه از غفلت است
 منه

نوشته اند مقیمان قبه نکاحا به لاجور و بر این نه گت به زر کا

که ای نمونه نقش نگار خانه چین
توئی یگانه شش منظر دوسه روح و دوگون
ز هفت منظر زنگار خور و آینه گون
چو در شش در این کعبه شش شش
مجاوران زوایای عالم ملکوت
که تابرون نردی زمین مطین جهانی
چو آفتاب کرم میل از تنافع بڑ
گذشت کو کعبه عمر هسچو سیاره
تو را چو سپهر و بانادکی بر آید نام
مکن بحیثم حقاقت نظر مردم از آن

مکن صمیمه دل را سواد نقش نگار
مشو فایه این هفت کوی و هفت
ممل که آینه دل بگیر دست زنگار
بریز مهره و آواز شوز پنج و چهار
نماد هسند تو را بالمشق الالبکار
چگونه بار و همدت بصدر صفه
برای بر شرف بام این کعبه حصا
تو نیز بگذر از این هفت کوکب ستار
چو ز کس از تنهی چشم بر زرد و نیار
ز خوار کردن مردم شوند مردم خوا

منظر منظر
جبات شده است
سده روح
روح انسان در روح حیوانی و نباتی
هفت
هفت کوی
هفت آسان مراد است
هفت
مضمار
یعنی میدان است
و از ده مضمار مذکور در آن
هفت
منظر
یعنی شش در شده
و عمل شش در شدن است
این لفظ فارسی را بعینه عربی
جاری کرده اند
هفت
پنج و چهار
مراد پنج خواص و چهار
از کجاست
هفت

نیکم حسین آباد نزدیک بقر خواجوست و بر کنار جو و مسجدهای است در دامن
کوه دوسه اطاق دارد و یک حوض و چند باغچه فقر را محل راحت است و مسکن
مکان استراحت گذشته از این نیکم بر کنار جدول رنگنا باد بر آزار اشجار بسیار درخت
کرده اند بعضی هم بنای عمارت نموده اند در حقیقت هر قطعه از آن اراضی نیکم و
محل تفریح است و در آنکه مذکور چند پستک مزار کلان افتاده بعضی بی خطوط
است برخی هم که با خط است از معارف نیست همین قدر استنباط میکرد که با
در سابق ایام کو رستان بوده
نیکم بابا کو بی در سمت شمال نیکم مشرقی است بمسافت بعیده (تفضیل آن)
از پائین کوه تا بان نیکم قریب یک مزار قدم است و آن مسجدهای است که در آن

یک طاق است و چند طاق متبانی مائی قفره بقفره و طبقه بطبقه ترتیب داده اند
 درخت سرو و چنار و انجیر و نارغرس نموده اند حوضی نیز دارد آب آن از چشمه است
 که از کوه جاری است همواره از این آب زلال آن حوض لال و لیر زیست هوا
 آن فضای جانفراسی نشاط انگیز تمام شهر از دور منظر نظر است و ضیاع آن صواب
 نظر را منظر (مخفی نماند) که آن عرصه گاه مذکوره قریب بفرانگه است ولی از کجا
 بمقدار شصت قدم چون شخص بالاتر رود ببقعه میرسد که در آن قبر بابا کوهی است
 از آن بقعه تا بقعه کوه چندان مسافت ندارد (شرح احوال بابا کوهی این است)
 بابا کوهی لقب است شیخ ابو عبدالله علی بن محمد بن عبدالله شیرازی را داده اند
 شیخ است در خدمت اصحاب کمال بحسب علوم و فضایل اشغال داشته
 و از جمله مریدان شیخ ابو عبدالله حقیف مشهور بشیخ کبیر بوده و در اقصی بلاد سفر نموده و
 شیخ ابو سعید ابو انحرار در نیشابور دیده بمشهاد در میان ایشان رفتن پس بشیراز مراجعت
 و در مفارقه که الحال بر آن بقعه ساخته اند و قبر و مست اقامت کرده علمای صوفیه نزد
 وی تردد می گشتند و استمداد و وی میخواستند گویند هر چه می یافته در راه خدا صرف
 میکرده و بفقرا و مساکین طعام میداده و قریب یکصد سال عمر نموده و در سنه چهارم
 چهل و دو هجری وفات نموده و تخلص کوهی میکرده و یوانی بزرگ دارد این اشعار از او است
 روح بجز نیست که عالم همه غرقند در او
 ظاهر و باطن ذات جهان اوست همه
 آنکه از فرط بزرگی می بینند در جهان
 در دلم کان قطره خونی است چون خاک گردد
 بکیمه حسین آباد در دامنه کوه بابا کوهی است بمقدار شصت قدم بالاتر از زمین چند

محل نکرستین است
 ضیاع
 بر وزن رجال جمع
 ضعیف بفتح اول است
 یعنی آب و زمین
 مراد باشد
 مقدار شصت
 قدم پاچه مانند ساخته اند
 که بهسوت جوان بافت
 شیخ را
 بعضی محمد بن علی نوشته
 ولی ظاهر این علی باشد
 بوده
 اقصی
 یعنی کن و دینی
 و در است

الطاق وایوان ساخته اند باغچه دارد آبش از جدول و آب انباری است که در پای آن
کوه است جای باصفائی است این بکجه تازه احداث شده
چون ذکر گویائی که در طرف مشرق و جنوب و بامین آنها بود شد و گذشت از مصلی که
نیز در آن سمت است یعنی در صحرا عاذی کوهی است که مشرقی و بایا کوهی در آن است
ذکر می میرود

مصلی طاق بزرگی است که در آن محرابی نموده اند دو عمارت فوقانی که شوازه
بر دو طرفش ساخته اند و هفت آن طاق مقدارشش ذرع و ارتفاعش هفت ذرع است
اطراف آن طاق همه محل کشت و زرع است و آن مکان قبله اهل صفاست و محل
استجابت دعا

نیکه شاه داعی در سمت جنوب بایل بغرب شیراز واقع شده بمسافت ششصد
قدم متوسطه دراز در وازه معروف بشاه داعی آنجا دو طرف است یکطرف
باغچه است پرازد کلهای کونا کون و کاجهای عروق و موزون سمت رو قبله اش
عمارتی است نیکو بنیان و در پیش آنها سراسرایوان یکطرف دیگر فضائی است
و تربتی پاکسوده و معطر حوضی دارد و اطای آب انباری و در واتی و این عمارات را محرم
کریم خان زند ساخته داعی الی الله که از عرفای افاق است هزار پرازانوارش در آن
دو لوح قبرش از یکت پارچه سنگ ساق (شرح احوالش این است)

شاه داعی الی الله شیرازی لقب سید نظام الدین محمود از سادات حسنی
اجدادش همه نیز داعی لقب داشته اند سیدی است فاضل معتدی کامل صاحب
مقامات عالیله سید ابوالرفا که شرح احوالش گذشت مرید دوست گویند خود دارد

بضم ا دل و فتح صا و لام
شده است و در آخر
الف بصورت ثانی
الطراف آن
که محل زراعت است باغچه
قبرستانی بوده مشهور
بقبرستان مصلی اکنون ای
از آن قبرستانی نیست
لوح قبرش
دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع
یکت که عرض هفت کت
ارتفاع دارد
نقشه

کتاب محاضرات
نظم و نثر است

رساله خیر الزاد
بحرین و فارس است

رساله بیان عیان
مشتمل بر حقانیت است

رساله جواهر الکونز
در شرح رباعیات سعدی است

محمود است که از صاحب
نظم الدین گبری بوده است

رساله نظام
مشتمل بر ده جام است

رساله قلب و روح
بحرین است

رساله الشهد
در مرقعات است

شرح فتوی مولوی
بخواهش سید ابوالفوار

دو شسته است
این اشعار

از دیوان است همچنین
در دیوانش دیدم که بیشتر

چراغ خاک تو خواهد بهر طرف
مثل که از تو شنید بخاطر

و این شعر را به لوح مزارش
بودند و آن لوح چون شکست

خطوطش ریخته شده بود بعضی
از سلاطین سنگ را تبدیل نمودند

بجناب شاه نورالدین نعمة الله داشته و از کابر خلفای او بوده و بسیاری از عالم عرفا ملاقات کرده تصنیفاتش بسیار است عربی و فارسی اسامی بعضی از آنها این است کتاب محاضرات التیر فی احوال خیر البشر دیگر رساله خیر الزاد دیگر رساله بیان عیان دیگر رساله جواهر الکونز دیگر رساله نظام و سرانجام دیگر رساله قلب و روح دیگر رساله مراتب الوجود دیگر رساله الفوائد فی نقل العقائد دیگر رساله اشاره الثقال دیگر رساله ترجمه الاخبار العلویة دیگر رساله الشهد متعلقة بالعد دیگر مرشد الرموز دیگر رساله کیلیة دیگر تحریر الوجود المطلق دیگر رساله المعده دیگر رساله فی معنی الحجۃ دیگر رساله تنقیح الشائق دیگر کشف المراتب دیگر رساله طراز الایاله دیگر رساله رضائیه دیگر رساله دلایه دیگر شرح بر بعض کلمات محی الدین دیگر شرح بر فتوی مولوی روی دیگر شرح بر کلمات از منشی بر نسایم کلشن دیگر شرح بعضی از اشعار عطار و شونبات شته نیز منظوم فرموده بدین تفصیل فتوی مشاهد فتوی منج روان فتوی چهل صباح فتوی چهار چمن فتوی چشمه زندگانی فتوی عشق نامه تصنیفات و تالیفات دیگر دارد که مسطور در تذکره هاست ذکر همه موجب طول کلام خواهد بود دیوان اشعاری از غزلیات و غیره پراکنده ولی کیاب است و مدت عمرش نزد یک شخصیت سال بوده در سینه به تصد و هفتاد و هجری از دار فنا بعالم بقا توجه کرده این اشعار را

اعیان جهان مظهر اسما و صفات	اسما و صفات این حضرت ذات
مجموع مراتب که بهستی شد قائم	امواج و حباب است که در بحر حیاتند
لب لب الکرنا له برآورد است	خاصه که از طرف گلستان جدا
سبزه بتلخی نفسی میزند	و آن نفس از مجسمه کسی میزند

از دیوانش دیدم که بیشتر
چراغ خاک تو خواهد بهر طرف
مثل که از تو شنید بخاطر
و این شعر را به لوح مزارش
بودند و آن لوح چون شکست
خطوطش ریخته شده بود بعضی
از سلاطین سنگ را تبدیل نمودند
سنگی در نهایت آقا که تقصیرش
که نداشت بر منبغ آن
قرار داد

کودل یک قطره که بی ذوق آید
از بکرید مکر از شدوق آید
آه که هر ذره رقیب من است
چند طلب باشد و مطلوب نه
از طلب خویش کس آگاه نیست
در طلب هر چه بسریسبری
عشق طلب کن که بجای رسی
سر بره سلطنت فتنه پرچ
مرد شود هر که بر دی رسد
هر که شناسای خود و دوست نیست
چو منش نشاید کجای شناخت
اگر موج دریا بود صد هیزار
نیک آفتاب است این روشن
خلاف از من دست دعوی بود
اگر در تعین صفات قدیم
علی الحق که کن که مابین نیست
یقین عین ذات است جمیع صفات
نه لفظی صفات است این ظن
که ذات و صفات و تعین یکی است

کردن یک ذره که بی طوق است
باغ نهند دگر از ذوق آید
در طلب مهر حیب من است
چو رقیب در رخ محبوب نه
ورنه که جوینده آن راه نیست
آن طلب اوست اگر بگری
وز قدم او بنوائی رسی
تا خیزی ملک سلمان بهیج
ای خاک آن دل که بد زنی
خاک بفرش که بجز پوست نیست
که یار د کمال الهی شناخت
تو مجموع یک آب دریا شمار
ز رود زن فضولی او مینه
و گرنه همان است معنی که بود
مخالف نماید تو را ای سلیم
چرا کان همه غیر یک عین نیست
یقین همه اعتبارات ذات
باشات اندیشه مختصر
اگر در خیال من تو شیک است

چو منش
ایچ این چند بیت از من
مستحق روان است
منه

مستند الخ
این از اشعار ثنوی سنی
سچل صباح آن جاب
یاب شد
منه
مجلس

گویند مغرب چلیپ
است بفارسی چلیپا گویند
و آن شبیه داری است که
حضرت عیسی علیه السلام را
باعثاً و نصاری بر آن زدند
باین شکل



فطرت آدمی الخ
 این آیات از شری
 موسوم بچهار چمن است

مینه
ندارد این
این چند شعر از مثنوی مسیحی
بجسته زندگانی است
که آن جناب است
مینه

همه تمام ما بهر پستی است نام
چندند ز بادیه سیاه
کر سجد و کرب و صلیب دارند
ای سالک ره چه نخته خیز
صوین و حکیم رار با کن
کر راه خدای می نور دی
عزالت چه بود گذشتن از غیر
خاموشی را بسی خواص است
نظر است آدمی چه خوش شجر بی
کو ملک از غم بشر می سوز
کر چه ذات از صفات متاز
هر دو هستند و هست نیست
هست یک عین در همه الطوار
همه اصحاب در حجاب خودند
یا حق می کنند و غافل از او
نظار ندارد شبهه چه بسیار و چه
پس او وحدت او جز یکی نیست
چو وحدت دان تو باقی صفات
بخود هست و بخود باشد بخود

در آنجا که هستی است غم نیست نام
مست و بهشیار هر که خواهی
از حضرت او نصیب دارند
که مرد در سینه بره در او نیز
روی دل خویش در خدا کن
بگذار طریق هرزه که دسی
کردن بدرون خویش تن میر
خاموش ز تیک و بد خلاص است
نظر تربیت چه خوش نظری است
کاین نهالی است بوستان افروز
دیده دل بهر کی باز است
دور با کن که خود یکی است خدا
متجلی بصد هزار آمار
عاشقان خیال و خواب خودند
خود چه خواهند برد حاصل از او
که فی الواقع نشان از مشکلیست
مرا باری در این معنی شکی نیست
که هر یک نیست الا عین ذاتش
جهان نقشی است که او خوش بنمزد

محال است انفصال عکس از نور ای همه فعل و صفات ذات عشق پستغنی است از تشبیه مطلق از اتحاد و از توحید سالکان در سلوک هیچ پیچ اند این ره هر یکی را پایا نیست گرچه از یک نور یک ضویر برده اند	بطاهر که چه می بینیش ز دود ظاہر از هر مظہری آیات تو بر تر از تشبیه و از تنزیه ما فارغ از اطلاق و از تقیید پیچ از او بکشودنی فی پیچ پیچ هر یکی را در خود مایه نیست آدم و خاتم دور تو برده اند
---	--

(خلاصه) چند نفر از بزرگان و اولیاء آگاه در جوار داعی الی اللہ مدفون اند از جمله
 سید قاسم فرزندان جناب است که در سنه هجری ۸۵۱ وفات یافته است
 چون از ذکر تنگای اطراف شهر فارغ شدیم از چند بکته و مزار که تا شیراز است
 و اند نیزه ذکر می نمایم
 شیخ اقطع که او را پیر بنات نیز خوانند اسمش سید محمد مزادش در سمت جنوب
 عزیزی ستر از بسافت و در سنک تقریباً در دامنه کوهی است و او در مغاره سکین
 داشته پس از وفات در هجرت بنجائک سپرده شد بقعه بسیار کوچکی بر سر آن بنا نمودند
 بعد از محمد علی خان ایلمانی تشقانی ابن جانی خان را معنی عظیم روی داده و از آن راه میکند
 بقبر شیخ مذکور ملحق میشود اتفاقاً از آن مملکه خلاصی یافته استجار امر می کرده وصیت
 مینماید که چون اجلاس رسد در جوار شیخ و قفس کنند در سنه یک هزار و دویست و
 شصت و شش هجری که از جهان میکند و جسدش را حل نموده در اینجا بنجائک میسازند
 و بنای بکته مینمایند تالاری که بواسطه دو ستون از سنک یکپارچه قائم است بنیاد

ای حمد الخ
 این حدیث است
 تنوی موسوم عشق نامه
 است که مسلم فرموده
 اقطع
 یعنی بریده دست
 سات
 عصم اول است یعنی
 رج و س است جو که در جوار
 آن بقعه ارج و س که
 است جاری میشود
 و جسد جسد است
 محمد علی خان
 به حاجی نصر الله خان
 ایلمانی حالیه است که
 شرح حالش ساخته
 که است
 سنه

میکند و سنگ بسیار بزرگی بر قبرش میافکنند اشعاری بجز تقارب مرحوم داوری
 این وصال گفته بر آن نقش نمایند و آن قبر در تالار مذکور است بطرف دست چپ
 شیخ قدس ستره بطوری واقع شده که مزار شیخ در اعلا و قبر ایلمانی در اسفل است
 زیرا که مزار مذکور در بلندی بوده چون جلوان را تالار برپا نموده اند لهذا فضای تالار
 دو طبقه نمایند و قبر ایلمانی در طبقه پائین است و در آن یکجمله چند اطاق دیگر هست و باغچه
 هم دارد و آن تالار و بنا با مرور و دهور روی کجای نهاده بود در این از منته حاجی نصر الله
 خان ایلمانی مذکور برست اسباب دراخته بسرکاری جناب میرزا علی خان بوان است
 لقب بازاری که از جمله سلاک ذہبی است مجاہدی است صاحب حال و کمال
 حمیدہ خصال (شرح احوال شیخ مذکور) بعضی گویند فقط شیخ است برخی نوشته اند
 نیز زیادت داشته این فقیر هم در لوحی که بدو دارد آن بقعه نصب است و تاریخ
 مرگش اول اسفند است که چهل و چهار سال قبل از فوت ایلمانی مذکور است بید
 که آن بزرگوار اسپید خوانده (ایضا) اختلاف است در اینکه این همان شیخی
 که شرح احوالش در فتوی مولوی است یا غیر آن است در تحقیق این معنی اسفند فقیر
 به تفحص معلوم کردم این است که سیه شیخ قطع بوده (یکی) شیخ ابو اخیر قطع نباشد
 که نامش حماد است و آن غلامی بوده از میران شیخ جنید بغدادی و شغلش
 تفصیل قطع دست او را مولوی در مشنوی بیان فرموده خلاصه آن این است که
 شیخ در کوہی مسکن ساخته و بعبادت پرداخته با ثناری که با دانه درخت آفکندی
 کردی و بجهت عالی عهد نمودی که بدست خود اجتناب نمایند از قصا چن در روز بادی نوزد
 دیوہ و زنجیت مجا عش از پای افکند ناچار بدست میوہ چیدہ تناول نمود اتفاقاً

بازاری است
 لقب طریقت او
 در شمار صبر را تخصیص نماید
 و شعر را مجذوبانه میگوید این
 بیت را از روی سیاه دارم
 ای تو را با همه دل کاری
 در پس هر پرده غمخواری
 در دل مسرور و غمخوار
 از جلال خویش چپ روی کرد
 تبتان
 بتا قرعش و بار اسب
 و زن و الف در آخر
 زن ایضا دی است
 نزد یک مصر
 سیه
 اقتدار
 سیو چیدن از درخت
 سیه

چند در آن که در آمده تا مسروقاتی را قسمت سازند یاران شهنشاه در قفای ایشان خسته
دست و پای آنها دوستی از شیخ بریدند

مثنوی

غیرت حق کو شالش داد زد و داد
از آنکه فرموده است آؤ فوایا لک
چون خواستند پایش را نیز برید کسی شیخ را شناخت یاران شهنشاه را که ساختند
کاری غلط بوده بمعذرتش برخاستند و از وی عذر خواستند

گفت میدانم سبب این کار
من شکستم حرمت ایشان او
دست و پای ما و مغزو پوست
می شناسم من گناه خویش را
پس بنیم بر داد پستان او
با دای و اسیر فدای حکم دوست

پس خدای تعالی در وقت کار دستش را عیانیت میفرمود تا زبیر علی تواند یافت و توانا
شیخ در سال پسید و چهل در انظار که بوده (یکی دیگر) شیخ ابو یعقوب اقطع که گاه
شیخ جنید بوده و عمری در که میگذرانیده و بحق تعالی عهد بسته بوده که بی وضو دست
بقران نگذارد و وقتی بغفلت عهد را شکست اتفاقاً جمعی دزدان را دستگیر کرده و قطع
دستشان حکم دادند شیخ پانی پیش نهاد گفت این قوم را من سر کرده ام دست را برید
چنان کردند مریدانش سبب را پرسیدند گفت دست که کار بریدنش اولی است
(یکی دیگر) سید محمد اقطع مذکور است در سبب قطع دستش بعضی همان را گویند که در
حق شیخ ابو یعقوب مذکور کردید و برخی بر آنند که در دستش انگشت پیدا شد از اقطع نمود
و میگفت من خر پسندم قطع این دست که وقتی گناهی کرد فقیر مؤلف از
شخصی ثقه متورخ شنیدم پسند مذکور در اوایل حال در که تو درج فارس بعبادت میگذرد
پس در این که که مدفن او است آمده و تاریخ فروش معلوم نشد

آؤ فوایا لک
اشاره است به شریعت
و آؤ فوایا لک اشاره است به شریعت
و آؤ فوایا لک اشاره است به شریعت

آؤ فوایا لک
بالتبع یعنی قسم یاد کند

آؤ فوایا لک
دست یافت

آؤ فوایا لک
بفتح جزه و کسر کاتانی
بر وزن فزع مرضی است
که عضو از آن خورده شده

آؤ فوایا لک
کوه قوچ
سابقاً در ذکر نکت کرم
فنا مسطور گردید

شیخ ابواسحق معروف بسبز پوشان در سمت جنوب شیراز در کوهی مسافت سه فرسخ دور از شهر و از دامنه کوه تا هزاران ربع فرسخ است در زره و سی و واقع شده مرده دارد و در حین بجای از آن کوه آب تقطیر نمایند در بر که با که اند که تراشیده و در سنگها جمع می شود آتش کو اراست و همتابی با وسعتی در جلوان مرقد است (شرح احوال شیخ بعضی آن را سپید ابواسحق خوانند و برخی سپیدش ندانند و از تبار شیخ قوش نظر طبعی نیافتیم زیرا که لوحی بر قبرش نیست جز سنگی بی خط اما در پاره از کتب قدیمه دیده ام که شیخ از عرفا و مرتاضین بوده و با نیلایات تشلاق و سیلاق می نموده چون در صحرائی قریب بان کوه وفات نموده در آن کوهش برده بجاک سپردند بعضی از مردم این شیخ را با شیخ ابواسحق کا زرونی یکی میدانند و حال آنکه غلط محض است ما شرح احوال شیخ کا زرونی را سابقا نگاشته ایم

شیخ دانیال بقعه ایست در دی موسوم بحجر شقان در سمت جنوبی شیراز است چهار میل تخمینا این ده متعلق است بجناب آقا سید محمد می تاجر کا زرونی که از جمله سادات عالی درجات است شخصش کریم است و لطفش عظیم بین الامثال معزز و محترم است والد ماجدش جناب حاجی میرزا ابوالحسن و برادر کترش جناب حاجی میرزا احمد و عمه اهل فضل و علم اند و او ایل حال بمدرسه رفته تحصیل کرده الحال تجارت اشغال او از الله اعظم (باجمله) بقعه مذکوره مشهور است بدانیال و اهلای استخا یقین کرده اند که آن دانیال پیغمبر است حتی بعضی هم که از اهل دیات این مطلب را شنیده در کتاب خود نوشته اند در این اوقات فقیر در خدمت صاحب ده مذکور سلمه الله تعالی در استخار رفته چند آنکه تقصیر نمودیم و در خاک کاوش کردیم لوحی که بر آن خطی باشند نیافتیم

حجر شقان
بقعه جم و کسرا و محمد
و سکون بین وفات
والف و نون آ
آقا سید محمد
مولدش شیراز است
اصلا کا زرونی است
منه

هزار که در سالوده دیوار آن بقعه پسکی طولانی هنی بود که بر آن خطی ثلث و کوفی بعضی اشعار
 شیخ سعدی را نقش کرده اند در نهایت امتیاز جاری شده ولی اسمش را از سنگ
 متعذر محو نموده اند کما نم این سنگ از آن مزار باشد بهر حال از سالوده اش برآورده
 در بقعه مذکوره نهادیم و ما قبر دانیال را پیش از اینها در ذکر شوستر نگاشته ایم و اینجا

دانیال پسر نبوت

شیخ شهریار در سمت جنوب شرقی شیراز است بمسافت کمتر از فرسخ در
 میان صحرای بقعه کوتلی دارد اطرافش قبرستان است و در آن بقعه دو مزار است
 یکی از آنها نوشته صاحب النفس القدسیه و المقامات العالیه شهریار بن احمد بن علی
 الفسائی و تاریخش ششصد و شانزده است بر لوح دیگر نوشته شیخ الفاضل
 العابد السالک جمال الدین حسین تاریخش نیز پسنه مذکوره است و تاریخ نبوت
 آن را پسنه هفتصد و نود و سه نوشته الله به العالم بحال الله

شیخ علی حیوان در یک فرسخ پسکی شیراز در سمت مذکور است از حالش خبری
 معلوم نشد و آن بقعه در دهی است که متعلق است بامام زاده واجب التعظیم و
 التکریم حضرت سید میر محمد و قولبت آن بجناب سیادت باب مجتهد الزمان
 آقا میرزا هدایت الله مذکور است که ترا گفته ایم که قبور و مزارات اقربان از شیراز
 و خارج شهر بمسافات قریبه و بعیده هست که ما نه از عمده ذکر همه آنها میتوانیم بیاوریم
 و نه حالشان بر ما معلوم است که آنها کیانند و در چه عهد بوده اند زیرا که الواحشان خراب
 شده پس رشتن این مطلب را قطع نمائیم و باز گشت بشهر کرده از دیگر انبیه شیراز
 سخن می سپریم بحول الله تعالی

تاریخ مرمت
 نیز تاریخ مزار نقش نموده
 یعنی در پسنه مذکوره سنگها
 عوض نموده تجدید کرده
 شده

مدرسه های شیراز

مدرسه آقا باباخان در محله درب شاهزاده در جنب مسجد وکیل است یعنی در پشت
 یکی از شبستانهای آن واقع شده بنای آن مدرسه از مرحوم کریمخان زند است که بنا
 آن را نهاده و با تماشای موقوف نشده پس مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصمعیانی شروع
 در اتمام آن نمود باز توفیق نیافت از شیراز رفته آنجا مرحوم آقا باباخان بار فروش را نزد
 فراموش بانی مرحوم فرما نفر حاج علی میرزا در سال یک هزار و دویست و چهل اند مدرسه را
 تمام فرموده و جدانش را بکا شهای الوان زینت نموده و بعضی از املاک بوانات را بر آن
 وقف کرده تولیت آن اکنون بجناب حاجی هدایت الله مدرس است که بانی آن
 در بنیاد برده شد (بالمجمله) مدرسه باروقی است بکلیت و دو حجره دارد و چهار کلاس
 و یک ادرسی فوقانی بر سردر آن ساخته اند حوضی طولانی در وسطش قرار داده اند جناب
 شیخ مرتضی ابن مرحوم شیخ ابوتراب ابن مرحوم ملا محمد علی محلاتی و جناب سید سلیمان ابن
 حکیمین متاهلین مدرس آنجا هستند و فقها الله تعالی
 مدرسه بابه در محله سر باغ در جنب بقعه شاه منذر مذکوره است و نام اصلی آن
 مدرسه با هیته بوده اکنون آن مدرسه خراب است
 مدرسه حاجی میرزا قاسم خان در محله سر باغ است و آن در حقیقت مسجد و مدرسه است
 سابقا فقط مسجد بوده مشهور مسجد حاجی حسین حاجی میرزا قاسم خان مذکور آن را وسعت داده
 سمت رو بقبله اش را حجراتی تختانی و فوقانی ساخته برای طلاب در زاویه آن در حجره
 قریب سی سال است جناب حاجی علی مرشد است که شرح حالش در کار و رون گذشته
 مدرسه حکیم در محله بازار مرغ در و را بقعه حضرت سید میر محمد است که بنیان آن را

مدرسه های شیراز
 که نام میسریم معروف
 تجوی اول انما ملحوظ است
 بار فروش
 شهریت از اندران
 در اصل بار فروش ده بود
 بکسر اول یعنی دهی که در اینجا
 بار فروش میرسد
 بوانات
 بلوکی است از بوانات
 سر در میان مشرق و
 شمال شیراز بسافت نیست
 بهشت فرسخ دور از آن
 حاصلش فله و میرجا
 آبش از چشمه قوفا
 حاجی میرزا قاسم خان
 برادر مرحوم حاجی میرزا ملک
 میرزا ابوالحسن خان مذکور
 است

میرزا نظام الدین دست غیبت بنا نهاده و حاجی شجاع الملک مهر علیخان نوری که از ارکان
شیراز بود و بحسن عقیدت ممتاز و در سنه یک هزار و هشتاد و دو مرتضی فرمود مدرسه ایست
با نعمت و وسعت مدرس آن جناب محمداضاب میرزا قاضی حکیم شیرازی است
که در علوم ادبیه با هر دو در حکمت الهیه قادر است جنابش ذوالریا سپین است که کم
معلم مدرسه حکیم است و هم قوام الملک حالیه را ندیم
مدرس مدرسه خان در محله اسحق بیگ است بنای آن را اندرودی خان افشار نهاد
و امام قلیخان پسرش با تمام رسانیده (آنها از جانب صفویه و الیان فارس بود) و این
و الملک بسیاری بر مدرسه وقت کرده اند و تولیت آنها را با اولاد ذکر قرار داده اند
جناب میرزا محمد شهیر میرزا آقا بزرگ ابن میرزا شریف که از جمله ادبای عالی مشرب
و فضیلا یی با ادب است از اولاد ایشان است ولی آن الملک با تمام از میان رفته
و دیگران متصرف اند و این مدرسه را سابقا تاجری مرمت نموده پس از آن میرزا محمد
میرزا علی اکبر قوام الملک در حدود پنجاه یک هزار و دویست و هشتاد و پنج عمارتش
پرداخته الحال هم اندام درار کانش راه یافته این مدرسه از دیگر مدرسه های بزرگتر با سکو
است و در تاب و درش می رود و حجره است و بهمن عدد است حجرات فوقانیه اش
و بهر چهار سمت آن طاقی بلند و ایوانی دلپسند ساخته اند و پیشانی طاقها و حواشی آنها
بکاشی های الوان زینت داده و سوره های قرآنی نوشته اند حوضی بزرگ هست
در وسط آن است و بر فراز کرباس دالانش یک ارسلی هفت و هشتاد و هشت
که در آن صدر المتألهین شیرازی مباحثه میفرموده و این مدرسه اطرفی دیگر نیست
که باغچه و چاه باب و مبال است این طرف هم وسیع است مدرس حالیه آنجا

امام قلیخان
مدرس را در پنجاه یک هزار
بیت و چهار ساخته اند
شاه صفی پسر زاده شاه عباس
قاضی در پنجاه یک هزار
چهل و سه مقول است
صدر المتألهین
فاصله های شیرازی است
دی در حکمت سرون از تهر
در شرح حالش در اکثر کتب
در قوم است تعقیفات بسیار
دارد از جمله شرح بر اصول کافی
دیگر شواهد بر بویه و دیگر کتاب
اربعه دیگر کتاب الهدایه و دیگر کتب
حکمت الاشعاع و دیگر حاشیه بر
النبات شفا و رساله های
دانش در بعد حاکم که که
رج بوده در سنه یک هزار و
پنجاه و هجری

حاجی سید محمد علی کازرونی و حاجی ملا محمد تقی فسانی است که نامشان سابقا برده شد
 همچنین جناب سیادت آفتاب آقا سید علی اکبر کرمانی زید فضله العالی که عالی است
 فقیه و عالی وجهه مدرسی دیگر در آنجا است و این فقیر در سوابق ایام در این مدرسه
 و تدریس نمیدوم متعلما و معلما (بالجمله) جناب صاحب دیوان در عرض سال موجب
 حیره بنجام این مدرسه و علوفه بدو اب انگش میرسانیدند تا طلاب بیچاره اگر کسی
 آب داشته باشند یک دو سال است آن را موقوف فرموده خداوندش حمد کند
 که بر طلاب علوم دینی و رحمت آرد و مقرری متروکه را برقرار دارد و بیرون مدرسه یک
 درب آن آب انباری است متعلق به مدرسه و آب مخصوص دارد که در آن جاری
 مدرسه تمام در محله بال گفت از تمام مدرسه با آب آرد و منظم تر است اطرافش محراب
 و تالاری باشکوه با چهار گوشواره دارد و کتیبه های بخط جلیه و در آن بر روی کاشی
 نوشته اند و در فضایش حوضی بزرگ است این مدرسه را مرحوم حاجی میرزا علی اکبر
 قوام الملک در سنه یک هزار و دو و سیست و هفتاد و ساخته و موقوفاتی بر آن نهاد تا از آن
 تعزیه داری کنند و در لیالی مخصوصه بفقرا و مساکین طعام دهند و لیست آن چون
 صاحب دیوان مذکور است در غیبت خود از شیراز نظم و نسق آن را بدست هر کس
 صلاح و انداز شاخص با کفایت دهد در این اوقات امرونی امارک موقوفه بجناب
 بیان الملک است (اعتراف) از نام و نسب این مرد بزرگ نخواهم گذشت
 خوشتر آن باشد که سردلبران

تلف
 بنوع اولی هر چه
 که پستوران را بخورد
 آشتیان
 از توابع قم است
 چهارده فرسنگ دور از
 آن واقع در سمت
 قبله و مغربش و این بلد
 سردیر است

جناب بیان الملک میرزا عبدالوهاب ابن جناب آفتاب میرزا محمد رضا
 بیان الدوله است که مولد و منشأش آشتیان است اجدادشان همه از علمای

بوده بیان الدوله مذکور در عهد شباب در آشتیان و آذربایجان تحصیل فرموده در
تفسیر و احادیث و اخبار قدرتی یافته سپس بدارالخلافه طهران آمده و دارای اقیانوسات
دولتی شده و جزو وزرای استیجا گردیده کاهی از طبع متین و فکر رزین اشعار می شنید
میفرماید و دانشش تخصص می نماید این مطلع قصیده را از او بخاطر دارم
دست قدرت کو هر آدم جوگر ذل عین بودش اندر استین دست امیرالدین

بیان الملک مذکور ولد ارشد معزری الیه است وی نیز در طهران و تبریز علوم
و ادبیه را تحصیل آمده از جمله فاضل است با علی درجه فاضل در افتاد و تحریر کلمات
اعجاز بخارش بدیدنیانماید و بدوقی سلیم نادر از شعر می سپراید سالهاست که
سفر و حضر لازم خدمت جناب صاحب دیوان و پیشکار دست این شعر از وی می آید

سر خنجر حسن بوسنی می باید تا برده عصمت زینجا بدرد
مشاور الیه را دو برادر است یکی جناب میرزا محمد تقی متخلص به پیش دیگر می میرزا محمد
که پستونی دیوانند این صاحب جامی است بادرک و آن آگاهی در ویش شکست
از جناب پیش این سه بیت را یاد دارم که در اینجا می نگارم

هر کس که با روی چو تیغ نظر انداخت	در معرکه عشق چو پیش پیر انداخت
بی دین و دل انگس که بر روی تو نظر کرد	بی پا و سر انگس که بپای تو سر انداخت
امروز غنیمت شماری عاقل و می نوش	کاین کار نشاید که بروزد کرا انداخت

مدرسه معتبه در محله لب آب مدرسه است خراب در و راه مسجد جامع واقع
شده حاجی مقیم نامی از طایفه آتش باد را و اخر سلاطین صفویه ساخته
مدرسه مفسوریه در محله مذکور از بنای امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی است

و به اینها
بسم آمل از فتح و م معروف است
و در بعضی از مقامات شوال
و کسر لام تشکیل نموده اند
برخی نوشته هان مضم
آدل در دست است
و غیر آن غلط تحقیق
و تصحیح در کتب
لغت هست
خواهر جمع شود
سید

در سال هشتصد و هشتاد و سه ساخته و باسم ولد خود میر غیاث الدین منصورش خوانده
توسعت آن بار شد و اولاد است اکنون بدست جناب حاجی میرزا حسن طبعیت
که در ضمن ذکر فسانا مشرقم افتاد و در دلان این مدرسه در بقعه مزار آن دو بزرگوار
که مذکور شد و این مدرسه دو طرف است طرئی دارای حجرات دلیسند و طرئی باغچه
مانند خلوتی نیز دارد

مدرسه میرزا علی اکبر در محله بازار مرغ رو بروی بقعه حضرت سید میر محمد است
بنای آن را میرزا محبت الله نامی پستونی نماده و مدرسه محلیه اش خوانده بعد از
علی اکبر نامی مرمت نموده و بدین اسم معروف شده سپس حاجی میرزا قاسم خان
برادر حاجی مشیر الملک در سال یک هزار و دو سیست و هفتاد و نه آبادش ساخته
مدرسه نظامیه که اکنون بدرسه سپید علاء الدین حسین شهرت یافته در محله
بال کفیت در صحن آن بزرگوار واقع شده بنایش از میرزا نظام الملک وزیر فارسی
چون برود و دهور خرابی دراز کالانش راه یافته بود محمود خان مرودشتی بحکم مرحوم
معتقد الدوله فرهاد میرزا در سال یک هزار و دو سیست و نود و چهار بتجدید عمارتش پرداخت
مرحوم ملا احمد اردبیلی در این مدرسه تدریس می فرمود

مدرسه هاشمیه در محله بال کفیت قریب است بدرسه قوام مذکور آن را
مرحوم حاجی محمود ساخته و بنام ولد خود حاجی هاشم هاشمیه اش خوانده
حسینی های شیراز
حسینی های شیراز در محله میدان شاه بنای آن را مرحوم محمد قلیخان نیل خانی
نماده و بطرز خوبی خوش و وصفی دلکش ساخته بکاشیهایی رنگارنگ تزیینش داده و ایلا

میرزا محبت
مذکور بنای مدرسه را در سال
یک هزار و انده
میرزا نظام الملک
بنای مدرسه مذکور را در سال
هفتاد و نه گذارد
ملا احمد اردبیلی
آذربایجان علی الله متعالی
در فضل و نه در تقوی مسلمانی
مال دست شرح احوالش در
سیاری از کتب ملو
گردیده از جمله تصنیفات
آن جناب است
مجمع الفوائد و البرهان
دیگر زبدة البیان و غیر
حدقه آرشه فغانش
در تحفه اشرفیه
نمونه و در دوسه
انجری بوده

در سال هشتصد و هشتاد و سه ساخته و باسم ولد خود میر غیاث الدین منصورش خوانده
توسعت آن بار شد و اولاد است اکنون بدست جناب حاجی میرزا حسن طبعیت
که در ضمن ذکر فسانا مشرقم افتاد و در دلان این مدرسه در بقعه مزار آن دو بزرگوار
که مذکور شد و این مدرسه دو طرف است طرئی دارای حجرات دلیسند و طرئی باغچه
مانند خلوتی نیز دارد

لمکانه در آن بسیاد کرده اطرافش حجرات است
حسینیه قوام همان مدرسه قوام است بواسطه تقریه داری در آن حسینیه امش هم خوانده
حسینیه گردان (گردان) همان مسجد گردان است که تفصیلش مرقوم شد
حسینیه مشیر در محله سنگ سیاه قریب بمسجد مشیر است از بنای حاجی میرزا
 ابوالحسن بنان مشیر الملک است تالاری شاهانه و منازل و غرفه لمکانه در آن ساخته
 در ایام سال اکثر تقریه داری در آن میشود

حسینیه های دیگر نیز بسیار است از جمله حسینیه مرحوم حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی که با
 آثار خیرات کثیره است آن را نیز بنانها ده و در آن حسینیه نیز فرزند سعادتمندش جناب
 میرزا محمد شفیع به صاحب الحسب المنیع روضه خوانی بنیاد و پسا کین را اطعام میفرماید
 (دیگر) حسینیه مرحوم حاجی محمد علی غازی که از تجار معروف بود و بحسن نیت موصوف
 دو دله دار جنتش بنایان حاجی محمد حسین و حاجی محمد ابراهیم باکی طینت و حسن طوبیت طر
 خیرات و مبرات را همواره مسلوک میدارند

بازارهای شیراز

بازار و بازارچه در شیراز بسیار است معروف و مشهور آنها چند بازار است
بازار دیکل از بنای مرحوم کریمخان دیکل است قریب بمسجد وکیل چهار بازار از آن
 قریب ساخته شالوده های آن از پنجه های کلان قرار داده و در وسط چهار بازار چهار سوئی
 که نقش بسیار بلند و طرزش دلپذیر است کمتر بازاری در ایران بدین اسلوب و بنیان
 دیده میشود دیکل بازارش تا برسد بچهار سوی مذکور چهل دیکل طاق است آن را
 بازار بزازان گویند از هر گونه انقشه و استعده دارد و مسمار و بلور فروش و خیاط و غیره

حاجی محمد صادق
 خوش در سنه یک هزار و

سیصد و پنج

حاجی محمد علی غازی
 دفاتش در سال یک هزار و

سیصد و دو و هجده

واقع شده
 سنه

نزد آن هست حاجی محمد رحیم ابن مرحوم شیخ علی خیاطی است که اغلب خرج را از آن
 شخص استعدا آن استاد بی نظیر نارسا و فقیر است در این بازار بخیالیت مشغول
 (همچنین) در این بازار است میرزا عباس علی دواگر که در حرفه مذکور یگانه است در علم
 ادب فرزانه (بازار دیگر) چل و شش طاق است آن را بازار کلاه و زنان نامند
 از کلاه و زرو اصناف دیگر دارد و مع بسیاری از صرافان و مخصوص در حجره چند کارکنان
 جناب حاج میرزا ابراهیم صراف و فرزانه دار مشغول بقادی اند و حاج مشارالیه در قبض
 و بسط امورات دیوانی قادر و تواناست (همچنین) در این بازار است دکه جناب
 آقا محمد حسین صراف فرنگی چون رقی و فتن کار فرنگیها و حواله جات آنها بجناب ایشان
 باین لقب اشتہار یافته گذشته از صرافانی دارای کالات عدیده و مخترع صنایع بدیع
 میباشد (بازار دیگر) نوزده طاق است در آن همه علاقه بند و یراق بافند
 (بازار دیگر) ده طاق است در آن تمام سراج و ترکش و وزانند و در وسط بازار
 اول که بازار بزازان باشد نیز بازاری است یازده طاق در آن جماعت شمیران
 در رب این بازار رفتی میشود در رب مسجد وکیل
بازار نو ابتدای آن انتهای بازار کلاه و زنان مذکور است و انتهایش در دوازده اصناف
 متفوق نیز از آخر و کج است و در آن اصناف متفرقه اند
بازار مشیر و نوزده طاق است هم از کج و آخر قریب بازار وکیل است در آن بازار
بازار معروف باز دو بازار ابتدایش از درب بازار وکیل است تا برسد به بازار
 حاجی که ذکرش بیاید در رسته این بازار اوج جاج و انحراف هست متفوق از چوب
 میباشد بطریق شیب بامی از هر طرفه در آن یافت میشود

حاجی محمد رحیم
 براسطه اینکه در صنعت
 خود استاد است همچنین
 از اهل ذوق و کمال است
 نامش برده شد

صنایع چند
 در شیراز از بزازان و از جمله کارخان
 چینی سازی و چرم فرنگی سازی
 و مخمل بافی و غیر ذلک چون کسی
 نیاید و مدد کارش نشد از کار دست
 کشد بلکه بیچاره امواتش را در این کار
 مصروف داشت و
 تلفت نموده
 منته

بازار مسکران قرب چهل طاق از اجزای کوچکی است در آن جماعت مسکران اند و حاجی میرزا محمد علی در صنعت مذکور استاد و دارای هنر است در این بازار دکه دارد
بازار مرغ (سوق الطیر) نزدیک بازار مسکران است در آن جماعتی زرگر و غیره میباشد و چند نفر از اهل صنعت دارد (از جمله) میرزا محمود ابن مرحوم غلام حسن از فنون زرگری بکمال با خبر است و در این حرفه صاحب هنر گذشته از صنعت مذکور از کالات معنویه نیز بهره دارد و با اهل فضل و ادب روزگاری میکند و از برادر کتبی آقای محمد جعفر و دو آفری از مردمان هنری است آقای حبیب الله نیز ایشان را برادر و در صنعت بازار کفشان در آن جماعتی کفش و زنند و این بازار قرب مدرسه خان است
بازار حاجی یک و همنه آن متصل است بازو بازار مذکور و همنه دیگرش قرینت حضرت سید میر محمد در آن صنایع و حرفه متفرقه است

بازار آقا یازده طاق دارد و چهار سوئی واقع باین صحن حضرت شاه چراغ علیه السلام معروف بچهار راه بیت و چهار طاق است و آن باین صحن حضرت شاه چراغ و مسجد مذکور است در این بازار اکثر خوراکي فروشدند مذکور داشتیم که بازار و بازار بسیار دیگر در شیراز هست که در صد ذکر آنها ختم

کار و انشای آب شیراز

کار و انشای کرک در بازار وکیل یعنی در بازار کلاه و دوزان مذکور از بناهای مرحوم کریم خان زند است و حجر آتش و طبقة است و دو طرف دارد و هر دو با عرصه سیح در این سر مال التجاره را غشور سیح نموده

کار و انشای رودغنی نیز در بازار مذکور است عرصه اش از همه سرا بزرگتر است

غلام محسن یک
 در صنعت فلزی کمال قدرت و تسلط را داشت و در این کار بود این کمال آن مرحوم در سنه کبریا در سبب صد و نه وفات و غیر چند بیت در تاج بخش سردار داده تا بر این است
 دوست حاجه فرصت بیات کریم
 ماه قربان در قرب حق سیدی
 مرحوم مذکور را در این بود و غلام
 یک در صنعت مذکور و در این
 این در این نظیر داشت و خط
 سکه را بیکه داشت و در سنه
 مرزا در سبب صد و چهار
 وفات نمود
 بازار آقا
 نقل از انان است یعنی
 سنه

و از بناهای وکیل ایضا و در آن تجارت و جماعتی از پارسیان اند که نیز تجارت دارند
ایشان است ملاخسر و شاه جهان مردی است فرزانه و خردمند می یکانه
کار و انصرای توام هم در آن بازار است حجر اتش دو طبقه تمام تاجر نشین و
این سرادین از منته بیا و نهاده شده حسب الحکم دشمنده کو هر درج اصالت و فرد
اختر برج جلالت علیا حضرت فرشته خصلت حاجیه کو کب الدوله دامت شوکتها
زوج جناب توام الملک حالیه و صبیحه مرحوم حاجی نصیر الملک مشارالیه ملک
ماتله ایست و دولت را کافله عمرت

رأیت انجاء طلاوة الامان خستاء کم تر خطیها الفیض ان
کار و انصرای فیل در بازار شمیر کران مذکور است از بناهای کریم خان
و در آنست تجارت و جمعی سیله و رو غیر ذلک

کار و انصرای کلش که آن را سرای مشیری نیز گویند حاجی مشیر الملک ساخته
سرای است خوش طرز و بار و حجرات فوقانی نیز دارد و در آنها اکثر تجارت و جناب
حاجی میرزا کریم صراف که سابقا نامی از او برده شد در یکی از حجرات تجوید و آرمی
مبارک مشغول بود و در این اوان که بعقبات عالیات مشرف شده و دلدار جمعی
جناب حاجی میرزا خلیل که از جمله تربیت شدگان فارس بلکه ایران است در عمل
مذکور صاحب جاهد است و این کار و انصرای از مرتبتی بر سرانهای دیگر است که در آن
سکونت دارد و جناب معارف ایاب قدوة العارفين و زبدة الپاکین آقا محمد
اصفهانى که بشغل عباد و زری و صنایعی که متعلق است باین حرفه مشغول است از
دست نخج خود لقمه نانی حاصل نموده و بکج قناعت غنوده منت از کس نمیکوید

رأیت ایما الخ
یعنی دانست چار و شرم
حسن و خوبی یا آن ذی که
ندیده است سایه او را آفتاب
و اما

کار و انصرای
کلش مذکور در مصالح بجز
دو بیت و هشتاد و اند
ساخته شده

آقا محمد کاظم
گاه فردی یاد و بیتی میکند
ازاد بخاطر دارم
دلبرس که بدیشان دلبری میکند
هم دل از من هم مراد دل بری میکند
و که

در کم نیست امید یونفا کردن
ترسم از دشمنه خونریز و جاکردن
که بستم بخشیا بقتل این یکیش
لخته زیر لب و دقتا کردن

جزا و حق نمی پدید و کاسبی شری می گوید
کار و انشیرامی حاجی آقا جان دو کار و انشیر است هر دو در اردو بازار واقع
شده است در آستانه تاجر و خیاط و پیله و رو غیره لک ساکن

کار و انشیرامی زال بیک در بازار مرغ مسکن پیله و ران و عنبر هم هست
کار و انشیرامی چراغ علی خان نیز در بازار مرغ است بناشی و دلش از امام ورد
بیک خلف یکی والی فارس بوده و چهره اغلی خان توانی آن را وقتی عارت نوز
و تولیت آن بدست جناب رکن الملک شیرازی است که شرح احوالش این است
جناب رکن الملک نام نایب میرزا سلیمان خان خلف یکی است مولدش
میرزا دزد علوم عربیه و ادبیه ماهر است و در اقسام خطوط و انشاء قادر و متدبست
در دارالطباعه صفهان نایب الحکومه و ملازم خدمت حضرت والا ظل السلطان
و شعر را عریض و عجمی میفرماید و خلف متخلص عجمی یارین و دو شعر را از او بخاطر دارم

دل غمین بوجصال تنی ز تو شاد آ	که رشک لبست فرخار و شمع شاد
بجوی خند و شیرین باد لاکذر	به بین که قشبه بفرق هزار فرادوست

در دالان سرای مذکور حجره ایست که دو حاجی آقا جان زر که شیرازی است و دوی
این عمل و صنعت شخص اقل است و در موضع کارش ل

کار و انشیرامی و قاتما ایضا در بازار مرغ مذکور واقع شده که مسکن عزیز است
کار و انشیرامی شیخ نصر در آن اکثر غریب منزل ینمایند و در بعض حجره آتش را بن
و پیله و ریزه هست و در حجره از آن جناب حاجی میرزا احمد منجم باشی ولد مرحوم حاجی
محمد جعفر مسکن دارد و اینکه جوان است در مسائل نجوم با قدرست و توان است

حاجی آقا جان
فرانش باشی جناب توام الملک
حالی است
بنامی آن
در سال یک هزار و دویست و هجری
بوده
نوبشاد
تمام شهری است
حسن غیزه گذشت
کاروان سرای شیخ نصر
در سال یک هزار و دویست و هجری
ساخته شد و در محله بازار
مرغ است چون قریب بجانانه
شیخ نصر سر شیخ عبدالرسول
خان حاکم بود و شری واقع شده بن
اسم معروف است آن
بنامی آن از شیخ مذکور
نیست

ساله استخراج تقویمی می نماید

کاروانسرای شاه چراغ در جنب صحن مطهر واقع شده چون اراضیش را

بعض از مردم بغصب برده بودند در سنه یک هزار و سیصد و چهار قدری ازان را بتقویت حکومت بدست آورده و ضلع ازان را ساختند هنوز دو ضلع دیگر نیز

(مخفی نماند) که کاروانسرا با و بار بند های بسیار در شهر شیراز و خارج آن هست

که ذکر همه آنها موجب الطنب خواهد بود سرا های تاجر نشین آنها بود که مرقوم کردید

ولی باقی اکثر محل نزول و مسافران است از جمله مثل کاروانسرای حاجی عباس

جناب حاجی عباس تاجر باشی است و هم اکنون وکیل روس است

مولدش از دودا و دی باشد مرحوم والدش حاجی جلیل بوده از مشاییر تجار و خود مشاییر

چهل سال است در شیراز سکونت دارد انتظام امور تجار و روسیه بکفایت است

(بالجمله) در خارج شهر کاروانسرا باست مثل کاروانسرای شاه میر علی حمزه پرون

در وازه اصفهان از بنا های مرحوم وکیل کریم خان زند محل نزول قافله است و همچنین

مثل بار بند مشیری پروین در وازه کازرون از بنا های حاجی شیر الملک نیز محل اقامت است

حمامات شیراز

حمام در این شهر بسیار است اکثر آنها لطیف و پاکیزه که در سایر بلاد حمامی بنظافت آنها

مکتوبه می شود حمام های مشهور این است

(در محله میدان شاه) حمام وکیل حمام باقرا با و هر دو از بنا های مرحوم کریم خان است

ولیکن حمام وکیل مذکور حمامی است که خالی از اغراق در تمام ایران نظیرش دیده نشده

و نخواهد شد پستوهای عظیمه غریبه در آن است که از تجاری آنها عقل حیران می شود

کاروانسرای حاجی عباس

قریب بدروازه میهنها

است

آکیت

بنج حمزه و کسراف پاری و

سکون نون و آفرشت

در آخر در لغت رفته

یعنی وکیل داخل است

س

و اکثر سنگهای جدرانش مرمر است و در هر صفه از جاه کن آن حوضهای لطیف خوش طرز ساخته شده معلومات دیگر دارد که ذکر آنها موجب طول کلام است و حمام ذیروز
 و حمام بی بی دختران و حمام رضا قلنخان عرب و حمام خانی
 (در محله سنگ سیاه) حمام شبک حمام عبداللہ بیک حمام دروازه و غیر ذلک
 (در محله سرباغ) حمام حسین آباد حمام سپرباغ
 (در محله درب مسجد) حمام کلدسته چوکه قریب بکلده پسته مسجد نو واقع میشد
 (در محله بازار مرغ) حمام میرزا هادی حمام نواب حمام صدر آباد حمام شیخ الاسلام
 (در محله اسحاق بیک) حمام نقشک حمام سرو حمام ارک حمام نظرقلی خان
 حمام حاجی نصیر الملک حمام قلی خان حمام کوزک و غیر ذلک
 (در محله بال گفت) حمام ملا حسین حمام حاجی هاشم حمام حاجی زین العابدین حمام
 حمام استانه یعنی استانه سید علاء الدین حسین حمام بال گفت و غیر ذلک
 (در محله لب آب) حمام گلشن حمام علمدار حمام زبیده حمام امام زاده ابراهیم
 (در محله دزک) حمام شیخ جنبید حمام مختبب حمام حکیم
 (در محله درب شاهزاده) حمام خواجه حمام آقا باباخان حمام شجاع الملک حمام
 خیران حمام حاجی غلام حسین خان مشارالیه جوانی است دارای حبیب و نسب
 متواضع و مؤدب در امورات دیوانی صاحب کفایت و درایت حمام آقا طاهر
 مشارالیه در زمان ریاست مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک عامل و ضابط بوده و
 معترزا میر لپسته از وی اولادی چند بر صرعه ظهور آمدند و همه بر حمت حق پیوستند یکی از
 آنها که باقی مانده عالیجناب میرزا احمد مودی است جهان دیده و دانا محبوب القلوب

کلمه است
 در سیر از جانی را گوید
 که بالای آن مؤذن را دان
 گوید خواه ساز باشد
 با طاق مرتفع و
 مغز ذلک
 حمام میدان
 این حمام و قصبه را استا خیرت
 شاه چراغ علیه السلام
 است
 قلی خان
 و قلی ار جانب نادشاه افشار
 حاکم سیر از بوده
 کوزک
 بنج کات پارس سگول
 و بیده
 بنم اولی درخ ثانی
 حاجی غلام حسین خان
 خلف مرحوم حاجی محمد حسن
 که از سلسله هادی خان کلاتر
 سابق فارس بوده
 آقا طاهر
 در سینه کبوتر دوست
 شصت چهار ذنات
 یانه

متخذ و منازل متکثر و مرحوم کریم خان وکیل ساخته است و حامی در آن تیر بنیاد نهاده در
فضایش نیز غرس اشجار میبارشده که میتوان آن را نیز باغی خواند و این ارک جای
محارم محکام است

باغ نشاط معروف باغ میرزا نعیم در سمت شمال شهر در محله درب شاهزاده
باغی است غرضم و بتانی با نشاط توام در وسط آن عمارتی است بطریق کلاه قرمزی
آن را مرحوم میرزا نعیم توری که از جمله ارکان فارس بود بنیاد نهاده
باغ زکی خان در جنب باغ مذکور است مشارالیه والد ماجد میرزا نعیم است پسر
یکمزار و دوست و همفده بشیر از آمده و وزارت مرحوم حسینعلی میرزای فرامفرار داد
و در آن باغ عمارات عالیه بنا کرده است

باغ فتح آباد نیز در جنب دو باغ مذکورین است آن سراج محمد حسن خان فتح الملک متولد
درب آن بجانب بیرون شهر واقع است یعنی روی بجلکه مصطفی کشاده میشود و این
باغ عمارت فوقانی نظرها انداز است

(شجره طایفه توری)
مرحوم زکی خان مذکور پدر مرحوم میرزا نعیم مزبور است میرزا
نعیم را دو ولد بوده یکی میرزا عبد الله خان مستوفی دیگری میرزا علی محمد خان لشکر نوی
باشی از مرحوم میرزا عبد الله خان چند اولاد بعرضه آمده یکی فتح الملک است که کبیر
گردید دیگری محمد حسین خان مجیر الملک است که با فقرش سابقا مرحمتی خاص بود
اکنون در دارالخلافه است دیگری زین العابدین خان بجده الله همه در قید حیاتند و
دارای عزت و جاه صاحب کنت و دستگاه و از مرحوم میرزا علی محمد خان نیز چند
اولاد است یکی از آنها طفلی خان توام لشکر است جوانی است با درایت و دانوا

مرحوم کریم خان زند
ابتدای جهاکیریت سنه یکمزاره
یکصد و هشت و چهارده
سلطنت سی سال بوده و سه
دفاقتش را شاعری میگردید
کریم زند چار و بار میگردید
سار بود و از صد صد ابرار
نوری

شوب است بنور که نام گرفته
از از نذران و از سلسله نوری
غیر از آنچه مرقوم شده در شهر
نیز نیستند مادر میرزا عبد الله
میرزا علی اکبر و میرزا آقا خان اولاد
مرحوم میرزا محمد بیگ توری میرزا
و محترادر شیراز سکونت
دارند و از اعمال
محبوب شده

مرحوم میرزا نعیم دفاقتش
در سنه یکمزاره و دوست و دو
دو بگری است منته
میرزا علی محمد خان
دفاقتش در سنه یکمزاره و دوست
نور و بن بوده

شکری صاحب کفایت اللهم حفظهم زکی خان مذکور را برادرزاده بوده بنام شکر الله
خان و از وی دو پسر بر صده ظهور رسیده یکی مرحوم مهر علی خان حاجی شجاع الملک
که پیش از این در ذکر مدرسه حکیم نامش برده شد دیگری مرحوم حاجی محمد هاشم خان امیر نیا
عدلیته و آن بر دو دلد بر حمت اینزدی سوخته اند ولی از مرحوم حاجی شجاع الملک
پسری است نیک اختر میرزا احمد خان که مادرش دختر مرحوم نواب مؤید الله است
و از مرحوم حاجی امیر کنون ولدی است سعادت مند میرزا محمد خان امیر دیوان خانه
باغ قوام در محله بال کفایت بنیاد آن را مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک بنهاد و بنابر
قوام الملک حالیه با تمام رسپانیده این باغ محل جلوس و حکم مغزی الیه است در سمت
شرقی آن تالاری است شانزده در و جنب آن دوازده در و در و جنب آنها دوازده
پنج دهنه طوکانه و در و جنب آنها دوازده در و تمام عمارات مذکوره بائینه های جزو کلان
با این است و نقش و نگار الوان با ترنیم و در بر یک از سمت جنوب و شمال
یک طاق نماست و طرف قبل آن دو ایوان و دیگر اطاقهاست حوضی دریاچه بنهاد
دارد که از آب زلال بالا مال است و باغچه های از اشجار نارنج و ریاحین جنت شمال
هوایش راحت دل و جان است و فضایش شاد و بخشن روان در خیابانش چراغ
چون کوکب رخشان فردوزان

باغ یکله یکی در سمت جنوب شهر در محله بال کفایت آن را جناب حبیب الله خان
الکبر جناب قوام الملک در این از منته احداث فرموده اگرچه فضایش کوچک است
ولی صفایش بسیار است خیابانهای مرتب دارد اشجارش موزون است و در پیش
کوناگون بر سر در آن عمارتی چهار فصل بنا نهاده سابقا در این کتاب ضمن ذکر

حاجی شجاع الملک
نوش در سنه یک هزار و دویست
نود و دو بوده چند روزی قبل از
نوت مرحوم میرزا نسیم سنه
و آب

مؤید الله له طهاسب میرزا
ابن مرحوم محمد علی میرزا
ابن فتحی شاه
قاجار است

حاجی امیر نوش در
سنه یک هزار و سیصد
و ده است

کاروانسرای میان کتل نامی از معزی الیه و برادر والا کمرش میرزا محمد علی خان برده شد
در این اوقات که بتالیف این شیراز نامه مشغول حادثه مبارکه واقع شد یعنی بواسطه
حسن خدمات آن دو کوهر که آنها نسبت بدیوان اعلی درجه امیر تومان را دارا شدند
و بیکدیگر بکی اعتماد و السلطان لقب یافت و میرزا محمد علی خان انتظام الملک اللهم
احفظنا و انصر ما بنا ید الیک

باغ کلانتری نیز در جنوب شهر در محله لب آب هوایش لطیف است و تربش
لطیف آن را میرزا محمد خان بیکلر بکی ابن حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک ساخته الحال
ملک حاجی میرزا محمود و آجبه کا زرونی است که بنیکو مرمتی است
باغ خندق در سمت غربی شهر در محله سنگ سیاه واقع شده سابقا استخا خندق
دور شهر بوده مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن خان شیر الملک با عیش نموده بدرار
باغ یلانی در محله میدان شاه باغ کوچکی است عمارات تختانی و فوقانی بسیار
دارد همه منقش بوضع خوش در وسطش عمارتی است چهار فصل منقش بطور شیرینی
باغچه هایش بگلها می زنکین اراسته و از خار و خس پر اشته آن را محمد قلی خان یل خانی ساخته
در دانه محل حکم آن سلب می باشد
(باغبانی که در خارج شهر شیراز است)

ذکر باغهای خارج شهر را باین طور می نامیم که ابتدا می کنیم از باغی که در نقطه شمال غربی واقع
شده پس می آیم بسمت شمال و مشرق و بگذارد و در شهر کار صفت دورانی میزنیم تا
بنقطه اول برسیم چون الله

باغ صاحب اختیار که بستان نظام الدوله نیز گویند در سمت شمال غربی بمسافتی است

میرزا محمد خان
باغ را در سپیده بکند
دوست و صفت
اند ساخته
نظام الدوله
حسین خان است که حاکم
شیراز شده در سنه
بکند از دوست
نصبت
ن

اشعارتی است و صفات خمس
شیخ الاسلام رادری

شرعیته و غیر با کمال است به نیابت پدر بزرگوار گاهی بر مسند قضاوت جلوس نمیشد
 و اصلاح امور مردم را میفرماید از برای اهالی فارس این مفاخرت بس است که
 در محکمه خشک ایشان تاکنون بر شوه اخذ دیناری نشود و کاری با شستباه نکند شسته
باغ زعفرانی نیز در جنب باغ شیخ است جناب میرزا آقایی تاجر معروف تبریزی که
 از جمله سادات محترم و تجار معظم است آن را تازه غرس نموده
باغ حاجی عطارد الدوله در سمت شمال شهر است بقدر اکثر از سیل دور از شهر مشایخ
 آن را بنیان نهاده که نامش پیش از این ذکر کردیم و گذشت

باغ میرزا آقاخان بهمن اسم معروف است در جنب باغ عطارد الدوله واقع شده
 آن را جناب حاجی عز الملک که پیش از اینها در ذکر انهار شیرازی نامی از ایشان برده شده
 بنیان نهاده در وسط باغ عمارتی بهشت که چهار فصل است بنیان نهاده چیا ضعیف چند برود
 آن عمارت است آبش خوشگوار و هوایش سازگار خاکش رشک عبیر بسیار
باغ ابو الفتح خان در جوار باغی است که پیش مذکور شد و این باغ از حیث آراستگی و
 شیرازی چون باغ بهشت است نه بلکه دایره بهشت عمارات عالیه و آبشارهای متعدده
 دارد بقدر مالک این باغ است امیرالامراء خان بابا خان امین دیو اسخانه ابن عبد الرحیم
 خان ابن محمد اسمعیل خان ابن حاجی اسپداند خان جناب مشایخ الدوله در قوت مجامع
 مستغنی از توصیف و تعریف است حفظ الله تعالی

باغ ارم نیز در سمت شمال شهر است و بالاتر از باغ مذکور یعنی تا شهر یک میل قدر
 بیشتر است بتانی است بی مثال و گلشنی بهشت شمال فضای جانفراش طرب
 آمیز هوای دلگشایش نشاط انگیز سردایش سرا بذلک کشیده انهار و چنانش

تبریزی
 از آن جهت گویند
 که اکثر معاطه این جنس را می یابند
 حاجی
 اسد الله خان مراده
 مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام
 الملک است از اشخاص فصل
 و کمال بوده و فاضل
 سحرار و دوست
 بهشتا است

نامش نصیر الملک
میرزا حسنعلی خان وادوان
وزارت وقات یا قیامگاهش
ازین قتیار بخش را خواسته عرض
نمودم
۱۰۱ حاجی نصیر الملک که از ارجان
بسیار معیبت عرصه کی را زود انداخته
زاده حاجی قوام الملک که از ارجان
بر سر سرخه زور ملک زارت کاران شده
بقعه بازاری بسی بنیاد شده و زیاده
روضه از ادوسی آباد در درونش
کرد و ریخته خاک آن که روشن
روی گردن آید از اولی پرو جان شده
در غم ملک بنان و اعطای و اگر دود
نام بر هم ریخته خانه شکسته در میان
مرغ و وحش کاینده این توفیق و مقتدی
بال بکشود و پرید و با هم تقدس این
نامور تر کیش از جن و علی و علی
در بهشت جان اندر جای این شده
در دوم عشر صفر یکبار درین ارغی
بار بست و خویش بر پشت و آغوش
بر هزار و سیصد افزون باز و بهیج
کر جان چرخیده و در بهشت جان
نیز در تاریخ سال فوت او در بهشت
مسکن حاجی نصیر الملک که کوی آن

۱۳۱۱

حاجی میرزا فتح الله
شیرازی است چون کسی را که
سر حضرت نوری بوده و سوز
مشهور شده

از خاک دمیده عماراتی دارد شما نه مثل بر بالای که بواسطه دو پستون قوی یکبار بر است
و ارس و باکو شوار با و اطفا و واقهای دیگر از اوقات و تحتانی داراست ایشان
متعدده از هر جانب آن روان است و سبزه های اطراف جویش چون خط بر گرد عمارت
نوش لبان بنای اول آن را محمد قلیخان سلجانی نهاده سپس مرحوم حاجی نصیر الملک
و حکم بر بنیاد عمارات مذکوره داده حاجی محمد حسن معمار که در فن بنائی بی نظیر است و معمار
شیران بنار بار آورده باغی دیگر بر آن افزوده اند آن نیز بهایش معطر است و فضا
معبر خلوتی دیگر دارد که نارنجستانش نام نهاده اند بار بند و کوشکی هم برای آن قرار داده
بنده مالک آن باغ است جناب نصیر الملک ابو القاسم خان که در ذکر مروست
نامش مسطور و شرح حالش مذکور شد

باغ رشک بهشت گلشنی است مینو مرشت این باغ در پشت باغ حاجی عوا
است که مذکور شد خاکش غیرت مشک و عنبر است اکبش حسرت سلسال کوثر
ایوان مرغوب و منزلی مطلوب در آن ساخته شده مالک و صاحب آن مرحوم میرزا
نصیر نوری بوده که شرح احوالش گذشت پس از آن با و لا دس رسیده مانند جناب قوام
الشکر و غیره که نیز ذکر حالشان سابقا گذشت و باغی دیگر در جنب آن است که آنرا
رشک بهشت پامین گویند

باغ حبیب آباد بوستانی است نیکو بنیاد و در طرف قبی باغ ارم مذکور و سابقا عمارت
عالیه داشته اکنون در ارگانش انهدام رومی داده ولی اشجارش با شمار و شمار بسیار
است مالک آن مرحوم حاجی میرزا فتح الله نوری و غیره بوده مشارالیه در شیراز
میرزیه اکنون بوده آن رسیده که از آن جمله است جناب حاجی میرزا اسد الله

اشجار با آثار موجود است در انتهای باغ مذکور و در بسته پله و در کاه است
 که بالا رفته میرسد بطرفی دیگر که در آن حوضی است طول آن مقدار نود ذراع و عرضش
 شصت و پنج ذراع است در سمت شمال و جنوب آن حوض باغچه های بزرگ و کوچک و درختان
 و سایر اشجار نیز دارد اینها در دو سمت مذکور و چهارت کلاه فرنگی است بقرینه که از
 ایوانهای متعدده از تحتانی و فوقانی است و در سمت رو بقبله هفت طبقه و مرتبه است
 که طول آن طبقات قریب بطول حوض است بعضی کمتر برخی بیشتر و در انتهای طول آن
 طبقات میلهای مرتفع مرتفع از کاشیهای الوان برپاست و عرض هر یک از آن
 مراتب ده ذراع و بیشتر و کمتر است و در هر طبقه و در بسته پله بقرینه ساخته اند که از
 طبقه دیگر بالا میروند و در میان پله ها از طبقه بالا تا پایین آثارهای عریض است که از
 فراز به نشیب است میریزد و در عرصه هر یک از آن طبقه ها حوضهای کشولی و غیر
 کشولی بکلی مرتفع و محوش است بعضی منتهن و مستدس و در میان نشان فواره ها قرار داده اند
 و در ضمن حیاض مذکوره باغچه ها است که دارای نارنجهای قوی پیکر باغچه ها است و همچنین
 اشجار دیگر در مرتبه و طبقه بالا تا لاری است رفیع با عرصه وسیع در دو طرف آن آثار
 بقرینه ارسلی و دو گوشه ها و ایوانهای متعدده ساخته اند بوضعیهای خوش و طرزهای گلشن
 و تالار مذکور و در ویه است که روی دیگرش بطرف خلوت و فضائی است که آن هم
 باغ مانند است دریاچه طولانی در وسط آن است در باغچه هایش نیز نارنج و سرو جای
 بجای ریخته تمامی بسیار ممتاز و در زاویه اش نباشده و این طرف را دربی است که از
 آنجا بطرف کوه میروند این بود تعریف باغ تحت بر سیل اجمال و اختصار ولی بزرگان
 افسوس و درینج که تمام آن بناها و سراها منهدم شده و در هم ریخته و رفته رفته از بین رفته

طول حوض
 مذکور شد که نود ذراع
 سابقا یکد وقت آن کشی که یک
 ساخته بود و در روی آن حوض
 دریاچه اندر روان بود و هر
 از تا شایان که آنجا میر
 اگر بای بود و سواد شد
 روی آب که
 مسکون
 قه

درین باغی که از ملاعبیده می آمدند نقشه یا عکس از آن برداشته می بردند اکنون آمده
مکران شده سرانگشت تحیر بزدان میگزند در این اوقات فقیر مؤلف در آنجا که
داستم و بجزایب مذکوره نظری و آن سرای ویران گویا بزبان حال این بیت مضمون
بود ای که بگویم گذری باز کنسند

خدای تعالی عمر پادشاه اسلام شاه و وزیر اصف جاه را پاینده دارد که بر منش همیست
باغ میرزا محمد رضا در سمت مذکور است ایضا نزدیک باغ بخت بستانی است
عزس آن را مرحوم میرزا محمد رضای مستوفی که سابقا نامش در ذکر کربال برده شده بنام
و باغ دیگر در جنب آن نیز هست که در آن کل کاری بنیانید و چند دست عمارت بنیم
دارد تعلق این دو باغ بکلی وراثت میرزا علی محمد خان مستوفی است که نیز نامش مذکور
و بجانب میرزا کر معلی که اسم وی نیز در ذیل از سنجان آمده

باغ نود شمال شرقی شیراز دو میدانی و دراز شهر در جنب مصطفی است بوستانی است
ترتیب چون روی دلداران دلجوی و هوائش مانند طبله عطاران خوشبوی حدیقه
باروح و صفار و خند و گکش و دلکش خواجه شیرازی علیه الرحمه در صفت آن فرمود

میان جعفر آباد و مصطفی

باغ نود که بر چند طرف است اول فضائی است که قلیل اشجاری دارد و از آن
گذشته بکریایی محکم اساس رسیده پس داخل بطرف دیگر میشود در آن تالاری است
بسیار مرتفع و دور رویه که در جنبش دوارسی و دو گوشوار است و در جلو تالار دریاچه
هشت که دور تا بدورش نود و دو ذرع میشود و فضای این باغ مرتبه بر تپاست مثل
براشجار نارنج و دیگر فواکه و دریاچین و انواع گلهای رنگین و در وسط باغ ابتار هست

در این باغی که از ملاعبیده می آمدند نقشه یا عکس از آن برداشته می بردند اکنون آمده

میرزا محمد رضا در سمت مذکور است ایضا نزدیک باغ بخت بستانی است

عزس آن را مرحوم میرزا محمد رضای مستوفی که سابقا نامش در ذکر کربال برده شده بنام

و باغ دیگر در جنب آن نیز هست که در آن کل کاری بنیانید و چند دست عمارت بنیم

دارد تعلق این دو باغ بکلی وراثت میرزا علی محمد خان مستوفی است که نیز نامش مذکور

و بجانب میرزا کر معلی که اسم وی نیز در ذیل از سنجان آمده

باغ نود شمال شرقی شیراز دو میدانی و دراز شهر در جنب مصطفی است بوستانی است

ترتیب چون روی دلداران دلجوی و هوائش مانند طبله عطاران خوشبوی حدیقه

باروح و صفار و خند و گکش و دلکش خواجه شیرازی علیه الرحمه در صفت آن فرمود

که در آنها فواره ها برپاست آتش از رکنا باد است (طرفی دیگر) در پشت تالار
مذکور واقع است و آن خلوتخانه ایست که در آن بیت های بسیار ساخته شده این بنا
مذکور را مرحوم حسینعلی میرزای فرما فرما خلف خاقان مغفور در پال یکزار و دو
بیت و پنج نهاده و آن مرحمت پناه از حکام نیک ذات حمیده صفات بوده
هم خود را همواره بخیرات و مبرات مصرف میداشته و او را اولاد بسیار مذکور
آنها بوده که اکثر مرحوم شده اند بعضی از اولاد زاده های وی بالفعل در شیراز هستند
(چون) نواب محمود میرزا ابن نادر میرزا ابن فرما فرمای مذکور جوانی است با قوت
جوادى با همت ممد و تهنه التجایا محمود و انحصایل (و چون) نواب ضیاء الدین
میرزا و سهام الدین میرزا و ولدان بهاء الدین میرزا نورین نیرین حفظهم الله تعالی
(بالجمله) طرف دیگر باغ نوسمی بقرب آباد است از امر مرحوم حاجی معتقد الله و فرزند
طاب ثراه بنا فرموده عمارات فوقانیه اش متعدده است در یکی از آن عمارات
در سقف اشکال فلکی و کواکب کشیده اند و تاریخ بنا را وصال علیه الرحمه فرموده
زیب باغ نویسن مکان آباد

در فضایی این باغ هنری است جاری و در باغچه هایش گل کاری طرف دیگر باغ
مستوی با میر آباد است که میرزایی خان امیر حاکم شیراز ساخته در آن اشجار نارنج
بجد حساب است پس از تفصیل و تریف باغات مذکور گوئیم که آنها دیوانی
بودند و برود و دور تمام آن بنا ها خراب و ویران شد و اثره خلوتی دیگر داشت در
شمالی باغ که الحال اثری از آن باقی نیست همچنین حمامی داشت که از میان رفت
این سنوات نواب مستطاب نوزد میرزا ابن رضا قلی میرزای نایب الایاله ابن

خاقان
مغفور فتحعلی شاه تاریخ جلوس
سنة یکزار و دو بیت و دو از
و تاریخ فوتش سال یکزار و دو
پنج و چهری است مدت
سی و هشت سال بوده قبرش
در قم است

نادر میرزا
فوتش در سنة یکزار و بیصد
پنج است
زیب باغ الخ
یکزار و دو بیت و پنجاه و هشت

میشود
میرزایی خان
در سنة یکزار و دو بیت
پنجاه و هشت بشیراز
آمد

سرمای فرمان فرمان باغات را از اعلی حضرت اقدس شریاری خواست و گرفته
و مالک گردیده جزئی مرتعی نموده و باز هم در کار است ولی چون بنای او نشاء
شد این شاهزاده ازاده از اشخاص معزز و محترم فارس است

باغ جهان نما در برابر باغ مذکور واقع شده بنایش از گریخان زند است در وسط
حقیقی آن گلکشت عمارتی است هشت در میانش حوضی است از سنگ مرمر
و در فضای باغ نیز دو حوض و آبشارهای پیر چهار خیابان دارد که در آنها سرودهای
بقطار است و در سایر اراضی آن درختان نارنج و انار این باغ هم دیوانی بوده چند
سال است جناب مؤمن الملک و ادا جند صاحب دیوان که سابقا در گریخان
نامش برده شد از دولت متصرف شده بر نقش کوشیده آبادش ساخته در
جلو باغ مذکور که تفصیلش گذشت نزدیک تکیه حافظیه باغی دیگر است متصل با
باین طور که سردیوار این باغ مساوی است با زمین باغ جهان نما یعنی این
باغ در کودی واقع شده اشجارش همه انار است این را جهان نما یا زمین میگویند
که هم گریخان وکیل ساخته و در جنب آن ایضا باغی دیگر که نارنجستان است جناب
مؤمن الملک مذکور غرس نموده و جدیداً احداث است

باغ و لکشا در سمت شرقی شیراز است بقاصله کمتر از نیم فرسنگ در پایه کوه
قلعه هستند که سابقا در این کتاب مذکور شده بتانی است و لکش روضه منو
وش فضایش و لکشا تر از باغ ارم هوایش با دم عیسی توام اشجار لیمو و نارنجش
از هزاران افزون درختان بتاوی و ترنجش بر دلیف و موزون متن باغدهایش
از ریاحین غیرت ارژنک حاشی جدا و لش پراز کلهای رنگارنگ در وسطش

جهان نما
در اراضی جعفر آباد
واقع شده که مذکور
شده
در پایه
قلعه جهان نما واقع شده
که چون بر مراد قلعه آن کسی برآید
تمام عرصه و اعیان باغ
مد نظر و آرد و دیگر
تماشای عربی دارد
سه

عمارتی است بطریق کلاه فرنگی که در میانش حوضی است و در آن آب روان است
و تالاری شاهانه متصل بآن اطراف او ایوانهای مشقوشه و منازل مفروشده که نیز انحصار
بیکدیگر است ساخته و پرداخته اند حوضی بزرگ در جلوان تالار است و در هر سوی
و جوانب آبشارهای بسیار عمارات و حیاض دیگر هم غیر از عمارات مذکور باقیست
حاجی دارد و آب این باغ از قنات بند راست که باب سعدی مشهور است
در آنجا نخل هم معل میآید بنقد مالک و صاحب باغ جناب صاحب دیوان نخل
خان است و بسیاری از آن عمارات را معزی الیه بنا نهاده و از باغ و گلشن آینه
سعدیه چندان مسافعیست

باغ بودیک در سمت شرقی مایل بجنوب است باغ بزرگی است اقسام و
انواع آثار لطیفه در آن معل میآید بر سر درش تالاری وسیع و عماراتی رفیع بنیاد شده
این باغ نیز از جناب صاحب دیوان است
باغ سلطان آباد در سمت جنوب شیراز مسافت بیشتر از فرسنگی تا شهر و آن باغی است
فرخ انگیز حدیقه طرب آمیز عمارتی شاهانه دارد و چند خانه رعلی در جنب آن است
و اراضی اطرافش متعلق بآن ده است که زراعت ینانند مالک این ده و آن باغ
جناب میرزا محمد شفیع ابن مرحوم حاجی محمد صادق اصفهانی است که در ضمن
حقیقه نامش برده شده

باغ قلعه شاهزاده بیکم نیز در جنوب شهر مسافت بیشتر از مایل عمارتی بر سر در آن است
و مالک بود آن باغ و قلعه مزاع آن را مرحوم حاجی شیخ زین العابدین عم بزرگوار جناب
امام جمعه حالیه و اکنون بحکم وراثت با و لادش رسیده از جمله اولاد آن مرحوم است

شاهزاده بیکم
دو تریک اختر حضرت
خانان فاضلی شاه تاجار
است که زوجه
ذکر خان بود
مرحوم
حاجی شیخ زین العابدین
زتش در سنه کبر و مستند
چار بوده سنه

جناب حاجی شیخ محمد علی که از جمله تجار نامدار و از معززین این دیار است دیگر جناب
آقای شیخ عبد العزیز که مالک قلعه و باغ مذکور است

باغ در یکی در جانب غربی یا بل سجنوب شیراز است بسافت کتر از نیم فرسخ غنی است
با نوع فواکه مشحون ممری و ساروش از هزار افزون صاحب است آن را حاجی محمد
حسین زارع ابن مرحوم ابو الحسن بیگ مردی است نیکو نهاد متدینی با اعتقاد سلیم
الطبعی صدیق زکی النفسی شفیق (منحی عنیت) که باغی دیگر بمیدانی فاصله تا باغ مذکور
است آنرا در کی بالا کویند مالکش ورثه مرحوم حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک است
باغ جنت در سمت غربی شیراز بمقدار فرسنگی دور است و آن در صحرا یک کشت
واقع شده کلشنی است بار و ج و صفات بستانی نظرب افزا میوه و اشجارش از قبل
میاه انهارش چون سلسیل این باغ نیز از حاجی مشیر الملک مذکور بود الحال
بوارث آن رسیده

باغ کلشن (آن را عقیف آباد نیز گویند) در سمت غربی است نیز بسافت نیم
فرسخ بستانی است بی شبه و مثال هوایش در نهایت اعتدال کل و ریاحینش سردی
و که جوهریان را در نیمه و ما معیش با کوثر و پیغم امینخته در بهار آن بر برگلش هزار
نغمه ساز کند و فراز هر سر و ش تدروی زمره آغاز در میان باغ عماراتی بنیاد شده یعنی
بی نظیر و بطریقی دلپذیر ابشاری از میان آن عمارات پیوسته جاری و روان
که آتش راحت بخش روح و روان مرحوم قوام الملک میرزا علی محمد خان اسکندری
آن بناها را نهاده و دیگر عمارات نیز باغ را ازینت داده گوشه قریب آن بوستان
برپا نهاده و خلوت و باغی دیگر بر آن انهنزوده مالک بالفعل آنهاست خلعت

در
کبر و مال دستخوار
ملکین و کانت تازی گشت
و یار پکنه و زهر
کشت
بزم کات عربی و نفع
شین نهمه دون ساکنه

خلف ارجمندش قوام الملک عالیجه

باغ ششقری در جانب غربی مایل بشمال است بمسافت میلی تا شهر بنفشه
 رشک نخارخانه چین است و شکست بهر ایش غیرت خلد برین بنیانی حکم و عمارت
 استحکم در میان آن ساخته شده بنیاد آن باغ و عمارات آن را جناب مسعود الدوله
 حاجی فضلعلی خان که نامش سابقا در ذکر دولت آباد مرودشت برده شده نهاد
 مرز و بومش را از خاک و گردم رونق داده

باغ رحمت آباد در شمال غربی بمسافت میلی تا شهر ایضا و آن دوسه طرف است
 در طرفی عمارات سخانی و فوقانی دارد همه مرتب و منظم حیاضش حسرت کوثر و زمزم
 در وصف آن همین بس که جناب مستطاب امام جمعه حاج شیخ نجفی زید فضلعلی
 که نام مبارکش پیش از اینها مرقوم گردیده بانی این بنای موقش الارکان است و آنک
 بالفعل آن حفظه الله عن الحدیثان

باغ بالیوز قریب برحمت آباد است مرحوم میرزا عابد الله خان بالیوز و کارکنان
 در آن عماراتی فوقانیه تو بر تو بطرزی خوب و بوضعی مرغوب ساخته اکنون متضمن
 آن را میرزا علی محمد خان خلف آن که جوانی است بکلیه کمالات آراسته و تقاض
 برآشته وی هم بالیوزی و کارگذاری را دارد و بزبان و خط انگلیسی ماهر و قادر است
 باغهای دیگر در آن حوالی بسیار است مثل باغ جناب میرزا آقایی تاجر که در باغ نظر
 نامش برده شد و غیر ذلک باغهای که از دیگران است

باغ حوض که آن را باغ نوشهری نیز گویند در سمت غربی مایل بشمال و تا شهر مسافتی
 ندارد اراضیش قریب یکصد پیمان است خیابان های بسیار دارد و در سمتی

ششقری
 بنام حسین محمد و سکون
 نون و قات مضمومه و را
 محله مسوره و ده
 اقربا تختانی
 نه
 گردم
 جمیع کرم نفع اول که در با
 نه
 باغ حوض
 و در چشمه ای که حوض
 دایره اندازی بند
 عمارت آن است
 که در بین کور
 نه

از آن باغ عماراتی عالی است که دور تا بدور آنها دریاچه حلقه مانند ساخته و تخته ملی بر
آن انداخته اند که بوسیله آن داخل در آن عمارت میشوند در سمتی دیگر نیز چند
عمارت دیگر بنا نهاده اند و در جانبی دیگر آب انباری و مسجدی برای نماز است
توصیف و تعریف این بستان از چیز تحریر و عرصه تقریر پرده است زیرا که از
هر گونه کل دریا حین در آن موجود است و از هر قسم فواید و وجه اکل در آن حاصل
نیا و باغ از مرحوم حاج میرزا ابوالحسن خان شیرالملک است اکنون بزرگداشت
انتقال یافته

باغ بهجت آباد آن را باغ صاحب دیوان هم خوانند در جنب شرقی باغ خوش
جناب میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان در سال یک هزار و سیصد و یک بنا نهاد
طویل و باریک و در جنب آن ساخته و نزدیک بدربار باغ چند طاق ایوان
طولانی برپا نموده و از هر گونه فواید در آن غرض کرده ولی مالک بالفعل آن عبد الله
خان نیکو دلد مرحوم داراب خان نیکو است که از خواهرین شقایق است
جوانی است بشوکت و شان معروف و بشجاعت و دلیری موصوف بود
حسن خدای که نسبت بدولت علیه ایران از وی منتفع نشود و رسید و عقب
بصورت الدوله گردیده

باغ حاج محمد مهدی کشمیری و آن از جمله تجار محترم بود در این سنوات بنا نهاد و
عمارات و سراهای منقش و گنبد و خلوتی و لیسندگی مانند باغ تمام و باریک
نیا و در دو بر حمت حق پویست کارخانه آتشکوهی نیز در جنب آن است
چون از ذکر باغات دور شهر فارغ شدیم اکنون گوئیم که در میان شمال و بجز

حاجی محمد مهدی خوش
یک هزار و سیصد و هشت بود

کبر عزم و سکون بین
معه و شمع کانت تازی
و راه و اهل انصاف و داد
بعضی رخ گردان این
کله آتشی است
SCREW

بسات میل باغهای رعیتی و غیره بسیار است که آنها را باغات ده کزّه خوانند همچنین در
سمت مذکور بقدر افرسنکی دور از شهر حاجی است که مسجد بزرگی معروف است
در نوشتجات قصر الدشت نوشته میشود مسجدی است که در جنب این بازار است
مشکل بردگاکین و خانه های رعیتی در حقیقت قصبه مانند است و در اینجا باغها
بسیار است و گویند در ده کزّه و قصر الدشت مذکورین افزون از چهار صد باغ
بشمار آید اگر چه اکثر آنها باغ رعیتی است ولی در ضمن بستانهای زیبا که دارند
عمارات و سراهاست دیده میشود (مثلاً) مانند باغ جناب حاجی میرزا کریم
که معروف است به کلخانه در آن عمارت شادانه ساخته مخصوص چند عمارت
که در رب آنها را از آئینه های کلان قرار داده و اسخار کل و ریاحین در آنها بل میآورند
(و مانند) باغ سرکار نواب که ویل دولت انجلیس است و پیش از این در ذکر باغ
شیخ نامش گذشت و لهذا باغهای منظم دیگر است
اما شرب باغات مذکوره از نهرا عظم چشمه جو شک و غیر ذلک است محلی
از منقل ذکر آن نهرو چشمه این است

جو شک در صحرای قصر فشته است در طرف شمال غربی شیراز بسات چای
فرسخ کمتر و آن جو شک محوطه ایست در کودی که آب از آن جو شیده و سرد
میاید و در اطراف آن قناتی چند است که هر یک را نامی است و آب از آنها
جاری داخل جو شک میشود پس آبی انبوه میگرد و از آنجا بمقدار دو فرسخ آید
میرسد بجائی که بند و سده بسته اند (نهرا عظم همین است) از بند گذشته در جدول
که بسیار پس و منبسط است روان میشود و در آن جدول بعضی قطعات سنگ ناصلا

ده کزّه
بکسر دال همد و بار و فتم
کاف تازی در
همه شده
منه
بردی
بفتح با و موخده و سکون را و همد
و کسر دال و یاد در آخر
منه
قصر فشته
صحرای است در آن
چند ده و بسایین
منه
قناتی
که هست انامیش این است
حسین آباد و کور مریم و محمد طاهر
خان و علی مراد خان و کاظم آباد و
غیر ذلک سابقا متجا و باز
مسجد رشته قنات
آکنون اکثر شرب
منه

بفصله نصب نموده اند تا آب مذکور قیمت شود (انجا را مقسم اعلی خوانند) هر کس
حقه دهره از آن آب است که برای زراعات و شرب بسا تمین میرسد و هر شتر
و قسمتی را نامی است و مقسم مذکور قماش کاه خونی است
حون این مطلب دانسته شد میگوئیم که قنات دیگر نیز هست که آنها داخل جوی
میشود بلکه علیحده از آن است (از جمله) آب قرامی است که آن را مرحوم میرزا
علی محمد خان قوام الملک احداث نموده و باسم خلعت نامدار خود محمد رضا خان قوام
الملک حالیه رضا آباد نام نهاده زراعات و باغات ایشان را شرب میدهند
پس بهتر میآید مردم را از آن انتفاعی کلی حاصل میکرد (از جمله) قناتی دیگر هست
که آن را خیرات بزرگ نامند و آن نیز علیحده از مذکورات است منبع آن در
تنگ قره پیری است (تنگ قره پیری محاذی با بجاه است که سابقاً میگویند
و این خیرات بزرگ وقف عام است داخل شهر شود

حومه شیراز

حومه محالی را گویند که در اطراف وجانب شهر واقع باشد و حومه شیراز از جانب شرق
محدود است تا بلوک کربال که سابقاً مذکور شد و از جانب مغرب تا بلوک کتیره
و از جانب شمال تا بلوک مرد دشت و را مجرد که ایضا مرقوم شد و خلار و شول
جانب جنوب تا بلوک سیاخ و کوار که هم مسطور آمد
(عبارت اخری) طول حومه هفده فرسخ است و عرضش هفت فرسنگ است
و مباشر حومه مرحوم میرزا عباس ابن مرحوم میرزا عابد بود پس از آن بولد سعادتمند
میرزا زین العابدین است جوانی است محبوب جهانی را محبوب القلوب

خیرات بزرگ
از آن گویند که خیرات کوچک
نیز هست و آن جدول است
از جمله جدول در مقسم
اعلی
سید
حومه
در لغت است که حومه

البحر و حومه الری معظم ایران است
از بعضی سیدیم که چول
و حوام شهر معظم ایران است
لذا حومه اس حواسدی
بر در لغت آمده که عام
تکلا و چول تلالایی
کرده اگر دگر دیدی
معنی ساست

است که حومه
کرده اگر دگر
است
حلا
و قلا و حلا در بعض جا و تندی
لام نام قریه است از فارس
دوسر است تا سراسر اطراف
بجه کوستان است و مقصود
انجا همه زراست تراب آن
مشهور است که اطراف عالم
بر مدتی در کوستان

در کتب و کتب و کتب و کتب

در کتب و کتب و کتب و کتب
در کتب و کتب و کتب و کتب
در کتب و کتب و کتب و کتب
در کتب و کتب و کتب و کتب

برادر کترش میرزا سپید محمد نیز از نجای این شهر است و از تربیت یافتگان دبیر
الحمد لله رب العالمین که از ذکر این شیراز و تعلقات آن تاریخ شدم و گذشت

علماء و فقهاء شیرازی

عفی عنهما که قبل از شروع در تالیف این شیراز نامه که از لطافات آثار عجم است مقدم
مذکور داشت که خواهم بعضی این است که شرح احوال رجالی که از شیراز برخاسته اند
نگاشته ام ای کون میگویم اولاً ما بسیار از اولیاء و عارفان و حکماء و علمای شیرازی
در ضمن مطالب نام برده و شرح حالشان را نگاشته ایم ثانی اینکه اگر بخواهم تمام
آن اشخاص را بنام ببرم و از احوالشان بنویسم کتابها و قریب باید پرداخت
و حال اینکه در بسیاری از کتب رجال و تذکره نام آنها ثبت و ضبط است لهذا
در این کتاب شرح حال تمام لازم نیست جز معدودی از معاصرین

(این مطلب نیز مستور ماند) که قیصر مؤلف شروع بتالیف این شیراز نامه سال
قبل نمود و چند وقتی از آن را برشته تحریر کشید سپس چون عوائق روزگار موانع
باز داشت و آلام و استقام بی درپیم از پای در آورد و دستی که جز به نیروی آن کار
یا رای تحریر نیست از کار ماند مدتی این مشغولی تاخیر شد و مرحوم حجة الاسلام
الحاج میرزا محمد حسن شیرازی تاسمه بگذر و سیصد و دوازده هجری در قید حیات در
سافرا متوقف بود الحال که باز شروع بتالیف تتمه شیراز نامه بنیمای مرغ روحش
تفسیر تن را شکسته و بملکوت اعلیٰ پیوسته انالله و انا الیه راجعون پس از آن وقت
باینکه دیگر حادثه و تاسف روی داد و آن قتل شاه شهید السلطان السعید ناصر الدین شاه
غازی اسکند الله الغفور فی دار السور بود شهید الله که از این دو حادثه جانسور و واقعه

بنی بر ناک نه
بنی حادثه و مصیبت
است
قتل شاه شهید
اعلی ناصر الدین شاه غازی
در عرش دوم ذیقعد سنه ۱۲۸۵
سیصد و سیزده است جناب
استوده در تاریخ آن اشعاری
گفته اند اشش این است
شد شد دوران بنا گایه شهید
و جلوس حضرت مظفر الدین
شاه در شهر و پنج روز بعد غیبت
شاعری در تاریخ آن نیک گفته
مظفر شاه با زیب و دوز
نهاده سر تخت افسر مبر
تاریخ این جشن گنایم گفت
شد اکنون پسر جانشین پدر
منه

غم اندوز در ارکان ملت و دولت تزلزلی روی داد چو که آن یک مروج ملت احدی بود و این یک حافظ دین محمدی و شرح قتل آن شاه مظلوم را تمام مل و دول در کتب بسیار و روزنامه های بسیار ثبت نموده اند و تفصیل داده اند و فقیرانه چندان از تحریرش خاطر اشفته میگرد که شطری از آن را بتواند و طی سطر بی بکار و پس در مصیبت شاه شهید سعید بطریق اصطبار پروریم و بدولت و عروا شاه جدید رشید از دل و جان عا کونیم اعنی اعلحضرت قدر قدرت قضا صولت جمشید شان خورشید نشان شهریار کردون چشم و جهاندارانچ خدم خسرو عادل و خدیو باذل السلطان الاعظم و انجا تا المظلم مظفر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و ابد الله نوره و برهانه شیخ شاهنشاهی که همواره اسایش عباد و اطالب است و آراش بلاد را راغب منی جاکشائی که هرگز کرد و هم از دامن رای میرش گذشته و زنگ همی بر این آینه فیض بخشیده تا باور ننگ سلطنت و جهان بانی نشست در عدل کشاد و دست ظلم بر بست ملو لفته

خدا یگان نعمت منظر الدین	که هست و ارث تخت قباد و افروزم
خدا که بر او رنگ پادشاهی نای	کشاد و دست بعد از بخت پستی

(علی الجملة) برویم بر سر مطلب یعنی ذکر معدودی از علما و اعلام ذوی الحمد و الاحرام جناب مستطاب سیادت و سعادت انتساب حجه الاسلام و المسلمین اسرار الکی و مطلع انوار اتماهی سایه افضال ایزدی و ظل تفضلات سرمدی الحاج میرزا محمد حسن مجتهد شیرازی نور الله تعالی مضجعه و روح الله روحه سالها در سائر اصف بود چنانکه مذکور شد و فیصل امور کافه انا و مروج مراسم اسلام ظمیر ملت بیضنا

اصطبار
صبر کردن و تمکین
مژدن

بفتح
سپین
ساقا

و فتح میم در و الف بقصر
است و بد هم آمده و سترن ای
بضم سپین در از و فتح سین و
ضم راء نام شهری است و کن
و جلا بین شمال و مغرب بغداد
و مسافت آن تا بغداد بنقاد
پنج میل است از بنا های مستقیم
است و در آن مدفون است
حضرت امام علی نقی و امام حسن
عسکری علیهما السلام

و فتح میم در و الف بقصر

و نصیر شریعت غرادر ماه شعبان سنه مذکوره از این سرای جهانی بعالم روحانی شتافت و از آنجا
 اهل عالم از گردنم گذرورت یافت خلفی سعادت مند از وی باقی است یعنی جناب
 علی آقا آن نیز در سائر اسکونت دارد و تحصیل مشغول است و از قبایل و عشائر آن
 مرحوم در شیراز معدودی هستند از جمله جناب حاج میرزا باقر ابن مرحوم حاج میرزا
 سید محمد ملا باشی از اجله سادات شیراز است و بفضلیت و حسن عقیدت از اقران
 ممتاز مرحوم حجه الاسلام را پسرخاله است و از حاج مشارالیه ولدی است میرزا عبد
 الباقی در شیراز تحصیل مشغول است و محصل معقول و منقول و از جمله نبی اعمام محرم
 حجه الاسلام جناب سید آقا است با اینکه در ریعان شباب است پیوسته طالب
 درس و بحث کتاب است صرف و نحو و منطق را نزد فقیر دیده و خوب فهمیده
 صنعت نذگری را نیز داراست برادرش میرزا عبدالحسین نیز از سادات مجتبی است
جنابان حاج میرزا محمد تقی شیرازی و آقا شیرزا ابراهیم شیرازی محلاتی هر دو در سائر
 تشریف دارند صاحبان قوی و اجتهادند علمای دیگر هستند که نامشان

در ضمن ذکر مساجد و غیره ماسطور آمده

ادبای و فضلاء شیراز

از ادبای و فضلاء نیز در این کتاب متفرقه ذکر کرده حاجت بکار از نیست و چون از
 سادات فخرالدوله نامی برده شده و اینجا بطریق اختصار ذکر میشود که از فضلاء
جناب حاج میرزا رحیم فخرالدوله در جمیع علوم تیسار علم طب قادر و شعر انیکو
 میسروده و تخلص بیدل می نموده خاقان صاحبقران را ندیم و حکیم باشی مخصوص گشته
 در پهنه بکزار دو دست و شش در معصومه قم از جهان فانی در گذشته از او است

حاج میرزا باقر
 سابقا نامش در ذکر حاجیه
 برده شده و از قدما
 نیز اسمی ماسطور آمده

حاج میرزا محمد تقی
 برادر جناب آقا میرزا محمد
 علی مجتهد شیرازی است
 که در مساجدش
 مرقوم شد

آقا میرزا ابراهیم
 ابن مرحوم ملا محمد علی مجتهد
 محلاتی است که در ذکر
 مسجد مولی نامی از آن برده
 شده

حاج میرزا باقر
 سابقا نامش در ذکر حاجیه
 برده شده و از قدما
 نیز اسمی ماسطور آمده

کر خداوندیت باید بندگی کن شاه را
 بجز از خم بزم زلف تو دانه خال
 بیابانی است عشق ایدل کس پیدایش
 ندانم عشق را ملت ملی هر کس که عاشق شد
 خواجگان در بندگی چپند قدر و جاه
 کس ندیدم که بیک دانه بند و دامی چند
 بمنزل کی رسی تا کم نکردی در بیا نش
 مسلمان کافرش میخواند کافر مسلمانش

جناب حاجی میرزا علی محمد ولد حاجی میرزا رحیم مذکور است
 که جنابش نیز جامع علوم عقلیه و نقلیه بوده از ریاضی و طبیعی نیز بهر با حاصل بود
 و شعر را هم خوب میفرموده در سنه پنهان و پس صد و شش وفات کرده و بعقید

عالماتش بودند از اوست

در کشوری که افراخت سلطان عشق
 گفتی مرا خبر ده ز اسرار عشق زنده
 در واکه شد گرفتار دل در نهایت
 از افاق و کانیم از دست لشکر غم
 دیگر ز شمع عقل انتخاب محو کفایت
 ای جاوید این حدیثی است موقوف به دیر
 از آنچه کرد پر بهرین چاره در بدایت
 مارا بسا غری چند ساسته و بکن حیات
 شد صبح و شام سجد کو آخر آن نهایت

از مرحوم حاجی میرزا علی مذکور چند اولاد است که در طهران و شیرازند و بین الاکفای
 سراسر از بدین تفصیل

جناب میرزا سید رضی بنایب الوزاره در علم ریاضی و انشا و بدایر ج فقا
 ارتقا جسته در طهران ساکن کشته مقبول سلطنت و محبوب دولت است
جناب میرزا محمد حسین خلف حاجی میرزا علی مذکور دارای علم و عمل است
 و در زهد و تقوی بی بدل در بی همدی شعری می سراید و همدم مختص مینماید از او

راست
 یعنی علم لشکر است
 درایت
 سابقا مرقوم شده که
 مقابل روایت
 است
 جناب
 میرزا محمد حسین را پس است
 تنگ انتر میرزا عبد الله
 مشغول تحصیل علم
 طبع است

ای زلف تو بگردن به کرد سلسله
سری نیم بنجار معین لای کای پای
کرفی جز لای تجری حکیم کرد

وز آتش رخ تو خور فروخت مشعل
کروصل تست از پس هفتاد و هفت
زان لب کند تبت امت اثبات

جناب حاجی میرزا حسن ایضا ولد مرحوم حاجی میرزا علی است از ادبیات
دیگر علوم آگاه است و در خصایل حسن صاحب جاه در شیراز معزز و محترم است
وجود شرفش منقلم کا بی تقدأ شعری میفرماید و با پس متخلص می نماید از دوست

آه که دل طاقت فراق ندارد
بنده رویی نه توام که تحقیق

بیش از این تاب احتراق ندارد
همچو به آسمان محتاق ندارد

جناب حاجی میرزا محمد علی متشی نیز از ارباب راست مردی فاضل و در کسب
از علوم کامل استماع شده که اکثر از پنج البلاغه را حافظ است آن نیز در طهران ساکن است
و جناب میرزا محمد برادر کمتر مشارالیم است جوانی است آراسته و از هر عیب

جناب میرزا قاسم متخلص بطنیا ولد ارجمند حاجی میرزا حسن سابق الذکر است
در اکتساب علوم جدیدی وافی دارد و سعی کافی شعر را هم خوب میگوید از

در اکتساب علوم جدیدی وافی دارد و سعی کافی شعر را هم خوب میگوید از

کس ندانم که طلبکار چنین روی بنا
پای بر خاک نمی بجز چه بر دیده من

که دلش سخت تر از آهن و از روی بنا
خیف سرو است که پایش لب جانی

این سلسله مذکوره با جناب حاجی میرزا محمد باقر ملا باشی مذکور بنی اعمام اند و میرزا
قاسم ضیاء را خالی است نیکو حال یعنی سرکار میرزا حسینعلی خان سرتب که از علم
ریاضی خصوص هندسه آگاه است در توبخانه مبارکه معلم صاحبها و شعر فکری تحانی

چون باز شود چرخه شاهین محنت

در هم شکند شهر جبریل امین را

جز لای تجری
تحقیق و ذکر آن پیش از اینها
مفصل گذشت
مرقوم گردید
م
محقق
عبارت است از
مثنوی در آخر هر آیه
تحقیق آن سابقا
مستور گردید
م

ترنم کرچه در این شیراز نامه فقط از علماء و فضلائی باید ذکر شود که شیرازیشان مولد
 باشند بموطن ولی از انصاف و دراست با وجود بودن جناب حاجی شیخ رئیس
 در شیراز نامی از ایشان برده نشود و زینت افزای این کتاب نکرد
جناب مستطاب قدوسی خطاب قدوة العلماء و المفتیین و عمدة المحکما
 المتأملین نواب اشرف اسد المجذبا و المحسن میرزا المعرف بجاجی شیخ رئیس
 ابن مرحوم حُسام السلطنة محمد تقی میرزا ابن خاقان خلدایشان فتحعلی شاه قاجار طایفه
 الله تراهاست وجود مبارکش مجمع علوم روحانی و مورد فیوض سبحانی است که
 اسرار ملک و ملکوت است و ناظر انوار تقدس و جبروت در این اوان شیراز را
 از قدم مینیت لزوم خود غیرت فروردین و رشک خلد برین فرموده که در
 آن نزول اجلال نموده ماه صیای را در مسجد نو پیشوای جماعت و مردم را بارشاد و
 سعادت ستیفیض کرده خلق فیض یاب صحبت آن افادت مآب شدند اکنون
 هم مجلس درسی فراهم آمده بتدریس علوم عقلیه و نقلیه اشغال دارد
 (شرح احوال نجفیه مالش) در کتابی که مفصلا و مشروحا خود نگاشته و بطبع رسا
 مختصری از آن این است که مولد ایشان دارالسلطنة تبریز است و در وادای گلشن
 طهران و خراسان بسفرهای عیدیه تحصیل علوم عربیه و ادبیه و حکمت و کلام و فقه
 و اصول و طب و حساب و هندسه نموده و در سائر انیز از کلمات مرحمت پنا
 حاجی میرزا محمد حسن حجة الاسلام اسکندره اندنی دارالسلام پیفید شده و چندین
 بلکه معظمه مشرف گردیده و در سائر بلاد روم رفته و بعشق آباد و سمرقند و بخارا آسیا
 نموده و هندوستان سیرا فرموده پس از جانب بمبئی بشیر از تشریف فرما شد

حسام السلطنة محمد تقی
 میرزا اکثر در صفحات
 روبرو فراموشی داشته
 و در اشعار شکست
 تخلصی نموده
 و فالتش در سنه
 کهنزار و دویست
 و هشتاد و هشت
 هجری بود
 که در آن شرح احوال
 خود را نگاشته و منتخب انیس است
 که اشعار و نشانی ایشان
 باشد که بعد ذکر
 آن ای آید
 نه

که مرقوم افتاد و چند کتب تالیف کرده از جمله کتاب اتحاد الاسلام برای سلطان نوم
مرقوم داشته دیگر کتاب الا برابری در ردّ احمد قادیانی دیگر منتخب نفیس که آن
اشعار فارسی و عربی و فحش است انتخاب است و این هر سه کتاب بحلیه طبع آمده
شده فقیر آنها را اجلا دیدم و خود درک فیض حضور آن عالم ربانی و عارف صمدی
نمودم اظهار محبت و رافت دیدم پاره از تالیفاتم را ملاحظه فرموده مورد تحسین
کردیم در شعر حریت تخلص میفرماید اشعار در بارش اگر چه همه منتخب و نفیس است چند
شعری تمنا و تبرکات را اینجا نگاشته میشود چون کتاب فارسی است اشعار فارسی اخذ نمائیم

کاشخامین ددل خانه و کاشانه گرفتیم
چون شمع نبالیم که پر دانه گرفتیم
ای مسجدیان ماره میخانه گرفتیم
دزد دست بجی ساغرستان گرفتیم
هر سینه که ناصح داد افسانه گرفتیم
صد شکر دل از سجد صد دانه گرفتیم
بنا باب که داریم تا خراب شویم
چو زلف ساقی دایم بر سج و تاب شویم
میان خم بنشینیم و خود شراب شویم
همی بچرخ در آئیم و آفتاب شویم
ای روی تو تا چندان بچرخ دار و میرزا است
پس غمزه ات از حیثیت که در جگر کنیز است

ز آن در خم زلف توره شان گرفتیم
خورشید وجودیم بکیه بریم جهان گرفتیم
اسوده بمانید بخراب و به منبر
از دوش ریاحنه قد سالوس کشیدیم
هر راه که مطرب زد و در گوش سپردیم
زین پس من و آن خوشه انکور سرخ گرفتیم
خوشاد می که خراب از شراب ناب شویم
ردا بداد که منت کشیم از ساعز
طریق حکمت آن است آقا فلطون وار
چو ذره رقص کنان در هوای او و در
خون دل ماریز که کشمشیر تو تیز است
که بادل غم دیده سر صلیح نداری

قادیانی گشت
که چند رساله نوشته
ادعای مهدویت
بناید
سالتوس
بر وزن ناموس هر زبان
در دوح کوه اگر خواند
باز به وصلح جلوه
دهد و مردم را بغیر
و غریب یار نیز
کشد

[illegible]

اطہاء شیراز

بسیاری از فحول اطباء را در این کتاب بتقریری فاخر و مکرر نموده ایم در اینجا مکرر نخواهیم نمود و دیگر را مرقوم نمیداریم و حرف اول نامشان بحرف سیمی ملحوظ است

جناب حاجی میرزا ابوالقاسم ناظم الاطباء از اعظم ایشان است و در طبابت ذی شان و جناب حاجی میرزا محمد حکیم باشی را که سابقا شرح احوالش گذشت با دیگر تر

جناب حاجی میرزا سید حسن رئیس الاطباء فاضل طبیبی است خداقت نصیب و در حکمت الهی نیز دانا و لایب رائی صائب دارد و فکری شاقب کاهی برسل

تفتن شعری میفرماید و سخنی میسراید کتبب تخلص ینماید

جناب حاجی میرزا سید علی طبیبی است فلیق و بیاران را معالج و شفیع

جناب حاجی میرزا محمد تقی نیز حکیم باشی را برادر است و در علم طب بهرور

جناب حاجی میرزا محمود ایضا آنها را برادر والا کرام است

جناب سید محمد علی از اطباء و این شهر است و از دیگر علوم بابحر

جناب شیخ مرتضی از اماجد فضلاست و برگزیده اطباء و خط نستعلیق را خوش میخواند

جناب میرزا ابوالقاسم در طبابت مسلم است و بر بهکمان مقدم

جناب میرزا احمد اشتر طبیبی بود مشتهر اکثر اطباء در خدمت او تلمذ نموده اند

و بسیاری شاکر داو بوده اند چندی است وفات نموده رحمه الله علیه

جناب میرزا احمد دارای فطنت و فراست و صاحب جود و کیا است

سعادتمندش میرزا جمال الدین نیز جامع کالات محمود و خصایل ستوده است

جناب میرزا زین العابدین حافظ القواء سیدی است خداقت انوار در علم

شیخ مرتضیٰ
خلف مرحوم میرزا خلیل ابن شیخ
اسد اللہ است خورش و تاباں
بعد از خاندان علم و فضل اندر کہ
باجنب امام جمہ قرابت دارد
(دیکر) اور بارہوی است
انتر جناب شیخ محمد حسین کہ کافی
نیکی نہاد و فاضل پاک اعتقاد علم
معقول را نیز چرخ شوق دارد است
(دیکر) وی را جماعت است
جناب شیخ ابو القاسم کہ عالمی است
عالم و کافی فاضل حکیم است و ابی
ارباب اللہ احقرم

میرزا ابوالقاسم
 بی مرحوم حاجی میرزا محمد کیست
 و مرحوم حاجی در حد و دیگران
 و دیست و بنتا و دفا
 نود
 میرزا احمد
 و قاش در سنه یکزار و
 سصد و پنجاه

بنوع اول ان کی نسبت
کہ ایک چوبیس گشتی
و گشتی داشتہ
— باشد —

الطبيب الحبيب
دارد

دارای بیاد
دارای بیاد
دارای بیاد
دارای بیاد

(سوم)

جناب میرزا محمد
جناب میرزا محمد
جناب میرزا محمد
جناب میرزا محمد

رتاش بلند است و در دیگر علوم بی نظیر و مانند
جناب میرزا غیاث الدین سیدی است حذاقت قرین و فاضلی است
جناب میرزا علی محمد الاطباء برادر کتر نقیب الممالک است که نامش سابقا
کردید طبعی است بی مانند و حکیمی دانستند
جناب میرزا علی محمد طبعی مقتدی سیدی است جلیل و در طبابت بی بدیل
جناب میرزا غلام حسین مسائل طب را مستفید است و معالجاتش مفید
جناب میرزا محمد ابن مرحوم آقا محمد باقر طیب جوانی است حذاقت پیشه و بی
صاحب اندیشه بد دیگر علوم نیز پرداخته و خود را جامع کالات ساخته
جناب میرزا محمد تقی ابن مرحوم میرزا آقاسی طیب است و از هر کمال با بجزه و
در طبابت ذوقی بنجیده دارد و رانی پسندیده
سرکار میرزا محمد علی خان و کتر معالج کالات را عاریج است و اکثر بجزه
معالج با صغیرن محمود و بر ناست و در جراحی نیز توانا

اداره جات شیراز

اداره جاتی که در شیراز است هم داخله است هم خارجه (اما اداره جات داخله)
توسنجانه مبارکه هم بر وضع جدید و اسلوب اطریقی است یعنی در آن توپهای
تیر دارد و از روی قانون فرنگستان و هم بر وضع قدیم توپ دارد و انتظام امورات
توسنجانه بکف کفایت امیرالامراء العظام عطاء الله و له فرج الله خان است که در این
صاحب اختیار می نامش برده شد
رئیس ذخیره توسنجانه امیرالامراء العظام اسعد الله و له محمد خان طهرانی است

میرزا علی محمد
این مرحوم حاج میرزا محمد
الرحیم شیرازی است
در حاجی مد که روزی یکبار
دولت است و در
هست و در
مرحوم
آقا محمد باقر
الحای ران خود و در
کیمر و در
و حج مرحوم شد و تابع
و قس با کله عرو
عمره الله تعالی دان
مرحوم را پسری یک
است میرزا
و حسن در
استاد است
میرزا آقا و در
دولت و در
ادامی معرو
است
میرزا
محمد علی جان ای مرحوم حاجی
محمد ای مرحوم آقا میرزا
علی اردکانی محمد
است

این مرحوم محمد تقی خان حاجب الدوله افتخار چندی است از دارالخلافه طهران شایسته
تشریف آورده نظر باینکه ماورایین کارگردیده و معززی الیه مستغنی از توصیف و تعریف
این مؤلف است چوکه در فسنون عربیه و ادبیه ما هر دو در گنجاشتن خط نستعلیق قریب
(امیر پنج و سرب اول) سلطان علی خان منقر الملک ولد عطاء الدوله مذکور است
(سرب دوم) مصطفی قلیخان ابی زدی است که خدمتهای نمایان بدو کرده
(سرب سوم) امیر حسین خان نصیر نظام است وی نیز عطاء الدوله را ولد است
(سرب پنجم) های توپخانه) کریم خان پسر زاده مرحوم حاجی امیر که در ضمن باغ فتح آباد
نامش مرقوم شد و سرب پنجم مذکور دارای حسب و نسب است و از قرآن مجید
(دیگر) محمد طاهر خان ولد کرم قاسمخان معروف به بیضائی مشار الیهما و سلسله اینها
از معزین و محترمین شیرازند (دیگر) محمد علی خان ولد مصطفی خان (دیگر) محمد
(سرب ششم) داران توپخانه) جناب میرزا آقا ولد جناب میرزا معصوم نور جدیه
اصالتت و نور حدقه نبالت (دیگر) جناب میرزا حسن علی ولد سعادتمند جناب
میرزا علی اکبر پیستونی ابن حاجی میرزا فتح الله که سابقا ما نشان در ذیل باغ حبیب آباد
مرقوم افتاد میرزا حسن علی مذکور را طبعیست سلیم و ذوقی مستقیم جوانی است خندان
شاعری قلاشش رونق مخصوص نیلاید و شعر نیکو میراید این اشعار از اوست

چو ترک چشم سپیا تو غم عریذ کرد
ششاد نشاء چشمت چو دید زاهد
بترک چشم تو نازم که دی بر غم
قرار عهد مودت نهاد در رسم

(یاور های توپخانه) حاجی آغراخان دامان الدخان (سلطانهای توپخانه) محمدخان
و چند نفر دیگر (نایبان توپخانه) نواب مرتضی قلیخان از شاهزادگان شیراز است
و من الکافه سرافراز دیگر میرزا محمود ابن میرزا پادشاه است و دیگر فرج الدبیک
(وکیل بابیشه) رضا قلیخان شخصی است باشعور و بکار دانی مشهور (وکیل)

بیت نفر (توپچی) یکصد و چهل نفر
قورخانه مبارکه محل ذخیره و تدارکات لشکری است رئیس آن معتمد السلطان
میرزا محمود خان سرتیب و مترجم است که شرح احوالش باید (سر رشته آقو خان)
جناب میرزا محمد علی است که در ذکر بقعه حضرت سید علاء الدین حسین ناشن قوم
شد (تخیل دار) حاجی آقابیک نامی است که رئیس مغزی الیه را خدمتگذار است
نادره اینکه از اهل فضل و سواد واقع شده علم عربیت را دار است

ملکراف خانه مبارکه مرکز شیراز پس کاخ و درون و جو شهر و بهبهان از طرف
دیگر آباد تا برود با صنفان رئیس در شیراز قشربالسلطنه است از اهل آذربایجان
(اشخاصی که از اهل شیراز اند و دارای منصب و اعیان خواه در شیراز باشند یا نه) و دیگر
میرزا احمد خان سرتیب برادر کتر جناب حاجی میرزا محمد حکیم باشی است (و دیگر)
نواب عبدالعلی میرزا سرتیب خلع از جمند نواب نوذر میرزا (و دیگر) علی اکبر خان
سرتیب برادر مکرر کریم خان سرنیک توپخانه مذکور شد (و دیگر) میرزا عبدالکریم
سرنیک برادر میرزا احمد خان مذکور (و دیگر) میرزا محمد حسین خان سرنیک (و دیگر)
میرزا آقا خان و میرزا محمود خان سرنیکان دو برادر نیک است (و دیگر) میرزا الطغی خان
(و دیگر) میرزا کریمخان یاور (و دیگر) میرزا اودی خان یاور ابن جناب علامه میرزا احمد

مرتضی قلیخان
خلف مرحوم فتح میرزا است
که از شاهزادگان خدام شیراز
نوش در سنه کبیرا
دوست و نود
بیت است
میرزا کریمخان
ولد بیکر آقا است
جناب
ملاطه العالی میرزا احمد
ابن مرحوم میرزا محمد علی حکیم است
در علوم ادبیه و فنون حکیمه
قادر و تواناست و در
مدار فضل و ادب اشعار
عریه و فارسیه بسیار
دارد

پشتخانه مبارکه مرکز شیراز خط عبور آن کا زردن پوشه فرما داراب جرد تهرتم لاد
 آباد تا اصفهان رئیس در شیراز جناب میرزا محمد علی خان سرتیب کاشانی صاحب
 نشانها و امتیاز است و دارای هر گونه کمالات در طب جدید تقاضا شد بلذ است
 و در گفتن شعر بی شائبه و مانند غبار تخلص میفرماید این اشعار را از او سواد کار دارم

چو هست که از خاک بجز خاک بر آید
 بگذارد که آسب ز دل چاک بر آید
 دارم غنم آن روز که غنایک بر آید
 کز خانه بروم آن بت چاک بر آید
 بیم است که دو دزد از افلاک بر آید
 از در مه یک صاحب ادب کی بر آید
 از مرحمت پرمغان پاک بر آید

تا رسم گیاه است که از خاک بر آید
 تا آینه روی تو صافی است خدایا
 دل در سر کوی توجه یوسف بجای
 قوی دل و جان در کف اخلاص ده
 این آتش رخساره که فروخته آن
 این زهد که سذر ه مفتی شده شکل
 اتو و چه غم رفت غبار از بجز آب

شیراز
 عبدالوهاب خان
 داجره مذکوره دیگر
 از اهالی شیرازند
 زون برون
 قریبانی را کردند
 و آن معروف
 است

باجمله در پشتخانه میرزا عبدالوهاب خان سرتیبک و ناظم است و خواصاظم حاجی
 آقا بزک بدار است و خرد مندی دانشور میرزا جلال الدین سر رشته دار است و جلال الدین
 بیگلربیگی گری شیراز با میر الامراء العظام اعتماد السلطان حبیب الله خان است
 و گاهی که بجزورت مسافرت اختیار کند برادر کامکارش انتظام الممالک میرزا
 محمد علی خان مختار در امر مذکور است و پیش از این نام آن دو برادر و الا کمر در ذکر بخ
 بیگلربیگی مسطور شد و گذشته (و از جمله) کار گذاران بیگلربیگی است میرزا باقر داری
 که از سطوتش بازار دزدی کامداست و دوگان زن بزدی فاسد اصلاح بعضی
 این مجلس باجنابان میرزا محمود و میرزا محمد و میرزا علی و میرزا محمد و میرزا علی

شکست و بست کار کسبه و حساب بچه و دیوان آنها بجناب میرزا اسکر الله و میرزا محمد جعفر ایقان است که نامش سابقا مرقوم شد

و کلا در شیراز چند نفر اند وکیل قنصل خانه دولت انگلیس معتمد السلطان میرزا حیدر علی خان نواب است که نیز نامش سابقا مذکور شده (وکیل) کار کنونی

روس جناب حاجی غز الملک است که اسم آن هم از پیش گذشته (وکیل) شهینداری دولت عثمانی بجناب میرزا سید محمدابن مرحوم حاجی سید ابراهیم اصفهانی

دیوان خانه عدلیه بجناب میرزا محمد خان امیر خلع مرحوم حاجی آشم خان امیر است که نام ایشان نیز مرقوم آمده و با میر الامراء العظام خان باباخان امین دیوانخانه

که در ذیل ذکر باغ ابوالفتح خان نامش مذکور گردیده معزای الیه را برادر می است شکست اختر جناب توام دیوان حاجی حبیب الله خان جوانی صاحب اصالت و دارائی

ریاست تجارت بجناب مؤتمن الوزاره و ولد ارجمند دوست که پیش از اینها در ذکر درسیست کازرون نامی از آنها مرقوم افتاد

کمیانی تجاراتی که مرکب است از جمعی تجار معتبر عمده معاملات آنها تقدیری است رئیس ایشان جناب حاجی عبدالرحمن صاحب است و نشی استجا میرزا عبدالرزاق شیرازی متخلص بحرم در فن ادبیه و انشا اسلم این دو بیت را از او بجا خاطر دارم

صحن چمن یا بخارخانه چین است	ساخت بستان یا بهشت کین است
یار تجل نموده در همه عالم	برالعجب است اینکه باز دیده کین است

کمر کج خانه شیراز در کاروان سرای مکرک است که مذکور شد و آن محل عبور و مرور مال التجاره داخله و خارجه است که در آن عسور می کنند

محمد جعفر تاسم نایش
در ذکر اسب خان برده
منده و از اشعارش
این سه بیت را بجز
دارم

تا بر رخ می صسم زلف تو بود
ز تار بسته کفر بایان مگر بدایم
هری چو حارص تو کبر و در نایتم
سردی چو قنات تو بکشتن بدایم
اندر بهشت قناتم و پیام سر نهاد
در راه عشق خوش بقای بشید

نامش
در ضمن ذکر باغ شیخ
مرقوم گردیده

حاجی
سید ابراهیم در حیات
خود وکیل دولت مذکور بود
سید کبیر از سید و رؤف
یافت منه
کمیانی

بشم کاف تازی سکون
میر دیا سه نقطه

COMPANY
در انگلیسی یعنی شرکت است
منه

استیشن تن
STAINTON
بکسر مزه و سکون سین همل
و تاء ثانیة فزانه مفتوحه
یا ثانیة تحتی تیه ساکن
و ذون در آخر

(۴۲۸)

(اداره جات خارج شیراز)

ملکراف خانة انگلیس مرکز شیراز است پس دشت ارژنه و کازرون

و کنار تخمه و داکلی و بزازجان و بوشهر خط دیگر سیوند و بید آباده و قشقه اصفهان
رئیس کلیه اینستین تن صاحب است فارسی خوب میداند و نیکو میخواند و میسرش
مذکوره بگلشن صاحب است که سابقا در ذکر خطوط پهلوی نامش مذکور شد و بر این
نقیرش در خطوط مزبور و حتی است (منشی) جناب میرزا محمد حسین مترجم دیشته
ایشان است و در ملک دانش کالی ذی شان

بانک

شاهنشاهی مرکز کلیه در شیراز و بوشهر است و تمام معاملات نقدی و بی نقد
تأسیس اداره مذکوره در مالکیت محمد رسد ایران اقیانازی است که دولت علیه در
سنه یک هزار و سیصد و شش یکمائی انگلیس داده و شعبه بانک در شیراز در سنه یک هزار و
سیصد و هشت مفتوح شد (رئیس) بانک و انیال فرنگ پت صاحب است
ساکن یوزپول باد و نفر دیگر معاون که آهنا نیز انگلیس اند و مترجم مخصوص اداره مذکوره
معهده السلطانی میرزا محمود خان که در قورخانه نامی از آن برده شد معظم الیه از جوانان تربیت
یا قه این زمان است و از جمله اشخاصی که با علی درجه عوالم انسانیت قدم گذارده
و وطن اصلی او فارس است و چون در زبان انگلیسی و غیره و دارای علم و اطلاع کافی است
مدت زمانی در ادارات دولتی و دارالخلافه طهران در زمره مترجمین بترجمه مکاتبات
روزنامه جات برقرار بوده و در سنه یک هزار و دویست و نود و هشت بمصوبه پدید آمد
دولت جاوید مدت سفارت مخصوص مالک متحده (آماژونی) یکنگ دنیا
و مترجمی و منشی گری انجام امور گردیده چندی متوقف آمده پس بر حسب تقدیر برآ

بکسر

BLACK-MAN

نامش سابقا برده شده و
و تشکیل یافته است

بانک

BANK

این کل نیز انگلیسی است با قوت
والت سکون ذون و کاف تائی
ولی حرف دوم که الف است
باید در تلفظ چندان اظهار داشت
معنی این لغت صرفاً

است

و انیال فرنگ پت

DANIAL
FRANK
PUTT

مرد دولت بلجیک نیز فرستاد

لیورپول

از بنادر معتبر انگلستان

است در سمت

مغرب آن

از ذون فرنگی
و بانکی انگلیس
و بانکی فرنگی

مشی آرائینما
در ذوق و خفا شد و در قوم
کر و بدید

سراشتی
مراست کجای سر می کشد
و تخلص پریشان دارد ادبی

مختصیب کو مریض و اشکبار
سکندر کو دلی اور پشیمان کردار

تاریخ مصری

است. یعنی
سر زانویه

جوانی است حاصل در
کمال است بی بدیل پاره از منفعت
قدیم نزد فقیر دیده و درویش تحف
مگر گفته از اوست
تا عشق تو طفل را دلیل است
بس گشته فدایه بر بیل است
بر گرد لب تو آن خط سپهر
چون سپهر بگرد لب بیل است
شاد و غم رخ تو را
دل تنگ بسان چشم پل است
و

تا بکوت دل من از تو تسبیح آم
بشی از دید مرا اشک و بشی خون

۱۰۰

نام شخص باجری است کہ در بستر

دستبردار و اصناف تجارت
دار و منه

دُنبَل
DUNLOP
بفقتو دال بھول و سکھو فرزند

آرہارہ نقطہ
ع

۴۱ در شمال و مغرب
حاکم است اشتر بر شهر محمد

البته بازگشت بایران نموده و بریاست بانک شانشاهی دارالخلافه بمحبتین دار
السلطنه اصفهان اقامه داشته بعد از آن بفارس مامور گردیده نقد در این بانک
صاحب جاه است و بعموم مردم نوعی طریق صداقت و دیانت را پیش نهاد
خاطر نموده که مورد خوشنودی کل گردیده و هم در این اوان بپاره مقامات دیگر
میاهی گشته که پیش از اینها اشاره بان شد (منشی) بانک جناب حاج میرزا
آقا بن مرحوم حاج میرزا محمدعلی است که جامع کمالات محمود و خصائل استوده
(منشی دیگر) میرزا عباسعلی جوانی است بپیکر ذات از امثال طاق و در سواد
انگلیسی شهر آفاق (منشی دیگر) میرزا علی محمد بن مرحوم میرزا عبدالکریم شجاعت
ادیب و مہیم (منشی دیگر) میرزا حسنعلی خطا انگلیسی را نیز خواند و تجارتی و بهندیرا
خوب داند (صرف بانک) میرزا آقا و از جمله کارکنان آن اداره میرزا خلیل
تجارت خانہ خارجیہ ہائش معالقاتش فروش اقمشہ و امتعہ دیگر
است رئیس این اداره و نایب صاحب است از جمله اشخاص نیک و
مہربان است و از صاحبان کافی و کار دان از این صاحب فقیر نیز رسم خطوط
مخفی را آموخته ام و او را بسبب این تعلیم بر بندہ حق است وی التذی است
کمیانی خلیج فارس (پیشتر کلف) فروش آنها منحصر است باقمشہ فقط
رئیس ایشان مایل صاحب است

اربابان کلاب و دمر شران

از چند نفر پستونی و منشی سابقه دایم کتاب بقری ذکر رفت و شرح حالشان
مرقوم آمد معدودی دیگر را در اینجا یاد میکنیم از قبیل پستونی و منشی و سر رشته دارد

میل
۱۰ مایلی
۲۰ مایلی
۳۰ مایلی
۴۰ مایلی
۵۰ مایلی
۶۰ مایلی
۷۰ مایلی
۸۰ مایلی
۹۰ مایلی
۱۰۰ مایلی

غیر ذلک و اسامی ایشان در طبعاتی چند مرقوم شود
میرزا ابوالفتح خان شیر میرزا خانی از مستوفیان عظام دیوان فلک النظام
است ولی از اسپتفا استعفا جسته اکثر بعلی اشتغال دارد میرزا عنایت الله
و میرزا محمود ولدان معزی الیه نیز صاحبان خط و ربط اند

حاجی میرزا آقا در استیغایدی طولا دارد و شانی والا شیر دفتر برادر است
میرزا او و بکنجائی مشهور مستوفی دیوان است و محسود اقران آنها را نیز برادر
میرزا اجواد بنکی نهاد دارای حساب و سیاق است و از اشبال خود طاق
حاجی میرزا هاشم خان مستوفی دفتر خانه است و بین الاقران فرد و یک خانه
حاجی میرزا اسعد خان از سادات رفیع درجات است صاحب خط و کلمات
میرزا منصور و میرزا خلیل ولدان شیر دفتر اند و میرزا علی سابق الذکر را برادر چنان
(طبقه دیگر از ارباب قلم)

میرزا اسید رضی از سادات حمزوی است آفتاب سپهر معالی و انضال است
و مختصش بلند اقبال و لدانش میرزا بهائی و میرزا جمال این اشعار از بلند اقبال است

آرزو دارم غور و دوان غوره تا انکور گردد خودم غور و دوش انکور تا که دیده خودم غور و دوش انکور در خم تا شود می خودم غور و دوش انکور در خم تا شود می خودم غور و دوش انکور در خم تا شود می خودم غور و دوش انکور در خم تا شود می خودم غور و دوش انکور در خم تا شود می خودم غور و دوش انکور در خم تا شود می	چشمها باید بر آه انتظارش کور گردد ترسم از این کج خوراک مویان ز بکر گردد باز ترسم کونکر و تلخ و نا که شور گردد الحل کون کرد بوی چون عنبر و کافور گردد در شود شایسته بایه طلعتی چون خورشید گردد تا سورا پر کنی از جسم زمانی دور گردد
--	---

میرزا بهائی
دارای دوق و پنج آ
در شعر بهائی مخلص شایسته
این اشعار از اوست

عاشق روی توام با کفر یا نه حکایت
میرزا بهائی در این دیوان حکایت
روی توام با کفر یا نه حکایت
میرزا بهائی در این دیوان حکایت
میرزا بهائی در این دیوان حکایت
میرزا بهائی در این دیوان حکایت
میرزا بهائی در این دیوان حکایت
میرزا بهائی در این دیوان حکایت

و ده بلند اقبال را می پی سایی پی نام
 میرزا محمد حسین حمزوی دفتر و حساب را یکموی نگار و بر اقران خویش مرتب دارد
 میرزا ابوالقاسم ابن مرحوم میرزا هدایت الله حمزوی است و دارای کمالات
 میرزا الطیف الله حمزوی در رسائل و مکاتیب بی نظیر است و در نقاشی شیر
 میرزا علی ولد جناب میرزا کر معنی است که در ذکر ارسنجان و غیره نامش برده شد
 مشارالیه در ری اصحاب استیفاست و هم در ملک ارباب انشاء برادر خوش
 میرزا مصطفی صاحب خط و تحریر است و از نقاشی خبر
 (طبقه دیگر از اصحاب دفتر)

میرزا مرتضی لنگر نویس است در این منصب بدرجه بلند اعلیایافته و مقام از
 ارتقا جسته و دارای اصالت است و صاحب نیالت
 میرزا عبدالحسین ابن مرحوم میرزا الطیف الله مستوفی بمنصب استیفا مستقر
 و در این پیشه معتبر میرزا علی نقی برادر گمشده نیز بکلیه کمال آراسته همچنین میرزا محمد حسن
 حاجی میرزا محمد نقی ابن مرحوم حاجی میرزا حسین محاسبی است با تدبیر و مصداق
 صفاتی ضمیمه و لکن گزشتش میرزا مهدی جوانی است خوش تحریر و دیکتاتور
 حاجی میرزا علی محمد ابن مرحوم حاجی میرزا اسد الله خط را خوب و با اسلوبی مزعوم
 میرزا عباس ابن مرحوم میرزا ابوالقاسم سیدی است بنحیب شلفی ادیب ولد
 با سعادتش میرزا حسینعلی جوانی است و انشود و در انشاء را می مانند
 میرزا اسمعیل ابناوی محاسبی عیدم النظیر است و مترشلی بصیر و فنی خبر
 (طبقه دیگر از اهل انشاء)

میرزا الطیف الله
 کاهی شده میگوید و واحد مختص
 یتا و از دست
 هر دل که در عشق رخ یار باشد
 بچشم حسنه از عالم اسرار باشد
 رشفتی حالش آگاه که میگرد
 انگش کرمی تو کرد خوار باشد
 عالم چه مست از غمی غمش نیست
 کد تیره دایم سبکده چشای باشد
 بر کس که چه واحد شود از غمش
 در وحدت ذات تراش ای کجاست

میرزا الطیف الله مستوفی
 روز غدیر ماه ذی
 الحجة الحرام سنه
 یک هزار و سیصد
 هجری است
 میرزا اسمعیل
 شلف مرحوم میرزا محمد حسین
 علوی است و ابنا و نایه
 قریب بشو که از مضامین
 شیراز است مشارالیه
 چون در استخاک اید
 لهذا این لقب
 معروف
 شده

میرزا محمد علی قشیش خوش نویس در چرخ انشاء بدری است ساطع و گلکش سیخ
 قاطع در خط شکسته و حید عصر و فرید دهر است و در کمرش میرزا حاجی قانیر نکال باهر
 میرزا علی اکبر قشیش فاضل محاسب کمال را غیث است و همیشه جلال را لیس
 ناپیون کیا است و افلاطون فراست میرزا اسمعیل و لدش با اینکه در ادب
 جوانی است خلاق الفاظ و معانی است

میرزا رفیع سیدی است جلیل الشان مترسلی رفیع المکان میرزا زین العابدین
 از جمندش دارای این دان علم عربیت را طالب است و حکمت را غلب
 میرزا اسمعیل شرح حالش در ذکر قلعه مزایجان گذشت
 میرزا علیجان حقایق نکار در نکارش انشاء قادر است و در غزل سرائی ماهر
 شعر حقایق تخلص بنیاید و غزل را سبک و میرزا ایداز دست

جان ددل گفتند و لبر تیت کجوس کرد	هر دور امن دادش لیکن مرا یوس کرد
ناکند شاهین صفت مرغ دل را آشکار	هر زمان در پیش خشمم جلود طاس کرد
دل مکر ز تار کیس ویش بدوش افتاده دید	کز سر شب تا سحر که ناله چون ناقوس کرد
گفتش دوایه کشته از غمت خنید و گفت	چند وقتی بایدا می مجنون تو را محبوس کرد
در دعا نش ترا می دلدار میبازد و دوا	این مداوی توان در نزد جالینوس کرد

میرزا جلیل خان قشیش و مترسلی است و علم ادبیه را محصل
 میرزا نصر الله ابن مرحوم میرزا آقا با خط و سواد است سخی الطبع و جواد
 میرزا داود ابن مرحوم میرزا رحیم ادبی است کریم داریسی بهم این چند نفر
 قشیش (یعنی این طبقه) همه کار گذاران جناب جلالت باب آقای توأم الملکات

میرزا علی خان
 خلف مرحوم میرزا جعفر
 خان حقایق نکار فرمودی است
 که در علم تاریخ و محاضرات
 کما به نوشته و از جمله
 اهل ادب و فضل بود
 در سنه کنه زار و
 سید دیک
 وفات
 کرده
 شد

مشایخ بزرگوار

قیل میرزا محمد باقر
و میرزا محمد صادق و میرزا علی
است و بعضی دیگر

میرزا احمد

و قایم کار و اعیان این کشور است
و امیرش الورد

برادرش

قاسم خان

در حال و حال میرزا است و

من الاقران ممتاز و سرور و ارادت

ایشان ساقا کلا ترانس و دود

و چون در ملک بیضا ملک

مردود بیضانی شده است

میرزا محمد کاظم

این مرحوم میرزا و القاسم

و مرحوم میرزا محمد حکمت خورشید

را در داده و خود و دوشی مرحوم

عاجی صبا الملک و در حاجی

صبا الملک را در داده و در

عاجی میرزا و احسن خان الملک

است که پس از او مرحوم

قیل و در دارت فارس است

در سید بیکر و در سید و

و عات بافت

مرحوم میرزا و احسن خان

اربابی تر بر بوده و مرحوم حدیث

صادق و حسی نظام است

مشایخ دیگر نزد او که پیش از این نامی از ایشان برده شد
(طبقه دیگر از اصحاب استیفا و انشاء که متفرق اند)

میرزا سید احمد پیری است روشن ضمیر دیری و الا تدبیر با نجا و حساب خبر
بصیر و یو آن حاجی میرزا سید الله در ملک استیفا صاحب جاه است از حسابگاه
میرزا محمد علیخان شیر میرزا آقاخان و لد جناب میرزا احمد و قایم کار این طایفه
است و در کالات محسود قایل و طوایف

میرزا حسین خان خلف مرحوم علی رضا خان در خط و سواد و رتبی فیع دارد و در
انشاء و نظم منزلی رفیع و قی تقیر التیات حکمت را در یک مدتی استفاده و
نگار می کردیم و این مسلک را میسر دیم او بنظر ما رسید و ما هنوز آوار ایم
محمد باقر خان و لد قاسم خان بیضانی از اهل دقراست و جوانی دانشور
میرزا علی محمد خان سر رشته داراست نبل دیری سحر کار

میرزا محمد جعفر تابه از سادات جلیل است و در انشاء بی بدیل میرزا جواد و لد
ارجمند منصب استیفا و انشاء هر دو مفتخر است و در ادبیات مستر
میرزا محمد کاظم جوانی است متواضع و مؤدب و ترشلی دارای حسب و نسب
میرزا اسمعیل خان خلف مرحوم میرزا ابوالحسن خان نسی باشی جوانی است
ترک زبان فارسی دان ادبی منشی اریبی علمی خوش تحریر با تقریر در خط نسخ و تعلیق

فرید و در انشاء و املا و جید
میرزا حسن علی خلف میرزا آقا بزرگ جامع کالات عالی و حالات متعانی است
میرزا ابوالحسن ابن میرزا محمد نقیب محترری است ادیب مسائل او میرزا

و در انشاء و املا و جید
میرزا حسن علی خلف میرزا آقا بزرگ جامع کالات عالی و حالات متعانی است
میرزا ابوالحسن ابن میرزا محمد نقیب محترری است ادیب مسائل او میرزا

و سلطان فاعلی از این قریه
 بدیخت من محال گنا باد
 است که باشد مقدس جل
 فرشتک است تخمینا و جناب
 شادانیه سرسلطان امیر السلطان
 است یعنی طریقه نهد الهی را دارد
 خود بخوار از مرحوم حاجی محمد کاظم
 سعادتمنی شاه خادوس العرفاء
 الصغالی است و در طریقت
 سلطان فاعلی شایسته مانند جبرئیل
 باد کرده و ارادت و زنده
 بر شش دانند تفسیری بر زبان
 عقیده نوشته فقیر دیده ام و شری
 بر اصول کافی و تالیفات دیگر هم
 دارد و در فقه و اصول و حکایت کامل
 و وحید است اگر چه فقیر در این
 نموده ام از کلماتش آثار بزرگی
 کمال در وجودش یافتیم

دیده و مطالب حکیمه را رسیده با فقیر همدرسی کرده ام
 میرزا فرج الله فاضل مدتها در علوم ربی گشیده اکنون بمنصب استاد رسیده
 حاجی میرزا اشکر الله خلف مرحوم میرزا بزرگ هم خداوند کلک و دقراست
 هم مسلک سیر و سلوک را بی سیر بسیاری از عرفا را دیده و بخدمت جناب
 سلطان فاعلی رسیده و خواهرزاده اش میرزا شیعنی نیز بیک و سیاق است و دارای جانی خال
 میرزا علی رئیس المصدقین خلف مرحوم حاجی میرزا یوسف نری شیخ المصدقین
 مردی است شوخ و طریف و با هر کس البت در انشاء قادر و در علم زراعت باهر

خوش نویسان شیراز

چند نفر از اساتید خوش نویسان را در این کتاب نام برده ام اکنون از معدودی نیز
 ذکر می نمایم بقول الله الذی خلق اللّٰج و القلم و الذی علم الانسان بالعلم و حرف اول
 از انشان برتب ملحوظ است

مرحوم آقا فتحعلی شیرازی ابن آقا محمد جعفر نستعلیق می نوشته وصیت کمالش در این
 گوش زد جهانیان است که حاجت بوصافی این فقیر نیست و شعر را بسیار بخوبی می داند
 و تخلص حجاب می نموده این اشعار از اوست

<p> تعیینم از بزمی از تو کی برم آمد گشت در مست نیارستی دیدم پرده ز عشق زلف سیاه تو نیز نشنیدم مگر بسایه سر و قدت شوم فانم ز عکس روی تو دوستی و چشم تو کرد </p>	<p> که هست کشته تیغ تو زنده جاوید پس است حاجب خورشید تو خورشید بنخویشتن که شوم روز خوشتر نیافید مرا که کرده تویی دست روزگار چوید سکنه رایانه را و شراب را جمید </p>
--	---

حاجی میرزا یوسف
 از فضلا و ادبا بود و در انشاء
 قدرتی کامل داشت گمانی نمی
 بمقتضی الارزاق در علم فاضل
 نوشته و کتابی در علم خط
 و ترجمه انا و مثنوی
 در سنه یک هزار و سیصد
 در کده شمشیر
 الله علیه
 مرحوم
 آقا فتحعلی در سنه یک هزار و سیصد
 شصت و نه وفات یافت در گرم
 مطهر شاه چرخ غلیقه
 السلام

مشکل تر و صعب تر خواهد بود چرا که در یکی از صنعتهای معموله نقضی یا تصویری عینی یا تخیلی
 بهر سه وجه کس ملقت نشود مگر کسی که از روی فطرت سلیم و سلیقه مستقیم دریابد که
 مثلاً پایه فلان پیر را بنجار بلند نموده یا دامن فلان لباس را خیاط کوتاه کرده یا بالافرض
 فلان حلقه را صیقل خور در نیخته یا فلان کاسه را ستایش کلان ساخته و در صورتی که هم
 بآن معایب کس برخورد و اشیا مذکوره باز بکار آید و استعمال را شاید تا در عمل
 نقاشی و نقشه کشی اگر مثلاً در صورتی یا درخت و عمارتی که البته در خارج مابعد و دایره
 اندک اختلافی پیدا شود همه کس از خواص و عوام آن خلایق را فہم و دریابد که خطا
 با اصل نیست و عمل بنیادیه خواهد بود اس است که می بینید تمام فنون در عالم پرورد
 دہود تغییر می پذیرد حتی خطوط بانی که خطاطی یعنی خوشنویسی از جمیع فنون مشکل تر و
 عالی تر است که الخط نصف العلم مع ہذا کلمہ بواسطہ اینکه خط مابعد اندازد در در پیوری
 طوری بروز میکند و خطی تازه وضع میشود بخلاف نقاشی از روی برہان کہ از اول عالم
 تا آخر آن ہمیشہ بر یک قانون بوده و خواهد بود (خلاصہ) غرض ما از این مطالب
 این است کہ ہمہ کس را نقاش نتوان خواند حتی نقاشی کہ خوب نقطہ و پردازکاری
 کند و رنگ و الطیف بکار برد ولی از روی برہان عمل ننماید آن ہم نقاش نیست و امر و
 در کہ زمین اہل فرنگستان در نقاشی استاد ترند البتہ دیدہ اید اکثر صورتی کہ میکشند
 حالت آن را نمیند کہ معلوم میشود صاحب آن مغموم است یا مسرور ساکت است
 یا مستکرم و قوف است یا در مرد از بعد اساست و فرنگستان قلبی از ایرانی ہستند
 متفرقہ در ممالک ایران و از شیراز معدودی اند کہ نقاشی را از روی قاعدہ کردہ
 و میکشند بدین تفصیل کہ ذکر می شود

متابع
 زرگر را گویند
 سحر است
 س

علم مناظر و مرایا را ندانند باکی نیست و عمل مذنبی و کل سازی عزیزی و فنی از فنون نقاشی را

تجارت شیراز

مقصود ما از تجارت استخاصی است که دارای دولت و مال اند بلکه مراد ما از تجارت
که از اهل سواد یا صاحب حال اند چند نفر از ایشان را در این کتاب بتقریری ذکر کرده ایم
در اینجا نیز بعد دوی را نام افشاء الله تعالی میبریم

جناب حاجی علی رضا مردی است و درست گردکار و راست گفتار سالها
معتد مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن روح الله روحه بوده مسائل فقهیه شرعی
جناب میرزا محمد حسین لقب بصلح دوی نور چشم اهل فضل و سواد است و
قره العین اصحاب صلاح و سداد پسیدی است جلیل دفا ضلی غلی زید قدس
جناب حاجی سپید محمد حسن ابن آقا سید محمد باقر جم حکمت ابست هم مقامت آن
جناب میرزا محمد حسین ابن مرحوم حاجی میرزا زین العابدین فاضلی است سعادت آن
جناب حاجی محمد صالح شیرازی معروف بکتبیری اکثر ممالک سیور و پدید
و معارج کالات رسیده برادرزاده اش میرزا محمد صادق در خط و سواد ممتاز است
و از تجارت محترم شیراز و از مشوین متبار الیهما سیت جناب حاجی محمد خلیل که جوانی است
در کالات بی بدیل زبان فرانسوی و انگلیسی را تکمیل کرده با حسن و جوی نویسد مجاوره
جناب حاجی میرزا زین العابدین و حاجی محمد تقی خلفان مرحوم حاجی خلیل از تحصیل
کردگان دهرند و از تربیت شدگان عصر

جناب میرزا آقا ابن میرزا محمد حسن ابن حاجی خلیل مذکور است و بفضیلت مشهور
جناب رکن التجار میرزا عبد الله مدرک سابقا در این کتاب نامش مرقوم افتاد

میرزا محمد صادق
حلف مرحوم حاجی محمد سید
کتبیری است که در کار
ما عین مامش رده
شده است

جناب میرزا آقا ابن حاجی میرزا جو کوشمیری هم دارای کمال است هم صاحب حال
 جناب حاجی میرزا محمود و حاجی محمد تقی و حاجی محمد باقر ولدان مرحوم حاجی محمد حسن
 شوب با سمعیل بیگ از بدایت عمر تا کنون تحصیل علوم کمر همت بسته اند و کجا
 سنائی کسب معارف ندانسته اند باد و برادر اخیر و قتی فقیر پدرش تفسیر بودم
 جناب آقا محمد کاظم و آقا محمد خلیل و آقا محمد جعفر خلفان مرحوم حاجی محمد ابراهیم سمعیل
 بیگ هر یک را از کمال نصیبی است مرحوم والدشان در علوم ادبیه و عربیه سیمای
 علم بیات و حساب عدیم العیدیل بود و در هند سه بی بدیل
 جناب حاجی محمد کریم خلف آقا محمد اسمعیل برادر زاده حاجی محمد ابراهیم مذکور
 دارای کمالات صوری و معنوی از علم عربیه بهره مند هزارها اشعار عرب و عجم را حفظ
 است برادر کتورش حاجی محمد رحیم نیز صاحب ذوقی است سلیم
 جنابان حاجی سید میرزا و آقا سید احمد و حاجی سید محمد و حاجی سید علی و آقا میرزا
 محسن ولدان مرحوم حاجی میرزا سید حسن که مدتها در عتبات تحصیل کرده و در بیروت
 بیات جدید را تکمیل نموده مشارالیه را تجارت محترم شیراز تا کنون در بیعی مطبع ناصری
 که سرآمد مطبعهای آنجا است متعلق بآنهاست قنون طبع کتاب بدرجه کمال آراسته اند
 جناب حاجی میرزا ابوالقاسم ابن مرحوم حاجی میرزا کوچک محرز در تها کسب
 علوم دینی کرده و مباحث یقینیه رسیده و بذوق پیچیده کاهی شعری میگوید
 (و دیگر) تجاری هستند که فقط اوقات خود را با خد مال مصروف نداشته بلکه
 کسب کمالات را پیش نهاد خاطر ساخته بر سر بازار دانش متاع هنر را خریدارند و بفرز
 مسکک صدق را بی نوبند و جز بمتبع راستی ارتقا بخونند (از جمله آنهاست) جناب

مرحوم
 حاجی محمد حسن کتورش در
 سنه یک هزار و سیصد و چهار برادر
 و اسمعیل بیگ جدایشان
 میباشد که در کارهای
 دیوان بوده است
 مرحوم
 حاجی محمد ابراهیم بیگ کتورش
 در دیست و دود و شش در
 عرض راه که مظفره آقا
 نموده است
 آقا محمد اسمعیل
 تاجر کتورش در سنه یک هزار
 و دیست و دود بوده است
 سنه

میرزا داد و نمازی و آقا محمد رضا و میرزا ابوالقاسم گلستانه و آقا محمود و بدشی حفظه الله تعالی
جناب حاجی میرزا اسدالله معروف بدلال سیدی است نجیب معتدلی
با اینکه بی سبب طریق مدرسه نبوده و علم عربیت را تحصیل ننموده از مهارت کتاب و
مجالست با ذوی الالباب رفته رفته ادبی آموخته شیرین بیان منطقی حربه زبان
بمبارزه اوقات خود را بجا برده جوئی مشکلات امانی شیراز مصروف میدارد و لمحہ
سجی و کوشش را در اصلاح امور مردم فرو نمیکند از دندانی غرور و زیاده کفاد

اهل صنایع شیراز

چند نفری معدود را از اهل صنعت پیش از این یاد رفتن ذکر بعضی از کلمه نام بردیم
از قبیل نقاش و زرگر و خیاط و غیر ذلک اکنون در اینجا معدودی دیگر را که هر یک به
صنعتی شهر اند و در حصر خود بی نظیر یا دی نمایم
حکاک جناب میرزا علی محمد در حکاکی هنرمند است و در این فن بی نظیر و مانند
ایه میرزا محمود و نهیب باشی را بر او راست و بصنعت خویش شهر
جناب ملا علی طعّب بقادر حکاکی ماهر است و آنحضرتی و نشان کمال قدرت و تسلط دارد
هم بر روی عقیق و امثال نقش میکند هم بر روی فلزات و مهربای منگنه نیک و سرب نیک را که
خلطش بر جسته باشد در کمال استادی عمل میآورد و از شیوه میرزا پیر و ذوقه خاقانی قلع
ساعت ساز میرزا ابوالقاسم بد قاتیق این صنعت استادی هنرمند و نیکو
شگفت و بست ساعت صحن حضرت شاه چراغ با او است
صحائف میرزا محمد حسین و میرزا محمد رضا ایضا اخوان عذیب باشی مذکورند
صحافان کتب و دفاتر اند و در این صنعت ماهر

جناب
میرزا داد و طعّت
مروم حاجی میرزا ابوالقاسم
است
آقا محمد رضا
دله حاجی عباس علی نمازی
و دختر داد و مروم علی
حجاب
سه

زیر که شبه آن و متعلق به میرزا احمد زکریا در این حرفه هنر و راست با وجود اینکه جوان
 و فرز سال است از ایران ساجزود در صنعت خویش استاد تر است (دو اکرم)
 حاجی عبدالرحیم و دو اکرمی قابل است و در این عمل کامل (مرصع کار) آقا محمد علی ابن
 کر بلائی محمد شیخ (قلزین) آقا محمد اسمعیل صانعی است بی بدیل
 خاتم ساز حاجی نصر الله و آقا حیدر علی در این صنعت بی نظیر اند طر فدا اینکه فرزند
 در مالک ایران چون شیراز از عمده بر نیایند بلکه منحصر باینجا است
 آفتک ساز در شیراز بسیارند و هر جزئی از آفتک و سخنان را کسی استاد است
 (لوه ساز و چنچرخ ساز) میرزا غلام حسین (قدان ساز) میرزا غلام علی اینها ولدان
 حاجی محمد اسمعیل اند که او نیز در این فن ماهر بوده
 حاقو ساز استاد عباس علی در ساختن چاقو و متر اض چنان است که علس با کارد
 خرب فرختان فرق نتوان نمود
 نجار منحصر است با استاد محمد جعفر و استاد محمد رحیم مانند نجار های ماهر فرختان
 صنعت نمائی میکنند و مرجع فرنگیهای این ملک اند
 قالی باف در احشامات اکثر زنهای صنعت را دارند در میل عرب و قشائی و
 غیره باین عمل بطور میرسد ولی از تمام روی زمین قالی قشائی ممتاز تر است
 (مستور نباشد) که انحصار اهل صنایع فارس بحجت دغری که در اینجا مرقوم افتاد
 و معدودی که پیش از اینها مسطور اند نیست بلکه از هر قبیل صنعت که دارد مانند جادو
 علاقه بند و کفشگر و سراج و خراط و قرمیاد و کارخانه چاپ و عباسانی و حجتی و غیره
 آن اشخاص مخصوص را که نام بردیم کسانی هستند که صنعت را بدین حال رسانیدند و السلام علی من اتبع الهدی

میرزا احمد
 برادر میرزا نصر الله زکریا
 ظاهر شخص است که
 ذکرش بیاید

چنانچه
 معروف است و بزرگ
 آن را چنان گویند

قالی
 فرش معروف است
 که از پیش میافند و آن
 است ترک و ظاهر
 صمیم و مربوط آن
 قالین باشد یعنی
 بزادی و زدن
 این

شعراى شیراز

دانیان رموز حقایق اگر پرش فرماید که سلسله شعراى عالم بقدر را بچه سپید از
دیگر سلسله با مؤخر داشتی (جواب گویم) چون بسیاری از شعراى شیراز را که اگر
این فن، پستندیش از اینها در این کتاب بفرقه مرقوم داشته و شعرشان را
بودم میخواستم از دیگران چشم پوشم و بگذرشان بگو ششم اکنون که شیراز نامه را بدینجا
رسانیده ام می بینم اشخاصی که با فقیر صاحب اند ذکر باقی را طالب اند
خیز شاید سوال رود که آن چشم پوشی را سبب چه بوده (میگویم آنکه جامع اشعار و
است ناچار است از آنکه اشخاصی را بجمع آوردن ابیات آن جماعت بکار و تا
از ایشان شعری بدست آرد و این خالی از بربخ و مشقت نخواهد بود زیرا که باید مای
معلق بپایان نهاد و بدین بدست آورد از هر کس بیتی خواهند گوید اکنون که
دارم که مانع از تحریر است یا بحال لالی که موجب تاخیر شده اند که تقریر آن حال
از انبامی زمان است و نه مجال دست برسی از این و آن لهذا از هر کس که بیتی
خواستم چنانچه آورده میکارم و آن را که بمسامحه گذرانیده و امیکذازم
(و سپورتاناد) که فقط از معاصرین اهل شیراز نام ببرم یعنی از اشخاصی که در
زمانشان را نموده باشم و از معاصرین هم که ذکرشان در تذکره ها شده و بطبع رسیده باش
نام نمی برم (ایضا مخفی نباشد) که از بعضی شعرا که مولدشان بلوکات فارس باشد
ولی در شیراز نشو و نما یافته و در اینجا اقامت دارند که در حقیقت شیرازی محسوب
شوند اگر نام ببرم اشاره بولدشان خواهم نمود و بانه التوفیق و بهجسی فی کل
اغانه میرزا محمود خان مرحوم والدش از اهل ارسنجان است و خود از فعال زمان

بسیاری
از شعراى شیراز را که نام
برده ام از قبیل حباب اسود
و آشفته و ابی و ابردی و ملک
و محمد و حافظ و حکیم و آداری
و رحمت و سعدی و دستور بدو
و ابی و فرید و قنای و قنای
و در صال و قنای و قنای علی
ارستو و سحر شیرازی و فرقه
مسلطه است که در هر صفت
نام تمام و بسته شده
و محنت بدست
حوادث
میرزا
محمود خان مرادزاده آقا
میرزا مرجع الله و حاجی حسین
خان ارسنجان است که
مشارالیهما از بزرگان زمان
و از جمله آژادگان
هستند

یارم حجاب زلف حواجره باز کرد	بر روی عاشقان در عشرت فرا کرد
نیامودین و دل آن ترک ستمین	تا ساز دلر بایه عشاق ساز کرد
آخر دلم فتاد بلام بلا یه عشق	با آنکه سببها از بتان احسرت از کرد

آخر مرحوم محمد علی بیگ از طایفه قلی بود و خوانین قشایه را خدمت می نمود	
کر پریشان کنی آن زلف خم اندر خم	ترسم ای دوست که آنست که کنی عالم را
چین زلف تو فکند کبری در کارم	بکشتا بجز حلالین که محکم را

اقسروه آقا محمود مردی ذی شان است و کدخدائی در یاست فتح آباد و ورد	
بچشم سپهره زرد و دلم بنا کشید	فدای ز کس مستش که دلنواز کشید
چو دید کعبه رویش سجده شد زاهد	صفی مقابل رویش بی نماز کشید
فکند دلوله و شور و عساق عجم	چو دوش مطرب دل فقه مجاز کشید
بنازم آنکه مرا طهر ز عاشقی آخوت	مرا بسوی حقیقت خود از مجاز کشید

ملک فتح مرحوم میرزا فتح اسد از سادات جلیل شیراز است و در فنون شاعری سخن پردا	
یکم ز لعل لببت بوسه دست بس با	مدام قند کمر مرا بوس باشد
مکن بغض مراد و زان لب شیرین	که لازم است بد و ز شکر کس باشد

ما ببت میرزا عبدالحسین از مردمان هنری است و پیشه اش صورت کز	
چون شیر خدا تو را است فریاد رسی	خوش باش و مکن ز حشر اندیشه بی
البت بورطه هلاکش نه نهد	آنکس که بود باعث ایجاد کسی

حجاب نامش میرزا حسام الدین خلف مرحوم شیخ مهدی جناب و ابا غنچه در جامع
علیق شیراز امام و مین الانام با احترام بوده مشارالیه گذشته از اینکه در فنون ادبیه قادر است

اثر
دفاش در شیراز
در سال کبیر از دست
دوست
نشد
اندر
اسلاف آبادی
بیع
نوش در سنه کبیر
دوست و دو دوست
در طهران واقع شده آن
مرحوم عمیر از فضل
عقاب تخلص است
که پس از این مرگ
مسکود
نشد

اعلم بخوم ما هر چندی است که بسبب امراض مزمنه از پای در آمده اند از اشعارش چیزی بدست نیامد جز این دو شعر که از آن جناب بجا طرداریم

گفت پینبر با وزیر حلی	که ز نور واحد من با سبیل
این معایافت بر هاشم شهاب	شد زاجبج را سم هر دو سبیل

حجیات مرحوم حاجی محمد مهدی باهر در علوم بجز در خط تعلیق قادر و ما هر از دوست	آمین دل من که تنهی پشنگ از وی
آن بت جادو که صد و هشتای بیوی را هم سازد	ساخت تر زان دل من که پنهان دل کاغذ
ساعتش در پرده دیدم آتشم سیر تابا رود	ساوکی بین اندو کم کورا با فسون را هم خواهد
وام اگر آن زلف پر چین دانه کران چال	جرات دل من کزین ساعد بعشرت خام
کرسل دل دلم سوزی بسوزانسان که نخواهد	مرغ دلهای کرم دانه جویدم خام خواهد
	هر چه سوزی پیشش او خوشتر از خام

ختمت آقا عبد الرحیم زوقش سلیم بصنعتگری اوائف و سخنوری شعرش صاف

ما پرده زان جمال دلا را بر او نهاد	از پرده رازهای مخفی در او نهاد
از پر تو جمال تو ای سمع انجمن	پر دانه وار آتشم اندر پر او نهاد
هر کرا با صفتی نیست سریه	در پسرش نیست زوائش اثریه
چشم از هر دو جهان دوخت چو باز	بر که بگشود بر ویت نظریه
پای کو بان ز لحد بر خیزم	گر کنی بر پسر خاکم گذریه
همه که انکار پری رویان کرد	زادیت نشینده خبریه

حرم مرحوم میرزا محمود حمزوی در انساب نظم و شعر مسلم بود و بین الاقران معزز و محترم	رهن دلهاست از بس چشم مست نیش
	شیخ را هم بنگرم دل دل گمان پرائش

شد زاجبج را
چون کسی را منطلق در
و نبات اعداد آگاهانه
مثل این معانی از دو معانی
این است که چون عدد غرض
کله اسجد را که الف و ا و جیم
و دال است حساب کند
دو بیت و دو عدد می شود
عدد پنجم که دو و دو است با عدد
علی که یکصد و ده است چون با هم
جمع شود بر دو بیت و دو عدد
و بر غیر توابع گوید و دو بیت
دو هم عدد است
است
حالت
و قش در سال یکبار
بسیصد و چهار است و
دارالت در دویست
و قش در سال یکبار
و سیصد و شش است
تا چهار صد و شش

گشت الفتوا الخ من
بر حمت کرده دل حجاب
برده خود را پس نور خفا
توروشن و تابان گردید و بار
فشنک الخ یعنی باب فضل و
سجدهش تور درون دل و دشت
دو پستی برکن آورده است
باشند

ایح و قتی که این شعر را نشا فرمود
بودند شب در خواب شیخ عبید
دید و شعر مذکور را بجهت آن
میخواند شیخ شرواکر از این یاد
و هنگام خواندن کافی در اقل
مصراع ثانی زیاد میکند یعنی
سوزانده فرماید این بجهت این
مؤلف خواب مذکور اقل بود
و فرمود این قصه را بطول در آورد
فقرت قصیده مشتعل بران طلب
برشته نغمه شد و بجهت این شد
و در من رسانیدم

لقد بلغت الخ یعنی
برای تحقیق رسیدی از حسن و
جلال غنمای در جات یعنی باطن
از این حسن نیست
بجز در جگت الخ یعنی بجز در
خود میرانی از فیکان را از انبیا
ذره

و فاش در مال
کبر از دو دست و دو
است خیر یا

مرد و زن شاه و کلامی و عارف شیخ و شاک
باید از گوش کی رخت مغرب پستی کمر
از لطافت چون پری بودی نهان از زمان
بر نیاید خاران بگری که اندر دل شکست

داور استادنا السید الرشید جناب
الهی بر دلم از معرفت نوری دیگر نجست
سوی آنکه در بستان علم و حکمت بر دم
گشت الفتوا الخ حجابی قبحز و نجیک است

لعل شیرین تو شود افکن عقل و دین است
در ازل فرماد دل عشق تو شیرین یار داشت

نور احد تا بد از جمال محمد
سر و چه باشد که در بهشت برین

باشیفته روی تو از عهد السقیم
گفت معشوق ازل بر من نگر که ختم بچشم

تلمیح کلام ای خسرو کرده زهر جرات
لقد بلغت الخ یعنی الی الله رجاء

بعالم از بنود ضویر محمد و ماه و کواکب
زده طعنه بر همه آسمان لغات روی محمد

در هر محرم آقا بزرگ با اینکه دارای سواد فارسی هم نبود شعر را بی غلطی سپرد

کیست اگر نیست چون من دست دل در
گاه رفتن آمدن دپستی کنم در گردنش
ان صتم بر امن تن کر بند سپهر امنش
جز که ترکان تو کرد از کجاست سوزنش

مرا بای کرامت از سر رحمت بسر خفا
پرافتخار ز احسانم همنه از ان بال و خفا
و بما فیضیک فی انشا شجر الفتوة و اوردنا

خسرو دل شکری را که پسند دایست
جان چو خسرو شوق آن لعل شکر گفتار داشت

جلوه کرامت است ایند از جلال محمد
قامت طوبی با عتدال محمد

اشقه چو موسیت ز ازل بوده و مستقیم
گفت جز بر روی من منکین نظر گفتیم بچشم

یکدم از لب شیرین کار شده و شکر کن
که هم تکی ذاتی و هم طهور صفای

نبور و نجیک تنخی انوری من الطلقات
شده رشک عطر و گل جهان فغایت محمد

در هر محرم آقا بزرگ با اینکه دارای سواد فارسی هم نبود شعر را بی غلطی سپرد

از چیدای ماه نیسپرسی از آه دل من ناله و آه و فغان دارد و فسرید و خروش زلف بر باد دهم و غافل روشن از روی سفید تو بود و جهان از سر مهر دل ذره بدست آر دی	ستم از حد چه بری چلیست کن دل من ای شه حسن حذر کن ز سپاه دل من که جز آن جای دگر نیست پناه دل من تیره کشی چو شب از دو سیاه دل من ای که خورشید جهان استی ماه دل من
--	---

راغب مرحوم میرزا غلام حسین قشیری بود و اکثر تحریر حکام بنیادرات را می نمود

دی در خلوتی با دلستان خواص جو یا رچشم آن است تم از مویه شد چون موی بر یک حکایت از سر زلفش نشاید چو کام از حرم حاصل کرد کر پیغمبر خا با تم به بخشد خوشا حال دل آنکس که داد	باز عمری است اندر گلستان که نشان در آن سپر و روان ز تاب طره لاغنه میانی که دارد هنر سر مود استانی نیاز از دم سویی در مغانی بهر مستی سبک رطل کرا بهر شور غم شیرین زبانی
---	--

رخصت میرزا محمد حسین برادر کتیر فقیر است در سفر حاجتم نمیزد و زخم تراش برده

کیست آن لبر طناز که تنها گذرد آن که بکلیش دل خود شاد کند در باغ اگر بید نو که بیند	زین همه ناز و اندام چه به تنها گذرد هر لحظه نظر بر او شاد کند شاید ز دل واله من یاد کند
--	---

روشن میرزا عباس علی در خط تجارت سائر است و کمالش از شعرش ظاهر

جدی سخن ای باد صبا که بر آید	کاین ناله شبگیر بگوشتش بر آید
------------------------------	-------------------------------

راغب
و فاشش در سال کهنه
سید و سه جوری در قصبه
جبرم که یکی از مصافات
فارسی است واقع
شدر حقا الله علیه
شده

کی بود کجایم که تو فارغ به نشینی
دین و دل و دانش همه در راه تو دادم
از هر چه در افتاق بود دید تو این
روشن اگر از عشق تو شهر جهان است

و آنکه مرا بر سر آتش نشانی
جان نیز گفتم داشته ای که بتانی
الا ز جمال تو که اندر دل و جانی
غم نیست که تو خسر و خوبان جانی

ساکت جناب میرزا ابراهیم اویسی است فاضل و مخیرگی کل در خط نسخ فخر امانی

اسفله باشد خرج و جز بر طبع هر سافل نکرد
کی ز کج و راستی هرگز کسی دارد و تنها
از سودم نیست محصولی در این عالم بجز غم
خیر تا ساز سفر سپاسم رود و در کوی جان
راه بس باریک و شب تاریک و غم لان اینجا
لایق دیدار دلداد است آنکو گشت فانی
ساکت از سودای عشقت بر نهاده سوی

یکدم از آزار غایب همتان غافل نکرد
آنکه طبعش جور باشد چه که عادل نکرد
تجربه شادی کم فشان که از آن تر حاصل نکرد
تن بفلک تا که جانان را ز جان حایل نکرد
و ای اگر او بایم در این ره تا بایل نکرد
در خودی باقی است دیدار و قابل نکرد
هر که مجنون تو یسلی شد ذکر عاقل نکرد

ساکت میرزا محمد صادق شرح حالش در ذکر کا زردون سابقا که شیت از اوست

هر آنکس که از سیرت قضا شد

بجوکان مست در کوی رضا شد

سحاب جناب آقا محمد تقی ابن حجاب اویسی است پرمایه و حکیمی بلند پایه زبان
انگلیسی را کامل نموده در این زبان و قتی فقیر را معلم بوده در مدرج امین السلطان سرود

امین سلطان صدراعظم وزیر اول
بجنس بر بسز از اصل طبع گشته سیر
خدایا که ناصر احسم از هابست تو

تو ام ملت و دولت مدار حکم دول
بنوع بر شرف از اصل ذات گشته شرف
اسد بحسب رخ بلرزد از استماع حل

ساکت
اصلش غیر بی است
که قصبه از فارس است
ساکت
اصلی بر ناک است
ساکت
اصلی کا زردون است

پیش ارض کجالت سپهر کفایت	بزرگوه وقارست زمین چو یک خرد دل
مسلمی حاجی اسد آمد مردی است ذرا عت پتیه و خرد مندی یگو اندیشه آزاد	شنیده ام که قضا شصت در کمان
که تا ز ابل دلی یکدلی نشان نهند	ز تیره حادثه آج خود کند هر دم
هر آن دلی که بخود هرگز این کمان نهند	بلند هست زندی که در رد و دان
در از دست طمع هر یکدلیان نهند	سیر الطیف اعدا خطاطی و تعاشی و دیگر کجالات خیر است و خلقت
گاه از بهر تو عالم کیسه از زاری دل	حال دل را بیکدلیم که گفت یاری دل
اجنای تو دل باز تو را بطلبید	کوچه سازم و دگر از دست یاری دل
سجاع میرزا محمد حسین با اینکه در بدایت جوانی است طبعش در نهایت روانی	وقتی نزد مرحوم میرزا امین نجوم دیده و تذکره هسمی جنگرستان فارس برشته تحریر گشته و
شعاری در تاریخ این کتاب فیر سروده اکنون مضبوطش دارم تا در آخر کتاب بنجام	شعری امیرزا ابوالقاسم نه شای است و نه یانی بلکه شیرازی و کارش سیر خوا
خوش بود در کشف سر حقیقت جا	فارغ از گردش ایام بکف دنیا
پادشاهی به از این حلیت که تویم نام	جام می از کف معشوق جهان آرا
لب سمانه بوسیم که به پیمان درست	بهست بالعل شکر خای تو اش ایام
میرزا محمد مرحوم حاجی محمد علی معروف بکجاک بوده و دارای فضایل و صاحب ادراک	بالمب میگون اومن می پرستی میکنم
تن درستی را همه عالم بجان خود ندان	پیش در و او دواع تن درستی میکنم
گفتن پستم غلام و شرمسار از غنم	با وجودش ای عجب اظهار میکنم

سبیل
اصلش سنانی است
مرحوم

میرزا امین سیدی
و در تحب از حکمت و سیاست
بالعصب از ارض اقدس
مقدس به تمامه در اراغ
داشت آخر دواع همان بکفیت
سیر و در حافله مدعوت
سال خوش بجزار و بسند و
شعر را میگوید در مورد
ادراست
سینه که بود که در چشم تو در
یا کمال که سودای تو دیو بود
حالی در حلقه حاصان گردید
از ازل حلقه کوشش در میرا برده

سمر
محققین معنی گفته
عظیم
از عداد مصداقها

محبوب می شود و سیر شهید
مقدس محمد مت مرحوم حاجی
علامه ای پسر واری رسیده چون
پایه فضیلت او را دیده و تساحت
سنتس ساخته و فاش و رسیده
دوست و همداد یک است
اکنون آن مرحوم را حلقی است
میرزا علی محمد حسن صاحب طبع
سنتس مختص دادم
و از آنکه در غرض تو بر می آید
و در آنکه در غرض تو بر می آید

میرزا محمد

شهادت
درستی
تقدیر

(۵۵)

نورس در دست گیر از دست
و بنشاند و در دهن سپید کرد
الدین حسین مدفون است
شهادت
خلف مرحوم میرزا محمد رحیم
بزرگوار است چون از شاهان
مرحوم بدست نیامد مرگ
شهادت
نورس در دست گیر از دست
بنشاند و انداختن آن را
شهادت
میرزا
سکوت نه در میان
جهان و زبده سالکین
زمان مرحوم میرزا ابوالقاسم
شیرازی است بین حیات
همی کثیرا ذکر ویده و اداریت
و زبده پیر طریقتی خوانند
فقیه و این اعصار سالکین
چشم و زنگار ندیده زیرا که هرگز
و اعینه نداشته تا به سخن نورس
بزرگوار است یا نورس
یا نقد گیر از دست
سی و نه است در جم
حضرت شایخ
مدفون است

بست برستم خلق میداند و حق دانم
تا بوقت رای برستم حق برستی کنم
شهادت صدر الشیرا میرزا حسن علی شرح حالش در ذیل ذکر است
لاجرم دست امید من و دامان حیالت
که اشارات دلاویز تو و غنچ و دلالت
نشانده گران چشمه زشین دلالت
همچنان خجسته بخونم زده چشمان غرالت
شهادت میرزا عبدالمصیب والد حاج میرزا محمد حسین طبیب سابق الذکر
جان من عید شد و عیدیم از تو بوس
شهادت میرزا محمد صاحب کمالات عالیه است و حاصل حکمت متعالیه
ای در طلبت خلق جهان بیکت
چون مارگزیدگان بخود سپیدیم
شهادت میرزا محمد صاحب کمالات عالیه بود و خط سبعلیقش پسندیده و ازاد
انکه دل برده ز من افت جان خواهد
که بهاری شود از گلشن رویش بین
شهادت میرزا محمد صادق روانش قریب بعالم ملکوت است از مریدان امامی
سینه که تجسم روح شد از اثر عشق
مصلحت حال با نیس بتدبیر
زمره عشق را بخیر بران منکرند
منابع و بجای صلیم جلوه حسن کجاست
ای نپذیرد علاج جسده که بتدبیر عشق
بر سر ما هر چه رفت رفت ز تقدیر عشق
چرخ برقص آید از بامک ز ما میر عشق
تا پس باز شود از دم اکیر عشق

<p>زاهد و عجب نماز واضح و فصیح در آواز ما دلی بر نیاز از غنیم و تشویر عشق</p>	<p>صبا میرزا نظام الدین محمد خلیف مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم شریف الحکام است چو دلم بر بودی اول به پیام شایان تو بجه طریق خواهی بخش بر خویشم</p>
<p>صفا میرزا ابراهیم معروف بجای آقای اولیا سمیع گنا بها بخط وی لطیف خاستم سپهر و سر کشید که من گفتم از بگفت به که کرد غرام گفتم این عشق را که شد غماز</p>	<p>صفا میرزا علی اکبر شغلت صحافی است و در دانش و در فن صافی از او است مقیم کعبه کوی توای بر رویم حدیث حور و قصورم محو آن کرد زبانه قسم بوی توای دلبر بستی روی</p>
<p>صفت میرزا آقا ساعت ساز بود و از ظرفای شیراز صفت مزاج دختر طبعیهایی او گوش زد جهانیاں است و آوازه شوخی هایش مشهور تمام ایران بعید فطر کل و دل خوش است بوی کفار من و تو و کل و دل ای پسر سه ده روز است کنون که روزه برفت و کل آمد اندر باغ شراب تلخ مرا بخشش و بوسه شیرین</p>	<p>صفا میرزا علی اکبر شغلت صحافی است و در دانش و در فن صافی از او است مقیم کعبه کوی توای بر رویم حدیث حور و قصورم محو آن کرد زبانه قسم بوی توای دلبر بستی روی</p>
<p>صفت میرزا آقا ساعت ساز بود و از ظرفای شیراز صفت مزاج دختر طبعیهایی او گوش زد جهانیاں است و آوازه شوخی هایش مشهور تمام ایران بعید فطر کل و دل خوش است بوی کفار من و تو و کل و دل ای پسر سه ده روز است کنون که روزه برفت و کل آمد اندر باغ شراب تلخ مرا بخشش و بوسه شیرین</p>	<p>صفا میرزا علی اکبر شغلت صحافی است و در دانش و در فن صافی از او است مقیم کعبه کوی توای بر رویم حدیث حور و قصورم محو آن کرد زبانه قسم بوی توای دلبر بستی روی</p>
<p>صفا میرزا علی اکبر شغلت صحافی است و در دانش و در فن صافی از او است مقیم کعبه کوی توای بر رویم حدیث حور و قصورم محو آن کرد زبانه قسم بوی توای دلبر بستی روی</p>	<p>صفا میرزا علی اکبر شغلت صحافی است و در دانش و در فن صافی از او است مقیم کعبه کوی توای بر رویم حدیث حور و قصورم محو آن کرد زبانه قسم بوی توای دلبر بستی روی</p>
<p>صفا میرزا علی اکبر شغلت صحافی است و در دانش و در فن صافی از او است مقیم کعبه کوی توای بر رویم حدیث حور و قصورم محو آن کرد زبانه قسم بوی توای دلبر بستی روی</p>	<p>صفا میرزا علی اکبر شغلت صحافی است و در دانش و در فن صافی از او است مقیم کعبه کوی توای بر رویم حدیث حور و قصورم محو آن کرد زبانه قسم بوی توای دلبر بستی روی</p>

حاجی
میرزا ابوالقاسم شریف
الحکام و ارطاسی جدا
است و در دانش
سه کبر و در صفت
در دربار در
حاجیه در
است
اولیا سمیع
سلطنت آن تمام
لقب معروف در قرار شد
حدای ملامی ایشان
بوده لطیف و اولیا
و اهل الله مرده باحوال
مرحوم حاجی آقا
یکبار و در صفت
در شیراز
صفت
بود
صفت
ووش در سه کبر
دو است و در
در دربار
است
سه

داع عشقی که بود از تو مخان بد دل ما	بنی آن دم که شود لاله عیان از گل ما
معنی شمس هویت که نهان بود کنون	استکار او بود باشد است از دل ما

طالب مرحوم عبد الله خان خلف احمد خان کرجی که غلام حسین علی میرزا می	چو شام حجب تو زلف برادر از کشید
معتور آمد چشم تو را بنا کشید	اگر جنازه محمود را یاز کشید

طالب مرحوم میرزا محمد طیب از فنون ادبیه با نصیب و راول جوانی بسرا می بودنی	
---	--

جانی دل بدان مشیر ارد	گرفت و بست در زنجیر کرد
قناده خال چون قیراطی از تشک	کنار زلف مشکین چون تر از در
دل شد و زخم زلفش گرفتار	چو اندر چکل سبب از سبب
برخ زلف کجش کوئی نشسته	بگر از جنان شیطان زانو
نخوبد ز طالع بی وفا یی	دیده هر چه از تو آید هست

طالب میرزا نصر الله سابقا نرد فقیر علوم عربیه را دیده و دوره از منطق را شنیده	
اکنون بمقولات راغب است و از صنایع نرد گیری را طالب از او میخاطر دارم	

ناز کنی ناز که نازت بهجان می آرد	بوسه از لب لعل تو بجان می آرد
رخ و زلف و خط و خالت بکشتان	چه کلستان که بصد باغ جان می آرد
بکشا غنچه لب را بنابر لبه کس	کشت شکر خنده که بار و رخ می آرد
جای طایر پس از این گوشه میخاید	زانکه خاکش بهمه کون و مکان می آرد

عارف مرحوم آقا نور محمد ارسنی دوزی بود و مهر اندوز اشیا خوانی محبت خندان	
---	--

انکار من چو پریشان برخ کلاه کند	حجاب طرزه پسند بر روی لاله کند
---------------------------------	--------------------------------

طالب
و فاقش در سنه
یکهزار و سیصد و
شش است بیرون
در ب حافظیه دفن
شده
طالب
و فاقش در سنه
یکهزار و سیصد و
سه هجری است
بنسبت عمل نموده
عارف
و فاقش در سال
یکهزار و سیصد و
دو و در ایست شیراز
دفن است

عقل جو تا که باشد عاشقان را فخر از او
 عیسی میرزا علی محمد نزد فقیر حری میخواند و از صنایع کلاه و وزی میداند و خوش
 دل من در خشم کیسوی توانا ده بیند
 صید در بند تو صیاد چنان رام شود
 بختاپسته خندان و شکر ریزی کن
 از نیشستان سوی پستان می از ناقرارم
 عذر احرارم صیدا شد از اساتید این فن است در او ایل حاجی بود اخر ما شد و میخ

دین دل در بهشت قطار قطار
 ای سیکله کت بود هزار هزار
 پنجه تا ساعد ای سنجار سنجار
 هندوی زلف بقدر قرار
 کرده آن دیو جان سگار سگار
 که برآورده زان دو مار دو مار
 از بی دفع این خمار خشم آرد
 که خدا کرد دست آن دوچار چار
 هرگز شش بر سر هزار هزار
 تن چو منصور از آن بدار بدار
 نزد ما عاشقان میار میار
 با ده ماسوی بدست علی ا

کرده عشاق جان نشا رشا
 کی بابیکان نظاره کنی
 تا کی از خون عاشقان سازی
 در بهشت جمال تو دار د
 ای بسا دین و دل که در عالم
 دم مقراض را بسا زم من
 در خماریم پایا بر خیز
 بهشت جنت بدو بیک ساغر
 که میرد کی بهشیاریه
 مست شوازی دانا الحی کو
 بزبان خبر تناسیه شیر خدا
 که دو عالم تمام مست علی ا

در سال گذران است
 و نود و نوات یافت در دار
 استلمه نون شد فقیر مست
 قبل از فوشتش حاضر بر اشقا
 خود را که در او راق شفره داشت
 طلب کرد آنچه جابود امر نود
 شستند و بنیط میامح علیه السلام
 السلام تا که نود و نوات داد
 خواست بیدار از خواب خود را
 گفت و وصیت کرد که روح نود
 نقش نماید پس شهادت بیا
 مانده و جان بجان آفرین تسلیم کرد
 این است تاریخش
 چو شد صیدا شد از او دنا
 خدا را بنده بود و مصطفی
 شهادت گفت و رفت این
 که او ادلا یک مست نجوا
 بی تاریخ خود این فردا گفت
 که آمد و العن از نام غوا
 کرده عشاق
 الخ این ترجیع بندی است شش
 برده بند که تمام آنها تحمیل است
 در هیچ حضرت میر
 المومنین علیه
 السلام

از بس که غم بسینه من بسته راه را دیگر مجال آمد و شد نیست آه را	فتوحی مرحوم آقا فتح الله طایع یزدانی بود طبعی خجسته داشت و استادانه شعر می سرود کنون که گشت لب گشت شکایت باغ
بیا که بیاید بدل نمود کنون بخواه باده ز کنین و ساد و سیمین ز خوب و زشت جهان گذر چون مگر بیا ز ساز طرب پیش از آنکه دست افتد	بطرف گشت بیاید بساط عشق بهشت غم کنن بشاید بدیع بر لب گشت که این دو در مه ارمی بهشت بهشت که کل مصاحب خارا ست و خجسته بهشت به خشت تاب بر دوزن وجود خاکی خشت
آفتابی است جمالت که جهان سایه او بست عالم چون کج طفل ویله از ره مهر اومی که نشود بسته بدم خور و خواب دل ز بهر خانه طلبکار چالش همه عمر که که فخر تهی دست بود نیست عیش	همه ذرات جهان زیور و پیرایه او است فیض عام تو شب در روز جهان بیا او بمع شک نیست که بر تر ز ملک بیا او لیک بیچاره ندانست که همایه او است که بیا زار جهان عشق تو سپر مایه او
میرزا نصر الله در گوشه از مسجد مسکن کرده و بساط ربانی گسترده از او است با آنکه وصل تو مرا دست رسمی نیست ابنای زمان را همس باغ و بهار است از مستی چشم تو بیاست حذر کرد	دل داده به عشقت چون امر و کس نیست ما را بجز از باغ جمالت هموسی نیست که را خدرا ز شعله و بیم از عسی نیست
لا محمد علی در شتر طبعش بلند است و دارای صفتان و دلپسند از او است تا بدل مهر تو ای دلبر مده و دست مرا	لا محمد علی بسیار است از جمله خلوت و استیلا و شمع غیر جارا بقرائن خیالی می چند مانند خوشنویسان مشهور و کلامی به جبهه نیر میازد ساده است که بگوید میرزا لطف الله ستونی و دل الله وی مشغول بوده است میرزا

فتوحی
دفاش در شکر
و سبدر پوده و در دار
السلام مدونی آه
خشت تاب
مکره آخر بزی است
فخر
در لغت یعنی کوزه است
اکثر اشتباه کرده و بحال اینکه
یعنی کوزه کو است و حال
انگ چنین نیست
مناجیع
لا محمد علی بسیار است
از جمله خلوت و استیلا و شمع
غیر جارا بقرائن خیالی می چند
مانند خوشنویسان مشهور
و کلامی به جبهه نیر میازد
ساده است که بگوید
میرزا لطف الله
ستونی و دل الله
وی مشغول
بوده است
میرزا

با وجودت در غنای تو کوی قنبری است
گفتم ای ترک بیا ترک جفا کن گفت
نم ابروی چو محراب تو حسر سو که بود
در رنداق رخ چون ماه تو ای مشکین

انگیزی که بقدر سرب و لب چو ست مرا
ترک عادت نتوان کرد که این خست مرا
قبله بهنکام عبادت بهمان سوست مرا
جسد از موی چو مودیده حوا موست مرا

صیحه میرزا علی اصغر مستقی است زبان
از تو ای عشق چه دوست دارم
از جان که غر زاست نظر باز کردن
دیر کار به سر خوش که از جمله بهر را
انگس که خبر یافت ز تو زو خبری
با گوشه نشینان نشین تا به نشینند

کراش غم هست بجایم شر از تو
بتوان نتوان باز کردن نظر از تو
جز عشق نخواهند جابر بهر از تو
هر خبری داد بعالم خبر از تو
هر فتنه که برخاسته در رکبه از تو

فکاه مرحوم لطفعلی خان خلعت مرحوم آقا محمد لاله ازاد بای زمان بود و فضلای او را
امروز فکاه باده نوشش آید
در جوش و خروش بودی می

سرتا بقدم تمام هوشش آید
این نچته شدی از آن خوش آید

کیهان میرزا آقا خلیف مرحوم وجدی جوانی است فشی و ادیب اهل سیل
عیان در ظلمت شب کشته در صفت
بسا غر باده ازینا کن سائے که آن زیبا
مرا یکدم وصال او میر چون نشد عمری
نه تنها چشم او دارد سر خون ریزی کیهان

وای پیرون به من کرده رخ را از نقاب
منو از باده چشمش مراست و غراب
به بیداری است می نیم وصالش از آن
کند یا تیغ ابرو و قصه دجان شمع و تاب

مایل ملا محمدی روضه خوان است و هم معلم اطفال دبستان دیوانی دارد و از او

مایل ملا محمدی روضه خوان است و هم معلم اطفال دبستان دیوانی دارد و از او

سرسل
بدجهز نام
رو خانه است
معرفت میان ایران
و توران
نیکوکار
فوتش درت
یکزار و دویست و هشتاد
هشت اتفاق افتاد درم
آقا محمد والدش له
یکی از پسران مرحوم
حسین میرزای
فراتر از او
نه

بر سافری و پستی با خاطر خرم زن
 حد سایل خاطر را از آن سلسله بزم
 صبر و آرام جدا ز دل مانده است
 خردم گفت که دهمت بخط افتاده است
 گذر ادب لب است بقا افتاده است

نیز ای دل سودا سنی پائی بسر غم زن
 زلفین مسلسل را ای سایل موبخت
 ره دل تا که بر آن زلف دو تا افتاده است
 از پریشانی دل زلف تو را خواندم
 آنکه شد زنده جاوید بوی زلفت

محمود مرحوم حاجی محمود تاجران مرحوم حاجی علی معروف بچکمه دوز غم لها ازاد

نکده است بهره بهر لب می پرست
 کوئی نمایند قابل چو کان دست او
 سیل شرکست بود مکان نشت او

از بیک خور و خون دل ترک است او
 چو کان عشق او بدلم بیک لطف زد
 کفتم نشانش بلب چو بیا چشم

مسعود آقا عبدالرحیم دو آکر جوانی است با مدرک خلیقی شیخی مسلک ازاد است

همه باشند خریدار و خریداری است
 چون بوحدهت نگری نقطه پرکاری است
 مختلف کرد چه نماید همه افوازی است

یوسف مصدرا این شهر باریکی است
 همچو پرکار اگر دور زنی در همه جا
 آفتاب رخ اوقات بجز آینه

مصطفی آقا حسن نقاب چشم از طبع بنیای عاری است در کج افوازی

ظلم باشد که کنند از پریشان برافش
 پس چرا تشخیص توان داد جان از ترش
 پرده از عارض بر افکن شرکین کنش
 میکند باده زبان عیب ملاست
 خام طبعی بین که خواهیم دست خود در کش

آنکه از روز خپستین ساختند جانفش
 که نه از روز اول انداش از جان ساختند
 باغبان در کاشن از خواب نماید بر توان
 ز کس از در پیش حتمت دم ز شهادت
 آنکه کرم خاک کردم پائی نگذار و بجانک

نوشته در سال
 یکزار و سیصد و نود
 هجری آفتاب

اگر دامن را فرا گیرد و چو بر من بگذرد
من طمع دارم که وقتی کیسم اندر من
منظر بزرگس که بگریزد ز پیش تر عشق
مرد توان خواند شش از خوانی بوی
منظر میرزا غلام حسین در مدرسه مکان گزیده و محصل علوم گردیده و نزد فقیر و شریف

با نامت تو سر و لب جو یا بر حسیست هر کس که مست ز کس ستا نشد جانی که حسن توره تقوی دزد بزد زاهد کربجوی غرابات رده بند ساقی ز قویه توبه دهد شیخ آرزو	با طلعت تو سیر کل دلا زار حسیست دیگر بر دزد کار نداند حسد حسیست تقصیر شیخ وزا بهر پیکار حسیست پای که ذوق جام می خوشکوار حسیست تکلیف من میان این کبر و ار حسیست
--	--

منظر جناب شیخ عبدالمجید سراج الشراخلف مرحوم حاجی شیخ مهدی شمس الدین
اگر اندر برم آن شاهد طنا زاید
تا شود پسته دام تو چو من طار بر دس
هر که در راه تو اول قدم از جان گذرد
را ز عشق تو ندانم که الهمار کنم
جان از تن شد نام باز من زاید
با و صد شوق فردوس بر او زاید
میتوان گفت که در عشق تو متا زاید
هم مگر عشق تو خود محرم این را زاید

منظر مرحوم میرزا محمد ابراهیم سوری بود صفائی نهاد و مجردی از علاقی آزاد و در مجلس استاد
بجز نیل لطف که او با ما ندارد
نصیب جان هر کس نیست
تو خواهم که از تندی خوی تو کنم
بر سر کوی تو ام دایم و از بختی
طعن برستی نم ندان انصاف نبود
که این لطف سرا پا ندارد
بلائی نیست کان بالا ندارد
بچشم یا بچشم شرم ز روی تو کنم
هر که از راه رسد پرش می کنم
زانکه من این همه مستی ز بوی تو کنم

نامش
دور فکر سبب دانا بابا
خان گذشت
درست بکزار دوست
دو دشت و فود و هفت
این فقیر در صحن بی بی فخران
عبوری نمود دی را دیدم بر سر کبر
نشسته در حالتی که خفا را آن قمر را
خبر میکرد پس الهمار و بر باقی تو
این قمر را بجهت خود داده و منم
و تا درخ فورت خود را با غفور نام
پس از این مطلب چند روز دیگر
از جهان فانی بسوی دار باقی
رخت بر کشید و در آن قبر
مژد و مدفون شد
رحمة الله العالی
علی سریر
منه

مولس جناب میرزا عبدالحمید از پسر بزرگوار خود ارشاد یافته و نور هدایت

بر عارض خود در نیجه مشک ترازو	ترسم که کنی روز مراستیده ترازو
خطاست که برگرد خدایت ز بوی خوش	یا با که کشیده است برگرد ترازو
تا خط تو سرزد دل من غم خورده و دود	کی ساخته غم از تو کسی بیشتر از تو
اوله که گرفتار غم زلف تو کشند	عمریست که یک لحظه به یحیی در تو
مولس اگر است فتنه در غم زلفش	پس پسته ز دلها شنوی الحمد لله

همدی میرزا مهدی خان از خوانین فتح آباد است و از عارفان سیه کونهاد

کر طالب عرفانی ای دل ز صفادوم	هستی بکناری نه لاف من الم زدن
کر صغوه نه چنگال در چنگل شاپین بر	در رویه نه بچوب در نیجه بیگم زدن
در نفس جو روی من تن اید بربند	با چوب کزین تیرش بر دیده چو ترسم زدن
بهنگام بریشانی جمعیت خالم جوی	با وجد و طرب دستی در طره پر خم زدن
با در غمش می ساز صد طعنه بدگویی	با زخم غمش خنک صد خنده بر خم زدن
بر مرغ دل آبی از شکست پیایی ریز	بر خرمن جان آتش از آه دما و دم زدن

علیا مرحوم سلطان علی خان از طایفه زند است و دیوان اشعارش و پسند ترازو

از به امی شوخ بچشم تو حیاتی نبود	بهر اندر دل تو مهر و فانی نبود
بیکان ابروی خود تیر فروه و ابروی دل	نیک دانند که در آن تیر خطانی نبود
از می وصل تا ساغر مینا کن	که در این کسب دنیا می بقای نبود

علی میرزا احمد جانی است قرزانه و از اهل اراکستانه دانشمند و خسته و علم غریب فقیر

را بصبر و شکیبایان صدم اشارت کرد	خبر نداشت که خود هر چه بود عار کرد
----------------------------------	------------------------------------

بزرگوارش
جناب آقا علی آقا است که
شرح احوالش در ذکر
مسجد فخری بسطور
کرده
میرزا
مهدی خان اصلا از فتح
آباد مروست و داشت
که بلوکی است
از دار پس
فروش در طهران
سال یکتر از و پسند و دو
برده و دیوانی مرتب ساخته
و در تیب نموده در دست
و لدان درست خنده امکه
خواستم از حق آزان
بنویسم تا بلی کرده
مضامنه نموده
مشت

بشاه حسن تو نامزد که عاصی لبی سخن
خزانه از تو نه چندان شده است
مستع عشق تو را کرد دل بجان سودا
بر زباده زمی نه با عزمی سوز

بدون لشکر و بی منت وزارت کرد
که قهر نه اتوان دیگرش غارت کرد
چه سود پاکه ز سودای این تجارت کرد
که نوهار چمن را ز نو فضا رست کرد

ناصری

ارزو می کند دلم چندی
چه شود که ز حسن است ابر برد
یا چه کرد که تلخ کای می بر
نه بچشم است چمن خلقت
دل بهار را سخا همد بود
چشم خو کرد و شکرد جانی
کسی که تواند که بخت بسکین

با سر زلف دوست پیوندد
بوصال تو آرزو مند می
عیش خوش سار از شکر خند
نه بمهر است چمن لب قید
به ز روی و لب تو کلفد
گوشش دل داده نشود دیند
که بای دلش بود بند

ناطق

آن روز که اشتبه بر رخ موسی کرد
شاید که در نعمت فردوس نشوند
صاحب نظر آن قضا گشتن جایات
هرفته که بر خاست بهمد تو در افات
دیوانه بزنجیر شود عاقل و مارا

صد سایل دل بسته کیسوی کرد
آنان که اقامت بسر کوی تو کردند
حزب و عاقبه ابروی تو کردند
خیان و سی از تر کس جادوی تو کردند
دیوانه از آن زلف سخن بوی تو کردند

نواب

نواب الشعرا میرزا حمید در علی ابن جناب اسوده که نامش در این کتاب سابقا

در ذکر
مسجد حاجی بشیر
الملک بقرنی از انبانی
موقوف کرده و شرح
احوال جناب
ناطق سلطه
آیه
شعر
جناب
اسوده شرح اخلاص
و شعرش و ضمن
ذکر قلعه تبریز
کرده
سنة

آمد و در فل آفتاب تربیت بدترتی جسته و فزون شاعری را نیکو دانسته شعرانیکو میگوید

هر که که آن صنم گذرد در مقام	تاب و توان برین برد و صبر از دم
بر دانه وار سوختنم از درد بود	امشب که آفتاب بود شمع محفل
گفتم پسر و ناز نذاری چرا خرام	گفت از شرم قاست و پای در کلم
در پای او از شوق و هم جان اگر کن	از راه مهر دست بگردن حمالیم

نوائی سرزاهدی نشی شاعری است ماسر خلف مرحوم حاجی ملا آقا بابای تاجر

ماست شراب و حدیتم ای تاسا	سر خوش ز می جستم ای سیاه
امروز در این مستی اگر جان بهیم	فردا هم از ازل رحیم ای تاسا
و انج غلاب صدر الشریع شیخ عبدالحی بن جباب شیخ مفید و او را من در ذکر تقی میر	

الا ما اهل استانی کن رمی بر این دلها	که دارم اشتیاقی ادر کاسا و ناو دلها
بسی تشنگی شدم حاصل بر دوز فترت آقا	چو دیدم روی خوبت شد مرا حل جبهه مشکها
خراغ روی خوبان کی بخشد رویشی	که هر طلعت او پرواندازد و محفلها

واصلی مرحوم آقا خان باقی طبعش روان و صفاتی در خط مستطین طاق و یکا افان

خسکین رفت و باید بسم از نزار	عمر کبد شسته که گوید که سرزاید باز
کی تو ام که دل از مهر رخت برگیرم	که تو می در همه آفاق بخوبی ممتاز
میل آنادیم از کج نقض نیست	بر و بالی که کنم سوی کاپستان باز
کر نالد پس از این واصلی از دوزخا	عجب نیست که از مرده نیاید باز

و جلدی مرحوم میرزا محمد علی قشیری در سرودن شعر قادر بود و پنجاه ستون خط مستطین

آنکه در خلوت و می یار خوشی آرام دارد	حاصلی از عشق بازی که چه غیر از نام دارد
--------------------------------------	---

و در حقش
بر او بی نظیر
تربیع بخش بر تربیت
دارد دست خفایت
افقاده خدا که آتجانی از آنها خود
بنام ماطله و سماع که از آنها خود
این چند شعر را که از او میاد و دانستم
تجاشتم و از عجایب امور است
چند شب بعد از فوت و در آن شب
دیدم در حالتی که گریان می کرد
و اصل نیت ناز و زحمت
لطف بزدان که کمالش را
و این شعر فزونی بود که در حیات او
وقتی گفته و برای فقیده بود
(خلاصه) در خواب غیر از گفت
تا بخوبی برای فوت من برای او
این بیت را بران می خوانی از این
بسیار عجب نمودم هر حال پنج
فوتش را مرودم و شعرش را
تقصیر کردم با ده و نوزده است
کلمات فرصت بهتر از این نیست
و اصلی در قریب بزدان اصلست
سال بگذارد و بصدود است
و جلدی
مرحوم والده شمس میر
حسین خان است که در
لارستان و سید محسن
داشت و خواند مرحوم از این
شیراز بود در سینه بزرگوار است
و بود و کت و وفات
نمودند

نیست عاشق و در بود صداقتی آنکس بینی
ای خوشحال دل آن عاشق بیدل که بزی
کو مننه بر خویش همت ای ترسی از ملا

بی دلارامی زمانی طاقت دارم دارم
در بدستی زلف یار و در بدستی جام دارد
عاشقی دارد ملامت عاشقی دشنام دارد

وحدت

تا شد بگر کی خرابات مقام
آن زاهد سالوس نیم خود که ز خای
من طایری از عالم قدسم که در اینجا
مقبول چو در حلقه خالص چه نفاذ
وحدت برضایش چه نهادم تسلیم

دل شد ز غم آزاد و روا شد همه کام
بر خلق بخت بود از نسیجه خام
افکنده هوا و هوا پس دانه بزم
مرد و اگر در غنچه فرقه خام
دشنام سزا بود بیا دشت سلیم

ولی

چند بر طره آفتاب خود شانه سینه
همچو موی شوم از غم خوش شانه لب
آشنایان تو را بجام صفت زده خون
دل سیه چشم قوی سر چه زلفت سینه

صد هزاران دل الفت سر شانه شنی
که مباد دلم از شانه بدنه کشی
که چرا داده ز پنهان بیکانم کشی
سر مه دیگر چه بر آن ز کس مستانه کشی

همسایه

در حضرت توری سیاه آوردم
نومیدم از آن در که اقیهه ساء

طاعت ندیم بارگاه آوردم
زیرا که ز تو تو پناه آوردم

از شیراز شعری بسیار دیگر بوده و هستند ولی چون بعضی سفر اختیار کرده ملاقاتشان
نمودم یا اینکه از ایشان شعری بدست نیاردم همین قدر گفتار گفت و السلام و الاکرام

وحدت
نوش در بخت
سید در بخت
افاده
بشار
در سینه بخت
دوست و نود و دو فانت
نموده در بخت
بخت شریک
بدون آینه
نموده

بسم الله خير الاسماء

الحمد لله الملك توفى الملك من تشاء وترك الملك من تشاء وتفر من تشاء
وتقبل من تشاء بيدك الخیر انك علی كل شیء قدير
در این اوان که شیراز نامه باهتار سید کتابی بدست آمد در ذکر سلاطین و حکام شیراز
چون ترتیش در اینجا خالی از لفظی نخواهد بود و لهذا آن را ترجمه نموده بطی بشیر از نامه فیما
(تفصیل آن کتاب) یکی از معارف حکامی فرافه (گفت گبینو) وقتی در دار
الخلافة طهران بوزیر مختاری آمده و کتابها تایف نموده از جمله تاریخ ایران است که
بطبع رسیده و در او اخر آن نام حکامی که از جانب سلاطین در بلاد ایران ایالت
داشتند اند یا سلاطینی که خود بنفصه آنجا را بر مقرر سلطنت نموده اند فهرست مانندی
نوشته از جمله حکام و سلاطین شیراز را نیز نگاشته و ابتدای آن را از زمان عهد
الملك مردان که بنامی دوباره شیراز شده قرار داده تا اوایل سلطنت اعلیحضرت
ناصرالدین شاه قاجار اسکنه الله فی دار القرار و تاریخ زمان را نیز مرقوم داشته
(مخفی نیست) که در هر یک سطر اول نام حاکمی است که در زمان سلطانی دیگر از
ایالت داشته یا از جانب آن بوده بعد از آن نام پادشاهی است که در آن عصر بود
و در آخر سطر تاریخ آن سال است و اتفاقا قاهرگاه پادشاهی شیراز را پای تخت داشته
یا عبور آنجا قدمی گذاشته اعم از یک روز یا مدتی مدتی نام آن پادشاه در اول
نوشته می شود و در مقابلش گفته (بنفصه) مرقوم میسر کرد و وقتیکه رسا غنیمت که
گفت مزبور تا اوایل سلطنت پادشاه شهید سعید مذکور نوشته ولی از آن
پس را این فقیر خود تفحص و قیاس نموده بکاشتم الحمد لله رب العالمین

گفت

بضم کاف تاری
سکون و دانه رشت
در آخر کینه بضم کاف
یاری و کسر بار بجد
سکون یا دخی و فوس
مضمونه و دما فزاد

حکام

که مدت حکومتان
و اصل و پستان نوشته
مستند و واسطه این است که در
بسیاری از کتب قوامی
درست و خاطره شده هر کس
خواهد رجوع بآنها بنماید

انجمنه مست
مست کتیاں و شش
پیشتر را کو رکروند

از سید دینیت و دولت
شش سال و ده روز

از پیغمبر و بیت و ذریه
سه سال و قرب شش ماه

از سید دوستی و سه بی خیال و
چهار ماه چشمش را میل کشیدند

شرح احوال الش مفصلة
مقدمة

تسبیح و سی و چهار بیت
ست و نه سال و پنج ماه

میش را ابو بکر نیز نوشته اند
و نقش از پند سید و حضرت

شرف الدله
سالمقش دو سال و هشتماه

[illegible]

۲۷۲ المقمدر بالله ايضا مرقى ابو احمد برادر ابو العباس وعمرو بن ليث
 ۲۸۲ در زمان المقمدر بالله احمد طاهر بن محمد بن عمرو بن ليث خود سر بوده
 ۲۸۹ المقمدر بالله ايضا غلامي از مقتدر خليفه
 ۲۹۲ المقمدر بالله علي بن المقمدر طاهر بن محمد ايضا
 ۲۹۶ المقمدر بالله جعفر بن المقمدر سكرى غلام عمرو ليث خود سرى نموده
 ۲۹۷ المقمدر بالله ايضا ليث بن علي بن ليث خود سرى داشته
 ۲۹۷ المقمدر بالله ايضا قتيخ خادم محمد بن جعفر
 ۲۹۸ المقمدر بالله ايضا عبد الله بن ابراهيم سمعى
 ۳۰۰ المقمدر بالله ايضا بدر بن عبد الله حامى
 ۳۰۵ المقمدر بالله ايضا محمد بن بدر بن عبد الله
 ۳۱۱ المقمدر بالله ايضا ياقوت نديم خليفه
 ۳۱۲ المقمدر بالله مظفر بن ياقوت
 ۳۲۰ القاهر بالله محمد بن مقتدر عماد الدوله ابو الحسن على بن بويه
 ۳۲۲ الراضى بالله احمد عماد الدوله ايضا
 ۳۲۹ المقمدر بالله ابراهيم بن المقمدر عماد الدوله ايضا
 ۳۳۴ المقمدر بالله عبد الله عماد الدوله ايضا
 ۳۳۸ المقمدر بالله الفضل بن المقمدر عضد الدوله
 ۳۶۳ الطائع بالله عبد الكريم عضد الدوله ايضا
 ۳۷۶ الطائع بالله ايضا شرف الدوله بن عضد الدوله

۳۷۹	صمصام الدوله بن عضد الدوله..... الطائفة ايضا
۳۸۱	ابوالقاسم وابولنصر ولدان عزالدوله..... القادر بالله ابو العباس احمد
۳۸۸	ابوالقاسم ايضا..... القادر بالله ايضا
۳۸۹	بهاء الدوله بن عضد الدوله..... القادر بالله ايضا
۴۰۳	سلطان الدوله بن بهاء الدوله..... القادر بالله ايضا
۴۱۵	قوام الدوله ابو القوارس بن بهاء الدوله..... القادر بالله ايضا
۴۱۵	حسام الدوله ابوكا التجار بن سلطان الدوله..... القادر بالله ايضا
۴۱۵	قوام الدوله ايضا..... القادر بالله ايضا
۴۱۵	حسام الدوله ابوكا التجار ايضا..... القادر بالله ايضا
۴۲۰	ابومنصور فولادستون بن ابوكا التجار..... القائم بامر الله ابو جعفر عبيد الله
۴۲۳	ابوسعید بن ابوكا التجار..... القائم بامر الله ايضا
۴۲۵	ابومنصور ايضا..... القائم بامر الله ايضا
۴۲۷	پولاد قلعه دار استخر..... القائم بامر الله ايضا
۴۲۸	ابومنصور ايضا..... القائم بامر الله ايضا
۴۲۸	فضلويه شبانکاره..... القائم بامر الله ايضا
۴۲۸	قاورد برادرزاده طغرل بيك سلجوقي..... القائم بامر الله ايضا
۴۲۸	فضلويه ايضا..... القائم بامر الله ايضا
۴۶۵	ركن الدين خواركین..... جلال الدين ملك شاه زمان القائم
۴۷۲	توران شاه بن قاورد..... المقتدي بامر الله عبيد الله

القادر بالله
از سعید و جشاد و
بيك مدت چهل و يك
سال
القائم
از چهار صد و ميست و ده
درت چهل سال و درت
نه ماه
المقتدي
پسر القائم است با نيره
اوست بنا با خلائقش
از چهار صد و شصت و هفت
درت نوزده سال و
بشت ماه

برگزار
پسر گلشاه است
المستظهر بالله
نهار صمد و شاد و شبت
دست بیت چهار
سال و سه ماه
المستظهر بالله
بن المستظهر از پافند
دوازده دست بخت
سال و قرب پنجاه
گشته شد پس از المشر
الراشد پسرش
یک سال خلیفه بود نیز
گشته شد
المستظهر بالله
برادر مستر شد از
پافند و سی دست بیت
چهار سال و سه ماه
بن
آتابک
منظر الدین شتر بر روی هم
سیزده سال پاوشاهی کرد و
میش از اینها متفرقه در این کتاب
تاریخ بعض آتابکان را مرقوم
داشته ایم
بن
المستظهر بالله
از پافند و پنجاه و پنج دست
یازده سال متنه
المستظهر بالله

امیر انتر برگیارن زمان المستظهر بالله ۴۸۷
حقری ابن سلطان محمد المستظهر بالله حدین المقدی ۵۰۲
آتابک جابلی سقاوه سلطان محمد در زمان المستظهر ۵۰۴
سلطان سلجوق بن سلطان محمد و آتابک قراجه المستظهر بالله ایضا ۵۱۰
آتابک قراجه ایضا المستظهر بالله ایضا ۵۱۲
آتابک منکوبرس بن داود المقتفی لامر الله محمد ۵۳۰
امیر بوزابه المقتفی لامر الله ایضا ۵۲۲
ملک شاه پسر سلطان محمود سلجوقی المقتفی لامر الله ایضا ۵۴۲
آتابک مظفر الدین سنقر بن مودود سلجوقی المقتفی لامر الله ایضا ۵۴۳
نور الدین زنکی المقتفی لامر الله ایضا ۵۵۲
ملکشاه بن سلطان محمود ایضا المقتفی لامر الله ایضا ۵۵۴
آتابک زنکی بن مودود المستنجد بالله یوسف بن المقتفی ۵۵۵
آتابک مظفر الدین سنقر بن مودود ایضا المستنجد بالله ایضا ۵۵۷
آتابک مظفر الدین زنکی بن مودود المستنجد بالله ایضا ۵۵۷
آتابک شمس یعقوب بن ارسلان المستنجد بالله ایضا ۵۶۴
آتابک مظفر الدین زنکی ایضا المستنجد بالله ایضا ۵۶۴
نکله ابن آتابک زنکی المستنجد بالله حسن ابو محمد ۵۷۱
آتابک مظفر الدین ابوشجاع سعد بن زنکی المصطفی بن نور الله حسن ابو محمد ۵۹۱
سلطان غیاث الدین ابن سلطان محمد خوارزمشاه المصطفی بن نور الله حسن ابو محمد ۶۲۱

امیر انتر
برگیارن
پسر گلشاه
نهار صمد و شاد و شبت
دست بیت چهار
سال و سه ماه
المستظهر بالله
بن المستظهر از پافند
دوازده دست بخت
سال و قرب پنجاه
گشته شد پس از المشر
الراشد پسرش
یک سال خلیفه بود نیز
گشته شد
المستظهر بالله
برادر مستر شد از
پافند و سی دست بیت
چهار سال و سه ماه
بن
آتابک
منظر الدین شتر بر روی هم
سیزده سال پاوشاهی کرد و
میش از اینها متفرقه در این کتاب
تاریخ بعض آتابکان را مرقوم
داشته ایم
بن
المستظهر بالله
از پافند و پنجاه و پنج دست
یازده سال متنه
المستظهر بالله

الطاهر

ارشدت بعد از بنده

دولت حسنیه

السلطان

ارشدت بعد از بنده

دولت حسنیه

السلطان

ارشدت بعد از بنده

دولت حسنیه

السلطان

ارشدت بعد از بنده

دولت حسنیه

السلطان

ارشدت بعد از بنده

دولت حسنیه

السلطان

آتابک سعد ایضا
 آتابک قلع خان ابو بکر بن سعد
 آتابک محمد بن سعد بن ابو بکر
 محمد شاه بن سلف شاه بن آتابک سعد
 سلجوق شاه بن سلف شاه
 ابلس خاقان دختر آتابک سعد
 امیر انجیانو
 امیر سوغونجاق نویسنده
 ملک تمس الدین محمد بن مالک
 بولو خان
 امیر طاشکند
 ابلس خاقان ایضا
 سید عماد الدین شیرازی
 خواجه قوام الدین
 تمس الدین یهودی
 جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام عرب
 شرف الدین مخلص
 تمس الدین محمد
 جمال الدین ابراهیم ایضا

الطاهر بالله ابو نصر محمد
 المستنصر بالله والاستنصر بالله
 بلاکوخان بن تولین خان بن حکیم
 بلاکوخان ایضا
 بلاکوخان ایضا
 بلاکوخان ایضا
 اباقاخان بن بلاکوخان
 اباقاخان ایضا
 اباقاخان ایضا
 اباقاخان ایضا
 نکودار سلطان احمد
 نکودار ایضا
 ارغونخان بن اباقاخان
 ارغونخان ایضا
 ارغونخان ایضا
 کجیاتو خان بن اباقاخان
 غارخان خان سلطان
 غارخان خان ایضا
 البجایتو سلطان محمد خدا بنده

دست سلطنت برسد
 دو سال و دولتی در راه
 سه تصد و تصد و سه
 دوه ستمین ساقه
 اباقاخان
 سلطنت بعد سال
 در سال تصد و سه
 در عهد اباقاخان
 وین
 مردن موبین اراکان
 ترکان است
 سلطان
 احمد سلطنت برسد
 وادار کسند
 ارغونخان
 سلطنت هشت سال
 نوشت در تصد
 دوه
 کجیاتو خان
 سلطنت سه سال و دوه
 ماه قلعش در تصد
 دوه و چهار
 غارخان
 در غارخان سلطنت
 سه سال و دوه تصد و سه

الطاهر بالله
 المستنصر بالله
 اباقاخان
 ارغونخان
 کجیاتو خان
 غارخان
 البجایتو سلطان

سلطان
ابوسعید سلطنتش مبت
سال تقریبا دوازده سال
سی و شش
سنة

- شیخ عزالدین سلطان محمد خدا بنده ایضا ۷۰۶
..... امیر اشوتو سلطان محمد ایضا ۷۱۳
..... شیخ عزالدین ایضا سلطان ابوسعید بهادر خان ۷۱۶
..... ملک طغای سلطان ابوسعید ایضا ۷۲۰
..... شیخ عزالدین ایضا سلطان ابوسعید ایضا ۷۲۲
..... ملک شرف الدین محمود اینجو سلطان ابوسعید ایضا ۷۲۵
..... امیر مسافر ایتاق سلطان ابوسعید ایضا ۷۳۵
..... غیاث الدین کنخسرو ارباب خان از نژاد تولی خان ابن حکیم ۷۳۷
..... امیر پیر حسین ابن امیر شیخ محمود سلیمان خان از نژاد هلاکو ۷۳۹
..... ملک جلال الدین مسعود بن محمود اینجو سلیمان خان ایضا ۷۴۰
..... امیر پیر حسین ایضا سلیمان خان ایضا ۷۴۱
..... شاه ابواسحق (بنفسه) ۷۴۳
..... امیر مبارز الدین آل مظفر (بنفسه) ۷۵۴
..... شاه سلطان خواهرزاده امیر مبارز الدین امیر مبارز الدین محمد ۷۵۵
..... امیر مبارز الدین ایضا (بنفسه) ۷۵۸
..... شاه شجاع (بنفسه) ۷۶۰
..... شاه محمود برادر شاه شجاع (بنفسه) ۷۶۵
..... شاه شجاع ایضا (بنفسه) ۷۶۷
..... سلطان زین العابدین ابن شاه شجاع (بنفسه) ۷۸۶

ارباب خان
وسلیان خان و خد نقر
دیگر از مغول چند روزی
دری سلطنت شدند ولی
استقلال کلی بهم نرسانیدند
ولی دو نفر مذکور بر سر
بودند

شاه
ابواسحق شرح حالش
در ذیل ذکر میکند گذشت

امیر
مبارز الدین در مقصد
پناه و چهارپس از پنج خان
بشیر ازاده و آنرا با شرف
کرد و در سنه هفتصد و
چش در اسپرانش سلی
کشید و خود را
سلطنت شد

شاه
شجاع مدت سلطنتش مبت
پنج سال و جنگ با برادرش
در همین پسندات بود شرح
حاش و دفاش سابقا در ضمن
ذکر قباج و مرزات گذشت

سلطان
زین العابدین جو شش
شاه شجاع
شاه شجاع
شاه شجاع

۷۸۹ (بنفسه)	امیر تیمور
۷۸۹ امیر تیمور گورکان	حضرت الدین یحیی
۷۹۰ امیر تیمور ایضا	شاه منصور
۷۹۵ امیر تیمور ایضا	امیرزاده عمر شیخ سیور غال ولد امیر تیمور
۷۹۶ امیر تیمور ایضا	امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ
۷۹۷ امیر تیمور ایضا	امیرزاده پیر محمد
۷۹۸ امیر تیمور ایضا	امیرزاده محمد سلطان ابن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور
۷۹۹ امیر تیمور ایضا	امیرزاده پیر محمد ایضا
۸۰۲ امیر تیمور ایضا	امیر سعید برلاس
۸۰۲ امیر تیمور ایضا	علی بیگ عیسی
۸۰۲ امیر تیمور ایضا	امیرزاده رستم بن عمر شیخ
۸۰۵ امیر تیمور ایضا	امیرزاده پیر محمد ایضا
۸۰۷ امیر تیمور ایضا	امیرزاده پیر محمد ایضا
۸۱۲ شاه مرخ ایضا	تیمور خواجه نایب پیر محمد
۸۱۲ شاه مرخ ایضا	امیرزاده اسکندر
۸۱۳ امیرزاده اسکندر	میرزا باقر ابن عمر شیخ
۸۱۷ شاه مرخ ایضا	امیر لطف الله
۸۱۷ شاه مرخ ایضا	امیر سید علی ترخان
۸۱۷ (بنفسه)	شاه مرخ شاه

جلو پیش در پنج دست
 به قصد و هتاده که بود
 و اندیش در شیراز قریب
 بود بعضی هم فود و پنج نوشته اند
 مدت سلطنتش سی و شش
 سال و نوزده سال
 به قصد و هت

شاه مرخ
 جلو پیش در بهشت
 بهشت در بهرات شاه
 و می چل و سه سال و ده
 او در بهشت بهشت
 و پنج
 سه

محمد و شایسته قرب
پنج سال قتلش در سنه
و چاه و پنج منته

میرزا علاء الله

در سال قتلش سیال فرسید
اگر خدول بود منته

میرزا

ابو القاسم بابر سلطان

هفت سال قتلش در سنه
و شصت یک منته

میرزا

معز الدین بابر بعض

از فتح میرزا مظفر الدین

فوشته اند

میرزا

جهانشاه قریب پزده

سال قتلش در سنه شصت

هفتاد و دو منته

میرزا

حسن بیگ شرح حالش

گذشت منته

سلطان

یعقوب نیز در کشت

میرزا

رستم بیگ چنگال

نیم سلطنت نمود

میرزا

برنگ

بقیم اول نام جانور

ابراهیم سلطان بن شاهبرخ شاهبرخ شاه ایضا ۸۱۷
میرزا بایقرا ایضا شاهبرخ ایضا ۸۱۸
شاهبرخ شاه (بنفسه) ۸۱۸
ابراهیم سلطان ابو الفتح بن شاهبرخ شاهبرخ ایضا ۸۱۸
میرزا عبداله بن ابراهیم سلطان شاهبرخ ایضا ۸۳۸
سلطان محمد بن میرزا بایقرا بن شاهبرخ (بنفسه) ۸۵۱
میرزا علاء الدوله ابن میرزا بایقرا بن شاهبرخ (بنفسه) ۸۵۵
میرزا ابو القاسم بابر ابن میرزا بایقرا بن شاهبرخ (بنفسه) ۸۵۶
میرزا معز الدین بنخبر بن میرزا بایقرا بن شاهبرخ ۸۵۶
امیر جهان شاه ترکان ولد ترایوسف (بنفسه) ۸۵۷
میرزا پیردق ابن امیر جهان شاه امیر جهان شاه ترکان ۸۵۷
امیر یوسف ابن امیر جهان شاه امیر جهان شاه ایضا ۸۶۷
امیر نظام الدین احمد امیر جهان شاه ایضا ۸۶۹
امیر سپید علی امیر جهان شاه ایضا ۸۷۰
عمر بیگ موصول امیر حسن بیگ ترکان ۸۷۲
سلطان خلل امیر حسن بیگ ایضا ۸۷۴
امیر منصور بیگ ترکان سلطان یعقوب ۸۸۲
امیر منصور بیگ ایضا میرزا رستم بیگ ابن میرزا یعقوب ۸۹۰
قاسم بیگ پرتاک ترکان میرزا رستم بیگ ایضا ۹۰۰

قاسم بیگ ایضا میرزا اسطغان مراد بن سلطان یعقوب ۹۰۳
 میرزا اسطغان مراد بن یعقوب بیگ (تغنیه) ۹۰۳
 قاسم بیگ ایضا میرزا اسطغان مراد ایضا ۹۰۶
 امیر یعقوب بیگ بایندری میرزا اسطغان مراد ایضا ۹۰۸
 شاه اسمعیل صفوی (تغنیه) ۹۰۹
 الیاس بیگ ذوالقدر شاه اسمعیل صفوی ۹۰۹
 منصور بیگ انصار شاه اسمعیل صفوی ایضا ۹۱۰
 خلیل سلطان ذوالقدر شاه اسمعیل ایضا ۹۱۱
 علی سلطان خنچک لوزو القدر شاه اسمعیل ایضا ۹۲۶
 اوغلی سلطان شاه اسمعیل ایضا ۹۲۹
 علی سلطان ذوالقدر شاه اسمعیل ایضا ۹۲۹
 مراد سلطان شاه طهماسب صفوی ۹۳۱
 حمزه بیگ ذوالقدر شاه طهماسب صفوی ایضا ۹۳۱
 غازی خان ذوالقدر شاه طهماسب ایضا ۹۴۰
 ابراهیم خان ذوالقدر ولد کجلی بیگ شاه طهماسب ایضا ۹۴۷
 سلیمان میرزا و ابراهیم خان شاه طهماسب ایضا ۹۶۰
 سلیمان میرزا و علی سلطان تانی اوغلی شاه طهماسب ایضا ۹۶۲
 ولی سلطان بن علی سلطان شاه طهماسب ایضا ۹۶۶
 محمد خان بیگ ذوالقدر شاه طهماسب ایضا ۹۷۳

سلطان مراد سلطنتش
 پنج سال چند ماه و بیست و
 سه سال انقضائش کرد
 وی در شیراز در سنه پنصد و
 نه بود که از آنجا گریزان
 شد و در کربلا
 شهید شد
 اسمعیل بیگ سلطنتش
 بیست و چهار سال و نفاش و
 نه پنصد و سی و هفت
 سال
 ذوالقدر
 طایفه بوده اند و در
 آذربایجان حکومت
 داشتند
 بعد از آن احقاد آنها متفرق
 شده جمعی به عراق و
 روم رفته اند
 طهماسب بیگ
 سلطنتش پنجاه و چهار سال
 تقریباً و نفاش در سال
 پنصد و هشتاد و چهار
 بوده
 شد

ولی سلطان قلیخانچی شاه طهماسب صفوی ایضا ۹۷۸
 سلطان محمد میرزا ولی سلطان شاه طهماسب ایضا ۹۷۹
 ولی سلطان ذوالقدر شاه اسماعیل ثانی صفوی ۹۸۴
 سلطان محمد صفوی (بنفسه) ۹۸۵
 علی خان ذوالقدر ولد محمد خان سلطان محمد صفوی ۹۸۵
 امت خان ذوالقدر سلطان محمد ایضا ۹۸۹
 مهدی قلی خان ذوالقدر سلطان محمد ایضا ۹۹۵
 یعقوب خان ذوالقدر شاه عباس صفوی ۹۹۶
 شاه عباس صفوی (بنفسه) ۹۹۸
 بنیاد خان ذوالقدر شاه عباس ایضا ۹۹۸
 یادگار علی سلطان ذوالقدر شاه عباس ایضا ۱۰۰۱
 الله ویردی خان زرگر باشی قراقراسی شاه عباس ایضا ۱۰۰۳
 امام قلی خان ولد الله ویردی خان شاه عباس ایضا ۱۰۲۱
 میرزا معین الدین شیرازی شاه صفی صفوی ۱۰۴۳
 میرزا محمد هادی ابن میرزا معین الدین شاه عباس ثانی صفوی ۱۰۵۲
 محمد قاسم بیک ذوالقدر شاه عباس ثانی ایضا ۱۰۶۲
 الله ویردی سلطان شاه عباس ثانی ایضا ۱۰۶۸
 امام ویردی بیک خلف بیک شاه سلیمان صفوی ۱۰۸۲
 ایانی بیک شاه سلیمان ایضا ۱۱۰۰

شاه
 اسماعیل ثانی قریب دو
 سال پادشاهی کرد و در
 در نهمصد و هشتاد و
 پنج بوده
 سلطان محمد
 خداست و نیز لقب
 داشته خاتمه سلطان محمد
 که از سلاطین مغول بود و چون
 لقب راداشت و جلوس
 آن در سنه نهمصد و هشتاد و
 پنج و تقویم نمودن سلطنت
 خود را بشماره عباس
 نهمصد و نود و شش
 شاه
 عباس پادشاه پیش
 چهل و سه سال خوش در هزار
 سی و هشت
 شاه صفی
 پادشاه پیش سنه
 سال و شش ماه خوش در
 هزار و پنجاه و دو
 شاه
 عباس ثانی سلطنتش
 بیست و پنج سال خوش در هزار
 هفتاد و هشت
 شاه
 پادشاه پیش بیست و شش
 سال و نواستاد و یکصد و پنج بوده
 شاه

56

شاه
جلوس در سال گزرا
و صد و شصت و یک
میس از دو سال ازین
و گزشت
ابراهیم خان
قرب و دستان شاهی
پس از آن که گزید
شاه

اسمعیل ثالث اول نامش
ابو تراب بود و ابتدا همای
یعلی مردان بختیاری داشت
بعد به کریم خان پیوست پس
بنواب محمد حسن خان در
آوردند
کریم خان
دست حکمرانی سال
و خند ماه فرستادند
گزار و یکصد
سکه ساقا قوم
شد
کریم خان
برادر ای کریم خان بود
ابوالفتح خان
محمد علی خان پسران کریم
خان وکیل بودند
صادق خان
برادر وکیل بودند

۱۱۶۱	شاه رخ شاه	صالح خان بیات ایضا
۱۱۶۱	ابراهیم خان افشار	فتحی خان افشار
۱۱۶۴	شاه رخ شاه ایضا	صالح خان ایضا
۱۱۶۵	شاه اسمعیل ثالث	علی مراد خان بختیاری
۱۱۶۵	شاه اسمعیل ثالث ایضا	معصوم علی خان افشار
۱۱۶۵	شاه اسمعیل ثالث ایضا	ابوالحسن خان شیرازی ایضا
۱۱۶۵	کریم خان وکیل زند	اشتم خان بیات
۱۱۶۶	کریم خان وکیل ایضا	صالح خان بیات ایضا
۱۱۶۷	آزاد خان افغان	صالح خان ایضا
۱۱۶۸	کریم خان وکیل ایضا	بدرخان زند
۱۱۷۰	کریم خان وکیل ایضا	صادق خان زند
۱۱۸۰	(بنفسه)	کریم خان وکیل
۱۱۹۳	ابوالفتح خان و محمد علی خان	زکی خان زند
۱۱۹۳	(بنفسه)	صادق خان زند ایضا
۱۱۹۶	علی مراد خان	صید مراد خان
۱۱۹۹	(بنفسه)	جعفر خان زند
۱۲۰۰	جعفر خان زند	صید مراد خان ایضا
۱۲۰۲	(بنفسه)	جعفر خان زند ایضا
۱۲۰۳	(بنفسه)	صید مراد خان ایضا

الطفا

خواب زاده در بخان مذکور
است

۱۲۵۹ میرزانی خان قزوینی محمد شاه عازمی ایضا
 ۱۲۶۰ صاحب اختیار حسین خان محمد شاه ایضا
 ۱۲۶۲ سید حسن فیروز کوهی سر قیاب صاحب اختیار محمد شاه ایضا
 ۱۲۶۳ نظام الدوله حسین خان صاحب اختیار ایضا محمد شاه ایضا
 ۱۲۶۴ نظام الدوله ایضا ناصر الدین پادشاه قاجار
 ۱۲۶۴ معز الدوله بحرام میرزا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۶۶ نصرة الدوله فیروز میرزا ایضا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۶۹ مؤید الدوله لهما سب میرزا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۷۵ حسام السلطنه سلطان مراد میرزا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۷۷ مؤید الدوله ایضا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۷۹ یحیی الدوله معود میرزا (طل السلطان) ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۸۲ حسام السلطنه ایضا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۸۶ طل السلطان معود میرزا ایضا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۸۸ وایله محمد قاسم خان ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۸۹ طل السلطان ایضا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۹۱ حسام السلطنه ایضا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۹۲ معتمد الملک یحیی خان ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۹۳ حاجی معتمد الدوله نصره پاد میرزا ناصر الدین پادشاه ایضا
 ۱۲۹۸ جلال الدوله سلطان حسین میرزا صاحب لوان ناصر الدین پادشاه ایضا

ناصر الدین
 پادشاه قاجار
 الله تعالی مضجع تبارک
 جلوس و شاد شایقا
 مرقوم گردیده است
 سلطنتش قریب پنجاه
 سال است
 متوفی

مختار الدوله او پسر میرزا ناصرالدین پادشاه قاجار ایضاً ۱۲۰۵
 رکن الدوله تواب محمد تقی میرزا ناصرالدین پادشاه ایضاً ۱۲۰۹
 نظام السلطنه حقیقلی خان ناصرالدین پادشاه ایضاً ۱۲۱۰
 رکن الدوله ایضاً ناصرالدین پادشاه شهید ایضاً ۱۳۱۱
 رکن الدوله ایضاً اعلمحضرت مظفرالدین پادشاه ۱۳۱۲

خداوند تعالی ملکه و سلطانة

جلوس معینت مانوس این شاهنشاه حجاب کبکی پناه و شهر یار بی همال پیرو و
 پیش از این نگاشتم و شرفمند از خصال مرضیه اشش عرضه داشتم اکنون بهم
 حق گذاری بر زبان خامه صداقت ختایه یکدوازده اشفاق و محبت ملوکانه اشش که
 نسبت به عموم خلایق سلوک فرموده است میگذرد

(از آن جمله) چون اعلمحضرت شاهنشاه شهید سعید در حیات خود مالیات
 خبازی و قصابی و دارالخلافه را طلبا لمرضاة الله معاف فرموده بودند پس این
 اعلمحضرت قدر قدرت شاهنشاه عالمیان پناه که سر بر سلطنت و جهاندار می بودی
 آگاهدار که مکار بفر مقدم مبارک زینت و دوازدهم بلند نمست برای ناه حال
 رعایا مالیات آن دو صنف را از جمیع ایران مرفوع داشت خلاصه و منتخبی قرآن
 آفتاب لمعان که در این معنی شرف صد دریا فته این است

امروز که میامن الطاف شامله خداوند متعال و مشیت کامله قادر و ابجلال تحت
 و تاج کیان را بوجود مسعود بهایون و مزین و باج و خراج مملکت ایران را در کف کفایت
 معین فرمود سال اول جلوس معینت مانوس بخت سلطنت موروثی است بخت

غزلب

استطاب ارفع احمد
 و الارکس الدوله و خلف
 مادر سلطان آقا در احمد
 شاه قاجار
 شاه دست

نظام

است الحسنه العلیه العالیه
 ادان که او فرست بجهت
 و سیزده است در دارالخلافه
 طهران سکونت دارد و هم
 در این ادان شنیده شده
 که برادر و الاکبر سید
 علی خان امیر نیکو کسایان
 نام نایش مردم افتاد
 ملقب بملک جهان
 الدوله گردیده

این نعمت عظمی بر عایت بندگان خدا که دایع کردگارست برانندی پروا زیم و تسلسل
 امر معیشت آنها را که اولین درجه است و کی و جمعیت خاطر است و البته ثبوت ملوکانه
 میا زیم عمده معاشش بنی نوع انسان بکوشش و زان است و باین ملاحظه علیحضرت
 شاهنشاه شهید میرورالبسه الله تعالی حلال الثور محض مشو بآست اخرویه امر و مقرر فرموده
 که عوارض و مالیات دیوانی تصابی و خجازی دارالخلافه طهران من جمیع الجهات معاش
 بوده مباشر این امور دیوان و جتامن الوجوه متعرض مباشرین این دو صنف هیچ اسم
 و رسم نشوند علیحضرت اقدس جلیون و نایز این توفیق رفیع شاهانه را صادر و حکم
 شاهنشاه طیب الله مرقد را مجری و محضی فرمودیم و برای تردیح روح پر قوت شاهنشاهی
 نور الله مضجعه خواستیم که این امر و خیر ابدی را تکمیل فرماییم بنا علیه از هده اسپنه میمونه
 یچی نیک سعادت دلیل و مابعدا معافی این دو صنف را عمومی نموده و شامل حال
 عموم اهالی ملک ایران فرمودیم و لایات بزرگ و کوچک ایران را از شهرها و قصبه
 و دیات از عوارض مالیات تصابی و زانوائی الی الابد معاف و مرفوع القلم داشتیم
 تخلف کننده بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار و بسخط و غضب شاهنشاهی و و جاحا
 شد مقرر آنکه جناب مستطاب اجل اشرف امجدان نظم لالعزّه و الشکره الایقان
 قواما للحمیة والعظمة والاحلال میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم دولت علیه
 ایران که در ابتدا واسطه این امر خیر و از جانب شاهنشاه مغفور با جبار و انشای آن مامور
 بوده مراتب کفایت و دولت خواهی و شاه پرستی خود را ذکر موقعی بطوری که مکنون
 خاطر بدرد ما جدد بزرگوار ما بود کلاما بمنته ظهور و سپانیده اند این حکم حکم جلیون را را
 نیز بحجیم اهالی ملک ایران اعلان نماید و سوا این فرمان مهر لعان مبارک را

بسم الله الرحمن الرحیم
 کسر ادلی و بضم
 آن نیز صیح است
 یعنی سوی و کرا
 و طرف آمده
 است
 شوبات
 جمع شوبات یعنی
 پاداش نیکی
 من

طبع و مبتدئ بود و خلاصه این برین طبع خیر و اندر او حجار صلیبه منقود و در سجود هر
 منتهو سبب دارند که بخیر است خدا الی الابد از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروک
 ماند یقین داریم سلاطین با غر و تمکین آئیده که بشکلی از یک سلطنت و مقصدی
 خلافت کردند بقا و استمراری این امر خیر را موجب فوز و فلاح خود شمرده و متبرعن
 تغییر و اختلال آن نخواهند شد و از معایب طعن و لعن اجتناب و احترام خواهند نمود
 حرزنی شخصه ذی العجوة الحرمه الهی

و دیگر از جمله اشفاق ملوکانه علمحضرت همایونی از اسبابیکه ترفیه حال احاد و عا
 و افراد برای محل توجیه خاطر هر مظاہر شائشی است رای صوابش چنین اقتضا
 فرمود که کوفته ان فرد سال از بهام و جلّام و حلال و جلّام را به تیغ بدرین کشند
 و مسلّختان کشند بلکه بکند بگذارد تا اعتلاف نمایند و از خردی بر آیند تا در معیشت
 مردم کشایش بیشتر شود و موجب برکت و افزایش گردد

مست خدای جهان را که الی ایوان ازادانی و اعالی و والی و موالی بمیامن آن
 الطاف تا قنای مفتخر و مباهی اند حق جل و علا خورشید رایش را تابنده و
 سایه بندش را بر مفارق اهل اسلام پائنده دارد و محمد و اهل الطهار
 خاتم النبیین از اهتتام اہم این تالیف شایان و انتظام اتم آن که از فضل قادر
 بنمیش موثق گردید و او را ایش را ملحق ساختم بحضرت انور استاد و بر کردار خود یعنی
 عالم ربانی و عارف صدیقی استادنا السعید جناب شیخ مفید طول الله تعالی عمره
 تا از نظر کیمیا اثرش بگذرانم از حسن اتفاق عالم عامل و تخریر کامل کشف علوم سر
 و توصاف فنون حکمت محقق حقایق دین و متقن دقایق سرع مبین مطہر فیض الہی

بجوته
 بنم اول اسل
 میانی کجاست
 با کسر جمع یک یقین
 اول است مبنی
 بده که بکشت و در
 سال
 جلّام
 بکسر جمع نیز مثل بهام
 است مبنی و عالم
 سلطان
 بعتر حاد و تشدید
 بیکه کوفته و
 علام
 بنم و حاد و تشدید
 لام نیز بنم و حاد و
 کوفته است
 اقلّاب
 علت خوردن گوشت
 و بیمار با این
 سید

مصدر فضایل و مناقبهای جناب مستطاب حاجی میرزا ابوالحسن اصطهباناتی ادام الله
ایام افادته بملاقات شیخ بزرگوار و استاد عالیقدر مذکور آمده شرف حضور و آشنایی
پاره از تحریرات این تالیف را بدیده مرحمت دیده از خطا و زلل چشم پوشیده از بیت
تثویق زبان باقرین گشودند و مورد تحسین فرمودند (تتمیم) مولد و منشأ معظم علیه
اصطهبانات است که مذکور شد اوایل علوم عربیه و ادبیه را در دارالعباد بزرگوار
نموده و فنون ریاضی را در مشهد مقدس و فقه و اصول را نیز در نزد خدمت استادان
الاعظمان آقا محمد جعفر و میرزا محمد رضا و غیر ذلک تلمذ فرموده و از آن دو بزرگوار اجازه
گرفته و علوم عقلیه را بهیستی درجه کمال رسانیده از جمله تصنیفات آن جناب است
شرح تشریح الافلاک دیگر حاشیه بر تحریر اقلیدس دیگر کتاب المحسن المحسنین
شرح بلد الامین دیگر کتاب لمعات النور فی تفسیر آیه النور دیگر شرح دعای کبیر دیگر
کتاب سلسیل دیگر مطلع الانوار و غیر ذلک خدای جهان را شاکرم که آخرین
نامه بنام مبارک این دو بزرگوار ختم بخیر گردید تاریخ ختم تالیف آثار عجم و شیرازیه
در اواخر شهر ذی الحجه الحرام سنه یک هزار و سیصد و سیزده هجری است والسلام علی من
اتبعه

تاریخ اتمام تالیف

از جناب میرزا محمد حسین شعاع شیرازی که سابقا شرح احوالش مسطور گردیده است	جناب از این بایون کتب و این شرح کتاب
مرجوزین طرفه مضمون دین کتاب مستطاب	لوحش الله کشن است این پرزویجان کن
بارک الله مخزن است این پرزویجان کن	بس نکاتش و لفریب است و مضامین
بس بیانش دلنشین است بمعانی پرزویجان	رخ چو آری سوی آن بنماید چمن باغ گل
سرچو بکشتی از آن بکشدایت چمن خلدها	

آقا محمد جعفر
از اسطر قاضی مرحوم حاجی
شیخ مرتضی و استاد طائفه
آن بزرگوار است اصل
دی کرمانی است
میرزا محمد رضا
از اجل تلاذه مرحوم
حاجی شیخ محمد حسن صاحب
جواهر الکلام و اصل کما
یزدی است
بلد الامین
در علم کلام است
نیز

فی خطایکم که در ما چشم معنی سنگری
ماش آوار غم زان شد که آثار غم
تا شود روشن که از کلک که و اثر رای گیت
کردم استعصار مطلب دوست از پیر خرد
کای کتاب نغز و چندین جلد دیگر خمچین
فرصتس با و از حق کا حق بجا نشسته و ظلم
در همه نمی است قادر خاصه اندر شاعر
عزم تصویر ار کند با کلمه موئی میکند
چون فروغ مهر روشن رای فرصت افتاد
ار می این معنی بود روشن که ماه اسان
کا تب این خط نغز و کس مستکین رقم
آنکه شاید با پستان و خط میر می کند
از بی اتمام تالیف و شروع طبع آن

گلستان و نخل را نتوان باو داد آفتاب
سر بر نقش اندران گردیده از روی آب
این همه نقش بدیع و این همه قول مصاب
سر بر آورد و بعد تعظیم کم گفتار جواب
باشد از تصنیف طبع فرصت غالیخواب
نخسته از دیوان دانش همچو فردی آفتاب
کش ظیفری نیست در این دو کس از آستان
نقش حدیث دمان را بر یکی پرتز آفتاب
بر تعلق خسته دل مشهور شد چون آفتاب
از تنوع مهر و دشمنی فساد آفتاب
بست مولانا جناب قدسی آن خطاب
هم گفتند ایشان از اوقات و خط را گفتند
مصرعی شد طبع طالب که خند دیگر جواب

ماکیان یاری زاری سز جمع اور دو

امداد مار و عجم خون جام جسم از قزو آب

مِنَّا تَمَّتِ الْكِتَابُ وَخَتَمَهُ بِالْغَيْبِ وَالْقَوَابِ بِعَوْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ ١٣١٤

کتاب العبد المذنب المحتاج ان الحاج ميرزا اسد اللہ

الخمس: الدار الملقب بالشاه محمد العتيق

بسم الله الرحمن الرحيم

عَمَلُهُ ۱۳۱۳

مصائب
عصم اول اسم معلوم
است از افعال
بمعنی راست آوردن و تدا
چنانکه در معنی الارب
مذکور است که
اصابع را راست کن
نکته این
از گفته باری که سرگرد
یعنی با قضا و محتاج را
و دعای مایه تا اینج
بگیر و در مصیبت
ببر و خوش
است
یعنی در وی بها

میر حسن خان مراد
 که معلم خلق سامیه است
 میر و مردم میرا راجع تحفه کاران
 الاشعار قسمی باقی حضرت سید
 متخلص لطیفه و در اقامت تالیفات
 کتب بقیه تاریخ می سروده و ثناء
 مودود مشاعر البدهون زیاده می
 حرانی و مشق نظامی در اشکالها
 و در اوست و در ارضای صیاد
 دیاست این است
 تاریخ
 سند مؤلف حسن و مکر و همت از ای
 طرد و آفرین که گاه ستوانی موضع
 دوست با چرخ و خنجر که تاریخ
 اری اقامت بن تالیفات و تالیفات
 و تاریخ که سالان اوست و تالیفات
 هم که طرد و آفرین

شرح احوال جناب مصنف دام شرف

محرر این کتاب مستطاب و خط بخار این نامه با صواب خیر فقیر ذره بمقدار محمد قدس
 الحسینی غفره الله العزیز الفخار گوید که مجلی از شرح احوال مصنف حفظه الله تعالی این است
فرست الشیرازی و هو المیرزا محمد نصیر الحسینی الملقب بمیرزا آقا دام افندیار
 حیات و برکات ابن میرزا جعفر المتخلص به بخت ابن میرزا کاظم الملقب بشرفا بن الحکیم
 البصیر میرزا نصیر علیهم رحمته الله الملك القدیر جناب مصنف در این کتاب شرح
 احوال مرحوم میرزا نصیر را در ضمن ذکر جرم نگاشته و تاریخ فوت میرزا کاظم و میرزا
 جعفر را در حاشیه مرحوم داشته اکنون بنیان نسب المصنف معروض میدارم که جرم
 میرزا کاظم مولدش دار السلطنه اصفهان بوده و از بار یافتگان درگاه سلطان زمان
 وقتی اورا بسفارت حیدرآباد دکن با مورساخته بدان جانش میفرستند رفته و مرزا
 کرده بعمل استیفااتی که داشته مستقل بوده تا در او اخر عمر از نامی زمره بوالفضل
 شریفش از توقف در ایران ملول بخمال بازگشت بحیدرآباد می افتد در آن حال ایشان
 آنجا هم مکاتیبی میفرستند و بدان ملکش طلب بنمایند لهذا از اصفهان بدان ملک
 رفته رجل اقامت میافکنند رفته نواب و حکمران آنجا به پیشکاریش اختیار میکنند
 و در بهاسجا و نانات بنماید در باغی موسوم باغ چند ذلال بدفون میکرد پس خلف
 یعنی والد ماجد مصنف که تازه بسجد بلوغ رسیده از اصفهان بجانب شیراز آمده
 تا از راه بو شهر بحیدرآباد رود و آن اموال پدر را بخود دارد و حین توقف در شیراز بمصلحتی
 آجری بنبل فاجری را وکیل و مأذون در توکیل غیر کرده بحیدرآباد میفرستد وکیل
 مذکور رفته و ترک آن مرحوم را گرفته پی سپار بلا دهند و ستان میشود و از آنجا بدار حساب

میرزا نصیر
 مصنف در اوایل این
 کتاب نامی برده و شرح
 احوال را نگاشته و بر
 از اشعار را
 مرحوم د
 چند ذلال
 بنفع حرم سه نقطه و سکون
 و ضم دال جمله و داد
 ساکنه و لام و الف
 و لام دیگر در آخر
 منه

و میزان میرو پس والد مصنف از رسیدن این خبر و یاس از مالیه پدر متماثل شد و باله
 با جده مصنف صبیله رجعی خان مذہب متخلص بہ تسلی را بر وجیت گرفته شیراز را
 مسکن مالوف نیامید همچنین بود تا در گذشت (بالمجمله) جناب مصنف در سال
 یکم از ردد و بیست و هفتاد و یک در شیراز متولد شده از آغاز عهد بلوغ تا دیری
 خارج معارج تعلیم و تعلم آمده گاه در نحو و اشتقاق اوقاتی صرف داشته گاه از منطق
 و حکمت بجز عمده تصور دانه تصدیق کشیک و داندیشہ بیات و حساب گاه در فکر پند
 و اصطلاح بامعین برچہ بیشتر رسیده و بیشتر دیده میلش زیاده گشته و شوقش از
 حد گذشته مثلاً آن لایتنان طالب دنیا و طالب غلم اکنون ادبی است فاضل
 و اریبی کامل علمی بپایند و حکمی فرومند چنانچه استادنا الوحید و مولانا الفرید الحکیم العبد
 و العارف الربانی الشیخ مفید ادام الله فانیام لقاء در تعریف دی می فرماید

فرصت آن شمع جمع اهل بهر	که نثار دست برین نفع بشر
فیلسوفان و هم را شاید	که ز فضل و بهر شود در بهر

و اکثر تحصیل آن جناب بخدمت حضرت شیخ بزرگوار بوده و اغلب بلاقات و استفاد
 از ایشان خاطر خویش را مسرور نموده اتحی شخصی بدین مایه کمال و بدین پایه استعداد
 از رجال حرم کهن سال در صفه و در کار و در صغیل و در نهار کم شنیده و کمتر دیده

الو انما یب صنع الله ما ثبت	ایک الفضائل فی الخیر ولا عصب
-----------------------------	------------------------------

خلاصه علاوه بر اینها فامه اش در فنون صورتگری سحر آفرین است و در هر طرح نقش
 موجب ہزار آفرین وقتی فقیر در پارہ از نوشتجاتش دیدم پس از بیان شرمزدہ
 از حالات خویش مرقوم داشتم بود چیزی را کہ مختص این است یا وصف ان

تسلی شرح احوال و دست کراہ
 مسطور است
 سہواً الخ
 یعنی در حین اندک سیر
 فی توندگی اکثر طالب
 و نبات و دیگر
 طالب علم است
 لولا الخ
 یعنی اگر می بود و شکستہای
 صبح صدای تسلی می شد
 این نصیب بود کہ
 و نہ در عصمت
 مہ

حال عجب است که مدار معیشت از مگذار می است که ناش از سخت جگر است و آبش از
 آشک بصر قفاش کارخانه عالم و مصور بنی آدم از صنایع هم صور کمری آموخت و خانه اتم را
 ساحری اگر چه کسی است بلند مقدار ولی کاری است بس دشوار با وجود اینکه اکثر سبیل
 این حرفت مرجع حکام و اراکام و بواسطت دیگر هنر با مقصد اشرف و ایمان نه مرا
 هرگز سودی از ایشان است و نه یکدینار مستمری از دیوان مکر فیض این دشمنان و همت
 پاکان زمان شامل حال کرده تا بسیار کارهای بزرگ را بتوفیق پروردگار در صغیره و در کما
 بیا و کار گذارم انشی اللهم استجب دعائه و اذم حیات و بقائه و وقفه لکل خیر یزید بک
 قدیر حمید مجید نام برخی از تصنیفات و تالیفات آن جناب این است
 کتاب دریای کبیر مشتمل بر علوم کثیر دیگر شطرنجیه دیگر آنکال المیزان و دیگر نجوم
 دیگر نشات ثمر و دیگر فتوی منظوم مسمی بهر نامه و دیگر دیوان اشعار قریب ده هزار
 از تصانیف و غزلیات و ترجیعات و سمطات و رباعیات و دیگر این کتاب انعام
 که مطبوع طبع الوالالباب و فحول است و مقبول نظر از باب انکار و عقول خانگی
 از بزرگان فحام و حکما و ادبای عالم مقام القاهم الله الملک العلم تقریطاتی بر آن گشته
 و جناب مصنف را مقرون به تحسین و انجمن و داشته اند بدین تفصیل که ذکر شد

تقریط

الحکیم الربانی والعارف الصمدانی النهری الاعظم والخبیر الاعظم الاستا والفرد المولی
 الوحید الشیخ معین دایم الله تعالی شرفه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از پستایش و سپاس خدای بی قیاس و درود و سلام بر پیغمبر و اهل بیت عصمت

اشکال المیزان
 در علم منطق است
 بحجرات
 رساله است در موسیقی
 و نسبتی که میان آن
 و علم و هنر
 است
 تقریط
 مع کردن ایشان را
 که اوزنه باشد و در
 گفته که بعد از این
 معنی است

اسباس نگاشته شود که الحق این کتاب فضایل نصاب آثار عجم را جمع و در
و تا این زمان چنین مؤلفی سودمند و مستفی و دلپذیر و تصنیف شده و تجلیه آن
محتوی بجای بر زوایر که ناگون و سفینه است تمثلی از امتعه نفیسه علوم و فنون که عالم آغا
در قلوب الفاظ آن کجیده و کجیان نکات در بر سطر آن مضمّن گردیده و سر تسبیح
فنی کل نفیض مینه ز و حق من

و این کاشف است از کمال فضل و دانش و فرط ادراک و پیش مؤلف و مصنف آن
بس است حجت قاطع کمال فضل تورا بهین کتاب که بر حرف اوست درین
انصاف میدهم که جنابش با بصیرت و اطلاع از علوم و فنون در انشاء نظم و ثرو
مهارت در لغات و خطوط مختلفه و صنعت تصویر بی نظیر است لهذا از کتاب با
صوابش کاغذ نام از عالم و جاهل و اهل معنی و صورت بهره در شوند
بهار عالم حشش دل و جان زنده میدارد بر نک اصحاب صورت را یو باب
از خدای عالم درخواست ینمایم که آن عزیز را توفیق رفیق سازد که بتالیف کتب نفیسه
و دیگر هم بر او ضرره مفید بن محمد بن الشیرازی فی شهر ذی القعدة سنه ۱۳۱۱

تمت

الحکیم الکامل و العالم العامل عمده الدانین و قرة العتقین نواب مستطاب
ارفع امجد والا الحاج ابو الحسن میرزا الملقب بالشیخ الرئيس طویل الله تعالی عمره
بنه تعالی و بونعم النصیر و منه المبدأ والیه المصیر خندار فرصت که عالم دی است
خردمندان برای اثبات اثر و جوش پسندان برای اظهار هنر تمیخ از فرض بر بند
و تخریج از غصص احتمال سرد و گرم کنند و محل درشت و نرم سیاحت بر سر است

فنی کل نفیض
یعنی پس در هر فنی از
آن کتاب رفقا را بی است
از آرزو و در هر سطر از
آن کتاب سگی از کوفه
است
فنی کل
جمع فرصه است که معنی
نوبت و مراقت
رو ز کار باشد
عصص
جمع غصص است نه

نماید و ترک آسایش و راحت تا آثار رحمت بخشد و اطوار قدرت در شناسائی حق
الاطلاق مجاهده کنند و در آیات انفس و افاق مشاهده معلومات را در قید و ثبوت
مربوط سازند و مستورات را در طی مسطورات مضبوط و نقشه مخملیات آثار
و مقبضات از اسفار را با نقش و نگار ارائه نمایند و بیاد کار گذارند از پویندگان این
طریقه انیسه و جویندگان آثار حقیقه است جناب معارف نصاب لطایف است
ادیب ماهر و اریب قادر و شاعر ساحر الذی سحره خلال و شعره اعذب من العذب
الزلزال میرزا آقائی فرصت شیرازی که فرصت عمر غنیمت شمرده و در تکمیل اطلاعات
رهنما برده و بسوق حبلی و بشوق نظرت و استدانت و استقامت فکرت کما
جامع و نافع مشتمل بر همه طرائف نگاشته و یاد کار می نفیس از عمر کرانهای گذشته چون
یکی از مزایای این سید نجیب و ادیب لبیب صنعت نقاشی است که در این
آثانی باقی است و مصور صور آمل و آثانی عمارت قدیمه و امارات قویمه فارس و
غیره را در کمال اقتنا و دقت و با کمال لطف و درقت مرسوم و معلوم کرده و چنانکه
در جای خود نموده سزاوار است که قاطبه دانایان و ارباب بصیرت و بینایان
نیکو سیرت این مرآت جهان نما را بچشم فریداری و اعتدلاً ملاحظه آرند و حقوق و تمهای
این فاضل دانشمند را لازم الحافظه دارند کتبه خادم الشریع الطاهره و الداعی للدعای
القاہره ابو الحسن القیاسی المبروف بالشیخ المری

مقرر خط

للعالم الخیر و الفاضل النجیر حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المتقول لای
میرزا ابو الحسن الاصبهانی فی ضاعف الله تعالی قدره

مخملیات
یعنی برده شده
مراد نقشه آثانی است
که اخذ شده
مقبضات
پیزه دانی که فوکرته
و دریافت شده
است
امارات
نفع اول جمع اماره
یعنی نشان
علامت
الحاج
سیرا ابو الحسن
زید نفلس العالی را
جناب مصنف در
آخر کتاب سطر
و سطر احاطش
ذکر نموده
میرزا

هو العزيز العليم اتي لما دخلت شيراز وهي بلدة تحب اليها اثرات كل شي ويحي بها
 حيوة طيبة كل قبيلة وحى تشرق بخدمته العالم العادل الوحيد ولقد ذلت بقصبة
 الفاضل الكامل الفريد مولانا الشيخ المفيد البالغ في العلوم المبلغ الاقصى والجامع من
 الفنون الحظ الاول في فاذا بكتاب اثار العجم نقلت يا ايها الملا اتي النبي اتي كتابك كيم
 فيه ناشئني الانفس ولقد الاعين من جديد وتديم بنفس كتاب اراك عانا
 اجل واشرفت نوع المقول بتغييره وتصويره جميعا مرأى العيون مراعي العقول
 وقد جمعه والله وصورة ورقفه مقصود الافاضل مطلوب الانامل مفقود المائل
 شاعر لطافة خياله كافاس النسيم ووقادة ذهبه يضاهي نارا الكليم له طبع سليم وذي
 قويم ودرک حکيم ونهم پتقيم اديب اصيل حبيب جميل نسيب جليل من سلاله
 النبي وسيله والفرع مطابق لاصله اعني السيد البصير الميرزا محمد نصير الملقي
 ميرزا آقا المتخلص بفرصت ثمانية عشرة وادخل بينه وبين البلا سدا وانا لال
 الاحقر الحاج ميرزا ابوالحسن الاصطهباناتي

مقرن

للفاضل الاديب والكامل اللبيب افصح المتكلمين والمخ المترسلين جناب جناب
 بيان الملك ميرزا عبد الوهاب الاشقياني زاد الله تعالى فضله واجلاله
 هو الحكيم الوهاب اثار عجم كه جام حجم ومقياس دانش عيشاويان وميزان نيش
 كيان وودوبين اشكانيان دجان فامی اساس ساسانيان است حاصل سوزنا
 فاضل بي مانند و حکيم دانشمند شاعر ماهر مصور قادر راني عصر جناب رفعت
 ومعالی نصاب ميرزا آقا می فرصت سلمه الله تعالى الحق کجی است شاکیان

یحي ایها یمن
 جمع کرده میشود
 بسوی آن
 کتاب
 بیان الملك یا نذر ضمن
 ذکر در سه یا نام برده
 و شرح حالش
 نگاه داشته

حالی از نقطه رزائل و میل کلی طباع مبارک پستش بایل خطه پارس را آشاری است
 بدیع و بنانی بس سپید و رفیع بنیانی است مخصوص و بقتانت و درصانت
 مخصوص که هیچ گاه باالی و مندر پس نکرده هر که در آثار نکرده و پوثری بر دو بداند که تا
 دانشوری و کمال مصنف و مایه علم و انضال مؤلف اعنی جناب سیادت و
 شرافت انتساب معارف و عوارف الکتاب الکامل الفارع والمصنوع الفاضل
 البارع الذی تحتی بر و آه و روایه و مداراة و درایه و بلاغته رائقه و بدیهه مطاوعه المستی
 میرزا محمد نصیر و میرزا آقا مدعو و بشیر و المتخلص بالفرصه لاجرمه الله کره و غصه محبه
 از علوه و سموست و در نظم طود شاخ است و در شرح حل با فخر مؤلفین و دیگران
 شنیده نوشته اند و جناب مؤلف آنچه را دیده نوشته تالیفش با تالیف دیگران
 مصداق این الخبر من العیان است اغلب بقاء و قلع و طروق و شعب را خرد
 بقدم تعب بنموده و پرکار و ارک و صحرای و براری گردیده بدون تغییر نقطه و نقشه
 آن عمارات و آثار که از بزرگان کبار و خاقانین تاجدار که مخاطب بخطاب الایام
 اثبات الطلل البالی بودند ازین جهت این دانشمند یگانه و خردمند فرزانه از این کتاب
 مستطاب سر بلند شدند لغزنی فنی کل الناس آن یستعد و الاستیاس هذا
 الکتاب و البحر العباب لانه نعم انجلیس و خیر الانیس

جميع الكتب يدرك من قراها	طال او فورا و سنا
یومی هذا کتاب فانیه	منان لا تمثل الی القیایه
الاحقر الافقر محمد بن محمد علی وکیل الدوله الشیرازی	
فی شهر ذی القعد ۱۳۱۱	

مرصع
 استوار کرد
 شده
 رصانت
 بنوع اول استوار کرد
 الی
 یعنی کسب شده
 الطابع
 آنکه بر تریه از او هم دارد
 الباریع
 آنکه بفضل و دانش از صاحب که
 بالضم و المد منظور دارد
 رانده
 که السند و فرزند
 طود شاخ
 یعنی که بلندند
 میل با فخر
 نیز که بلند است
 او هم مستطاب
 از امر و العیس منصرف و دیگرش
 این است
 وکیل فنی کل الناس فی القیایه
 الا حرف فیه است غیر از عوارض
 باب ضرب و حسب یعنی انعام
 یعنی خوشی ش سنی شعر خوش
 از دست صبح ای تاجدار و ارکان
 البته خوش بشود و کسی که بدست
 و زمان که فیه حاصل
 این که کسی که

هو الاول والاخر فالحمد لله والله که این کتاب مستطاب بسعی و اهتمام جناب
سیادت آنتاب زبده ارباب حال و دوستدار اصحاب کمال حاجی میرزا
اسد الله تاجر شیرازی معروف بدلال از خاضه ذره بمقدار و بنده کنه کار المرحوم
الی الله الغفار و الملتجی بالرسول و الاله الاخیار صلوات الله علیهم ماکر اللیل و لیلها
کمترین بنده حضرت حجه الله صاحب الزمان خاتم الاممه خلیفه الرحمن علی الله تعالی
فی ظهوره و توفیر الارض بنوره ابو علی محمد قدسی الحسینی الشیرازی غفره الله الملک الملک
باقام رسید و آغازش با انجام کشید للفقیر الحقیر فی تاریخ اتمام التحریر

ناصح
حرف نیم هم سه نقطه
مستحضر در آخر حاشیه
نیز که حکایت
شده
مان
نسبت است بمن
که کلی است معروض
منه

سوی حق روی دل آرد از جهان	وز خدا میجو توان چسبم و جان
آن خداوندی که بی یار و یار	داد انجمن زمین و آسمان
آنکه نیروی جهان از جود اوست	هم ز دادش عدل و داد خسروان
هر که را خواهد سپاسند ملک انوار	هر که را خواهد کند کیتی ستان
گر نخواهد او نخواهد بدو پادشاه	ناصح و خنجر زدست پهلوان
غیر ذات او نماند کس بملک	شاهی اوی زوال است و زیان
گر نهان باشد ز تو احوال جم	بر تو آثار عجم پیاز و عیان
فرصت های که حق بادش نصیر	از بی عبرت به تصویر و بیان
ساخت این نامه که ماند یاد کار	در حجب ان از وی بدوران بیان
جفا و انشوری که لطیف طبع	باشد اندر هر مضامینش توان
نرا و باعث پروین هم عین	هم عنان شعرش بشعر اعیان
در هزاران قرن کس نمانده است	پیمو و صفائی دل و روشن آن

از یکسان جبهان کاه سخن
این کتابی که عبارت مختصا از خوش
این کتابی که معانی و کج
بر کمال او کو ایست صادق است
چون که این نامه از او انجام یافت
حاج میر اسپد الله آن که طبع پاک
تجربتی بکاشت مردانه بکار
چون بعون کرد کار و ذوالن
خاصه از ترقیم آن برداشت سر
رقم اندر محفل اهل سخن

و نسنه دن آید بدانش بیکان
غیرت باغ است و رشک گلستان
آب حیوان است و کلز خزان
خاصه را اینجبا بود صدق اللسان
مر مرشد نوبت گلک و زبان
اهل دانش را بود بس قدر دان
کز خط من بنده سپار از طبع آن
هم بسیاری رسول و خاندان
راست بنمودم ز تحریرش میان
جسم از تاریخ آقا مشن نشان

رومی قدسی باینی آورد و گفت

بهتر از این نامه نبود در جهان

بعون الله تبارک و تعالی و بتبایده اللهی علیه السلام الله ذی العز و العلی
در روز سه شنبه هشتم شهر ذی الحجه الحرام سنه یک هزار و یصد و چهاره هجری
از تحریرش فراغت حاصل گردید و اقتضای اخلاص با خداست

اللهم احفظ مصنفه و بانی طبعه و احفظه

و وفقنی لما تحب و ترضی

بخدمت اقدس

لقد کتب فی دار العلم شیراز صاندا الله عن الاعواز و طبع جند و مبی فی المطبع النصارى
۱۳۱۲

رومی پنج
مراد این است
که کلز رومی که دو بیت
شانزده است بیک
عدد و که که عمر
و هفده بشود و بر
تاریخ از حال نامه
پس میشود بیکهزار
سیصد و چهاره

۵۵۶۱

